شرح سودی بر حافظ

ترجمه: دکتر عصمت ستارزاده








انتشارات نگاه/مقابل دانشگاه/خیابان فروردین/ تلفن ۶۶۴۰۸۹۷۱

انتشارات زرین/خیابان جمهوری شرقی / تلفن ۳۰۵۲۵۶

شرح سودی بر حافظ

محمد سودی بسنوی

ترجمهٔ دکتر عصمت ستار زاده

چاپ پنجم (چاپ اول زرین و نگاه) ۱۳۶۶

تیراژ ۴۴۰۰ نسخه

چاپ ۱۲۸

تقدیم به روح معصوم دخترم

حمیرا

حمیرای عزیزم ـ در آن هنگام که برای داشتن یك فرزند و مادر شدن تلاش میکردی و زندگانی شیرین را فقط در وجود بچه میجستی ناگهان تندباد اجل چراغ زندگی‌ات را خاموش کرد همانندم شمع قلب پرازامید منهم کشته شد. آنزمان که دست مرگ بیرحمانه گل وجود ترا پرپر کرد آرزوها وشادیهای مراهم همراه امیدهای توبخاك سپرد. اکنون درماتم تو خون میگریم و زبان حالم با تو سخن میگوید، درهر کاری ودرهرجایی مثل‌سابق همیشه همراه منی.

دخترعزیز و مهربانم چگونه باور کنم که تو در عین جوانی در آغوش خاك آرمیده‌ای اما من بی‌تو زنده مانده‌ام و زندگانی‌میکنم.

آه افسوس و هزار افسوس نه ناله های مادر داغدیده‌ات را میشنوی و نه‌گریه های طفل بی‌مادرت را می‌بینی

فلك، زین ماتم عظمی عجب شوری بپا کردی، نمیدانم نمیدانم چه‌ها کردی، چه‌ها کردی، چه‌ها کردی. فقط توپشت مادریرا درغم فرزند بشکستی.

حمیرای عزیزم اشکهای گرمیکه بر خاك سرد مزارت میریزم آتش‌قلب مرا خاموش نمیکند اینك این‌اثررا که برای همیشه خواهد ماند بنام تومیکنم و به روح‌پاکت تقدیم میدارم‌تاهروقت که چشمم‌بنامت بیفتد بگویم:

گر نقش تو از میانه برخاست

اندوه تو جاودانه برجاست

نهایت‌آرزوی من رسیدن بتو است

مادر داغدیده‌ات

دکتر عصمت ستارزاده

استدراکات جلد چهارم

ص۲۱۴۲. **دانی آخر که بناکام چه‌خواهد بودن.** به‌ادات مفعولی. ناکام، آنکه به‌کام دل نرسد. مفهوم مصراع: می‌دانی عاقبت ناکام چه خواهد بود، می‌دانی آخر به‌ناکام چه می‌رسد.

ص۲۱۴۳. پیرمیخانه همی‌خواند... از خط جام... جامهای شراب به‌هفت خط معروف بوده: ۱) خط جور؛ ۲) خط بغداد؛ ۳) خط بصره؛ ۴) خط ازرق، یا خط سیاه، یاخط شب؛ ۵) خط رشك، یا خط خطر؛ ۶) خط کاسه‌گر؛ ۷) خط فرودینه (عقاید و افکار خواجه، ص۱۷۵). شادروان پژمان نوشته: ۵) خط در شکر یا اشك؛ ۷) خط فرودینه یا مزور (لسان‌الغیب، ص ۵۴۸، چاپ امیرکبیر).

ص۲۱۶۱. زدر **درآوشبستان مامنورکن.** «شبستان: خوابگاه، حرمسرا وآن قسمت از مسجدی بزرگ که دارای سقف می‌باشد.» فرهنگ عمید.

ص۲۱۶۴. **حوالتیم بدان لعل همچو شکرکن.** در (حوالتیم) یای‌وحدت ومیم ضمیر به‌حوالت ملحق شده، یعنی یك‌بار مرا بدلعل همچو شکرت حواله‌کن.

ص۲۱۶۵. ازآن شمائل والطاف خلق‌خوش که‌تراست. این‌بیت درنسخه‌های‌معتبر از جمله در حافظ قزوینی، قریب، پژمان وانجوی نیست. قافیه هم تکرار شده است، محتوا هم حشوقبیح است.

ص۲۱۶۶. ازاین مزوجه وخرقه... مزوجه کلاهشش ترك آستردار وپنبه‌دوزی شده را گویند.

ص۲۱۶۹. **هان ای‌پسر که پیرشوی پندگوش‌کن.** ای‌پسر، که امیدوارم ودعا می‌کنم به‌پیری برسی وعمر زیاد کنی، پندگوش‌کن. «که پیرشوی» عبارت دعائیه است وبه‌قول شارح حشوملیح، آن‌وقت معلوم نیست چرا در شرح گفته «حتی تا زمانی‌که پیرشوی».

ص۲۱۷۶. ازآب دیده برسر آتش... این بیت در اغلب نسخه‌ها نیست وقافیه‌هم مکرر است.

ص۲۱۷۸. **نقشی برآب می‌زنم ازگریه....** یعنی گریه‌ی من در حکم نقش‌برآب زدن است ــ می‌دانیم که آب نقش نمی‌پذیرد ونقش برآب زدن بی‌حاصل است. پس نقش روی آب درحکم مجازاست وتحقق نمی‌یابد. بنابراین شاعــر از روی نومیــدی می‌فرماید: تاکی شود قرین حقیقت مجازمن. اظهارات شارح در مورد گریستن ازروی مکر وحیله‌گری «من عندی» است و «ازمعنای بیت دورافتاده».

ص۲۱۸۵. **ای ملامتگو خدارا رومبین وروببین.** یعنی ای‌که ما را سرزنش‌می کنی، از آفتاب طرفداری مکن وروــی دلبرما ــ ببین. روی دیدن یعنی جانبداری. شارح دراینجا «من عندی» شرح کرده است.

ص۲۱۸۶. پیش ازاین خاطرنشان شدیم که هندو به‌معنی غلام سیاه است واظهارات شارح اعتبار ندارد.

ص۲۱۸۸. **شراب لعل‌کش وروی مه جبینان بین خلاف مذهب آنان جمال اینان بین.** کمابیش در همه‌ی نسخه‌ها این بیت به‌همین صورت است، ولی نویسنده‌ی این‌سطور نتوانست معنی درستی استخراج کند: منظور از مذهب آنــان چیست و آنان اشاره به‌کیان است؟ شراب لعل‌که مذهب ندارد. درست است دربیت بعدی تعریض به‌صوفیان وجود دارد، ولی چنین طرز بیانی موجه به‌نظر نمی‌رسد. البته دور از خرد است ازشاعر بخواهیم مناسب ذوق ما شعر گفته باشد، ولی دربیان او ودر شیوه‌ی معاصرانش‌هم‌چنین چیزی را ندیده‌ام. البته این مطلب فقط برای توجه اهل فن نوشته شد وهیچ اعتبارو سندیت ندارد.

ص۲۱۸۹. **دماغ وکبر گدایان خوشه‌چینان بین.** معنی خوشه‌چین دروگراست، اما معنی دیگری هم دارد وآن این است که مشتی مردم فقیر، پس‌ازپایان درو یا میوه‌چینی، به‌کشتزارها وباغها می‌روند وخوشه‌هایی را که به‌زمین ریخته، یا درونشده ومیوه‌هایی را که احیاناً برشاخه‌ها رها شده می‌چینند. در ارومیه این‌کاررا پشاری (بروزن‌فشاری) گویند. احتمالا مراد حافظ ازخوشه‌چینان این‌گونه مردمانند. بنابراین باید مطابق تمام نسخه‌های معتبرمیان گدایان وخوشه‌چینان واوعطف باشد وبیان سودی درست نیست، ولو اینکه خوشه‌چین را به‌همان معنی دروگر بگیریم.

ص۲۱۹۶. **مرغ دلم طایریست...** همچنانکه شارح یادآور شده، ایــن غــزل در نسخه‌های معتبر نیست و «به‌کلمات خواجه شباهت ندارد». همچنین غزل بعدی‌بامطلع در بدخشان **لعل اگر....** درجایی دیده نشد.

ص۲۲۵۱. **که نیست درسرمن جز هوای خدمت او.** هوا به‌معنی میل وآرزوست.

ص۲۲۵۴. **غافل زحفظ جانب یاران خودمشو.** دراینجا مراد از یاران نفس‌متکلم ــ یارــ است ونه‌کسان دیگر. یار عتاب می‌کند، توکه عمری‌است اسیر زلفم‌بوده‌ای، حال روی چون ماه تمام مرا گذاشته‌ای ورفته‌ای دنبال تماشای ماه‌نو؟ این رسم عاشقی نیست. تو باید هوای جانب یاران را داشته‌باشی وآنجا که یاراست از اغیارــ ماه‌نوــ چشم بپوشی.

ص۲۲۵۶. **ازافسر سیامك وترك کلامزو.** سیامك پسر کیومرث است وزو بازای مفتوح یا مضموم پسر تهماسب.

ص۲۲۰۹. **تکیه براختر شب دزدمکن...** اختر شب دزد همان ستاره‌ی کاروان‌کش است.

ص۲۲۱۰. **بیدقی راند که برد...** یعنی خال‌تو پیاده‌ای حرکت دادکه ماه‌وخورشید را باآن مات کرد.

ص۲۲۲۱. **ای قبای پادشاهی راست بربالای تو.** مخاطب این غزل‌مسلم‌نیست‌واظهار شارح بی‌مأخذ است. اما قرینه نشان می‌دهد باید خطاب به‌شاه شجاع باشد، زیرا: ۱. بیت در رسوم شرع وحکمت... اشاره‌ای به‌اطلاعات فقهی اوست؛ ۲. آب حیوانش‌زمنقار بلاغت می‌چکد، اشاره به‌شاعری ونویسندگی اوست. در میان حکام معاصر حافظ،مورخان این دو صفت را در مورد شاه‌شجاع به‌کار برده‌اند.

ص۲۲۲۶. **تاب بنفشه می‌دهد...** تاب‌دادن یعنی خشمگین کردن و به‌خشم آوردن.

ص۲۲۳۸. **آیا دراین خیال...** آیا ادات استفهام، یعنی واژه‌ی پرسش است. عجبا ادات تعجب وتحسین است.

ص۲۲۴۴. **آن می‌که در سبو...** سبو با سین مهمله است، به‌معنی کوزه‌ی دهان گشاد.

ص۲۲۴۴. **باما سرچه‌داشت بیا ای‌صبا بگو،** این‌مصراع درنسخه‌های موجود چنین است: با ماسرچه داشت زبهر خدا بگو ودرست هم‌همین است، وگرنه قافیه تکرارمی‌شد. بیت بعدی تنها در حافظ قریب دیده می‌شود، اما بیان به‌شیوه‌ی حافظ می‌ماند.

ص۲۲۴۶. **خنک نسیم...** نسیم باد بسیار ملایم را گویند. **شمامه** بوی خوش را گویند، نه بوی مطلق‌را. **برخاست** درمورد باد به‌کار می‌رود. **معنبر** یعنی عنبرآگین؛ عنبر از نوعی ماهی به‌دست می‌آید وماده‌ای خوشبوست.

ص۲۲۵۰. **که جام زرکش که لعل دلخواه.** شادروان پژمان این مصراع را چنین ترجیح می‌دهد: که جام زرکش که کام دل‌خواه. البته این مصراع در نسخه‌ها بسیار مغشوش است. در حافظ جلالی نایینی آمده: که جام زرکش ازلعل دلخواه، در حافظ قریب آمده: یا جام زرکش باقصه کوتاه.

ص۲۲۶۱. **سبوکشان همه در بندگیش...** سبوکُش خدمتکار میخانه وآنکه کارش حمل سبوی می است. معنی بیت می‌شود: خدمتکاران میخانه همگی در بندگی‌پیرمیخانه کمر خدمت بسته بودند، ولی کلاهشان بالای ابربود– ولی درعین بندگی پیرمغان سر فخر برآسمان می‌سودند.

ص۲۲۶۲. **شکسته وسمه وبربرگ‌گل...** این مصراع در اغلب نسخه‌ها شکسته کسمه و... آمده. کسمه ساچ یا کسمه تل هنوز هم در ارومیه به‌کار می‌رود ومراد ازآن بخشی از زلف است که به‌صورت چتری برروی پیشانی می‌ریزند. زلف شکستن دراصطلاح حافظ پریشان کردن زلف است.

ص۲۲۸۲. **حافظ چو طالب آمد جامی به‌جان شیرین.** به‌جان شیرین یعنی دربرابر یا دربهای جان شیرین حافظ خواست جامی بستاند وجان شیرین بدهد. جان شیرین‌در اینجا عبارت سوگند نیست.

ص۲۲۸۵. **به‌غیرخال سیاهش که دید به‌دانه.** نشنیده ونخوانده‌ام دانه‌ی به‌را به‌جای اسپند درآتش افکنند. احتمال می‌دهم معنی بیت چنین باشد: هیچکس دانه‌ای بهترازخال

سیاهش ندید که به‌جای اسپند برآتش رویش نهند. این اظهار باقید احتیاط تلقی‌شود، چون محتاج تحقیق اهل فن است.

ص۲۲۹۹. **درپای خار هجران افتاده درکشاکش**، یعنی درکنارخارهجران‌افتاده‌ام ودرکشا کشم.

ص۲۳۰۰. این غزل، همچنانکه شارح اظهار داشته، در نسخه‌ها نیست، ولی بر خلاف اظهار وی به‌سبك حافظ است و «به‌کلام خواجه شباهت» دارد.

ص۲۳۰۱. عید است **وموسم گل ساقی بیار باده...** این‌غزل در نسخه‌های معروف نیست.

ص۲۳۰۵. این غزل هم در نسخه‌های معروف نیست. هردو غزل فاقد لطف بیان وعمق معناست.

ص۲۳۱۵. در ده **به‌یاد حاتم طی جام یك‌منی.** شارح می‌فرماید «جام یك منی قدحی را گویند که ظرفیت دومن شراب‌داشته باشد» لابد یك‌نفر هم یعنی دونفر! به‌قول خودش «فتامل».

ص۲۳۴۸. **مفروش به‌باغ ارم ونخوت شداد.** آیا ممکن است اشاره به‌باغ‌ارم‌و صاحب آن باشد؟ آیا باغ ارم در آن‌زمان هم بوده؟ این مطلب محتاج تحقیق است. به‌هرحال، عبارت شارح درمورد بهشت نسیه وغیره بی‌محل است.

ص۲۳۵۰. چون بالش زرنیست... بالش‌زر، کیسه‌های کوچکی‌بود که درآن هشت مثقال زر، معادل دوهزار دینار زر می‌دوختند. بالش‌زردوزی اختراع شارح‌است.خواجه می‌فرماید: چون زرنداریم که اسباب تجمل فراهم کنیم‌ـ باخشتی می‌سازیم. درواژه‌های بالش وخشت مراعات نظیر وجود دارد.

ص۲۳۵۵. **درآتش ارخیال رخت دست می‌دهد.** حافظ قریب این بیت‌را ندارد. در بقیه «خیال رخش» آمده، که درستتر است.

ص۲۳۵۸. **تزاول رو یکی لولی بوادی.** در حافظ قزوینی: تزاول‌آن‌روی نهکو بوادی. معنی شده است تواول باید آن روی نیکو را دیده باشی، اما در نسخه‌ی‌ایاصوفیه تز اول روی نکو لولی بوادی، که قریب به‌شرح سودی است، یعنی «روی نکو» شده «رویکی».

ص۲۳۵۸. **به‌پی‌ماچان غرامت بسپریمن.** قزوینی به‌پای ماچان را ایستادن درصف نعال ترجمه کرده است. با اینهمه ترجمه سودی معقول به‌نظر می‌رسد:

ص۲۳۶۸. **پدررا بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی.** آنچه از مفهوم بیت، مخصوصاً مصراع دوم به‌ذهن من می‌رسد با شرح سودی متضاد است: ای یوسف مصری، که سلطنت مشغولت کرد، آخر از حال پدرت پرسشی کن‌ـ پس مهر فرزند پدری‌کجا رفت؟ اگر جز این بود، دلیلی برای ذکر اشتغال یوسف وجود نداشت.

ص۲۳۷۱.که **باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی.** همچنانکه شارح خاطرنشان شده، این بیت در نسخه‌ها متفاوت است. ظاهرا صورت فعلی اشاره‌ای به‌کشتار تیموراست در خوارزم. آیا محتمل است این غزل ناشی از انفعال ودماغ سوختگی حافظ درمورد حسن ظنش نسبت به‌تیمور وجواب شعر سابقش باشد (خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی)؟

ص۲۳۷۲. **عیان شدی که بما چیست...** یعنی اگر عمر جاودان وجود داشت در بهای خاکپایش صرف می‌شد.

ص۲۳۸۵. **هر تاره‌موی حافظ در دست زلف شوخی.** در حافظ قزوینی، پژمان وانجوی به‌همین صورت است ودکتر قریب هم به‌همین قیاس تصحیح کرده، ولی در نسخه‌ای که اساس بوده، دردست خیره شوخی آمده: در حافظ جلالی نایینی‌هم «در دست یارشوخیست» آمده. فهم اینکه هر تار موی حافظ در دست زلف شوخی هم برای من میسر نیست. شاید از قلت تحقیق یا نقصان ذوق باشد. به‌هرحال می‌شود هرتارمو در دست یارشوخی باشد واین کنایه از «علاقی» ونداشتن فریادرس وافتادن زیردست‌وپای اقسام مقامات از شاه ووزیر وزاهد ومفتی ومحتسب است.

ص۲۳۸۶. **میان مجمع خوبان‌کنی میانداری.** میاندار پهلوانی را گویند که در وسط گود زورخانه ورزش کند ودیگران ازاو تبعیت کنند (فرهنگ عمید). میاندار مجلس یا مجمع نیز کسی است‌که گفتگوها یا کارها را می‌چرخاند. میاندار رامیانجی گفتن «من عندی» است.

ص۲۳۸۷. **مکن عتاب... بکن هر آنچه توانی که جای آن داری.** احتمالامعنی‌بیت چنین باشد: بیش ازاین عتاب وبردلم جور مکن ــ بلکه ــ تا می‌توانی کارهایی‌بکن که جایش است‌ــ یعنی برازنده‌ی توست.

ص۲۳۸۷. **به‌اختیارت اگر صدهزار تیر جفاست.** تفسیر دیگری هم می‌شودکرد: اگر صدهزار تیر جفا در اختیارت است، همه را به‌قصد جان من خسته در کمان کرده‌ای.

ص۲۳۸۸. **چو ذکر لعل لبش....** این‌بیت در نسخه‌های معروف نیست. حافظ قریب اصلا این غزل را ندارد.. «حدیث باشکراست» را نفهمیدم. می‌شد گفت حدیث یا شکر است؟ یعنی حدیث است یا شکر؟ در هرصورت بیت معیوب است، چون درمصراع اول گفتن‌وشنیدن ذکر شده ودر مصراع دوم فقط بحثِ دهان به‌میان آمده واین‌مخالف لف ونشر است.

ص۲۴۵۷. بندگان را نه‌به‌وضع دگران می‌داری. صورت دیگرش هم این است: بندگانت را آن‌طور نگه نمی‌داری که دیگران ــ بندگان‌را ــ نگه می‌دارند.

ص۲۴۳۰. **که بیش ازپنج روزی نیست حکم میرنوروزی.** شارح‌معنی‌میرنوروزی را نمی‌دانسته ولاجرم تأویلات بیهوده کرده است. ازآیینهای نوروز در روزگارساسانی یکی این‌بود که شاه شخصی ازعامه‌ی مردم را درایام نوروز به‌جای‌خویش می‌نشاندومدت پنج‌روز فرمانهای او اجرا می‌شد وبااو همچون شاه رفتار می‌کردند. چنین کسی‌را میر نوروزی نامیده‌اند.

ص۲۴۳۴. **چه شکرهاست دراین شهر که قانع شده‌اند.** معنی بیت چنین است: ببین دراین شهر چه شکرها وجود دارد که شاهبازان طریقت را به‌مقام مگس قانع ساخته است!

ص۲۴۳۶. **هر که مشهور جهان گشت به‌مشکین نفسی.** خوش نفس دربیت تاچو مجمر... صفت جانشین اسم است وهمراه یای نکره. مشکین نفسی مصدر است. ظاهراً آوردن واژه‌هایی با حالتهای دستوری متفاوت به‌صورت قافیه مرسوم بوده است واز عیبهای شعر محسوب نمی‌شده.

ص۲۴۴۶. **کاروان رفت وتو درخواب...** مراد کاروان عمر است و گـذشت روزگار.

ص۲۴۶۲. **عذرا** به‌معنی دوشیزه وباکره است. عجیب است از سودی که درجلد اول درتفسیر اشهی لناواحلی من قبلةالعذارا این‌واژه را به‌معنی فرزندان دختر ترجمه کرده بود ودراینجا به‌معنی پسر نورس!

ص۲۴۶۵. **کتبت قصه شوقی ومدمعی باکی.** شارح در شرح الفاظ عـربی گاه اهمال کرده است، از جمله دراین مصراع که باید می‌گفت قصه‌ی اشتیاقم را نوشتـم وچشمم گریان است.

ص۲۴۶۸. **اثر نماند زمن بی‌شمایلت.** گفتیم از معنیهای شمایل تصویر وصورت وچهره است. جالب است که سودی در معنی آن می‌نویسد جمع شمال ــ که البته یکی‌از معنیهایش است. ولی در شرحش می‌گوید: ای‌جانان بدون‌شمایلت (در دوری‌رویت). .

ص۲۴۷۵. البته غزال هم بچه‌ی آهوست!

ص۲۴۸۵، تاریخ خانی ربطی به‌تاریخ جلالی یا ملکشاهی ندارد، بلکه منسوب به‌غازان خان است، که تاریخ غازانی هم گویند. البته آن‌هم براساس سال شمسی‌بوده است.

ص۲۵۵۲. **که به‌کوی میفروشان دوهزار جم به‌جامی.** البته خواننده‌ی امروزی بخوبی می‌داند که اظهارات سودی در مورد جمشید وسلیمان هیچ اساس منطقی‌ندارد ومیان این دو نسبتی نیست، بلکه پس از اسلام جمعی از مورخان جعلیاتی دراین باره بافته‌اند. اما جالب است که براساس همان جعلیات حافظ به‌سخافت طبع یا بیان متهم می‌شود!

ص۲۵۵۶. **گراین شراب...** معنی بیت چنین استنباط می‌شود: اگر شراب خام و حریف پخته است، این خام (شراب) از هزار پخته (حریف) بهتر است.

ص ۲۵۵۶. **بگشای‌تیر...** رهاکردن تیررا از کمان گشودن گویند، نیز گشادن وگشاد دادن.

ص ۲۵۱۸. **خیز تا خاطربدان ترک سمرقندی دهیم.** محققان مخاطب این بیت‌را امیرتیمور گورکان می‌دانند.

ص۲۵۲۵. **رهروی باید جهانسوزی نه‌خامی بی‌غمی،** جهانسوز کسی را گویندکه آتش در جهان زند واین لقب تیمور بوده است.

ص۲۵۳۴. **دلم گرفت زسالوس وطبل زیرگلیم.** طبل زیر گلیم‌نهادن معـادل «شترسواری دولا دولا»، یعنی تلاش بیهوده برای پنهان کردن امری. سعدی فرماید: آواز دهل نهان نماند در زیرگلیم وعشق بنهان. علم برافراشتن نشانه از اظهار واعلان امری است.

ص۲۵۲۹. **دیده‌نادیده‌به‌اقبال تو ایمان آورد.** یعنی بااینکه چشم تورا نـدیده، به‌اقبالت ایمان آورد. حافظ هرگز سلطان احمد ایلکانی را ندیده واین غزل‌را به‌رسم هدیه به‌دربارش فرستاده است. (قطعا پس ازسال ۷۸۴ که سال جلوس اوست)، دربیت دیگری تصریح می‌کند: **گرچه دوریم به‌یادتو قدح می‌نوشیم...**

اظهارات شارح درمورد ییلاق شیراز وغیره بی‌مورد است.

ص۲۵۳۱. **بخشش وکوشش خاقانی وچنگیزخانی.** شادروان پژمان معتقد بود بخشش قاآنی صحیح است. با انتساب به‌اکتای قاآن پسرچنگیز وقاآن در لغت مغولی به‌معنی پادشاه و فرمانرواست. چنگیز را در نسخه‌ها بدون یا نوشته‌اند و صحیح است.

ص۲۵۲۷. **خم‌شکن نمی‌داند این‌قدر که صوفی‌را** جمله استفهامی است وخم شکن احتمالا اشاره به‌امیرمبارزالدین است، مضمون بیت این است: محتسب این‌را نمی‌داندکه صوفی درخانه شراب همچون لعل سرخ دارد؟ اوخوب می‌داند، اما خم‌شکنی‌اش‌دامی برای فریب مردم است، نه‌نهی ازمنکر. کوتاه‌سخن، در تاریخ ما این‌گونه گیرودارهر چند سال یکبار پیش آمده است.

ص۲۵۳۹. دل زناوك چشمت... عبید زاکانی معاصر حافظ هم گوید: زلفت به پریشانی دل‌برد به‌پیشانی دل برد به‌پیشانی زلفت به‌پریشانی. باتوجه به‌اینکه عبید خود استاد فن تضمین است، شعر حافظ در زیبایی و لطف معنی سبق برده، حدس می‌زنم ــ فقط حدس ــ حافظ غزل عبید را تضمین کرده باشد.

ص۲۵۴۳. **خم جعدت بنامیزد...** این‌بیت در بسیاری از نسخه‌ها نیست، ولی بیان حافظی است.

ص۲۵۴۷. مؤلف در ترکی واژه‌ی قاین را آورده، که مترجم در مورد معادل فارسی آن مردد است ومن هم بطریق اولی. آغجا قاین در ترکی درخت کرب یاکرف را گویند از تیره‌ی افرایان. آقای محمد پیفون‌قاین را معادل درخت‌غان دانسته‌اند (فرهنگ آذربایجانی).

ص۲۵۵۷. **ازاین سموم که برطرف بوستان بگذشت.** سموم باسین مفتوح بادگرم وسوزان را گویند.

ص۲۵۶۰. شو بافتح شین. امروز غالباً درس‌خواندگان‌شو را باضم شین تلفظ می‌کنند، ولی احتمال دارد این تلفظ درگذشته فرق می‌کرده است. به‌هرحال گاه دیده می‌شود تلفظهایی که سودی داده، با تلفظ امروزی متفاوت است، ولی نمی‌توان‌آن‌راناشی از بی‌اطلاعی سودی دانست وبسیار احتمال دارد اوآنهارا از ایرانیانی که می‌شناخته تحقیق کرده باشد.

ص۲۵۹۵. **تا ازدرخت نکته‌ی توحید بشنوی.** اشاره است به‌آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی قصص، که وقتی موسی بادیدن روشنایی به‌دنبال آتش می‌رود ازدرختی صدایی می‌شنود که می‌گوید: یا موسی انی اناالله رب‌العالمین (ای موسی من خداوندگار جهانیانم). همچنانکه شاعر دیگری در اشاره بدین آیه باتعجب یا برسبیل استدلال وبیان حجت می‌گوید: روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی (یعنی رواست درخت اناالحق‌گوباشد چرا منصور نتواند؟).

ص۲۶۱۷. **جورازفلك نیاید.** این‌بیت در غالب نسخه‌ها نیست وظاهراً الحاقی‌است.

ص۲۶۲۸. **زسنگین‌دلان خواستن مومیایی.** مومیایی نوعی قیرطبیعی است که درگذشته برای شکسته‌بندی ودرمان زخمها کاربرد داشت.

ص ۲۶۴۱. **طرفی هنری بربند.** دراغلب نسخه‌ها طرف هنری آمده وهمین درست است.

ص۲۶۵۶. **ای زشرم عارضت...** این غزل دراغلب نسخه‌ها نیست ومطالبش هم مغشوش وسست است.

ص۲۶۶۰. بیار باده... این غزل دراغلب نسخه‌ها نیست.

ص۲۶۶۴. **ریحان توکجا وسبز خطش** اوتازه وتو غبارداری. ظاهراً شاعر درمورد خط وریحان وغبار صنعت مراعات نظیر به‌کار برده وایکاش نمی‌برد. پیداست خیلی زور زده وهیچ بهره‌ای از ذوق نبرده است.

ص۲۷۴۱. طبرزد را ظاهراً در انتساب به‌طبرستان چنین گفته‌اند، یعنی قند طبرستانی، اظهارات مرحوم سودی بی‌پایه است.

ص۲۷۴۵. میوه بهشتی برابر با ۷۷۸ است و شارحان هرسه اشتباه کرده‌اند

ص۲۶۸۸. **شاه غازی خسروگیتی‌ستان.** اطلاعات تاریخی مرحوم سودی بسیار محدود بوده وغالباً خلط مبحث کرده است. این **قطعه** درمورد امیرمبارزالدین گفته شده، که پسرش شاه‌شجاع میل در چشمش کشید. شاه منصور در جنگ باامیر تیمور کشته شد (۷۹۵).

ص۲۷۵۱. شیخ مجدالدین اسمعیل‌بن رکن‌الدین یحیی سیرافی (۶۷۰-۷۵۶ ه ق) قاضی‌القضاة فارس، درمورد شیخ امین‌الدین کازرونی قبلا توضیح داده شد وحاجی قوام‌الدین حسن تمغاجی از ندیمان ویاران شاه شجاع و دوست وحامی حافظ.

ص۲۷۵۲. **به‌دست آصف صاحب عیاربایستی.** قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع.

ص۲۷۵۷. ومن یتق‌الله... ازآیه‌های ۲و۳ سوره‌ی طلاق: ومن یتق‌الله یجعل‌له مخرجا ویرزقه من‌حیث لایحتسب.

ص۲۷۵۸. **برتو خوانم زدفتر اخلاق.** از ابن یمین است بنابر تحقیق مرحوم پژمان بختیاری تضمین بیت سنایی است: آنکه سیمت نداد زربخشش وانکه پایت برید سر بخشش.

ص۲۷۲۴. **آنکه ده باهفت ونیم آورد...** شان نزول این اشعار به‌طوری که غالب تذکره‌نویسان گفته‌اند این است‌که «چون شاه منصور شاه یحیی را از شیراز راند... یکی ازاهل استیفا مبلغی از وظیفه‌ی اهل علم کسر نمود... چون شاه منصور مطلع‌شد گفت هرچه پدران من در باره‌ی اهل علم مقرر داشته‌اند باید پرداخته شود.» (تلخیص از تاریخ عصر حافظ ص ۴۱۶) این هفت‌ونیم اشاره به۲۵ درصد کسر مواجب است، که حافظ به‌خاطر الغای آن ازشاه تشکر کرده است.

ص۲۷۴۷. این **قطعه** درتاریخ مرگ شاه شجاع است وظاهراً رحمان با الف‌باید محاسبه شود مطابق ۷۸۶.

ص۲۷۴۹. این قطعه درتاریخ مرگ بهاءالدین عثمان کوه‌گیلویی است.

ص۲۷۵۰. این قطعه در تاریخ مرگ مجدالدین اسمعیل مذکور درص۲۷۵۱است.

ص۲۷۵۲. این قطعه در تاریخ وفات قوام‌الدین محمد صاحب عیار است.

ص۲۷۵۴. شترگربه با کاف فارسی صحیح است و کنایه از ترکیب اجزای نامتجانس.

ص۲۷۵۸. **سال وفال و....** این قطعه از امیر معزی است.

ص۲۷۹۱. بازآی که جانم... این دوبیت رباعی نیست ووزن مصراع سوم هم ناقص است.

ص۲۷۹۳. ترسیدمی من‌کز تو... وزن غلط است وباید باشد می‌ترسیدم کز تو شوم روزی دور...

ص۲۸۵۷. ددودام‌در کمین.... مصراع سکته دارد. در نسخه‌های دیگر به‌صورت دودامت درکمین، دوراهت در کمین، دد ودامت کمین آمده، که اولی مناسبتر به‌نظر می‌رسد.

ص۲۸۱۷. **پرجبریل را اینجا بسوزند بدان تا کودکان آتش‌فروزند.** معنی‌بیت احتمالا چنین باشد: دراینجا کودکان پرجبرئیل را می‌سوزند تا باآن‌آتش روشن کنند یعنی تمام مقدسات بازیچه‌ی دست کودکان شده است. همچنانکه در جای دیگر گفته: یارمن طفل است ودلداری نمی‌داند هنوز   خون عاشق‌را به‌جای شیر مادر می‌خورد. البته در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم به‌صورت به‌دامن کودکان آتش فروزند آمده که معنی بیت یکسر عوض می‌شود. ولی بیت زیرین گواه‌آن است‌که باید حدس ما درست باشد.

ص۲۸۴۲. **که پنداری هرگز دراینجا نبود.** مصراع سکته دارد.

ص۲۸۶۱. **تو بادرویش ازحسن گل مزن لاف.** مصراع سکته دارد.

ص۲۸۶۲. **چه پندشان چه آواز خطیبان.** مصراع سکته دارد.

ص۲۸۷۲. **دولت نهاده رخت بقازیر کنده‌لان.** کندلان با کاف مضموم یامفتوح وبدون ها «خیمه‌ی بزرگ که در پیش درگاه ملوك برپای دارند» (ازتعلیقات‌شادروان محمد قزوینی بردیوان حافظ).

ص۲۸۸۵. **به‌شکر تهمت تکفیر کزمیان برخاست.** این‌بیت وابیات بعدی گواه‌آن است که داستان تکفیر حافظ جعلی وساخته‌ی قصه‌پردازان نیست وواقعیت داشته‌است.

توجه: برادب دوستان پوشیده نیست که اشعار الحاقی در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ زیاد است. همچنین، نسخه‌ها ازدخالت کاتبان مصون نبوده. محققان امروزی تعداد غزلهای موجود حافظ را کمتر از پانصد می‌دانند. بسیاری از قطعات ورباعیات منسوب به‌حافظ هم از دیگران است.

سودی، مؤلف این کتاب عزیز را می‌توان از پیشگامان تحقیق ادبی دانست. اودر کارخود به‌بررسی نسخه‌ها ودقت در سبك وکلام حافظ توجه داشته است. کار او مورد استفاده‌ی محققان بعدی قرار گرفت وهم‌امروز برای آشنایی با حافظ کتابی بسیار سودمند است. آنچه اندکی براین شاهکار لطمه می‌زند، یکی ارائه‌ی مصدرهای جعلی ازقماش خیزیدن وبینیدن ومانند آنهاست ودیگری دشمنی عنان گسیخته‌اش بادوشارح پیش ازخود ــ یعنی سروری وشمعی.

غلامحسین صدری افشار

استدراکات جلد چهارم

درصفحه ۲۷۵٦ راجع به حبهٔ خضرا مطابق آنچه صریحاً ازتمام کتب معتبر ومعروف طبی ازقبیل **الابنیه فی حقایق الادویه** ، **تحفهٔ حکیم مؤمن** ، **اختیارات بدیعی** و **مخزن الادویه** ، برمیاید :

محصولیست دارویی که هرزهری را منفعت کند ودارای فواید طبی بسیاریست وشرح وتفصیل آن درصفحه ٥٤ کتاب **الابنیه فی حقایق الادویهٔ** مذکورتألیف موفق هروی بخط شاعرشهیر اسدی طوسی وتصحیح مرحوم بهمنیار مندرجست .

امابایدگفت شخص سودی مرحوم درتفسیر بیت :

زان لقمه که صوفی را درمعرفت اندازد   یك ذره وصد مستی یك دانه وصد سیمرغ

(جلد سوم متن ترکی ص ٤٠٢) گفته است: این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند. که عیناً درصفحهٔ ۲۷۵۷ جلد چهارم بفارسی نقل شده است.

درصفحه ۲۷۰۱ (حاشیه) راجع به مواقف قاضی ایجی که از کتب بسیارمعروف درحکمت و کلام است مصنف آن معاصرخواجهٔ شیرازبوده است یعنی در سدهٔ هشتم هجری میزیسته ودرسال ۷۵۵ یا ۷۵٦ هجری در گذشته است پس تاریخ ۱۳۵۵ مذکور درحاشیه میلادی است .

ایضاً درصفحه ۲۷۱۹ (حاشیه) حادثه مربوط به دورهٔ جاهلیت وپیش از اسلام است و تاریخ میلادی منظور نظراست که لازم است بعد از : سنه ٤۹۰ کلمهٔ میلادی اضافه شود چون همیشه متبادر بذهن هجریست .

درصفحه ۲۹۰۳ (فهرست اعلام) درشرح حال تنوخی، وی متولد ۳۳۰ ومتوفی ۳۸٤ هجری است پس تاریخ ۹٤۱ـ۹۹٤ میلادی است .

مآخذ : **قاموس الاعلام شمس سامی** ، **اعلام زرکلی** ، **دائرة المعارف اسلامی**، **ریحانة الادب** ، **اداب اللغة العربیه جرجی زیدان**.

ضمناًراجع به موضوع وسراینده قصیدهٔ برده که درحاشیه ص ۲۰۸۸ جلدسوم ترجمه اشاره شده که درصفحه ۱۷۳٤ نیزمورد استشهاد شارح فاضل بوده :

چکامهٔ برده از بوصیری (ابوعبدالله شرف الدین محمدبن سعید منهاجی) از مشاهیر شعرای عربست منسوب به بوصیر واقع درصعید مصر که میگویند به بیماری

سختی مبتلا بوده است در رؤیا می‌بیند که حضرت رسول اکرم برده (عبای) خودرا بروی وی کشید و بلافاصله شفا یافت، پس در مدح آن حضرت بنظم قصیدهٔ برده پرداخت که معروفست به :

الکواکب الدریه فی مدح خیرالبریه

ومطلع آن اینست :

امن تذکر جیران بذی سلم　　　مزجت دمعاً جری من‌مقلة بدم

این چکامهٔ شیوا را بیش ازنود شرح پارسی ، عربی وترکی وبربریست .

وچنین بنظرمیرسد که‌خواجه حافظ نیزدرسرودن‌بیت مندرج درصفحه۱۷۳٤: (جلد سوم) ترجمه

ما لسلمی و من بذی سلم　　　این جیرا ننا و کیف‌الحال

به مصرع نخست مطلع قصیده بردهٔ بوصیری نظرداشته است.

بوصیری درسال۶۰۸ متولد ودرسنه ٦۹٤ یا٦۹٥ یا ٦۹٦ یا ٦۹۷ هجری‌قمری درگذشته است . مزارش در اسکندریهٔ مصرمطاف اهل ادبست .

مآخذ شرح حال گویندهٔ چکامهٔ برده ونسخ معروف وموجود آن:

۱ـ کشف‌الظنون حاجی خلیفه .　　　۲ـ آداب‌اللغةالعربیه‌جرجی‌زیدان

۳ـ قاموس الاعلام شمس سامی　　　٤ـ دائرة المعارف اسلام (ضمیمه)

٥ـ هدیة العارفین　　　٦ـ تاریخ ادبیات عرب: بروکلمان

۷ـ تاریخ ادبیات عرب : (بلاشه)　　　۸ـ ریحانة الادب

اینك ازفرصت‌استفاده نموده بمناسبت اینکه مطالب فوق‌راجناب‌آقای محمد عباسی دانشمند یگانه ومحقق‌فاضل‌دراختیار اینجانب گذاشته‌اند سپاسگزاری عمیق خود را نسبت به ایشان که در کشف مشکلات ونکات مبهم این اثرمرا یاری نموده ومنابع ومآخذ مطالب مذکور را که توضیحش ضرورت داشت بمن ارائه نموده‌اند بجامیاورم وازصمیم قلب برای ایشان سلامت وتوفیق آرزومیکنم .

مترجم

از بحر رجز مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

غزل چهارصدوسی وهشتم

فاتحهٔ چو آمدی بر سر خستهٔ بخوان
لب بگشا که میدهد لعل لبت بمرده جان

فاتحهٔ ـ یا حرف وحدت و همزه حرف توصل. خستهٔ ، هم همینطور است و جایز است متعلق باشد به جملهٔ «برسر آمدی» ویا به فعل «بخوان».

محصول بیت ـ وقتی برسرخستهآمدی، یك فاتحه بخوان و لبت را باز کن که لب لعل تو به مرده جان بدهد ، یا خود میدهد .

گویا خواجه مریض بوده وپیر گلرنگ به عیادتش رفته است و شاعر بهمین مناسبت این غزل را فرموده است .

آنکه بهپرسش آمد وفاتحهخواندومیرود
گونفسیکه روحرا میکنم از پیش روان

پرسش ـ اسم مصدر. گو ، خطاب عام . نفسی، یا حرف وحدت ، تقدیرش نفسی صبر کن که به ضرورت وزن حذف شده . که ، حرف بیانی

محصول بیت ـ آن کسیکه برای عیادتآمد و فاتحه خواند ورفت، بگویش یك دم صبر کند که روحمرا ازپیش روان کنم .

در جمع «روح و روان» لطافتی وجود دارد ، زیرا به روح انسانی « روان » گویند ولی در اینجا روان ، به معنای روانه شدن ورفتن است . پس روان کنم یعنی ارسال کنم .

ص ۱۴۲ جلد سوم شرح

ای که طبیب خستهٔ روی زبان من ببین
کین دم و دود سینه‌ام بار دلست بر زبان

ای ـ حرف ندا و منادی محذوف ، تقدیرش : ای آن کس که ، میباشد . طبیب خسته ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . خستهٔ ، یاضمیرخطاب . روی‌زبان من، اضافه‌ها لامیه

کین ، دراصل که این است؛ که حرف تعلیل . دم ، در اینجا به معنای«نفس» و دود سینه اضافه لامیه، بار دل ، هکذا . بار دراصل به معنای «حمل» درعربی‌است ولی در اینجا مراد ثقلت میباشد .

محصول بیت ـ ای آنکه طبیب معالج مریضی ، روی زبان مرا به‌بین، یعنی به‌بین که این نفس واین دود سینه‌ام روی زبانم بار دلم‌است : از دلم خارج گشته‌روی زبانم جمع شده است .

حاصل بیان ، درد و غصه‌های دلم همراه نفس و آه سینه‌ام بالا آمده و بار گران زبانم میشود .

گرچه‌تب‌استخوان‌من کرد زمهر گرم ورفت
همچو تبم نمی‌رودآتش مهراز استخوان

تب ـ مبتدا . استخوان من ، اضافه لامیه . کرد ، خبرمبتدا . تبم ، «میم» از لحاظ معنا مربوط به استخوان است . آتش مهر، مجازاً اضافه لامیه .

مهراول به معنای «خورشید» ومهر دوم به معنای «محبت» میباشد

محصول بیت ـ اگر چه تب استخوان مرا از خورشید گرمتر کرده یعنی از حرارت‌آفتاب بیشتر گرم کرد ، مراد استخوان مرا بسیار وشدیداً گرم کرد و سپس زایل شد ، اما آتش عشق چون تب از استخوانم زایل نمیشود . مراد : هر قدر هم مرضم شدت یابد مهر جانان در استخوانم چون مغز ثابت است .

جملهٔ «همچو تبم نمیرود» احتمال دو وجه دارد:یعنی همانطور که «تب» قطع نمیشود آتش مهر هم ثابت است یا : آتش عشق زایل نمیشود زیرا چون تب نیست

که قطع شد و ازبین رفت .

حال دلم چو خال تو هست بر آتشش وطن
جسمم از آن چو چشم تو خسته شدست و ناتوان

محصول بیت ـ دل من چون خال تو جایش روی آتش است . مراد :همانطور که خال تو روی آتش رخسارت قرار گرفته . دل منهم روی آتش عشق و یا آتش تب جایش است . یعنی هردو آتش را وطن کرده اند . پس تنم چون در آتش قرار گرفته ، لذا مانند چشمت خسته و ناتوان شده .

مشهور است به چشم محبوبان حالت ضعف و خمودگی اضافه میکنند . زیرا درنگاه بعضی از زیبایان نوعی فتور ملاحظه میشود .

باز نشان حرارتم ز آب دو دیده و ببین
نبض مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان

باز ـ ادات تأکید . نشان ، فعل امر مفرد مخاطب از نشانیدن ، لفظ مشترك است : آتش خاموش کردن، ویك چیزرا در زمین کاشتن است . ببین، مرهون مصراع دوم . نبض مرا ، اضافه لامیه.که ، حرف بیان . میدهد ، فعل مضارع مفردغایب ، و متضمن معنای استفهامی است

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید.: با اشك دو چشم حرارت مرا خاموش کن آنوقت نبضم را بگیر و ببین هیچ از زندگی نشانی میدهد ؟ یعنی ببین که ازحیات درمن اثری هست؟ الحاصل مرض در من اثری ازحیات نگذاشته است.

آن که مدام شیشه ام از پی عیش داده بود
شیشه ام از چه میبرد پیش طبیب هر زمان

مدام ـ به معنای دائم است و به قرینهٔ شیشه با «باده» مناسبتی دارد . دراین بیت مراد از شیشه «قدح» است . «پی» ادات تعلیل . مراد از «عیش» ذوق و صفای حاصل ازباده است . مقصود از شیشهٔ دوم «قاروره» میباشد که مریض به داخلش بول میکند و بوسیلهٔ قاروره بول مریض را به طبیب نشان میدهند .

محصول بیت ـ آنکه به من صراحی شیشه‌ای را داده بود که دائم باده بنوشم. پس برای چه هر آن قارورهٔ مرا پیش طبیب میبرد.

الحاصل چون مرضم بسیار شدید شده از ترس اینکه مبادا بمیرم قاروره مرا به طبیب نشان میدهد.

حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم
ترك طبیب كن بیا نسخهٔ شربتم بخوان

ترك طبیب ـ ازقبیل اضافه مصدر به مفعولش. نسخهٔ شربت، اضافه لامیه
محصول بیت ـ ای حافظ شعر تو ازآب حیات شربتم داد. یعنی شعرت آب زندگانی است.

حافظ میفرماید: پس حالا طبیب را ترك كن و بیا نسخهٔ شربت مرا بخوان یعنی شعر من آب حیات است، بیاو آن را بخوان که حیات ابدی بیابی.
خواجه ازخطاب به متکلم التفات کرده است.

وله ایضاً

از بحر متقارب فعلن فعولن فعلن فعولن

غزل چهارصد و سی و نهم

چندانکه گفتم غم با طبیبان
درمان نکردند مسکین غریبان

ممکن است مراد ازمسکین غریبان ، عاشقان مغموم باشد که خواجه هم‌جزو آنهاست ، ویاجایزاست منظورش طبیبان ، باشد که تخفیفاً بانها با این لحن اشاره میکند. ونیز احتمال دارد جملهٔ مسکین‌غریبان، کلام مستقل باشد و به ماقبل‌ومابعدش ارتباطی نداشته باشد و بروجه‌تحسر و تحزن‌اینطور بگوید . چنانچه در زبان‌ترکی درمقام تحزن گویند : هی‌بیچاره غریبان هی ،

اگر مراد ازغریبان ، مغمومان باشد . به تقدیر: مسکین غریبان را . مفعول فعل نکرد محسوب میشود به معنای «غریبان را»

محصول بیت ـ با آنکه آنهمه غم و غصه امرا به طبیبان گفتم ، اما با وجود این بیچارگان غریب را درمان نکردند یعنی درد عاشقان غمگین را علاج نکردند یا خود ، طبیبان مسکین علاج غم عاشقان را نشناختند و بهمان سبب درمان نکردند یا : ای بیچاره عاشقان غریب که علاجشان پیدا نشد .

درج محبت بر مهر خود نیست
یارب مبادا کام رقیبان

درج محبت ـ اضافه بیانیه ، درج در لغت «حقه» را گویند
ص ۱۱۹ جلد سوم شرح

مهر، به ضم میم و سکون «ها» کلمهٔ فارسی است . عربی آن «خاتم» است . مهرخود ، اضافه لامیه . یارب ، دراینجا منادی است به معنای «یاالله» .

مبادا ، فعل نهی غایب در مقام دعا بکار میرود : ای خدا رقیبان به مرادشان نرسند وکامشان بر آورده نشود . کام رقیبان ، اضافه لامیه

محصول بیت - درج محبت جانان برمهرخودنیست. مراد مهرسابق راندارد. یعنی به مهر و محبت جانان نقصانی وارد شده ، زیرا چون سابق نیست ، مگر رقبا اغوایش کرده باشند. خدایا این رقبا هرگز کامروا نگردند چون مقصودشان اینست که جانان را نسبت بما سرد کنند ، پس مرادشان بر آورده نشود .

حقیقه از سردی جانان کنایه است .

آن گل که هردم دردست خاریست
گو شرم بادت از عندلیبان

گو ـ خطاب عام . باد ، فعل امرغایب ودرمقام دعا باید بکار رود . تا ،ضمیر خطاب

محصول بیت - آن گل که هردم وهرساعت در دست خاری است: آن دلبری که هر آن مصاحب و همنشین یك ناکس و دنی است . بان گل بگو از بلبلان خجالت بکش یعنی بان دلبر بگو : ازعاشقان صادق شرم کن که با اشخاص پست و ناشایست مصاحب شده‌ای .

یارب امان ده تا بازبیند
چشم محبان روی حبیبان

باز ـ دراین بیت ادات «تأکید» است .

اضافه های واقع درمصراع دوم همگی لامیه است .

محصول بیت - خدایا به عمر امان ده آنقدر که عاشقان روی معشوقان را به‌بینند . مراد : تا آن زمان که روی محبوبان را به‌بینند از اجل اما نشان بده.

مـا درد پنـهان با یار گفتیم
نتوان نهفتن درد از طبیبـان

محصول بیت ـ ما درد نهانی خودمان را به یار گفتیم . چونکه یار طبیب بیماران عشق است و درد را از طبیب نهان داشتن جایز نیست . زیرا تا طبیب دردرا نشناسد چگونه ممکن است علاج نماید .

ای منعم آخر بر خوان وصلت
تا چند بـاشیم از بی نصیبان

منعم ـ به ضم «میم» و کسر «عین» . شخص صاحب نعمت را گویند. آخرادات تأکید برخوان وصلت ، مرهون مصرع ثانی. تا ، اینجا به معنای «الی» . تاچند : تاکی .دراینجا مراد از منعم ، جانان است .

محصول بیت ـ ای منعم :ای جانان درسفرهٔ وصل تو، ما تاکی ازمحرومان باشیم مراد : از نعمت وصلت تاکی بی نصیب بمانیم الحاصل چقدر مهجور باشیم پس روزی از نعمت وصلت سوری بما بده .

حافظ نگشتی شیدای گـیتی
گـر مـی‌شنیدی پند ادیبـان

محصول بیت ـ حافظ اگرپندادیبان را گوش‌میکرد،شیدای جهان نمیگشت. یعنی اگر سخن استادان عاقل را می‌شنید ، دیگر نمیتوانست شیدای عالم شود .

ولە ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و چهلم

میسوزم از فراقت روی ازجفا بگردان
هجران بلای ما شد یارب بلا بگردان

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : از فراقت میسوزم رویت را از جفا بگردان یعنی جفا را ترک کن . زیرا هجران بلای ما شد، ای خدا بلارا از ما بگردان : ما را از بلا حفظ کن .

مه جلوه مینماید بر سبز خنگ گردون
تا او بسر درآید بر رخش پا بگردان

سبزخنگ ـ به سکون «زا» و کسر «خا» اسب کبود رنگ را گویند. ازقبیل ترکیب مزجی است خنگ گردون، اضافه بیانی . تا ، ادات تعلیل . بسردرآید : با سر بزمین بیفتد یا باکله به زمین‌بخورد . رخش . اسب ابلق یا خود مطلق اسب‌است.
محصول بیت ـ ماه در روی اسب فلك جلوه گری میکند ، برای اینکه او با سر به زمین بیفتد بر رخش پابگردان یعنی سوار اسبت شو . الحاصل به اسبت سوار شو تا که ماه مغلوب ومنهزم گردد وتا مغرب بدود .

یغمای عقل ودین را بیرون خرام‌سرمست
بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان

یغمای عقل و دین ـ ازقبیل‌اضافه مصدر به مفعولش میباشد و«را» ادات‌تعلیل کلاه بشکن ، یعنی کلاه را لوطی منش بگذار . شکستن و شکنیدن ، در این قبیل جاها به معنای خم کردن لبه کلاه است . در برقبا بگردان : جاهلان عجم و تاتار

ص ۱۴۷ جلد سوم شرح

فراجه را سردوشان میانداختند و آستینهای آن را نمی‌پوشیدند وفقط یك دکمه‌اش را می‌بستند ومقداری از فراجه را به طرف سینه میکشیدند و دست راست را ازآن بیرون میاوردند .

پس مرادش از : در برقبا بگردان ، یعنی قبا را باین وضع به‌پوش . حاصل کلام قبایت را لوطی‌منش به‌پوش و کلاهت را هم‌جاهل‌منش بگذار .

محصول بیت ـ برای اینکه عقل و دین عشاق را به یغما به‌بری سرمست به بیرون خرام: مستانه لبهٔ کلاهت را خم کن وفراجه‌ات‌را جاهل‌منش به‌پوش و بیرون برو.

حاصل‌بیان قبا را لوطی منش به‌تن کن.

مرغول را بر افشان یعنی برغم سنبل
گرد چمن بخوری همچون صبا بگردان

مرغول ـ به فتح ویا ضم «میم» به زبان پهلوی کاکل را گویند . برافشان ، برحرف تأکید ، افشان ، فعل امر مفرد مخاطب . برغم ، با حرف صله . رغم : تقریباً به کوری چشم معنا میدهد . برغم سنبل ، اضافه لامیه و مرهون مصراع‌دوم. گردچمن ، اضافه لامیه : اطراف چمن . بخوری : به فتح «با» چیزی که بصورت بخار درمیاورند ، خلاصه بخاریکه از یك چیزمعطرحاصل میشود ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

محصول بیت ـ کاکلت را بتکان : بکوری چشم سنبل در گردچمن چون صبا بخوری بگردان یعنی اطراف چمن‌را مبخر و معطر کن .

در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم : گرد بخور عنبر گردصبا بگردان واقع‌شده محصول معنای مصراع: گرد بخور عنبر را در اطراف صبا بگردان تاکه‌صبا عالم را ازآن معطر ومبخر کند. چنانکه شأن صباست بوی خوب وخوش را درهمه جا نشرمیکند و پخش مینماید .

ای نور چشم مستان در عین انتظارم
چنگ حزین و جامی بنواز یا بگردان

ازعین انتظار مراد محض انتظار است به‌طور مطلق. حزین ، دراینجا به‌معنای «نرم»میباشد یعنی«ملایم» . به‌نواز، فعل‌امر مخاطب ، در لغت به معنای نوازش است. اما در این قبیل جاها به معنای نواختن میباشد . چنگی و جامی : یاها ، از برای وحدت است .

محصول بیت ـ ای نورچشم مستان در کمال بی‌صبری انتظار میکشم، چنگ ملایمی بزن ویا قدح‌باده را بگردان . یعنی‌یاچنگ بزن که آرام شویم ویا قدح‌باده را بگردان، که بنوشیم و آسوده گردیم. حاصل سخن ازاین دوکار یکی را انجام‌بده درمصراع دوم . لف و نشر، رعایت شده است .

دوران چو مینویسد بر عارضت خطی خوش
یارب نوشتهٔ بد از یار ما بگردان

محصول بیت ـ دوران که برعارضت خطی مینگارد، یارب نوشتهٔ بدرا از یار ما بگردان .مراد : دوران برعارضت خط خوب بنویسد نه خط بد. حاصل‌بیان خط ، عارض زیبایت راکدر نکند . یعنی لطافتش را از بین نبرد .

حافظ زخوب رویان بختت جز آن قدر نیست
گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان

رضایی ـ یا ، برای تنکیر است .

محصول بیت ـ ای حافظ اززیبا رویان نصیبت ازاین‌مقدار بیشتر نیست یعنی بیشتر ازاین اقبال فعلی که داری نیست . پس اگر باین طالع رضا نیستی حکم‌قضا وقدر را عوض کن . الحاصل در ازل نصیب و قسمت تو این بوده که از زیبا رویان جفا به‌بینی ، حال اگر نمی‌پسندی حکم ازلی را بگردان و طوری کن که بروفق میل و مراد تو باشد. این قبیل سخنان حواله به محال است .

ولە ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصدو چهل و یکم

یارب آن آهوی مشکین بختن باز رسان
و آن سهی سرو روان را بچمن باز رسان

آهوی مشکین ـ مراد آهویی است که مشك حاصل میدهد .

محصول بیت ـ خدایا آن آهوی مشکین را باز به ختن برسان ، و آن سرو سهی و روان : آن سرو قامت را باز به چمن برسان . ازچمن و ختن ، مراد شهر خودشاعر است. گویا جانان خواجه به غربت رفته بوده که بازگشتش را تمنامیکند.

بخت پژمردهٔ ما را بنسیمی بنواز
یعنی آن جان زتن رفته بتن باز رسان

محصول بیت ـ طالع پژمردهٔ ما را با ارسال یك نسیم بنواز : با ارسال یك قاصد که حامل خبری از جانان باشد طالع ما را سعد کُن . مصراع دوم مقصود را شرح میدهد . یعنی آن جانی که ازتن جدا شده باز به جسم برسان .

حاصل اینکه من تن بی‌جانم ، پس روح را به جسم برسان ، یعنی جانان‌را به من برسان .

ماه وخورشید بمنزل چو بامر تو رسند
یار مهروی مرا نیز بمن باز رسان

یار مهروی ، اضافه بیانی . مهروی ، صفت مرکب .

ص ۱۵۱ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ یارب چون ماه و خورشید با امر تو در گردش وحرکت‌اند. پس یار مهروی مرا هم به من برسان .

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد
یارب آن کوکب رخشان به یمن بازرسان

یمانی : منسوب به یمن ، این نوع علامت نسبت برخلاف قیاس است .
لعل یمانی ، این اضافه ادعائی است ، چونکه در یمن لعل نیست بلکه عقیق است . رخشان ، صفت مشبهه : تابان.
محصول بیت ـ چشمهایمان در جستجوی لعل یمانی خون شد، خدایا آن کوکب تابان را باز به یمن برسان ؛ مراد : به شهر شیراز بفرست .

سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات
بشنوای پیك خبر گیر سخن بازرسان

خبرگیر ـ ترکیب وصفی . خبر گیرنده
محصول بیت ـ خطاب به جانانی که غایب است .
سخن اینست که ما بی تو زندگی نمیخواهیم ، ای پیك خبرگیر سخنی که گفتم بشنو و باز هم از جانان خبری برای ما بیار : خبری به ما برسان .

بروای طائر میمون همایون آثار
پیش عنقا سخن زاغ و زغن بازرسان

زاغ وزغن: کلاغ و زاغچه
محصول بیت ـ خواجه خطاب به پیك جانان میفرماید : ای پرندهٔ مبارك آثار، بروسخن زاغ و زغن را به پیش‌عنقا ببر یعنی جانان که به مثال عنقاست، ومن نسبت باو به منزلهٔ زاغ و زغن هستم ، پس حال سخن مرا باوبرسان .

آنکه بودی وطنش دیدهٔ حافظ یارب
بمرادش ز غریبی بوطن بازرسان

محصول بیت ـ جانانی که دیدهٔ حافظ وطنش بود ، یارب آن جانان را به مرادش ، یا به‌مراد حافظ ، باز بوطنش‌برسان یعنی صحیح و سلامت به شهر شیراز واصل کن.

ولە ایضاً

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

غزل چهارصد و چهل و دوم

خدا را کم نشین با خرقه پوشان
رخ از رندان بی‌سامان مپوشان

خدارا ـ را، تخصیص . کم ، دراین‌قبیل مواردبه کل ترك کردن معنامیدهد، یعنی هر گز ننشین .

محصول بیت ـ برای خاطر خدا با خرقه پوشان منشین ، یعنی با صوفیان صورت پرست معاشرت مکن. و اما رخترا از رندان‌بی‌سامان مپوشان : نهان‌مکن. الحاصل با خرقه پوشان مرایی آمیزش مکن‌ولی از رندان صاف دل هم کناره نگیر یعنی با این طبقه اختلاط داشته باش .

درین خرقه بسی آلودگی هست
خوشا وقت قبای باده نوشان

آلودگی ـ یا حرف مصدر. خوشا ،بسیار خوش است.وقت قبای باده‌نوشان، اضافه‌ها لامیه و بیانیه . وقت ، مبتدا و خوشا ، خبرمقدم اسناد خوشی ، به وقت مجازی است زیرا حقیقة این باده نوشانند که خوش میشوند که مظروف قباست . حاصل اینکه ازقبیل مجاز مرسل میباشد.

محصول‌بیت ـ دراین خرقهٔ مذکور خیلی آلودگی وتلوث وجود دارد. اما قبای باده نوشان بسیار پاك و بی‌آلایش است یعنی طاهراست . حاصل بیان کسانی که‌آن خرقه را میپوشند تماماً مرایی اندولی اشخاصی که قبا به تن میکنند همگی

مخلصین اند

تو نازك طبعی و طاقت نداری
گرانیهای مشتی دلق پوشان

گرانی ـ یا حرف مصدری . مشتی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ تو طبعت لطیف است . لذا طاقت تحمل یك مشت خرقه‌پوش را نداری . یعنی حرکات و اعمال این خرقه پوشان را که از روی ریاست نمیتوانی تحمل نمائی . این بیت برای بیت مطلع درمقام تعلیل قرار گرفته .

درین صوفی‌وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش درد نوشان

دردی ـ یا حرف تنکیر . که ، حرف رابط .

محصول بیت ـ درین صوفی‌وشان دردی ندیدم : یعنی در بین اینها اهل درد ندیدم . انشاءالله عیش و صفای درد نوشان‌ازریاوتزویر دور باشد . مراد : آنان‌یك مشت مرائیان بی درد ند . صوفی وشان ، کنایه است از مقلدان مرایی و چون درد نوشان ، پاك و بی ریا هستند ، لذا دعایشان میکند .

بیا وزغبن این سالوسیان بین
صراحی خون دل وبربط خروشان

غبن ـ به فتح غین معجمه وسکون پای یاك نقطه ، به معنای زیان وخسران مراد از سالوس ، مرایی است، یا حرف نسبت والف ونون ، ادات جمع .

بین ، فعل امرمخاطب. خون دل، ازاقسام ترکیب وصفی . واو، حرف‌عطف بربط، به فتح دوباو سکون را، ساز را گویند. خروشان، صفت مشبهه ازخروشیدن در اینجا یعنی نالان .

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید: ازضررو زیانی که به سالوسیان رسیده بیا ببین که صراحی دل خون شده و بربط به‌ناله درآمده است . یعنی بواسطه اینکه سالوسیان درنتیجه ریاکاری خودشان‌مغبون شده‌اند صراحی و بربط متأثرشده

وخونین‌دل و نالان‌اند.

چو مستم کردهٔ مستور منشین
چو نوشم دادهٔ زهرم منوشان

محصول بیت - چون مستم کرده‌ای ، پس مستورمنشین ، یعنی ازمن پرهیز مکن ، دوری مکن «ازمن فارغ‌مشو» . وقتی‌شربت لذیذم داده‌ای پس دنبالش‌زهرم منوشان . مراد : پس ازلطف واحسان نسبت بمن ، جور وجفایم روا مدار.

لب میگون وچشم مست بگشای
که از شوقت می لعلست جوشان

بگشای - بین لب میگون وچشم مست مشترك است ، لب میگون گشودن ، کنایه است از تکلم . وچشم مست گشودن، کنایه است از «نظر» با عین عبرت.

که ، حرف تعلیل ، جوشان صفت مشبهه ، ازجوشیدن : درحال جوشیدن

محصول بیت - لب میگون وچشم مستت را بازکن : به سخن درآ و باعین عبرت نگاه کن و به‌بین که بادهٔ قرمز، چگونه ازعشق تو به‌جوش درآمده ودر حال جوشیدن است . یعنی ازشدت اشتیاقش نسبت به تو، چون عشاق مشتاق ، درجوش وخروش است . ازآنجا که قافیهٔ این بیت باقافیهٔ بیت مخلص یکی‌است و در اکثر دواوین پیدا نشد ، پس معلوم میگردد که ازخواجه نیست .

ز دلگرمی حافظ برحذر باش
که دارد سینهٔ چون دیگ جوشان

دل گرم - ازاقسام صفت مرکب‌است ، یا حرف مصدری و همزه بابت‌اضافه آمده دل گرمی حافظ ، لامیه، که، حرف تعلیل . سینهٔ ، یا حرف تنکیر . چون ، ادات تشبیه . دیگ‌جوشان، اضافه بیانی

محصول بیت - از سوز دل‌حافظ برحذرباش ، تا که ترا نسوزاند.چونکه سینه‌اش مانند دیگ جوشان است : چون گمج[1] جوشان است

۱ - گمج باصطلاح گیلکی ظرف گلی است که در پخت وپز بکار میرود .

الحاصل به‌حافظ جفاو آزار مکن تا ازسوزدل آهی نکشد وروی چون گلت را پژمرده نکند.

درتفسیر مصراع اول: ازحدت وتیزی حافظ برحذرباش. این گوینده عجب طبع حاد و تیز داشته - رد شمعی

درمعنای مصراع دوم: که سینه‌ای دارد چون کمج جوشان، زیرا سینه‌ای دارد مانند کمجی که میجوشد. این گویندگان معنای شعررا خوب ادا نکرده‌اند.

ردسروری

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصد و چهل و سوم

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

شاه شمشاد ـ اضافه لامیه . شمشاد قد ، ترکیب وصفی . شمشاد ، بـه فتح و یا به کسر شین درخت تزیینی است . قدان ، الف و نون ، ادات جمع است . خسر و شیرین دهنان ، اضافه لامیه شیرین دهن ، صفت مرکب ، الف و نون ، ادات جمع

شاه ، مبتدا و بدل از خسروان . بیت ثانی ، خبر مبتدا و مصرع دوم صفت مبتدا که ، حرف رابط صفت . مراد از قلب در اینجـا وسط لشکر است که مقر پادشاهان وسرداران است. قلب همه، اضافه لامیه. همه، صف شکنان‌را تأکیدمیکند.

در زبان فارسی جایز است که ادات تأکید مقدم واقع شود . مراد از صف ، صف‌لشکر میباشد یعنی شاهی که صفوف لشکر را میشکند و منهزمشان‌میسازد . صف شکن‌ترکیب وصفی .

محصول بیت ـ شاه شمشادقدان وشاه‌شیرین دهنان، چنان‌شاهی که‌بامژگانش قلب تمام بهادران را میشکند و متفرقشان میکند .

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت
گفت کای چشم و چراغ همه‌شیرین سخنان

مست بگذشت ، خبر مبتدا . واو حرف عطف . نظر ، مفعول صریح فعل انداخت ،

وبر من ، مفعول غیرصریحش . من‌درویش ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ شاه مست بگذشت و برمن درویش نظر انداخت و گفت : که‌ای چشم و نور چشم و روشنائی چشم همهٔ شیرین سخنان .

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود
بندهٔ من شو و بر خور ز همه سیم تنان

این بیت تتمهٔ مقول قول است . یعنی آن بیت مرهون این بیت است .

محصول بیت ـ شاه به من درویش، گفت : تا کی کیسه‌ات از سیم و زر خالی خواهدبود . یعنی تا کی فقر و افلاس بکشی، غلام من شو که‌از همه سیم تنان برخوردار و بهره‌مند گردی. مراد: غلام من که شدی تمام محبوبان مطیع ومنقادت میشوندزیرا که من شاه همهٔ خوبانم .

کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهر بورز
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

این بیت هم تتمهٔ مقول قول است .

محصول بیت ـ تو کمتر از ذره نیستی ، پست مشو ، یعنی حقارت را مپذیر و در پستی نمان ومهربانی نشان بده :سعی کن که‌با مهر و محبت باشی تا رقص کنان به خلوتگه خورشید رسی مراد : عاشق من‌شو تا که به مرتبهٔ خورشید رسی چنانکه ذرات ، چرح چرخان از زمین بلند میشوند وبه خورشید میرسند .

الحاصل عشق من، ترا به چرخ چهارم میرساند .

برجهان تکیه مکن ورقدحی می‌داری
شادی زهره جبینان خورو نازک بدنان

قدحی ـ یا حرف وحدت . می‌داری ، دو وجه را متحمل است . یکی «می» به فتح «میم» به معنای شراب و دیگری به کسر «میم» ادات حال. پس به وجه اول «می» باید منفصل نوشته شود . اما بـه وجه دوم متصل . زهره جبین و نازك بدن ، ترکیبات وصفی است . ستارهٔ زهره ، چون یك کوکب بسیار درخشان است لذا به

جبین اسنادش میکنند . زهره جبین : پیشانی براق و روشن .

محصول بیت ـ این بیت هم از جملهٔ مقول قول است .

برجهان تکیه مکن : بردنیا اعتماد مکن . اگر قدحی شراب داری به عشق محبوبان زهره جبین‌و‌نازك بدن بخورو به وفای دنیا اعتماد مکن. الحاصل به‌عیش و نوش به پرداز و به‌کار دنیا اعتماد نداشته‌باش چونکه دنیا بقا ندارد یعنی به هیچ کس وفا نمیکند .

پیرپیمانه کش ماکه‌روانش خوش باد
گفت پرهیز کن‌ازصحبت‌پیمان شکنان

پیمانه کش ـ ترکیب وصفی ، از مصدر کشیدن: پیمانه کشنده ، یعنی شراب خور . که روانش خوش باد : صنعت ملیح است . پیمان شکن ، ترکیب وصفی‌یعنی عهد شکن : بی‌وفاو غدار.

محصول‌بیت ـ پیرپیمانه کش و باده نوش ما که روح و روانش شاد با شد گفت که : ازهمنشینی‌عهد شکنان به‌پرهیز یعنی از مصاحبتشان اعراض کن الحاصل با بی وفایان و ستمگران معاشرت مکن .

بصبا در چمن لاله سحر میگفتم
که‌شهیدان که‌انداین‌همه‌خونین کفنان

که ـ حرف رابط مقول‌قول . شهیدان که ،اضافه‌لامیه . که اسم است به‌معنای چه کسی.اند ، جمع «است» که برمیگردد به «شهیدن». خونین کفن، صفت مرکب: کفن خون آلود

محصول بیت ـ در چمن‌لاله، هنگام صبح به‌صبا گفتم: اینهمه لاله‌های‌خونین کفن شهیدان که‌اند ؟

به طریق تجاهل لاله‌ها را به خونین کفنان تشبیه کرده است .

گفت‌حافظ‌من‌و‌تو محرم‌این را زنه‌ایم
زمی لعل حکایت‌کن وسیمین ذقنان

محصول بیت ـ صبا گفت که : ای حافظ من و تو محرم این راز نیستیم. پس از شراب قرمز حکایت کن و از پسران سیمین ذقــن یعنی محسوسات را ترك مکن که از مغیبات بحث کنی، که فقط خدا ازغیب خبردارد وبس .

الحاصل این قبیل کارها مربوط به قضا و قدرو و مفوض به علم خداست. پس بحث ازاینها نهی شده است .

دامن دوست بدست آر ز دشمن بگسل
مردیزدان شو وایمن‌گذر از اهرمنان

محصول بیت ـ این بیت هم از جملهٔ مقول صباست.

دامن دوست را بدست بیاروازدشمن بگسل ، یعنی‌ازدشمن دوری گزین‌مراد: رو به خداآرتا از شردیوان و شیاطین امین باشی . الحاصل خدا پرست باش که از شیاطین سالم بمانی و از شرشان برهی ، زیرا که خداوند دوستان خود را ازگزند آنها محفوظ میدارد .

ولە ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد و چهل و چهارم

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه‌شکن
بشادی رخ گـل بیخ غم زدل برکن

جایز است «بهار» فاعل فعل محذوف محسوب گردد به تقدیر : آمد بهار و نیز جایز است بهار ، مبتدا و گل معطوف بان و مابعدش خبر مبتدا باشد .

به‌شادی ، با حرف سبب ، یا حرف مصدری.شادی رخ گل ، مجازاً اضافه‌ها لامیه است.بیخ غم ، اضافه بیانیه . بر کن ، از ریشه بکن و نابود کن .

محصول بیت ـ بهار آمد و گل سروروشادی بوجود آورد و توبه را شکانـد «توبه شکن شد» حال بیا بشادی رخ گل بیخ غم را از دل بر کن . مراد : درفصل گل می بنوش و غم را از دل برطرف کن .

رسید باد صبا غنچه از هـواداری
زخود برون شد و برخود درید پیراهن

محصول بیت ـ همینکه باد صبا دمید غنچه از شدت شوق از خـود برون شد یعنی از حالت غنچگی بیرون آمد وپیراهن برخود درید . مراد : باز شد و بحالت گل درآمد ، زیرا غنچه که‌باز شود گل میگردد. الحاصل همینکه بادصبا وزیدغنچه باز شد و تبدیل به گل شد حالت وشکل اولیه را از دست داد .

ص ۱۲۲ جلد سوم .

طریق صدق بیاموز از آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن

طریق صدق ـ اضافه بیانیه.آب صافی دل ، هکذا. صافی دل ، ازاقسام صفت مرکب . براستی ، با حرف ظرف، یا حرف مصاحبت . یا ، حرف مصدر . طلب ، فعل امر مخاطب : طلب کن ، یعنی بخواه .

محصول بیت ـ راه صداقت را ازآب صاف دل بیاموز. یعنی‌صفای باطن‌اگر خواهی ازآب صاف طلب کن ، چونکه ظاهر وباطنش یکی است و اگر چیزی هم داشته باشد درظاهرش است نه درباطن .

در راستی یعنی راستی و آزادگی را از سرو چمن آموز . یعنی اگـر خواهی که آزادهٔ عالم شوی درهرخصوص چون سرو با استقامت‌باش . مراد :چون درخت سرو ، عاری از میوه است و مستقیم سبزمیشود، کسی چوب و سنگ پرتابش نمی کند .

عروس غنچه بدین زیورو تبسم خوش
بعینه دل ودین میبرد بوجه حسن

عروس غنچه ـ اضافه بیانی. زیور: زینت. تبسم خوش ، اضافه بیانی. بعینه: آشکاره.و جه حسن ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ عروس غنچه ،با این زینت و زیور وبا این تبسم زیبا و شکل وشمایل قشنگ آشکارا دل و دین‌میبرد . یا خود ممکن است مقصود از «وجه‌حسن» طریق معقول باشد . یعنی به نحو پسندیده دل و دین را ازآدم سلب میکند.

مراد از زیور دانه‌های طلائی داخل غنچه وهمچنین قرمزی گلبرگها وبرگ سبز وظرف وحالت تبسمش میباشد بدیهی‌است همه غنچهٔ خندان را دیده‌اند وازآن خبر دارند .

صفیر بلبل شوریده و نفیر هزار
برای وصل گل آمد برون زبیت حزن

حزن ـ با فتحه«حاوزا» یعنی غم وغصه . مانند. «حزن» به ضم «حا» وسکون زا ، بیت حزن، اضافه لامیه مجازاً. خانه‌ایکه‌مخصوص غم‌خوردن باشد، بیت‌الحزن گویند .

محصول بیت ـ صفیر بلبل و ناله وفغان هزار بخاطر وصل گل ازبیت‌الحزن بیرون آمد . مراد : فریاد وناله اینها که از بیت‌الحزن شنیده شد ، برای وصل گل است . خلاصه‌چون اینها عاشقند بهمین مناسبت‌برای رسیدن‌بوصل گل فریادمیکنند.

ز دستبرد صبا گرد گل کلاله نگر
شکنج گیسوی سنبل ببین بروی سمن

دستبرد ـ به‌معنای «غلبه»است. اما دراین بیت مراد:دست درازی یعنی«تعدی» است خلاصه مقصود همان دست درازی است .

کلاله ـ موی‌چین و شکن داراست که‌به‌عربی مجعد وبه پهلوی نغوله گویند شکنج، جعد گیسوی‌پرپیچ‌را گویند که‌ازپشت گوش‌جانان‌سرازیرشده بدور گردنش می‌پیچد . شکنج گیسوی سنبل ، اضافه بیانیه . مراد از سمن، روی جانان است .

محصول بیت ـ از دست درازی صبا دراطراف گل کلاله را نگاه کن .مراد: دراطراف روی‌جانان موهای‌پرچین‌وشکنج‌اش‌را تماشا کن. ونیزدر روی‌سمن شکنج گیسوی سنبل را به بین . یعنی تماشا کن که باد صبا در اطراف روی جانان‌کاکل‌و گیسویش را چگونه پریشان کرده .

کسانیکه فحوای این بیت‌را درك نکرده‌اند بانواع تصرفات در تفسیرش مبادرت نموده‌اند که شایستهٔ توجه نمی‌باشد. رد سروری وشمعی

حدیث قصهٔ دوران ز جام جو حافظ
بقول مطرب و فتوی پیر صاحب فن

حدیث‌قصهٔ دوران ـ هردواضافه‌لامیه. جو، فعل امر مفرد مخاطب ، ازمصدر جوییدن اینجا یعنی « بخواه » : بقول ، با حرف مصاحبت ، بقول مطرب ، مصدر به فاعل خود اضافه گشته‌واو ، حرف عطف . فتوی پیر صاحب فن ، اضافه لامیه و بیانیه .

محصول بیت ـ ای حافظ خبر قصهٔ دوران را با آواز مطرب و به فتوای پیر صاحب فن یعنی به فتوای پیرمغان ، ازجام باده بخواه . مراد : چگونگی احوال و اوضاع عالم را بقول وفتوای اینها از قدح باده بجو. الحاصل جام باده جام گیتی نماست‌ومغیبات را آشکار میکند ، پس اسرار عالم را از آن بخواه .

ازقرار معلوم خواجه این غزل را در فصل بهار فرموده است .

ولە ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهارصدوچهل و پنجم

چو گل هر دم ببویت جامه درتن
کنم چاك از گریبان تـا بدامن

به بویت ـ بو، در اینجا احتمال داردبه معنای امید ویا به معنی معمولی‌خود کلمه باشد . درتن ، قیاس براین‌است که «برتن» باشد. لکن تمام نسخه‌های‌موجود در نزدمان همینطور است ، لذا ماهم به تقلید این نسخه را اختیار کردیم اما باعتبار «بر» معنا میکنیم .

جامه در تن، مرهون مصراع ثانی است. جامه ، مبتدا. درتن، متعلق‌به خبر همچنین ازگریبان بدامن متعلق به خبر.

محصول بیت ـ دائماً به امید تو . یا دراثر بوی خوش تو، چون گل‌جامه را برتن یا جامهٔ تنم را از یقه تا به دامن‌چاك میزنم .

تنت را دید گل گوئی که در باغ
چو مستان جـامه را بدرید بر تـن

دراین بیت «برتن» واقع شده . درتمام نسخه‌ها غالباً قصد تفنن دارد .

محصول بیت ـ گویا گل درباغ، تن‌ترا دیده که چون‌اشخاص مست،جامه‌اش را بر تن دریده .

قیاس این‌بوده که به‌جای گل «غنچه»ذکر شود ، زیراغنچه، همینکه‌جامه‌اش را چاك زد به «گل»تبدیل میشود . اما گل که جامه ندارد چاکش بزند مگراینکه

ص ۱۲۳ جلد سوم شرح

برای گل معنای «غنچه» را تضمین کنیم . یا خود به طریق تخیل ، پرپر شدن گل را با چاك زدن تعبیر نمائیم ولکل وجهة .

من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دل را تو آسان بردی از من

دست غم ـ اضافه بیانی ویامجازاً لامیه. مشکل برم یعنی نمی برم، مراد نفی است

محصول بیت ـ من ازدست غم تو مشکل جان بدربرم : یعنی از غمت نمیتوانم جانم راخلاص کنم ونجات دهم . اماتو، دل را بآسانی ازمن گرفتی ، یعنی به سهولت. خلاصه کار تو سهل است، اما کار من دشوار .

بقول دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس با دوست دشمن

بر ـ حرف تأکید. گشتی ماضی مفرد مخاطب، یعنی رو گردان شدی ویااعراض نمودی. فعل نگردد ، احتمال دارد اخباری یا انشائی باشد. یعنی نمیشود . یا نشود.

محصول بیت ـ با حرف دشمن از دوست اعراض نمودی . هیچکس نباید با دوست دشمن شود . یا هیچکس با دوست دشمن نمیشود ، چه با حرف خصم و چه به علت دیگر .

کسانیکه : صیغهٔ «نگردد» را فقط به وجه اخباری تخصیص داده اند ، کار بلا مخصص کرده اند. رد سروری وشمعی

مکن کز سینه‌ام آه جگر سوز
برآید همچو دود از راه روزن

مکن ـ تقدیرش : کاری مکن یا از دوست بر گشت مکن «اعراض مکن» چنانکه سابقاً ذکرش گذشت.کز، که ،حرف تعلیلو یا حرف بیان . آه جگر سوز مرهون مصراع ثانی.جگرسوز ، ترکیب وصفی : جگرسوزنده

محصول بیت ـ کاری مکن یعنی از دوستان رومگردان که از سینه‌ام آه جگر سوزچنان در میاید که از راه روزن دود خارج میشود . یا همچو دود از روزن از

سینه‌ام آه جگر سوز درمی‌آید ، مراد : سبب مشو که من از دست آه آتشین بکشم زیرا برای توهم ضرر دارد ، چون آه عاشقان مؤثراست و به هرجا بخوردمیسوزاند وباتش میکشد . در معنای مجموعی بیت : مخالفت نکن که آه جگر سوز از سینه‌ام بالا میاید همچودودی که ازراه روزن بالاآید . این گوینده حق معنا را ادا نکرده است .

تنت درجامه چون در جام باده
دلت در سینه چون در سیم آهن

محصول بیت ـ تن تو درمیان جامهٔ نازك و لطیف ، چون باده در جام است. یعنی همانطور که شراب درجام شیشه‌ای‌نمایان است تن‌توهم بواسطه نازکی ولطافت لباست پیداست . دلت هم در سینه چون آهن است در سیم . یعنی در سینهٔ سفیدت قلبت آهن است درمیان سیم .

ببارای شمع‌اشك ازدیده‌چون میغ
که شد سوز دلت بر خلق روشن

محصول بیت ـ ای شمع از دیده ، اشك را چون ابر بریز، زیرا سوز دلت برمردم روشن گشت . یعنی چون سرعشقت عیان وآشکار شده ، پس گریان وسوزان باش .

دلم را مشکن و در پا مینداز
که دارد در سر زلف تو مسکن

محصول بیت ـ دلم را مشکن وخوارد ذلیل مکن، چونکه مسکنش درزلف تو است یعنی باین طرز تحقیرش مکن، چون به تو متعلق‌است ، نه به دیگری .پس چنین درپا میندازش : خواری روایش مدار .

چو دل در زلف تو بستست حافظ
بدین سان کار او در پا میفکن

محصول بیت ـ ازآنجا که حافظ دل‌به زلف تو بسته است . پس اینگونه کارش را درپـا میناداز . یعنی اینطور تحقیرش‌مکن ، چونکه به تو متعلق است . الحاصل حافظ بندهٔ تست ، پس بیش ازاین شایستهٔ جفا نیست : جفا و تحقیر روایش مدار.

وله ایضاً

بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصد و چهل و ششم

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

افسر سلطان گل ، اضافه‌های واقع در این عبارت بیانیه است . طرف چمن ، اضافه لامیه. مقدم، مصدر میمی ، به معنای قدوم .

این بیت کنایه است از جلوس مجدد شاه منصور به تخت سلطنت ، زیرا ترا کمهٔ شیراز یکبار مملکت را ازدست این پادشاه درآوردند ، اما او قشونی تهیه دید ودشمنان خود را مقهور ساخت و دوباره برتخت سلطنت نشست .

مراد از سرووسمن ، اعیان مملکت میباشد .

محصول بیت - تاج سلطان گل در چمن پیدا وظاهر گشت ، یارب قدومش برسروسمن مبارک باشد .

ازقرار معلوم گل‌سلطان شکوفه‌است بهمان جهت برایش افسری اثبات میکند.

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هرکسی اکنون بجای خویشتن

بجای خویشتن، با ، حرف ظرف واضافه لامیه. خویشتن: خودش . بود، ادات خبر یعنی بجاست .

کلمهٔ نشست ، مشترك است مابین فعل ماضی و قعود . اما در این جا مخفف

ص ۱۱۱ جلد سوم شرح

نشستگاه است به معنای «تخت»

خسروی ، یا حرف نسبت . تا ، حرف تعلیل

محصول بیت ـ این جلوس شاهانه خیلی بجا بود . تا دگر هر کسی درجای خود به نشیند . منظور اینست : تراکمه نسبت به امورسلطنت بیگانه هستندوشایستهٔ تخت سلطنت نیستند . اما اکنون تخت ، آنکه را که لایق و شاهی حق او میباشد یافت . پس دیگران درجای خودبه نشینند . مراد : وزرا وقضاة وعساکر ودفترداران وسایر ارباب دیوان هریکی وظیفهٔ خود را بدانند و سرجای خود به نشینند .

خاتم جم را بشارت ده بیمن خاتمت
کاسم اعظم کرد از وکوتاه دست اهرمن

خاتم جم : مراد مهر سلیمان است که یکی از دیوان با حیله‌ای از او ربوده بود . بعدخداوند تعالی وسیلهٔ میسر کردوسلیمان دوباره انگشتری را تصاحب کرد ، چنانکه در بعضی قصص انبیاء این مطلب مفصل آمده است .

خلاصه جدائی منصور را از تخت شاهی و دوباره تصاحب نمودنش آن را تنظیر میفرماید به جدائی حضرت سلیمان ازانگشتریش و دوباره بدست آوردن آن . دراینجا مراد ازاهرمن «دیو» است .

محصول بیت ـ عاقبت خیری وسرانجام نیك را به انگشتری حضرت سلیمان مژده بده زیرا اسم اعظم آن را ازدست دیودرآورد . منظور : چون آن مهرمناسب و درخور دیو نبود ، لذا دوباره بدست سلیمان رسید .

در اینجا تراکمه به دیو مشابه شده‌اند . پس حق تعالی ، ملك شیراز را از دست آنان خلاص نمود و به شاه منصور اعطا کرد که لایق و شایستهٔ آن هست .

تا ابد معمور باد این خانه کز خاك درش
هر نفس با بوی رحمن میوزد باد یمن

تا ابد ـ تا ، برای انتهای غایت است . ابد : بی‌انتها . مراد از «خانه» سرای شاه منصور میباشد . کز . که ، حرف تعلیل وما بعدش مرهون مصرع ثانی . ضمیر

برمیگردد به «خانه»

نفس ، درمقام ایهام واقع شده.با ، حرف مصاحبت . مراد از «بوی رحمان» ریح رحمان است چنانچه در حدیث شریف واقع است : انی لاجدریح الرحمان من قبل‌الیمن . خواجه ، شاه منصوررا به اویس قرنی تشبیه نموده این حدیث شریف‌را به طریق ترجمه ایراد فرموده است چونکه شاه منصور از جزوعلما محسوب میشد.

بوی رحمان و بادیمن ، اضافهٔ هردو لامیه است .

میوزد، می در اینجا حرف استمرار ، وزد ، فعل مضارع مفردغایب مراد از «بوی رحمان» بوی حق است . چنانکه حدیث شریف هم اینطور فرموده است : بنابه عقیدهٔ‌اهل تأویل «بوی رحمان» فرمودن‌خواجه دلیل‌براین است که درحدیث شریف «ریح» به معنای «بو» است

محصول بیت ـ این‌سرای تاابدآبادان باشد ، زیرا ازخاك دراین خانه‌دائماً با بوی رحمان بادیمن میوزد . یعنی بوی عدالت و کرامت ظاهر میگردد .

شوکت پور پشنگ و تیغ عالمگیر او
در همه شهنامه‌ها شد داستان انجمن

شوکت ـ یك کلمهٔ‌عربی است که شدت خوف را گویند . امادراین قبیل‌جاها به معانی حدت و گاهی عظمت بکار میبرند .

شوکت پورپشنگ، هردواضافه‌لامیه. مراداز«پور» مرادف فرزندبه‌معنای‌پسر است پشنگ[1] ، بافتحه‌های‌بای عجمی‌وشین‌ازاعلام رجال، نام یك عیار ودزدمشهوراست

این پشنگ پسری‌بسیار شجاع وبهادر داشت که در آن ایام سابق ظهور کرد و چون تیمور و قزلباش در اندك مدت ممالك بسیاری را متصرف شد . پس در زمان سلطنتش‌وبعدازآن درخصوص‌عظمت وشوکت‌او کتابهای تاریخ‌نوشته شد وشاهنامه‌ها

۱ـ درشاهنامه پشنگ پدرافراساب ونبیرهٔ فریدون است، چنانکه درآمدن افراسیاب نزدیك پدر خودگوید :

به پیش پدر رفت پور پشنگ زبان‌پرزگفتار ودل‌پردرنگ

ودرآشتی خواستن پشنگ ازکیقباد گوید :

نبیرهٔ فریدون فرخ پشنگ بسیری‌همی‌سربه‌پیچدزجنگ

بوجود آمد چنانکه در بارهٔ تیمور وقزلباش به عمل آمده است .

تیغ عالمگیر ، اضافه بیانیه . عالمگیر ، ترکیب وصفی از گیریدن عالم را میگیرد و مالکش میشود مقصوداینست که همه جا را فتح میکند .

محصول بیت ـ شوکت و عظمت پسر پشنگ ووصف تیغ او که جهان رافتح کرده است درجمیع کتب تاریخ و شاهنامه‌ها داستان مجالس‌است . یعنی درمجالس خوانده و نقل میشود.

خواجه، بااشارهٔظریف شاه‌منصوررا به‌مقهورساختن‌تر کمانها‌ترغیب میفرماید. یعنی قدرت و مکنت آنها در تو هم جمع است ، پس همان همت لازم است که در تواریخ و شاهنامه ها داستان انجمن شوی .

خنگ چوگانی چرخت رام شد درزیر زین
شهسوارا چون بمیدان آمدی گوئی بزن

خنگ ـ به معنای اسب کبود رنگ ، یا اسبی که به رنگ زرد روشن باشد چوگانی ، یا حرف نسبت . اسب منسوب به چوگان : اسبی که مخصوص چوگان بازی است چون اسب مصر و اسبان بغداد که بازی جرید[1] با آنها اجرا میشود . زیرا با هر اسبی نمیشود چوگان بازی کرد .

در ، حرف تأکید. زیرزین، اضافه به‌معنای«فی»است به‌تقدیر«زینت»شهسوارا، منادی . چون ، حرف تعلیل به معنای چونکه . بمیدان، ، با حرف صله . گویی ، یا حرف وحدت . مراد از «گویی»عملی است یعنی گوی عملی بزن. حاصل اینکه کاری بکن که در عالم داستان شوی.

محصول بیت ـ خنگ چوگانی فلک : اسب فلک ، در زیر زین تو رام شد . یعنی فلک رام و مطیع توشد. ای پادشاه،حال که به میدان چوگان بازی واردشده‌ای برتوست که گوئی بزنی . یعنی حال که برتخت سلطنت قدم نهادی به فتح ممالک مشغول باش، تاکه در دنیا ودر تاریخها و شاهنامه‌ها نامت نوشته شود و یاد شودحاصل

۱ـ جریدبازی: العصامطلقاً یرمی بهافی‌لعب‌الجرید وهورمی‌الفرسان‌بعضهم بعضاً بالعصا فی‌المیدان . المنجد

کلام ، شاه منصور را به فتح ممالك ترغیب میکند .

جویبار ملك را آب روان شمشیر تست
تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن

جویبار ـ در لغت کنار چشمه است . درخت عـدل ، اضافه بیانیه . بنشان ، فعل امرمفرد مخاطب . با ، حرف تـأکید . یعنی عدالت کن . بیخ بدخواهان : مراد تراکمه را ریشه کن کن یعنی ایل وتبارشان را قلع وقمع کن.

محصول بیت ـ آب روان جویبار مملکت ،شمشیر تست . یعنی مملکت حیات از شمشیر یابد، چونکه اصل و ریشهٔ ستمگران را شمشیر قمع وقلع نماید . پس در اینصورت درخت داد و عدل بنشان و بیخ بدخواهان را بکن . مراد : چنان اولاد و انساب بدخواهان را ازبین ببر که درعالم اثر و نشانشان نماند.

این بیت به فتح ممالك و ترویج عدالت ترغیب میکند .

بعدازاین نشکفت اگر با نکهت خلق خوشت
خیزد از صحرای ایرج نافهٔ مشك ختن

نشکفت ـ نون حرف نفی،شکفت . «به کسروضم» شین لفظ مشترك است مابین بازشدن گل و تعجب[1] مصدرش شکفیدن میاید .

با ، حرف سبب ویا حرف استعانت . نکهت ، به فتح نون وسکون کاف عربی وفتح ها، به معنای بوی خوش دهان اطفال است . لغتی است که ازباب علم و حسب بکار رفته .

نکهت خلق ، اضافه لامیه «مجازاً» . خلق خوش ، اضافه بیانیه .

خیزد ، فعل مضارع مفرد غایب :بلند شود یعنی پیدا میشود . صحرای ایرج اضافه بیانیه ایرج، به کسر همزه وجیم معجمه ، نام صحرایی است واقع بین شیراز و لار، خاك این صحرا بحدی شور است که هیچگونه نباتی در آنجا بعمل نمیاید . جایی است بی آب و علف .

---

۱ ـ شکفت ـ به کسرشین وگاف فارسی ، به معنای عجب است . مترجم

محصول بیت ـ اگر از این به بعد به سبب خلق خوش بوی تو، درصحرای ایرج نافهٔ مشك ختن پیدا شود، جای تعجب نیست. مراد: در اثر و سبب خلق خوش تو اگرصحرای ایرج به صحرای ختن تبدیل گردد یعنی زمینی شود که‌مشك ختن ازآن خیزد، هیچ غرابت ندارد.

گوشه گیران انتظار جلوهٔ خوش میکشند
برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن

گوشه گیر، ترکیب وصفی، گوشه گیرنده یعنی گوشه نشین، گوشه نشینان: اولیا ومشایخ انتظارجلوهٔخوش‌میکشند درترکیب اول، مصدر به‌مفعولش اضافه شده، وترکیب دوم‌اضافه بیانیه است بر، حرف تأکید. برشکن، فعل امرمفرد مخاطب، دراینجا یعنی خم کن.

طرف کلاه، اضافه‌لامیه. و او، حرف عطف. برقع، روبند است. بر، حرف تأکید، فکن، فعل امر مفرد مخاطب، اینجا یعنی رها کن.

محصول بیت ـ اهل‌الله ومشایخ درانتظار جلوهٔ زیبای تو هستند. پس گوشه کلاهت‌را برشکن وخم کن وروبند را ازرخت کنار بزن. یعنی‌احبا ودوستان منتظر دیدار جمال باکمالت هستند. پس عرض جمال کن که دعاهای زیاد در حقت کرده شود.

پادشاه را به ملازمت اولیاء ومشایخ ترغیب میکند.

مشورت باعقل کردم گفت حافظ باده‌نوش
ساقیا مـی ده بقـول مستشار مؤتمـن

قول مستشار، مصدر به فاعلش اضافـه شده. مستشار مؤتمن، اضافه بیانیه. مستشار، اسم مفعول ازباب استفعال، طرف مشورت. مؤتمن صفت برای مستشار. اینهم مفعول ازباب افتعال: کسیکه امین شناخته شده.

محصول بیت ـ درباره احوال خودم‌با عقل‌مشورت کردم. گفت: ای‌حافظ باده بنوش. پس ای ساقی می بده. یعنی باعتبار قول مستشار امین باده بده. مراد:

عقل که مستشار امین است پس بنا به امرش می بده نوش کنیم . جملهٔ : المستشار مؤتمن ، ضرب مثل و حدیث شریف است.

درجمیع نسخه‌ها کلمه مستشار از لام تعریف معرا واقع شده ، پس کسانیکه معرف باللام ایرادنموده‌اند مخالف نسخه‌ها رفتار کرده‌اند .

نیز کسیکه گفته است : المستشار مؤتمن . یعنی کسیکه با او مشورت میشود از ضرر و بلا درامان است که بعد پشیمان نمیشود . این مفسر به معنای این حدیث شریف وارد نبوده است ،

ای صبا بر ساقی بزم اتـابك عرضه‌دار
تا از آن جام زرافشان جرعهٔ بخشد بمن

اتابك ، بـه معنای جملة الملك است . اما به معنای پـادشاه بزرگ هم بکار میبرند . عرضه ، های این کلمه حرف نقل است . تا ، حرف تعلیل .

جام زرافشان ، اضافه بیانیه . جرعهٔ ، یا حرف وحدت وهمزه حرف‌توصل .

محصول بیت ـ ای صبا به ساقی بزم اتابك ازجانب حافظ عرض کن . تا که ازآن جام زرافشان جرعه‌ای به من به‌بخشد .

مراد از این بیت حسن طلب است

ولـه ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و چهل و هفتم

خوشتر از فکر می وجام چه خواهد بودن
تا ببینم که سر انجام چه خواهد بودن

فکر می ــ مصدر به مفعولش اضافه گشته . تا ، انتهای غایت راست به معنای «الی» سر انجام : آخروعاقبت .

محصول بیت ــ چه چیز میتواند بهتروشیرینتر ازفکرمی وجام باشد، هرچه فکرمیکنم می‌بینم که ازاین مطلب شیرینتر وخوشتر فکری پیدانمیشود .

غم دل چند توان خورد که ایام نماند
گو نه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن

ایام نماند ــ تقدیرش ایام ذوق و صفا نماند. گو ، خطاب عام . نه دل باش ، تقدیرش : نباشد اگرچه «باش» فعل امر وصیغهٔ مخاطب است و ممکن است دراینجا به معنای امر گرفته شود ، کانه خطاب به دل میفرماید : ای دل نه توباش و نه ایام فتأمل .

محصول بیت ــ تا کی میتوان غم و غصه خورد که دوران خوشی و صفا تمام شد . بگوای یار ، بگوکه نه دل باشد ونه ایام . یا خود، ای دل نه‌توباش در عالم ونه ایام باشد .

یکی مصرع اول را اینطور معنا کرده است : غم ایام مخورای یار که ایام نخواهد ماند ، باید گفت این گوینده عجب موزون نوشته است طیب‌الله انفاسه.

ص ۱۲۸ جلد سوم شرح

باده خورغم مخور و پند مقلد مشنو
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن

محصول بیت ـ باده نوش کن و غم وغصه مخور ونصیحت مقلد را هم گوش نکن، چون حرف عوام چه اعتبار خواهد داشت، مراد مقلد هم جزوعوام است پس به سخن اوهم اعتبار نیست .

مرغ کم حوصله راگوغم خودخور که برو
رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن

حوصله ـ در لغت به معنای چینه‌دان مرغ است . اما در این قبیل جاها ، از «صبر» کنایه است.گو، خطاب عام .که ، حرف تعلیل . برو، ضمیر « او » برمیگردد به مرغ و مرهون مصرع ثانی

محصول بیت ـ به مرغ بی‌حوصله : مرغ بی‌چینه‌دان ، بگو غم خودش را بخورد یا بگوغم خودت را به‌خور. زیرا آنکه برای این مرغ دام مینهد ، چگونه میتواند در عین حال ترحمش نماید : یعنی ازراه ترحم آزادش نمیکند .

منظورش از جملهٔ کم حوصله : دراظهار تمایل نسبت بمن‌سخت بی‌صبر وآرام است پس بدام افتادنش حتمی‌است ، لذا باید نسبت به من تمایلی نشان ندهد تا که گرفتار نشود

نصیحتی است خطاب‌به اهل دنیا که‌به‌دنیا زیاد طالب وپابند نشوند که‌عاقبتش ندامت وپریشانی است

دست رنج توهمان به‌که شود صرف بکام
دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن

دست رنج ـ ترکیب مزجی : محصول زحمات دست. بناکام ، یعنی بالضروره

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید: همان بهتر که دسترنج‌توصرف مراد دلت شود، زیراکاری که وقوعش ضروری است وحتمی‌وتومسبوقی،یعنی‌میدانی که خواهی مرد ومالت را دیگران خواهند خورد

الحاصل . تا زنده‌ای مالت را بخور که بعد ازتو اغیارنخورند.

پیر میخانه همی خواند معمائی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

که ـ حرف بیان . فرجام ، چون انجام به معنای آخر وعاقبت است .

محصول بیت ـ دیشب پیرمیخانه از خط جام معمائی‌خواند که معلوم میکرد عاقبت کارچگونه‌خواهدبود. یعنی آن‌معمابیان‌میکند که آخروعاقبت دنیابی‌فایده‌است.

بردم از ره‌دل حافظ بدف وچنگ و غزل
تا جزای من بد نام چه خواهد بودن

محصول بیت ـ دل حافظرا با دف و چنگ وغزل از راه بردم. یعنی با این چیزها حافظ را از راه بدر کردم. عجبا جزای من‌بدنام ، چه خواهد بود. مراد: از اینکه یك فردمسلمان‌وحافظ قران‌را به گمراهی کشانده‌ام، کیفرعملم‌چه خواهدبود.

وله‌ایضاً

از بحر مضارع: فعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و چهل و هشتم

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

دانی ـ متضمن استفهام و که، حرف بیان. بیت مشعر صنعت سؤال وجواب است.

محصول بیت ـ خواجه میفرماید: آیا میدانی که دولت یعنی چه؟ آنوقت خودش باین سؤال جواب میدهد: دولت یعنی دیدن روی یار، الحاصل دیدن روی جانان در واقع دولت است، همچنین گدائی کردن را در محلهٔ یار برسلطنت ترجیح دادن خود یك دولت است.

از جان طمع بریدن آسان بود و لیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن

جانی ـ یا حرف نسبت

محصول بیت ـ از جان قطع امید کردن آسان است؛ اما بریدن ازدوستانی که انسان از جان و دل دوستشان دارد محال است. یا خود از دوستان چون جان عزیز منقطع شدن مشکل است یعنی ازاین‌قبیل دوستان نمیشود برید.

خواهم شدن ببستان چون غنچه بادل تنگ
و آنجا بنیکنامی پیراهنی دریدن

بستان ـ با واو، وبدون واو لغت است. به نیك، با حرف سبب، یا حرف

تخصیصی.نامی ، یا حرف مصدری . نیکنام ، صفت مرکب ، با «یا» : نیکنامی یعنی نام نیک داشتن و به خوبی شهرت یافتن .

محصول بیت ـ با دل تنگ چون غنچه: با اضطراب وتنگ دلی به باغ خواهم رفت ، و درآنجا به نیك نامی : برای کسب نام نیك پیراهنم را چاك خواهم زد. مراد: با اضطراب و دل تنگ به بوستان خواهم رفت و میخواهم درآنجا ازحسرت جانان پیرهنم را چاك بزنم .

غنچه رابواسطه پیچیدگی شباهتی که به دل دارد باتنگ دلی وصفش میکنند .

مفسرینی که درمعنای مصراع دوم نوشته‌اند : درآنجا با نیکنامی پیراهنی باید چاك زد، معنای بیت را چاك زده خرابش کرده‌اند

رد سروری وشمعی

گه چون نسیم با گل رازنهفته گفتن
گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن

مراد از «نسیم» دراینجا مطلقاً «باد» است . نهفته : مخفی

محصول بیت ـ به باغ که رفتم ، در آنجا گاهی راز نهانی را به گل خواهم گفت . وگاهی هم سرعشقبازی را از بلبل خواهم شنید .

الحاصل : مقصود ازرفتن به بوستان، تسلی‌بخشیدن به دل است بهروجه‌باشد.

بوسیدن لب یار اول زدست مگذار
کاخر ملول گردی از دست ولب گزیدن

مگذار ـ از دست مده .کاخر، که حرف تعلیل. آخر، دراینجا متقابل«اول» است.گردی ، به فتح کاف عجمی فعل مضارع مخاطب یعنی میشوی . حاصل اینکه معنای صیرورت افاده نماید .

محصول بیت ـ اگر فرصت دست دهد ، بوسیدن لب یار را از دست مده . مراد : در فرصت مناسب از لب یار بوسه بگیر ، زیرا اگر لب یار را نبوسی ، از شدت تأسف لب و دستت را میگزی و ملول و افسرده میشوی . یعنی اگر فرصت

بوسیدن لب یار راازدست بدهی ، ازپشیمانی‌حاصل ازاین‌کار لب و دستترامیگزی. چنانکه معمول است هر که در امری پشیمان گردد همین کار را میکند . در بعضی نسخه‌ها : از دست لب گزیدن واقع شده «با حالت اضافی»

فرصت شمارصحبت‌کز این‌دو راهه منزل
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

شمار ــ فعل امر مفرد مخاطب . فرصت شمار : فرصت بدان . کز، که‌حرف تعلیل.راهه ، های رسمی دراین قبیل جاها معنای نسبت و اختصاص افاده نماید . دو راهه : دارای دو راه .

محصول بیت ــ بطریق خطاب عام میفرماید : مصاحبت را با دوستان فرصت شمار یعنی غنیمت بدان . زیرا وقتی از این منزل دو راههٔ دنیا بگذریم ، مراد: به خانهٔ آخرت که رفتیم دیگر ممکن نیست بهم برسیم .

مقصود اینست : مصاحبت و همنشینی را با دوستان باید غنیمت شمرد ، زیرا پس ازمرگ هیچگونه احتمال ملاقات وجود ندارد مگر درآخرت .

گویی برفت حافظ از یاد شاه منصور
یارب بیادش آور درویش پروریدن

گویی ــ احتمال دومعنارا دارد. یکی بمعنای:کانه است مثل گویا .ومعنای دوم فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی تو میگوئی. بطریق خطاب عام . برفت باحرف تأکید ، در اکثر نسخ اینطور واقع شده . اما در برخی بجای «با» «که» قیدشده. هردو جایز است .

یادشاه منصور ، اضافه لامیه . یارب ، منادی . بیادش ، با حرف صله و ضمیر راجع است به «شاه منصور»

آور، با الف ممدوده و فتح واو، فعل امر مفرد مخاطب ، ازآوریدن .

پروریدن: تربیت کردن واینجامرادتفقد میباشد

محصول بیت ــ مثل اینکه حافظ از خاطرشاه منصور فراموش شده است.یا

تو میگوئی که شاه ، حافظ را فراموش کرده است . همچنانکه سلطان مراد سودی دعاگوی را از یاد برده است . ای خدا درویش پروری را بیادشاه بیاور.

مراد : تفقد و توجه به حال درویشان را به یادشاه بیار .

ولە ايضاً

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن‌مفاعلن فعلن

غزل چهار صد و چهل و نهم

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام ببدیدن

شهرهٔ شهر ـ اضافه لامیه . ورزیدن ، خو و عادت کردن به‌کاری یا کوشش و رنج بردن. نیالوده‌ام ، فعل ماضی منفی ومتکلم وحده: آلوده نکرده‌ام . ببدیدن، با حرف مصاحبت

محصول بیت ـ منم که مشهور شهرم : به عشق ورزیدن مشهور شده‌ام یعنی به عاشقی مشهورم . و این‌منم که دیده‌ام را ببد دیدن نیالوده‌ام ، مراد : با نگاه کردن به حرام چشمم را ملوث نکردم یعنی گناهکار نکردم .

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در شریعت ما کافریست رنجیدن

کنیم و کشیم ، جایز است این افعال زمان مضارع و متکلم مع‌الغیر باشد . و نیز ممکن است هریك اینها با ماقبلش ترکیب وصفی محسوب گردد . شریعت : راه یعنی طریق است .

رنجیدن و رنجاندن ، مابین لازم ومتعدی مشترك است

محصول بیت ـ وفا میکنیم : وفا داریم ، لوم و ملامت میکشیم . ملامتکشیم خوش‌هستیم:اوقات و ایام خود را به خوشی‌میگذرانیم. چونکه درطریق‌ما رنجاندن مردم و همچنین رنجیدن ازمردم‌کافری است یعنی ممنوع است ، چونکه عاشق باید تحمل جفارا داشته باشد .

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

محصول بیت ـ به پیرمیکده گفتم درجهان راه نجات چیست : برای رهایی از درد وبلاچاره چیست؟ پیرهم جام می‌خواست و گفت : راز پوشیدن. مرادآسایش و راحتی در حفظ اسرار خلق است ، الحاصل در سر نگهداری است . و مقصودش‌از خواستن جام می ، یعنی حفظ اسرار باده نوشان هم راه نجات است .

مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن

بدست مردم چشم ـ با حرف مصاحبت و اضافه هـا لامیه. اثبات دست برای مردمك به طریق استعاره است

محصول بیت ـ به طریق سؤال و جواب میفرماید : مقصود ما از تماشای‌باغ عالم ، بوسیلۀ مردم چشم از رخ تو گل چیدن است . یعنی با مردمك چشم رخ‌چون گل ترا تماشا کردن است . الحاصل دیدن جمال جمیل توست .

بمی‌پرستی از آن نقش خود برآب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

محصول بیت ـ به می‌پرستی : با باده نوشی ازآن جهت نقش خودرا برآب زدم : نقش وجودم را چون نقش برآب بی‌ثبات و بقا اعتبار کردم، که غرورم یعنی انانیت خود را ازبین ببرم : برای افنای انانیتم نقش وجودم را درعدم ثبات و بقا به نقش روی‌آب تشبیه نمودم .

برحمت سر زلف تو واثقم ورنی
کشش چونبود ازآن‌سو چه سودکوشیدن

برحمت سرزلف تو ـ با حرف صله، اضافه‌هالامیه . واثق ، اسم فاعل بمعنای معتمد . ورنی وگرنه . کشش ، اسم مصدر به معنای جذبه .

محصول بیت ـ من به مرحمت سرزلف تو اعتماد دارم ، وگرنه ازآن‌جانب

که کشش نباشد سعی و کوشش فایده ندارد مراد : به شکنج سر زلف تو اعتمادداریم که مرا به سوی تو بکشد یعنی جذبم کند. والا گر از طرف تو کشش وجذبه نباشد، کوشش من فایده نمی‌بخشد . یعنی اگر چین وشکن سر زلفت مرا بسویت نکشد، سعی و کوشش ما فایده ندارد .

ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مهر : محبت . بارخ خوب، با حرف صله واضافه بیانیه . که، حرف تعلیل . گرد ، دراینجا به معنای اطراف است گرد عارض، اضافه لامیه . عارض خوبان ، هکذا

محصول بیت ـ مهرورزی را به رخ زیبا ازخط یار بیاموز ، زیرا گرد صورت زیبایان گردیدن خوش آیند است . مراد : خط زیبایان نسبت به عارضشان اظهار محبت میکنند واز دور صورتشان هرگز دور نمیشوند و کنار نمیروند .

جمله : گردعارض خوبان ، نسبت به خط بسیار مناسب آمده ، زیرا جای خط همیشه در اطراف رخسار است

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجالس
که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن

تافت ــ فعل ماضی است ، و دراینجا معنای مصدری دارد «تافتن» . که،حرف تعلیل

محصول بیت ـ میخواهیم ازاین مجالس عنانمان را به میکده بگردانیم، یعنی میخواهیم به سوی میکده برویم . زیرا نشنیدن نصیحت وپند واعظان بی‌عمل واجب است . مراد: واعظی که کردارش برخلاف گفتارش باشد، یعنی به حرفهای خودعمل نکند لازم نیست به وعظش گوش کرد . زیرا سخنش بـه شنوندگان تأثیر نمیکند.

مبوس جزلب معشوق و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

محصول بیت ـ ای حافظ غیر ازلب معشوق وجام می چیزی را مبوس زیرا بوسیدن دست زهد فروشان مرایی خطاست . چونکه در شریعت به بوسیدن دست عزیزان اجازه داده شده ، اما بوسیدن دست واعظان مکار در هیچ ملتی جایز نیست .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

غزل چهارصدو پنجاهم

ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن
خال و خط تو مرکز لطف و مدار حسن

روی ماه منظر، اضافه بیانی . ماه منظر تو، اضافه لامیه . ماه منظر، از اقسام ترکیبات وصفی مراد : روی چون ماه یعنی زیبا .

نوبهارحسن ، اضافه لامیه «مجازاً». مرکز: دروسط دایره نقطهٔ اتکاء پرگار را گویند.مرکزلطف ، اضافه لامیه «مجازاً». واو، حرف عطف . مدار حسن، مجازاً اضافه لامیه .

محصول بیت ـ ای جانان روی زیبای تو ، نو بهار حسن است . بهار تازهٔ زیبائی است . وخالت محل لطف و خطت مقام حسن . مقصود اینست همه‌جایت‌لطیف و زیبائی محض است

در مصرع ثانی ، لف و نشر رعایت شده است .

درچشم پرخمار تو پنهان فسون سحر
در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن

محصول بیت ـ درچشم‌پرخمار تو افسون سحر پنهان است : یعنی‌نسخهٔ سحر درچشمت نهان است .و در زلف‌بیقرارت ، ثبوت وقرار زیبائی ظاهر است . مراد: زلفت نمایندهٔ حسن و لطافت است

ص ۱۲۱ جلد سوم شرح

ماهی نتافت همچو تو از برج نیکولی
سروی نخاست چون قدت از جویبار حسن

محصول بیت ـ از برج زیبائی ماهی چون تو نتابید : از برج لطافت ،چون تو ماهی طلوع نکرد . و از جویبار حسن، چون‌قدت سروی نرست، خلاصه نه‌چون تو ماهی ظاهر شد از اوج لطافت و نه چون قدت سروی رست از جویبار حسن.

خرم شد از ملاحت تو عهد دلبری
فرخ شد از لطافت تو روزگار حسن

محصول بیت ـ دوران دلبری از ملاحت تو خرم و شاد گشت : ملاحت تـو سبب شده که دوران دلبری‌قدرت و رونق یافته و ایام حسن از لطافت تو مبارك شد. یعنی رونق و گرمی زمان و دوران حسن از وقتی شروع شده که تو لطافت‌یافته‌ای.

ازدام زلف ودانهٔ خال تو درجهان
یك مرغ‌دل نماند نگشته شکار حسن

دام زلف و دانه خال ومرغ دل هرسه‌اضافه بیانی است .

محصول بیت ـ از دام زلف و دانهٔ خالت در دنیا هیچ‌مرغ دلی نماند که شکار حسن نگشت مراد : چون زلفت و دانهٔ خـالت از جملهٔ اسباب حسن میباشد ، بهمین سبب مرغ دل عشاق شکار حسن شد . یعنی عاشق زیبائی‌شد.

گر دلبت بنفشه از آن تازه وترست
کاب‌حیات‌میخورداز چشمه‌سار حسن

محصول بیت ـ بنفشهٔ خط در اطراف لبت از آنجهت‌همیشه تروتـازه است که از سرچشمهٔ حسن آب حیات میخورد . علت پلاسیده و پژمرده نشدنش اینست که ازچشمه سار حسن ولطافت نشوو نما یافته ، پس‌همیشه تروتازه میماندو پژمرده نمیشود .

دائم بلطف دایهٔ طبع از میان جان
می‌پرورد بناز ترا در کنار حسن

دایهٔطبع ـ اضافه بیانی. زنی که بچه‌های شیرخوار را شیر میدهد دایه گویند. میان جان ، اضافه لامیه . کنار در اینجا به معنای آغوش و نزد میباشد .

محصول بیت ـ دایهٔ طبع ازجان و دل ، ترا همیشه درآغوش حسن میپرورد، مراد : با ذوق و صفا در کنار حسن میپروردت ، یا تربیتت میکند.

حافظ طمع بریدکه بیند نظیر تو
دیار نیست جزرخت اندر دیارحسن

دیار ــ به معنای احد است . دیار، به کسر دال جمع دار . یعنی خانه‌ها .

محصول بیت ـ حافظ قطع امید کرد که بتواندنظیر ترا به‌بیند. زیرا درعالم بی‌نظیری وجزاز رخت : غیر از تو در دیار حسن کسی نیست.پس بهمین سبب است که حافظ امید ندارد مثال ترا به‌بیند .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه و یکم

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن

مراد از گلبرگ رخ جانان است . از سنبل مشکین ، کاکل و گیسو و جایز است مراد زلف باشد. نقاب ، روبند است . جهانی، یا حرف تنکیر .

محصول بیت - برگ گل را از سنبل مشکین نقاب کن ، مراد: رویت را با زلف و گیسو یا با کاکلت بپوشان که کسی نبیند. خلاصه رویت را بپوشان و جهان را خراب کن یعنی تمام عالم مشتاق دیدن روی توست ، پس وقتی صورتت را با زلف و گیسویت مستور بداری جمیع مردم عالم از حسرت اشتیاق از خود بی‌خبر میشوند.

بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
چون شیشه‌های دیدهٔ ما پر گلاب کن

بفشان - فعل امر مفرد مخاطب در اصل بیفشان بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته .

عرق : خوی. واو حرف عطف. اطراف باغ ' مرهون مصرع دوم. شیشه‌های دیده ، اضافه بیانی دیدهٔ ما ، اضافه لامیه .

محصول بیت - عرق چهره‌ات را بیفشان و اطراف باغ را چون شیشه های دیدهٔ ما پر از گلاب کن. در اینجا به اشك چشم گلاب اطلاق نموده زیرا چون گلاب صاف و شور[1] است . این بیت کثرت عرق جانان را میرساند.

۱- برای مترجم معلوم نشد که گلاب چگونه شور است .

ص ۱۳۹ جلد سوم شرح

بگشا بشیوه نرگس پرخواب مست را
و زرشك چشم نرگس رعنا بخواب کن

شیوه ـ در اینجا به معنای «ناز» است . نرگس پر خواب مست ، اضافه ها بیانیه و دراینجا مراد چشم جانان است به طریق تشبیه کنایه. وزرشك ، واو حرف عطف ، رشك : حسد و غبطه را گویند. چشم ، مبتدا ، چشم نرگس ، اضافه لامیه مجازاً . نرگس مست، اضافه بیانیه. بخواب، با حرف صله . بخواب کن، به‌خوابان.

محصول بیت ـ چشم مست وخمارت راباشیوه وناز بازکن وبعد از آن چشم نرگس رعنارا بخواب کن یعنی چشم نرگس رابخوابان . الحاصل نرگس ازشیوه ونازچشمان مستانهٔ تو منفعل گشته ازرشك وحسد خود رابخواب میزند.

در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است چشم نرگس رعنا را در خواب بگذار و ازرشك چشم نرگس رعنا را درخواب کن این گویندگان چشمشان را روی هم گذاشته وازخود معانی ساخته‌اند.

ایام گل چو عمر برفتن شتاب کرد
ساقی بدور بادهٔ گلگون شتاب کن

برفتن ـ باحرف صله. ساقی منادی. بدور بادهٔ گلگون، باحرف صله واضافه‌ها لامیه وبیانیه

محصول بیت ـ فصل گل مانند عمر به رفتن عجله کرد . وقتی اینطور است، ای ساقی توهم به دوربادهٔ گلگون شتاب کن ، الحاصل توهم قدح شراب قرمز را تند تند بگردان ، قدح باده رابه دورهٔ گرش درآر تابادهٔ گلگون نوش کنیم .

بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن

بوی بنفشه ، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل «بشنو» دراینجا «بشنو» به معنای «ببوی» میباشد، چونکه حواس ظاهر به معنای یکدیگر بکارمیرود. واو ، حرف عطف زلف نگار، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل «گیر» . عزم شراب ، مصدر به مفعولش اضافه گشته

محصول بیت ـ بنفشه رابو کن آنوقت زلف نگار را بدست بگیر، زیرا که زلف نگاردر رنگ وبو به بنفشه شباهت دارد . به رنگ لاله نظراندا ز یعنی لاله را تماشا کن وسپس عزم شراب کن،یعنی‌این چهارمی راباآن سه تاهمراه کن. الحاصل درایام بهارباده نوش باش.

همچون حباب دیده بروی‌قدح گشای
وین‌خانه‌راقیاس‌اساس‌ازحباب کن

حباب ـ به فتح «حای مهمله» . کلاهك‌بادی است روی آب . امابه ضم «حا» به مارسیاه گویند. دیده رابه حباب‌تشبیه نموده .

بروی قدح ، باحرف صله و اضافه لامیه . وین خانه را، واو ، حرف عطف و مراد ازخانه جهان میباشد. را، حرف تخصیص . قیاس اساس ، مصدر به مفعولش اضافه شده

محصول بیت ـ دیده‌ات را چون حباب بروی قدح باز کن . یعنی چون حباب به قدح‌نگاه کن چونکه حباب درروی قدح‌پیدا میشود وآنگاه اساس وبقای این جهان راازحباب قیاس کن . یعنی بی‌بقابودن حباب مشخص و مسلم است پس اساس دنیا راهم ازاین حباب قیاس گیر، یعنی چون حباب ثبات ندارد.

حاصل اینکه ، باده نوش‌باش ودنیا راچون حباب سست بنیاد وسریع‌الزوال اعتبار کن .

زآنجاکه‌رسم‌وعادت‌عاشق‌کشی‌تست
با دشمنان‌قدح‌کش و با ماعتاب‌کن

زآنجاکه ـ ازاین ترکیب معنای ازآن مرتبه وازآن مقام گرفته میشود.

عادت ورسم، بیك معناست. عاشق کش، ترکیب‌وصفی: عاشق کشنده . یاحرف مصدر. بادشمنان، باحرف مصاحبت. باماعتاب ، باحرف صله . عتاب : درشتی وآزار دادن وسرکوفت .

محصول بیت ـ ازآنجاکه عاشق کشی پیشه وعادت تست ، یعنی چون‌کارتو عاشق کشی است پس با دشمنان باده بنوش وباماعتاب کن : مارا ناراحت کن .

الحاصل با دشمنان بادۀ نوشیدن و بما عتاب و آزار کردن برابر با مرگ ماست چونکه ما عاشق توایم و توهم که به عاشق کشی عادت داری . یا عاشق کشی خوی تست .

حافظ وصال میطلبد از ره دعا
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

ازره دعا ـ بطریق دعا یابوسیلۀ دعا : بادعا

محصول بیت ـ حافظ با دعا وصال میخواهد . یارب دعای خسته دلان را مستجاب کن . مراد: حافظ خسته دل دعا میکند که به وصال برسد، یارب دعایش را قبول کن یعنی به جانانش برسان .

وله ایضاً

از بحر مجتث . مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه ودوم

صبحست ساقیا قدحی پرشراب کن
دور فلك درنگ ندارد شتاب کن

درنگ ــ به فتح ویا کسر دال ـ به معنای تأخیر،

محصول بیت ـ ای ساقی صبح است قدحی پرازشراب کن به خوریم ، زیرا دورفلك تأخیر ندارد. یعنی درنگ نمیکند پس شتاب کن یعنی معطل مکن باده بده نوش کنیم . حاصل بیان فرصت غنیمت است وتأخیرجایز نیست .

زان پیشتر که عالم فانی‌شود خراب
مارازجام بادهٔ گلگون خراب کن

محصول بیت ای‌ساقی پیش‌ازآنکه عالم فانی‌خراب شود، یعنی‌قبل‌ازخراب شدن عالم فانی ما را ازجام بادهٔ گلگون خراب کن . حاصل سخن پیش‌ازآنکه دنیا خراب شود ما ازمستی خراب شویم .

خورشیدمی زمشرق ساغرطلوع کرد
گربرگ‌عیش‌میطلبی ترك‌خواب کن

خورشید می ومشرق ساغر ـ هردواضافه بیانیه . برگ ، دراین قبیل جاها به معنای سبب حوایج‌است مثلابرگ راه وبرگ سفر گویند. برگ عیش، اضافه لامیه. ترك خواب ، مصدربه مفعولش اضافه شده

محصول بیت ـ ای ساقی ، خورشید باده از مشرق ساغرطلوع کرد . حال

اگر وسیله‌ای میخواهی که عیش و عشرت نمائی ، خواب را ترک کن . مراد : اگر میخواهی باده نوشی کنی و از آن عیش لذت ببری بایستی شب نخوابی و مشغول باده گساری باشی .

چون باده نوشی درشب برای خود شاعر لذت‌بخش بوده است چنانکه درقافیه دال گذشت

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند
زنهار کاسهٔ سرما پر شراب کن

روزی ـ یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . کوزه ، باهای رسمی فارسی است وبدون ها «کوز» عربی است . کاسهٔ سرما ، اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت ـ آن‌روز که فلك‌از گل وجود ما کوزه‌ها بسازد. یعنی روزیکه وجودمان بکل پوسید وتبدیل بخاك شد، زنهار: البته‌کاسه کلهٔ مارا پر ازشراب کن. یعنی حتی در آن موقع هم بی‌باده نباشیم .

ما مرد زهد وتوبه وطامات نیستیم
با ما بجام بادهٔ صافی خطاب کن

محصول بیت ـ ما مرد زهد وتوبه و طامات نیستیم ، باما از جام بادهٔ صاف حرف بزن ، یعنی خبر قدح شراب و بادهٔ صاف را به ما بده ، ما اهل صوفیگری نیستیم .

کار صواب باده پرستیست حافظا
برخیز و روی عزم بکار صواب کن

کارصواب ـ اضافه بیانی . باده پرست، ترکیب وصفی : مدمن خمر ، یاحرف مصدری . روی عزم ، اضافه بیانیه ویالامیه بطریق‌استعاره.

محصول بیت ـ ای حافظ باده پرستی‌کارخوبی است ، مراد راه درستی است پس حال برخیزوعزم ونیت بکارصواب کن . یعنی قصد ونیت باده پرستی باشد واز این نیت منصرف مشو.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و پنجاه و سوم

ز در درآ و شبستان ما منور کن
هوای مجلس روحانیان معطر کن

درآ ـ دراین قبیل موارد ، لفظ « آ » باالف ممدوده . مخفف آی ، به‌معنای به درون آی ، میباشد. آی ، فعل‌امرمفرد مخاطب یعنی بیا ازمصدرآییدن ، بالفظ « در » که ترکیب شود، معنای «داخل شو» میدهد.

شبستان ، ظرف مکان ، به معنای : محل شب کردن ، است . امااینجا مراد خانه است .منور ـ اسم مفعول ، از باب تفعیل . هوای مجلس روحانیان ، اضافه ها لامیه است.دراین بیت مراد از هوا ، کرهٔ هواست . هوای مجلس هوایی است که مجلس رااحاطه میکند وبو به وسیلهٔ هوا منتشرمیگردد.یعنی ریح، بورا پخش‌میکند ودماغها ازآن‌معطرمیشوند. الحاصل به سبب حرکت‌نسیم‌است که بوها درهوامنتشر میگردند ودرنتیجه دماغها را معطرمیسازند.

روحانیان ، جمع روحانی ، بضم «راء» اسم منسوب روح است ، برخلاف‌قیاس زیرا قیاس «روحی» بوده . اما عرب بعضی اسماء را با شذوذ نسبت میدهد مانند کلمات: صنعانی و بهرانی که دراصل صنعاء وبهراء بوده باهمزه . پس‌قیاس صنعاوی وبهراوی بوده. وحال دراین کلمهٔ مورد بحث ماهم الف ونون علامت نسبت وبسیاق شاذعلاوه شده‌است .

اما در مورد کلمهٔ روحانی ، به‌فتح «حاء» باید گفت به اسم «روحاء» منسوب

است .که نام یك شهر، یایك قبیله است . و در این بیت چـون صنعانی وبهـرانی برخلاف قیاس‌نسبت داده شده ازقرارمعلوم . هرچیزذیروح مانند انس وجن وملك درمقام نسبت به صورت روحانی میاید ، به ضم «راء» .

محصول بیت ـ ازدر داخل شو وشبستان مارا ، یعنی خانهٔ مارا منور کن وهوای مجلس روحانیان را معطر کن . خلاصه مطلب ما راباقدومت مشرف کن .

بچشم وابروی جانان سپرده‌ام دل وجان
بیا بیا و تماشای طـاق و منظر کـن

بچشم ـ باحرف صله . سپرده‌ام : تسلیم کرده‌ام . طاق ، به معنای کمر است ومنظر: روزن وپنجره .

محصول بیت ـ به طریق لف ونشر میفرماید : جان ودل رابه چشم وابروی جانان تسلیم‌نموده‌ام . پس حال بیابیا طاق ومنظررا تماشا کن ، یعنی چشم وابروی جانان را تماشا کن ،که به طاق ومنظرشباهت دارد .

کلمهٔ «منظر» نسبت به چشم بسیارخواب واقع شده .

ز خاك مجلس ما ای نسیم باغ بهشت
ببر شمامه بفردوس و عود مجمر کن

محصول بیت ـ ای نسیم باغ جنت ، ازخاك مجلس ماشمامه به بهشت ببر و عود مجمرش کن . مراد اینست باشمامهٔ مجلس ما فردوس رامعطر کن.

دربعضی نسخه‌ها این بیت اینطور واقع شده است :

بگو به خازن جنت که خاك این مجلس
بتحفه برسوی فردوس وعود مجمرکن

بگو ـ خطاب عام است . به تحفه ، با حرف مقابله ویا حرف زائد.

محصول بیت ـ به خزینه‌دار بهشت بگو : خاك این مجلس را به عنوان تحفه یا بجای تحفه به فردوس ببر و عود مجمرش کن . مراد : با خاك مجلس ما ، فردوس را معطر کن .

درمعنای مصراع دوم : همراه تحفه به جانب فردوس ببرو درمجمرعود کن . این مفسرمعنا را خوب پیش نبرده است .

حجاب دیدهٔ ادراك شد شعاع جمال
بیا و خرگه خورشید را منور کن

حجاب دیدهٔ ادراك ـ هردواضافه لامیه . شعاع جمال : تقدیرش شعاع جمال جانان و یا شعاع جمالت ، میباشد . پس بنابه وجه اول التفات از غایب به مخاطب است. اما دروجه دوم التفات نیست .

خرگه ـ مخفف خرگاه : خانهٔ سیاه عرب صحرا نشین واکرادرا گویند.

خرگه خورشید ، اضافه بیانی

محصول بیت ـ شعاع جمال‌دلبر حجاب‌دیدهٔ ادراك میشود. یعنی‌نگاه کردن به جمال جانان‌سبب اختطاف چشم میگردد.حال ای جانان بیا وخرگه خورشیدرا روشن کن ، یعنی همانطور که خورشید به ماه نور میدهد ومنورش میکند ، توهم با جمالت خورشید را منور کن .

ستارهٔ شب هجران نمی فشاند نور
ببام قصر برآ و چراغ مه بر کن

ستارهٔ شب هجران ـ اضافه لامیه وبیانیه . نمی فشاند فعل‌نفی مضارع «اینجا به معنای استقبال آمده» نخواهد فشاند . نور ، مفعول فعل مذکور.ببام ، با ، حرف صله . ببام قصر، اضافه لامیه ، برآ ، باالف ممدوده ' ببام قصر برآ : یعنی به پشت بام بیا ، چنانکه «درآ» گویند، یعنی داخل شو . الحاصل باالف ممدوده فعل امر است به معنای «بیا»

واو ، حرف عطف . چراغ مه ، اضافه بیانیه . بر کن : یعنی شعله ور کن . الحاصل روشن کن.

محصول بیت ـ ستارهٔ شب هجران نور ندارد و نورافشانی نخواهد کرد. مراد ازستاره دراینجا«ماه» میباشد. یاخود ممکن‌است برای‌شب هجران یك ستاره‌استعاره

نماید. پس حال به بام قصر برو وچراغ مه را روشن کن همانطور که خورشید ماه‌را روشن میکند.روی جانان رابه خورشید تشبیه کرده است . وجایزاست از چراغ مه مرادروی جانان باشد.

درتفسیرمصراع دوم گفته‌اند : به بام کوشك برآ، وچراغ ماه رابالاتر کن : ونیز: به بام قصربیا وچراغ ماه راازبین ببریعنی باآمدن تودیگربآن احتیاج پیدا نمیشود. این گویندگان درمهمل گویی عجب پیرویکدیگربوده‌اند ،

چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
کرشمه بر سمن و نازبر صنوبر کـن

محصول بیت ـ ازآنجا که محبوبان‌چمن‌تحت الشعاع زیبائی وجمال‌توقرار گرفته‌اند پس به سمن کرشمه بفروش ، وبه صنوبر ناز وشیوه کن . یعنی باینها فخر نشان بده یا فخربفروش .

فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
تو کار خود مده ازدست ومی بساغر کن

فضول نفس ، دراصل نفس فضول‌است . درهردوصورت بااضافه تلفظ میشود وبه ضرورت وزن تقدیم وتأخیریافته است . وبه معنای نفس پست تعبیر میشود.ساقی منادی ، ومرهون مصراع دوم ، به سیاق سحرِحلال.

محصول بیت ـ نفس پست ، ازخیلی چیزهای زائد دم میزنند ، اما ای ساقی توکارخود راازدست مده وبه قدح باده بریز. یعنی به فضولی‌نفس اعتنانکن وبه‌کار خودت یعنی به‌آداب ساقیگری مشغول باش .

طمع بنقد وصال تـو حـد مـا نبود
حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن

به نقد وصال ، باحرف صله واضافه بیانی ، وصال تو، اضافه لامیه .

حوالتیم یم «ضمیر» متکلم‌مع‌الغیر. مراد: مارا حواله کن . بدان ،باحرف صله لعل همچوشکر، اضافه بیانیه

محصول بیت ـ به نقد وصال طمع کردن حد ما نیست . پس ما را بآن لب لعل چون شکرت حواله کن . مراد : ماشایستگی آن را نداریم که امید وصال ترا داشته باشیم پس لااقل ما رابه بوسهٔ لبت حواله کن که ازآن لذت ببریم «متمتع شویم»

لب پیاله ببوس آنگهی بمستان ده
بدین دقیقه دماغ خرد معنبر کن

لب ـ اینجامراد کناراست یعنی کنارپیاله واضافه لامیه. ببوس ، باحرف تأکید دقیقه : نکته وظرافت . دماغ خرد ،اضافه لامیه مجازاً ، معنبر، اسم مفعول از باب دحرج

محصول بیت ـ اول لب پیاله را به بوس . سپس آن رابه مستان بده . این رسم است که وقتی به یك شخص محترم و بزرگ چیزی میدهند، اول آن شیئی را میبوسند وسپس تقدیمش میکنند. حال میفرماید : برای بزرگداشت مستان ، اول لب پیاله را به بوس وآنگاه بآنان بده . پس بااین نکتهٔ دقیق وظریف دماغ عقل را معنبر کن ، یعنی بسبب بوسیدن لب پیاله مشام خردرا تروتازه وشاداب کن .

اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز
پیالهٔ بدهش گو دماغ را تر کن

محصول بیت ـ اگر فقیه پندت دهد که محبوب دوستی مکن ، توپیاله‌ای بدهش وبگو دماغت را تروتازه کن . یعنی به فقیه بگو : دماغت یبس پیدا کرده بااین پیاله ترش کن که یبوستش بر طرف گردد . الحاصل باده به خور که عقلت به سرت آید.

ازآن شمائل والطاف خلق خوش که تراست
میان بزم حریفان چو شمع سر بر کن

شمائل ـ جمع شمال ، که دراینجا به معنای «خلق» است . واو، حرف عطف الطاف خلق خوش ، این اضافه ها بیانیه است . که ، حرف رابط صفت سر بر کن : سربلند کن یعنی خودی نشان بده .

محصول بیت ـ آن خلق خوب و لطیفی که توداری . یعنی بواسطه داشتن اخلاق پاکیزه ، میان یاران باده نوش چون شمع سرفرازباش.

از ین مزوجه و خرقه نیك در تنگم
بیك کرشمۀ صوفی کشم قلندر کن

مزوجه ـ همان چیزاست که درروم «مجوزه» گویند و احتیاج به تعریف هم ندارد. اما دراین بیت ، مراد تاج صوفیان‌است به قرینۀ خرقه .

نیك ، در این قبیل جاها به معنای «محکم» میباشد . بیك ، باحرف مصاحبت صوفی کش ، صوفی کشنده ، میم درمعنا به «قلندر» مصروف است .

محصول بیت ـ ازاین تاج وخرقه سخت درتنگم . مراد: ازکسوت صوفیان بسیار ناراحت و مضطربم . پس ای جانان بایك کرشمۀ صوفی کش مرا قلندر کن یعنی‌کاری کن که مانع صوفیگری من گردد . مقصود حالتی دستم دهد که اسباب صوفیگری را درنزد پیرمغان در رهن شراب بگذارم .

الحاصل مراد از صوفی کش ، کاری است که مانع از صوفیگری میشود . درمعنای مصرع اول : کسیکه گفته است : ازاین مزوجه وخرقه سخت در تنگنایم . حرف خوب نزده است .

درمصراع دوم ، مفسریکه به جای «کش» «وش» نوشته و درمعنای بیت گفته است : بایك کرشمۀ صوفیانه مرا قلندرکن . این مفسر علاوه براینکه به مراد بیت واقف نبوده معنای مصراع راهم خراب کرده است .

پس از ملازمت عیش و عشق مهرویان
ز کارها که کنی شعر حافظ ازبرکن

ملازمت عیش ـ ازقبیل اضافۀ مصدربه مفعولش‌میباشد.

عشق ، معطوف به ماقبلش ، عشق مهرویان ، اضافه لامیه.

که ، حرف رابط صفت .

محصول‌بیت ـ پس ازعیش وعشرت وعشق ورزی و عشقبازی با مهرویان از

کارهایی که میکنی یکی هم این باشد که شعرحافظ را حفظ کنی یعنی بعد از انجام آن کارها کارت از بر کردن شعر حافظ باشد الحاصل بعد از آن باین کار مشغول باش .

ولە ایضاً

از بحرمضارع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه و چهارم

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن
چون ساغرت پرست بنوشان و نوش کن

محصول بیت - ای نورچشم من سخنی هست گوش کن ، آن سخن مضمون مصرع ثانی‌است : چون ساغرت پراست پس بخور وبخوران ، یعنی‌حال که دولت به تو دست داده، پس هم بخور وهم بخوران . پند خواجه است به ثروتمندان.

پیران سخن بتجربه گویند گفتمت
هان ای پسر که پیرشوی پندگوش کن

پیران ، مبتدا ، سخن ، مقول گویند . به تجربه ، با حرف تخصیص و متعلق به فعل گویند و گویند ، خبرمبتدا .

گفتمت ، تا ضمیرخطاب مقول گفتمت وجایزاست تماماً ماقبلش مقول باشدو ویامصرع دوم باشد. بطریق سحرحلال. هان[1] ، اسم فعل است به معنای زود«باش»: جلد باش جملهٔ : که پیرشوی ، ازقبیل حشومليح میباشد.

محصول بیت - پیران سخن به تجربه گویند: هرگز کاریکه تجربه نکرده‌اند درباره‌اش حرف نمیزنند. گفتمت . یعنی حرفی که به تو گفتم سخن مجرب من است : حال هان ای پسر که پیر شوی نصیحت گوش کن . یعنی همیشه پند را گوش کن حتی تازمانیکه پیرشوی . الحاصل ازپند نپذیرفتن به پرهیز.

۱- هان برای تنبیه ونیز برای تأکید باشد . معنی‌آن «آگاه باش» جلدباش برحذر باش . میباشد.

ص ۱۱۵ جلد سوم شرح

بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق
خواهی که زلف یار کشی ترك هوش کن

دست عشق ، اضافه لامیه « مجازاً » ترك هوش ، مصدر به مفعول خود اضافه گشته

محصول بیت ـ دست عشق شخص عاقل را به زنجیر نکشیده است : عشق و عقل از جملهٔ اضداد ند . بنا براین عاقل عاشق نمیشود . مراد : عشق به آدم عاقل تعلق پیدا نمیکند چونکه مزاج عاشق غیر از طبع عاقل است . پس اگر مایلی که زلف یارراب‌کشی : زلف یار در دست باشد عقل را ترك کن . حاصل‌مطلب عاشق شو.

تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل طلب از میفروش کن

لذت مستی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدر. همت ، مفعول صریح فعل «طلب کن» و از می‌فروش غیرصریحش . طلب ، مصدر، و درمعنا بهٔ فعل « کن» مقیداست به تقدیر : طلب کن .

محصول بیت ـ تسبیح وخرقه یعنی کسوت‌صوفیان، لذت مستانگی نمی‌بخشد. پس دراین‌کار، از می فروش‌همت بخواه.مراد: لذت مستی از خماری حاصل‌میشود ، نه از زهاد وعباد .

مراد از «عمل» لذت ناشی از مستی است .

با دوستان مضایقه در عمرو مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت نیوش کن

مراد از «عمر» جان است . فدای‌یار ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

یار نصیحت نیوش ، اضافه بیانیه و ترکیب وصفی از نیوشیدن به معنای گوش کردن . فدای یار ، در معنا به فعل « کن» مقید است ٠ به تقدیر فدای یار کن .

محصول بیت ـ درمورد دوستان‌ازجان ومال هیچگونه مضایقه نیست. مراد: درفدا کردن جان ومال به دوستان مضایقه جایز نیست . صد جان فدای دوستی کن

که نصیحت گوش میکند . مقصود اینست که از دوستان جان ومال دریغ مدار. ازمن پند بشنو که صد جان فدایت شود .

در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسیست
هش‌دار و گوش دل بپیام سروش کن

هش ـ مخفف هوش با حذف «واو» . هش دار، یعنی عقلت را جمع کن ، یا بیدار باش . واو، حرف عطف . گوش دل ، اضافه لامیه «مجازاً» . به پیام سروش‌با، حرف صله و اضافه لامیه ، سروش ، فرشته را گویند .

گوش دل ، مفعول صریح وبپیام سروش مفعول غیرصریح فعل « کن».

محصول بیت ـ در راه عشق ، شیطان خیلی وسوسه میکند . پس عقلت را در سرجمع کن و گوش‌دل به پیام‌فرشته کن . مراد اینست پیام سروش کلام منزل است پس آن را گوش کن و بشنو وبه آن عمل کن و از وساوس شیاطین برحذر باش . الحاصل هر امری که از جانان میرسد گوش کن و سخن رقیب را اعتنا نکن.

برگ و نوا تبه شد و ساز طرب نماند
ای چنگ ناله برکش‌وای دف خروش کن

برگ ونوا ـ در اینجا مترادفند ، به معنای زاد و نعمت . تبه شد، یعنی فاسد گشت مخفف تباه که به معنای فاسد میباشد. ساز طرب، اضافه لامیه . ساز ، آلت موسیقی است . طرب : شادی

محصول بیت ـ توشه و زاد فاسد گشت وتباه شد و اسباب شادی ازبین رفت پس ای چنگ ناله برکش : ناله کن ، وای دف خروش کن . الحاصل به علت تباه شدن توشه ونعمت و از بین رفتن وسیلهٔ شادی و اسباب طرب باید فریاد و فغان کرد که مصیبتی است . یعنی برای اینکه وسیلهٔ ذوق و شوق و اسباب طرب نمانده‌است ماتم بگیرید . نوا و ساز وطرب و چنگ و ناله و دف و خروش ، از صنعت مراعات نظیرمیباشد. در تحقیق این بیت بعضی‌از مفسرین‌تأویلات بسیار باردی دارند که بهیچ وجه قابل توجه نیست .

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد
چشم عنایتی بمن درد نوش کن

ساقی ، منادی ومبتدا و مصرع ثانی خبر مبتدا

جملهٔ : که جامت از می‌تهی مباد، صنعت حشوملیح است. چشم عنایت ،اضافه بیانیه «یا» حرف وحدت ویا تنکیر. بمن درد نوش کن ، با حرف صله واضافه با یا بطنی بیانیه است . چشم، مفعول صریح «به من» مفعول غیرصریح فعل «کن»

محصول بیت ـ ای ساقی که قدحت ازبادهٔ صاف خالی مباد « خدا نکند که خالی گردد » نظر عنایتی به من دردکش کن . مراد : به من دردمند، با عین عنایت نظر کن .

سرمست در قبای زر افشان چوبگذری
یك بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

قبای، زر افشان، اضافه بیانیه. زر افشان ، ترکیب وصفی، از مصدرافشانیدن قبای زرافشان: لباسیکه در تاروپودش‌زربکار رفته مثل اینکه زرپاشیده‌اند. نذرحافظ مصدر به مفعولش اضافه شده . حافظ پشمینه پوش ، اضافه بیانیه پشمینه ، لباسی را گویند که از ازپشم تهیه شده باشد .

محصول بیت ـ اگرچنانچه مست و سرخوش در حالیکه لباس زرافشان بتن داری از نزدم بگذری ومستانه با من برخورد کنی، نذر کن که درآنموقع یك‌بوسه به‌حافظ بدهی ، یعنی یك بوسه عطایش کن

ولہ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و پنجاه و پنجم

کرشمهٔ کن و بازار ساحری بشکن
بغمزه رونق ناموس سامری بشکن

کرشمهٔ ـ یا حرف وحدت. ساحری، یا حرف مصدری . رونق ناموس، اضافه لامیه . ناموس ، دراین قبیل جاها به معنای «عرض» است .

محصول بیت ـ کرشمه‌و نازی‌بکن و بازارساحری‌رابه‌شکن. یعنی‌جادو گری را باطل کن و غمزه‌ای بکن و عرض ورونق ورواج سحر سامری را بشکن : اعتبار وحیثیت‌کار سامری رابی‌ارزش کن . قصه سامری سابق براین ذکرشده است. حاصل بیان با یك کرشمه‌تمام‌مردم رامسحور کن‌همچنانکه جادوگر بوسیله سحرمیکند، پس مجال نده که سحروجود یابد بلکه با یك کرشمه ابطالش کن .

بباد ده سرود ستار عالمی یعنی
کلاه گوشه بآیین دلبری بشکن

عالمی ـ یاحرف تنکیر. یعنی، مرهون مصرع دوم. بایین ، باحرف مصاحبت آیین: رسم وقانون.

محصول بیت ـ سرودستار مردم عالم‌را به باد ده: سرافکنده وپریشان دستار-شان کن. مراد: لبهٔ کلاهت را طبق‌رسوم وآیین دلبری خم کن، حاصل اینکه گوشهٔ کلاهت را به اسلوب وشیوهٔ دلبری خمی‌ده «به‌شکن» وباین وسیله عشاق را از خود غافل و دستارشان را پریشان کن خلاصه اهل عالم را دیوانه ومجنون کن .

ص ۱۴۹ جلد سوم شرح

بزلف گوی که آیین سرکشی بگذار
بغمزه گو که سپاه ستمگری بشکن

محصول بیت ـ به زلف بگو روش سرکشی را ترك کن . به غمزه هم بگو لشکر ظلم و ستم را به شکن . مراد اینست : سرکش و ظالم مباش .

برون خرام و ببر گوی خوبی از همه کس
سزای حور بده رونق پری بشکن

محصول بیت ـ بیرون بیا : آشکارشو و گوی زیبایی را از تمام خوبرویان بربای، یعنی در حسن و لطافت سرآمد همهٔ زیبایانی پس ظاهر شو و جلوه‌ای کن و رونق زیبایی حوروپری رااز بین‌ببر . مراد : آن‌لطافت وظرافتی که حوروپری دارند از رونق بینداز که دیگر درنزد مردم اعتباری نداشته باشند .

بآهوان نظر شیرآفتاب بگیر
بابروان دوتا قوس مشتری بشکن

آهوان ـ جمع آهو ومراد زیبایان است . آهوان نظر ، اضافه بیانیه . شیر آفتاب ، اضافه لامیه دراینجامراد از شیر«برج اسد» است که برج منسوب به‌خورشید است .

ابروان ، جمع ابرو. ابروان دوتا، اضافه بیانیه قوس مشتری ، اضافه لامیه، مراد برج قوس است که منسوب به مشتری است .

محصول بیت ـ باچشمان زیبایت شیر آفتاب راشکار کن. یعنی به شیر آفتاب، نظری بیفکن که مفتونت گردد وشکارت شود. با ابروانت هم قوس‌مشتری راازارزش بینداز: قدر وقیمت و رونق واعتبارش را ازبین ببر ، الحاصل تا ابروان‌قوسی توهست قوس مشتری اعتباری ندارد و احتیاجی بان نیست .

چوعطرسای‌شودزلف سنبل از دم باد
تو قیمتش بسرزلف عنبری بشکن

عطرسای ـ ترکیب وصفی. بعضی ازمواد معطرا گرساییده شود عطرشان بیشتر

منتشرمیشود، خصوصاً مسك وعنبرولخلخه .

محصول بیت ـ وقتی زلف سنبل از نفس باد عطر سای شود : بوهای خوش دهد . تو باسرزلف عنبرینت قیمت آن‌را بشکن ، یعنی برایش جای اعتبارمگذار.

چوعندلیب فصاحت‌فروشدای‌حافظ
تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن

محصول بیتـ ای حافظ وقتی که عندلیب اظهارفصاحت می‌نماید توقدر او را با سخن گفتن دری بشکن : با شعری به فارسی دری ارزش و رونق فصاحت اورا کساد کن.

دری ، یا حرف نسبت : منسوب به در . زیرا تا زمان سلطنت بهرام گوراحکام وبروات به زبان‌پهلوی بود .اما ازآن تاریخ ببعد بهرام قدغن کرد و دستور داد که: امور مربوط به مصالح سلطنتی‌به زبان فارسی نوشته‌شود . پس‌چون این‌لهجه منسوب بدرگاه اومیباشد به لهجهٔ دری‌نامیده شده یعنی به زبان فارسی، دری گفتند.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و پنجاه و ششم

بالا بلند عشوه‌گر نقش باز من
کوتاه کرد قصهٔ زهد دراز من

بالا ، دراین بیت به معنای قدوقامت است . بالا بلند عشوه گر نقش باز : اضافه‌ها بیانیه است . نقشباز ، یعنی حیله‌باز

بالا بلند، مبتدا . کوتاه کرد خبرش . قصهٔ زهد دراز ، اضافه لامیه و بیانیه و مفعول فعل « کرد»

محصول بیت ـ محبوب قد بلند وعشوه گر وحیله باز من ، قصهٔ زهد دراز و طولانی مرا کوتاه کرد . یعنی مرا از زهد بیزار کرد و بهوای عشق انداخت و با ذکر و یاد خودش مشغولم کرد.

دیدی دلا که آخر پیری و زهد وعلم
با من چه کرد دیدهٔ معشوقه باز من

دیدی ـ فعل ماضی مفرد مخاطب . متضمن معنای استفهامی : دیدی که. دلا ، منادی ، که ، حرف بیان. آخر، مفعول فیه فعل « کرد» در مصرع ثانی یعنی ظرفش است .آخرپیری ، این اضافه به معنای «فی» است . یا ، حرف مصدری آخر پیری، با معطوفهامرهون مصرع ثانی .

با ، حرف صله ، با من ، مفعول غیرصریح فعل « کرد» . دیدهٔ معشوقه باز : اضافه بیانیه وصفت مرکب ازبازیدن. معشوقه‌باز: کسی‌است هر که را به‌بیند دوستش بدارد . به معنای محبوب دوست

ص ۱۷۰ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ ای دل دیدی که درآخر پیری وزهد وعلم ، دیدهٔ معشوقه بازم بامن چه کرد . مراد : درپایان عمر با وجود زهد وعلم و تقوی چشم جانان رادید که توعاشق شدی ، ای دل تو و دیده‌ام به سرمن بلاها آوردید .

از آب دیده بر سر آتش نشسته‌ایم
کو فاش کرد در همه آفاق راز من

برسر آتش: روی‌آتش . کو، که حرف‌تعلیل.

محصول بیت ـ از اشك چشمم برسر آتش نشسته‌ام : اشك چشمم به محنت و وغمم انداخت چونکه راز نهانم را در تمام آفاق یعنی درعالم فاش کرد .

الحاصل سبب افتادنم به‌آتش محنت وغم ، اینست که آب چشمم راز نهانم را آشکار کرد . یعنی مردم گریستن مرا دیدند و درنتیجه سرعشقم‌فاش گشت.

کسی که کاف«کوکرد» را عجمی‌اعتبار نموده وفعل‌امر گرفته ودرتفسیرش گفته‌است: بگورازم درعالم فاش گردد رازکج طبعی‌خودش را فاش کرده است.

گفتم بدلق زرق بپوشم نشان عشق
غماز بود اشك وعیان کرد راز من

محصول بیت ـ گفتم که باخرقهٔ زرق وریاآثار وعلائم‌عشق‌خود را مستور بدارم اما چشمم غمازی کرد و راز عشقم را فاش کرد .

الحاصل از سخن چینی وغمازی اشك چشم شکایت است .

مستست یار و یاد حریفان نمی‌کند
ذکرش بخیر ساقی مسکین‌نوازمن

ذکرش ـ شین «ضمیر» ، به طریق اضمار قبل از ذکر برمیگردد به «ساقی». یا خود ممکن است به «یار» راجع باشد : (مراد ازساقی‌مسکین نواز، یار باشد)

مسکین‌نواز ، ترکیب وصفی ازنوازیدن : فقیرنواز .

محصول بیت ـ یار مست است و یادی ازهم پیاله‌ها نمیکند . ذکرش بخیر آن ساقی‌مسکین نواز من که دائماً یاران را بابادهٔ خوشگواریاد میکرد. یعنی‌همیشه

فیضش نسبت باینها میرسید .

یا خود یار یادش به خیر : آن ساقی مسکین نواز من اگر یادی هم از ما نکند، ما دعاگویش هستیم .

میترسم از خرابی ایمان که میبرد
محراب ابروی تو حضور نمازمن

خرابی ایمان ـ اضافه لامیه. که ، حرف تعلیل . میبرد، مرهون مصرع ثانی

محصول بیت ـ از زایل شدن ایمانم میترسم . چونکه محراب ابروی تو خلوص وصفای خاطر را ازمن میگیرد: ازاینکه به محراب ابرویت تمایلی پیدا کرده‌ام، صفای عبادت را از دستدادم و همین است که از زایل شدن ایمانم میترسم زیرا وقتی به عبادت نقصانی برسد ایمان سست میشود .

برخود چوشمع خنده‌زنان گریه‌میکنم

تا باتوسنگدل چه‌کند سوز وساز من

خنده زنان ـ ترکیب وصفی . و الف نون مبالغه افاده نماید . یعنی درحالیکه میخندم.تا، دراینجا به معنای «عجبا» . با، حرف صله . سنگدل ، ازاقسام ترکیبات وصفی است.حالت «خنده زنان»، نسبت به شمع ، نور و روشنائی و شعشعهٔ آنست اما نسبت به شاعر سرورشادمانی اوست در عین گریستن و نیز گریهٔ شاعر است در حال خندیدن .

و سوز ،نسبت به شمع، بدیهی است ، اما نسبت به شاعر کنایه‌از تاب واضطراب اوست .و ساز ، نسبت به شمع ، پیچ و تابی است که در شعله‌ش هنگام سوختن مشاهده میشود واما نسبت به خودش (شاعر) کنایه از گریه دردناکی است توأم با صدایی که تقریباً درحالت سکسکه از سینه خارج میشود.

محصول بیت ـ خنده زنان چون شمع ، میگریم.عجبا این‌سوز وناله و گریهٔ من در تو سنگدل چه تأثیری بکند. مراد : گریه سوزناك من یا باسوز گریستنم البته که به تو تأثیرخواهد کرد .

نقشی بر آب میزنم از گریه حالیا
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

نقشی بر آب ، یا حرف وحدت و یا تنکیر . «نقش» مفعول صریح ، «بر آب» مفعول غیرصریح فعل «میزنم» و از گریه ، متعلق به مفعول غیرصریح .

حالیا ، حالا ، الان ـ به معنای اکنون است

مراد از گریه نقش بر آب زدن از روی ریا و تزویر وحیله گریستنش میباشد.
تا ، به معنای عجبا. کی ، چه موقع. مراداز «مجاز» گریهٔ غیر واقعی است: همانطور که ذکر شد یعنی تظاهر به گریه.

محصول بیت ـ حالیا از گریه بر آب نقش میزنم : گریه‌ام مصنوعی است . الحاصل حال تظاهر به گریه میکنم : این گریه که میکنم به ظاهر و از روی حیله است و حقیقه نیست پس کی این گریهٔ مجازی من به حقیقت خواهد پیوست ؟ مراد: این گریه که میکم ظاهری است کی حقیقة خواهم گریست . مقصود اینست که مجاز و حقیقتم کی یکسان خواهد شد یعنی چه موقع گریهٔ مجازیمان به گریهٔ حقیقی مبدل خواهد شد .

کسیکه درتفسیرمصرع ثانی گفته‌است: در گریه و تفکرم که برحسب المجاز قنطرة الحقیقة، این عشق مجازی که درمن وجود دارد کی به حقیقه مبدل‌میشود .

این گوینده همانقدر که بین مجاز و حقیقت فاصله موجود است ازمعنای بیت دور افتاده است .

یارب کی آن صبا بوزد کز نسیم او
گردد شمامهٔ کرمش کارساز من

کلمهٔ «یارب» را ارباب فرس دراین قبیل موارد به معنای «عجبا» میگیرند . ولی بظاهر، «تعجب» معنای لازم ویا مجازیش باید باشد . ومعنای حقیقی‌اش : یارب دلناعلی‌الخیر میباشد .

بوزد : فعل مضارع مفردغائب . در«با» کسره و ضمه لغت است

کز ـ که، حرف رابط صفت. نسیم، دراینجاصرفاً برای«بو» تجریدشده‌است. ضمیر «او» برمیگردد به «صبا» کز نسیم او، مرهون مصرع ثانی. گردد، به‌فتح کاف عجمی ، فعل مضارع، به معنای صیرورت‌است یعنی بشود. شمامه ، لفظ مشترك است میان «بـو» و دستنبو . دستنبو ، در فصل خربزه و هندوانه پیدا میشود یعنی خربزه‌ها ی کوچکی است ، قدری بـزرگتر از سیب و چون سیب مدور به شکل خربزه بسیار خوشبو و معطر است .

کارساز ، ترکیب وصفی، یعنی کاررا سروسامان میدهد ، خلاصه‌کار را بروفق صلاح و مصلحت انجام میدهد (مشکل گشا).

محصول بیت ـ عجبا کی آن صبامیوزد که بوی‌معطر نسیمش کارسازمن گردد، یعنی از اینکه آن نسیم از قبل جانان میوزد درمان دردم شود.

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود
هم مستی شبانه و سوز و نیاز من

محصول بیت ـ ای زاهد، ازآنجا که ازنماز تو نتیجهٔ حاصل نمیشود . یعنی نمازیکه از روی ریا بجا میاوری فایده ندارد ، پس باز مستی شبانه و سوز و نیاز ما بهتر است . مراد : چون‌آن‌نمازیکه تو با مکروریا میگزاری فایده ندارد ، پس‌باز سوز ونیازیکه ما در مستی ازخود نشان میدهیم بهتر است .

لفظ «هم» در این قبیل جاها «باز بهتراست» معنا میدهد

کسیکه در مصرع ثانی بجای لفظ «هم» «ور» آورده و در معنایش گفته‌است: از مستی و سوزوگداز شبانهٔ من نیز چیزی حاصل نمیشود بیهوده مغرور مشو.

این گوینده در لفظ و معنا مرتکب اشتباه شده است فتأمل . رد شمعی

حافظ‌زغصه‌سوخت‌بگوحالش‌ای‌صبا
باشاه دوست پرور ودشمن گداز من

دوست پرور ودشمن گداز ـ هردو ترکیب وصفی‌است

محصول‌بیت ـ حافظ ازغصه سوخت . ای صبا وضع وحال حافظ رابه‌شاهی

که دوستان را در کنف حمایت خود دارد و دشمن را نابود میکند ، اعلام کن که حافظ را مورد تفقد و توجه خود قرار دهد .

الحاصل کمبودی که فقر برایش ایجاد کرده است شاه جبران نماید .

بیت باز متضمن حسن‌طلب میباشد.

ولهایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصدو پنجاه و هفتم

چون شوم خاك رهش دامن بیفشاندزمن
وربگویم دل بگردان روبگرداند زمن

چون ــ ادات تعلیل . دربعضی نسخه‌ها ، بجای «چون» حرف شرط واقع‌شده است.دامن بیفشاند : تعبیریست از اعراض و انحراف . دل ، مفعول فعل «بگردان» بگردان، فعل امرمفرد مخاطب .دل بگردان : شدت قهر و عداوتی که در دلت‌است ، از دل بیرون کن .

محصول‌بیت ـ وقتیکه خاك راه جانان میشوم . یا اگرخاك راهش شوم، از من نفرت میکند . واگر بگویمش : ای جانان کینه وعداوت را از دل بیرون کن، رویش را از من میگرداند یعنی به رویم نگاه نمیکند. الحاصل بهیچ وجه نسبت به من میل و التفاتی ندارد .

عارض‌رنگین بهرکس‌می‌نماید همچوگل
وربگویم باز پوشان باز پوشاند زمن

عارض رنگین ــ بیانیه

محصول بیت ـ عارض رنگین چون گلش را بهمه‌نشان میدهد، اگربگویم که : ای جانان‌رویت را به‌پوشان، از من‌میپوشاند یعنی رویش را ازمن‌نهان‌میکند.

گرچوشمعش‌پیش‌میرم برغمم‌خنددچوصبح
ور برنجم خاطر نازك برنجاند ز من

شمعش ـ شین «ضمیر» در معنا به «پیش» مقید است ، به تقدیر : پیشش برغمم

خندد، بر مغمومی من خندد . چو صبح : چون صبح خندد . اسناد خندیدن به‌صبح به مناسبت سپیدی و روشنائی آنست .

محصول بیت ـ اگرچون شمع پیش جانان بمیرم ، یعنی محزون و غمگین شوم ، چون صبح برغمگینی من میخندد : مسرور میگردد . اگر برنجم از اینکه بر غمم خندیده یعنی اگر ناراحت شوم ، خاطر نازکش را از من میرنجاند : میرنجد که من چرا رنجیده‌ام . الحاصل جانان میگوید : از اینکه من بـه شوخی به تـو میخندم تو میرنجی .

دیده را گفتم که آخر یکنظر سیرش ببین
گفت میخواهی مگر تا جوی خون راند زمن

محصول بیت ـ به دیده‌ام گفتم که آخر یك نظرسیر به بینش یعنی یکبار آن جانان را سیر تماشا کن : بروی پاکش خیلی نگاه کن . گفت : مگرمیخواهی جوی خون جاری سازد ازمن : میخواهی مرا خون بگریاند . زیرا نظرم از تماشایش سیر نمیشود و در نتیجه مرا عذاب میدهد .

او بخونم تشنه و من برلبش تاچون شود
کام بستانم از او یا داد بستاند زمن

مصراع دوم متضمن معنای استفهامی است.

محصول بیت ـ آن جانان به خون من تشنه است و من برلب او. عجبامیشود که من مرادم را از او بگیرم یا او از من انتقام بکشد ، یعنی عجبا مراد من حاصل میشود یا مراد او. الحاصل از لبش زندگی می‌یابم یا از حسرتش میمیرم .

دوستان جان دادم از بهردهانش بنگرید
کو بچیزی مختصر چون باز میماند زمن

دوستان ـ منادی. بنگرید، مرهون مصرع ثانی . کو، که حرف بیانی. بچیزی مختصر یاحرف وحدت ، مراد دهان جانان است و مراد از اختصار ، کوچکی دهان است . باز میماند : در لغت یعنی نمیرسد و یا عقب میماند اما در اصطلاح عبارت از

عجز میباشد . مقصود : در دادن یك بوسه در مقابل یك‌جان عاجز میماند ونمیتواند معامله کند .

محصول بیت - ای دوستان برای خاطریك بوسه از دهانش جان دادم ، اما او، نگاه کنید که در سریك چیز مختصر چگونه در مبایعه با من عاجز مانده یعنی نمیتواند مقابله کند .

گر چو فرهادم بتلخی جان برآید باك نیست
بس حکایتهای شیرین باز میماند ز من

به تلخی - یا حرف مصدری . میماند، در این بیت بـه معنای لغت است یعنی زایل بمیشود

محصول بیت - اگر چون فرهاد جانم به تلخی در آید ، باك نیست . یعنی اگرمانند فرهاد به شدیدترین وجه و با سخت‌ترین ظلم هلاك شوم ، برای من مهم نیست زیرا که ازمن حکایتهای شیرین زیاد باز میماند ، همانطور که از فرهاد مانده است .

مراد : ازمر گم‌در راه‌جانان هیچ‌باکم نیست . کاش درعالم چون فرهادداستان شوم .

ختم کن حافظ که گر زین گونه‌خوانی درس‌عشق
عشق در هر گوشهٔ افسانهٔ خواند ز من

حافظ - منادی . زین گونه : اینطور. گوشهٔ ، افسانهٔ - یاها ، از برای‌وحدت است .

محصول بیت - ای حافظ سخنت را ختم کُن که اگر درس عشق را اینطور بخوانی ، یعنی درس عشق را این چنین بخوانی، عشق در هر گوشه ازمن افسانه‌ای خواهد ساخت. مراد : مرا درعالم داستان میکند .

در بیت صنعت التفات وجود دارد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

غزل چهارصد و پنجاه و هشتم

نکتهٔ دلکش بگویم خال آن مهرو ببین
عقل و جان را بستهٔ زنجیر آن گیسو ببین

نکتهٔ دلکش ، اضافه بیانیه . مهرو ، ترکیب وصفی . بستهٔ زنجیر آن گیسو، اضافهها لامیه

محصول بیت ـ نکتهٔ دلکش یعنی سخنی که سبب انبساط خاطر میگردد . یا خود اگر منقطع از اضافه تلفظ شود دراینصورت «یا» حرف وحدت و همزه حرف توصل و توسط میشود پس معنا : یك نکتهٔ دلکش بگویم ، خال آن مهرورا به بین وتماشا کن . مضمون نکتهٔ دلکش : «خال آن جانان را به‌بین» وعقل وجان رابستهٔ زنجیر آن گیسوببین، میباشد.مقصوداینست که عقل وجان مقید گیسوی جانان‌است. مصراع دوم تتمهٔ نکتهٔ دلکش میباشد .

عیب‌دل کردم که‌وحشی‌وضع‌وصحرایی‌مباش
گفت چشم نیم مست ترك آن آهو ببین

عیب دل ـ اضافه مصدر به مفعولش ومفعول‌فعل «کردم». که ، حرف بیانی، وحشی وضع از اقسام صفت مرکب ، مراد از وضع «طبع» میباشد . وحشی وضع ، یعنی دارای طبع وحشی و صحرایی ، یاحرف نسبت . مباش، فعل نهی‌مخاطب. چشم نیم مست ، اضافه بیانیه کسیکه کاملامست نباشد ، نیم مست گویند. نیم مست ترك ، اضافه بیانیه . ترك‌آن، اضافه لامیه

مراد ازآهوجانان است

محصول بیت ـ از دلم ایراد گرفتم و گفتمش وحشی طبع و صحرایی مباش یعنی چون مجنون سر به کوهها منه. دل جواب داد : چشم نیمه مست ترك آن آهورا به‌بین . یعنی آنچه مرا کوهی و صحرایی کرده ، چشم خمار و زیبای آن آهوست .

حلقهٔ زلفش تماشاخانهٔ باد صباست
جان صد صاحب دل انجا بستهٔ هرمو ببین

محصول بیت ـ حلقه زلف جانان، تماشاخانهٔ باد صباست ، یعنی محل گردشش است . جان صد صاحب دل در حلقهٔ زلف جانان مقیدبه هر تارمویش است . مراد اینست به هر تار موی جانان جان صد صاحبدل گرفتار شده پس تماشایش کن و به بین

عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند
ای ملامتگو خدا را رو مبین و رو ببین

عابدان آفتاب ـ ازقبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش ، دلبرما ، اضافه لامیه . عابدان ، مبتدا. غافلند خبرش.

عبارت :رومبین ورو ببین، ضرب المثل است یعنی درجایی که میخواهند بگویند به‌سیرت نگاه کن نه به صورت، این ضرب المثل‌را بکارمیبرند چنانکه خسرومیفرماید:

بیت ـ زاهدا بهرخدا تورو مبین و روببین گر کند دعوی برویش ماه روی‌اومبین

محصول بیت ـ آفتاب پرستان ازجانان ما غافلند . یعنی ازماهیت جانان ما آگاه نیستند، والا به‌جای آفتاب اورا میپرستیدند. پس ایکه ملامت وسرزنشمان میکنی خدا را به روی هرزیبائی نگاه مکن، بلکه به روی جانان ما نگاه کن که اعلاتراز آفتاب و لایق وشایستهٔ پرستش میباشد . پس به سبب اینکه ما دوستش داریم ملامتمان مکن چون او درحسن بی‌نظیر است و ما بی‌اختیار دوستش داریم . یعنی در دوست داشتن اواختیاری از خود نداریم .

زلف دل دزدش صبا را بند برگردن نهاد
با هواخواهان رهرو حیلهٔ هندو ببین

دل دزد ـ ترکیب وصفی از دزدیدن . شین ، برمیگردد به جانان . هوا

خواه ، ترکیب وصفی از مصدرخواهیدن ، به معنای محب ودوستدار . هواخواهان رهرو ، اضافه بیانی رهرو ، ترکیب وصفی ، به کسانیکه طی طریق میکنند و یا به سیاحان ، رهرو، گویند . حیلهٔ هندو ، اضافه لامیه . هندو ، : منسوب به هند . با (واویا) لغت است اما اگر با واو باشد مراد از آن کسی است که در مملکت هند متولد شده و یا چیزی که در هند حاصل شده است . با «یا» «هندی» عام است چه در دیار هند حاصل شده باشد و چه نباشد . لکن در اینجا به ضرورت قافیه لازم است با «واو» باشد .

محصول بیت ـ زلف دل دزد جانان ، بند بر گردن صبا نهاد : گردن صبارا با زنجیر بست . حیلهٔ هندو را به‌بین نسبت به راهرو هـواخواهش یعنی «صبا» که راهروست و یارو همراه زلف جانان است، اما زلف با نیرنگ و حیله بر گردن صبا زنجیر زد

مراد از رهرو «صبا» و ازهندوزلف جانان است . برای صبا گردن و برای زلف بند استعاره کرده است . معلوم میشود که هندیان مردمان خائن و گریز پا و مسافرکش وحیله بازند و به این مناسبت است که «حیلهٔ هندو» فرموده است .

آنکه‌من درجستجوی‌او زخود یکسوشدم
کس‌ندیدست ونبیند مثلش ازهرسوببین

محصول بیت ـ آن جانانی که من در جستجویش ازخود گذشتم : در طلبش از خود گذشتم کسی نظیراورا ندیده ونخواهد دید .

حال تو همه‌جا را بگرد ولی مثل اورا نخواهی دید.

حافظ ار درگوشهٔ محراب رومالدرواست
ای ملامتگو خدا را آن خم ابرو ببین

محصول بیت ـ حافظ اگر به گوشهٔ محراب رویش را به مالد رواست یعنی کار بجایی میکند پس ایکه مرا ملامت میکنی ابروی‌جانان را نگاه کن که چگونه به محراب شباهت دارد ، بهمین سبب است که رویم را به گوشهٔ محراب میمالم،حال

آنکه مرا بهخاطر این کار سرزنش وملامت میکند باید معذورم بدارد .

از مراد شاه منصور ای فلك سر بر متاب
تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین

محصول بیت ـ ای فلك از مراد شاه منصور سر بر متاب : بروفق مرادش بگرد وتیزی‌شمشیر وقوت بازویش را ببین.یعنی شمشیرش برنده و بازویش نیرومند است حال ازقدرتش به پرهیز ومخالف مرادش مباش. الحاصل مطیع ومنقاد امرش باش .

وله ایضاً

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و پنجاه و نهم

شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

محصول بیت ـ شراب قرمز نوش کن و به روی زیبایان نگاه کن: باده به نوش ومحبوبان را تماشا کن : برخلاف مذهب صوفیان‌صورت پرست ، جمال‌دلبران تماشا کن ، یعنی محبوبان را نگاه کن .

بزیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی این کوته آستینان بین

خرقه‌ای که با انواع رنگها وصله شده باشد دلق ملمع گویند.

کمندها : کنایه از طنابی است که دزدها همراه داشتند چون در قدیم الایام دزدان‌با کمند دزدی میکردند. باین‌معنی که بوسیلهٔ کمند ازدیوارخانهٔ موردنظرشان بالا میرفتند و بعد به کمك همان کمند بداخل خانه وارد میشدند و از اشیاء قیمتی هرچه بدستشان میرسید میدزدیدند و میرفتند.

جمله : دراز دستی، تقریرمذکور را تأیید میکند.

دراز دستی ، مصدر و کوته آستین ، از اقسام صفت مرکب. الف و نون ، ادات جمع است

محصول بیت ـ صوفیان ظاهری در زیرخرقه ملمع، کمند دزدان را دارند. یعنی‌اسباب دزدی وفساد را همراه خود دارند وهیچوقت ازخود منفك نمیکنند. دراز

دستی این کوته آستینان را به بین و تماشا کن. یعنی ظاهرشان صوفی و باطنشان دزد است. کسانی که این‌تقریر را نمیدانند در معنای این بیت خیلی چیزها از خود ساخته‌اند.

بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند
دماغ و کبر گدایان خوشه چینان بین

بخرمن ـ با حرف صله. خرمن دو جهان ، اضافه لامیه یا بیانیه. سر فرو نمی‌آرند: تنزل نمیکنند یعنی استغنا نشان میدهند. دماغ و کبر، تفسیرعطف‌است. کبر گدایان خوشه چینان، اضافه لامیه و بیانیه.

محصول بیت ـ پس از اثبات بعضی عیوب و قبایح به صوفیان ، آنوقت از استغنای عشاق بظاهر گدا تعریف‌نموده‌میفرماید: به خرمن‌دوعالم سرفرونمی‌آرند. یعنی استنعنا دارند وهرگز کوچك نمیشوند. مراد: تکبر وبی‌نیازی گدایان‌خوشه چین‌را تماشا کن. مراد ازخوشه چینی‌احتیاجی است که به‌التفات ونظرجانان دارند یعنی به‌جزالتفات‌جانان به هیچ‌چیزتوجه ندارند وبخاطرهیچ چیز کوچك نمیشوند و بلکه از دنیا و آخرت‌مستغنی هستند.

کسانیکه کلمهٔ خوشه چینان را به گدایان عطف کرده‌اند بدماغشان از ذوق فارسی چیزی نرسیده است.

گره ز ابروی پرچین نمی‌گشاید یار
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

در بعضی نسخه‌ها به‌جای«پرچین»«پرخم» واقع شده. معنای هردویکی‌است زیرا چین وخم هردو به معنای‌پیچ است. اما اگر امعان نظر به عمل‌آید، چین‌اعم از خم است.

محصول بیت ـ یار از ابروی پرچین گره نمی گشاید: از خشم و غضب بیرون نمی‌آید. مراد: هرقدرهم‌ازطرف عشاق راز و نیازی اظهار شودوبیچارگی نشان داده‌شود، باز جانان انبساط خاطرپیدا نمیکند وچین ابرورا برطرف نمیکند.

پس نیاز اهل‌دل و ناز واستغنای محبوبان را به‌بین‌الحاصل‌بیانی است ازلزوم نیازعشاق و ناز محبوبان .

حدیث عهد محبت ز کس نمی‌شنوم
وفای صحبت یاران و همنشینان بین

حدیث عهد محبت ، اضافه‌ها لامیه‌است . وفای صحبت ، هکذا . صحبت‌یاران این از نوع اضافه مصدر به فاعل ویا به مفعولش میباشد .

واو، حرف عطف . همنشینان معطوف به یاران

محصول بیت ــ سخن عهد ومحبت را ازکسی‌نمی‌شنوم : کسی را نشنیدم که در محبت وفادار باشد و عهد و پیمان وفا داری را همیشه رعایت کند . وفای صحبت یاران وهمنشینان را به‌بین‌مراد: هیچ کس حق‌مصاحبت را رعایت نمیکند و دوستان و همنشینان همگی بی‌وفایند. یاخود رعایت حق‌وفای صحبت، عادت یاران و همنشینان است نه دیگران .

اسیر عشق شدن چارهٔ خلاص منست
ضمیر عافیت اندیش پیش بینان بین

عافیت ــ اگر با «فا» باشد به معنای سلامت است . و اما اگر «عاقبت» باشد به معنای پایان و آخرمیباشد . دراینجا به هر دو احتمال میرود

پیش بینان ، چون صفت ذوی‌العقول است با الف ونون جمع شده پیش بین ، ترکیب وصفی: کسیکه عاقبت وپایان‌کارهارا فکرمیکند . وصف خودش‌است(شاعر)

محصول بیت ــ اسیرعشق شدن چاره‌ایست برای خلاص من از ابتلا به دنیا یعنی‌عشق‌سبب نجاتم ازاضطراب دنیاست. الحاصل‌بسبب عاشق‌شدن‌ازقیود دنیاخلاص یافتم ، پس فکرعافیت اندیش عاشقان پیش‌بین را نگر، یا عاشقان عاقبت بین رابببین که پس وپیش‌کار را بررسی میکنند و درباره‌اش فکر میکنند . یعنی قدرت فکری اینان را ملاحظه کن .

حاصل کلام : چون پیش‌بین و عاقبت اندیش بودم عاشق شدم و از عذاب دنیا

خلاص یافته.

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق
صفای آینهٔ پاک پاک دینان بین

غبارخاطر حافظ ، اضافه‌ها لامیه . صیقل عشق ، اضافه بیانیه . صفای آینهٔ پاک ، اضافه لامیه وبیانیه پاک پاک دینان‌اضافه لامیه.

محصول‌بیت ـ غبار خاطر حافظ را صیقل عشق زدود وپاک کرد، یعنی‌صیقل عشن کدورت خاطرش را ازبین برد، صفای آینهٔ پاک دینان را نگر، مراد : صفای قلب پاک دینان است .چون دراینجا مراد از «آینه» قلب میباشد . یعنی چون‌حافظ دارای دل پاک است پس پاک دین هم میباشد و سبب صفای دلش عشق است

کسانیکه به جای «پاک دینان» «پاک بینان» نوشته‌اند ، از عیوب تکرار قافیه مطلع نبوده‌اند .

وله‌ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

غزل چهارصد و شصتم

میفکن برصف رندان نظری بهتر ازین
بر در میکده میکن گذری بهتر ازین

میکفن ـ می ، در اینجا حرف تأکید است زیرا که «فکن» بدون آنهم معنا میدهد، درحالیکه برای امر مستقبل محلی داردپس اگر «تأکید» گرفته نشود اجتماع ضدین لازم میاید . مصدرش افکندن وافکنیدن میاید، با تخفیف همزه هم لغت است «فکن» یعنی رها کن و اکثر در انداختن چیزی از دست بکار میرود مثلا گویند فکن: از دست رها کن یعنی بینداز.

صف ، در این قبیل جاها یعنی گروه و دسته . نظری ، یا حرف وحدت یا تنکیر. بهتر، به: خوب وتر ، در زبان فارسی ادات تفضیل است.

ازین ، اشاره است به نظریکه بالفعل است. بردرمیکده: بر حرف صله. میکن هم در قواعد مانند «میفکن» میباشد . گذری : یا حرف وحدت یاتنکیر.

محصول بیت ـ ای جانان بردستهٔ رندان نظری بهتر از این بیفکن : نظری بهتر از نظریکه بالفعل داری و گذرت از جلومیخانه بهتر ازگذر فعلی باشد حاصل بیان ادعاهای مذکور را با رونق و بهتر از اولی انجام بده .

در حق من لبت این لطف که میفرماید
سخت خوبست و لیکن قدری بهتر ازین

مراد ازلطف دراینجا احسان است که لب دلبران با آن موصوف است. سخت،

دراینجا به معنای «زیاد» میباشد. قدری ، به فتح دال و سکون یا ، به معنای مقدار است و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ این لطف و احسانی که لبت درحق من مبذول میفرماید، بسیار خوب و بسیار مورد پسندماست . اما بایستی یك مقدار بهتر از این باشد . مراد : احسانی که لبت بالفعل میکند قبول داریم ، اما بهتر ازآن را میخواهیم .

الحاصل از لبت انواع لطفها و احسانهای زیاد آرزوست زیرا عاشق از آنها لذت میبرد .

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید
گو درین نکته بفرما نظری بهتر ازین

آنکه ـ در اصل آنکس که ، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته . فکرش، «فکر» دراینجا به معنای ترتیب امور معلومه است، و به نظر هم فکر گویند. وشین «ضمیر» راجع است به کس معهود. گره، به کسر کاف عجمی و را در عربی «عقده» گویند به ضم عین.

ازکار جهان، در اصل : ازمشکلات کارجهان ، بوده به جهت روشن بودن قرینه ترك شده‌است. بگشاید ، باحرف تأکید گشاید ، فعل مضارع مفردغایب، فاعل ضمیر مستتر تحت فعل برمیگردد به « کس» یعنی باز کند.

گو، خطاب عام ، نکتهٔ دقیق، یعنی سخن ظریف. درین نکته، این، اسم اشاره به نزدیك ومراد ازنکته گشودن گره ازکارجهان است. ومراد از« نظر» دراینجا آن فکری است که تعریف شد یا ، حرف وحدت یا تنکیر.

محصول بیت ـ آن کسیکه فکرش مشکلات کار جهان را میگشاید، بگویش دراین نکته یعنی در حل معضلات کار دنیافکری بهتراز این کن : مراد آن نحوه‌ایکه تاکنون بکار برده‌ای قبول داریم اما ترتیبی میخواهیم که بهتر ازسابق باشد.

الحاصل جانان که فکرش ازکارعشاق جهان گره می گشاید، وعامل فتح و کشف میباشد ، بگویش این ترتیب منتج و بسیار خوب است . اما ما ترتیبی بهتر از این

میخواهیم.

طبق این‌تقریر و تقدیر در اصل «ازکارعشاق جهان» باید باشد ، پس «عشاق» را طرد کردند.

دل بدان رود گرامی چه کنم گرندهم
مادر دهر نزاید پسری بهتر ازین

رود ــ دراین بیت به معنای « پسر زیبا » است ، الحاصل مراد « دلبر » است گرامی ، به کسروضم‌کاف عجمی‌لغت است به معنای عزیز. رودگرامی : پسرعزیز چه کنم گرندهم ، این نوع ترکیبها معنای سؤالی را متضمن میباشد . چنانکه کسی که موارد استعمال‌اینگونه سؤالات را دیده معلومش‌است.

محصول بیت ـ دل بان پسرعزیز ندهم چه کنم . یعنی قادر نیستم دل ندهم . زیرا مادرگیتی پسری بهترازین نزاید . پس که قادر است باین پسردل ندهد تا که من‌بتوانم .

ناصحم گفت که جزغم‌چه هنردارد عشق
گفتم ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین

محصول بیتـ نصیحت گوئی به من گفت: که عشق غیراز غم چه هنردارد. یعنی عشق مرضی است مرکب از درد و بلا ومحنت. من به ناصح گفتم : ای‌خواجهٔ عاقل هنری بهتر از این داری ؟ یعنی کار بهتر ازعشق و محبت وجود ندارد و پیدا نمیشود. و غم جانانه که در این مسائل مترتب است عطیهٔ بزرگی است که هنری مقبولتر ازآن دیده نمیشود.

من که گویم که قدح گیرو لب ساقی بوس
بشنوای جان که نگوید دگری‌بهترازین

در بعضی نسخه‌ها بجای«من که گویم»«من چو گویم» واقع شده . دراینصورت «چو» ادات تعلیل است به معنای چونکه .

محصول‌بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : من اگر به تو بگویم: جام

بدست گیر یعنی باده بنوش ولب ساقی‌را به بوس، این‌حرف را ازمن بشنوای **جان.** زیرا غیرازمن کسی‌حرفی‌تازه‌تر و بهترازاین نمیگوید. مراد: این‌پند مرا بشنووعمل کن که کسی نصیحتی بهترازاین نمیدهدت .

کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچین
که درین باغ نبینی ثمری بهتر ازین

مراد از«کلك» دراینجا «قلم» است . شکرین ، شکردار. مراد ازنبات جنس چمن ویا حرف وحدت بچین ، فعل امرمخاطب. که ، حرف تعلیل مقصود از«درین باغ» دنیا است . ثمر: میوه

محصول بیت ـ خواجه با نزاکت شعر خودش را تعریف میکند: قلم‌حافظ نباتی است که میوه‌های شیرین دارد ، بچین وغذای روحت کن زیرا دراین باغ‌عالم میوهٔ بهترازاین‌پیدا نمیکنی.

الحاصل اشعاری بهتراز اشعارحافظ نخواهی یافت.پس بی‌درنگ ازبرش کن

وله ایضاً

از بحر منسرح : مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

غزل چهارصد و شصت ویکم

مرغ دلم طائریست قدسی عرش آشیان
از قفس تن ملول سیر شده از جهان

مرغ دلم ــ اضافه بیانیه . طائریست ، یاحرف وحدت . قدسی عرش یاحرف نسبت، اضافه بیانی. عرش‌آشیان، ترکیب وصفی. قفس‌تن، اضافه بیانی . سیرشده : بیزار گشته .

محصول بیت ـ مرغ دل من پرندهٔ عرش‌آشیان است : مرغ پاکی است که پروازگاهش عرش عظیم است . مراد مرغ بلندپروازی است که‌غیر ازعرش درجای دیگرقرار نمیگیرد همین‌است که ازقفس‌تن ملول گشته وازدنیا بیزارشده . الحاصل ازعالم صغری بیزار است ودرعرش نشیمن میکند.

از سر این خاکدان چون بپرد مرغ جان
باز نشیمن کند بر در آن آستان

خاکدان ــ محل و جای خارو خاشاك . نشیمن، به فتح و کسر نون ، محل نشستن وهمچنین‌خفتنگاه شیرو نیزجایی که پرندگان شب هنگام مسکن‌میکنند.

محصول بیت ـ هروقت که مرغ جان ازسراین خاکدان پرواز کند، باز در آن آستان راقرارگاه خود می کند : یعنی عرش عظیم را نشیمن کند . حاصل کلام همینکه از دنیا جدا شد درعرش قرار میگیرد .

ص ۱۵۰ جلد سوم شرح

چون بپرد مرغ دل سدره بود جای او
تکیه‌گه باز ما کنگرهٔ عرش دان

تکیه گه ـ در اینجا به معنای قرارگاه است . تکیه گه بازما ، اضافه هر دو لامیه.کنگره، کاف اول عربی است و مضموم، وکاف دوم عجمی ومضموم: بدنهٔ حصار و نرده‌ایکه در مناره و کنار پلها برای صیانت و جلوگیری ازپرت شدن کار گذاشته میشود وازاین قبیل چیزهاست. کنگره در این بیت مجازاً ذکرشده است. زیرا در نزد اهل شرع ، عرش فلك الافلاك را گویند که درآن کنگره متصور نیست .

محصول بیت ـ زمانیکه مرغ دل ما ازاین خاکدان دنیا پرواز کند، مقام و جایگاهش سدرة المنتهی خواهد بود . پس بدان که تکیه گاه و قرارگاه باز دل ما عرش است حاصل اینکه مقام دل ما عرش‌است .

سایهٔ دولت فتد بر سر عالم همه
گر بکشد مرغ ما بال و پری بر جهان

بال ـ عضو پرواز مرغ است وپر، جزئی ازبال است .

محصول بیت ـ اگر مرغ دلمان برجهان بال وپر بکشد، یعنی پرواز کندبر سرتمام عالم سایهٔ دولت میافتد. حاصل‌اینکه مرغ دلمان همایون‌آثاراست . هر کجا به پرواز درآید و سایه‌اش بر سرهر که بیفتد آن شخص پادشاه و یاصاحب ثروت میشود چنانکه اثرسایهٔ هماست .

در دو جهانش مکان‌نیست بجز فوق چرخ
جسم وی از معدنست جان وی از لامکان

معدن ـ به کسردال :کان ، پس تقدیرش: از معدن ارواح است

محصول بیتـ مکان مرغ دل ما به جز فوق فلك جای دیگر نیست . یعنی مکانش‌بالاتر از عناصر وجسمش‌از معدن ارواح وجانش ازلامکان‌است، مراد ازعرش رحمان است .

عـالم علوی بـود جلوه‌گه مرغ مـا
آبخور[1] او بـود گلشن بـاغ جنـان

آبخور - جایی که آب میخورند

محصول بیت - جلوه گاه مرغ‌دل ما، عالم‌علوی است، ومحل آب‌خوردنش، گلشن جنان یعنی تنعمش ازگلشن بهشت است.

تا دم وحدت زدی حافظ شوریده حـال
خامهٔ توحید کش بـرورق انس و جـان

حافظ ـ منادی

محصول بیت - ای حافظ شوریده حال به مجرد اینکه دم از وحدت زدی، باید برورق انس وجان «برهمهٔ موجودات» قلم توحید بکشی. مراد: انس و جان تعدد اقتضا کند، اما وحدت عبارت است از یگانگی. پس حال با قلم توحید ورق انس‌وجان را باطل کن‌چنانکه بریك مطلب غلط قلم‌بطلان‌میکشی‌زیرا توحید مانع صرف تعدد است.

باید معلوم گردد که این غزل در دیوانهای موجود در نزد ما پیدا نشد. اما چون شارحان شرحش داده‌اند. ما هم باین مقدار اکتفا کردیم، اگرچه‌به کلمات خواجه شباهت ندارد.

ولـه ایضاً

۱ـ رجوع شود به صفحه ۶۰جلد اول

غزل چهارصد و شصت و دوم

در بدخشان لعل اگر از سنگ می‌آید برون
آب رکنی چون شکر از تنگ می‌آید برون

بدخشان - نام‌شهری است در ترکستان و در نزدیکی‌اش کوهی‌است که معدن لعل است. آب رکنی، نام‌آبی است در نزدیکی‌شیراز وجایی که آب مذکوراز آنجا بیرون میاید، تنگ نامند، و هردرهٔ عمیق را تنگ گویند، وتنگ شکر آن ظرفی است که به داخلش شکر آب کرده «شربت» میریزند، یا شکر آب کنند.

محصول بیت - در ولایت بدخشان اگر لعل از سنگ بیرون میاید، آب رکناباد چون شکر از تنگ برون میریزد.

در درون شهر شیراز از در هر خانهٔ
دلبری رعنای شوخ شنگ می آید برون

محصول بیت - در شهر شیراز از در هرخانه‌ای یك دلبر شوخ شنگ و رعنا بیرون میاید، شنگ به معنای زیباست.

صفحه ۱۵۲ جلد سوم

---

۱ - بدخشان نام چندین کوه است در تاجگستان اتحاد جماهیرشوروی در ناحیه‌فلات پامیر غربی دارای ستیغهای خیلی بلند. ایالت بدخشان : واقع در کشور افغانستان در شمال سلسله جبال هندوکش محصور بین‌تاجکستان شوروی وپاکستان و سین‌کیانگ چین به وسعت ۴۵ هزار متر مربع‌ساکنینش‌از نژاد ایرانی ،مردمش به تربیت‌کرم‌ابریشم مشغولند وسنگهای قیمتی ازآن سرزمین بیرون میاید گراند لاروس ۱۹۶۶

از سرای قاضی و مفتی وشیخ و محتسب
بادههای بی غش گلرنك می آید برون

مراد از «سرای» دراینجا «خانه» میباشد

محصول بیت - ازخانه‌های قاضی‌ومفتی وشیخ‌ومحتسب، می‌صاف و گلرنگ یعنی بادهٔ قرمز بیرون میاید.

برسر منبر بوقت وجد و زراقی حال
از سر دستار واعظ بنگ می آید برون

محصول بیت - برسر منبر زمانیکه به واعظ حال و وجد دست میدهد، و نیز در حال تظاهر به زهد و مسلمانی ازگوشهٔ دستارش بنگ بیرون میاید : مراد : واعظها که بالای منبر وجد وحالی پیدا میکنند. درآن حال ازگوشهٔ دستارشان کاغذ های بنگ بیرون میاید و میافتد، الحاصل ظاهرشان برخلاف باطنشان میباشد.

در درون باغها زآواز مطرب صبح وشام
وای بلبل با نوای چنگ میاید برون

وای ـ دراین بیت به معنای «فریاد وفغان» میباشد

محصول بیت - درمیان باغهاصبح وشام‌ازآواز مطرب، وای بلبل بلندمیشود. یعنی همراه آهنگ چنگ فریاد و فغان بلبل شنیده میشود . مراد : در باغهایشان بلبلان از نوای چنگ وچغانه به جوش میایند و چهچه را سر میدهند .

درچنین شهری بههجر یار و اندوه فراق
حافظا از خانه چنین دلتنگ میاید برون

محصول بیت- درچنین‌شهری‌حافظ مبتلابههجریاراست، با اندوه‌فراق سخت دلتنگ از خانه بیرون میاید . یعنی‌غمناك ودردمند ازخانه‌اش خارج میشود.

ولە ایضاًفی‌حرف‌الواو

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهار صد و شصت و سوم

بجان پیر خرابات و حق نعمت او
که نیست در سر من جز هوای خدمت او

بجان ــ با حرف قسم یا حرف تخصیصی . بجان پیر خرابات ، هر دو اضافه لامیه . حق نعمت ، هکذا . که ، حرف بیان. هوا : محبت . هوای خدمت ، ازاقسام اضافه مصدر به مفعولش .

در سراسر غزل لفظ «او» مضاف الیه واقع شده و اضافه ها لامیه است.

محصول بیت ـ قسم بجان پیرخرابات و به حق نعمت او که درسرمن جز علاقه به خدمت پیر هوای دیگر نیست، یعني غیرازخدمت باو مرادی ندارم .

بهشت اگرچه نه جای گناهکارانست
بیار باده که مستظهرم برحمت او

که ــ حرف تعلیل . مستظهر ، اسم مفعول ازباب استفعال اینجا یعنی امیدوار در اصل به معنای اتکا بکسی وپشت گرمی است . برحمت : با حرف صله

محصول بیت ـ اگرچه بهشت جای گناهکاران نیست ، لکن باده بیار که من برحمت خداوند مستظهرم: به عفووغفرانش امیدوارم، اما بهزهد وتقوایم اتکاء ندارم.

چراغ صاعقهٔ آن سحاب روشن باد
که زد بخرمن ما آتش محبت او

محصول بیت ـ چراغ صاعقهٔ آن سحاب روشن باشد ، یعني هرگز خاموش

نگردد که آتش محبت جانان را به وجود ما انداخت .

جایز است که مراد ازچراغ صاعقه «رخسار» ومقصود از «سحاب» زلف کاکل وگیسو باشد وضمیر «او» بازهم بر گردد به جانان . یعنی چراغ صاعقهٔ رخ جانان در ابر زلفش دائماً روشن باشد. زیرا صاعقهٔ رخش برخرمن وجودما آتش‌محبت جانان را زد . مراد : آتش عشق جانان را بروجود و خاطر ما مسلط ساخت.

بیار باده‌که دوشم سروش‌عالم‌غیب
نوید دادکه عامست فیض رحمت او

که ــ حرف تعلیل . سروش ، فرشتهٔ وحی را گویند . نوید : مژده . که ، حرف بیانی . فیض. دراینجا به معنای «باران» است . فیض رحمت، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش.

محصول بیت ـ باده بیار که دیشب فرشتهٔ عالم غیب مژده‌ام داد : که باران رحمت خداوند عمومی است و شامل جمیع موجودات ، پس لطف الهی شامل حال ما باده نوشان هم میشود . حال که اینطور است باده بیار نوش کنیم که غم عالم را فراموش نمائیم و به رحمت وعفو خداوند امیدوار باشیم .

بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی
مزن بپای که معلوم نیست نیت او

محصول بیت ـ درآستانهٔ میخانه اگرسری یعنی کله‌ای‌دیدی با پایت مزنش یعنی لگدش مکن، زیرا نیتش معلوم‌نیست ، کسی نمیداند که مراد و نیتش‌ازمیخانه رفتن چه بوده .

مکن بچشم حقارت نگاه درمن‌مست
که نیست معصیت وزهدبی‌مشیت‌او

معصیت ــ مصدر میمی ، بـه معنای عصیان ، مشیت هم همینطور و بـه معنای اراده است .

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : به من مست بـا چشم حقارت

نگاه مکن . زیرا معصیت و زهد بی‌مشیت یعنی بی‌ارادهٔ خداونـد نیست . حاصل مطلب این خواست خداست که بعضی را عاصی و عده‌ای دیگر را مطیع میکند . در تعبیر کلمهٔ «نگاه» گفته شده . دراینجا به معنای «حفظ» میباشد .

این مفسر لغات عجم را خوب حفظ نکرده است .

نمی کنددل‌مامیل زهد و توبه ولی
بنام خواجه‌بکوشیم و فردولت او

میل زهد ـ مصدر به مفعولش اضافه گشته. ولی،مرهون مصراع دوم. بکوشیم، با حرف‌تأکید. کوشیم فعل امرمتکلم مع‌الغیر .

فر، دراین بیت به معنای قوت ونیرو است.

محصول‌بیت ـ دل ماعلاقه به زهد ومیل توبه ندارد . اما بنام مبارك‌خواجه و درسایهٔ فر دولت او برای زهد و توبه‌بکوشیم که خداوند وسیله بسازد و میسرمان کند .

در معنای مصرع دوم : بنام خواجه و به خاطر فر دولت او سعی نمائیم . این گویندگان تماماً بی‌فر بوده‌اند .

رد سروری و **شمعی**

دلاطمع مبرازلطف‌بی نهایت‌دوست
که میرسد همه‌را لطف‌بی نهایت‌او

محصول‌بیت ـ ای دل از لطف بی‌نهایت دوست طمع مبر : قطع امید مکن زیرا لطف بی‌نهایتش به عموم مخلوقات میرسد . پس لابد شامل حال توهم میشود .

مدام خرقهٔ حافظ بباده درگروست
مگر ز خاك خرابات بود فطرت او

محصول‌بیت ـ خرقهٔ حافظ مدام به خاطر باده درگرو است مگر فطرت ؛ خلقت حافظ از خاك خرابات است : مگر ازشراب میخانه خلق شده است ؟

وله‌ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و شصت و چهارم

گفتا برون شدی بتماشای ماه نو
از ماه ابروان منت شرم باد رو

بتماشای ماه نو ـ با حرف صله ویا حرف تخصیص و اضافه‌ها لامیه وبیانیه .
ماه ابروان منت ـ اضافه‌ها بیانیه و لامیه

محصول بیت ـ جانان گفت : برای تماشای ماه نو بیرون رفتی ، یا بیرون رفتی که ماه نورا تماشا کنی. برو که ازماه ابروان من شرمت بیاید وخجالت بکش. یعنی وقتی تماشای هلال ابروان من ممکن است رفتن تو برای تماشای هلال ماه شرم آور است .

عمریست تادلت زاسیران زلف ماست
غافل زحفظ جانب یاران خوده مشو

عمریست ـ عمر ، در لغت مدت حیات است . اما در اصطلاح کنایه از «زمان» میباشد. یا ، حرف وحدت. حفظ جانب یاران خود، حفظ جانب، مصدر به مفعولش اضافه گشته باقی همه اضافه لامیه است. مشو ، فعل نهی مفرد مخاطب ازمصدر شویدن.

محصول بیت ـ جانان فرمود : ای حافظ مدتی است که دلت از اسرای زلف ماست ، اما با اینحال از حفظ وصیانت حق یارانت غافل مشو، مراد : از ملاحظه و رعایت حال یارانت که چون دلت اسیر زلف ما هستند غافل مشو. حاصل اینکه حال اسیران دیگر زلف مرا تفقد کن .

ص ۱۷۳ جلد سوم شرح.

مفروش عطرعقل بهندوی زلف یار
کانجا هزار نافهٔ مشکین به نیم جو

مفروش ـ خطاب عام، فعل نهی مفرد مخاطب . عطرعقل ، اضافه بیانیه.عطر، به کسر عین و سکون «طا» بوی خوش را گویند . بهندوی زلف یار، باحرف صله و اضافهها بیانیه و لامیه . کانجا ،که حرف تعلیل ، آنجا ظرف مکان ، مراد زلف یار است. نافهٔ مشکین ، اضافه بیانیه . بنیم‌جو، با حرف مقابله . یعنی برابربانیم‌جو.

محصول بیت ـ عطرعقل را بهندوی زلف یارمفروش . زیرا در زلف یارهزار نافهٔ مشکین بارزش نیم جو است . مقصود اینست زلف یار بقدری معطر است که در برابر بوی خوش آن کسی برای نافهٔ مشکین ارزش قائل نمیشود.

تخم وفا ومهر درین کهنه کشتزار
آنگه شود عیان که رسد موسم درو

تخم وفا ـ اضافه بیانی . مهر: محبت . کشتزار : محل کشت وزرع . عیان، به کسرعین مصدر دوم باب مفاعله .

محصول بیت ـ دراین کهنه کشتزار که مراد دنیاست تخم مهرو وفا یعنی ثمرهٔ محبت و وفا ، زمانی آشکار میگردد که موسم درو برسد : زمان برداشت محصول فرا رسد .

مراد : هرعاشقی که مهرومحبت داشته باشد، ثمرهٔ عشقش هنگام وصال‌جانان حاصل میشود چنانکه دراین بیت میفرماید :

کیمده کیم عشقك نشانی واردر عاقبت معشوقه آنی ایر کورر

ترجمهٔ شعر ترکی : در هر کس که نشانهٔ عشق باشد عاقبت او را به وصال معشوق میرساند .

ساقی بیار باده که رمزی بگویمت
از سر اختر کهن و سیر ماه نو

از اختر کهن ، مراد «قمر» است وازماه نو «هلال»

محصول بیت ـ ای ساقی باده بیار که ازسرماه قدیمیو از گردش ماه نورمزی بگویمت یعنی از سر اینکه ماه گاهی بشکل هلال و زمانی بدر و گاهی‌هم محاق‌است آگاهت کنم. حاصل بیان، ازچگونگی سبعهٔ سیاره واز اوضاع واحکامشان‌خبردارت کنم.

شکل هلال هر سرمه میدهد نشان
از افسر سیامک و ترک کلاه زو

بعقیدهٔ بعضیها سیامك پسرافراسیاب‌است اما عده‌ای دیگر گویند پسرپادشاهی است بنام کیومرث ، والعهدة علی الراوی .

ژو ، به فتح ژای عجمی برادر رستم است، دربعضی نسخه‌ها بجای «ژو»« گو» واقع شده به فتح‌کاف عجمی نام یك پهلوان بزن بهادر است .

محصول‌بیت ـ رمزی که به ساقی میگوید مضمون همین بیت است : شکل هلال سرهرماه ازتاج سیامك وازترك کلاه ژو « گو» نشانه‌ای است . یعنی‌تاج‌سیامك چون هلال مدور بوده و تاج و کلاه ژو « گو» هم از چند تکه هلالی‌شکل ترکیب یافته بود . اما عاقبت بامرور ایام نه تاج ماند و نه ترك کلاه و نه صاحبانشان بلکه همه به‌باد فنا رفتند .

حافظ جناب پیر مغان مأمن وفاست
درس‌حدیث عشق بر وخوان‌وزو شنو

حافظ ـ منادی . جناب پیر مغان ـ اضافه لامیه و بیانیه . بروخوان : برایش تقریر کن ، با قرینه «بر»

محصول بیت ـ ای حافظ ، آستان پیرمغان ، مأمن وفاست . یعنی جای‌امن وامان است پس درس حکایت عشق را برایش تقریر کن و همچنین ازاو بشنو وتعلیم گیر . حاصل بیان ، درس و سخن عشق را پیرمغان بهتر میداند بایست از او شنفت وآموخت .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و شصت و پنجم

مزرع سبز فلك ديدم و داس مه نو
يادم از كشتهٔ خويش آمد و هنگام درو

مزرع سبز فلك ـ اضافه‌ها بيانيه، مه نو، هكذا . كشتهٔ خويش، اضافه لاميه. هنگام درو ، اينهم لاميه است . درو، به فتح و كسر «دال» اسم، از درويدن

محصول بيت ـ مزرعهٔ فلك سبز يا مزرعهٔ سبز فلك و داس ماه نو را ديدم و از كشتهٔ خويش و زمان درو آن يادم آمد . يعنى در دنيا عملم و در آخرت جزا و پاداشم به خاطرم آمد . حاصل اينكه فلك را به كشت تازه كه به سبزى ميگرايد تشبيه كرده وهلال را به داس .

گفتم اى بخت بخسبيدى و خورشيد دميد
گفت با اينهمه از سابقه نوميد مشو

بخسبيدى ـ با ، تأكيد ، فعل ماضى مفرد مخاطب . از خسبيدن به معناى خوابيدن. واو ، حرف حال . خورشيد ، مبتدا ودميد خبرش از دميدن : ظاهر شد يعنى طلوع كرد با اينهمه ، درعربى به معناى مع‌ذالك، ميباشد، در زبان تركى هم با وجود اين گويند . سابقه ، يعنى رحمت سابقه . به كلام : سبقت رحمتى على‌غضبى اشاره ميكند نوميد مشو، يعنى مأيوس مشو.

محصول بيت ـ خواجه ميفرمايد : كه به‌بختم به‌طريق خطاب و عتاب گفتم : اى بخت تو خفته‌اى در حاليكه خورشيد دميد ، يعنى تا تو درخوابى من در رنج و

الم خواهم بود ، چون قبلا گفته شد : طالعی که در خواب باشد ، صاحبش در محنت و رنج خواهد بود . اما اگر بیدار باشد، صاحبش آسایش و آرامش دارد . منکه به طالعم اینگونه خطاب و عتاب کردم ، جوابم داد که با وجود این از رحمت سابقه خداوند مأیوس مباش. زیرا سبقت رحمتی علی غضبی، شأن خداوند است. فعل بخسبیدی را بعضی از مفسرین با نون نوشته و در تعبیر مصراع گفته است : ای بخت نخسبیدی وخورشید طلوع کرد . یعنی کاری نکردی و عمر به آخر رسید . این گویندهٔ بیچاره خودش هم درخواب بوده و معنای بیت را بر وجهی که تقریر شد مگر درخواب ببیند.

یکی دیگر نیز گفته است : «سابقه» به معنای لطف و نصیب بکار میرود، اینهم در ساختن معانی از خودش عجب مهارت داشته . بالاخره یکی دیگر: با اینهمه را با این فراوانی معنی کرده است این مفسرهم معنای «مع‌ذلك» را نمیدانسته . ردشمعی

گر روی پاك ومجرد چومسیحا بفلك
ازچراغ توبخورشید رسد صدپرتو

روی ـ فعل مضارع مخاطب ، از رویدن، با حرف شرط : اگر روی. پاك و مجرد ، بصورت تفسیرعطف است . چو ، ادات تشبیه . مسیحا ، مراد حضرت عیسی است باید معلوم گردد، هروقت کلمات : عیسی ومسیحا و مسیح ذکرشود یعنی هرجا یکی‌از کلمات مذکور بیاید کلمه «تجرد» هم همراهش‌است. چونکه‌حضرت عیسی‌در تمام‌عمرش‌تأهل‌نکرده است ، مانند سودی دعاگوی که عمرش باتجرد گذشته است .

چراغ تو، اضافه لامیه ، تقدیرش : از چراغ عشق تو ، بوده که بهضرورت و روشن بودن قرینه حذف گشته است .

محصول بیت ـ اگرچنانچه مانند حضرت عیسی ازاین دنیای آلوده ، پاك و مجردازعلایق وعوایق‌نفسانی به‌فلك عروج‌نمایی‌ازتو، به خورشید نور وپرتوفراوانی میرسد : همانطور که خورشید به ماه نور میرساند و روشنش میکند توهم‌خورشید را مضی میکنی .

حاصل سخن . عاشقی که از آرزوی طبع و هوای نفس رهائی یابد ، البته که

پرتو عشقش به جانان تأثیر میکند وجانان‌ازآن نور مستنیرمیگردد .

یکی درتفسیرمصراع دوم گفته است مراد از عبارت: از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو ، اینست که به سبب عشق‌الهی‌ازآفتاب روشنتر وبلند مقامترمیشوی . این‌مفسرمعنای مصراع را بطور واضح و روشن بیان‌نکرده است . رد شمعی

تکیه‌براخترشب دزد مکن‌کین‌عیار
تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو

تکیه ـ مقید به مکن. تکیه مکن ، یعنی اعتماد مکن . اختر : ستاره .اختر شب دزد، اضافه بیانیه ویالامیه. شب دزد: دزدیکه شبهادزدی‌میکند. ترکها باین‌قبیل دزدها دزد «تاریکی» گویند. کین، که حرف تعلیل. مراد از«عیار» شب دزد، میباشد. تاج‌کاوس ، اضافه لامیه کاوس، نام یکی ازپادشاهان بزرگ قدیمی‌است که «کی» و گاهی‌هم کیکاوس، گویند.کیخسرو، اینهم‌پادشاه بزرگی‌بوده‌چون کیکاوس که‌صاحب تخت و کمر بود . ومقصود از «کمر کیخسرو» کمری است مربوط باین پادشاه که برابر نصف خراج دنیا ارزش داشت .

محصول‌بیت ـ براختر شب‌دزد اعتماد مکن : بر«دنیا» تکیه مکن زیرا یان عیار تاج‌کاوس و کمر کیخسرو را ربوده است : این پادشاهان را بهلاکت رسانیده و از مقام سلطنت دورشان کرده است. جایزاست مراد از «اختر» ماه ، باشد ، و شب دزدی‌اش باین مناسبت است که چون دزدان شب گرد شبها به گشت وسیرمیپردازد.و نیزممکن است مراد از اختر «طالع» باشد. و مقصود از «شب دزد» فلك و یا دنیا ، باشد ، به طریق تشبیه ، بجهت اینکه دنیا به هیچ کس رحم نمیکند و همه را هلاك مینماید.. پس دراینصورت اضافه لامیه است .

حاصل مطلب : به سازگاری و مساعدت چند روزهٔ فلك اعتماد مکن ، زیرا عاقبت هلاکت میکند . چنانکه حضرت شیخ عطار میفرماید :

بیت ـ چرخ‌مردم‌خوار اگر روزی دومردم پرور است
نیست از شفقت مگر پروارهٔ اولاغر است

آسمان گو مفروش این عظمت کندر عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو

کندر ـ که حرف تعلیل . خرمن مه، اضافه بیانی . بجوی ، باحرف مقابله، جو، به فتح جیم ویا حرف وحدت. خوشهٔ پروین، اضافه بیانی. خوشه، این کلمه را فقط در سه چیز: خوشهٔ انگور ، خوشهٔ گندم و جو، بکار میبرند

پروین وپرن به فتح با هردو نام ستاره ایست

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : به آسمان بگو، اینهمه بزرگی وتکبر نفروشد . زیرا درعالم عشق ارزش خرمن ماه باندازه یك جو و ستارهٔ پروین بدوجو است . مراد : در نزد عاشق غیراز معشوق هیچ چیز ارزش واعتبار ندارد .

گوشوار در ولعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

گوشوار ـ به ضم کاف عجمی.«گران» دراینجا به معنای «وقر» درعربی است به «فتح واو و سکون قاف» و در این بیت کنایه است از پند نپذیرفتن .

دور خوبی، اضافه لامیه، ویاحرف مصدری . گذران ، صفت مشبهه : متغیرو غیرثابت .

محصول بیت ـ اگرچه گوشوارهٔ طلا ولعل گوش را وقار میدهد، مقصود : صاحب خود را مغرور وپند ناپذیر میکند. اما بدان که دوران زیبایی میگذرد، پس نصیحت بشنو. مراد: نصیحت پذیر باش «منتصح باش» .

خلاصه صاحبان قدرت ومکنت مغرورند و هرگز سخن نمی‌شنوند . اما بایست پند پذیر بود ، چونکه دنیا بریك قرار نیست و دائماً احوالش متغیر است .

خواجه به جانانش نصیحت میکند که: به زیبائی خود اعتماد مکن که ناپایدار است .

چشم بددور زخال تو که درعرصهٔ حسن
بیدقی راند که برد ازمه خورشید گرو

چشم بد دور ـ جملهٔ دعائیه، به تقدیر چشم بد دورباد . خال تو، اضافه لامیه

عرصهٔ حسن ، اضافه بیانیه . عرصه ، مراد چیزی است چون پارچهٔ کرباس و یا از جنس دیگر که اسباب شطرنج را رویش میچیند و بازی میکنند.

بیدقی ــ یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت. گرو، به کسر کاف عجمی و فتح «را» لفظ مشترك است . در این بیت مراد : آن چیزی است که هنگام بازی روی آن شرط وقرار میبندند ووسط میگذارند چون پول واسباب.

محصول بیت ــ ازخال توچشم بد دور باشد زیرا در بساط حسن بیدقی راند که ازماه وخورشید گرو گرفت.مراد: دربساط حسن خالت کاری کرد که درزیبائی وبرازندگی به ماه وخورشیدغالب گشت . چون گرو شرطرا کسی میبرد که دربازی برنده باشد .

آتش زرق وریاخرمن دین خواهدسوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو

آتش زرق ــ اضافه بیانیه . خرمن دین و خرقهٔ پشمینه ، هکذا. بینداز،«با» تأکید، فعل‌امر مخاطب، مقصود ترك کش کن.

محصول بیت ــ ای حافظ آتش‌مکروریا خرمن‌دین‌را آتش خواهد زد . پس این خرقهٔ پشمینه را ترك کن وبرو . مراد : لباس مکر وریاست ، از خود ، دورش کن ، وگرنه دینت را زایل میکند .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و شصت و ششم

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو
مشک سیاه مجمره گردان خال تو

ای ـ حرف ندا ، منادی محذوف . آیینه دار ، ترکیب وصفی ، معنای این ترکیب سابقاً مفصل بیان شده است. آیینه‌دار جمال تو، اضافه‌ها لامیه . مشک‌سیاه، اضافه بیانیه ومبتدا مجمره گردان، ترکیب وصفی وخبر مبتدا. معنای عبارت «مجمره گردان» هم سابقاً توضیح داده شده . مجمره گردان خال تو، هردواضافه لامیه.

محصول بیت ـ ای‌جانان ، آفتاب آیینه دارجمال توست ، یعنی آفتاب آیینه جمال تست و مشک سیاه هم مجمره گردان خالت است : مشک سیاه برای خالت مجمره میگیرد که با بخار آن مبخر گردیده و از دودش‌سیاه شده است. حاصل بیان جمالت خورشید وخالت مشک سیاه است . یا خود : آفتاب خدمتکارت است که آیینه داریت می کند و مشک سیاه هم یک خدمتکار دیگرت که مجمره می گرداند.

صحن سرای دیده بشستم ولی چه سود
کین گوشه نیست درخور خیل خیال تو

صحن سرای‌دیده ـ اضافه لامیه و بیانیه. عبارت:ولی چه سود، مرهون‌مصرع دوم. کین، که، حرف تعلیل. درخور ، لایق وسزاوار. درخورخیل خیال تو،اضافه‌ها لامیه وبیانیه و لامیه. خیل: دسته و قشون .

محصول بیت ـ صحن : میدان . میدان سرای دیده را شستم وپاک کردم ،اما

چه فایده که این گوشهٔ دیده لایق خیل‌خیال تو نیست . مراد : با اشک، صحن‌دیده را پاك شستم اما با وجود این لایق و شایسته نزول خیل خیالت نیست . زیرا خراب شده با شستن آباد نمیشود .

این نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور
عکسیست درحدیقهٔ بینش زخال تو

نقطهٔ سیاه ـ اضافه بیانیه . که ، حرف رابط صفت . مدار نور ، اضافه لامیه مراد «سبب نور» است. حدیقهٔ بینش، اضافه بیانی . حدیقه: باغچه. اما حدقه بدون یا، سیاهی چشم را گویند . بینش، اسم مصدر ، ازبینیدن . نقطهٔ سیاه ، مردمك چشم است ازمدار نور هم ، مراد همین «مردمك چشم» است

محصول بیت ـ این نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور : باعث نور شد . یعنی هر دیده‌وراشیاء رابوسیلهٔ آن‌می‌بیند وتمییزوتشخیص‌میدهد، پس‌نقطهٔ مذکورعکسی‌است ازخال تو در باغچهٔ بینش. مقصود مردمك سیاه من درچشمم عکس‌خال تست.حاصل بیان، مردم چشمم عضو مستقلی نیست بلکه عکس خال تو است .

تا پیش بخت باز شوم تهنیت کنان
کو مژدهٔ ز مقدم عید و صال تو

خق این بوده که مصراع اول مؤخرواقع شود، یعنی بجای مصراع دوم قرار بگیرد ، لیکن به ضرورت قافیه و بخاطر ردیف مقدم آمده .

تا ، حرف تعلیل . پیش بخت، اضافه لامیه : پیشوازش یا به استقبالش . باز، ادات تأکید شوم ، فعل مضارع متکلم وحده ، به معنای روم . تهنیت، ازباب‌تفعیل مصدر است ، یعنی ازهنی‌یهنی‌یای مصدری حذف گشته وبجایش «تا» آمده ناقص‌باب تفعیل باین‌صورت میاید فتأمل. تهنیت کنان ، الف ونون مبالغه افاده کند زیرا تهنیت کن، ترکیب وصفی است:

تهنیت کننده‌یعنی‌درخصوص‌امری به کسی‌تبریك گفتن،چنانکه در زبان‌فارسی مبارك باد ، گویند پس تهنیت کنان یعنی در حال تهنیت ومبارکباد گفتن . کو، به

ضم کاف عربی به معنای «این» درعربی ، ادات استفهام است. مژدهٔ، یاحرف وحدت ویاتنکیر. مقدم ، مصدرمیمی به معنای قدوم: آمدن. عید وصال تو، اضافه بیانیه ولامیه.

محصول بیت ــ ازعید وصالت کو مژده‌ای ، تا تهنیت کنان پیشواز طالعم روم یعنی به اقبالم مبارکباد عید وصال گویم ، چنانکه رسم است درخصوص امری مردم بهم مبارکباد گویند .

تا آسمان ز حلقه بگوشان ما شود
کو عشوهٔ زابروی همچون هلال تو

تا ــ حرف تعلیل. حلقه بگوش، ازاقسام ترکیب وصفی واز اوصاف بندگان است. الف ونون، ادات جمع . عشوهٔ ، یاحرف وحدت .

دراین بیت هم تقدیم وتأخیر دو مصرع لازم است بنا به علت سابقه .

محصول بیت ــ کو نازو شیوهٔ ابروان هلالی‌ات، تا که آسمان از غلامان حلقه بگوش ما شود . مراد شیوهٔ ابروانت را به بیند و مفتون گردد و ناچار و بی‌اختیار تسلیم ما شود وغلام ما گردد، به مناسبت عشقی که ما بتو داریم .

در اوج ناز ونعمتی ای آفتاب حسن
یارب مباد تا بقیامت زوال تو

محصول بیت ــ ای آفتاب زیبائی در اوج ناز ونعمتی. یعنی در کمال ناز و نعمتی . ومن ازخدا میخواهم که تا قیامت زوال نداشته باشی . تاقیامت مؤبد وباقی بمانی .

در چین زلفش ای دل مسکین چگونه‌ٔ
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

محصول بیت ــ ای دل مسکین درچین زلف جانان حالت چگونه است. چونکه باد صبا شرح حال ترا خیلی پریشان تعریف کرد .

یعنی گفت که : در شکنج زلف جانان دل وضع آشفته وپریشان دارد.

مطبوع‌تر ز نقش توصورت نبست باز
طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو

طغرانویس ــ ترکیب وصفی . طغرانویس ابرو، ازاقسام اضافه اسم فاعل به

مفعولش. مشکین مثال ، اضافه بیانیه.

محصول بیت ـ طغرانویس ابروان مشکین تو صورتی مطبوعتر ومقبولتر از روی تو نبست. مراد آنکه نقش ابروان ترا ریخته صورتی زیباتر وجالبتر ازصورتت خلق نکرد. حاصل اینکه خلاق عالم زیباتر از نقش روی تو نقشی نیافریده است .

برخاست بوی گل زدر آشتی درآی
ای نوبهار ما رخ فرخنده فال تو

آشتی : صلح . درآی : داخل شو. ای ، حرف ندا و منادی محذوف . رخ فرخنده فال تواضافه بیانیه ولامیه. فرخنده فال ازاقسام صفت مرکب یعنی مبارك فال.

محصول بیت ـ بوی گل برخاست : بهار فرا رسید. ای جانان که رخ مبارك فال تو نوبهار ماست با ما صلح و آشتی کن که فصل بهار است .

مراد : موسم گل است، ای جانان با ما آشتی کن که رخ زیبایت نوبهارماست. در معنای مصرع دوم : ای کسیکه نوبهار ما رخ فرخنده فال توست . این مفسر در ادای مطلب خطا کرده است .

در پیش خواجه عرض کدامین جفا کنم
شرح نیازمندی خود یا ملال تو

مراد از خواجه وزیر اعظم است . عرض کدامین ، از اقسام اضافه مصدر به مفعولش. کدامین، یاحرف نسبت و نون حرف تأکید، کدام و کدامین درمعنا مضاف برجفاست یعنی همانطور که درعربی ای ، لازم الاضافه است درفارسی هم کدام و کدامین همان حال را دارد ، منتها اینکه اضافه اش لفظی نیست وتقدیری است . شرح نیازمندی خود ، اضافه ها لامیه است. ملال و ملالت : کدورت و قهرو رنجش است.

محصول بیت ـ ای جانان در پیش وزیر اعظم کدام جفا را عرض کنم ، آیا نیازمندی خودرا شرح دهم ویاقهرو رنجش ترا بگویم ، زیرا کدورت پیدا کردن و رنجش تو برایم جفاست .

حافظ درین کمند سر سرکشان بسیست
سودای کج مپز که نباشد مجال تو

مراد از «درین کمند» عشق است سرسرکشان، اضافه لامیه، سرکش، ترکیب

وصفی از کشیدن یعنی کسی کەدرمقابل هیچ کس سرفرو نمی‌آورد، الف و نون‌ادات جمع ، بسیست ، یا حرف تنکیر . سودای کج ، اضافه بیانی . مپز فعل نهی مفرد مخاطب ازپزیدن «پختن» . که ، حرف تعلیل . نباشد مجال تو : یعنی حد تو نیست

محصول بیت - ای حافظ در این کمند عشق سرسر کشان بسی است : خیلی پهلوانان فدایی گرفتار این کمندند ، پس با این وصف خیال خام نکن که عاشقی حد تو نیست ، یعنی درجایی که سر کشان مغلوب عشق شوند پس عاشق شدن درخود تو نیست .

ولە ایضاً

از بحرمضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و شصت و هفتم

ای خونبهای نافهٔ چین خاك راه تو
خورشید سایه پرور طرف کلاه تـو

ای ، حرف ندا منادی محذوف . خونبها ، ترکیب مزجی . خونبهای نـافهٔ چین ، اضافه لامیه. سایه‌پرور، ترکیب وصفی ومضاف برطرف کلاه «اضافه لامیه» . طرف کلاه ، هکذا

محصول بیت ـ ای، جانان خونبهای نافهٔ چین خاك راه توست : خاك راهت در عزو شرف و بها چون نافهٔ چین پرارزش و ارجمند است . همچنین خورشید سایه پرور گوشهٔ کلاهت است یعنی‌در زیر سایهٔ کلاه توپرورش یافته و تربیت شده«مربای سایهٔ کلاهت است» ، روی جانان را به خورشید تشبیه کرده است .

درتفسیر مصرع اول گفته شده : ایکه خاك راهت خونبهای نافهٔ چین است، این‌مفسر درتعبیرش‌خطا کرده‌است.

رد شمعی

نرگس کرشمه میبرد از حد برون خرام
ای جـان فـدای شیوهٔ چشم سیاه تـو

جملهٔ «کرشمه میبرد» کلام مجازی است زیرا کرشمه چیزی نیست که‌آورده وبرده شود پس معنای «میکند» را متضمن‌است ، منتها اینکه نسبت به عبارت «ازحد» «میبرد» ملایمتر است و کلمه «برون» در عبارت ماقبل و مابعدش قابل صرف است.
ص ۱۵۵ جلد سوم شرح

ای ، حرف ندا و منادی محذوف تقدیرش : برون خرام ای جانان .
عبارت : جان فدای شیوهٔ چشم‌سیاه توباد، جمله دعائی واز اقسام حشوملیح است .

محصول بیت ـ نرگس ناز و شیوه را از حد میبرد : ازحد گذرانده پس ای جانان بیرون بیا ، یعنی بیا و نرگسستان را تماشا کن تا نرگس کرشمهٔ چشم ترا ببیند و ناز و شیوهٔ خودش را فراموش کند، خلاصه شرمندهٔ چشم مستت گردد. حال ای جانان بیرون بفرما که جان فدای شیوهٔ چشم‌سیاهت شود، بیرون بخرام که نرگس ازحد خود تجاوز نکند .

در معنای مصرع اول مفسری گفته است : نرگس کرشمه و شیوه را بیش از حد میبرد، بخرام، این گوینده خودش ضعیف خرامیده است .

رد شمعی

در تفسیر مصرع دوم : ای کسیکه جان فدای شیوهٔ چشم سیاهت گردد . این یکی هم در ادای مطلب خطا کرده است .

رد شمعی

خونم بخورکه هیچ ملك با چنین جمال
از دل نیایدش که نویسد گناه تو

که ـ حرف تعلیل . هیچ ملك : هیچیك از ملائك . با چنین جمال ، باحرف مصاحبت چنین جمال ، مرهون مصراع دوم. از دل‌نیایدش، ضمیرغایب برمیگردد به ملك :دلش روا نمیدارد، یعنی‌ازکمال زیبائی‌ات دلش نماید که گناهت‌را بنویسد.

محصول بیت ـ ای جانان ، خون مرا بریز. زیرا هیچیك از ملائك ازدلش نمایدکه گناه ترا ضبط کند . یعنی خون‌مرا که بریزی درمقابل بازخواستی‌نداری پس ازکشتن من منصرف مشو.

آرام خلق و خواب جهان را سبب توئی
زان شد کنار دیده و دل تکیه‌گاه تو

آرام خلق ـ اضافه لامیه. خواب جهان ، هکذا . زان : ادات تعلیل . کنار دیده ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ صفا و آرامش مردم و آسایش جهان را سبب توئی، بهمان سبب دیده و دل همه تکیه گاه توست. یعنی هرگز از دل و دیده هیچکس نمیروی.

با هر ستارهٔ سر و کاریست هر شبم
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو

ستارهٔ ـ یا حرف وحدت . سروکار: کاروبار. یاحرف وحدت. حسرت فروغ رخ همچوماه تو، دو اضافهٔ اول لامیه و سومی اضافه بیانیه و آخری هم لامیه است .

محصول بیت ـ هرشب با هریك از ستارگان سروکاری دارم یعنی به هرتك تکشان نگاه میکنم وتوجه‌دارم . مراد : از حسرت پرتو رخ چون ماه تو به هریك از ستارگان علاقه بسته‌ام . خلاصه از حسرت روی چون ماهت با ستارگان مشغول میشوم .

یاران همنشین همه از هم جدا شدند
مائیم و آستانهٔ دولت پناه تو

محصول بیت ـ دوستان همنشین همگی از هم جدا شدند . اما ما با آستانهٔ سعادت پناه توایم . مراد: یاران از هم جدا شدند ، اما ما از آستانهٔ دولتمآبت جدا نشدیم وملازمتش را ترك نکردیم.

حاصل سخن، ثبات خودرا درعشق ومحبت و وفاداری بیان میکند .

حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
آتش زند بخرمن غم دود آه تو

ز عنایت ـ تقدیرش: ز عنایت خداست . که ، حرف تعلیل . عاقبت، مرهون مصرع دوم . خرمن غم ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ ای حافظ ازعنایت خدا ناامیدمباش ، زیرا عاقبت دودآهت خرمن غم را آتش میزند ، یعنی آه آتشبارت سبب ترحم جانان میگردد و وسیلهٔ

وصول میشود، در نتیجه ازغم خلاص میشوی.

در معنای مصراع دوم کسیکه گفته است: آه تو، به دود خرمن غم آتش میزند. معنای بیت را با دودغم روسیاه کرده است. رد شمعی

ولە ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصد و شصت و هشتم

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

قبای پادشاهی ـ اضافه بیانی . پادشاهی ، یا حرف نسبت . راست ، در اینجا به معنای «تمام» است. راست بر بالای تو: یعنی نه بلند است و نه کوتاه . بالا . قد و قامت . زینت تاج ، اضافه لامیه. نگین ، در لغت گوهر انگشتری را گویند ، اما در این بیت مقصود از آن «خاتم سلطنت» است . گوهر والا ، اضافه بیانیه ، و مراد از گوهر، اصل و ذات است . والا : بلند یعنی اعلا.

محصول بیت ـ ای شاه لباس سلطنت بر قامت تو تمام است، یعنی زیبا و برازنده است بر تو. الحاصل پادشاهی شایسته و لایق توست ، و زینت و زیور تخت و تاج و انگشتری سلطنت از گوهر و ذات والای توست. خلاصه سبب زیب و زینت سلطنتی.

به مناسبت جلوس شاه منصور برای بار دوم به تخت سلطنت ، خواجه این غزل‌را سروده است .

آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو

آفتاب فتح ـ اضافه بیانی ، « را » ادات مفعول . طلوعی ، یا حرف تنکیر . رخسار : فاعل فعل «میدهد»، از کلاه ، متعلق به فعل مذکور . خسروی ، یاحرف نسبت . رخسارمه سیمای تو اولی اضافه‌بیانیه ، دومی لامیه . مه سیما: صفت مرکب،

یعنی روی چون ماه زیبا.

محصول بیت ـ روی زیبای‌چون‌ماهت، از زیر کلاه شاهانه دایم سبب طلوع آفتاب فتح میگردد.

گرچه خورشیدفلك چشم‌وچراغ‌عالمست
روشنائی بخش چشم اوست خاك پای تو

روشنائی بخش ـ ترکیب وصفی ، از بخشیدن ، یا حرف مصدری . روشنائی بخش چشم او ، هر دو اضافه لامیه .

محصول بیت ـ اگر چه خورشید چشم وچراغ فلك عالم است ، یعنی‌سبب روشنائی‌عالم است. اما آنچه سبب روشنی‌آن‌میشود خاك پای تست . مراد:همانطور که ماه از خورشید کسب نورمیکند ، خورشید هم ازخاك پای‌تو ضیاء و نورمییابد.

جلوه‌گاه طائر اقبال گردد هر کجا
سایهٔ اندازد همای چتر گردون سای تو

طائر اقبال ـ اضافه بیانیه. هر کجا، مرهون مصراع دوم. همای چتر گردون سای ، اضافه بیانیه و لامیه. چتر، سایه بانی است که درمسافرتها وروزهای‌تابستان بر بالای سر پادشاهان نگهمیدارند . گردون سای ، ترکیب وصفی ، از سایبدن :له کردن‌و مالیدن و معنای دیگرش «لغزاندن» است . چتر گردون سای ، یعنی‌چتری که بـا فلك مماس است در واقع عبارت است از رفعت مرتبه و مقام پادشاه . مراد چتر بلند .

محصول بیتـ در هر کجا که همای چتر گردون سای توسایه اندازد، آنجا جلوه گاه و محل جولان مرغ دولت و اقبال میشود . مراد : چتر گردون سایت که اثر همایی دارد برسر هر کشور که سایه اندازد، و یا بر بالای هر مملکتی که‌پرواز نماید ، طائر دولت و اقبال در آن سرزمین به جلوه درمی آید . خلاصهٔ سخن،دولت و اقبال، تابع چتر گردون سایت است

در معنای مصراع دوم : چادرت که با فلك مماس است، اگر سایه اندازد.این

مفسر از چتر اطلاع نداشته ونیز کسیکه گفته است: چتری که ازفلك گردون سای میگذرد این گوینده هم مناسب محل معنا نکرده است

رد سروری وشمعی

دررسوم‌شرع وحکمت با هزاران اختلاف
نکتهٔ هرگز نشد فوت از دل دانای تو

رسوم ـ جمع رسم به معنای قاعده و قانون . هزاران اختلاف : اشاره است به اختلافات زیادی که در این دو علم وجود دارد . نکتهٔ ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل.

محصول بیتـ با وجود هزاران اختلاف در قواعد شرع وحکمت ، هر گز از دل دانای تو نکته‌ای فوت نشد. مراد : دراین دوعلم اختلافات بقدری زیاد است که حد و حصرشان ممکن نیست . اما با وجود این تو نکته‌ای از آنها را فراموش نکردی بلکه همه را احاطه نمودی و در خاطرت ضبط کردی .

آب حیوانش ز منقار بـلاغت میچکد
طوطئ خوش‌لهجه یعنی کلك شکرخای تو

آب حیوانش ـ اضافه بیانی. شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکرراجع است به طوطی. منقار، دماغ مرغ را گویند، مشتق از «نقر» ، به معنای کندن‌چیزی ویا جایی در اصل منقار اسم آلت است . منقاربلاغت، اضافه بیانی.

میچکد، فعل مضارع مفرد غایب. خوش لهجه صفت مرکب: ازاقسام ترکیب وصفی . لهجه ، زبان را گویند. پس‌طوطی‌خوش‌لهجه،، اضافه بیانی : طوطی شیرین زبان. کلك: قلم است .

شکر، تشدید به ضرورت وزن آمده .شکرخای، ترکیب وصفی، ازخاییدن: شکرخاینده کلك شکرخای ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ طوطی‌خوش لهجهٔ تو که همان قلم شکرخای توست ،ازمنقار بلاغتش آب حیوان میچکد. مراد ازمنقار ، نوك قلم است ، یعنی‌نوك قلم که چیز

مینویسد. مقصود : از منقار طوطی قلمت شعر وانشاء مانندآب حیوان جاری میشود «صادر میگردد» .

قلم را به طوطی ونوکش‌را به منقارطوطی‌تشبیه کرده است. باید معلوم گردد که از ابتدای شرح تا اینجا فقط معانی منطوقی ابیات شرح داده شده ، وبه صنایع شعریه تعرضی نشده مگر ندرتاً زیرا غرض از شروح این گونه کتابها تحصیل‌فارسی است علی‌الخصوص که مقصود ازشرح کتاب حاضر تحصیل صنایع بیان وبدیع نیست. چون آموختن این قبیل قواعد بدون کتاب مربوط به صنایع شعر ممکن‌نیست.

آنچه‌اسکندر طلب‌کرد و ندادش‌روزگار
جرعهٔ بود از زلال جام جان افزای تو

جرعهٔ ـ یا حرف وحدت . بود، حکایت حال ماضی .

زلال ، به ضم «زال معجمه» آب زلال : آب خوشگوار مراد آب صاف است که اینجا شراب ناب است . زلال جام ، اضافه لامیه . جام جان افزا ، اضافه‌بیانیه، وترکیب وصفی ازافزایدن «افزودن» . جام جان‌افزا : باده‌ایکه سبب مسرت‌خاطر وآرامش‌جان است.

محصول‌بیت ـ آن چیزیکه اسکندر درطلبش بود، اما روزگار ندادش، آن از زلال جام مسرت بخش وجان‌بخش‌تو جرعه‌ای بود. حاصل سخن آنچه طلب کرد ازشراب قدح تو یك جرعه بود . لیکن میسرش‌نگشت ، والا نمی‌مرد وچون خضر حیات ابدی مییافت .

عرض‌حاجت‌درحریم‌حضرتت‌محتاج‌نیست
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

عرض حاجت ـ اضافه مصدر به فاعلش.حریم‌حضرتت، حریم. حول‌وحوش حریم حضرتت : این اضافه به معنای «فی» میباشد . اضافهٔ دوم لامیه . بـا ، حرف مصاحبت. فروغ : ضیاءِ یعنی روشنائی . فروغ رای تو، هردواضافه لامیه .

محصول بیت ـ خواجه به طریق حسن‌طلب میفرماید:درحریم آستانت،مراد

در سعادتخانه‌ات به عرض حاجت احتیاج نیست ، زیرا در برابر پرتورای وفکر تو سر کسی مخفی نمیماند، یعنی فکر دقیق و روشن تو، اسرار همه را میخواند . پس احتیاج به عرض حاجت نیست .

به قدرت فکری پادشاه اشاره میکند.

خسروا پیرانه سر حافظ جـوانی میکند
بر امید عفو جانبخش گنه بخشای تو

خسروا ــ منادی. پیرانه سر: هنگام پیری . جوانی ، یاحرف مصدری امید عفوجانبخش، اضافه‌لامیه وبیانیه. جانبخش،ترکیب وصفی‌ازبخشیدن. گنه بخشای، ترکیب وصفی ازبخشاییدن «بخشودن» : ترحم وعفو کردن ، پس گنه‌بخشای یعنی عفو کنندهٔ گناه.

محصول بیت ـ ای پادشاه ، حافظ سر پیری جـوانی میکند : بـه امید عفو جانبخش توکارهایی میکند که مناسب و مقتضای سن جوانی است نه پیری . مقصود جوانیها که میکند بامید عفو جانبخش و بخشایش توست .

وله ایضاً

از بحر رجز : مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

غزل چهارصد و شصت و نهم

تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشکسای تو
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو

تاب ـ اسم مصدر است . تاب بنفشه، اضافه مصدر به مفعولش و تاب مقید به فعل «میدهد» تقدیرش : بنفشه‌را تاب میدهد. طرهٔ مشکسای، اضافه بیانیه ومشکسای، ترکیب وصفی از ساییدن و مجازاً تعبیری است از عطر زیاد یعنی بسیار معطر، زیرا مشك وعنبر ولخلخه درحالت سایندگی عطرشان بیشترمنتشرمیگردد .

پردهٔ غنچه، اضافه لامیه . خندهٔ دلگشای تو، اضافه بیانیه ولامیه. دلگشای ، ترکیب وصفی یعنی باعث مسرت خاطر .

محصول بیت ـ طرهٔ مشکسای تو، بنفشه را پیچ میدهد : مقصود اینست که بنفشه ازحسادت طرهٔ توپیچ وتاب پیدا کرده همچنین خندهٔ دلگشای تو پردهٔ غنچه را پاره میکند ، یعنی پـردهٔ عرض ناموسش را میدرد . حاصل اینکه بنفشه از رشك زلفت پرتاب وپیچ شده وغنچهٔ خندان ازتبسمت پردهٔ ناموسش پاره شده و رسوا گشته است .

مصراع اول را مفسری اینطور معنا کرده‌است : گیسوی مشکسایت، بنفشه را تاب وپیچ میدهد یعنی گیسویت که بوی‌معطری چون مشك سابیده دارد درخوشبوئی مشك را باطل نموده وبنفشه را پیچ وتاب میدهد . باید گفت این گوینده هرگز از معنای بیت بوئی نبرده است و نیز آنکه گفته است ، طـرهٔ مشکبوی تو بنفشه را

ص ۱۴۱ جلد سوم شرح

حرارت میدهد ومضطربش میکند . این مفسرهم حرارت عجیب داشته است

رد سروری و رد شمعی

ای گل خوش نسیم من بلبل خویش رامسوز
کز سر صدق میکندشب همه شب دعای تو

محصول بیت ـ ای گل‌خوشبوی من، بلبل خویش را مسوزان. زیرا سراسر شب با صدق نیت دعایت میکند. مراد: من که بلبل توهستم ، مسوزانم وآتش بدلم مزن ، زیرا شب تا سحر بدعا گوئی تومشغولم .

دولت عشق بین که چون ازسر فخرو احتشام
گوشهٔ تاج سلطنت میشکند گدای تو

محصول بیت ـ عظمت و مقام عشق را ملاحظه کن تاچه حد است که گدای تو ازلحاظ فخرواحتشام حتی تاج سلطنت را قبول ندارد .

مراد : ای جانان ، عظمت عشقت راتماشا کن و به بین که به گدای عشقت‌چه اندازه فخر وبلند طبعی و بزرگی بخشیده که حتی برای تاج سلطنت ارزش قائل نیست . حاصل مطلب : من که گدای توام عار دارم از اینکه تاج سلطنت را بسرم بگذارم . یعنی‌حاضر نیستم‌مقامم‌تنزل کند: ازمقام عشق‌به مقام سلطنت تنزل‌نمیکنم.

کسی که بجای «گدای تو» «برای تو» نوشته و در معنای بیت گفته است : دولت عشق را ببین که از سرفخرواحتشام چگونه برای تو گوشهٔ تاج سلطنت را میشکند، این گوینده معنای بیت را شکسته است .

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو

عالمی ـ یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ من که حتی‌ازنفس کشیدن فرشتگان ملول‌میگشتم و ناراحت میشدم حال به خاطر توقال ومقال و سرو صدای تمام مردم را تحمل میکنم . مراد اگرفرشته‌ای در نزدم‌نفس میکشید من‌ناراحت میشدم وعذاب میکشیدم. اما اکنون

به خاطر تو غوغا و سروصدای تمام عالم را میکشم .

معنای مصراع اول من که ازسخن فرشتگان ملول شدم . این مفسر. سخن‌را در جای خود نگفته است .

عشق توسرنوشت من خاك درت بهشت‌من
مهر رخت سرشت من راحت من رضای تو

سرنوشت یعنی آنچه از ازل برای هر کسی مقدر شده . سرشت : خلقت و طینت .

محصول بیت ـ عشق تو سرنوشت من است : از ازل مقدرم شده است وخاك درت بهشت من . عشق و محبت رخت جزو سرشت من است یعنی از ازل وجودم با مهرت سرشته شده . رضای تو راحتی من است . الحاصل درعشق تو هرچه برایم پیش میاید تماماً از ازل مقدر شده ، تقلیدی وعارضی نیست.

خرقهٔزهدوجام‌می گرچه‌نه‌درخورهم‌اند
این همه نقش میزنم از جهت رضای تو

در خور ــ با واو رسمی : لایق . مراد از نقش «صورت» است . جهت رضای تو، از اقسام اضافه مصدر به فاعل یا به مفعولش است ، رضای تو، هکذا .

محصول‌بیت ـ خرقهٔ زهد و تقوی و جام می ، بـا هم مناسبت ندارند یعنی الضدان لایجتمعان . اما من اینهمه نقش و صورت سازی را به خاطررضای توانجام میدهم . مراد: برای‌اینکه رضایت تو حاصل گردد . ویابتوانم ترا راضی سازم‌خرقهٔ زهد وجام می را دریکجا جمع میکنم . مقصود اینست که برای ارضای توهم زاهدم و هم‌باده نوش.

منظور از نقش وصورت سازی جمع این دو ضد است

دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
زود بسلطنت رسد هرکه بود گدای تـو

محصول‌بیت ـ درآستین دلق گدای عشق گنجی وجود دارد ، یعنی آستین

دلق گدای عشق مخزن است . پس هر کس که گدای عشق تو باشد، زود به سلطنت میرسد. مراد : هر که عاشق توشود در اندك زمان به پادشاهی میرسد .

شاه نشین چشم من تکیه‌گه خیال تست
جای دعاست شاه من بی تو مباد جای‌تو

شاه نشین چشم من ـ اضافه بیانیه . تکیه گـه ، ظرف مکان ، یعنی معتمد . تکیه گه خیال تو، هردواضافه لامیه . جای دعاست ، اضافه‌لامیه یعنی میتوان گفت موقع ومحل دعاست . شاه من ،اضافه لامیه و منادا . «بی‌تو مباد جای تو» خبرمنادا یعنی مقصود بالندا .

محصول بیت ـ ای جانان شاه‌نشین‌چشم من، تکیه گاه خیال تست . درواقع جای دعاست که بگویم : ای شاه من ، بی‌تو مباد جای تـو . یعنی همیشه جلوچشم مجسم باشی وبدون حیالت نباشم. حاصل مطلب ازچشم ونظرم محو نباشی . شاه من ، به‌طریق سحر حلال درجملهٔ ماقبل ومابعدش قابل صرف است . فتأمل .

شورشراب و سرعشق آن نفسم رود زسر
کین سر پرهوس شود خاك درسرای تو

محصول بیت ـ شور شراب وغوغای سرعشق ، آن ساعت و آن وقت از سرم خارج میشود که این سرپرهوسم خاك درسرایت گردد . یعنی وقتی که سرم تبدیل‌به خاك درت شد دیگردلم آسوده میشود وازهمه گونه شور وتشویش فارغ‌البال میشود.

خوش‌چمنست‌عارضت‌خاصه که‌در بهارحسن
حافظ خوش‌کلام شد مرغ سخن سرای تو

عارض ـ در اینجا به معنای ریش است که مراد «خط» جانان است ، اما در اکثر اشعار به معنای «معروض» بکار رفته . خاصه ، دراین بیت به معنای خصوصاً و مصدر است . که، حرف بیان. بهارحسن، اضافه‌بیانیه. ومرهون مصراع دوم. حافظ خوش کلام ، اضافه بیانیه .خوش کلام ، ازاقسام ترکیبات وصفی : خوش سخن .

مرغ‌سخن‌سرای‌تو ،اضافه‌بیانیه ولامیه.وسخن‌سرای، ترکیب وصفی‌ازسراییدن

به معنای سرودن.

سخن ـ درسین وخا ، فتحه وضمه جایزاست ، علی‌التعاکس فتأمل .

محصول بیت ـ عارضت : خط تازه‌ات چمن زیبائی است . خصوصاً که حافظ شیرین سخن دربهارحسن وزیبائی‌ات بلبل سخن‌سرایت شده.

حاصل کلام : خط وعارضت چمنی زیباست . خصوصاً که درطراوت و تازگی حسنت، حافظ شیرین کلام بلبل دستان سرایت شده‌است. مراد: تو زیبایی و اینچنین عاشق بی‌نظیر داری .

وله ایضاً

از بحر هزج مثمن سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل چهارصد و هفتادم

مرا چشمیست خون‌افشان ز دست آن کمان ابرو
جهان پر فتنه خواهد شد از آن چشم و از آن ابرو

چشمی است ـ یا حرف تنکیر

محصول بیت ـ ازدست آن کمان ابروچشمم خون‌افشان است : خون میگریم چه کنم که حتی جهان از آن چشم و ابروی جانان پراز فتنه خواهد شد.

غلام چشم آن ترکم که درخواب خوش مستی
نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو

غلام چشم آن ترکم ، اضافه‌ها لامیه. که ، حرف رابط صفت . خواب‌خوش مستی ، اضافه بیانیه و لامیه . نگارین، یا حرف نسبت و نون تأکید. گلشنش رویست، تقدیرش : گلشن است رویش ، است به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده .

محصول بیت ـ غلام چشم آن جانانم که درخواب شیرین مستی ، رویش گلشن مزین و منقش و ابرویش سایبان است .

شین «ضمیر» برمیگردد به «ترك»

هلالی شد تنم زین غم که باطغرای مشکینش
که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو

هلالی ـ یا حرف تنکیر. که، حرف بیانی. طغرای مشکینش ، اضافه بیانیه، طغرا : علامتی است که دربالای بروات واحکام ترسیم میشد، اما دراینجا مراد از آن

ص ۱۶۷ جلد سوم شرح

ابروست. که ، اسم است به معنای چه کسی. که ، حرف بیانی . طاق : کمر ، طاق آسمان ، اضافه بیانی

محصول بیت ـ وجودم از این غصه هلالی شد که با وجود طغرای مشکین جانان یعنی با وجود ابروی مشکینش،ماه کیست که از طاق‌آسمان ابرو نشان‌دهد. مراد از «مه» «هلال» میباشد . حاصل بیان در صورتیکه ابروی جانان هست ، هلال چه حقی دارد که از طاق آسمان خودی نشان دهد.

تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف و میترسم
که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

کافردل ـ صفت مرکب : بی رحم وشفقت . نقاب زلف ، اضافه بیانی. واو ، حرف حال. میترسم ، مرهون مصراع دوم . که، حرف بیانی. خم‌آن دلستان ابرو، اضافه لامیه وبیانیه، زیرا تقدیرش: خم آن ابروی دلستان‌است، که به ضرورت وزن وقافیه و ردیف تأخیر افتاده است فتأمل .

محصول بیت ـ تو بی رحم و سنگدل نقاب زلفت را نمی‌بندی : رویت را با نقاب زلف نمی‌پوشانی چون از این میترسم که خم آن ابروی دلستانت محرابم را بگرداند . یعنی‌ازمحراب مساجد مرا منصرف ومایل بخودش کند. مقصود ازعبادت محرابم بگرداند : محراب معهود را ترک کنم و به‌جایش خم ابروی ترا محراب خویش سازم .

روان‌گوشه‌گیران راجبینش طرفه گلزاریست
که برطرف چمن زارش همی‌گرددچمان ابرو

گوشه گیر ـ ترکیب وصفی، الف ونون ، ادات جمع، «را» حرف تخصیص. جبین ، پیشانی است. طرفه: عجب. که ، حرف رابط صفت . طرف چمن‌زار، اضافه لامیه. گردد،فعل مضارع‌مفردغایب، ابرو فاعلش ، میگردد، لفظ مشترك است بین : میشود و گردش میکند. چمان، صفت مشبه یعنی تفرج کنان وخرامان.

محصول بیت ـ پیشانی جانان ، گوشه گیران یعنی عزیزان منزوی را گلزار

عجیبی‌است . و در کنار چمنزار یعنی ریش‌جانان‌ابروانش‌جلوه گری میکند
پیشانی یاررا به‌گلزار و ریشش را به‌چمنزار تشبیه نموده است .

همیشه چشم مستت را کمان حسن در زه باد
که از شست تو تیر اوکشد برمه‌کمان ابرو

محصول بیت ـ چشمان‌مستت دائماً در زه کمان‌حسن باشد ، یعنی همیشه‌زیبا باشد. در زه کمان بودن تیر کنایه ازآماده و حاضر بودنش‌است برای تیراندازی .
در مصرع دوم میگوید : زیرا تیر چشمت با شست تو برمه کمان ابرو کشد .

رقیبان غافل و ما را ازآن چشم وجبین هردم
هزاران گونه پیغامست و حاجب در میان ابرو

حاجب ـ بدومعناست : ابرو و دربان .
محصول بیت ـ رقیبان غافلند ، در حالیکه از چشم و پیشانی جانان هر دم هزار گونه پیغام بمامیرسد ، و واسطهٔ خبرهم میانمان ابروست . خلاصه واسطهٔپیغام بین من وجانان ابرویش است .

دگر حورو پری راکس نگوید با چنان حسنی
که این رااینچنین‌چشم است وآنراآنچنان‌ابرو

حسنی ـ یا حرف تنکیر. که ، حرف بیانی
محصول بیت ـ با وجود حسن جانان ، دیگر کسی به حور وپری نمیگوید که : چشم این یکی این اینطور ـ و ابروی آن یکی آنطور است . مقصود اینست : درمقابل زیبائی جانان دیگر کسی چشم و ابروی حور وپری را نمی‌پسندد.
دربیت لف ونشر مرتب رعایت شده است .

اگر چه مرغ زیرك بود حافظ در هوا داری
بتیر غمزه صیدش‌کرد چشم آن کمان ابرو

محصول بیت ـ اگر چه حافظ در هواداری یعنی در عالم عشق وعلاقه چون مرغ زیر کی بود ، اما چشم آن کمان ابروبا غمزه شکارش کرد . مراد : با وجود اینکه خیلی زیرك بود بازشکار چشم جانان گشت و زیر کی فایده نبخشید.

ولهایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و هفتاد و یکم

خط عذار یار که بگرفت ماه از او
خوش حلقه‌ایست لیك بدر نیست راه ازاو

خط عذار یار ـ هردو اضافه لامیه .عذار : رستنگاه ریش است . بعضی گویند: عذار فاصلهٔ واقع بین ریش و گوش است . که ، حرف رابط صفت . بگرفت ، باحرف تأکید، گرفت در اینجا به طریق ایهام واقع شده : یك معنای آن خسوف است و معنای دیگرش یعنی منفعل و شرمنده گشت .

جملهٔ «بگرفت ماه» بدو وجه قابل تعبیرمیباشد ، یکی بطریق ادعا که مراد خسوف ماه است . دومی مراد از ماه «روی یار» و مراد ازگرفتگی ریش است که احاطه‌اش میکند، پس خط عذارچون ماه رویش را خسف کرد یعنی صورت یار زیر خط «ریش» ماند

محصول بیت ـ خط عذاریار که ماه از آن گرفت ، حلقهٔ زیبائی است ، اما برای خروج از آن راهی نیست ، مراد: هر که بآن گرفتار گردد هرگز خلاصی نمی‌یابد .

ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست
آنجا بمال چهره و حاجت بخواه ازاو

گوشهٔ محراب دولت ـ مجازاً اضافه لامیه است . بمال ، با حرف تأکید مال فعل امرمفرد مخاطب ازمصدر مالیدن .

محصول بیت ـ ابروی دوست گوشهٔ محراب دولت است : دولت محض است پس چهره‌ات را بانجا بمال وازآن حاجت طلب کن که دولت وصال میسرت گردد. ازقرارمعلوم به جاهای مبارك که دعاها درآنجامستجاب میشود، نیازمندان‌رویشان‌را میمالند و حاجت میخواهند . اما رو مالیدن به ابروی جانان ظاهراً مخالف این عادت است اگر چه کلام ادعائی است .

ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاك دار
کائینه‌ایست جـام جهـان بین که‌آه ازاو

جرعه نوش ــ تر کیب وصفی . جرعه نوش مجلس جم ، هر دو اضافه لامیه . سینه ، مفعول اول وپاك مفعول دوم فعل «دار» . کاینه ، که حرف تعلیل . آینه‌ای است ، یا حرف وحدت. جام جهان‌بین، اضافه بیانی وتر کیب وصفی‌ازبینیدن:جهان بیننده یعنی جهان بوسیلهٔ آن دیده میشود لذا جهان بینش گفته‌اند ، اکثر جهان‌نما گویند یعنی نمایندهٔ دنیا .

محصول بیت ـ ای‌جرعه نوش مجلس جم سینه‌ات را پاك نگهدار : درضمیر واندرونت فکرمخالف نکن‌زیراجام‌جهان‌نما آینه‌ای‌است که آه ازآن یعنی‌امان‌ازآن آینه زیرا هیچ‌چیزرا مخفی‌نگه نمی‌دارد وهرچه باشد تماماً آشکارونمایان‌می‌سازد .

مقصود : جام شاه آینه‌ای است دارای خواص مذکور ، پس هرچه از دلت بگذرد همه را مینمایاند .

سبب جمع آه وآیینه دریکجا بدان جهت است که آیینه با آه سازگارنیست وفوری ازآه مکدر میگردد.

کردار اهـل صومعه‌ام کرد می پـرست
این دود بین‌که نامهٔ من شد سیاه از او

کردار ـ به فتح کاف عربی تر کیب وصفی است به معنای عمل و یاکار ، زیرا «کرد» دراینجا اسم است به معنای فعل‌وآر، مخفف و ازمصدرآریدن «کردآرنده» یعنی به وجود آورندهٔ فعل وعمل، اما بعدها مطلقا به‌عمل تخصیص دادند وکردار

زشت و کردار خوب گفتند : کار خوب و کار بد.

صومعه‌ام ، میم «ضمیر» در معنا به می پرست مربوط است : می پرستم . مراد از دود ، کردار ویا کار اهل صومعه است . که ، حرف بیانی .

محصول بیت ـ کار اهل صومعه می‌پرستم کرد یعنی عامل عمل آنها بودن رسوایم کرد، ببین دود کردار صومعه داران چه تأثیری دارد که نامهٔ عمل من از آن سیاه شد، اعمال اهل صومعه گناهکارم کرد . خلاصهٔ مطلب سبب می‌پرستی من شد.

شیطان غم هرآنچه تواند بگو بکن
من برده‌ام بباده فروشان پناه ازاو

شیطان غم ـ اضافه بیانی . بگو ، خطاب عام . بکن هم خطاب است .

محصول بیت ـ به شیطان‌غم‌وغصه بگوهرچه ازدستش‌برمیاید: به هرچه قادر است دربارهٔ من بکند که ترسی از آن ندارم . زیرا من از او به باده فروشان پناه برده‌ام . مراد : من از شر شیطان به میکده پناه برده‌ام لذا در امانم . حاصل اینکه به‌باده نوش غم دست نمیدهد .

ساقی چراغ می بره آفتاب دار
گو بر فروز مشعلهٔ صبحگاه ازاو

ساقی ـ منادی . چراغ می ، اضافه بیانیه . ره آفتاب ، اضافه لامیه . گو ، خطاب به ساقی . بر، حرف تأکید . فروز، فعل امرمفرد مخاطب : روشن کن (شعله ور کن).

مشعلهٔ صبحگاه ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ ای ساقی‌چراغ می را به راه آفتاب بگیر، وبه خورشیدبگو مشعل صبحگاهی را از چراغ می روشن کن. مراد : به‌آفتاب بگو، عالم را ازضیاء ونور می روشن وپر نور کن .

آبی بروزنامهٔ اعمال ما فشان
بتوان مگر سترد حروف گناه ازاو

آبی ـ یا حرف وحدت و یا تنکیر . بروز نامه ، با حرف صله . و مراد از

روزنامه «دفتر» است روز نامهٔ اعمال‌ما ، اضافه‌ها لامیه . فشان، فعل امر مفرد مخاطب : بپاش .

سترد ، در اینجا به معنای ستردن . حروف گناه ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ ای ساقی بروزنامه : به دفتر اعمالمان آبی بپاش.

مراد اینست دفتر اعمالمان‌را با باده خیس کن . شاید که بتوان حروف گناه را از آن‌سترد. یعنی‌شاید که حروف گناهانمان را بتوانیم بشوئیم وازبین‌ببریم. دفتر گناهانمان را با می بشوئیم وپاکش کنیم .

آیا درین خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه ازاو

آیا ـ به معنای عجباست .

محصول بیت ـ عجبا روزی میشود که پادشاه باین خیال بیفتد که دراین‌شهر گدائی هست ویادی از اوبکند . یعنی خیال گدا دراین است که پادشاه اورا بخاطر بیاورد . مراد : عجبا روزی بود که شاه اورا یاد کند . خلاصه مقصود اینست.

عجبا جانان روزی عاشق خودرا یاد میکند.

حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد
خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازاو

که ـ حرف رابط صفت . ساز مجلس عشاق ، اضافه‌ها لامیه . راست کرد ، تکمیل کرد،یعنی ساز را کوک کرد وآماده نواختن کرد . عرصه ، میدان یعنی‌فضای وسط سرای را گویندااما دراین بیت مراد فضای وسط مجلس عشاق است .

عرصهٔ این بزمگاه ـ اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ حافظ که اسباب و آلت نوازندگی مجلس عشاق را ترتیب داد و آماده و مهیا نمود ، پس عرصه بزمگاه عشاق از وجود او خالی نباشد. یعنی دائماً برای این‌گونه خدمت آماده باشد.

سازو عشاق و راست از اقسام مراعات نظیرمیباشد.

وله ایضاً

از بحر رجز : مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

غزل چهارصد و هفتاد و دوم

گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو
باد بهار میوزد بادهٔ خشگوار کو

گلبن ـ درخت گل . گلبن عیش ، اضافه بیانیه . میدمد ، فعل مضارع مفرد غایب ، دراین بیت به معنای سبزمیشود . ساقی گلعذار : از اقسام صفت مرکب یعنی ساقی که گونه‌هایش چون برگ گل‌است. باد بهار، اضافه‌لامیه . میوزد ، فعل‌مضارع مفرد غایب . بادهٔخوشگوار ، اضافه بیانی : شرابی که سبب نشاط میگردد .

هر گل نوزگلرخی یاد همی دهد ولی
گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو

گل نو ـ اضافه بیانی . گلرخ، از اقسام صفت مرکب یعنی گونهٔ چون گل. یا، حرف وحدت. گوش سخن شنو ، اضافه بیانی . سخن شنو ، ترکیب وصفی، از شنویدن : سخن شنونده. دیدهٔ اعتبار، اضافه بیانیه.

محصول بیت ـ هر گل تازه ، یك زیبائی را به خاطرمیاورد . اما گوش سخن شنو کجاست. مراد : چشم عبرت کجاست که از گل تازه‌معانی درك کند . یعنی‌اگر با نظراعتبار بنگرند ، ازهر نباتی که از زمین‌میروید ، پندی وعبرتی گرفته میشود.

مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست
ای‌دم صبح خوش نفس نافهٔ زلف یار کو

مجلس بزم عیش ـ هردو اضافه لامیه . بزم اینجا بـه معنای صحبت است .

ص ۱۶۵ جلد سوم شرح

«را» ادات تخصیص. غالیهٔ مراد، اضافه بیانی غالیه . ترکیبی‌است از مشك‌وچیزهای دیگر . دم صبح خوش نفس ، اضافـه لامیه و بیانیه . خوش نفس ، صفت مرکب . نافهٔ زلف یار اضافه بیانیه و لامیه .

محصول بیت ـ مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست : صحبتها و گفتگوها مطابق مراد ما پیش نمیرود درمجلس عیش . مقصود: مجلس بزم عیش دلخواه مـا نیست . ای دم صبح خوش نفس نافه زلف یار کجاست‌که مجلس ما را غالیه افشانی کند . یعنی‌احتیاج به‌نافه زلف یار داریم که مجلس عیش ما را معطر کند .

حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم بخون دل بهرخدا نگار کو

حسن فروشی ـ حسن فروش ، ترکیب وصفی : فروشندهٔ حسن . یا ، حرف مصدری . حسن فروشی گل ، اضافه لامیه ، تقدیرش : حسن فروشی گل را تحمل نیست. به ضرورت وزن «را» ترك شده.

محصول بیت ـ حسن فروشی گل را تحملم نیست ، ای صبا دست به خون دلم زدم خدا را نگار کو . دست به‌خون دل زدن، کنایه است از الم ومحنت. مراد: ای صبا از رنج فراق جانان دل‌خون شدم ، از نگارخبری بده ، چونکه وقتی‌نگار حاضر باشد برای گل مجال حسن فروشی نمیماند.

شمع سحر زخیرگی[1] لاف ز عارض توزد
خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو

شمع سحر ـ اضافه لامیه . خیرگی ، به معنای اختطاف است ، اما در اینجا مراد: کم نوری و بی‌نوری وبی پرتوی است . عارض تو ، اضافه لامیه. خصم مبتدا ، زبان درازشد، خبرش. زبان دراز، صفت مرکب. خنجر آبدار، اضافه بیانی‌وآبدار، ترکیب وصفی و دراینجا به دو معناست فتأمل .

محصول بیت ـ شمع سحراز بی نوری و بی ضیائی لاف ازعارض تو زد.یعنی خودش را به‌صورت‌تو تشبیه کرد. پس‌دشمن زبان درازی‌است . خنجر آبدار کجاست

۱ ـ خیرگی : بی‌پروائی بی‌شرمی، مناسبتراست . مترجم

که سرش را از بدن جدا کنم . مراد از خنجر مقراض است .

گفت مگر زلعل من بوسه نداری آرزو
مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو

محصول بیتـ جانان گفت : مگر از لب لعل من آرزوی بوسه نداری ، یعنی آرزو نمیکنی که از لبم بوسه بگیری؟ گفتمش : دراین آرزو مردم ، اما قدرت اختیار کو : برای بوسیدن لبت من اختیار ندارم و گرنه هوس و آرزویم به نهایت درجه است . چه عاشق مراد و مقصودی جز بوسیدن لب معشوق ندارد .

حافظ اگرچه درسخن خازن گنج حکمت است
از غم روزگار دون طبع سخنگزار کو

خازن گنج ـ اضافه اسم فاعل به مفعولش . گنج حکمت ، اضافه بیانی.
طبع سخنگزار، اضافه بیانی . سخنگزار ، ترکیب وصفی: ادا کنندهٔ سخن.
محصول بیت ـ اگر چه حافظ خزینه دار گنج حکمت است . مراد حافظ سخنانش حکیمانه است چونکه خودش اهل حکمت است . اما از دست غم روزگار طبع سخنگوی کو . یعنی غم روزگار مانع ادای سخنان حکیمانه است ، والا قدرت وتوانائیش در سخنگزاری به حد کمال است .

ولەايضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهار صد و هفتاد و سوم

ای پیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستانسرا بگو

دستان ـ مخفف داستان ، به معنای حکایت وقصه است .

محصول بیت ـ ای پیک درستکاران و راستان ، ازیار ما خبری برسان بما و ضمناً حال گل را هم به بلبل داستانسرا خبر بده . مراد : حال و احوال معشوق را به عاشق بیچاره بگو.

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو

محرمان خلوت انس ـ اضافه ها لامیه است . یار آشنا ، اضافه بیانی . سخن آشنا اضافه لامیه .

محصول بیت ـ خطاب به پیک میفرماید : ما محرمان خلوت انسیم غم‌مخور، یعنی خبریار را به ما بگو و نترس که ما بیگانه نیستم بلکه محرمان یاریم . به یار آشنا سخن آشنا بگو وغم مخور.

بر این فقیر نامهٔ آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشا بگو

محصول بیت ـ ای پیک برای این‌فقیر نامهٔ آن محترم وبزرگوار را بخوان. مراد قصهٔ آن پادشاه را برای این گدا تعریف کن .

ص ۱۶۸ جلد سوم شرح

دلهازدام طره چو برخاك میفشاند
باآن‌غریب‌ما چه‌گذشت از هوا بگو

میفشاند ـ دراین بیت ،ماضی صرف است به معنای «فشاند» . غریب ما،اضافه لامیه ومراد ازغریب «دل» و مقصود از هوا ، «محبت» است .

محصول بیت ـ وقتی جانان ، دلها را از طره‌اش برخاك افشاند «انداخت» بگو به‌بینم بآن‌دل غریب ماازعشق چه گذشت. یعنی از طرۀ جانان که برخاك افتاد چه حالی پیدا کرد .

گر دیگرت بدان دردولت گذر بود
بعد از ادای خدمت وعرض دعابگو

محصول بیتـ ای پیك اگر باردگر ، بآن در دولت گذرت افتاد : اگر بآن در دولت رسیدی، پس از ادای خدمت وعرض دعا بگو:

در راه عشق‌فرق غنی و فقیر نیست
ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو

محصول‌بیت ـ این بیت مقول قول است . ای پادشاه حسن ، در عالم عشق بین‌غنی‌وفقیرفرق‌نیست پس‌با گداهم‌حرف بزن‌یعنی‌دراینصورت ازمصاحبت بامن گدا عار نداشته باش .

هرکس که گفت‌خاك‌دردوست‌توتیاست
گو این سخن معاینه درچشم ما بگو

گوـ خطاب عام

محصول بیت ـ هرکس که گفت: خاك در دوست‌توتیاست،توبگویش که این سخن راآشکارا درپیش‌چشم‌ما بگو. مراد : خاك در دوست اکسیر است و بلکه از اکسیرهم عزیزتر است . چشم وتوتیا ومعاینه ، نسبت بهم خوب واقع شده‌اند.

صوفی که منع ما ز خراباتمیکند
گو درحضور پیرمن این ماجرابگو

گو ـ باز خطاب عام است، منع‌ما، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت ـ صوفی که ما را از خرابات منع میکند، بگویش: این‌ماجرا را در حضورپیرما بگو و به‌بین چه جوابی میشنوی . یعنی منع کردن ترا با ادله معقول رد میکند.

آن می که‌درصبودل‌صوفی بعشوه برد
کی در قدح کرشمه کند ساقیا بگو

محصول بیت ـ خواجه به طریق ادعا میفرماید : آن می که در صبوست با عشوه دل ازصوفی ربود وبرد ، به ساقی بگو: پس کی درقدح کرشمه خواهد کرد. مراد : کی به مجلس میاید که خورده شود وقتش را تعیین کن .

برهم‌چومیزدآن سرزلفین مشکبار
با ما سرچه داشت بیا ای صبا بگو

برهم میزد ـ پریشان میکرد . میزد، جایزاست ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» باشد ویا ماضی مطلق. فعل «داشت» هم همینطور است .

محصول‌بیت ـ وقتیکه سردوزلف‌مشکبار را پریشان میکرد، یا کرد، ای‌صبا بگو دربارهٔ ما چه‌خیال‌میکرد یا چه‌خیال داشت.مراد: ای صبا بگو با مامیخواست چه‌کار کند . یعنی منظورش ازبرهم زدن سرزلفینش پریشانحال کردن دل ماست.

مرغ چمن زنالهٔ من‌دوش‌میگریست
آخرتوواقفی که‌چه‌رفت‌ای‌صبابگو

مرغ چمن یعنی‌بلبل. رفت ، در اینجا یعنی واقع شد و یا رخ داد . واقفی ، یا «ضمیر» خطاب .

محصول‌بیت ـ بلبل ، ازنالهٔ من دیشب میگریست و یا گریست . ای صبا تو واقفی که چه رخ داده پس بگو . مراد : ای صبا تو میدانی که بلبل ازنالهٔ من‌چرا میگریست، دلیلش را بگو. حاصل مطلب سبب گریه‌اش چیست بما خبربده .

قافیه این بیت با بیت سابق یکسان است و چون بیت سابق در دواوین نایاب است لذا احتمال دارد که ازآن حضرت خواجه نباشد .

جان پرورست قصهٔ ارباب معرفت
رمزی برو بپرس و حدیثی بیابگو

محصول بیت ـ خطاب به صبا میفرماید : ای صبا قصهٔ ارباب معرفت جان پرور است پس حال برو از اهل معرفت رمزی بپرس و بیا و به ما خبر بگو

هر چند ما بدیم توما را بدان مگیر
شاهانه ماجرای گناه گدا بگو

محصول بیت ـ هرچند که ما بدهستیم ، اما تو به سبب آن نقص مارا مورد مؤاخذه قرار مده ، بلکه چگونگی گناه گدا را با اغماض شاهانه تعریف کن .یعنی با عتاب وخطاب عقوبتمان مکن .

حافظ گرت به مجلس او راه میدهند
می نوش و ترك زرق زبهر خدابگو

ضمیراو برمیگردد به شاه

محصول بیت ـ ای حافظ اگر به مجلس شاه راهت میدهند : اگر محرم مجلس شاه هستی باده بنوش ومکرو حیله رااز بهرخدا ترك بگو، یعنی بگو که زرق و ریا را ترك گفتم .

آن مفسریکه دراین بیت «بگو» را به معنای «بکن» گرفته بدلیلی که با کلمهٔ «ترك» بکار رفته است ، باید گفت اگر اینگونه معانی از خود ساخته را ترك میکرد بهتر بود . رد شمعی

ولهایضاً فی حرف الهاء

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد وهفتاد وچهارم

خنک نسیم معنبر شمامهٔ دلخواه
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه

خنك ـ لفظ مشترك است ما بین«مبارك» و «سرد» و دراین بیت به طریق ایهام ذکر شده .

نسیم، ازبو تجرید شده . معنبر اسم‌مفعول ازباب دحرج . شمامه ، دراین بیت به معنای«بو» است. دلخواه، ترکیب وصفی ازمصدرخواهیدن: چیزیکه دل‌میخواهد ومورد علاقه‌اش است .

نسیم معنبر وشمامهٔ دلخواه ، هردو اضافه بیانی. که ،حرف رابط صفت و یا حرف تعلیل. هوای تو، مصدر به مفعولش اضافه گشته . برخاست : درلغت یعنی بلند شد اما اینجا یعنی ظاهرو هویدا گشت .

بامداد وبامدادن : صبح زود یا سحر. پگاه ، این کلمه را اعجام به فتح بای عجمی وکاف عجمی و رومیان با «بای عربی» میخوانند، دم صبح را پگاه گویند

محصول بیت - نسیمی که بامدادپگاه درعشق تو وزیدن گرفت میمون‌مبارك است. مراد : نسیم مبارکی است که درعشق توصبح‌خیلی زود پیداشد. یعنی آن‌نسیمی که صبح‌زود درآرزو وعشق تووزید همایون و نیرومنداست . حاصل کلام آن‌نسیمی که به خاطر عشق تو برخاست طالع دار وسعادتمند است .

ص۱۸۲ جلد سوم شرح.

دلیل راه شو ای طایر خجسته لقا
که دیده آب شد از شوق خاك آن درگاه

دلیل راه ـ اسم فاعل به مفعولش اضافه شده. شو، به فتح شین فعل امر مفرد مخاطب به معنای «کن» درعربی . طائر، دراینجا واسطه‌ای است چون پیك و کبوتر بین خودش «شاعر» وجانان. خجسته لقا ، صفت مرکب : کسیکه صورت مبارك دارد که ، حرف تعلیل .

دیده مبتدا . آب شد خبرش . شوق‌خاك ، اضافه مصدر به مفعولش . خاك آن درگاه اضافه لامیه .

محصول بیت ـ ای طائر مبارك لقا ، رهبر ما شو زیرا از شوق خاك درگاه جانان چشممان آب‌شد: از بس‌در انتظار خبری‌از آن‌جانب چشم‌براه ماندیم‌چشمهایمان کم سو شد. حاصل: ازپیك خبر مسرت بخش‌ازطرف جانان طلب میکند. یعنی‌اگر ازجانب جانان اجازه هست دلیل راه ما شو بدان سو که از شوقش دیدهٔ ما آب شد.

بیاد شخص نزارم که غرق خون دلست
هلال را ز کنار شفق کنند نگاه

بیاد شخص نزارم ـ با حرف‌مصاحبت، اضافه‌لامیه‌وبیانیه . یاد : بخاطر آوردن یعنی تذکار . مراد از « شخص » وجود خودش است (شاعر). نزار ـ لاغر. که غرق خون دلست ، که حرف رابط صفت ، واضافه‌ها لامیه . هلال را ، «را» ادات مفعول درکنار افق ، اضافه بیانیه . کنند، در اینجا فعل مضارع جمع غایب . احتمال دارد فعل امرجمع غایب باشد یعنی میکنند وبکنند . نگاه ، نظر.

محصول بیت ـ بیاد تن ضعیف و لاغر من که غرق خون دل است ، از کنار شفق به هلال نگاه میکنند ، یا نگاه بکنند . مقصود : کسانیکه مایلند تن ضعیف و رنجور مرا که غرق خون دل است به‌بینند‌از کنار‌شفق به‌هلال بنگرند. وجودخودش را به «هلال» وخون دلش‌را به شفق تشبیه کرده.

کسانیکه بجای «شفق» افق نوشته‌اند ، ازتشبیه غافل بوده‌اند .

بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
ز تربتم بدمد سرخ گل بجای گیاه

محصول بیت ـ با عشق روی تو، روزیکه از دنیا بروم ، از قبرم بجای گیاه سبز گل سرخ میدمد . چونکه رویت گل سرخ است .

منم که بی تو نفس میزنم زهی خجلت
مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه

محصول بیت ـ منم که بی تو نفس میزنم ، یعنی زنده ماندهام . زهی خجلت یعنی شرمندگی است که باوجود فراق توزندهام . گناهم را مگر تو عفو کنی.وگرنه من در مقابل گناهم هیچگونه عذری ندارم . مراد : مگر تو گناهمرا عفو کنی ، والا من ازبابت گناه وتقصیراتم به هیچ عنوان نمیتوانم عذر بخواهم .

حاصل بیان بی‌توزنده ماندن گناه بزرگی است .

ز دوستان تـو آموخت در طریقهٔ مهر
سپیده دم که هوا چاك زد شعار سیاه

شعار ــ لباس زیراست : لباسی که با تن مماس است چون پیراهن‌زیر. دثار، لباس روست چون فراجه وپوستین .

محصول بیت ـ هوااز دوستان تویادگرفت که‌سپیده دم درطریق‌محبت لباس سیاه شب راچاك زد،مراد: پاره کردن‌لباس‌سیاه شب را درراه عشق،هوا ازدوستان تو تعلیم گرفت .

حاصل مطلب ، هوادید که دوستانت‌ازشدت اشتیاق عشق نسبت به‌توجامه‌چاك میزنند، لذا اوهم لباس‌سیاه شب راهنگام‌صباح چاك زد وعالم راسفید کرد.

کسانیکه درمعنای مجموعی‌بیت گفته‌اند : ازدوستان تو آموخت . ودر طریق محبت درسپیده دم هوا شعار سیاه خودرا چاك زد. این‌مفسرین‌معنای بیت را با ایهام عجیبی چاك زده‌اند .

•

مـده بخاطر نـازك مـلالت از من زود
که حافظ توخود این‌لحظه‌گفت بسم‌الله

محصول بیت ـ به خاطر نازکت ازمن زود ملالت مده : ازمن فوری رنجیده

مشو ومکدرمباش. حاصل بیان ازاینکه از تو زیاد شکایت میکنم، فوری ناراحت و تنگدل مشو. زیرا حافظ توتازه بسم‌الله گفته است.

یعنی تازه به شکایت شروع کرده . پس هنوز وقت ملالت خاطرت نرسیده است صبر کن تابلای هجران را تمام و کمال بیان کند.

کسیکه درمصراع اول‌بجای «زود»«راه» نوشته، به معنای‌بیت راه نیافته‌است.

ودرمصراع دوم . نوشته‌اند : که حافظ تو، خود این‌لحظه بسم‌الله گفت یعنی مطیع اوامرت هستم . این مفسر هم به امر بیت اطاعت نکرده است .

وله ایضاً

از بحر متقارب فعلن فعولن فعلن فعولن

غزل چهار صد و هفتاد و پنجم

عیشم مدامست زان لعل دلخواه
کارم بکامست الحمدلله

مدام ـ بطریق ایهام بیان شده . لعل دلخواه ، اضافه بیانی ودلخواه ترکیب وصفی از مصدر خواهیدن . لعل دلخواه : لعلی که دل‌پسند و مورد علاقهٔ دل است .

محصول بیت ـ عیش وصفای من از آن لب لعل دلربا همیشگی است . یعنی از لب جانان بکام دل وبه مراد رسیده‌ام ، الحمدلله کارم بمرادم است .

ای بخت سرکش تنگش ببرکش
گه جام زرکش گه لعل دلخواه

تنگ ـ دراینجا به معنای محکم و مراد از «بر» سینه است .

محصول بیت ـ ای بخت سرکش : ای طالع من که درمطاوعت من نیستی ، آن‌جانان رامحکم‌به‌برت کش. مراد: میل‌ورغبتش راجلب کن‌ونسبت بخودت راغب کن وضمناً اگر میسر گردد گاه قدح طلائی را سر بکش و زمانی لب لعل‌جانان را که دل درآرزویش است .

در خصوص خواسته‌های مذکور از طالعش یاری میطلبد.

مارا بمستی افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه

محصول بیت ـ پیران نادان و شیخان گمراه، ما را به مستی داستان کردند

یعنی شیخهای گمراه از راه حق: شیخان ضال.

از قول زاهد کردیم توبه
وز فعل عابد استغفرالله

محصول بیت - از قول زاهد توبه کردیم ، و از فعل عابد استغفار میکنیم .
حاصل بیان نه به قول او و نه به فعل این ، با هیچکدام عمل نمیکنیم .

جانا چه گویم شرح فراقت
چشمی و صدنم جانی و صد آه

چشمی و جانی - یاها از برای وحدت است .

محصول بیت - ای جانان درد ومحنت‌جدایی را چگونه برایت شرح دهم : بچه وجه بیان کنم. چشمی وصدنم، جانی‌وصدآه . یعنی چشمم روزی صدبارمیگرید و هر آن صدآه جانسوز میکشم وناله میکنم .

کافر مبیناد این غم که دیدست
از قامتت سرو از عارضت ماه

مبیناد - فعل نهی غایب، موقع دعائی دارد : نبیند

محصول بیت - این غمی که سرو ازقامت و ماه از عارضت دیده کافر نبیند .
دیدست درأصل دیده است بوده به ضرورت وزن های رسمی وهمزهٔ مجتلبه ترك شده است .

از صبر عاشق خوشتر نباشد
صبراز خدا خواه صبراز خدا خواه

صبرعاشق - اضافه لامیه .

محصول بیت - هیچ چیز بهترازصبرعاشق نیست : برای عاشق هیچ‌چیز بهتر ازصبر کردن نیست ، پس صبرازخدا بخواه .مراد : تو.نمیتوانی درد عشق راتحمل کنی ، از خداوند صبربخواه . تکرار ازاقسام تأکید لفظی است.

دلق ملمع زنار راهست
صوفی بینداز این رسم و این راه

دلق ملمع - اضافه‌بیانی: خرقه‌ای را گویند که ازتکه پارچه‌های رنگارنگ

دوختهٔ شده باشد، مانند خرقهٔ بعضی هندیان .

محصول بیت ـ خرقهٔ ملمع زنار راه حق است یعنی نشانهٔ ریاست ، پس ای صوفی این رسم واین آئین را ترك کن، مقصودخرقه ملمع که نشان ریا و زنارطریق حق است از خودت دور کن تا اهل توحید شوی .

مصراع اول را نوشته‌اند : دلق ملمع چون زنار راهست ، این مفسردر وزن وهم در معنا خطا کرده است. رد سروری

مصراع دوم را نوشته‌اند: صوفی‌ندارد این‌رسم واین راه ودرمعنایش گفته‌اند: صوفی را این رسم و این راه نیست ، این یکی هم در لفظ و معنا خبط عشوا[1] کرده است رد سروری

وقتی برویش خوش بود وقتم
از وصل جانان صد لوحش الله

لوحش‌الله ـ در اصل «لااوحش‌الله» بوده عربها تحفیفاً «اوحش‌الله» گفته‌اند، یعنی خداوند تعالی وحشت ندهد ، دراینجا مراد : ما را از وصال جانان دورنکند.

محصول بیت ـ زمانی‌بود که با روی جانان‌خوشوقت بودیم ، یعنی باوصالش خوشحال بودیم پس خداوند متعال درخصوص وصال جانان وحشتمان ندهد : ما را به وادی هجران نیندازد. کلمهٔ صد برای تکثیر دعاست .

درمعنای مصراع دوم : از وصل جانان‌صدلوحش‌الله یعنی«صد تحسین‌به وصال جانان» پس کسیکه معتقداست: لوحش‌الله به معنای تحسین‌بکار میرود. سخنی‌نگفته است که قابل تحسین‌باشد.

رخ برنتابم از راه خدمت
سر برندارم از خاك درگاه

محصول بیت ـ رخ بر نتابم‌ازراه‌خدمت،یعنی‌از خدمت‌جانان‌رو بر نمیگردانم «اعراض نمیکنم» و از خاك درگاهش هم سر بر نمی‌ندارم .

---

[1] العشواء ـ الظلمة: الناقةالتی‌لاتبصرامامهايقال‌هويخبط خبط عشواء ، ای‌يتصرف فی‌الامور علی غير بصيرة . المنجد.

شوق رخت برد از یاد حافظ
ورد شبانه درس سحر گاه

های رسمی واقع در کلمهٔ «شبانه» تخصیص افاده میکند .

محصول بیت ـ عشق و شوق رخت، ورد شب و دعای سحر را از خاطر حافظ برد : از یادش برد . یعنی عبادت وطاعت‌را حافظ فراموش کرد وسبب این‌فراموشی شوق رخت است .

ولهایضاً

از بحر متقارب : فعلن فعولن فعلن فعولن

غزل چهارصد و هفتاد و ششم

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله

این دوغزل نظیرهم واقع شده یعنی هردو دارای یك وزن ویك قافیه میباشد

محصول بیت ـ اگر درمحلهٔ آن ماه تیغ هم به بارد، ما گردن نهاده ایم الحکم لله. یعنی ازتیغ جانان نمی گریزیم ، زیرا هرچه ازجانان بما میرسد عین سعادت است.

آئین تقوی ما نیز دانیم
لیکن چه چاره بابخت گمراه

محصول بیتـ آئین و اسلوب تقوی را ما هم میدانیم، اما با اقبال ناسازگار چکنیم . یعنی بخت به عمل کمك نمیکند، و گرنه راه ورسم تقوی را خوب میدانیم.

ما شیخ و واعظ کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه

کمتر شناسیم ـ یعنی اصلا نمیشناسیم ، چنانکه مکـرر این مطلب یعنی مفهوم کلمهٔ کمتررا ضمن ابیات توضیح داده ایم .

محصول بیتـ ما شیخ و واعظ نمی‌شناسیم . مراد. مقید نیستم که ملازمشان باشیم، پس یابماجام باده بده ویا قصه راکوتاه کن. حاصل اینکه یا قدح باده بده ویا ازاطالهٔ مقامات خود داری کن .

من رند و عـاشق آنگاه توبه
استغـفرالـلـه استغفر الـلـه

ص ۱۹۶ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ من رند وعاشق باشم وتوبه بکنم ، استغفرالله . یعنی من چنین کار را نمیکنم . مراد : از رندی وعاشقی دست نمیکشم وتوبه نمیکنم .

عکسی ز مهرت بر ما نیفتاد
آئینه رویا آه از دلت آه

عکسی ـ یا حرف وحدت ویا تنکیر . مهر ، اینجا به طریق ایهام واقع شده .

محصول بیت ـ از رخ خورشیدت ، یا از مهر و محبتت ، عکسی به روی ما نیفتاد یعنی نظری برما نکردی . ای جانان آئینه رو ، آه از دل چون فولادت : آه از دل بی رحم تو .

الصبر مر و العمر فان
یالیت شعری حتام القاه

مصراع اول ازدوجملهٔ اسمیه ترکیب یافته . چون خیلی واضح است لذا احتیاج به اعراب گذاری ندارد . اما مصراع دوم را ان شاءالله ضمن تفسیر اعراب هم میگذاریم .

یا ، حرف ندا . منادی محذوف ، بعضی ازمفسرین : کلماتی نظیر قوم واصحاب و صحب و غیر از اینها را منادی فرموده اند . و عده ای دیگر کلمهٔ «صاح» را تعیین کرده اند ، «به کسر حاء» برخلاف قیاس «مرخم صاحبی» است به معنای صاحب و یار . یا ضمیر مجرور متصل کنایه از متکلم . پس یا صاح یعنی ای یار .

لیت ـ به فتح لام و تا ، وسکون یا ، حرفی است ازحروف مشبهه بالفعل معنای تمنا افاده میکند یعنی در آرزوی چیزی بودن «چیزی را با حسرت آرزو کردن»

شعری ، تقدیراً منصوب ، اسم لیت . شعر و شعور ، هردو مصدر است به معنای «علم» : آگهی یعنی دانستن مطلبی . پس در لغت شاعر یعنی عالم . یا ضمیرمجرور متصل ، کنایه از متکلم وحده . حتی ، دراینجا حرف «جر» به معنای «کی» یعنی حرف تعلیل است و میم مفتوحه از «ما» استفهام ، مجرور شده ، و پس ازحذف الف خالی بصورت خودش مانده در اصلش «حتی ما» بوده باید معلوم شود که «ما استفهام» اگر مجرور گردد حذف الفش واجب میشود . چنانکه در نظم شریف درقصهٔ بلقیس واقع

شده «فناظرة بم یرجع[۱] المرسلون». «بم» دراصل «بما» بوده بواسطهٔ مجرور شدن با «با» الفش ساقط شده‌است.

همچنین عم یتساءلون ، دراصل «عن ما» بوده بسبب مجرورشدن الفش افتاده «عم» باقی مانده .

باید دانست که آخر حتی، علی، الی درحین اتصال به میم به شکل الف نوشته میشود نه بصورت «یا» وحتام وعلام والام گویند. چنانکه خواجه فرموده‌است.

القاه ، فعل مضارع متکلم وحده از «لقی یلقی» : ناقص یایی باب علم ، بـه معنای یافتن.

محصول بیتــ برای عاشق صبر کردن دربرابر بلای عشق ومحبت تلخ‌است: مشکل است، وعمرهم فانی است . مراد: برای صبرمدت مدید لازم است وعمرهم وفا نمیکند که عاشق بتواند با صبر بامید وصال باشد.

حاصل کلام معنای مجموعی مصراع اول: درتحمل درد عشق ازتلخی صبر وسرعت مرور عمرشکایت میکند . و میگوید : کاش میدانستم جانان را چگونه میشود یافت «بدست آورد»

حاصل مطلب ، صبرتلخ است و عمر فانی . پس کاش میدانستم ، یعنی اطلاع داشتم ازاینکه جانان را بچه نحو میشود پیدا کرد . مقصود برای پیدا کردن ویافتن جانان علمی و اطلاعی داشتم .

در معنای مصراع دوم : ای کاش اطلاع داشتم که چه وقت حصول میابد، کاش میدانستم ، عجب است این مفسر با تقدیر این کلمات قصدش چگونه معنایی است .

و نیز آنکه بجای «حتام القاه» متام لقا نوشته و در معنایش گفته است : کاش میدانستم چه وقت با او برخورد میکنم.

وگفته است : متام القاه ، مخفف «متی ما القاه» . این مفسرعجب عالم وفاضل دقیق بوده طیب‌الله انفاسه .

---

۱ ــ سورهٔ نمل آیهٔ شریفه : و (من مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون

حافظ چه نالی گر وصل خواهی
خون بایدت خورد در گاه و بیگاه

محصول بیت ـ ای حافظ برای چه اینقدر مینالی ، اگر وصل جانان را میخواهی وقت و بی‌وقت بایدخون بخوری .

حاصل بیان : اگر طالب وصل جانان هستی، هرآن وهرزمان باید آمادهٔ درد وبلا باشی ، یعنی باید درد و محنت را قبول بکنی .

ولە ايضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و هفتاد و هفتم

ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه
مست ازخانه برون تاخته ای یعنی چه

مراد از پرده «حجاب» است . «یا» واقع در قافیه ضمیرخطاب و همزه حرف توصل .

محصول بیتـ ناگهان‌پرده برانداخته‌ای: حجاب راترك نموده‌ای،یعنی‌چه غرضت از این کار چیست . ومست از خانه بیرون زده‌ای ، میخواهی چه بگوئی . خلاصه منظورت ازاین کارها چیست ؟

زلف در دست صبا گوش بفرمان رقیب
اینچنین باهمه در ساخته ای یعنی‌چه

در ساخته‌ای ــ یعنی‌درآمیخته‌ای و اختلاط کرده‌ای ، یعنی آمیزش وامتزاج کرده‌ای .

محصول بیت ـ زلفت در دست صبا و گوشت به دستور رقیب‌است. همینطوربا همه درآمیخته‌ای میخواهی چه بگوئی وغرضت ازاین کار چیست؟

شاه خوبانی و منظورگدایان شده‌ای
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه

خوبانی و شده‌ای ــ یاها «ضمیر» خطاب است.

محصول بیت ـ توشاه محبوبانی‌امامورد‌نظرومورد پسند گدایان واقع‌شده‌ای

ص ۲۰۰ جلد سوم شرح

تو که قدر این مقام و مرتبه را ندانستی ، منظورت چیست، میخواهی چه بگوئی ؟

نه سرزلف خود اول تو بدستم دادی
بازم از پای درانداخته‌ای یعنی چه

محصول بیت ـ مگر سرزلف خودترا اول بدست من ندادی ؟ استفهام انکاری است. یعنی دادی. پس دوباره مرا ازپای انداخته‌ای ، حرفت چیست ؟

حاصل سخن: اول رعایتم کردی امابعد اهانتم نمودی، ازاینگونه رفتارمنظورت چیست ؟

سخنت سر دهان گفت وکمر سرمیان
وز میان تیغ بمن آختهٔ یعنی چه

سخنت ـ تای خطاب در معنا به دهان مربوط است .

آختهٔ ، فعل ماضی مفرد مخاطب، ازمصدرآختن : بیرون‌آوردن شمشیرراااز غلافش بلادرنگ برای‌جنگ ، ویا شمشیر کشیدن را بروی کسی آختن گویند.

محصول بیت ـ کلامت راز دهانت را گفت،و کمرت سرمیانت را اما دراین میان برمن شمشیر کشیده‌ای . چه میخواهی بگوئی : یعنی اسرار دهان و کمرت را من فاش نکرده‌ام . پس دلیل شمشیر کشیدنت بمن چیست .

هرکس از مهرهٔ مهر توبنقشی‌مشغول
عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه

مراد از «مهره» در اینجا «زر» است که در بازی نرد با طاس بازی میکنند و مقصود از «نقش» آن نقطه‌هایی‌است که روی «زر» دیده میشود. مهر ، بەمعنای‌محبت است .

محصول بیت ـ هرکسی از مهرهٔ محبت تو به نقشی مشغول است، یعنی‌یکی نقش پنج و دیگری نقش شش میاندازد«هرکدام بنحوی» عاقبت، تو با همهٔ‌بازیکنان کج باخته‌ای،چه میخواهی بگوئی . یعنی با احباب نقش جفا را بازی کرده‌ای حاصل اینکه به کسی که به تو محبت کرده جفا کردی ، دلیلش چیست ؟

حافظا در دل تنگت چوفرود[1] آمدیار
خانه از غیر نپرداخته‌ای یعنی چه

فرودآمد ـ قرار گرفت

پرداختن ـ مابین‌چند معنا مشترك است: يك چیزرا تمام کردن. خالی کردن در اینجانپرداخته‌ای : خالی نکرده‌ای .

محصول‌بیت ـ ای حافظ وقتی به دل تنگت یار فرود آمد : در دلت جای گرفت. پس‌چرا خانهٔ دلت را از اغیارخالی نکرده‌ای ، یعنی چه میخواهی بگوئی. یعنی چه، در زبان فارسی ، معادلش در زبان ترکی «یعنی نه» است . پس کسانیکه گفته‌اند یعنی چه : به‌معنای «چه کار کردی» است . باین‌اشخاص باید گفت چه کار کرده‌اید ؟ رد سروری وشمعی

ولە ایضاً

۱ ـ فرودآمد را بالفظ «قوندی» تعبیر کرده که معادلش در زبان فارسی نیست لذا به به معنای‌قرار گرفت ترجمه شد. به صفحه ۲۵۰ جلداول رجوع‌شود

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد و هفتاد وهشتم

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر وصلایی بشیخ و شاب زده

محصول بیت ـ در سرای مغان رفته : جاروب کشیده و آب‌پاشیده بود، یعنی درمیخانه را پاك و تمیز وپاکیزه دیدم ، وخود پیرمغان هم به پیروجوان صلازده و آماده نشسته‌بود . مراد : برای‌باده نوشیدن صلازده است . شیخ : پیر. شاب:جوان.

سبوکشان همه دربند گیش بسته کمر
ولی ز ترك کله چتر برسحاب زده

سبوکشان: ترکیب وصفی، یعنی آنها که‌سبوحمل میکنند. همه، ادات‌تأکید. بندگی، یاحرف مصدری یعنی غلامی وشین «ضمیر» برمیگردد به«پیر» . بسته کمر: کمربسته یعنی‌آماده بخدمت . ولی، ادات اضراب. ترکُ کله ، اضافه لامیه.

چتر ـ دربارهٔ این کلمه سابقاً توضیح داده‌ایم ، همان سایبانی است که بالای سرسلاطین نگهمیدارند. سحاب : ابر.

محصول بیت ـ سبوکشان وباده نوشان همگی دزبندگی پیر آمادهٔ خدمتند. یعنی تماماً غلام وخدمتکارش هستند . واما ازخود پیر بگوئیم که : ازترك کلهش بر بالای ابرچتری گسترده شده . یعنی‌پیرمغان در رفعت ومنزلت بدرجه‌ای رسیده که چتربالای سرش‌از ابر گذشته است : بالاتراز ابرقرار گرفته .

ص ۱۸۳ جلد سوم شرح

فروغ جام وقدح نور ماه پوشیده
عذار مغبچگان راه آفتاب زده

فروغ جام ، اضافه لامیه ، نورماه وعذار مغبچگان، هکذا

محصول بیت ـ ضیاء جام وقدح وصفای بادهٔ پیرنامبرده، نورماه را پوشانده، وصورت مغبچگان میخانه، راه آفتاب را زده ، مراد : صفا و رونق روی مغبچگان ضیاء خورشید را باطل کرده است .

حاصل سخن ، هم بادهٔ پیرمغان صاف وصفابخش است وهم ساقیانش مجلس‌را رونق وصفا میدهند.

ز ناز و عربدهٔ ساقیان شیرینکار
شکر شکسته سمن ریخته رباب زده

عربده ـ سر و صدا و جنجال مست را گویند . شیرینکار ، بـا کاف عجمی : شیرین حرکت

محصول بیت ـ وضع مجلس پیرمغان را تعریف میکند: از ناز وسروصدا و جنجال ساقیان شیرین حرکت ، شکر شکسته و سمن ریخته و رباب نواخته شده . خلاصه از عربدهٔ ساقیان مجلس بهم ریخته و پریشان شده است.

عروس بخت در آن‌حجله باهزاران‌ناز
شکسته وسمه و برزلف مشکناب زده

دربعضی‌نسخه‌ها، «کشیده وسمه وبربرگ گل گلاب زده» قید شده‌است .

عروس بخت ، اضافه بیانیه . مراد از «حجله» سرای مغان است و مقصود از جملهٔ . شکسته وسمه ، یعنی وسمه ومازورا ساییده ونرم کرده وبه ابرویش کشیده، چنانکه گفتیم دربعضی از نسخ«کشیده» واقع شده.

کلمهٔ «زلف» را ممکن است به صورت مضاف خواند، ونیز جایزاست مضاف نباشد . ولکل وجهة

محصول بیتـ عروس بخت درآن‌حجله باهزاران ناز، وسمه را آماده کرده

و به ابروانش کشیده و برزلف مشکناب زده بود. یعنی زلفش چون مشك سیاه بود. یا خود به زلف چون مشکنابش وسمه‌ای که ساییده و آماده کرده کشیده بود.

حاصل‌بیان، عروس بخت، با کمال حسن آراسته وپیراسته بود. به‌این قبیل کلمات، کلام‌ادعائی گویند، مقصوداظهار رضایت‌ازطالعش‌است، یعنی‌اقبالمان‌خوب‌بود

گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت
ز جرعه بررخ حور و پری گلاب زده

گرفته ــ ها حرف ترتب: بدست گرفته. ساغرعشرت، اضافه بیانی ومفعول صریح فعل «گرفته». فرشته رحمت فاعلش واضافه بیانی. دراینجا مراد از فرشتهٔ رحمت ساقی پیر مغان‌است. زجرعه، تقدیرش: زجرعهٔ ساغرعشرت است. رخ‌حور وپری، اضافه‌ها لامیه.

محصول‌بیت ـ فرشتهٔرحمت، ساغرعشرت‌بدست گرفته، وازآن ساغرجرعه‌ای برروی محبوبان چون حوروپری گلاب زده یعنی از شدت تأثیرباده صورتشان عرق کرده است. حاصل سخن ساقی جانان: ساقی پیرمغان ساغر عشرت را از پیر مغان گرفته وبا یك جرعهٔ‌آن محبوبان پری پیکر و حوروش صورتشان عرق کرده است چونکه حرارت خمرالبته سبب عرق کردن‌میشود، خصوصاً که بادهٔ مخصوص‌پیرمغان باشد، چون پیر پیوسته بادهٔ گزیده وچکیده میخورد.

منظور ازگلاب زدن‌بربرگ، عرق کردن صورت است.

سلام کردم و با من‌بروی خندان گفت
که ای خمارکش مفلس شراب زده

با ــ حرف صله. بروی خندان، با حرف مصاحبت واضافه بیانی. فاعل‌فعل گفت، ضمیر تحت فعل که برمیگردد به «پیر». بجزاین بیت دوبیت‌دیگرمقول‌قول پیراست. که، حرف رابط مقول قول. ای حرف ندا. خمارکش، «خماری‌کش» ترکیب وصفی: «مخمور» خمارکش مفلس شراب زده هردواضافه بیانیه. مفلس، دراینجا به معنای فقیراست. شراب زده، ازشدت خماری، کنایه است از اضافه‌های

«شین وسین» یای بطنی تولید شده.

محصول بیت - به پیر سلام کردم ، و پیر با روی خندان به من گفت : ای خماری کش فقیرشراب زده :

که این کند که تو کردی بضعف همت ورأی
ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده

که ــ دراینجا اسم است به معنای چه کسی. که ، دوم حرف بیانی . عبارت : بضعف همت و رأی ممکن‌است به دو فعل متعلق باشد. گنج خانه، به فتح کاف عجمی به معنای خزینه میباشد و نیز جایز است به ضم کاف عربی «کنج» مضاف باشد.

شده ، ها ترتب . خیمه ، مفعول صریح فعل «زده» و برخراب ، غیرصریحش تقدیرش ، برجای خراب است .

محصول بیت - این کاررا که میکند که تو کردی ، که در اثر ضعف همت و ناتوانی‌فکر، محلی راکه وصال‌جانان برایت میسرمیشد، ترك کردی . یا کنج‌خانه را ول کرده در جای خرابه که برای رسیدن به وصال شرایط مساعد ندارد ، چادر توطن زدی. حاصل مطلب ، وصال جانان در صحراها دست نمیدهد . پس آن را از بیابانها جستجو مکن .

در معنای مصرع دوم گفته‌اند : آن خزانه از دست رفته و تو برجای خراب چادر زده‌ای این مفسر تصور عجیبی از معنا فرموده است که فقط خودش میفهمد

رد سروری

یکی دیگر نوشته است : از کنج خانه رفته درخرابه چادر زده این گوینده‌در ربط کلام عجیب مهارت داشته ردشمعی

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفتهٔ تودرآغوش بخت خواب زده

وصال دولت ــ مصدر به مفعولش‌اضافه شده. دولت بیدار، اضافه بیانی.وصال دولت بیدار : وصال جانان است . **ترسمت، «تا» در معنا مقید به «ندهند» به تقدیر:**

ندهندت. که ، حرف تعلیل ، خفتهٔ ، قسمی از ماضی و همزه حرف توصل ، یا ضمیر خطاب. تو، یای خطاب ماقبلش را تأکید میکند .

آغوش بخت ـ اضافه لامیه . بخت خواب زده ، اضافه بیانی

محصول بیت ـ این بیت هم مقول قول پیر است . میترسم که وصال دولت بیدار ندهندت چونکه تو در آغوش بخت خواب آلوده خفته‌ای . مراد اینست ، مادامکه طالعت درخواب است وصال جانان برایت میسر نخواهد شد . حاصل بیان تا بختت بیدار نگردد مرادت برآورده نمیشود چونکه از بخت خواب آلوده ، یاری و نصرت انتظار نمیرود .

فلك جنیبه‌کش شاه نصرت الدین است
بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

جنیبه ـ اسب یدکی است که پیشاپیش اکابر میبرندش . جنیبه کش، ترکیب وصفی : یدکچی . جنیبه کش شاه ، اضافه لامیه . شاه نصرت‌الدین ، اضافه بیانیه.

دست در رکاب زده : رکابش را گرفته . معمول اینست هنگام سوار شدن شخصیتهای معتبر برای رعایت احترام رکاب اسبش‌را نگهمیدارند.

محصول بیت ـ فلك جنیبه کش «یدکچی» شاه نصرت‌الدین است. اگر باور نمیکنی، بیا وببین که فرشته رکاب اسبش را گرفته‌است. رفعت شأن پادشاه را بیان میکند .

خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف
ز بام عرش صدش بوسه برجناب زده

که حرف رابط صفت . ملهم ، اسم فاعل ازباب افعال ، الهام کننده : اعلام کننده . ملهم غیب، اضافه به مفعولش. جملهٔ : بهر کسب شرف مرهون مصرع دوم. بهر، ادات تعلیل . بهر کسب . اضافه لامیه. کسب شرف ، اضافه مصدر به مفعولش . بام عرش ، اضافه لامیه . صدش ، ضمیر در معنا به جناب مربوط است . به تقدیر جنابش .

محصول بیت ـ عقل جوهری است الهام کنندهٔ غیب و بسیار عزیز ، اما باوجود این برای کسب شرف ، از بالای عرش صدبوسه بر آستانت زده : برای تشرف جنابت را بوسیده است. حاصل سخن با اینکه عقل جوهری است شریف اما برای تحصیل دولت و سعادت آستانت را میبوسد.

ظاهراً مراد ازعقل، عقل اول است که در نزد حکما اول مخلوقات است.

بیا بمیکده حافظ که بر تو عرض کنم
هزار صف ز دعا های مستجاب زده

محصول بیت ـ ای حافظ بیا به میکده که از دعاهای مستجاب شده ومقبول هزاران صف نشانت دهم . مراد : در میخانه از دعاهای مستجاب شده صفهای بسیار نشانت بدهم . حاصل بیان درمیکده در هرخصوص دعا کرده شود مقبول و مستجاب واقع میگردد . چونکه دعاهای اهل میکده با خلوص طبع و صفای باطن انجام میگیرد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهارصد و هفتاد و نهم

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ
فرصتت باد که دیوانه نواز آمدهٔ

ای ـ حرف ندا ، منادی محذوف چنانچه کراراً بیان شده است .

که ـ حرف بیانی . سلسلهٔ زلف دراز، اضافه ها بیانیه . که ، حرف تعلیل .

دیوانه نواز، ترکیب وصفی، از مصدر نوازیدن : عبارت است از رعایت وتعهد.

محصول بیت ـ ای جانان با زلف بلند و دراز آمده‌ای که دیوانه‌ای رامورد نوازش قرار دهی : بازلفان بلند وپرپیچ‌آمدنت برای اینست که دلم گرفتار آن شود واین کار تو نسبت به عاشقت یکنوع بزرگداشت و رعایت حالش محسوب میگردد. پس خدا بکند که فرصت این کاررا داشته باشی ، زیرا عمل پسندیده و معقول‌است.

ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت
چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ

ساعتی ـ یا حرف وحدت

محصول بیت ـ ساعتی نازمکن . عادت بگردان ، یعنی عادتت را تغییر بده چونکه به احوالپرسی اهل نیاز «نیازمندان» آمده‌ای . مراد : با نیازمندان با رفق وملاطفت احوالپرسی کن ، نه با خشونت و خشم که خاطرشان شکسته میگردد.

پیش بالای تو نازم چه بصلح وچه بجنگ
که بهرحال برازندهٔ ناز آمدهٔ

نازم ـ فعل مضارع متکلم وحده : قربان روم یا فدایت شوم .

چه بصلح و چه بجنگ ، این عبارت‌از اصطلاحات روزمرهٔ عجمیان است ، یعنی چه درسرصلح و صفا وچه در حالت خشم ودشمنی . که ، حرف تعلیل. برازندهٔ ناز، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی شایسته و لایق ناز.

محصول بیت ـ فدای قد وبالایت گردم ، چه بصلح وچه بجنگ : چه درسر صلح و صفا باشی وچه‌نسبت بمن خشمناك و غضبناك باشی ، درهرصورت فدای‌قامتت شوم ، زیرا درهرحال ناز زیبندهٔ توست .

آب و آتش بهم‌آمیختهٔ زان لب لعل
چشم‌بددور که‌خوش‌شعبده‌باز آمدهٔ

بهم آمیختهٔ ــ مخلوط کرده‌ای.

محصول بیت ـ از آن‌لب لعلت ، آب و آتشی‌بهم‌آمیخته‌ای یعنی ممزوجشان کرده‌ای. چشم بددور که خوب حقه باز وعیار ازآب درآمدی.

خواجه بیرون یعنی‌خارج‌لب را به‌آب وداخلش‌را به‌آتش‌تشبیه فرموده‌است.

مفسری همزهٔ واقع در کلمهٔ «آمدهٔ» را ضمیر خطاب گفته ، این مرد عجیب بیهوده گو بوده که قابل خطاب نیستش.

آفرین بردل‌نرم تو که از بهر ثواب
کشتهٔ غمزهٔ خود را بنماز آمدهٔ

دل نرم تو ــ اولی اضافه بیانیه،دومی اضافه لامیه . که، حرف تعلیل . ازبهر ثواب، مرهون مصراع دوم. کشتهٔ غمزهٔ خود. اضافهٔ اسم مفعول به قائم مقام فاعلش. همزه‌ها برای اضافه آمد.

غمزهٔ خود، اضافه لامیه . بنماز، با حرف صله

محصول بیت ــ آفرین بردل ملایم ونرم تو، که به خاطرثواب، بنماز کشتهٔ غمزهٔ خودآمده‌ای مراد : دل رئوف و رحیم تو قابل تحسین است ، که بقصد انجام کار ثواب، بدون استنکاف ، بنماز کسی آمده‌ای که باشمشیرغمزه‌ات کشته شده.

زهدمن‌باتو‌چه سنجد که‌بیغمای‌دلم
مست و آشفته بخلوتگه راز آمدهٔ

زهد من ــ اضافه لامیه ، با، حرف صله . چه سنجد : چه ارزش دارد. یا بچه

میازرد.

که ـ حرف تعلیل . بیغمای دلم ، باحرف سبب واضافه مصدر به مفعولش،و مرهون مصراع‌دوم.آشفته، درهم برهم«پریشان». بخلوتگه راز، باحرف صله واضافه بیانی .

محصول بیت ـ زهد من پیش توچه قیمت و ارزش دارد : زهد مرا اهمیت نمیدهی و ارزشی‌برای آن قائل نیستی . زیرا برای‌یغمای دلم به خلوتگه راز،مست و پریشان آمده‌ای . مقصود : به خلوتیکه اسرار عشق را با عشاق در آنجا گفتگو میکنیم ، آمده‌ای که دلم را غارت کنی پس زهد من به تو کارگر نیست . الحاصل بدون توجه و التفات به زهد من‌بسختی دلمرا بیغما میبری .

در معنای‌مصراع اول گفته شده: زهد من چگونه با تو مقابله کند که‌به‌یغمای دلم آمده‌ای این مفسر بااین معانی از خود بافته ، معنای بیت را به یغما برده است.

گفت‌حافظ دگرت خرقه‌شراب‌آلودست
مگر از مذهب این طایفه باز آمدهٔ

شراب آلود ، صفت مرکب، مگر، دراینجا به معنای کانه است .

بازآمدهٔ : رجوع کرده‌ای «برگشته‌ای»

محصول‌بیت ـ جانان گفت : ای حافظ بازخرقه‌ات شراب‌آلوده است،یعنی با شراب‌آلوده شده ، کانه ازمذهب صوفیان برگشته‌ای «عدول کرده‌ای»

مقصود: ازمذهب صوفیان زراق ومکاربرگشته درطریق رندان‌سلوك کرده‌ای

ولە ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل چهار صد و هشتادم

دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
خرقه‌تر دامن و سجـاده شراب آلوده

تردامن ـ در لغت به معنای دامن خیس شده است، اما به معنای «ملوث» بکار میرود .

محصول بیت ـ دیشب به میکده خواب آلوده رفتم : دیشب درحالیکه خرقه‌ام ملوث وسجاده‌ام به‌شراب آلوده شده‌بود وخودم هم‌خواب آلوده بودم به میخانه‌رفتم. مقصود اینست خرقه وسجاده‌ام ، آغشته وآلودهٔ شراب شده بود و من با همان حال به میکده رفتم .

آمد افسوس‌کنان مغبچهٔ بـادهٔ فروش
گفت بیدارشو ای رهرو خواب آلوده

کلمهٔ افسوس، با همزه و بی همزه ، در اینجا به معنای طعن و طنز میباشد . افسوس کن ، ترکیب وصفی، والف و نون مبالغه‌افاده نماید، یعنی درحال طعنه‌زدن یا طعنه زنان. مغبچهٔ باده فروش، اضافه بیانی. بیدار شو، مقصودخواب را ترك کن. رهرو خواب آلوده ، اضافه بیانی ومراد از رهرو، سالك طریق عشق است . ومقصود از «خواب آلوده» غافل میباشد .

محصول بیت ـ یك مغبچهٔ باده فروش باطعنه‌آمد ، طعنه زنان آمد و گفت : ای سالك غافل بیدارشو. مراد : ای عاشقی که از طلب وصال جـانان غافلی

بیدار شو که با خواب دامن مراد دست نمیدهد .

شستشویی بکن آنگه بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

محصول بیت ـ مغبچه گفت اول شست وشو کن. یعنی اول‌خودت را شست و شوئی بده وپاك شو آنگاه به‌خرابات بیا تا که این‌دیرخراب‌ازتوآلوده نشود.مقصود پاك بیا که میخانهٔ ما از توآلوده نگردد .

حاصل مطلب عاشق بایست از آرزوی طبع و هوای نفس پاك باشد تا که دیر خراب عشق را ملوث وآلوده نسازد .

کسیکه گفته است : مراد از دیر، دراین بیت «دنیا» است ، در سیاق و سباق کلام فکر نکرده است . یعنی کسی نبوده که دراین‌مورد تدبیری داشته باشد

رد شمعی

بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب به تشریف شباب آلوده

دربعضی از نسخه‌ها «چو تشریف» واقع گشته . با ادات تشبیه معناها متقارب است. بطهارت ، با حرف مصاحبت و متعلق به «گذران» . الف و نون گذران ادات تعدیه است زیرا گذشتن و گذریدن فعل لازم است و اما گذرانیدن متعدی است.

منزل پیری ، اضافه بیانی ومفعول صریح فعل «گذران» . واو حرف عطف . مکن ، فعل نهی، مفرد مخاطب و مرهون مصراع دوم . خلعت شیب ، اضافه بیانی. خلعت پیری

به تشریف شباب ، با حرف مصاحبت واضافه بیانی

از قرار معلوم در اصطلاح اینها «ایرانیان» خلعت و تشریف به یك معناست . چنانکه خواجه فرموده است :

بیت : هرچه هست ازقامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بربالای کس کوتاه نیست

محصول بیت ـ مغبچه گفت: منزل پیری را با پاکی گذران، مقصود دوران پیری را دور از فسق و جدال و آلودگیها یعنی پاك بگذران. حاصل اینکه به مقتضای پیری رفتار کن وخلعت پیری را با تشریف جوانی آلوده نکن. زیرا اگرچه جوانی و پیری هر دو احسان خداوند است . اما پیری را از جوانی جدا کرده است، یعنی مقتضیات جوانی را از مقتضیات پیری متمایز و مشخص گردانیده است . پس حالا مقتضیات دو دوران را با هم مخلوط نکن که ایام پیری مانند جوانی ات با غفلت نگذرد .

بهوای لب شیرین دهنان چند کنی
جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده

بهوای لب شیرین دهنان، با حرف مصاحبت ، هردو اضافه لامیه‌است. شیرین دهن صفت مرکب . الف ونون ، ادات جمع . چند کنی، مرهون مصراع دوم

جوهر روح ، اضافه بیانی . بیاقوت مذاب، با حرف مصاحبت . یاقوت‌مذاب اضافه بیانی ، مذاب اسم مفعول ازباب افعال : ازاذاب یذیب، دراینجا مراد ازیاقوت مذاب ، شراب قرمز است .

محصول بیت ـ این بیت هم ازجملهٔ مقول‌مغبچه است

تا کی درآرزوی لب شیرین دهنان، جوهرروح را بیاقوت مذاب آلوده‌میکنی: تا چند روحت را با بادهٔ چون یاقوت مذاب وبا لب چون یاقوت ناب دلبران‌آلوده میکنی . حاصل‌اینکه دائماً روحت درآرزوی این چیزها آلوده‌است چونکه فکرت دراطراف این مسائل دورمیزند .

در معنای مجموعی بیت : درآرزوی لب شیرین پسران چگونه جوهر جان را با شراب‌آلوده میکنی. معلوم میشود این گوینده نمیدانسته که مقصود از «یاقوت مذاب» چیست دراین بیت زیرا تخصیص بلا مخصص کرده است ردشمعی

آشنایان ره‌عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

آشنایان ـ جمع آشنا و آشنا[1] لفظ مشترك است بین آموخته وشناگر در آب. آشنایان ره عشق، اضافه‌ها لامیه است بحرعمیق، اضافه بیانیه: دریای ژرف مرادش دریای عشق است

محصول بیت ـ آشنایان طریق عشق دراین دریای عمیق عشق غرق گشتند. اما باآب دریای عشق آلوده نشدند یعنی عاشقان چنان دردریای عشق غوطه‌خوردند که کسی ازحال آنان آگاه نگشت.

حاصل بیان. بی‌نشان شدند یعنی علائم عشق درآنها دیده نشد چنانکه کسی نتوانست اثرعشق را درآنها مشاهده کند.

کلمات: آشنا و بحرعمیق وغرقه وآب، ازاقسام مراعات نظیر است.

درمعنای‌مصراع اول گفته شده: آشنایان راه عشق دراین بحرعمیق که مراد دنیاست. این‌مفسر، از بحرعمیق اطلاع نداشته رد شمعی

پاك و صافی شو واز چاه طبیعت بدرای
که صفائی ندهد آب تراب آلوده

چاه طبیعت، اضافه بیانی. بدرآی، یعنی خارج شو. که، حرف تعلیل. صفایی. یا حرف تنکیر. آب تراب آلوده، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ از چاه طبیعت بیرون بیاو پاك و صاف‌شو، یعنی ازمقتضای طبع خلاص‌شو. زیرا آب خاك آلوده صفا نمی‌بخشد. مقصود: تو مانندآب صاف هستی پس خودترا با خاك طبعت آلوده مکن تا به عالم صفا وضیا دهی.

گفتم ای‌جان‌جهان دفتر گل عیبی نیست
گر شود فصل بهار از می ناب آلوده

جان جهان ـ اضافه لامیه. دفتر گل،اضافه‌بیانیه و مبتدا. عیبی نیست‌خبرش جملهٔ اسمیه مقید با شرط. می ناب، اضافه بیانی

محصول بیت ـ به‌جانان گفتم: ای جان‌جهان، عیبی نیست اگر دفتر گل درفصل‌بهاراز می آلوده گردد. مراد: در فصل‌بهار،همراه گل باده‌نوشیدن‌عیب‌نیست.

---

[1] ـ آشنا، رجوع شود به صفحه ۴۱ جلد اول

گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش
آه ازین لطف بانواع عتاب آلوده

حافظ ـ منادی. لغز و نکته، دراین بیت به معنای کلام دقیق میباشد. بیاران، با حرف صله، مفروش فعل نهی مفرد مخاطب. لطف بانواع عتاب، هردواضافه بیانی

محصول بیت ـ جانان در جوابم گفت : ای حافظ به یاران لغز و نکته و معما مفروش. یعنی به باده نوشی آشکارا اشارت کن نه با تعمیه والغاز. خواجه میفرماید: آه ازاین لطف آلوده بانواع عتاب. مراد : آه ازاین لطف عتاب آمیز که جانان ازخود نشان میدهد یا از طرف جانان دیده میشود.

وله ایضاً

ازبحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهار صد و هشتاد و یکم

دامن‌کشان همی‌رفت در شرب زرکشیده
صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده

دامن‌کشان ، ترکیب وصفی و الف[1] ونون ، مبالغه را میرساند . **همی‌رفت:** حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» در بعضی نسخه‌ها «همی شد» واقع شده امـا معنای هر دو یکسان است .

شرب، به فتح شین و سکون را، یکنوع پارچهٔ زیبای کتانی‌است چون پارچهٔ خمسینی[2] مصر که بعدها به لباسها و روسریهایی که ازجنس کتان مذکور تهیه میشد اطلاق کردند. گاهی یقه پیراهن بعضی کودکان وبانوان جوان راکه از کتان فوق الذکر دوخته میشد با صرمه و گلابتون‌کار میکردند ، باین نوع پیراهنها «شرب زر کشیده» میگفتند « اضافه بیانـی است» قصب هم لباسی‌است از یکنوع کتان بسیار زیبا و ظریف ، اما قصب با شرب فرق دارد.

محصول بیت ـ جانان باکمال تبختر دامن‌کشان میرفت ، دامنش از جنس شرب زرکشیده بود: دامنی که حاشیه‌اش ازصرمه و گلابتون زینت یافته بود وجنس آن از نوع پارچهٔ معروف به «شرب» بود . پس درحالیکه با طمأنینه دامن خود را میکشید و میرفت «دامن کشان رفت»، صدزیبای ماهرواز شدت حسادت یقهٔ پیراهن قصبی خودرا چاك زدند. مراد : زیبایان که راه رفتن جانان را با چنین لباس دیدند

---

۱ ـ دامن‌کشان، الف ونون حال یا حالت را میرساند. ۲ ـ پارچهٔ خمسینی؟
ص ۱۸۸ جلد سوم شرح

بی‌اختیار یقه پیراهن قصبی خود را چاك زدند.

مولانا مصلح‌الدین لاری ، معنای این بیت را بشرحی که گذشت فرموده‌اند، بنا بقول ایشان لباس مذکور چون قبای نرگسی در این روزگاران متروك و غیر معمول شده است . پس کسیکه درمعنای مصراع‌اول گفته‌است : دامن‌کشان میرفت و لباس طلائی از جنس قطیفه[1] بـه تن داشت ، این مفسر از معنای «شرب» اطلاع نداشته .

یکی دیگر گفته است : زرکشیده به معنای«شیب» است این‌یکی هم نه«شرب» و نه معنای عبارت «زرکشیده» را فهمیده است .

از تاب آتش می بر گردعارضش خوی
چون‌قطره‌های شبنم‌بر برگ‌گل چکیده

تاب ــ حرارت . تاب آتش می، اضافه لامیه وبیانیه. گردعارض، به کسر کاف عجمی : دور صورت ، شین «ضمیر» برمیگردد به جانان . خوی ، به فتح خا و واو رسمی یعنی عرق. چکیده : قطره قطره ریخته ، فاعل فعل «خوی» است.

محصول بیت ـ در اثر حرارت آتش شراب در گرد رخسار جانان قطره‌های عرق، چون دانه‌های شبنمی است که بر برگ گل نشسته .

حاصل:عارض جانان رابه برگ گل‌وعرقش را به‌قطرات شبنم‌تشبیه کرده‌است

لفظی فصیح و شیرین قدی بلند وچابك
روئی لطیف‌ودلکش‌چشمی خوش‌وکشیده

لفظی ــ یا حرف تنکیر . باید دانست که یاهای واقع دراین بیت تماماًحرف تنکیراست . اگر بجای «یا» «شین» ضمیرواقع میشد ، برای فهم مبتدی خیلی آسان بود . خوش کشیده ، اضافه بیانی . در کتاب انیس عشاق ، کشیده یعنی‌چشم تاتار ، چون چشم تاتارها تنگ‌است وپشتش مثل اینکه‌بهم‌چسبیده است. چون‌کاف کوفی که کاف مسطحش خوانند.مثل این« کـ».چنانچه بعضی دلبران پرنازچشمشان راحالتی

---
۱ ــ قطیفه : نوعی پارچه‌ازه‌خمل

میدهند که گویا فتوری درچشم دارند.

محصول بیت ـ دلبری که نامش را بردیم لفظش شیرین وفصیح و قدش بلند وخودش چابك و رویش لطیف ودلکش وچشمش زیبا و کشیده است «کشیده به‌معنای پرفتور». حاصل اینکه دلبر با این صفتها متصف بود.

یاقوت جانفزایش از آب لطف زاده
شمشاد خوش خرامش در ناز پروریده

یاقوت جان فزایش ، اضافه بیانی. جانفزا، ترکیب وصفی: روح فزا. شمشاد خوش خرامش، اضافه بیانی . خوش‌خرام ، ترکیب وصفی : خوش روش

محصول بیت ـ لبان چون یاقوت روحفزایش ، ازآب لطف زاده یعنی ازآب حیات حاصل شده وقامت خوش خرام‌چون شمشادش درناز پرورش یافته یعنی با ذوق وصفا پرورده شده است .

آن لعل دلکشش بین و آن خندهٔ پرآشوب
و آن رفتن خوشش بین و آن گام آرمیده

محصول بیت ـ آن لب لعل دلکش جانان را به بین وآن خندهٔ پرآشوب و آن‌راه رفتن زیبا وآن گامهای آرام‌آرام برداشتنش را تماشاکن .

خلاصه باناز خرامیدنش را تماشاکن.

آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد
یاران چه چاره سازیم با این دل رمیده

محصول بیت ـ آن آهوی سیه چشم ، از دام ما گریخت ، ای یاران چارهٔ این دل رمیده چیست .یعنی‌دلی که از فراق‌آن آهوی سیاه چشم وحشت زده شده ، چگونه‌علاجش کنیم .

زنهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده

محصول بیت ـ زنهار تا میتوانی : تا آنجا که برایت مقدور است عاشقـان

اهل نظر را میازار. زیرا که دنیا وفا ندارد، ای نور هردو دیده‌ام.

تاکی کشم عتابت زان چشم دلفریبت
روزی کرشمهٔ کن ای یار برگزیده

زان چشم پرعتابت، به مصراع دوم مرهون است.

محصول بیت ـ ای جانان، ازآن چشم دلفریبت تا کی عتاب بکشم ، ای یار برگزیدهٔ من لااقل روزی کرشمه‌ای کن ، یعنی همیشه جفاکارمباش گاهی هم‌ابراز وفا کن (وفائی نشان بده).

گر خاطر شریفت رنجیده شد ز حافظ
باز آ که توبه کردیم از گفته وشنیده

محصول بیت ـ اگر خاطر شریفت از حافظ رنجیده است ، حال از رنجش بیرون‌بیا: آزردگی را فراموش کن که ما ازآنچه دربینمان واقع شده توبه کردیم. مراد : ازبگو مگوهایی که بینمان گذشت ما صرف نظر کردیم ، مضی مامضی پس‌تو هم بگذر

حافظ ازجانان مصالحه میخواهد.

بس شکرها که گویم از بندگی خواجه
گر اوفتد بدستم آن میوهٔ رسیده

اوفتد ـ با واو وبی واو (افتد) لغت است ودراینجا یعنی واقع باشد. مراد از میوهٔ رسیده جانان‌است.

محصول بیت ـ ازبندگی خواجه شکرهای بسیاربجا میاورم : یعنی از اینکه بنده و غلام وزیر اعظم شده‌ام خیلی شکرمیکنم ، چه اگر آن جانان بدستم برسد : اگرمال من باشد فقط باعثش اینست که غلام وزیر شده‌ام ، زیرا در اثر انتساب به ایشان معزز ومحترم شده‌ام

وله‌ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و هشتاد و دوم

از خون دل نوشتم نـزدیك یـار نامه
انی رأیت دهرا من هجرك القیامه

خون دل ـ اضافه لامیه. نزدیك ، به فتح «نون» در اینجا به معنای «قید» است چون «عند» درعربی، بدون کاف هم لغت است : «نزد» گویند. نزدیك یار، اضافه لامیه. نامه، مفعول صریح و از خون مفعول غیرصریح فعل «نوشتم» .و نزدیك، مفعول فیهش. انی ، ان با کسر همزه حرفی از حروف مشبهه بالفعل ، یا ضمیر متکلم وحده محلا منصوب اسم ان، رأیت با ما بعدش محلا مرفوع خبر ان .

و رأیت، فعلی از افعال قلوب بدو مفعول تعدیه میشود. در اینجا مفعول اولش «دهرا» و مفعول دومش «قیامه» . من هجرك ، مفعول غیرصریحش.

محصول بیت ـ ازخون دل به حضوریار نامه‌ای نوشتم : با خون دل به یـار نامه‌ای نوشتم مندرجات آن مکتوب مضمون مصراع دوم است: ای جانان ازهجر انت واقعاً عالم قیامت را دیدم . یعنی دردوری توعالم بنظرم قیامت آمد . الحاصل هجرانت هلاکم کرد.

دارم من ازفراقت در دیده صد علامت
لیست دموع عینی هذا لنا العلامه

دارم من ـ مراست .

لیست ـ با فتحه ـ «لام وسین» از افعال ناقصه . دموع، لفظاً مرفوع اسم لیس

جمع دمع : اشکهای‌چشم. عینی، تقدیراً مجرور «مضاف‌الیه» ویا ضمیرمتکلم‌وحده. هذا ، اسم اشاره ، اشاره میکند به دموع و ازلحـاظ معنا نعتش است . لیکن قیاس «هذه» بوده زیرا «دموع» جمع‌است ودراشاره به«عین» هم محذوری وجود دارد زیرا عین تأنیث معنوی است . پس باید بعد از «هذا» یك لفظ تقدیر کرد که معنا مستقیم درآید. لنا ، جارمع‌المجرور خبرمقدم ، العلامه مبتدای مؤخر وتقدیراً مرفوع .

جملهٔ اسمیه محلاً منصوب خبرلیس

محصول بیت - این بیت هم جزو مضمون مکتوب مذکور در بیت قبلی‌است. خواجه میفرماید : ای جانان از فراقت در دیده‌ام‌صد گونه علامت عشق وجوددارد، چه تنها اشك چشم علامت عشق ما نیست : اشك چشم نشانهٔ وجود عشق در ما نیست بلکه در دیده‌ام غیرازآن هزاران علایم دیگرهست، مثلا خون دیده و خوناب دیده وغیرازاینهاچند علامت دیگرهست که همه دلیل عشق ماست.

در محصول بیت، گفته‌اند : درچشمم ازفراقش این اشکهای چشمم برایم صد علامت نیست . این مفسربا آن‌عزیزی که گفته است : از فراقش‌صد علامت درچشم دارم ، هر دو خیلی مغلق حرف زده‌اند که معنای سخنانشان فهمیده نمیشود.

یکی دیگر گفته است : عینی در اصل عینین بوده به سبب اضافه «نون»ساقط شده است عجبا این فاضل بچه اضافه میکند که معلوم گردد تا نسبت بآن قال‌وقیلی راه بیفتد. زیرا اضافه به هذا غلط است.

هر چند کازمودم از وی نبود سودم
من جرب المجرب حلت به الندامه

از وی ـ ضمیر برمیگردد به جانان .

حلت ـ فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : حلول نمود یعنی نزول کرد. حاصل اینکه به‌معنای رسید میباشد. به، ضمیرش برمیگردد به «من»، جارمع‌المجرورمتعلق به حلت و مفعول غیرصریحش .

محصول بیت - هرقدر که توانستم آزمودم بالاخره ازآن جانان فایده‌ای

ندیدم زیرا کسیکه، آزموده را بیازمایدجز پشیمانی چیزی عایدش نمیشود: پشیمان میشود. حاصل مطلب با علم از بی وفائی جانان تکرار تجربه ندامت بار میاورد .

علی کل حال اگر کسی شخصی و یا چیزی را پس ازیکبار آزمایش دوباره تجربه نماید لابد پشیمان میگردد .

این مصراع در اصل یك ضرب المثل است . با اسکان «بای مجرب» موزونش کرده و مصرع ثانی قرار داده است .

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتا
فی قربها عذاب فی بعدهـا السلامه

طبیبی ـ یا حرف وحدت . ضمیر مؤنث واقع در کلمات : قربها و بعدها راجع است به دوست باعتبار معشوقه .

محصول بیت ـ احوال و اطوار دوست را از طبیبی سؤال کردم : از طبیب پرسیدم که اختلاط و امتزاج با دوست بچه وجه باید باشد ؟ جواب داد :

درقربش عذاب ودر دوریش سلامت و عفت است . یعنی اگر به معشوقه نزدیك شوی اغیار و اضداد و رقبا برایت مزاحمت ایجاد میکنند . اما اگر دور باشی ، کسی با تو کاری ندارد

کسیکه گفته است : روشن است که مراد از دوست در اینجا «نفس» میباشد این مفسر معنی دوست را ندانسته .   رد شمعی

باد صبا ز ماهم ناگه نقاب برداشت
کالشمس فی الضحاء تطلع من الغمامه

ز ماهم ـ از ماه من یعنی از روی جانانم

ضحاء ، به فتح ضاد و الف ممدوده : هنگام صبح «چاشتگاه» ، مذکر است و الفش برای تأنیث نیست . تطلع ، به سکون عین «به ضرورت وزن» اگرچه شعرای عرب رسمشان نیست بدون عامل مضارع را جزم دهند .

غمامه ، مفرد غمام ، اسم جنس : ابر

محصول بیتـ باد صبا از ماهم یعنی از روی جانانم ناگهان نقابش را بلند کردو روی جانان ظاهر و آشکار گشت، چون خورشید که هنگام صبح از زیر ابر نمایان میگردد. مقصوداینست، همینکه نقاب از روی جانان کنار رفت، رویش مانند خورشیدیکه وقت صبح از زیر ابر طلوع میکند، آشکار و روشن گشت.

کسیکه مصراع اول را اینطورمعنا کرده است: باد صبا ازماهم‌نقاب برداشت خطای این گوینده چون خورشید روشن است.

گفتم ملامت آرد گر گرد کوت گردم
و الله ما رأینا حبا بلا ملامه

حب ـ به ضم«حا» چون محبت اسم است. ملامت و لوم: سرزنش یعنی کسی راآزار دادن. مصراع دوم، مقول یك فعل مقدر «گفت» است.

محصول‌بیت ـ به جانان گفتم‌اگر در اطراف کوی و محلت بگردم برایم باعث ملامت وتوبیخ میشود. مراد: رقبا و اغیار با ملامت وسرزنش آزارم میدهند و رنجیده خاطرم‌میکنند. جانان‌در جوابم گفت: والله مامحبت بدون ملامت ندیدیم.
مقصود: عاشق از ملامت مصون وبر کنار نیست.

حافظ چوطالب آمد جامی بجان شیرین
حتی یذوق منه کأساً من الکرامه

چو ـ در اینجاادات تعلیل‌است. جامی، یا حرف و حدت، تقدیرش: جامی بده. بجان شیرین، باحرف تخصیص واضافه بیانی، تقدیرش: بجان شیرینت حتی، در اینجا ادات تعلیل است چون «تا»در زبان فارسی.

یذوق، بعد از حتی با «ان» مقدرمنصوب فعل مضارع واجوف.

کأساً، مفعول صریح و منه «جارمع المجرور» مفعول غیرصریحش

من الکرامه، صفت از برای کلمه «کأساً». کرامت: نیکی است اما به معنای سخاوت «مقابل‌خست» هم بکار میرود.

محصول‌بیت ـ از آنجا که حافظ طالب عشقت آمد: طالب عشق توست

بخاطر جان‌شیرینت، جامی اعطایش کن‌تا از آن جام اعطائی و کرامتی‌شما کاسه‌ای، بچشد . یعنی نوش کند . مراد : ازجام کرامتی شما کاسه‌ای بنوشد.

معنای مجموعی بیت را یکی از مفسرین اینطور گفته است : حافظ چون باجان شیرین‌طالب قدحی‌است تا که ازآن یك کاسه کرامت بچشد . این گوینده هرگز از معنای مستقیم و درست چیزی نچشیده است

ولہ ایضاً

۱ـ «کاسه» بجای کلمهٔ «چناق» که عبارت‌از کاسهٔ چوبی‌است بکاررفته، چون چناق‌معادلش در زبان فارسی نیست. مترجم

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل چهارصد وهشتاد وسوم

چراغ روی ترا گشته شمع پروانه
مرازخال تو با حال خویش پروانه

چراغ – به فتح جیم عجمی : آتشی که درفتیلهٔ شمع شعله میکشد

چراغ روی ترا، اضافه بیانیه و لامیه . «پروانه» واقع در قافیه مصراع دوم از دولفظ «پروا» و«نه» ترکیب یافته، پس از نظر محسنات لفظیه تجنیس مرکب است .

محصول بیتـ شمع پروانهٔ آتش روی تو گشته: عاشقت شده است. از خال تومرا با حال خویش پروانیست : عشق خالت مرا نسبت بخودم بی‌پروا کرده یعنی هیچگونه ترسی وباکی ندارم ازاینکه در راه عشقت فدا شوم.

خرد که قید مجانین عشق میفرمود
ببوی حلقهٔ زلف تو گشت دیوانه

که – حرف رابط صفت . قید مجانین عشق ، اضافه‌ها لامیه . میفرمود ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . ببوی حلقهٔ زلف تو، اضافه بیانیه و دو اضافه آخر لامیه است. گشت دیوانه‌اسمش ضمیر واقع تحت فعل که برمیگرددبه «خرد» وخبرش «دیوانه» . ببوی، متعلق به « گشت»، بوی دراینجا به طریق ایهام ذکر شده.

محصول بیتـ عقل که برای دیوانگان عشق‌دستور قید وبند میداد، خودش به‌امید حلقهٔ زلفت، یا دراثر بوی زلف پر پیچ وخمت دیوانه گشت .

مفسری گفته است : «بوی» دراین بیت به معنای امید است نه «رایحه» چون ص۱۹۲ جلد سوم شرح.

حلقه خود قرینهٔ این معنی میباشد، باید گفت این‌شخص خودش دیوانه‌ای است‌لایق قید وبند، چونکه دراینجا حلقه مناسب قید است و هیچگونه نسبتی به «بـوامید» ندارد.

رد شمعی

بمژده جان بصبا داد شمع درنفسی
زشمع‌روی‌تواش‌چون‌رساندپروانه

بمژده ــ با حرف صله. جـان مفعول صریح وبه صبا مفعول غیرصریح فعل «داد» وشمع فاعلش. نفسی: فی‌الحال. شمع‌روی تو، اضافه بیانی‌ولامیه، شین«ضمیر» در معنا مقید به فعل «رساند» «رساندش» که برمیگرددبه شمع. پروانه ، دراین بیت خط همایونی است که سابقاً به‌تفصیل‌مکرر درباره‌اش سخن‌رفته .

محصول بیت ـ همینکه صبا ازشمع‌رویت خط همایونی به شمع‌رسانید،شمع فی‌الحال جانش را بابت مژدگانی به صبا تسلیم کرد.

مراد ازجان دادن شمع،خاموش گشتنش‌است، زیراهمینکه باد به‌شمع‌بخورد کشته شدنش حتمی است، پس‌این معنا را با جملهٔ : جان به مژده داد، تعبیر کرده است .

ببوی‌زلف‌توگرجان‌ببادرفت‌چه‌شد
هزار جان گرامی فدای جانانه

ببوی زلف تو‌ـ با حرف مصاحبت اضافه‌ها لامیه . بوی دراین بیت‌به طریق ایهام آمده . بباد، با حرف صله . گرامی، به‌کسر کاف عجمی و یا بضم آن وبا یای اصلی لغت است به معنای عزیز.

محصول‌بیت ـ اگر به بویا به امید زلفت جان به‌باد رفت هیچ مهم نیست . یعنی اگر هلاك شد اهمیت ندارد ، یك جان چیست بلکه هزاران جان عزیز فدای جانان گردد. حاصل: میارزد اینکه در راه جانان هزاران‌جان عزیزفدا شود .

بر آتش رخ زیبای او بجای سپند
بغیر خال سیاهش که دید به دانه

آتش رخ زیبای اوـ اضافه لامیه وبیانیه و لامیه . بجای سپند، با حرف صله

واضافه لامیه . بغیرخال سیاهش با حرف تأکید واضافه بیانیه و لامیه. سابقاً گفتیم که اضافه برضمایر لامیه است. که، اسم: چه کسی به دانه: دانهٔ به

محصول بیت ـ برروی آتش رخ زیبای جانان ، بجای سپند بجزخال سیاهش که به دانه دیده. معمول اینست که برای جلوگیری ازچشم زخم اسفند دودمیکنند اما برروی آتش رخ جانان بجای اسپند بغیرازخالش ، که دیده که به دانه به آتش بریزند.

مراد : خالش به دانه ایست که برآتش رخش بجای اسپند نهاده شده، تا ازعین کمال (چشم زخم) مصون بماند.

درمعنای مجموعی بیت گفته شده : برروی آتش رخ زیبای تو بجای اسپند ، بغیرازخال سیاه آن رخ، که دانهٔ بهتری دیده.

ونیز : برروی آتش صورت زیبایش، بجای اسپند دانهٔ بهترازخال سیاه او که دیده ؟ این مفسرین معنای «به دانه» را ندانسته اند.

من رمیده ز غیرت فتادم از پا دوش
نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه

من رمیده ـ اضافه بیانی. نگارخویش، اضافه لامیه . بدست بیگانه، باحرف ظرف واضافه لامیه.

محصول بیت ـ من وحشت زده دیشب ازغیرتم ازپا افتادم ، یعنی پایم لغزید وخوردم بزمین، زیرا که نگارخویش را دردست بیگانه دیدم .

حاصل سخن نگارم را که با بیگانان دیدم سخت مضطرب گشتم.

چه نقشها که برانگیختیم و سودنداشت
فسون ما بر او گشته است افسانه

چه ـ دراینجا مبالغه را میرساند. نقشها: مرادحیله هاست. که، حرف بیانی. برحرف تأکید. انگیختیم، فعل ماضی متکلم مع الغیر و دراینجا به معنای پیدا کردیم وبکار بردیم. واوحرف حال . فسون به ضم «فا» مخفف افسون به معنای سحروحیله

مکر . براو، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ حیله وتزویرهای بسیاری بکار بردیم، وحال آنکه هیچکدام فایده نداد پس حیله ومکرما پیش اوافسانه‌ای بیش نبود. یعنی یك امر زائدی شد.

مرا بدور لب دوست هست پیمانی
که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه

بدورلب دوست ـ باحرف ظرف، اضافه‌ها لامیه. پیمانی، یا، حرف وحدت‌یا تنکیر. که حرف بیانی . نبرم، فعل نفی‌مضارع متکلم وحده.

محصول بیت ـ عهدی بسته‌ام که در دور لب دوست، جزازسخن قدح چیزی برزبان نرانم یعنی سخنی‌نگویم جزحرف پیاله وپیمانه.

حدیث مدرسه وخانقه مگوی که‌باز
فتاد در سر حافظ هوای میخانه

مگوی ـ خطاب عام. که‌حرف تعلیل. باز،دراینجا ادات‌تأکیداست وبه معنای «دوباره»هم قابل تفسیرمیباشد . درسرحافظ، درحرف صله، سرحافظ ، اضافه لامیه هوای میخانه ، مصدر به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت ـ بمن سخن ازمدرسه وخانقاه مگو: دربارۀ این چیزها با من حرف مزن زیرا بازبرسرحافظ سودا وآرزوی میخانه افتاده‌است. پس‌وقت مدرسه و خانقاه نیست.ازخطاب به غیبت التفات فرموده‌است.

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهارصد و هشتاد و چهارم

سحرگاهان که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه

سحرگاهان ـ جمع سحرگاه والف و نون[1] ادات جمع است اما درمقام مفرد بکار میرود چون سحرگاه و سحرگه، چنانکه بامدادان درمقام بامداد بکارمیرود.

مخمور شبانه، اضافه بیانی : حالت خماری که دراثر مستی شب دست میدهد «پس از زایل شدن مستی حاصل از باده نوشی درهنگام شب». مخمور، حال از برای فاعل فعل «گرفتم».

چغانه، لفظ مشترك است: یکی از آلات ساز را گویند که پولك هایی چون پولكهای دایره دارد، به کمانچه هم چغانه گویند چنانچه درقصیدهٔ شعره[2] آمده

محصول بیت ـ هنگام سحر درحالی که هنوز ازبادهٔ شبانه خمار بودم، همراه آهنگ چنگ وچغانه باده بدست گرفتم. مراد با سازیکه وقت سحر زده میشد باده نوشیدم

این بیت مرهون بیت آتی است.

نهادم عقل را ره توشه از می
بشهر مستیش کردم روانه

عقل را، مفعول اول، توشه مفعول دوم فعل «نهادم» وازمی، مفعول غیرصریح بش

۱ـ سحرگاهان، رجوع شود به صفحه ۱۲۷ جلداول

۲ـ قصیدهٔ شعره، راجع به موضوع و گویندهٔ قصیدهٔ مذکور درمنابع ومآخذی که دردسترس بود چیزی دیده نشد، شاید غلط چاپی رخ داده وحرفی ازآن ساقط شده است. مترجم

ص ۱۹۶ جلد سوم شرح

ره توشه در اصل توشهٔ ره بوده «با اضافه» باتقدیم و تأخیر ترکیب مزجی کردند. یعنی آذوقهٔ راه. بهشهرمستیش کردم روانه، باحرف‌صله واضافه‌بیانیه وشین‌برمیگردد به عقل تقدیرش: بهشهر مستی کرده‌ش‌روانه. پس شین مفعول اول و روانه مفعول دوم و به شهر مفعول غیرصریح فعل «کردم»

محصول بیت ـ وقت سحر: صبح سحر درحالیکه ازبادهٔ شبانه خماربودم، با آهنگ چنگ و چغانه باده خوردم وتوشهٔ راه عقلم را ازباده کردم: شراب را توشهٔ راه عقلم کردم و به شهر مستی روانه‌اش کردم یعنی فرستادم. حاصل بیان بوسیلهٔ باده مستش کردم، زیرا کسیکه باده خورد مسلماً مست میشود:

خواجه مستی خود را دراول سحر بیان میکند.

مصراع دوم این بیت در دیوانها به صورتهای مختلف واقع شده، اما من هم این نسخه را اختیارکردم زیرا برای مبتدی این نسخه آسان است.

نگار میفروشم عشوهٔ داد
که ایمن گشتم از مکر زمانه

نگار می فروش، اضافه بیانی و یا لامیه. میم «ضمیر» در معنا به فعل «داد» مقید است به تقدیر: دادم. که، حرف تعلیل. ایمن، به کسر همزه و میم، به معنای امین است درعربی.مکرزمانه، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ معنای این بیت مناسب بیت سابق است.

نگار میفروش،یا نگاریکه مال میفروش است، عشوه‌ای بمن داد: چنان‌دلم را با یك فریب گول زد که از مکر زمانه امین گشتم. مراد: باده‌ای به من‌خوراند ومست لایعقلم کرد، وازمکر دنیا فارغ وآزادم ساخت.

ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که ای تیر ملامت را نشانه

محصول بیت ـ از ساقی کمان ابرویمان شنیدم، بمن گفت: ای عاشقی که

هدف و نشانهٔ تیرملامت قرار گرفته‌ای.

نه بندی‌زان‌میان طرفی کمروار
اگر خود را ببینی در میانه

این بیت ـ در نسخه‌ها به دووجه واقع گشته: نه‌بندی و به‌بینی، با تقدیم نون نافیه وبا . وبرعکسش یعنی ببندی ونه‌بینی . با تقدیم با و نون

محصول بیت ـ نه بندی زان میان طرفی کمروار : ازمیان جانان فایده‌ای نمیبری، چنانکه کمر بندرا ازآن بهره‌ای نیست.

معنای مجموعی بیت، اگرخودرا ببینی در میانه، یعنی برای خودت وجودی قائل شوی وغروری داشته باشی. مراد : اگرخودبین باشی ، ازمیان جانان ، چون کمرهیچگونه فایده‌نمی‌بینی. مقصود: همانطور که کمررا از میان‌جانان ، فایده و بهره‌ای عاید نمیشود، تو هم ازآن بی بهره میمانی. یا خود برعکس آنچه بیان شد معنا شود :

اگر خودرا نبینی درمیانه: غرورت را بکشی و وجودی نداشته باشی،حاصل مطلب اگرخود بین‌نباشی، جانان نسبت به توالتفاتی‌ابراز میدارد، وبالاخره‌وصالش را برایت میسر میکند. ولکل وجهه .

آنچه از ساقی کمان ابرو شنیده مضمون‌همین‌بیت است .

برو این دام بر مرغ دگر نه
که عنقا را بلندست آشیانه

مراد از «دام» دراینجا «مکروحیله» است. که ، حرف تعلیل.مراد از «عنقا» جانان میباشد.

محصول بیت ـ این بیت هم از ساقی شنیده شده : این دام را بروبرای مرغ دیگر بنه چونکه آشیانهٔ عنقا بلند است . یعنی با این مکروحیله نمیتوانی به وصال جانان دست یابی ، چونکه اوعالیجناب است و گول هرمکرو حیله را نمیخوردپس این دام مکررا برای کسی غیر ازجانان بنه که مقصودت دست دهد.

ندیم ومطرب وساقی همه اوست
خیال آب وگل در ره بهانه

مراد از آب وگل ، وجود ساقی ومطرب است

محصول بیت ـ ندیم مصاحب مجلس است . مقصود از : مطرب و ساقی همه اوست یعنی همه عبارت از «جانان» است . پس خیال آب و گل ، یعنی وجود هریك «ندیم وساقی ومطرب» درطریق عشق بهانه است .

حاصل سخن وسیله تشخیص و تمییز ندیم وساقی و مطرب از هم عناصر است والا در روح فرقی‌نیست بلکه فرق‌به‌اعتبار این‌اعراض میباشد. والله‌اعلم.

بده‌کشتی می تا خوش برآئیم
ازین دریای ناپیدا کرانه

مراد ازکشتی می ـ قدح است. تا، حرف تعلیل . برآئیم، بیرون آئیم.مراد از دریای «ناپیدا کرانه» دریای غم است.

محصول بیت ـ کشتی باده را بده تا که ازین دریای بی‌انتها بآسانی بیرون آئیم . یعنی باده بده که مست شویم وازغم بی‌حد عالم خلاصی یابیم.

که بندد طرف حسن از وصل شاهی
که با خود عشق بازد جاودانه

که ـ اسم است: چه کسی. طرف‌حسن، اضافه بیانی ، وصل شاه، اضافه‌لامیه ویا حرف وحدت. که، حرف رابط صفت . باحرف صله . عشق‌بازد: محبوب دوستی کند. جاودانه : ابدی.

محصول بیت ـ که بندد طرف حسن از وصل شاهی : که میتواند از وصل پادشاهی برخوردار گردد.

معنای مجموعی بیت : کسیکه دایم با خودش عشق بازی کند یعنی خودش‌را دوست بدارد پس به عشق جانان بزرگوار محتاج نیست ، بنابراین چنین شخص از وصل جانان فایده نمیبرد. از وصل جانان بی‌بهره میماند.

وجود ما معمائیست حافظ
که تحقیقش فسون است وفسانه

محصول بیت ـ ای حافظ وجود ما معمائی است که تحقیق آن معما افسانه است . یعنی فانی است و بقا ندارد . مراد : وجود باقی ذات خداوند است، وجودما چون ظل زائل میباشد که هیچ اعتبار ندارد ، پس به حق میگوید که وجودمافسون وفسانه است.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات ،مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و هشتاد و پنجم

از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ
آرام جان و مونس قلب رمیدهٔ

که ـ حرف تعلیل. آرام جان ، اضافه لامیه. رمیده از رمیدن : فرار توأم با ترس .

محصول بیت ـ ای جانان از من جدا مشو که نور دیده‌ام هستی ، و همچنین سبب آرامش و راحت جان و مونس قلب رمیده‌ام توای . حاصل مطلب از من جدا مشو خیلی احتیاج به تودارم.

تمام نسخه‌ها بهمین طرز بود که نوشته‌شد، اما قیاس این بوده که کلمهٔ «آرام» به «نور دیده» عطف شود فتأمل.

ازچشم زخم خلق مبادت گزند از آنك
در دلبری بغایت خوبی رسیدهٔ

چشم زخم خلق ـ اضافه لامیه . نظرخوردن را چشم زخم گویند. مبادت :تا درمعنا به کلمهٔ گزند مقید است .

دلبری وخوبی ، یا در هردومصدریه‌است. بغایت خوبی، با حرف صله واضافه لامیه . همزهٔ واقع درقافیه حرف توصل ویا ضمیرخطاب است.

محصول بیت ـ ازچشم زخم‌مردم گزندت مرساد: ازنظر خوردن مصون بمانی چونکه دردلبری به‌نهایت زیبائی‌رسیده‌ای. حاصل‌سخن، توبغایت زیبایی‌خداوند تعالی

ازچشم بد حفظت کند .

از دامن تو دست ندارند عاشقان
پیراهن صبوری ایشان دریدهٔ

دست ندارند ـ دست نمیکشند. پیراهن صبوری ایشان ، اضافه بیانیه ولامیه صبوری، یا وحدت راست .

محصول بیت ـ عاشقان از دامن تو دست بر نمیدارند. زیرا که پیراهن صبوری آنان را تو دریده‌ای . مراد : با عشق ومحبت خود عاشقان را بی‌صبر وقرار کرده‌ای همین است که ترکت نمیکنند.

دل بدمدار هان که رسی هم بروز وصل
شبها چو زهر فرقت جانان چشیدهٔ

هان ـ دراین قبیل جاها ادات تنبیه است. که، حرف تعلیل .

بروز وصل، باحرف صله واضافهٔ لامیه. زهر فرقت جانان، اضافه بیانیه ولامیه. چشیدهٔ، یعنی خورده‌ای و از مزه‌اش خبرداری.

محصول بیت ـ آگاه شو و مضطرب خاطر مباش، زیرا بالاخره به‌روز وصال میرسی، چونکه شبها زهرجدایی وهجران جانان را چشیده‌ای.

« کسیکه رنج وتلخی فراق را صبر کند حتماً بدوصال میرسد» زیرا کسیکه بیمار شود، غمخواری‌اش کنند .

منعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ

محصول بیت ـ ای مفتی وقت مرا ازعشق ومحبت آن جانـان منع مکن : به من مگو که : عشق آن جانان را ترك کن، وهرچه دراین مورد بگویی معذورت میدارم چونکه تو آن جانان را ندیده‌ای، واگرمیدیدی ز عشقش منعم نمیکردی ، بلکه خودت هم عاشقش میگشتی.

این سرزنش که کرد ترا دوست حافظا
بیش ازگلیم خویش مگر پا کشیدهٔ

محصول بیت ـ ای حافظ این توبیخی که یار ترا کرد عبث و بیهوده نیست

مگرپایت را ازگلیم خویش بیشتر درازکرده‌ای ؟ یعنی از حد ومقدار خود تجـاوز کرده‌ای که توبیخت کرد .

در بعضی ازنسخه‌ها، بجای «دوست» «دوش» واقع شده، پس بااین تقدیرفاعل فعل«کرد» «مفتی‌زمان» میشود الله‌اعلم.

ولهایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و هشتاد وششم

ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
مانند چشم مستت چشم جهان ندیده

ای ـ حرف ندا ومنادی محذوف : ای جانان. فروغ رویت ، اضافه لامیه : ضیاء و نور رویت چراغ‌دیده، اضافه بیانی. مانند چشم، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . چشم مست،اضافه بیانی. چشم جهان، اضافه لامیه «مجازاً» تقدیرش چشم اهل جهان است.

ندیده، نون حرف نفی و دیده نوعی از ماضی : دیده است ، ندیده : ندیده است . چشم جهان مبتدای مؤخر و مانند خبر مقدم .

محصول بیت ـ نور وفروغ رویت سبب روشنی چراغ چشم ماست : روشنی و ونور چشم ما از فروغ روی توست، چنانکه ماه ازخورشید مستنیر میشود. ماحصل ای جانان بینائی چشمم را سبب توئی . ونظیرومشابه چشمان خمارت را چشم مردم دنیا ندیده است . مراد: توبی مانندی . مصراع دوم بدل مصراع اول است .

همچون تو نازنینی سرتا بپا لطافت
گیتی نشان نداده ایزد نیافریده

نازنینی ـ یا وحدت راست . سرتابپا : سراپا. گیتی ، به کسر کاف عجمی: جهان. ایزد، به کسر«همزه وزا» : خدا .

محصول بیت ـ نازنینی سرا پا لطیف چون تو، دنیا نشان نداده وخداخلق

نکرده است. مراد : وجود لطیف وشریفی چون تو نه در دنیا دیده شده ونه‌خداوند آفریده است .

بر قصد خون عشاق ابرو و چشم مستت
گاه این کمین گشاده گاه آن کمان کشیده

قصد خون ـ مصدر به مفعولش اضافه شده . خون عشاق ، اضافه لامیه. چشم مست ، اضافه بیانی

محصول بیتـ ابروان و چشمان خمارت به قصد ریختن خون عـاشقان در کمین‌اند:چشم مستت کمین کرده یعنی دام نهاده و ابروانت کمان کشیده‌اند. خلاصه برای کشتن عشاق گاهی این کمین میکند و گاهی آن کمان میکشد.

در این بیت شاعر لف و نشر وصنعت اشتقاق رعایت کرده است

تاکی کبوتر دل چون مرغ نیم بسمل
از زخم‌تیرچرخت‌درخاك و خون طپیده

تا ـ ازبرای انتهای غایت است. کی : چه وقت، مؤدای هردو «تا چند» است چون «الی و متی» درعربی . کبوتر دل، اضافه بیانی . مرغ نیم بسمل، هکذا . نیم بسمل : مرغی که بطورکامل سر بریده نشده و هنوز نیمه جان است . چون مرغ نیم بسمل،مرهون‌مصراع دوم. زخم تیرچرخ، هردواضافه لامیه. کمانی که زهش کشیده شود دوسرش چون چنبردر یکجا جمع میشود به چنین کمان چرخ گویند. طپیده ، دراینجا : آلوده وآغشته است.

محصول‌بیت ـ کبوتر دل تا کی چون مرغ نیمه کشته از زخم کمان‌ابرویت در خاك وخون به غلطد : آغشته وآلودهٔ خاك و خون گردد . مراد : کبوتردلم تا چند از تیرابروانت زخمی شود و درخاك وخون چون مرغ نیم بسمل‌پربزند.

از سوز سینه هر دم دودم بسر برآید
چون عود چند باشم در آتش آرمیده

دودم ـ میم درمعنا «به سر» مقیداست به‌تقدیر«به سرم» بسر برآید: اینجا بسرم

میزند. عود، درلغت بهردرختی گفته میشود، اما نوعی‌درخت است که فقط‌ازجانب هندوستان میاورند و از بخورش استفاده میشود یعنی اسباب و غیره را با دود درخت مذکور معطرمیکنند وبآن هم عود گویند دراین بیت مراد همین نوعش است .

آرمیده، دراینجا یعنی ثابت وبرقرار : همیشه ومقید است به باشم به تقدیر : آرمیده باشم همانطور که دربیت سابق کلمه «طپیده» بهباشد مقید است.

محصول بیت ـ از سوز دلم هر آن چون عود دود از سرم درمیاید، تا کی‌در آتش مستقرباشم : تا کی دائم درمیان آتش باشم . خلاصه تا چند چون عود قماری پیوسته در آتش بسوزم .

خواجه از فراق جانان شکایت میکند.

گر ز انکه رام گردد بخت رمیده با من
هم زان دهن برآرم کام دل رمیده

گرزانکه ـ اگرچنانکه رام گردد : مطیع ومنقاد شود. گردد، به فتح‌کاف عجمی : شود یا میشود، یعنی درواقع به معنای صیرورت‌است ازمصدر گردیدن مشتق شده که در اصل : چرخیدن است چنانکه سابق براین در باره‌اش مفصل سخن رفته است . بخت رمیده، اضافه بیانیه. بامن، باحرف صله. برآرم: دراینجاتحصیل‌میکنم یعنی میگیرم .کام دل رمیده ، اضافه لامیه و بیانیه .کام مفعول صریح فعل «برآرم» رمیده اینجا : وحشی .

محصول بیت ـ بخت و اقبال رمیده‌ام اگرمطیع و منقادم گردد : بختم اگر بمن یاری کند از دهان جانان‌کام دل وحشی‌ام را میگیرم،یعنی ازدهان جانان مراد دلمرا میستانم .

میلی اگر ندارد با عارض تو ابرو
پیوسته از چه باشد چون قدمن خمیده

میلی ـ یا حرف تنکیر.باعارض تو، با حرف صله واضافه لامیه . ابرو ،فاعل فعل«ندارد» . خمیده : منحنی .

محصول بیت ـ ابروانت اگرمیل به عارضت ندارند : نسبت به‌صورتت تمایلی ندارند، پس‌چراپیوسته مانند قد من‌خمیده‌اندیعنی‌بجانب‌صورتت‌انحنا پیدا کرده‌اند. حاصل : نوك ابرویت بطرف صورتت برگشته است .

گربر لبم نهی لب یابم حیات باقی
آن دم که جان شیرین باشد بلب رسیده

محصول‌بیت ـ اگر آن دم که جان شیرینم بلب میرسد، تولبت را برلب من بگذاری ، حیات ابدی میبابم : درآن حالت نزعم اگر لب برلب من نهی حیات جاویدان یابم.

تاکی فروگذاری چون زلف‌خود دلم را
سرگشته و پریشان ای نور هر دو دیده

فروگذاری ، اینجا یعنی ترك میکنی و مرهون مصرع دوم.

محصول‌بیت ـ ای نور دیدگانم ، تا کی دلـم را چون زلفانت سرگشته و پریشان خواهی کرد : دلم را رعایت نمیکنی، و درباره‌اش اهمال روا میداری یعنی نسبت به دلم مرحمت و شفقتی اظهار نمیکنی .

درمعنای‌مصراع‌اول: تاکی‌چون‌زلفت دلم‌را آشفته میکنی،این‌مفسرمعنای بیت را خیلی پایین‌آورده .

یکی دیگر گفته است : تاکی‌زلفت‌را به پایین رها میکنی چون دل من،اینکه دیگر معنای شعررا خیلی خیلی تنزل داده است .

در پای خار هجران افتاده درکشاکش
وز گلشن وصالت هرگز گلی نچیده

جایز است پای خار مضاف برهجران باشد، پس در اینصورت مراد از «پای» «بن وته» است یعنی دربن خارهجران «درمنتهای محنت هجران» وجایزاست ، خار هجران مبتدای مؤخر و درپای خبر مقدم باشد، پس میتوان گفت : خار هجران در پای دلم .

افتاده، فاعلش«دل» است.«دل‌مذکور در بیت‌قبلی». در،حرف صله. کشا کش: گیرودار و کشمکش. گلشن وصال ، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ دلم ازشدت رنج و محنت هجران در کشا کش است . مراد: به اضطراب هجران گرفتار شده و هرگز از گلشن وصالت گلی نچیده است . یعنی تاکنون هرگز از وصلت متمتع نگشته و دائماً رنج هجران و فراق کشیده است .

مارابضاعت اینست گردرمذاقت افتد
در های شعر حافظ بنویس در جریده

بضاعت ـ سرمایه. درهای‌شعرحافظ، اضافه بیانیه ولامیه. جملهٔ: گردرمذاقت افتد ، مرهون مصراع دوم.

جریده ، جنگ زیبائی‌است که شیرازه نداردبلکه از دوجانبش قابل‌خواندن میباشد.

محصول بیت ـ سرمایهٔ ما این شعرآبدار است، اگربه مذاقت سازگاراست یعنی ذوق داری جواهر شعرحافظ را درجریده بنویس.

حاصل سخن ، سرمایهٔ ما نظم کلام است، اگرخوشت میاید درهای شعرحافظ را در مجموعهٔ خودت بنویس وازبر کن .

خواجه ازمتکلم به غایب التفات فرموده.

گر دست من نگیری با خواجه باز گویم
کز عاشقان مسکین دل بردهٔ بدیده

محصول بیت ـ گردست من‌نگیری. اگرمعین وظهیرمن‌نباشی، بەوزیراعظم شکایت میکنم که با چشمان فتانت دل عاشقان بیچاره را ربوده‌ای . مقصود : دلشان را برده‌ای .

این غزل در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد . لیکن چون شارحان نوشته‌اند، ماهم بدان سبب به تقلیدآنان‌نوشتیم‌اگرچه به کلام خواجه شباهت‌ندارد.

ولەایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و هشتاد و هفتم

عیدست و موسم گل ساقی بیار باده
هنگام گل که دیده بی می قدح نهاده

محصول بیت ـ ای ساقی باده بیار که عید است و زمان گل ، چون در فصل گل که دیده قدح بی‌می‌باشد،مراد: درموسم گل که دیده که جام خالی ازباده‌باشد؟

زین زهد و پارسائی بگرفت خاطرمن
ساقی بده شرابی تا دل شود گشاده

بگرفت ـ اینجایعنی زده شد . شرابی، یا حرف تنکیر، تا حرف تعلیل .

محصول‌بیت ـ ازاین زهد وپارسائی دلم بگرفت ، یعنی متنفر شدم ای ساقی شراب بده تا دلمان باز شود. گشایش خاطرپیدا کنیم .

صوفی که دی نصیحت میکرد عاشقانرا
امروز دیدمش مست تقوی بباد داده

محصول‌بیت ـ صوفی که دیروز به عاشقان نصیحت میکرد ، امروز مست دیدمش : امروز دیدم تقوی را بباد داده یعنی فاسق گشته .

این یك‌دو روز دیگر گل‌را غنیمتی‌دان
گر عاشقی طرب جوی با ساقیان ساده

غنیمتی ـ یا حرف تنکیر . عاشقی یا ضمیر خطاب . جوی فعل امر مخاطب : بخواه. طرب، مفعول مقدم فعل«جو»

صفحه ۱۹۷ جلد سوم

محصول بیت ـ این یك دو روز که ازفصل گل باقی‌مانده غنیمت بدان: اگر واقعاً عاشقی با ساقیان ساده روباده‌بنوش وخوش‌باش. مراد: فصل گل را رایگان از دست مده، بلکه با ساقیان ساده روباده بنوش وخوش بگذران.

گل‌رفت ای حریفان غافل چرانشینید
بی بانگ رود وچنگ‌وبی یاروجام‌باده

رود ـ دراین بیت به معنای «زه» سازمیباشد.

محصول بیت ـ ای یاران فصل گل تمام شد، پس چرا غافل نشسته‌اید: چرا زه ساز بی‌آواز است و شما بدون یار و بی جام باده هستید. مقصود موسم گل تمام شد، چرا وقتتان را با غفلت میگذرانید. یعنی چرا بی ساز و آواز، و بی‌یار وباده نشسته‌اید.

درمجلس صبوحی دانی‌چه‌خوش‌نماید
عکس عذار ساقی در جام می فتاده

دانی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب، متضمن استفهام

عکس عذار ساقی، هردواضافه لامیه

محصول بیت ـ در مجلس‌صبوحی، میدانی چقدر زیبا دیده میشودعکس‌روی ساقی که در جام باده افتاده باشد. یعنی بسیار لطیف مینماید.

مطرب چوپرده سازد شایداگر بخواند
از طرز شعر حافظ در بزم شاهزاده

مراد از پرده، آهنگ ونوای ساز است، جملهٔ شاید اگر بخواند،مرهون مصراع دوم. طرز: اسلوب وقاعده.

مراد از شاهزاده، پسرسلطان منصور است که در قصیدهٔ: جوزا سحر،ذکرش گذشت.

محصول بیت ـ مطرب وقتی آهنگی میزنـد، خیلی بجاست که در مجلس شاهزاده به طرز شعرحافظ چیزی بخواند.

مراد : شعری بــه طرز و سبك شعر حافظ که عاشقانه و سوزنــاك باشد ـ بخواند .

مقصودش اینست که شعر حافظ را بخواند.

ولهایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل چهارصد و هشتاد و هشتم

نصیب من چو خرابات کرده است الله
درین میانه بگو زاهدا مرا چه گناه

محصول بیت ـ چون حق تعالی باده نوشی را نصیب وقسمت من کرده‌است، پس ای زاهد بگو ببینم من چه تقصیر دارم : گناه من چیست .

مراد : در روز اول سر نوشت ومقدرات من این بوده که باده نوش باشم : باده نوشی قسمت من بوده پس من چه گناه دارم که باده میخورم .

کسی که در ازلش جام می نصیب افتاد
چرا بحشر کنند این گناه ازو درخواه

کسی ـ یا حرف وحدت . ازلش ، شین«ضمیر» درمعنا به نصیب مربوط است.
درخواه : طلب

محصول بیت ـ کسیکه در روز ازل باده نوشی مقدرش شده ، پس چرا روز حشر این گناه را از او بازخواست میکنند: وقتی‌امری ومصلحتی در ازل مقدر ومعین شده باشد، بنده درآن خصوص چه گناهی دارد که مورد عتاب وخطاب قرار گیرد .

بگو بصوفی سالوس خرقه پوش دورو
که کرده دست درازی و آستین کوتاه

بگو ـ خطاب عام. به صوفی سالوس خرقه پوش دورو . باحرف صله واضافه‌ها

بیانی. که ، حرف رابط صفت .دست دراز، صفت‌مرکب ، یا حرف مصدری ومفعول فعل«کرده» . واو حرف عطف . آستین معطوف به دست ، تقدیرش : وآستین کوتاه کرده است .

محصول‌بیت ـ به صوفی دورو و ریاکار و خرقه پوش بگو : آن صوفی که ریاکاراست جملهٔ «دست درازی و آستین کوتاه» کنایه ازریاکاری است.خلاصه‌به‌آن صوفی که این دوکاررا کرده است بگو.

مقول قول مضمون بیت آتی است .

تو خرقه را ز برای ریا همی پوشی
که تا بزرق بری بندگان حق از راه

که ـ حرف بیا . تاحرف تعلیل . بزرق، با حرف سبب. بری ، فعل مضارع مفردمخاطب از راه ببری ، به عربی‌اضلال است . بندگان ، مفعول صریح و بزرق مفعول غیرصریح فعل «بری» «ازراه» اینهم غیرصریح است .

محصول‌بیت ـ ای صوفی،توخرقه را برای تظاهر و ریا میپوشی که‌بندگان خدارا گمراه کنی، یعنی‌بخاطر اضلال‌بندگان خدا خرقهٔ ریا میپوشی، بلکه بگمان فاسد خود قصد داری خدا را هم گول بزنی.

غلام همت رندان بی‌سر و پایم
که هر دوکون نیرزد به پیش‌شان یك‌کاه

غلام همت رندان بی‌سر ـ اضافه لامیه وبیانیه . بی‌سروپا : یعنی‌آدم لاقید و بی‌پروا و لاابالی . که ـ حرف تعلیل ، نیرزد. فعل نفی مضارع، مفرد غایب:ارزش ندارد . به ، حرف ظرف. پیش‌شان، اضافه لامیه ، شین «ضمیر» غایب ، الف و نون ادات جمع . ضمایر با الف و نون جمع بسته میشود.مثلا پیش‌شان وپیش‌تان، گویند، و همیشه ماقبل ضمایر مفتوح است ، مگر به ضرورت وزن در بعضی موارد ساکن خوانده میشود . چنانکه حضرت مولانا جامی در سبحةالابرار هر دو را در یکجا جمع کرده است .

بیت : عشق بحر ازدلشان سر برزد و آتش شوق بجانشان در زد

محصول بیت ـ غلام همت رندان لاابالی و بی‌سروپایم ، که دوعالم در پیششان به یك پر کاه نمی‌ارزد، مراداز کمال استغنا برای دوجهان یك پر کاه ارزش قائل نیستند.

مراد من ز خرابات چونکه شد حاصل
دلم ز مدرسه و خانقاه گشت سیاه

محصول بیت ـ چون مرادم ازمیخانه حاصل شد، دیگر دلم ازمدرسه وخانقاه زده شده یعنی دلم سرد شد. وازمدرسه وخانقاه بیزار گشته‌ام .

برو گدای در هر گدا مشو حافظ
مراد خویش نیابی مگر بشی‌لله

گدا ـ کسی‌را گویند که از روی نیازچیزی بخواهد . یعنی فقیر.

محصول بیت ـ ای حافظ برو و گدای در هر فقیر مشو، یعنی محتاج کسی مباش که او خودش هم محتاج است: محتاج‌محتاج مباش زیرا بمرادت نمیرسی‌مگر با شی‌لله . مقصود : مرادت را از اغنیای معانی یابی نه ازکسانی که از معانی خالی وعریان هستند. یعنی اگروصول الی‌الله را طالبی، از واصل شدگان بخواه که فیض یابی. اصل شی‌لله «شیأ‌لله» میباشد، ومفعول یك فعل‌مقدر است. مراد: «اعطنی‌واحسن لی‌شیأ» است پس در اثر کثرت استعمال عامل متروك و مهجور گشته است .

ولە ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهار صد و هشتاد و نهم

وصال او ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده که آن به

محصول بیت ـ وصال جانان ازحیات جاودان بهتر است، یعنی ازعمر باقی بهتر است یارب بمن آنچه بهترین است بده : وصال جانان را نصیبم کن که ازعمر بهتر است یا خود : یارب به من آن چیزی که از همه چیز بهتر است بده ، یعنی وصال جانان وعمر ابدی هر کدام ازاین دو که بهتر است به من مرحمت کن.

بشمشیرم زد و با کس نگفتم
که رازدوست از دشمن نهان به

محصول بیت ـ مرا با شمشیر زد ، اما من به کسی نگفتم . چونکه سر دوست بهتر است که از دشمن مخفی بماند . مراد: مکتوم ماندن و فاش نگشتن راز جانان خوب است.

دلا دائم گدای کوی او باش
بحکم آن که دولت جاودان به

محصول بیت ـ ای دل همیشه گدای محلهٔ جانان باش، به دلیل آنکه دولت ابدی یافتن خیلی بهتر ازهمه چیز است. یعنی گدائی کوی جانان خود دولت جاویدان است .

بحکم آنکه : به سبب آنکه

بخلدم دعوت ای‌زاهد مفرما
که‌این‌سیب‌ذقن زان‌بوستان‌به

محصول بیت ـ ای زاهد، مرا به بهشت‌دعوت مفرما . زیرا سیب زنخ جانان ازآن باغ جنت بهتراست . یعنی ازنسیهٔ باغ بهشت نقد وصال جانان بهتر است .

ذقن‌وزنخ ـ هردوبیك معناست.

بداغ بندگی مردن درین در
بجان او که از ملك‌جهان به

محصول بیت ـ دراین در با داغ بندگی مردن، بجان‌جانان ، بهترازپادشاهی جهان است

ملك، به ضم میم و سکون لام ، به معنای مملکت و پادشاهی است.

گلی کان پایمال سرو ماشد
بود خاکش‌ز خون ارغوان‌به

در لغت. گل مطلق زهر است . اما دراینجا مراد گل سرخ است و مقصود از «سرو» جانان میباشد.

محصول بیت ـ گلی که لگد مال‌سروما باشد : یعنی جانان‌آن را زیرپایش بمالد، باصطلاح لگد مالش کند ، خاك آن از خون ارغوان بهتراست. اسنادبهتری نسبت به خون مجازی است لیکن مراد نفس ارغوان است .

خدا را از طبیب من بپرسید
که آخر کی‌شود این‌ناتوان‌به

خدا را ـ را ، ادات تخصیصی. بپرسید : با حرف تاکید، فعل امرمخاطب : سؤال کنید. که ، حرف بیانی . آخر ، ادات تأکید. کی: چه‌وقت.

محصول‌بیت ـ برای رضای خدا از طبیب من سؤال کنید که این بیمار کی خوب میشود : چه وقت از مرض خلاص میگردد. حاصل اینکه کی از مرض عشق شفا میيابد. مراد: ازطبیب جانانش است .

جوانا سر متاب از پند پیران
که رأی پیراز بخت جوان به

جوانا ـ منادی : ای جوان. متاب، فعل نهی‌مخاطب یعنی اعراض‌مکن. سر، مفعول صریح ازپند، مفعول غیرصریح فعل «متاب».

که ، حرف تعلیل . رأی، مهموزالعین معتل اللام به فتح «را» وسکون همزه یعنی فکر درعربی با تلیین همزه هم جایز است مانند «رأس» ، اما عجم دائماً تلیین میکند. رأی‌پیر، اضافه لامیه.

رأی پیر ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا . از بخت، متعلق بـه کلمه «به». بخت جوان ، بخت مضاف : اضافه بیانیه یا لامیه یعنی طالع بلند و خوب ومساعد یابخت شخص جوان .

محصول‌بیت ـ ای جوان از نصیحت پیران سر متاب یعنی اعراض مکن . زیرا فکر وتدبیر پیرازبخت جوان ویا از طالع واقبال آدم جوان بهتراست . مراد پند پیر ازبخت خوش و بلند بهتر است .

حاصل بیان : با پند پیران منتصح شدن بهتر از اعتماد به طالع خویش‌است .

شبی میگفت‌چشم کس ندیدست
ز مرواریدگوشم درجهان به

مروارید ـ به ضم «میم» و سکون «را» مضاف : اضافه لامیه

محصول بیت ـ جانـان شبی میگفت که : در دنیا مرواریدی چون مروارید گوش من کسی ندیده‌است . مقصود: مروارید من درعالم بی‌نظیراست . پس‌خواجه میفرماید که :

سخن‌اندر دهان دوست‌گوهر
و لیکن گفتهٔ حافظ از آن‌به

مراد از دوست ، فاعل میگفت یعنی جانان است :

گوهر، اصلش : گوهرست میباشد بـه ضرورت وزن‌تخفیف داده شده . گفتهٔ

حافظ ، اضافه لامیه ، مقصود مقول حافظ است . یعنی نظم شریفش . از آن : به مروارید جانان اشاره است .

محصول بیت ـ در دهان دوست «جانان» سخن گوهر است . چونکه جانان مروارید گوشم گفته‌بود. پس به‌فحوای کلام باید گفت سخن یاردر بارهٔ گوهراست. اما نظم حافظ بهتر از مرواریدی است که جانان تعریفش کرد چونکه الی‌یوم القیامة باقی است.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهار صد و نودم

ای دل بکوی دوست گذاری نکردهٔ
فرصت زدست داده و کاری نکردهٔ

این غزل را عیناً با تبدیل ردیف در حرف «یا» آورده‌اند، با این مطلع بیت : ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی فرصت ز دست داده و کاری نمیکنی

در کلیهٔ دیوانهای موجود در نزدمان ، غزل مذکور همانطور که اشاره شده جزو حرف «یا» قید شده است و در هیچکدام جزو حرف «ها» دیده نشد ، مگر در شرح آقای سروری پس انشاءالله شرحش را ضمن ردیف «یا» با ردیف «نمیکنی» (با هر دو ردیف) توضیح خواهیم داد.

در حرف لام و الف هم غزلی آمده است، آن را هم در دیوانها در پایان حرف الف ذکر کرده‌اند. بنابراین جزو ردیف الف شرحش گذشته است .

وله ایضاً حرف الیاء

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و نود و یکم

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی

ساقی ـ منادی. که ، حرف بیان. قدح لاله ، اضافه بیانی. طامات ، عادات و کارهای بی‌پایهٔ صوفیه را گویند. تا ، اینجا به معنای «الی» میباشد. خرافات ، به ضم «خا» : قصه‌ها وحکایاتی که شبها تعریف میشود، در این بیت مراد همین معناست ویك معنای دیگرهم دارد که سابقاً درقافیهٔ میم ذکرش گذشت . چنانکه در بیت :

خیز تا خرقهٔ صوفی به خرابات بریم　　شطح و طامات به بازار خرافات بریم

گفته است .

محصول بیت ـ ای ساقی بیا که قدح لاله ازباده پرشده است ، یعنی فصل بهار فرا رسیده . قرمزی لاله را به قدح شیشه‌ای پر از شراب تشبیه کرده‌اند .

میگوید : رسوم وعادات صوفیه تا کی وافسانه‌ها و قصه‌های شبانه تا کی. یعنی باچیزها وکارهای بی‌اساس که احتمال‌وقوعشان کم است تا کی‌عمرت را میگذرانی. پس باده بیار که ازعشق و محبت صحبت کنیم .

بگذر ز کبر و ناز که دیدست روزگار
چین قبای قیصر و ترك كلاه کی

بگذر ـ خطاب عام ویا به ساقی مذکور خطاب میشود .

که ، حرف تعلیل . دیدست ، در اصل‌دیده است میباشد چنانکه مکرر ایـن

ص۳۱۵ جلد سوم شرح

مطلب را گفته‌است. روزگار ، فاعل فعل دیده است.

چین قبای قیصر، هر دو اضافه لامیه وچین ، مفعول دیدست ، ترك کلاه کی، اضافه‌ها لامیه. قیصر ، لقب پادشاهان روم‌است یعنی اصطلاح است و کی ، نام پادشاه بزرگی است.

محصول بیت ـ از کبر و ناز بگذر : کبر و ناز را ترك کن ، زیرا روزگار چین قبای قیصر و ترك کلاه شاهی چون کی را دیده است. مراد این دنیا عجوزه‌ایست که پادشاهان زیاد دیده است . حاصل عجوزه‌ای است کـه داماد های بسیار بخود دیـده است .

هشیارشو که مرغ چمن مست‌گشت‌هان
بیدار شو که‌خواب‌عدم در پیست هی

هی ـ غافل مشو.

محصول بیت ـ خطاب به مخاطب سابق میفرماید : هشیار شو یعنی بیدار باش، زیرا مرغ چمن یعنی بلبل با عشق گل مست گشت . پس ازخواب غفلت بیدار شو و آگاه باش که خواب عدم درپی است .

مراد: بلبل که یك حیوان بیش‌نیست اما ازعشق ومحبت بی‌بهره نیست همین است که با شراب عشق گل مست گشته است . بنا براین آگاه باش که توهم باید از بادهٔ عشق مست شوی، وهمچنین غافل مشو که خواب عدم ما را خواهد گرفت ،پس چون‌حیوانات عمرت را به غفلت مگذران ، بلکه مانند بلبل‌باعشق‌جانان‌صرف کن.

خوش‌نازکانه میچمی ای شاخ نو بهار
کاشفتگی مبـادت از آسیب بـاد دی

میچمی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب . شاخ نوبهار، اضافه لامیه . که، حرف رابط دعا . آشفته: پریشان. آشفتگی: های رسمی به گاف بدل‌شده به خاطر یامصدری. مبادت ، تا ضمیر، خطاب به‌شاخ نوبهار.

آسیب، در لغت به معنای : در قرب[1] وجنب است اما در این قبیل جاها مراد از آن اضطراب و مشقت میباشد. باد دی، اضافه لامیه . درتاریخ جلالی دی نام ماه اول زمستان است ، اما دراینجا مراد زمستان میباشد،

محصول بیت ـ ای شاخ نو بهار «ای جانان» خیلی با ناز و آرام راه میروی. خداوندترا ازپریشانی باد تند زمستان حفظ کند .دراینجا تخصیص به باد دی باعتبار شاخ است، که مراد جانان میباشد،والا دعا برای سلامتی جانان باید برای همه‌وقت باشد .

بر مهر چرخ وشیوهٔ او اعتماد نیست
ای‌وای بر کسی که شد ایمن ز مکروی

مهر چرخ ـ اضافه لامیه مراد محبت چرخ است . ای ، حرف ندا منادی محذوف. مراد: ای یار است .وای، درفارسی وعربی به معنای «ویل» میباشد که به معنای عذاب جهنم است. که، حرف رابط صفت. ایمن، به کسر همزه ومیم‌به معنای «امین» است. مکروی، اضافه لامیه . وی، به فتح واوضمیرغایب چون او

محصول بیت ـ برسازگاری و مساعدت و همچنین بر گردش چرخ اعتماد نیست . پس ای یاران وای بر کسی که ازمکرچرخ امین باشد.

فردا شراب کوثرو حور ازبرای ماست
و امروز نیز ساقی مهرو و جام می

محصول بیت ـ فردا دربهشت شراب کوثر وحور از برای ماست.

امروز نیز ساقی زیبا وجام شراب برای ما و دراختیار ماست . مراد : ذوق و صفای دنیا و آخرت برای مومنین است ، حاصل سخن همهٔ اینها حق مومنین است .

۱ـ مرحوم سودی درمعنای‌آسیب کلمهٔ ترکی «یانباش»آورده که به معنای : درقرب و نزد و جنب وکنار میباشد. اما در فرهنگهای فارسی آسیب به معنای : صدمه ، رنج، درد ، مشقت و مصیبت آمده . مترجم

باد صبا ز عهد صبا یاد میدهد
جان‌داروئی که‌غم‌ببرد در ده ای صبی

عهد ـ دراینجا به‌معنای زمان است . صبا، به کسر صاد از صبوت میاید به‌معنای میل اما دراین قبیل موارد زمان بچگی مراد است یعنی دوران طراوت وتازگی.

جان دارو : علاج جان و دراصل داروی جان بوده «به حالت اضافه» پس با تقدیم وتأخیر ترکیب مزجی کرده‌اند . یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت .

صبی، به ضم صاد وفتح با مصغر صبی است : کودکی

محصول بیتـ باد صبا از زمان‌صبا یاد میدهد : دوران طراوت را به خاطر میاورد . خلاصه فصل تازه بهار است . پس ای جوان نورس جان دارویی که غم و غصه را میبرد بده . یعنی باده بده بخوریم که غم وغصهٔ مان را زایل کند.

حشمت مبین و سلطنت گل که گسترد
فراش باد هر ورقش را بزیرپی

به تقدیر کلام : حشمت و سلطنت گل مبین، میباشد. که ، حرف تعلیل .

گسترد، فعل مضارع‌مفرد غایب . در بعضی نسخه‌ها بجای گسترد«بسپرد»واقع شده ، به کسرو ضم «با» لغت است در اینجا مراد از سپردن به زیرپی یعنی میریزد . برای تعبیر به هردو وجه قرینه وجود دارد فتأمل.

فراش باد صبا، اضافه بیانی. هرورقش' شین «ضمیر» برمیگردد به گل . را ، ادات مفعول . بزیرپی ، با حرف صله و اضافه لامیه . پی، مخفف «پا» ست .

محصول بیتـ به‌حشمت وسلطنت گل نگاه مکن که فراش باد هر برگ آن را در زیرپا میگسترد، یا به زیرپا میریزد . مراد : به‌لطافت وصفای‌ظاهر گل توجه نکن که سریع‌الزوال است .

در ده بیاد حاتم طی جام یك منی
تا نامهٔ سیاه بخیلان کنیم طی

درده ـ درحرف تأکید. وده ، به کسردال فعل امر مفرد مخاطب. یك منی،

سابقاً باین مطلب اشاره کردم که منی در اصل «منا» بوده با الف ، عجم دراین کلمه تصرف نموده «منی» گفته است چنانکه به عیسا «عیسی» و به موسا «موسی» گفته‌اند.
خلاصه‌جام یك منی، قدحی‌را گویند که ظرفیت دومن‌شراب را داشته باشد. تا،حرف تعلیل . نامهٔ سیاه بخیلان ، اضافه بیانی و لامیه .

نامهٔ سیاه ، از دفتراعمال سیأت کنایه است.

بخیلان ، دراین‌بیت‌به معنای خسیسان میباشد. نامه ، مفعول اول فعل« کنیم» و طی مفعول دومش . طی کنیم یعنی برچینیم.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : به یاد حاتم طی جام یك منی بده ، یعنی قدحی بده که محتوی دومن شراب باشد ، تا دفتر سیاه بخیلان و خسیسان را برچینیم. مراد: بآنان عرض حاجت نکنیم ، یعنی بآن مجرمین‌احتیاج نداشته باشیم .

در معنای مصراع اول . به یاد حاتم طی قدح یك منی بده . و یکی دیگر گفته است : به شوق حاتم طی جام یك منی بده . این مفسرین حق معنا را ادا نکرده‌اند .

آن می که داد رنگ لطافت بار غوان
بیرون فکندلطف‌مزاج‌از رخش بخوی

که ـ حرف رابط صفت. بارغوان، باحرف صله. آن می، مبتدا بیرون فکند خبرمبتدا. لطف مزاج ، اضافه لامیه و فاعل فعل «فکند» . رنگ ولطافت، مفعول . رخش ، شین «ضمیر» برمیگردد به ارغوان . بخوی ، با حرف مصاحبت . خوی ، با واو رسمی یعنی عرق.

محصول بیت ـ آن می که بارغوان رنگ و لطافت بخشید ، آنگاه با لطف مزاج خودآن رنگ و لطافت را با عرق بیرون فکند، یعنی ظاهرساخت.

مراد : آن رنگ ولطافتی که ارغوان دارد ، در اثرلطف مزاج باده‌ای است که خورده است و با عرق آشکار شده است . الحاصل رنگ و لطافت ارغوان اثر

باده‌ایست که خورده و بوسیلهٔ عرق در رخش ظاهرشده است .

مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی

مسند ـ تکیه گاه است . بباغ ، با حرف صله ، بر ، فعل امرمفرد مخاطب . که ، حرف تعلیل. بخدمت ، با حرف تعلیل و یا حرف ظرف. چو بندگان، مرهون مصراع دوم .

استاده ـ نوعی ازاقسام فعل ماضی است یعنی قیام کرده .

کمر ، دراینجا به‌معنای شال کمر ویا پارچهٔ دراز وباریکی‌است که بدور کمر می‌پیچند، اگرچه جایز است به معنای میان هم تعبیرشود.

محصول بیت ـ تکیه گاهت را بباغ ببر که برای خدمت بتو ، یا در خدمت تو سرو چون بندگان سر پا ایستاده و نی آمادهٔ خدمت است . یعنی منتظر قدوم تواند .

بشنو که مطربان چمن راست کرده‌اند
آهنگ چنگ و بربط وآواز عود ونی

راست کرده‌اند ـ یعنی آماده کرده‌اندو برای نواختن منظم نموده‌اند .

محصول بیت ـ به‌طریق ادعا میفرماید: بشنو که مطربان چمن آهنگ چنگ وبربط را سرداده وآواز عود و نی را به صدا در آورده‌اند . یعنی مرغان چمن هر یك آواز دلکشی میخوانند و همگی با هم همساز و هم‌آواز گشته‌اند . فقط سمع عبرت لازم است که بشنود وپند بگیرد.

آنکه «مطربان چمن»را به معنای نباتات گرفته باید مؤاخذه شود .

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تاحد مصروچین و باقصای روم وری

حافظ ـ منادی . حدیث سحر فریب خوشت ، اضافه ها بیانی . سحرفریب ، صفت مرکب از فریبیدن : فریب دهندهٔ سحر یعنی سحر ، مسحور و فریفتهٔ سخن

توست. رسید ، مرهون مصراع دوم . تا ، انتها ازبرای غایت است به معنای الی.

باقصای، با حرف صله وباقصای روم ، اضافه لامیه.

ری ، نام شهری است ومعطوف به روم.

محصول بیت ـ ای حافظ سخن زیبای سحرفریب تو تا سرحد مصر وچین و تا انتهای روم و ری رسیده است .

یعنی درتمام عالم منتشر گشته است .

وله ایضاً

غزل چهارصد و نود و دوم

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت کاخر الدواء الکی

بصوت ـ با حرف مصاحبت . صوت : آواز . صوت بلبل ، اضافه لامیه . واو حرف عطف . علاج کی ، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل کنمت . وتا ضمیر خطاب . که ، حرف تعلیل. آخرالدواءِ اضافه لامیه ومبتدا و کی خبرمبتدا . « کی» درهردو جا به معنای «داغ» وعربی است.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : اگر با آواز بلبل و قمری شراب نخوری : اگر در فصل بهار باده ننوشی با داغ کردن علاجت میکنم ، زیرا در حدیث شریف میفرماید : آخرالدواءِ الکی، یعنی اگر کسی مبتلا به مرضی شود که با انواع و اقسام ادویه علاج نپذیرد بالاخره بوسیله داغ کردن علاج میشود . پس بهمین جهت میفرماید : اگر در فصل بهار باده نخوری یقین دیوانه‌ای لذا باید داغت کرد که عقلت بسرت بیاید. چون برای دفع جنون سررا داغ میزنند . پس معنای منطوقی ترکیب: یعنی آخرین دوا داغ است .

کسانیکه «کی» اول را لفظ فارسی گمان کرده‌اند اشتباه نموده‌اند .

رد درةالحقایق و سروری

چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو
منه ز دست بیاله چه میکنی هی‌هی

محصول بیت ـ وقتی گل نقاب برافکند یعنی باز شد ، و مرغ چمن یعنی

بلبل فریاد و فغان را سرداد ، پیاله را از دست مگذار : ترك مکن . چه میکنی هی هی یعنی باده را از دست مده که بعدپشیمان میشوی . هی‌هی[1] ، ازاقسام تأکیدلفظی است و درمقام تحسر وتغابن بکار میرود . و در زبان ترکی هم معمول است چنانچه گویند : هی چکار میکنی

کسانیکه دو لفظ هی را « مکن مکن » تعبیر کرده‌اند ، از جانب خود معنا درآورده‌اند . ونیز کسی که گفته است : هی‌هی یعنی‌مکن‌مکن وبه معنای تحسر هم میاید و خود شعر را اینطور معنا کرده است : پیاله را از دست مگذار حسرت چرا میخوری ، این مفسرزیان بزرگ کرده است .

چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر
فلاتمت و من الماء کل شیء حی

حیاتت ـ تا در معنا به دست مربوط است . ممیر، فعل نهی مفرد مخاطب از مصدر میریدن . مراد از آب حیات دراینجا باده است .

فلاتمت ، «فا»به جواب شرط محذوف داخل شده است . لاتمت فعل نهی‌مفرد مخاطب : هلاك مشو. واو حرف ابتدا . من الماء متعلق به لفظ «حی» . کل ، لفظاً مرفوع مبتدا و اضافه بیانی و «حی» خبرش به ضرورت وزن تخفیف یافته است .

محصول بیت ـ چون آب حیات در دستت هست : باده‌ایکه اثر آب زندگانی را دارد برایت میسر است ، پس تشنه نمیر. مراد اینست : باده بنوش که حیات‌یابی زیرا همه چیز ازآب زنده است. حاصل : آب سبب حیات تمام چیزهاست حال که اینطور است بی‌آب از تشنگی هلاك مشوبلکه شراب بنوش.

ذخیرهٔ بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که میرسند ز پی رهزنان بهمن ودی

ذخیرهٔ ـ یا حرف وحدت ویا تنکیر. بنه فعل امر مفرد مخاطب . که،حرف تعلیل . پی ، به فتح بای عجمی به معنای رد پا و دنبال .

۱ ـ هی ادات تنبیه است.

رهزن ، ترکیب وصفی یعنی حرامی والف و نون ادات جمع . رهزن بهمن، اضافه بیانی. دی ، به فتح دال ماه اول فصل زمستان و بهمن ماه وسطش

محصول بیت ـ از رنگ و بوی فصل بهار ذخیره‌ای بکن : تا طراوت فصل بهار است استفاده کن چونکه پس از بهار و تابستان حرامیان زمستان میرسند و در آنموقع دیگر ازبهار اثری نیست. حاصل‌اینکه این بیت نصیحتی است از برای‌مآل اندیشی .

درمعنای مصراع دوم گفته شده : رهزنان زمستان وپائیز از عقب میرسند . و دی، ماه زمستان و بهمن، ماه وسطی‌فصل زمستان گفته‌اند.

این دو مفسر سرد سخن بوده‌اند.

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجـوزسفله مرؤت که شیئه لاشی

شیئه ـ ضمیراین کلمه برمیگردد به «سفله» . سفله، به ضم سین ویا بکسرآن لغت است به معنای پست و دنی . لاشیئی : شیئی نیست یعنی چیزی نیست.

محصول بیت ـ زمانه هیچ‌چیز نمی‌بخشد که پس نگیرد: هرچه داده دوباره میگیرد پس از دنی و سفله انتظار مروت نداشته باش که آنچه داده خیلی بی‌ارزش است و چیزی نیست . یعنی چیزیکه ازفرومایه و دنی میرسد مانند خودش بی‌ارزش است و کوچك . پس از فرومایه امیداحسان ومروت نداشته باش .

شکوه سلطنت وحکم کی ثباتی داشت
زتخت جم سخنی‌مانده‌است و افسر کی

ثباتی ـ یا حرف تنکیر. سخنی، یا حرف وحدت. افسر کی ، اضافه لامیه، کی، اسم پادشاهی است .

محصول بیت ـ شکوه‌وعظمت‌سلطنت وشوکت‌حکومت، کی‌ثبات داشت.یعنی پادشاهی‌وحکومت برای کسی باقی‌نمیماند. چنانکه‌از تخت سلیمان وافسر کی فقط حرفی‌مانده‌است: یعنی‌ازاینهافقط نامی‌مانده‌است ورسمشان محوشده وازبین‌رفته‌است.

مراد : عالم و هرچه درعالم است تماماً فانی است و باقی همان خالق است.

خزینه داری میراث خوارگان کفرست
بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی

خزینه‌دار ـ ترکیب وصفی از داریدن ویاحرف مصدری . خزینه داری میراث خوارگان ، ازاقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش . میراث خوار هم ترکیب وصفی است یعنی وارث . و الف و نون ادات جمع.

محصول بیت ـ خزینه‌داری وارثین کفراست : یعنی یك نفر که مالی وثروتی دارد اما ازخساست اموالش را نمیتواند بخورد وبرای بعضی امور خیریه وحسنات هم صرف نمیکند ، پس مسلماً برای وراث حفظ میکند وخزینه دارآنان است . و مراد شاعر از کفرهمین امساك وخساست است که با کلمهٔ «خزینه‌داری» تعبیر کرده. و این امساك و خساست بقول مطرب و ساقی و به فتوی دف و نی کفر است . یعنی در واقع صفت مذموم ومطرود است نه کفراما بقول و فتوی اینها کفراست و زمرهٔ رندان[1] هم شاهد کفر بودن اینگونه مال هستند.

نوشته‌اند بر ایوان جنت المأوی
که هرکه عشوهٔ دنیی خرید وای بوی

ایوان‌جنت‌المأوی ـ اضافه بیانی ودراین‌بیت مراد از ایوان قصرجنت میباشد مأوی ، درلغت یعنی پناهگاه مثلا طیورو وحوشی که هنگام شب یا موقع روزبجایی باعتقاد مأمن‌پناه میبرند مأوی گویند . واهل ایمان هم که به جنت مأوی گویندباین جهت است که ازآتش جهنم بدانجا پناه میبرند.

عشوه ، به کسرعین دراصطلاحات عجم فریب دادن دل است بهروجه که باشد. عشوهٔ دنیی، اضافه لامیه «مجازاً». خرید، فعل ماضی مفردغایب : ابتیاع کرد . اما دراینجا یعنی گول خورد .

وای، درعربی به معنای «ویل» است وبه جهنم وبه عذاب ویل گویند . بوی ،

۱ـ بعداز رندان کلمه «باسر» آمده، معنایش برای مترجم معلوم نشد .

با حرف صله. وی، به فتح واو ضمیرغایب مرفوع منفصل.

محصول بیت ـ برقصرجنت مأوی وفردوس اعلانوشته‌اند که: هر کس گول وفریب و خدعهٔ دنیا را بخورد وای بوی. یعنی‌وای بحال کسی که مغرورلذات دنیا گردد وغافل‌باشد. این‌بیت ترغیب وتحریضی است برای ترك مزخرفات دنیا .

سخانماندسخن‌طی‌کنم شراب‌کجاست
بده بشادئی روح و روان حاتم طی

سخن ـ مفعول اول وطی مفعول دوم فعل «کنم» . شراب ، مبتدا . کجاست خبر مبتدا. بده ، با حرف تأکید . ده ، به کسردال فعل امرمفرد مخاطب .

بشادی ، با حرف تخصیص و یا حرف مصدر . بشادئی روح ، از اقسام اضافه مصدر به فاعلش.روح و روان ، ازقبیل عطف الخاص علی العام میباشد ، زیرا روان فقط روح[1] انسان است و روح اعم است. روان‌حاتم، اضافه‌لامیه. حاتم طی، هکذا .

حاتم ، در عربی اسم فاعل است به معنای واجب اما بعدها برای شخصی علم قرار داده بازُهم به کسر «تا» حاتم گفتند. اما عجم در بعضی اسماء که بروزن فاعل است به قصد تصرف وتظرف عین الفعلها را مفتوح خوانده‌است مثلا : عارض وخاتم کافر گویند. به فتح «عین» چنانکه درحواشی رساله[2] مفصل بیان‌شده است.

بعضیها درتای «حاتم» فتحه را جایز ندانسته‌اند چون از قوافی اشعار اطلاع نداشته‌اند چنانکه در حواشی رساله روشن شده است .

طی ، نام قبیله‌ایست که حاتم ازآن قبیله است.

محصول بیت ـ سخا و کرم تمام شد سخن را طی کنم یعنی دراز نکنم،شراب کجاست ای‌ساقی پیاله بده. یعنی بشادی روح و روان خاتم طی قدح بده چونکه‌او

---

۱ ـ اگر منظور سودی این باشدکه روان فقط در موردانسان بکار میرود بنظردرست نمیاید چون درادبیات فارسی روان را درباره حیوانات هم بکار برده‌اند (روان گوسفندازوی بنالید) سعدی .

۲ ـ معلوم نکرده‌که رساله درچه موضوع بحث میکند ونامش چیست.

سخی‌ترین مردم زمانه بود. پس از سخاوت دیگران حرف نمیزنم که کلام را طول ندهم زیرا سخای دیگران نسبت به سخاوت حاتم قابل بحث نیست.

بخیل بوی خدا نشنود بیا حافظ
پیاله گیر و کرم ورز و الضمان‌علی

محصول بیت ـ ای حافظ بخیل از رحمت خداوند غافل است، گوش کن آنچه میگویم: باده بنوش و کرم کن که گناهان ترا ضمانت میکنم.

مراد: بحر رحمت خداوند وسیعتر از گناه و عصیان توست. پس باده بخور و آنگه سخا و کرم ورز که من ضمانت گناه ترا قبول دارم. یعنی بر عفو گناهت از خدا من ضامن. پس مقصودش از «الضمان‌علی» یعنی کفالت برعهدهٔ من؛ من کفیلم.

وله ایضاً

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل چهارصد و نود و سوم

لبش میبوسم و در میکشم می
بآب زندگانی برده ام پی

لبش ـ ضمیر این کلمه برمیگردد به جانانی که در دل مرکوز است ، و مفعول مقدم «میبوسم» واو ، حرف عطف . در ، حرف تأکید . میکشم ، فعل حال متکلم وحده : نوش میکنم.«می» مفعولش . باب زندگانی ، با حرف صله و اضافه لامیه ویا حرف مصدری .

پی، دراین بیت به‌معنای راه و معنای دیگرش ردپاست

محصول بیت ـ لب جانان را میبوسم و باده مینوشم ، خلاصه اینکه بآب زندگانی پی‌برده‌ام. یعنی لب معشوقه و باده هردوآب حیات است ، پس من بهردو رسیده‌ام .

نه رازش میتوانم گفت با کس
نه کس را میتوانم دید باوی

محصول بیت ـ نه رازش را میتوانم به کسی بگویم ، ونه میتوانم کسی را با وی ببینم. حاصل اینکه این دومطلب عاجزم کرده.

لبش می‌بوسد وخون میخورد جام
رخش می بیند و گل میکند خوی

محصول بیت ـ جام لب جانان را میبوسد وخون‌میخورد،و گل، رخسارش‌را

ص ۳۵۳ جلد سوم شرح

می‌بیند وعرق میریزد، یعنی جام ازحسرت لبش خون میخورد و گل ازدیدن رخسار جانان شرم میکند و عرق میریزد.

گل از خلوت بباغ آورد مسند
بساط زهد را چون غنچه کن طی

محصول بیت ـ گل از خلوت بباغ آورد مسند : یعنی گل ابتدا در کتم عدم بود، سپس بصورت غنچه در آمد ، و حال باز شده «شکفته شده» وگل شده است : موجود شده است . خلاصه اشاره است به ظهور گل در فصل بهار.

پس بساط زهد را چون غنچه طی کن : جمع کن.

مراد : فصل گل است زهد را ترك کن و باده بنوش.

بده جام می و از جم مکن یاد
که‌می‌داند که‌جم کی‌بود و کی کی

که ـ اول اسم است : چه کسی ، اما «که» دوم حرف بیانی است. کی، دوم نام پادشاهی است و «کی» اول و سوم ادات استفهام در زمان : چه وقت و چه زمان.

محصول بیت ـ ای ساقی جام میم ده و ازجم یاد مکن : جم را بخاطر میار، زیرا که میداند که «جم» چه زمان بوده وسلطان کی درچه تاریخ پادشاهی‌داشت.

مقصود : سخن سلاطین گذشته را رها کن و باده نوش کن، زیرا ازیادآوری و ذکر شان فایده‌ای مترتب حالت نمیشود.

بزن در چنگ‌چنگ ای ماه مطرب
رگش بخراش تا بخروشم از وی

چنگ ـ اول نوعی ساز است. چنگ دوم به معنای پنجهٔ حیوانات درنده‌است، اما دراین بیت مراد از آن «دست» است . ماه مطرب ، اضافه بیانی . رگش ، شین «ضمیر» برمیگردد به «چنگ» .بخراش ، فعل امرمفرد مخاطب دراینجا یعنی تارهای چنگ را «زههای‌چنگ» بصدا درآر: بزن. تا، حرف تعلیل . بخروشم ،فعل‌مضارع متکلم وحده یعنی فغان و ناله کنم : همراه چنگ آواز بخوانم . اگر ضمیر «وی»

بر گردد به جانان پس «از» حرف ابتداست اما اگر به چنگ راجع باشد، سببیت افاده کند، چون من اجلیه .

محصول بیت ـ ای ماه مطرب بزن در چنگ چنگ : یعنی چنگ را بزن . مصراع دوم چنگ‌زدن را به چنگ بیان‌میکند یعنی تارهایش را بصدا درآر«بزن» تا که از درد جانان ناله وفغان کنیم .

یا خود با خروش و فریاد چنگ ناله کنم ، خلاصه با آواز آن بنالم.

چو چشمش مست رامخمور مگذار
بیاد لعلش ای ساقی بده می

محصول‌بیت ـ ای ساقی ، مست چون چشم جانان را مخمور مگذار، بلکه بیاد لعلش باده بده ، یعنی ما که چون چشم جانان مست مخموریم بیاد لب لعلش : به شوق لبش بما باده بده.

نجوید جان از آن قالب جدائی
که باشد خون جامش در رگ وپی

قالب ـ این کلمه درعرب و عجم به فتح لام بکار میرود و دراینجا مراد قالب انسان است ، که عجم «کالبد» گوید به فتح لام .

جدایی ، یا حرف مصدر ، که حرف رابط صفت . از «خون جام» مراد باده است . رگ، به فتح را و کاف عجمی است . پی: عصب

محصول‌بیت ـ قالبی که خون جام یعنی باده در رگ و پیش باشد ، جـان نمی‌خواهد ازآن جدا شود، مراد: تنی که با باده پرورش یافته جان حاضر نیست از آن تن جدا شود.

چو مرغ صبح میگوید که هوهو
منه از دست جـام باده هی هی

مرغ‌صبح ـ اضافه لامیه. هوهو،دراینجا از اصوات طیور کنایه است.وهی‌هی، ادات تنبیه وتکرارش برای تأکید است .

محصول بیت - وقتی مرغ صبح نغمات را سرمیدهد، یعنی ترنم میکنند، البته جام باده را ازدست منه.

درفصل بهار با نغمات و ترنمات پرندگان به باده نوشی ترغیب میکند .

زبانت درکش ای حافظ زمانی
زبان بی زبانان بشنو از نی

محصول بیت - ای حافظ مدتی زبانت را نگهدار: خاموش باش ، پس زبان بی زبانان را ازنی بیاموز، یعنی اگرچه نی ظاهراً بی زبان است، اما از گفتگو خالی نیست

ماحصل : یکی از خواص انسانی قوهٔ ناطقه است ، در اینجا اشاره است به تحصیل قوهٔ مذکور ازبعضی جمادات .

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و نود و چهارم

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

مخمور جام عشقم ، اضافه لامیه و بیانیه . ساقی ، منادی. شرابی ، یـا حرف وحدت یا تنکیر. که ، حرف تعلیل. آبی، یا حرف وحدت و یا تنکیر، در اینجا مراد از آب «رونق» است چنانکه در لغت عرب گویند : رونق السیف ماءه .

محصول بیت ـ ای ساقی مخمور جام عشقم شراب بده ، قدح را پر کن که بی باده مجلس رونق ندارد . یعنی مجلس بی می صفا نمیدهد .

عشق رخ چو ماهش در پرده راست ناید
مطرب بزن نوائی ساقی بده شرابی

عشق ـ در انیجا به‌معنای محبت است . عشق رخ ، اضافه مصدر به مفعولش . رخ چو ماهش ، اضافه بیانیه . مطرب ، منادی . نوا ، نام نغمه‌ایست و نوعی سازرا هم گویند در این بیت احتمال هر دو معناست ، و یا حرف وحدت و یا تنکیر. ساقی منادی . شرابی ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت ـ در پشت پرده ماندن عشق رخ چون ماه جانان صحیح نیست : عشق ورزیدن نسبت به جانان بطور نهانی مناسب نیست ، خلاصه عشق جانان باید فاش گردد پس ای مطرب به عشقش نغمهٔ نوا بخوان یا ساز نوا را بزن ، و ای ساقی به عشق جانان شراب بده نوش کنیم . که عشق جانان مستور نماند و

صفحه ۳۵۵ جلد سوم شرح

فاش گردد. مصراع اول را: عشق‌رخ چو ماهش درپرده راست ناید ، مستورنمیشود معنا کرده اند ، این مفسر خیلی پوشیده سخن گفته است .

شد حلقه قامت‌من تابعد ازین‌رقیبت
زین در دگر نراند ما را بهیچ بابی

بهیچ بابی ـ با حرف سبب و یا حرف صله . و یا حرف وحدت .

محصول‌بیت ـ قامتم حلقه شد تا که بعد از این رقیبت از این دربهیچ وجه مرا نراند، یا خود از این در به هیچ درنراندم خلاصه حلقه شدن‌قامتم برای اینست که از درت جدا نشوم . چون حلقهٔ در .

در انتظار رویت ماوامیدواری
درعشوهٔ وصالت ما وخیال وخوابی

محصول‌بیت ـ در انتظار رویت ما و امیدواری: یعنی امید داریم که ترا ببینیم . درعشوهٔ وصالت هم ما با خیال و خوابیم : یعنی ازوصالت جزخیال وخواب چیزی حاصلمان نشده ، الحاصل: مگر وصالت را در خواب ببینیم یامگر خیال وصالت را در خواب ببینیم وگرنه وصال کی برایمان میسر میگردد .

بعضی ها مصراع اول را : در انتظار رویت ما را امیدواری ، نوشته‌اند ، باید گفت این‌نسخه‌را مخالف تمام‌نسخه های صحیح نوشته‌اند

مخمورآن‌دو چشمم آخر کم‌ازسئوالی
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی

در هر دو مصراع لفظ «آخر» ادات تأکید است

کم از سؤالی و کم از جوابی : معنای این الفاظ یعنی‌آیا از سؤال و جواب هم کمترم . یعنی به یك سؤال و جواب نمی‌ارزم ، حاصل مطلب ایا لایق یك سؤال و جواب نیستم .

محصول‌بیت ـ مخمورآن دوچشمم، آیا ارزش‌آن را ندارم که حالم‌رابپرسی وبیمارآن دولب لعلم ،آیا کمترازآنم که‌جوابی بمن بدهی. یعنی میارزم وشایستگی

سؤال و جواب را با تو دارم. به طریق استفهام انکاری حاصل مطلب بهروجه که باشد سزاوار سؤال وجواب هستم .

حافظ چه می نهی دل تودرخیال خوبان
کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی

درخیال خوبان- درحرف صله واضافه لامیه، گردد: میشود وفعل لازم است یعنی معنای صیرورت افاده میکند. لمعهٔ سرابی، اضافه لامیه و یاحرف وحدت: درخشیدن سرابی .

محصول بیت - ای حافظ چرا به خیال محبوبان دل مینهی : یعنی چرا به زیبایان دل می بندی ،از لمعهٔ سرابی کی یك تشنه سیرمیگردد . مراد : خیال دلبران به لمعهٔ سرابی میماند که تشنه را از آن جزخیال آب چیزی حاصل نمیشود .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل چهارصد و نود و پنجم

ایکه بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایهٔ بر آفتاب انداختی

ای ـ حرف ندا ، منادی محذوف . که ، حرف رابط صفت . سایهٔ ، یا حرف وحدت و یا تنکیر .

محصول بیت ـ ای جانان که بر روی چون ماهت ازخط مشکی نقاب زدی : رویت را خط سیاه پوشانیده است: این سایه انداختنت بر آفتاب در واقع یك لطف و زیبائی است . یعنی بر رخ چون آفتابت خط سیاهت را مانند سایه انداختی . حاصل خطت : ریشت روی سفیدت را پوشانده است .

تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت
حالیا نیرنگ نقش خود بر آب انداختی

تا ـ دراین بیت یعنی «عجبا». چه خواهد کرد : چه معامله خواهد کرد. با، حرف صله . آب و رنگ هر دومضاف برعارض، زیرا «آب» دراینجا به معنای رونق است. رنگ: رنگ معروف است. عارض، به کسر «را» وعربی است اماعجم درجایی که ضرورت قافیه ایجاب کند به فتح آن میخواند، خلاصه رستنگاه ریش است .

نیرنگ نقش خود، هردواضافه لامیه . نیرنگ : معمول است نقاشان قبل از نقاشی چیزی ابتدا با رنگ سفیداندودش میکنند و سپس روی آن رنگ سفیدنقاشی میکنند، آن رنگ سفید را نقاشان عجم «نیرنگ» گویند، و نیز جایی که باید نقش

شود ابتدا ترسیم میکنند وبآن رسم هم«نیر نگ» گویند. درمصراع‌اول آب به‌مناسبت نقش ذکر شده است و در مصراع دوم آب به مناسبت عارض آمده .

محصول بیت ـ عجبا آب ورنگ رخت باماچه خواهد کرد : رونق‌ولطافتش زیرا تازه نیرنگ نقشت را برآب انداختی ، یعنی تازه تازه شروع کرده‌ای بـه زیبائی: یعنی ابتدای زیبائیت است ، تعجب اینجاست که رفته رفته برزیبائی‌وطنازیت افزوده خواهد شد، پس حسنت با ما چه خواهد کرد .

مراد : درابتدای حسنت ما را چنین بی‌تاب وتوان کردی، عجبا وقتی بکمال حسن برسی حال ما چگونه خواهد شد.

یکی در تفسیرمصرع دوم گفته است:حالیا رسم نقش خودرا برآب انداختی، این مفسر معنای بیت را در واقع برآب انداخته است . رد سروری

یکی دیگر گفته است : حالیا نیرنگ نقش خود را برروی‌آب انداختی این یکی هم معنای صحیح را برصحرا انداخته است . ردشمعی

گوی خوبی بردی‌از خوبان عالم شادباش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

ازجام ـ مراد جام جم است . کیخسرو[1] : ازشاهان قدیم الایام پادشاه مشهوری بوده هکذا افراسیاب[2] . طلب، فعل امر مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل . انداختی ، یا ضمیرخطاب اینجا یعنی ازپا درآوردی و هلاك کردی .

محصول بیت ـ ازجمیع زیبایان عالم گوی زیبائی را ربودی پس شاد و خرم باش وجام کیخسرو بخواه : جام باده طلب کن وبزمی بگستر و مسرورباش،چونکه پادشاه عالی شأنی چون افراسیاب را بزمین افکندی یعنی هلاك کردی .

حاصل : گوی خوبی را از تمام زیبایان عالم ربودن یعنی در حسن و جمال‌از همهٔ زیبایان بالاتر بودن در واقع به منزلهٔ هلاك کردن دشمن قهاری چون افراسیاب

۱ ـ کیخسرو: پسرسیاوش واز سلسله کیان است
۲ ـ افراسیاب : پسرپشنگ پادشاه توران

میباشد، پس حال باده بنوش و مسرور باش .

درمعنای این بیت به تـزریق و تأویل بعضی از مفسرین اعتبار نشود کـه سبب صداع میگردد . رد شمعی

گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما
سایهٔ رحمت برین کنج خرب انداختی

گنج ـ خزانه است . گنج عشق ، اضافه بیانی . عشق خود ، اضافـه لامیه . نهادی ، فعل ماضی مفرد مخاطب : قرار دادی ویا گذاشتی . دل ویران، اضافه‌بیانی ویران ما ، اضافه لامیه . سایهٔ رحمت ، اضافه بیانی. کنج ، به ضم کاف عربی: گوشه . کنج خراب، اضافه بیانی.

محصول‌بیت ـ ای جانان گنج عشق خودرا در دل ویران ما نهادی : ما را به خودت عاشق کردی و سایهٔ رحمت را براین کنج خراب انداختی .

مراد : عشق ومحبت تو سایهٔ رحمت است و این لطف توست کـه آن را بردلم انداختی .

هر کسی باشمع رخسارت بوجهی عشق باخت
زان میان پروانه را در اضطراب انداختی

محصول بیتـ هر کسی به شمع رخسارت بوجهی عشق باخت: هـر کسی به نحوی عاشقت شد ازآن میان فقط پروانهٔ بیچاره را به اضطراب انداختی .

مراد : همه کس عاشق شمع رخت است ، اما هیچ کس پروانه وش نسوخت . یعنی همان پروانه است که بآتش شمع رخسارت سوخت .

طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن
کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی

گر چه از مستی خرابم ، جملهٔ معترضه است . طاعت ، مفعول مقـدم فعل رد مکن .کاندرین، که حرف تعلیل.

محصول بیت ـ اگرچه از شدت مستی خرابم اما طاعت مرا رد مکن ، زیرا

مرا باین کار عشق و محبت بامید ثواب انداختی . پس اگر طاعتم مردود شود ثوابی بدست نمی‌آورم .

پرده‌ازرخ برفکندی یك نظر در جلوه‌گاه
و زحیا حوروپری را درحجاب انداختی

محصول بیت ـ درجلوه گاه فقط یك نگاه نقاب از رخ برداشتی: نقاب رااز رویت کنار زدی اما از شرم وحیا حور و پری را به حجاب واداشتی .

مراد : ازوقتی که روی ترا دیده‌اند محتجب گشته‌اند ودیگر دیده نمیشوند.

خواب بیداران ببستی وانگه از نقش خیال
تهمتی برشبروان خیل خواب انداختی

خواب بیداران ـ اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل «ببستی» . تهمتی ، یا حرف تنکیر. شبروان خیل خواب ، اضافه بیانی. شبرو، ترکیب وصفی، الف ونون ادات جمع . خیل : قشون و گروه

محصول بیت ـ خواب را ازچشم بیداران گرفتی و آنگه از نقش خیال روی خود برشبروان لشکر خواب تهمت زدی . یعنی به دزدان قشون خواب تهمت زدی که خواب بیداران را آنها گرفتند.

مقصود : تاکسی خیال رویت را بخواب نه‌بیند راه‌خواب را بربیداران بستی و تهمت بردزدان شب زدی که آنان مانع خواب میشوند .

از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست
حافظ خلوت نشین‌را در شراب انداختی

فریب نرگس مخمور ـ اضافه لامیه و بیانیه . لعل می‌پرست ، اضافه بیانی می پرست ، ترکیب وصفی، به معنای باده نوش .

اسناد می‌پرستی به «لب» به مناسبت رنگ لب است که مشابه «می» میباشد.

محصول بیت ـ از فریب نرگس مخمور و لب میگون : از فریب چشم و لبت حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی : باده نوش کردی .

حاصل کلام : به چشم و لبت عاشق نمودی و می پرستش کردی .

وز برای صید دل در گردنش زنجیر زلف
چون کمند خسرو مالك رقاب انداختی

واو ــ حرف عطف. صید دل ، اضافه مصدر به مفعولش. گردنش، شین«ضمیر» برمیگردد به حافظ . زنجیرزلف، اضافه بیانی .

کمند خسرومالك رقاب ، اضافه لامیه وبیانیه. رقاب، جمع رقبه یعنی گردنها مالك رقاب ، مالك گردنها ، از اقسام ذکر جزء و ارادهٔ کل میباشد، چون مراد از مالك رقاب مالك صاحبان آن گردنها ، است .

محصول بیت ـ از آنها گذشته برای صید دلش (دل حافظ) زنجیر زلفت را چون کمند خسرو مالك رقاب در گردنش انداختی .

مراد : همانطور که پادشاه کمند لطف و احسان بر گردن بندگانش میاندازد برای صید دل حافظ زنجیر زلفت را بر گردنش انداختی .

نصرةالدین‌شاه یحیی ایکه خصم ملك‌را
از تف شمشیرچون‌آتش درآب انداختی

نصرةالدین ــ لقب وشاه یحیی‌عطف‌بیان «خسرو». ای ، حرف ندا. تقدیرش: ای نصرةالدین شاه یحیی. که ، حرف رابط صفت . خصم ملك ، اضافه لامیه و «را» ادات مفعول.تف، دراینجا به معنای«شعله» است . تف شمشیر، اضافه لامیه «مجازاً». چون، ادات تشبیه، آتش مشبه به و شمشیرمشبه

محصول بیت ـ خواجه ازغایب به مخاطب التفات نموده ومیفرماید : خسرو مالك رقابی که به لقب نصرةالدین ملقب شده‌است: لقب نصرةالدین گرفته شاه‌یحیی است. ای شاه یحیی که خصم وعدوی مملکت و سلطنت را با تف وتاب شمشیرچون آتشت درآب‌انداختی.

درآب انداختن دشمن‌باشمشیر آبدار، کنایه است از اینکه سردشمن را بریده است. شمشیر را درحدت به آتش ودر رونق به‌آب تشبیه نموده است .

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : نصرت دین شاه یحیی که خصم ملك را از لب شمشیر چون آتش بر آب انداخت . این مفسر معنای حرفی که زده فقط خودش میداند . رد سروری

یکی دیگر درمعنای مصراع دوم: دشمن ملك‌را ازحرارت شمشیر چون آتش درآب انداخت این مفسرهم درتفسیرمعنای بیت پیرو اولی بوده است . ردشمعی.

وآنانکه «شمشیر»را با اضافه نخوانده‌اند تشبیهات عجیبی کرده‌اند، که‌ازهیچ شخص عاقل دیده نشده . رد سروری

ونیز کسیکه گفته است: «نصرت» دراینجا به معنای«ناصر» میباشد، عجبا بچه مناسبت این حکم را داده است . رد شمعی

داور دارا شکوه ای آن که تاج آفتاب
از سر تعظیم بر خاك جناب انداختی

داور دارا شکوه ــ اضافه بیانیه . داور : حاکم را گویند . و دارا : نام بابای اسکندر ذوالقرنین است.شکوه :عظمت . دارا شکوه : ترکیب وصفی یعنی‌درعظمت چون داراست . ای حرف نـدا . منادی : شاه یحیای مذکـور . تقدیرش : ای آن شاه‌یحیی. که، حرف رابط صفت. تاج‌آفتاب، اضافه‌بیانیه ویالامیه «مجازاً» ومرهون مصراع دوم. سرتعظیم ، اضافه لامیه، سر، اینجا به معنای جهت واوج ، میباشد. خاك جناب ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ شاه یحیی داوری است دارا شکـوه : در عـظمت و شوکت ، بشکوه داراست، ای‌شاه یحیی که‌آفتاب تاجش را یاتاج آفتاب را ازسرتعظیم‌برخاك آستانت انداختی: عظمتی‌برای‌آفتاب قائل‌شدی که تاجش‌را برخاك‌جنابت انداختی. حاصل : شأن ومنزلت تو بقدری است که تاج‌آفتاب با افتادن برخاك‌آستانت شرف کسب کند زیرا خاك درگاهت بمراتب ازخورشید شریفتراست .

درمعنای مجموعی بیت: آنکه تاج‌آفتاب را از سرتعظیم برروی خاك جنابش انداخت پادشاه دارا شکوه است. این مفسر با معنای بیت خیلی‌فاصله گرفته .

رد شمعی

یکی دیگر گفته‌است : در فعل«انداختی» در هردوبیت یا برای خطاب نیست، این مفسر نه معنای «منادی» را میدانسته و نه ازضمیر خطاب اطلاع داشته.

باده نوش‌ازجام‌عالم‌بین‌چو براورنگ‌جم
شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی

باده نوش ـ فعل امرمفرد مخاطب . باده، مفعول مقدمش ازجام عالم بین، مراد جام جهان نماست . چنانکه مفصلا بیان شده است . و راجع به عالم بینی این جام نیزسابقاً وصفی گفته شده .

چو، حرف تعلیل اورنگ جم ، اضافه لامیه ، اورنگ : تخت . و مراداز «جم» حضرت سلیمان است که اقلیم فارس‌مقرسلطنتش‌بود «تخت سلیمان»بهمین‌جهت است که «اورنگ جم» فرموده است. شاهد مقصود، اضافه بیانی و«را» ادات مفعول.

محصول بیت ـ ای شاه یحیی از جام جهان‌نما باده نوش کن ، زیرا بر تخت سلیمان شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی : نقاب را از رویشی برداشتی ، یعنی شاهد مقصود را بدست آوردی خلاصه به مقصودت رسیدی . پس ازاین ببعدبه عیش و نوش بپردازد و ذوق وصفا کن .

زینهار ازآب شمشیرت‌که شیرانرا ازآن
تشنه‌لب‌کردی‌وگردان‌رادرآب‌انداختی

در بعضی نسخه‌ها : تشنه لب کشتی نهنگان را در آب انداختی واقع شده . یعنی عده‌ای از دشمنان قوی را تشنه تشنه هلاك کردی و برخی را هم در آب غرق نمودی مقصود با شمشیر چون آب بقتل رساندی .

زینهار، بعداز «زا» با یای ساکن به معنای «امان» است، و گاهی ممکن است بدون‌یا باشد«زنهار» گویند چنانکه در گلستان هردورا دریك مصرع جمع کرده‌است مصراع : زینهار ازقرین بد زنهار.

آب شمشیر، اضافه بیانی یا لامیه «مجازاً» وتا ضمیرخطاب. که، حرف رابط صفت ویا حرف تعلیل.

شیران‌را،«را»ادات مفعول:مفعول‌اول فعل« کردی» وتشنه لب مفعول‌دومش‌از آن،آن[1] اشاره به شمشیراسم اشاره. کردی، فعل‌ماضی‌مفرد مخاطب. گردان، به ضم کاف عجمی وسکون «را» جمع گرد است: بهادر والف و نون ادات جمع .

محصول بیت ـ ای شاه یحیی امان ازآب شمشیرت ، یعنی امان از شمشیرت که با آن شیران را تشنه لب کردی و گردان و بهادران را به‌آب انداختی : با دم شمشیری تیز وصاف چون‌آب هلاکشان کردی.

ممکن است مراد تشبیه نباشد و کلمهٔ‌آب به معنای خودش باشد . یعنی بعضی ازدشمنان مقتدر را در حالیکه تشنه لب بودند و عده‌ای را هم با غرق کردن درآب بهلاکت رساندی .

ولەایضاً

۱ـ آن‌ضمیراشاره (اشاره بدور وعهد ذهنی)

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهار صد و نود و ششم

ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی
آنگه برو که رستی از نیستی و هستی

محصول بیت ـ ای دل دمی ازعشق و مستی فارغ مباش. و آنگه برو که رستی ازنیستی و هستی یعنی آنگه از قیود دنیا نجات میابی که عاشق ومست شوی.

کسانی که قبل از «آنگه» یك حرف «زا» ایراد نموده اند، کار زائد کرده اند.

گر خرقه پوش بینی مشغول کار خود باش
هر قبلهٔ که باشد بهتر ز خود پرستی

محصول بیت ـ اگر خرقه پوشی دیدی مشغول کار خودباش، یعنی گولش را مخور و تابعش مشو زیرا آن خرقه برایش به منزلهٔ بت است، پس اگر تابع خرقه پوش شوی، بت پرست میشوی. حتی تابع شدن به هرقبله ایکه اصحاب ادیان مختلف دارند بهتراز تابع شدن به صوفی خود پرست میباشد ، چونکه پیروان هر دین خدا را عبادت میکنند ، اما صوفی مرایی نفس و شیطان را، بنابراین اجتناب از او لازم و ضروری است .

درمذهب طریقت خامی نشان کفر است
آری طریق رندی چالاکیست و چستی

محصول بیت ـ در مذهب و روش طریقت خامی علامت کفر است. یعنی بی بهره بودن از درویشی نشانهٔ انکاراست و انکارهم درطریقت کفر است. بلی طریق رندی

چستی وچاپکی‌است. الحاصل عاشقی و رندی کارپختگان است نه کارخامان .

تا عقل و فضل بینی بی‌معرفت نشینی
يك نكته‌ات بگويم خود رامبين که رستی

تا ـ ادات توقیت. بینی، جایزاست فعل مضارع ومفرد مخاطب محسوب‌شود. یا اینکه عقل وفضل بین، یعنی ترکیب وصفی باشد نکته‌ات، تای خطاب درمعنا، به فعل «بگویم» مقید است که، حرف بیانی .

محصول بیتـ مادامکه عقل وفضلت سبب غرورت گردد یعنی باتکاء به عقل وفضل خودبین باشی، یاخود مادامکه عاقل بین وفاضل‌بین باشی بی‌معرفت میمانی . حاصل سخن این کارها سبب غرور است و مانع معرفت جانـان . خلاصه يك نكته بگویمت: اگرازخودبینی رستی پس‌نجات یافتی یعنی آنچه سبب غرور است اگراز خود دور کنی نجات پیدا میکنی.

آنروزدیده بودم‌این‌فتنه‌ها که برخاست
کز سرکشی زمانی با ما نمی‌نشستی

محصول بیت ـ آنروز دیده بودم این فتنه‌ها که برخاست: ازاینکه ازکمال استغنا با ما نمی‌نشستی یعنی‌با ما نشبست و برخاست نمیکردی ، من همان زمان این فتنه‌ها راکه حال پیدا شده میدیدم . مقصود اینست هربلایی که به ما رسیده‌استغنای تو سبب شده .

سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
تاکی کند سیاهی چندین دراز دستی

سلطان ـ منادی . سلطان من، اضافه لامیه . خدا را ، «را» ادات تخصیص ویا قسم. سیاهی ، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ ای‌شاه من‌محض‌خاطرخدا مددم کن که سودای زلفت‌شکسته حالم کرد، آخر تاکی‌يك سیاه اینقدر درازدستی کند . یعنی اجازه‌اش در دست‌توست پس مگذارکه اینقدر ظلم وتعدی نماید .

دوش آن صنم چه خوش گفت درمجلس مغانم
با کافران چه کارت گر بت نمی‌پرستی

محصول بیت ـ دیشب درمجلس مغان آن صنم به من چه خوش گفت: یعنی بسیار خوب حرف زد و گفتش: باکافران چه‌کار داری، مراد اگر بت پرست نیستی پس با اینها چرا سروکارداری.

از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت
با جمله سر بلندی شد پایمال پستی

محصول بیت ـ حافظ تا زلف پستت را ازراه دیده دید، یعنی تا زلف بلندت را دید درکمال سربلندی پایمال‌پستی‌شد. مقصود: با اینکه سر بلند وعالیقدربود اما پست و زبون شد.

در دیوانهای موجود درنزدمان، اکثر ابیات این غزل‌داخل غزلی به مطلع زیرشده است.

با مدعی‌مگوئید اسرارعشق ومستی تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی

و بعضی ابیاتش هیچ اصل ندارد بهمین جهت شرحش با جمال گذشت.

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل چهارصد و نود و هفتم

با مدعی مگوئید اسرار عشق مستی
تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی

محصول بیت ـ به مدعی اسرارعشق ومستی را مگوئید : یعنی از سرعشق و مستی آگاهش مکنید ، تا که در درد خود پرستی بی‌خبر بمیرد . مراد اینست که در غرور و انانیت هلاك گردد.

باضعف‌وناتوانی‌همچون‌نسیم خوش‌باش
بیماری اندرین ره خوشتر زتن درستی

محصول بیتـ با ضعف وناتوانی‌چون نسیم خوش‌باش ، یعنی درعین‌ناتوانی وعدم قدرت چون نسیم ، قانع وراضی باش(چونکه وزش نسیم آهسته و ضعیف‌است) و دراین راه رنجوری وناتوانی ازتندرستی خوشتراست. مراد: درطریق عشق‌ناتوانی وضعف بهتراست چون مقتضای عشق اینست .

در گوشهٔ سلامت مستور چون توان‌بود
تا نرگس تو گوید با مارموز مستی

تا حرف توقیت . مراد از «نرگس» چشم است . با ما ، با حرف صله

محصول بیت ـ در گوشهٔ سلامت مستوری چگونه ممکن‌است ؟ یعنی‌مادامکه چشم مستت رموز عشق را به ما میگوید ، چگونه میشود درگوشهٔ سلامت آسایش پیدا کرد. مقصود : تا چشمان خمارت اسرارعشق را به ما بروز میدهد، غیر ممکن

ص ۲۴۲ جلد سوم شرح

است ما طریق پرهیزکاری داشته باشیم ، پس ما هم مست میشویم .

عاشق‌شوارنه روزی کارجهان سر آید
ناخوانده نقش مقصود ازکار گاه هستی

محصول‌بیت ـ عاشق‌شو و گرنه روزی‌کارجهان سر آید وبنهایت رسد. یعنی. هنوز ازکارخانهٔ هستی نقش مقصود را نه‌خوانده اجل میرسد.

مراد : عاشق شو و گرنه قبل ازاینکه از روزگار مرادت را بگیری اجل میرسد ونامراد میبردت .

در آستان جانان از آسمان میندیش
کزاوج سربلندی افتی بخاك پستی

محصول‌بیت ـ درآستان جانان از آسمان پروا نداشته باش . یعنی از فلك نترس چونکه اگر بترسی از اوج سربلندی به خاك مذلت میافتی .

مراد : آستان جانان که رفعت فلکی دارد «در عظمت و مرتبت» چون فلك است . پس با وجود اتکاء بدان‌آستان اگر ازفلك ترس و واهمه داشته باشی،خوار و ذلیل میشوی .الحاصل: وقتی مأمنی چون آستان جانان هست نباید از مکر فلك ترسید. جایزاست « که» دراینجا فعل«میندیش» را بیان کند فتأمل .

خارارچه‌جان بکاهدگل‌عذرآن‌بخواهد
سهلست تلخی می درجنب ذوق مستی

محصول‌بیت ـ اگرچه خار سبب اذیت ومحنت جان است ، اما گل عذرآن را میخواهد ، یعنی جفایی که ازخار میرسد تلافی وجبران میکند. مراد : تلخی و عذاب خار را گل جبران میکند.

مصراع دوم را برای این مثل‌قرار داده میفرماید : درمقابل ذوق مستی‌تلخی شراب خیلی ناچیزاست. حاصل مطلب مراد ازخار «خماری» ومقصود از « گل»ذوق مستی است . پس همانطور که گل ناراحتی و رنج حاصل از خار را عـوض میکند ذوق مستی هم تلخی شراب وخماری ناشی ازآن را برطرف میکند.

صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرداز
ای کوته آستینان تاکی دراز دستی

پیاله پیما ـ ترکیب وصفی : پیاله پیماینده : پیاله‌خور . قرابه پرداز : اینهم ترکیب وصفی است ، یعنی کسیکه صراحی را خالی میکند باصطلاح صراحی پر از شراب را میخورد. کوته آستین ، اینهم صفت مرکب است و کنایه از صوفی و الف و نون ادات جمع.

محصول بیت ـ صوفی پیاله پیما : با پیاله باده مینوشد و حافظ با قرابه ای‌صوفیان کوته آستین ، دراز دستی تا کی . یعنی آستینتان کوتاه است اما دستتان بسوی‌شراب دراز شده پس باصوفیگری شراب خوردن قبیحترین‌صفات است ، تا کی باید این کار رابکنید.

ولە ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

غزل چهارصد و نود و هشتم

آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی
گردون ورق هستی ما در ننوشتی

غالیه خط ـ صفت مرکب در، حرف تأکید . نوشتی ، فعل ماضی حکایت حال. ننوشتی ، نون حرف نفی نوشتن : تحریر و به معنای پیچیدن مکتوب وطومار هم است .

محصول بیت ـ اگر آن غالیه خط برای ما نامه و مکتوب مینوشت ، فلك ورق وجود و دفتر هستی ما را نمی‌پیچید یعنی ما را هلاك نمیکرد.

نوشتن : در نوردیدن و نسبت به نامه بسیار ملایم است .

هر چند که هجران ثمر وصل برآرد
دهقان جهان کاج که این تخم نکشتی

ثمر ـ میوه را گویند. برآرد: حاصل‌میدهد. در کلمهٔ «بر» ایهام وجود دارد دهقان : زارع یعنی کسیکه کارش کشت و زرع میباشد . دهقان جهان ، اضافه بیانی کاج : کاشك . نکشتی ، حکایت حال ماضی «نمی کاشت» .

محصول بیت ـ هرچند که هجران‌میوهٔ وصل‌حاصل‌میکند: سبب وصل‌میشود چونکه فراق واسطهٔ وصل است . اما کاش زارع جهان این تخم را نمی کاشت .

مراد : درست است که هجران در دنبال خود وصال میاورد اما بهتر بود که اصلا در دنیا وجود نداشت وهمان «وصال» تنها بود، اگر چه اشیاء با اضدادخویش

ص ۲۱۹ جلد سوم شرح

بهتر شناخته میشوند . کسیکه گفته است : مراد از دهقان‌جهان «خداست» «خدارا» شناخته . ردشمعی

کلکت که مریزاد زبان شکر ینش
مهر از تو ندیدار نه جوابی بنوشتی

که ــ حرف بیانی. مریزاد ، فعل نهی[۱] غایب و مراد دعاست «نریزد» : نابود نشود . زبان شکرین اضافه بیانی وشین«ضمیر» برمیگرددبه کلك. یعنی زبان شیرین قلم . مهر حبت . جوابی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. بنوشتی با «با» تأکید فعل ماضی حکایت حال «ماضی استمراری».

محصول بیت ــ ای جانان قامت که هر گز مریزاد زبان شکرینش : خدا نکندکه پوسیده و خراب شود از طرف تو نسبت به ما محبتی ندیده و گرنه جوابی می‌نوشت .

نامه‌ایکه برایت ارسال داشته‌ایم جوابش را مینوشت . یعنی قلمت مایل است بما نامه بنویسد اما در اثر عدم مساعدت تو اهمال میکند.

معمار وجود ار نزدی نقش توبرعشق
ذرات محبت گل آدم نسرشتی

معمار وجود ــ یعنی خالق اشیاء و موجودات . ار، مخفف اگر . نزدی، نون حرف نفی. زدی حکایت حال ماضی : نمیزد «ماضی استمراری». مراد ازنقش‌صورت وشکل است. نقش تو، اضافه لامیه . ذرات محبت، اضافه بیانی. گل آدم، اضافه‌لامیه نسرشتی:[۲]

محصول بیت ــ خواجه به طریق غلو میفرماید : که ای جانان اگر خالق وجود، نقشِ را برعشق نمیزد : عشق با صورت و شکل تو متشکل نمیشد ، حاصل اینکه اگر صورتت در عشق منقش نبود ذرات محبت گل آدم را نمی‌سرشت .

مقصود اینست اگرعشق ومحبت عالم وجود نداشت آدم صفی خلق نمیشد.

۱ــ فعل نهی‌مخصوص زبان عربی‌است درفارسی ... را امرمنفی‌گویند فعلی‌است منفی انشائی‌که ترك‌کار رادرزمان حال یاآینده میخواهد.

ــ دراینجاکلمهٔ (یقوردی) آورده‌که معنای آن بفارسی خمیر کرد میشود .

زاهد مکن از نسیه حکایت که بنقدم
یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی

به نقدم ــ بالفعل برایم . یاری، یا حرف وحدت . حوری، یا حرف تنکیر. واو حرف عطف. سرایی ، یاحرف وحدت . بهشتی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ ای‌زاهد بالفعل برایم ازجنت سخن مگو: ازچگونگی بهشتی که درآخرت وجود خواهد داشت برایم تعریف مکن . زیرا فعلا من یاری چون حوری و سرایی چون بهشت دارم یعنی جانانم عین حوری و خانه‌ای معادل بهشت دارم . پس از جنتی که نسیه‌است برایم حکایت مکن زیرا ذوق وصفایی که درجنت برایم حاصل خواهد شد فعلا برایم موجود است . در بعضی ازنسخه‌ها این بیت به صورت زیر واقع شده است.

آمرزش نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چوحوری وسرایی چو بهشتی

آمرزش ــ اسم مصدر است به معنای مغفرت. نقد : بالفعل یعنی حاضر. کسی را : یا حرف وحدت و «را» حرف تخصیص. که ، حرف رابط صفت . در اینجا، در حرف تأکید، اینجا : دراین دنیا .

محصول بیت ـ کسیکه دراین دنیا یاری چون حوری و مسکنی چون بهشت دارد، درحال‌حاضر آمرزیده است: یعنی کسیکه دراین دنیا این چیزها دراختیارش است بالفعل بندهٔ معفو ومرضی خداوند است .

مفروش بباغ ارم و نخوت شداد
یك شیشه می و نوش لبی و لب کشتی

با ــ حرف مقابله . باغ ارم : جنتی که شداد ساخته است . واو، حرف عطف نخوت به فتح «نون و واو» و سکون «خای» معجمه کنایه است از « تکبر ». نخوت شداد ، اضافه لامیه .

نوش لب ــ ترکیب وصفی : دلبری شیرین لب . لب کشتی، اضافه لامیه ویا

حرف وحدت .

محصول بیتـ یك شیشه‌باده ویك دلبرشیرین لب و کنار کشتی را به‌باغ‌ارم وتکبر شداد مفروش .یعنی همهٔ اینهارا با باغ نسیه‌بهشت معاوضه مکن. حاصل‌اینکه ذوق وصفای بالفعل را با ذوق صفائیکه درآخرت خواهد بود عوض مکن .

جهل من و علم تو فلك را چه تفاوت
آنجاکه‌بصر نیست چه‌خوبی‌وچه‌زشتی

جهل من وعلم توـ هردواضافه لامیه . فلك را : برای فلك یعنی‌نسبت به‌فلك خوبی و زشتی ، یاها حرف تنکیر.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : جهل من وعلم توبرای‌فلك هیچ تفاوت ندارد.

مراد : عالم وجاهل‌پیش فلك برابراند چونکه فلك بصر وبصیرتی ندارد که این دورا ازهم تشخیص دهد. پس در آنجاکه بصرو بصیرت نباشد خوب و بد از هم تمیز داده نمیشود یعنی پیش چشم بی‌بصیرت زشت و زیبا برابر است .

کسی که یاهای «خوبی و زشتی» را حرف مصدر گرفته ازحرف قافیه اطلاع نداشته ردسروری و شمعی

تنها نه منم کعبهٔ دل بتکده کرده
در هر قدمی صومعهٔ هست وکنشتی

کعبهٔ دل ـ اضافه بیانی. بتکده: بتخانه یعنی کلیسا[1] .

قدمی ، یا حرف وحدت . کنشتی، یا حرف وحدت

محصول‌بیت ـ تنها من نیستم که کعبهٔ دل‌را بتخانه کرده‌ام . بلکه درهرقدم روی زمین یك صومعه و یك کنشت وجود دارد . مسلمان وکافرهر کجا باشند خدارا عبادت میکنند و رو به سوی خدا دارند وامید به مغفرت خدا دارند چنانکه خواجه خسرو میفرماید :

---

۱ ـ کلیسا عبادتگاه مومنان است نه بت‌پرستان . مترجم

بیت ـ در صومعه و دیر رخت قبلهٔ دلهاست

چون رو به تو دارند چه مسجد چه کنشتی

و نیزخواجه فرموده است :

بیت ـ آنجا که حسن‌صومعه را جلوه‌میدهد ،

ن وس دیر راهب و نام صلیب هست

حاصل مطلب کفر و ایمان نسبت بهم متبین‌اند .

مراد از بتکده کردن کعبهٔ دل ، مصورو مشکل ساختن آن است با اشکال دلبران .

در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد
چون بالش زر نیست بسازیم بخشتی

مصطبهٔ عشق ـ اضافه بیانی . تنعم : درناز و نعمت بودن .

بسازیم، فعل مضارع متکلم مع‌الغیر ویا فعل امر متکلم مع‌الغیر . یعنی‌قناعت میکنیم یا ن عت بکنیم . بخشتی : با حرف مصاحبت و یا حرف وحدت . وخشت ، به کسر «خ» آجر خام است .

محص ل بیت ـ در مصطبهٔ عشق نمیشود با ناز و نعمت و راحتی زیست : در عاشقی نمیشو با آسایش زندگی کرد . خلاصه در عاشقی راحتی نیست . پس چون بالش زردوزی شده نیست به خشتی بسازیم یا میسازیم یعنی‌قناعت بکنیم .

حاصل : در صفهٔ عشق تنعم میسر نمیگردد باید باناداری و فقیری بسازیم : خشت را بالش کردن کنایه ازفقیری است .

مراد : درصورتیکه غنا ممکن‌نگردد بالضروره به فقیری قانع میشویم. زیرا که طریق عشق فنا اقتضا میکند چنانکه گفته‌اند : تجرد تصل .

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا
حیفست ز خوبی که شود عاشق زشتی

تا انتها برای غایت است به معنای «الی» . دنیای دنی، اضافه بیانی، دل دانا، هکذا. خوبی وزشتی ، یاها ازبرای وحدت‌است

محصول بیت ـ ای دل دانا ، غم دنیای دنی را کشیدن تا کی : تا کی به خاطر دنیای پست مضطرب و ناراحت شوی ، زیرا حیف است زیبایی عاشق زشتی شود .

مراد : خطاب به دل ، تو انسان مکرمی اما دنیا جیفه‌ای بیش نیست ، پس تعلق یك مکرم و معزز به جیفه ظلم است .

حاصل بیان حیف است که‌یك شخص زیبا به یك نفر زشت تمایل داشته باشد.

آلودگی خرقه خرابی جهانست
کو راهروی اهل دلی پاك سرشتی

آلودگی ـ یا حرف مصدری . آلودگی خرقه ، اضافه لامیه . خرابی‌جهان هکذا. راهرو ، ترکیب وصفی : کسی که سالك طریق عشق است . دلی وسرشتی ، یاها تماماً معنای وحدت افاده میکند.

اهل دل ، اضافه لامیه . پاك سرشت، صفت مرکب : کسیکه نهادش پاك یعنی پاك آفریده شده است .

محصول بیت ـ آلودگی خرقه خرابی جهانست : خرقه را از روی ریا و تزویر پوشیدن باعث خرابی جهانست زیرا مردم را گمراه میکند . پس کویك پاك سرشت ویك اهل دل و یك سالك طریق عشق . مقصود اینست که همهٔ خرقه پوشان مرایی‌اند ومزورپس کجاست یك‌عاشق‌صادق‌و‌پاك دل و‌پاك‌طینت و‌پاك رو. یعنی‌خرقه پوشی که متصف باین اوصاف باشد پیدا نمیشود . به طریق استفهام انکاری .

از دست چرا هشت سرزلف تو حافظ
تقدیر چنین بود چه‌کردی که نهشتی

هشت ـ فعل ماضی‌مفرد غایب . نهشتی، فعل‌حکایت حال‌ماضی: ترك نمی کرد

محصول بیت ـ به طریق سؤال وجواب میفرماید : حافظ سر زلف ترا چرا

از دست داد یعنی چرا سرزلفت را ترك گفت.

جواب میدهد: که تقدیر خدا چنین بود ، اگر ترك نمی گفت چه میکرد یعنی چگونه میتوانست ترك نگوید.

حاصل سخن : درمقابل تقدیرخدا قادر نبود که سرزلفت را از دست ندهد . زیرا آنچه مقدر شده البته وجود میبابد .

ولهایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل چهارصد و نود و نهم

ای قصهٔ بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی

ای ـ حرف ندا . منادی جانان . قصهٔ بهشت ، اضافه لامیه . حکایتی ، یـا حرف وحدت. شرح جمال حور، هردواضافه لامیه . روایتی ، یا حرف وحدت.

حرف وصل واقع دراین غزل تا پایان غزل وحدت راست .

محصول بیت ـ ای‌جانان قصهٔ بهشت از کویت‌حکایتی است:از جملهٔ‌حکایاتی که دارد یکی هم حکایت جنت است . وشرح زیبائی‌حور از رویت روایتی است یعنی زیبائی وجمال‌توروایتها دارد که یکی ازآنها روایت جمال حوراست .

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفهٔ
و آب خضر ز نوش دهانت کنایتی

محصول بیتـ انفاس حضرت عیسی که مرده‌ها را زنده میکرد، لطیفه‌ایست از لب لعلت . از لبت خاصیت لطیفی است . همچنین آب حیوان از دهـان شیرینت کنایتی‌است . مراد: آب حیوانی که تعریفش میکنند کنایتی‌است از کنایات دهانت، یعنی‌آب حیات که اینهمه درباره‌اش سخن گفته میشود ، همان دهان توست . کسیکه گفته است : همزهٔ واقع در «لطیفهٔ» از برای وحدت است لطیف نگفته است .

رد شمعی

ص ۲۳۶ جلد سوم شرح

هرپاره از دل من و از غصه قصهٔ
هرسطری‌ازخصال‌تو‌ازرحمت‌آیتی

در مصراع اول «واو» حرف سکته است پس ننوشتنش بهتر است . اما چون درنسخه‌ها قیدشده ماهم به تقلید نوشتیم. ازغصه قصهٔ ،پارهٔ دلی،اضافه بیانی.سطری، یا حرف وحدت . خصال تو ، اضافه لامیه . از رحمت آیتی : هرسطری از رحمت حق آیتی است .

محصول بیتـ هرپارهٔ ازدل من قصه‌ایست از غم وغصه . وهرسطری‌ازخوی وخصال توعلامتی وآیتی است از رحمت حق . الحاصل هرتك تك خصال واخلاقت از رحمت حق آیتی است و هرپاره‌ای از دل من داستانی است از غم وغصه.

در مصراع اول ، مفسریکه «واو» را حرف عطف گرفته و در معنای شعر گفته است از دل من ازهریك پاره وغصه ، قصه‌ایست ، این مفسر ازنحوهٔ ربط کلام بی خبر بوده رد شمعی

در مصراع دوم : کسیکه «واو» نوشته است درحالیکه احتیاج بآن نیست ، و درمعنای شعر گفته‌است : هرسطری از خوبیهایت ازرحمت آیتی است . این گویندهٔ مسکین از مذاق زبان فارسی بی‌بهره بوده. رد شمعی

کی‌عطرسای‌مجلس روحانیان‌شدی
گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

عطرسای ـ ترکیب وصفی از ساییدن ، کنایه ازمنتشرساختن بوی خوش‌است بحد وفور و زیاد چونکه عنبر ومشك ولخلخه درحالت سایید گی‌بوی معطر بیشتری منتشرمیسازند.

عطرسای مجلس روحانیان، اضافه ها لامیه.

شدی ، حکایت‌حال ماضی را میرساند : ماضی استمراری ، گل را، «را» ادات مفعول : ازبرای گل . نه ، ادات نفی و مقید به فعل « کردی» : نکردی ، چون منفصل نوشته شده لذا احتیاج به های رسمی پیدا کرده

کردی ، این فعل هم حال ماضی را حکایت میکند «ماضی استمراری»

محصول بیت ـ اگر بوی تو بوی گل را تکمیل نمیکرد کی می‌توانست عطرسای مجلس روحانیان باشد. مراد: بوی گل به‌ضم بوی تو خوش و معطر گشته است. الحاصل بوی گل ازبوی تومستعار است .

در آرزوی خاك ره یار سوختیم
یادآور ای صبا که نکردی حمایتی

آرزوی خاك ره یار ــ اضافه ها لامیه . یاد ، مفعول فعل «آور» . آورفعل امر مفرد مخاطب : بخاطر بیاور . ازآوریدن ، گاهی واوش را حذف نموده «آر» گویند. که ، حرف بیانی . نکردی ، فعل ماضی مفرد مخاطب.

محصول بیت ـ درآرزوی خاك پای یار سوختیم ، ای صبا بخاطر بیار که از ما حمایتی نکردی یعنی خاك راه یار را نیاوردی که توتیای چشممان کنیم . پس‌در خاطرت باشد که در موقعش با هم صحبت میکنیم .

درآتش ار خیال‌رخت دست‌میدهد
ساقی بیاکه نیست ز دوزخ شکایتی

محصول بیت ـ درآتش دوزخ اگرخیال رویت دستم دهد یعنی بخاطرم‌بیاید ای ساقی بیاکه از جهنم شکایتی ندارم . مقصود : درآتش دوزخ یاد رخت برایم به منزلهٔ تعویذی است که مرا از آتش مصون میدارد . حاصل اینکه یاد از رخت مرا از آتش مصون و حفظ میکند . پس از دوزخ شکایتی نخواهیم داشت.

بوی دل کباب من آفاق را گرفت
وین‌سوز اندرون بکند هم سرایتی

بوی دل کباب من ــ اضافه لامیه ، بیانیه و لامیه . دراین قبیل موارد مراداز «آفاق» اطراف واکناف عالم است. ومقصود ازسوز اندرون : سوزدل وجگرمیباشد

محصول بیت ـ بوی دل کباب شدهٔ من تمام اطراف عالم را گرفت . مسلماً این سوز دل هم سرایت خواهد کرد . یعنی این سوز دلم هم دنیا را خراب خواهد

الحاصل همانطور که بوی‌دل کباب شده‌ام همه‌جا را گرفته ، سوز دلم هم تمام دنیا را خواهد گرفت .

ای‌دل بهرزه دانش‌وعمرت زدست‌رفت
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

محصول بیت ـ ای دل علم وعمرت به عبث از دست رفت ، با وجود اینکه سرمایهٔ بزرگی دردستت بود امابآن اکتفا نکردی . مقصود : سرمایهٔ تحصیل‌عشق، علم و عمربود، و تواینها را بیهوده صرف کردی و نتوانستی علم و عمرت را واسطهٔ تحصیل عشق قرار دهی. الحاصل برای حصول مرادت این دو کفایتت نکردچونکه به عبث و بیهوده صرف شده .

دانی‌مرادحافظ ازین درس‌غصه‌چیست
از تـو کـرشمهٔ و ز خسرو عنایتی

دانی ـ فعل مضارع مخاطب و متضمن معنای استفهامی : آیا میدانی .

درس غصه ، اضافه بیانی . کرشمهٔ ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : خطاب به ساقی میفرماید : ازتویك کرشمه.

محصول بیت ـ آیا میدانی که مقصود حـافظ از خوانـدن درس غم و غصه چیست ؟ ازتو یك ناز وشیوه و ازپادشاه یك لطف و احسان است .

یعنی مرادش ازخواندن درس عشق، التفاتی ازتو و لطف و کرمی ازشاه‌است الحاصل توبعنوان اینکه حافظ عاشق من است ، نازو کرشمه‌ای بکن وشاه هم‌باین عنوان که شاعرعاشق‌پیشهٔ من است رعایتش بکند. کسیکه گفته است : همزهٔ واقع‌در «کرشمهٔ» از برای وحدت است مخالف معنای واقعی سخن گفته است. ردشمعی

ولە ایضاً

ازبحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصدم

سَبَت سلمی بصُدغیها فوادی
و روحی کل یوم لی ینادی

در بعضی نسخه‌ها بجای «لی ینادی» «فی تنادی» واقع شده. تنادی، مصدر از باب تفاعل برای صیانت «یا» دال مکسورشده است ، ثلاثی‌اش «ندا»ست : صدازدن.

سبت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غائبه «سبی» یعنی اسیر کرد ازسبی یسبی‌ازباب ضرب. سلمی ، تقدیراً مرفوع فاعلش.

بصدغیها ، صدغ به ضم صاد و باغین معجمه به معنای زلف و دراین بیت تثنیه واقع شده و بواسطه اضافه نون تثنیه ساقط شده و ضمیر برمیگردد به سلمی .

جارو مجرور مفعول غیرصریح فعل «سبت» و «فوادی» تقدیراً منصوب‌مفعول صریحش . فؤاد : قلب ویا ضمیرمتکلم . واو ، حرف حال. روحی ، تقدیراً مرفوع مبتدا . کل یوم ، اضافه لامیه و منصوب به سبب ظرفیت . لی ، جارمع‌المجرور ، متعلق به ینادی .

ینادی ، فعل مضارع مفرد مذکر غایب ازباب مفاعله : مرا صدا میزند یعنی فریاد وفغان میکند جملهٔ فعلیه از اعراب محلا مرفوع خبرمبتدا .

محصول‌بیت ـ سلمی با دو زلفش دلم را اسیر کرد : دلم را ربود ، و حال آنکه روحم هرروز اززلف سلمی بمن شکایت میکند و صدایم میزند، یاخود درفریاد وفغان است .

ص۳۷۲ جلد سوم شرح.

خدا را برمن بیدل ببخشای
و واصلنی علی رغم الاعادی

خدارا ــ «را» ادات تخصیص : برای خدا . واو، حرف عطف . واصل، فعل امر مفرد مخاطب ازباب مفاعله ، نون حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل : مرا واصل کن.

علی رغم ، جار مجرور متعلق به «واصل» . رغم، به معنای رشك[1] است که در زبان ترکی به کوری چشم تعبیرمیکنند. رغم الاعادی ، اضافه لامیه وجمع عدو.

محصول بیت ـ ای جانان محض خاطر خدا برمن بیدل ترحم کن،وبکوری چشم دشمنان مرا بخودت نزدیك کن : بمن نزدیك شو.

امن انکرتنی عن عشق سلمی
تزاول رو یکی لولی بوادی

امن ــ همزه حرف ندا ، من اسم موصول منادی . انکرت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ازباب افعال نون ، حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل .

عن عشق سلمی ، جارو مجرور متعلق به فعل . عشق سلمی، اضافه لامیه .

این غزل ملمعی است به زبان عربی ویك لهجهٔ مخصوص شیرازی.

تزاول، به ضم «تا»یعنی تو، فارسی اش: «توزاول» است یعنی تواز اول.رویکی، در اصل روی یکی بوده. اولی : نام طایفه‌ای است که بآنها لولیان گویند. مفردش لولی است ، سابقاً راجع باین بحثی شده است .

برادی، به ضم با «بوا» یعنی بیاید و دی یعنی دید. پس بوادی یعنی بیاید دید.

محصول بیت ـ ای کسیکه منکرعشق من بودی نسبت به سلمی : ای کسی که عشق و محبت مرا به سلمی انکار کردی ، تو از اول بایستی روی یك لولی را دیده باشی ، یعنی از اول بایستی با کیفیت عشق آشنا میشدی تا عشق مرا انکار نمیکردی .

۱ــ رغم دراصل: بینی به‌خاك مالیدن که کنایه ازذلت وخواری‌است . . . رغم به معنای (رشك) معنای مجازی است . مترجم

که همچون مت ببوتن دل و ایره
غریق العشق فی بحر الودادی

مت ـ به فتح میم ، میم ضمیر متکلم وتا ضمیرخطاب یعنی همچون من ترا
ببوتن ، به ضم دوباو کسر «تا» : ببودن یعنی باید باشد .
وایره ، به فتح واو و کسرهمزه وسکون‌یا و فتح را یعنی یکباره یایکبارگی
غریق العشق ، اضافه اسم فاعل به مفعولش یعنی کسی که غرق عشق شده . فی‌بحر-الوداد، جار و مجرور متعلق به غریق . بحرالوداد ، اضافه بیانی. وداد، به فتح واو به معنای محبت است و یا حرف اطلاق.

محصول بیت ـ همچون من دل تو یکبارگی غریق عشق در دریای دوستی شوذ یعنی‌ایکه عشق مرا انکار میکنی بایستی‌چون من دل تو در دریای محبت غریق عشق میشد تا که میدانستی من عاشقم و در طریق عشق چه میکشم .

به پی ما چان غرامت بسپر یمن
غرت یك دی روشنی تزامادی

پی ـ به معنای «پای» و فارسی است . چان، با سه نقطه به معنای جان است، غرامت ، عربی‌است به معنای جزا وعوض است . بسپر یمن یعنی بسپاریم .
غرت، غر: اگر، ادات شرط است وتاضمیرخطاب: اگرتو. یك، فارسی‌است.
دی روشنی، به کسر دال و را و واو به معنای بی‌روشنی که ازترك ادب کنایه است. تزاما : ازما . دی ، به کسر دال یعنی‌دیدی .

محصول‌بیت ـ ما جانمان را به غرامت بسپاریم ، اگر تو از ما حرکتی برخلاف ادب دیدی. مراد: اگر تو ازما تقصیری و گناهی وحرکتی برخلاف آیین و رسوم دیدی ما بغرامت آن جان بپایت میسپاریم .

غم این دل بواتت خورد ناچار
و غرنه وابنی انچت نشادی

بواتت ـ به ضم با : بباید ترا . واو حرف عطف . غر، ادات شرط . نه ،

فارسی است به معنای «الا» . وابنی وابینی یعنی ببینی . آنچت فارسی‌است آنچه ترا. نشادی، به فتح و کسر نون لهجهٔ شیرازی است یعنی نشاید دید .

محصول بیت ـ ترا ناچار غم این دل بباید خورد، و گر نه خواهی دید آنچه را که دیدن آن ترا نشاید: مراد غم دل‌را بخور و گر نه خواهی‌دید آنچه را دیدنش شایستهٔ تو نباشد .

نگارا در غم سودای عشقت
توکلنا علی رب العبادی

العباد ـ جمع عبد یعنی بندگان، سیوطی درشرح منظومهٔ تلخیص بیست‌نوع جمع کلمهٔ عبد را ایراد کرده است. اما اینجا محل توضیح کاملش نیست ، و یا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ ای نگار درغم سودای عشقت ، به پروردگار غلامان توکل کردیم ، یعنی توکل بخدا کردیم . حاصل : در غم عشقت وضع وحالمان را بخدا سپردیم .

دل حافظ شد اندر چین زلفت
بلیل مظلم والله هادی

شد ـ اینجا به معنای «رفت» است . اندر ، بای صله . بلیل ، با حرف ظرف متعلق به هادی . مظلم، به ضم میم اسم فاعل از باب افعال .

درجایی که لازم باشد یعنی میخواهند بگویند : تاریکی شب همه جا را فرا گرفت ، اظلم اللیل گویند. واو ، حرف ابتدا ، الله ، لفظاً مرفوع مبتدا و هادی ، تقدیراً مرفوع خبر مبتدا هادی، اسم فاعل از هدی یهدی یعنی از ناقص یایی باب ضرب. دلیل : پیشوا و رهنما.

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : دل حافظ در چینهای زلفت گم شد. درمیان زلفت گم گشت.درشب تاریك خداوند راهنمای گمشدگان‌است. حاصل: زلف توشب تاریکی است ،دلم درآن تاریکی گم شده ، خداوند رهنمایش است برای

نجات او از آن ظلمت .

در این جا اخبار در مقام انشاء واقع شده : یعنی خداوند از آن ظلمت نجاتش دهد .

وله ایضاً

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و یکم

دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی
کز عکس روی او شب هجران سرآمدی

بخواب ـ مضاف بودن این کلمه اشکال ندارد. اما بهتر است که به صورت مضاف خوانده نشود. ماهی، یا حرف وحدت.

برآمدی، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری»: طلوع میکرد.

کز، که حرف رابط صفت. عکس روی او، هردو اضافه لامیه. شب هجران، اضافه بیانی. سرآمدی، حکایت حال ماضی: تمام میشد یعنی بانتها میرسید.

محصول بیت ـ دیشب درخواب دیدم که ماهی طلوع کرد، چنان ماه درخشانی بود که ازعکس رویش شب هجران بانتها میرسید. یعنی باطلوع آن ماه شب جدائی پایان میپذیرفت.

در معنای مجموعی بیت گفته شده: دیشب در خواب دیدم ماهی طلوع کرد که از عکس رویش شب فراق به پایان رسید. این گوینده خیلی خوب ادا کرده است.

تعبیر چیست یار سفر کرده میرسد
ای کاج هرچه زود تر از در درآمدی

تعبیر چیست ـ سؤال، یار سفر کرده میرسد، جواب.

ای، حرف ندا و منادی محذوف، تقدیرش: ای یار، میباشد. کاج وکاش و

ص ۲۷۳ جلد سوم شرح

کاشکی ، هرسه به‌یك معناست.

هرچه زودتر از در درآمدی: ازشدت اشتیاق تمنا میکند که یار زودتر بیاید.

محصول بیت ـ این بیت تعبیر آن خوابی است که در مطلع دیـده است . میفرماید : تعبیر چیست ؟ یعنی خوابی که ذکرش گذشت تعبیرش چیست ؟ تعبیر اینست که: یارسفر کرده میرسد. ای کاش هرچه زودتریار ازدر واردمیشد، یعنی کاشکی معطل نمیشد و بیدرنگ از در داخل میشد.

ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من
کز درمدام باقدح و ساغر آمدی

ذکرش ـ شین «ضمیر» به طریق اضمارقبل از ذکر برمیگردد به ساقی. بخیر، تقدیرش : ذکرش بخیرباد، میباشد به ضرورت وزن «باد» ترك گشته است.

فرخنده فال، ازاقسام‌ترکیب وصفی : مبارك فال. فال من،اضافه لامیه. کز، که حرف تعلیل . در، اینجا : به‌عربی باب است .

محصول‌بیت ـ ذکرش به‌خیر بادساقی مبارك فال من . مراد : قدح گردان فرخنده پی من به خیروخوبی یادشود، زیرا مدام با قدح وساغر از در داخل‌میشد، یعنی تهی دست نمی‌آمد، همیشه همراهش باده میاورد.

جایز است شین «ضمیر» به «یار سفر کرده» راجع باشد در اینصورت «ساقی» منادی میشود وبلکه همین بهتراست تقدیرش: ای ساقی مبارك فال ، یار سفر کرده ذکرش به خیر، زیرا دائماً پیش ما با باده میامد.

کلمهٔ «مدام» به مناسبت قدح وساغر به طریق ایهام آمده .

خوش‌بودی اربخواب بدیدی‌دیارخویش
تا یاد صحبتش سوی ما رهبر آمدی

تا ـ حرف تعلیل . یاد صحبت، اضافه لامیه . «شین» درمعنا به «رهبر» بستگی دارد، به تقدیر: رهبرش.

محصول بیت ـ چقدر خوب بود اگرشهرخود را درخواب میدید ، آنوقت

خاطرهٔ آن مصاحبتی که با ما داشت اورا تحریك میکرد که به جانب ما بیاید .

مقصود : کاش شهرشیراز را درخواب میدید وضمناً همنشینی وصحبتی که با ما داشت به خاطرش میامد، وهمین یاد کردن ازمصاحبت گذشته سبب میشد که به‌جانب ما بیاید، یعنی تجدیدخاطرهٔ صحبتهای ایام گذشته تمایلش را برمی‌انگیخت و در نتیجه به سوی ما رهسپار میگشت .

آن کو ترا به سنگ دلی کرد رهنمون
ای کاشکی که پاش به سنگی بر آمدی

سنگدل ـ صفت مرکب : کنایه ازقساوت قلب‌است.یا حرف‌مصدری.رهنمون و رهنما به معنای پیشوا و رهبراست . ای، حرف ندا منادی : جانان . پاش شین «ضمیر» برمیگردد بآن کسیکه رهنما شده است. به سنگی باحرف صله. بر، معنای «به» را تآکید میکند.

محصول بیت ـ ای جانان آنکه ترا به‌سنگ دلی تشویق کرد، یعنی درجفا کاری رهبر ورهنمای توشد .کاش پایش به سنگی میخورد. مراد آنکه مانع آمدنت به سوی ما شده کاش پایش به سنگ میخورد و سقط میشد .

فیض ازل بزورو زر ارآمدی بدست
آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی

نصیبه ـ های رسمی این کلمه بجای «تای» نقلی است

محصول بیت ـ اگرلطف وفیض ازل خداوند بازور وزرمیسر میشده مسلماً آب حیات‌نصیب اسکندرمیشد، چونکه وی پادشاه مقتدری بود که به تمام دنیامالك بود وزر و زور بی‌حد و بی‌قیاس‌داشت .

جانش نثار کردمی آن دلنواز اگر
چون روح محض‌جلوه کنان در بر آمدی

جانش ـ شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر بر میگردد به «دلنواز» .

دلنواز، ترکیب وصفی : نوازش‌دهندهٔ دل‌یعنی کسیکه خاطر آدمی‌را رعایت‌میکند .

اگر، مرهون‌مصراع دوم . روح محض،اضافه بیانی . جلوه کنان، ترکیب وصفی یعنی کسیکه عرض‌جمال میکند والف ونون ادات مبالغه است. درحال جلوه کردن . در، حرف صله . بر: نزد به معنای عندواسم است .

محصول بیت ـ اگر آن دلنوازچون روح محض جلوه کنان به نزدم میامد جانم را نثارش میکردم .

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند:اگرچون روح محض‌جلوه کنان‌به سینه‌میامد. این مفسرین خطای محضشان درسینه بوده . رد سروری وشمعی

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
دائم پیام یار و خط دلبر آمدی

پیام یار ـ اضافه لامیه . خط دلبر، احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانیه باشد . درخط دلبر، ایهام وجود دارد.

محصول بیت ـ آن زمان‌فراموش نشود وهمیشه درخاطرمان باشد، که‌دائماً ازبام و درخبریار وهمچنین خط دلبرش به من میرسید.

مراد : یاد بادآن زمان که بینمان مکاتبه ومراسله برقراربود.

کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم
مظلومی ازشبی بدر داور آمدی

مظلومی ــ یاحرف وحدت. از،مخففاگر.شبی،یاحرف وحدت. داور:حاکم مراد پادشاه وقت‌است.

محصول بیت ـ رقیبت کی اینهمه قدرت ومجال ظلم کردن پیدامیکرد اگر مظلومی شبی بردرحاکم‌میرفت و تظلم میکرد . مراد : فریاد وفغانش مسموع‌واقع میشد و ازترس پادشاه وقت کسی جرئت نمیکرد احدی را ظلم کند.

خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق
دریا دلی بجوی و دلیری سرآمدی

دلی، دلیری ، وسرآمدی . درهرسه یا ازبرای وحدت است .

دلیر: بهادر . سر آمد: ماهر ، وکامل .

محصول بیت ـ خامان، یعنی کسانیکه‌به طریق عشق آشنا نیستند: مرادعاشق نشده‌اند وازعاشقی خبر ندارند، ذوق‌عشق‌را چگونه دریابند.

پس برای مصاحبت عشق یك عاشق‌کامل وماهر که درعین حال دلیرو بهادرهم باشد بخواه .

ور دیگری بشیوهٔ حافظ زدی رقم
مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی

این بیت بایستی بعدازبیت: کی یافتی رقیب‌تو، نوشته میشد، اما ما هم تابع شارحان گشتیم همین ترتیب را رعایت کردیم ولی بعد پشیمان شدیم .

ور ، مخفف «واگر» . دیگری، یاحرف وحدت. بشیوهٔ ، با حرف مصاحبت شیوه، صنعت . شیوهٔ حافظ ، اضافه لامیه .

زدی ، حکایت حال ماضی : میزد . رقم مفعول صریح وبه شیوه غیرصریحش مصراع دوم جواب‌شرط واقع شده.

مقبول طبع شاه هنرپرور، اضافه‌ها لامیه و بیانیه . هنرپرور ، ترکیب وصفی پرورندهٔ هنرمراد اهل هنرمیباشد .

محصول بیت ـ اگر کس دیگری‌به طرز وسبك‌حافظ رقم میزد: یعنی‌شعری به نظم درمیاورد و مینوشت ، حاصل اینکه اگر یك شخص دیگری هم مثل حافظ چنین شعر آبدار و روح افزا میسرود مسلماً نظم اوهم مانند شعر حافظ مقبول طبع شاه هنرپرور واقع میگشت.

پادشاه خودرا ازاینکه برای مردم هنرمندارزش قائل است تعریف میکند.

وله‌ایضاً

از بحر هزج سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و دوم

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمد که واثق شو با لطاف خداوندی

سحر ـ ظرف زمان ، با، حرف صله. میگفتم ، حکایت حال ماضی « ماضی استمراری» . آرزومند، آرزو : اشتیاق است ومندادات[1] نسبت ویا حرف مصدری . که، حرف بیانی، واثق، اسم فاعل‌است ازباب حسب. واثق شو، یعنی مؤتمن‌ومعتمد شو. شو، به فتح شین فعل امرمفرد مخاطب ازمصدرشویدن .

بالطاف، با حرف صله . الطاف، جمع لطف یعنی احسان اما دراصل به‌معنای ملایمت و نرمی است. خداوندی، یا حرف نسبت.

محصول بیت ـ هنگام سحر به باد سخن اشتیاق وآرزمندی خودرا میگفتم : به‌باد میگفتم که شدت اشتیاق ومحبت مرا به عرض جانان برسان . خطاب وندا آمد که به‌الطاف بی‌نهایت خدا مؤتمن ومعتمدشو. یعنی‌اتکاء به لطف واحسان خداوند داشته‌باش، که ترا بآنچه که مشتاقی‌میرساند

دربعضی ازنسخه‌ها مصراع‌دوم: به‌وصلم مژدگانی‌داد الطاف خداوندی واقع شده.به وصلم، با حرف صله. مژدگانی : چیزیکه من‌باب مژده داده میشود .

محصول مصراع ـ الطاف بلانهایت خداوند مژدهٔ وصلم داد .

---

۱ ـ سودی مرحوم دراین شرح اکثرموارد درقواعد و دستورزبان فارسی‌دچاراشتباه شده است راجع به مند، رجوع شود به صفحهٔ ۳۱ جلداول مترجم

ص ۲۹۸ جلد سوم شرح

قلم راآن زبان نبودکه سرعشق گویدباز
ورای حدتقریر است شرح آرزومندی

قلم را ـ «را» حرف‌تخصیص . که،حرف بیانی. سرعشق،اضافه لامیه ومفعول فعل گوید. باز، ادات تأکید وجایز است دراینجا به معنای واضح و روشن معناشود و را ، پشت یك چیزیعنی آنطرف ویا آن سو.

ورای حد تقدیرست، اضافه‌ها لامیه است . شرح آرزومندی ،مصدر به‌مفعولش اضافه گشته ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ قلم آن زبان را ندارد که سرعشق را بگوید، زیرا شرح و بیان اشتیاق ازحد تقدیرخارج است ، مراد شرح آرزومندی بی‌حد وپایان است.

دل اندرزلف لیلی بندو کارازعقل مجنون کن
که عاشق را زیان دارد مقالات خردمندی

دل مفعول مقدم فعل «بند» . اندر، ادات صله. زلف لیلی ، اضافه‌لامیه ، بند، فعل‌امرمفرد مخاطب. واو، حرف عطف.از،دراینجا به معنای «بای» مصاحبت‌میباشد کار، مفعول صریح فعل « کن» وازعقل مجنون، مفعول غیرصریحش واضافه لامیه ، ویا بیانیه مجازاً. که، حرف تعلیل.

عاشق را ، مفعول اول وزیان مفعول‌دوم‌فعل «دارد»ومقالات فاعلش.خردمند: عاقل ویا حرف مصدری .

محصول‌بیت ـ دل اندر زلف لیلی بندوکار از عقل مجنون کن، یعنی عاشق شو وبا عقل‌مجنون‌کار کن زیرا کسیکه عاشق باشد و ازروی عقل‌رفتار کندبه‌ضررش تمام میشود. خلاصه عاشق باید باقتضای عشق عمل کند وپیروعقل نباشد.

الا ای یوسف‌مصری که کردت‌سلطنت‌مشغول
پدر را بازپرس آخرکجا شد مهر فرزندی

که ـ حرف رابط صفت. کردت ، تا ضمیرخطاب یعنی ضمیرمنصوب متصل . سلطنت، فاعل فعل مذکور ومشغول مفعول دومش. پدر را، «را» ادات مفعول. باز،

اداتتأکید. پرس، فعلامرمفردمخاطب: سؤال کن. آخر، اداتتأکید. کجا تقدیرش تاکجاست والامعنای شعر درست در نمیاید. شد، اینجا به معنای «رفت» میباشد.

مهرفرزند، اضافه مصدر به مفعولش، ویا حرف مصدری.

محصول بیت ـ آگاه باش ای یوسفمصری که سلطنت ترا بخودمشغول ساخته است. اما ازپدرت سؤال کن که محبتفرزندی به چه حد و به چه درجه رسیده است. مراد: از بابایت بپرس که فراق پسر ترا به چه حال انداخته است. و در دوری فرزند با مهرش چه میکنی.

در معنای مصرع دوم: بازپدر را بپرس، آخر محبت فرزندی کجا رفت. این مفسر به مقصود بیت پی نبرده است.

بسحر غمزهٔ فتان دوابخشی و درد انگیز
بچین زلف مشك افشان دلارامی ودلبندی

بسحرِ غمزهٔ فتان ـ اضافهها لامیه وبیانیه است. دوابخش، ترکیب وصفی: دوابخشنده ویا ضمیرخطاب. واو، حرف عطف. دردانگیز، ترکیب وصفی ازانگیزیدن: یعنی درد را بوجود میاورد و سبب پیدایش درد میشود ویك یای خطاب مقدر است: درد انگیزی.

بچین زلف مشك افشان، اضافه لامیه و بیانیه. دلارام، اینهم ترکیب وصفی است ازآرامیدن: باعث تسلای دل یعنی سبب آرامش دل و خوشنودی خاطر و یا ضمیرخطاب.

دلبند، اینهم صفت مرکب است: یعنیسبب تعلق خاطر باصطلاح کسی که دل رابسویخود جلب میکند.

محصول بیت ـ تو با سحر غمزهٔ فتان دوابخش درد عاشقی در عین حال دردمندش هم میکنی. مراد: غمزه فتانت چنان ساحری است که حتی اضداد را در یکجا جمع میکند، با زلف مجعد مشك افشانت هم دلارام ودلبندی: هم سبب آرامش خاطری وهم دل را بخودت علاقمند میکنی: دل نسبت به توتعلق پیدا میکند.

جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت نیست
زمهر او چه‌میجوئی‌ودروهمت چه میبندی

جهان پیررعنا ـ هردواضافه بیانی است . رعنا ، به فتح «را» یعنی دورو «را» ادات تخصیصی. جبلت به معنای خلقت است .

مهراو، احتمال دارد مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه شده باشد. در،حرف صله واو «ضمیر» برمیگردد به جهان .

محصول بیت ـ در خلقت‌جهان پیردورو رحم‌نیست :مقصوداینست که‌خلقتش مبنی برخیانت وبی‌وفائی است، پس‌دراینصورت از او چه انتظارمحبت داری وبه چه چیزش امیدواری و برای چه باو همت میبندی.

دراین بازارا گرسودیست‌بادرویش‌خرسنداست
خدا یا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

درین بازار ـ مراد بازاردنیاست. سودی، یا حرف وحدت . درویش‌خرسند، اضافه بیانی.منعمم، میم «ضمیر» درمعنا مربوط است به فعل « گردان» به تقدیرمنعم گردانم، الف ونون ادات تعدیه است،زیرا « گرد» دراصل فعل لازم است یعنی‌باش.

بدرویشی، باحرف مصاحبت ویاحرف‌مصدر. خرسند: قانع ویاحرف‌مصدری.

محصول بیت ـ دراین‌بازاردنیا اگرفایده‌ای باشد، آنهم بادرویش قانع‌است. پس خدایا مرا با درویشی وقناعت توانگر کن . یعنی یارب مرا درویش قانع کن.

کسیکه گفته است: منعم اسم مفعول‌است که به تقدیرمنعم‌علیه است که حذف جارمع المجرور سماعی‌است. این مفسرجاهل، درلغت عرب عجب تصرفی داشته.

دعای‌صبح‌وآه شب کلیدگنج‌مقصود است
بدین راه‌وروش‌میروکه‌با دلدار پیوندی

دعای صبح ـ به معنای اضافه «فی» و مبتداست . آه شب هم همینطور است .

کلید گنج مقصود، خبرمبتدا و اضافه‌ها لامیه وبیانیه ، بدین،همزه به دال‌قلب‌شده.

روش، اسم‌مصدر : سلوك. میرو، می‌حرف تأکید و رو، فعل امر مفرد مخاطب یعنی

برو. که، حرف تعلیل . با حرف صله . دلدار، ترکیب وصفی : محبوب. پیوندی، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی به وصل برسی .

محصول بیت ـ دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است پس بااین روش واسلوب بروتا که به دلدار برسی. مراد همواره به دعای صبح مشغول باش و آه‌شب راترك مکن که به جانان برسی‌چون گنج مقصود اوست.

همایی‌چون‌توعالی‌قدرحرص‌استخوان‌تاکی
دریغ آن سایهٔ دولت که بر نااهل افکندی

همایی ـ یا حرف وحدت . حرص استخوان، اضافه مصدر به مفعولش . تا ، ازبرای انتهای غایت است به معنای «الی» . سایهٔ دولت ، اضافه بیانی . که ، حرف رابط صفت . افکندی ، فعل ماضی مفردمخاطب یعنی انداختی.

محصول بیت ـ همایی‌عالیقدری چون تو حرص استخوان، تاکی. مراد: تو مانند همای عالی‌مقداری ، پس‌حریص استخوان بودن‌تا کی، دریغ ازآن سایهٔ دولت که برنااهل افکندی. مراد : تو که یك جانان شریفی حیف است که نسبت‌به‌ادانی تمایل داشته باشی وسایهٔ همایونت را برسر نااهل اندازی.

بخوبان دل مده حافظ‌ببین آن بیوفائیها
که با خوارزمیان‌کردند ترکان سمرقندی

که ـ حرف تعلیل، با حرف صله . خوارزم ، نام شهری است که آن طرف سمرقند واقع شده. یا، حرف نسبت و الف و نون ادات جمع . ترك ، قوم تاتار را گویند . سمرقندی ، یا حرف نسبت .

ازقرار معلوم این‌بیت تلمیحی است به قصه‌ایکه سمرقندیها درباره‌خوارزمیان روا داشته‌اند . اصل داستان اینست که پس از خروج هلاکو بین پادشاه سمرقند و پادشاه خوارزم اختلاف افتاد ومیانشان شقاق واقع‌شد، اما بعد شاه سمرقند حاضربه مصالحه شد وصلح کرد.مگرغرضش‌ازاین‌صلح حیله‌بوده چنانکه‌بعدازخاتمه‌موضوع صلح روزی پادشاه خوارزم را غافلگیر میکند و سرش را از بـدن جدا میکند و

قشونش مملکت خوارزم را غارت میکند .

محصول بیتـ ای حافظ به زیبایان دل مده ، و آن بیوفائیها که ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان روا داشتند به‌خاطر بیار. یعنی‌توهم به ترکان‌شیرازی دل مبند که اینها بسیار ستمگر و بی وفایند، و دربادهٔ توهمان عملی خواهند کرد که ترکان سمرقندی نسبت به خوارزمیان کردند : همان بی‌وفائی و بی‌مهری را نسبت به‌تو هم میکنند.

دربعضی ازنسخه‌ها مخلص بیت اینگونه واقع شده :

بشعرحافظ شیراز می‌رقصند ومی‌غلطند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

کشمیرـ نام مملکتی است که زیبایانش سیاه چشم وابروبوده‌اند.

محصول‌بیت ـ سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی چنان تحت تأثیر شعرحافظ قرار میگیرند که بی‌اختیار میرقصند ومی‌غلطند.

مقصود اینست:شعرحافظ چنان‌باینها جذبه میدهد که بی‌اختیار بعضی‌میرقصند وبرخی میغلطند.

وله‌ایضاً

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و سوم

چه بودی اردل آن یار مهربان بودی
که حال مانه چنین بودی ارچنان بودی

محصول بیتـ چه میشد اگر دل آن‌یار مهر و محبت داشت : اگر آن یار مهربان بود حال ما اینطور نمیشد ، یعنی حال ما باین درجه سخت نبود، اگر آن یار با ما مهربان بود.

گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاك آستان بودی

گرم ـ میم ، از لحاظ معنا به «سرافراز» مربوط است ، به تقدیر سرافرازم داشتی. سریرعزت ، اضافه بیانی. خاك آستان، اضافه‌لامیه .

محصول بیت ـ اگرزمانه مرا عزیز وسرافرازمیداشت: اگرمعزز ومکرمم میداشت ، خلاصه اگر میخواست کـه عزت و احترامم بیشتر گردد،سریر عزتم : سریرحشمت وعزتم‌خاك آستان جانان میشد . چونکه عزت و شرف در آن آستان است .

عیان شدی که بها چیست خاك پایش را
اگر حیات گـرانمایه جاودان بودی

محصول‌بیت ـ اگرحیات گرانبها ابدی‌بود،معلوم میشد که بهای خاك پای جانان چیست : چقدر قیمت دارد . یعنی خاك پایش مانند عمرعزیزمیشد ۱ گر باقی

ص ۲۶۱ جلد سوم شرح

وجاودان میماند . الحاصل : خاك پای‌یار بها ندارد چونکه خیلی عزیز است .

بگفتمی که چه ارزد نسیم طرهٔ دوست
گرم بهر سرموئی هزار جان بودی

بگفتمی ـ حکایت حال‌ماضی. که ، حرف رابط مقول قول.ازرد ، فعل‌مضارع مفرد غایب از ارزیدن. نسیم طرهٔ دوست ، هردواضافه لامیه. گرم، میم درمعنابه‌جان مربوط است ، به تقدیرجانم . مویی ، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ اگربهرسرمویم هزارجان‌داشتم، بهای بوی معطرطرهٔ دوست را تعیین میکردم . میگفتم که قیمتش چنداست.

مراد : بوی طره‌اش به هزاران جان میارزد .

برات خوشدلی ما چه کم شدی یارب
گرش نشان امان از بد زمان بودی

برات خوشدلی ما ـ اضافه بیانی و لامیه . چه‌کم شدی : چه نقصان میدید . یارب ، دراینجا احتمال دومعنا را دارد : منادا وعجب .

گرش ، شین، درمعنا مربوط به «زمان» میباشد. نشان امان، اضافه بیانی. بد زمان ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ یارب خوشی وصفای خاطر ما چه چیز راکم میکرد : سبب چه نقصانی میشد اگراز ناملایمات روزگار طغرای امان داشت .

حاصل اینکه چه ضرر داشت‌اگر برات‌خوشدلی ما ازناملایمات وناسازگاری روزگار طغرای امان داشت .

مقصوداینست که اگر دائماً صفای خاطرداشتیم ، چه چیز کم میشد .

درمعنای این بیت کسیکه گفته است :بعلت مشکل بودن باین وجه شرح‌داده شد،این مفسرتقریرخوبی داشته طیب‌الله انفاسه .

زپرده کاش برون آمدی چو قطرهٔ اشك
که بردو دیدهٔ ما حکم او روان بودی

کاش ـ با شین و نیز باجیم «کاج»لغت است،بمعنای کاشکی. که ، حرف‌تعلیل.

روان : جاری .

محصول بیت ـ کاشکی جانان ازپرده بیرون میامد، چون قطرهٔ اشك : همانطور که قطرات اشك ازپرده بیرون‌میایدکاش جانان هم از سرایش‌بیرون میامد وحکمش بردوچشم ما روان وجاری میشد.

مراد: کاش ازخانه‌اش بیرون آید وبرما فرمان دهد .

اگر نه دائره عشق راه بربستی
چونقطه‌حافظ‌بیدل نه‌درمیان بودی

اگر نه، نه ادات نفی‌ودرمعنا به فعل«بربستی» مربوط است. به تقدیر نبربستی «برنبستی» نه درمیان ، نه ادات نفی ومربوط به فعل «بودی» به تقدیر نبودی .

محصول بیت ـ اگردائرهٔ عشق راهرانمی‌بست: مانع خروج‌از دایره‌نمیشد حافظ‌بیدل چون‌نقطه در وسط دائرهٔ عشق نمی‌ماند. یعنی‌چون‌دایره در کنارمیگشت وچون نقطه مرکز دایره واقع نمیشد.

حاصل گفتار: اگرامکان خلاصی ازبلای عشق وجود داشت هر گزدرد عشق را تحمل نمیکردم بلکه ازآن فرار میکردم و خلاص میگشتم .

یکی مصراع دوم را نوشته است : چونقطه حافظ بیدل درآن میان بودی‌این صورت مخالف تمام دیوانهای موجود در نزدمان است .

وله ایضاً

غزل پانصد و چهارم

بجان او که گرم دست رس بجان بودی
کمینه پیشکش بندگانش آن بودی

بجان او ـ با حرف تخصیص یا حرف قسم. که، حرف بیان. گرم، گر، حرف شرط و میم ضمیر متکلم وحده یعنی اگرمرا. دسترس، ترکیب مزجی به معنی قدرت وتوانائی است . بجان ، باحرف صله. بودی، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری».

کمینه، کم : اندك ویا حرف نسبت و نون و ها ادات تأکید یعنی کمترین و ناچیزترین پیشکش بندگانش ، اضافه لامیه. اگرمراد ازبندگان «عشاق» باشد. پس پیشکش عشاق به جانان ، تعبیرمیشود اما اگرمراد غلامان جانان باشد، باید گفت پیشکش عاشقان به بندگان جانان. آن ، اسم[1] اشاره : اشاره به جان مذکور در مصرع اول .

محصول بیت ـ به بقا و جان جانان قسم ، اگر دسترسی بجان داشتم، یعنی قدرت داشتم که جان را بدست بیارم ، الحاصل جانم اگر در دستم بود ، کمترین پیشکشم به بندگان جانان همان جانم بود یعنی جانم را از بندگانش دریغ نمیداشتم.

اگر دلم نشدی پای بند طرهٔ او
کیم قرار درین تیره خاکدان بودی

کیم ـ میم درمعنا مربوط به قراراست. تیره، کدر وتاریك وغیرصاف. خاکدان جای خاك وخاروخاشاك .

---

۱ ـ آن ضمیراشاره (اشاره به دور و عهد ذهنی)
صفحه ۲۶۰ جلد سوم شرح

محصول بیت - اگردل پای بند طرهٔ جانان نبود : گرفتار زلفش نبود، کی دراین خاکدان تیره قرارمیگرفت، یعنی کی درخاکدان دنیاقرارمیگرفتم. الحاصل اگرعشق جانان نبود درخانهٔ دنیا ساعتی قرارنمیگرفتم .

در آمدی ز درم کاشکی چولمعهٔ نور
که بر دو دیدهٔ من حکم او روان بودی

محصول بیت - کاشکی ازدرم چون درخشش نوردرمیامد وحکمش بردو دیده‌ام جاری و روان میشد. مراد: چون نورچشم بردو دیده‌ام حکمش روان میشد : حاکم دو چشم من میشد. درمعنای مصراع دوم : که حکمش بردو دیده‌ام روان بود این مفسرمعنای بیت را روان و روشن نگفته است .

برخ چو مهر فلك بی نظیر آفاقست
بدل دریغ که یك ذره مهربان بودی

برخ - با حرف مصاحبت . بدل ، با حرف ظرف .

محصول بیت - باداشتن صورت زیبائی چون خورشید فلك دردنیا بی‌نظیراست اماحیف که دردل یك ذره محبت ندارد : یاکاش دردلش هم ذرهٔ مهربانی وجود داشت.

در معنای مصراع دوم گفته‌اند : حیف بردلش که ذره‌ای مهربان بودی ، این مفسرازمعانی حروف اطلاع نداشته .

بخواب نیز نمی بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی

چه جای وصال - چه محل وصال است یعنی وصال ممکن نیست . این[1]، اسم اشاره ، اشاره به وصال. آن[2] ، اسم اشاره ، اشاره به دیدن وصال درخواب.

محصول بیت - جانان را در خواب هم نمی‌بینم کجا مانده که وصالش برایم میسر گردد. پس وصال که دستم نداد ونشانی هم ازآن ندیدیم باری آن بودی: یعنی

---

۱ - این ضمیراشاره (اشاره به نزدیك)
۲ - آن رجوع شود به‌پاورقی صفحه ۲۳۷۶

چون وصال میسر نگشت باری جانان را درخواب میدیدم .

بـه بندگی قدش سرو معترف گشتی
اگر چو سوسن آزاده‌اش زبان بودی

محصول بیت ـ به بندگی جانان سرو اعتراف میکرد : اقرارمیکرد که من بنده وغلام جانانم اگرچنانچه چون‌سوسن‌آزاده زبان داشت. یعنی اگرچون‌سوسن آزاده زبان داشت و میتوانست حرف بزند، اقرارمیکرد که من بندهٔ جانانم.

ز پرده نالهٔ حـافظ برون کی افتادی
اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

پرده ـ به طریق ایهام ذکرشده‌است . یعنی به معنای نغمه وساز وپردهٔ عرض (آبرو). همدم‌مرغان صبح خوان ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد، و اضافه بیانی مرغ صبح خوان ، ترکیب وصفی : مرغی که هنگام صبح نغمه سرایی می کند.

محصول بیتـ نالهٔ حافظ کی ازپرده بیرون میافتاد : یعنی کی مشهور عالم میشد، اگرچنانچه با مرغان سحرخوان همدم وهم‌آواز نمیگشت .

مراد: فریاد وفغان حافظ داستان عالم نمیشد اگرچنانچه با بلبلها هم‌آهنگ نمی‌شد.

وله ایضاً

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و پنجم

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
خورد زغیرت روی‌تو هر گلی خاری

بخرامی ــ فعل مضارع مفرد مخاطب. دمی، یا حرف وحدت . بگلزاری ،با حرف صله ویا حرف وحدت. خورد، فعل مضارع مفرد غایب دراینجا معنای «اکل» نمیدهد بلکه‌به معنای فرو رفتن‌نیش خار است. مراد ازعبارت خورد هر گلی‌خاری: هر گلی همراه خاری است .

محصول بیت ـ اگرچون سروساعتی به گلزاری بخرامی: بآرامی‌در گلزار بگردی از غیرت رویت هر گل خاری خورد ، یعنی هر گل همراه خاری میشود . حاصل : هر تك‌تك گلها پرپر میشود وپریشان میگردد .

ز کفر زلف تو هر حلقهٔ و آشوبی
ز سحر چشم تو هر گوشهٔ و بیماری

حلقهٔ ــ یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، واو، حرف مع. آشوبی، یا حرف وحدت . گوشهٔ ، اینهم مانند حلقهٔ است . بیماری ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ازکفر زلفت باهرحلقه فتنه وآشوبی‌است : در هرحلقهٔ که متعلق‌به زلفت است فتنه وغوغایی برپا میشود و از سحرچشمت در هر گوشه بیماری است : در هر گوشه‌بیماری خوابیده .

ص ۳۳۵ جلد سوم شرح

مرو چو بخت من ای چشم مست یار بخواب
که در پیت ز هر سوی آه بیداری

چشم مست یار ــ اضافه بیانیه و لامیه. که، حرف تعلیل . پی، اینجا به‌معنای دنبال و عقب میباشد. آه بیداری ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت .

محصول بیت ــ ای چشم مست یار چون بخت وطالع من مخواب ، چونکه بدنبالت ازهرسو آه بیداری است : از هرجانب بخاطر توعاشق بیداری آهی میکشد پس بیدار باش واز تیر آه عاشق حذر کن .

نثار خاك رهت نقد جان من هر چند
که نیست نقد روان را بر تو مقداری

نثارخاك ــ مصدر به مفعولش اضافه شده . خاك ره ، اضافه لامیه . نقد جان، اضافه بیانیه ومبتدای مؤخرو نثارخبرمقدم . به تقدیر: نقدجان نثار خاك رهت باد. جان من ، اضافه لامیه . هرچند مرهون مصرع دوم . که ، حرف بیان . نقدروان، اضافه بیانیه و «را» ادات تخصیصی. نقد روان ، دراین بیت به طریق ایهام ذکرشده است : به معنای جان و رایج فتأمل . برتو، اضافه لامیه : نزد تو. مقداری، یاحرف تنکیر .

محصول بیت ــ نقد جان نثار وفدای خاك رهت گردد، هرچند که نقد رایج ونقد جان پیش توارزش ندارد. حاصل کلام من جانم را نثارخاك رهت میکنم، حال چه قبول بکنی وچه نکنی.

دلا همیشه مزن رای زلف دلبندان
چو تیره رای شدی کی گشایدت کاری

رای ــ فکر است . رای زلف ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. زلف دلبندان، اضافه لامیه و دلبند، ترکیب وصفی یعنی دلبری که دل عشاق را بسوی خودمیکشد وبخودعلاقمندشان میکند. الف و نون، ادات جمع . تیره دراینجا ظلمت است یعنی تاریك ، تیره رای : کسی که تاریك فکراست. کاری ، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ ای دل دائماً به فکر زلف محبوبان مباش : فکر زلف آنها را مکن ، چون وقتی تیره رای باشی ، درکارت گشایشی حاصل نمیشود . منظور اینست به فکر زلف دلبران بودن خود تیره رایی است و کسیکه تیره رای باشد ، کارش گشایش پیدا نمیکند، پس فکر زلف دلبران را ترك کن تا کارت پیش رود . کسانیکه بجای «رای زلف» «لاف زلف» نوشته‌اند، ازمناسبت تیره رای غافل بوده‌اند.

سرم برفت و زمانی بسر نشد این کار
دلم گرفت و نبودت غم گرفتاری

زمانی ـ یا حرف وحدت . بسر نشد : نهایت نیافت،پایان نپذیرفت . این کار : عشق و محبت . گرفت دراین بیت یعنی منقبض شد. گرفتار[1] ، ترکیب وصفی ازمصدر آریدن یعنی کسیکه با مشکلات زیاد روبرو باشد .

محصول بیت ـ در راه عشق ومحبت سرم رفت ، در حالیکه این کار (عشق) نهایت نیافت، و دلم گرفتار شد درحالیکه تو غم گرفتاری را نخوردی . مراد : دلم به درد عشق مبتلا گشت واما تو هرگز ازغم گرفتاری آن غم نداشتی. خلاصه غم دل گرفتار مرا نخوردی و فکری بحالش نکردی .

مفسرینی که بجای دلم گرفت «دلم برفت» نوشته‌اند، ازگرفتار ومناسبت آن دراین بیت غفلت کرده‌اند.

چو نقطه گفتمش اندرمیان دائره آی
بخنده گفت که حافظ تودرچه پرگاری

آی ـ با الف ممدوده فعل امرمفرد مخاطب: بیا . درچه پرگاری: معنای لازم این ترکیب یعنی درچه حیرت و در چه سرگردانی هستی ، چونکه سرگردانی از امور لازم پرگاراست .

محصول بیت ـ وقتی به جانان گفتم : چون نقطه به میان دائره بیا یعنی به حلقهٔ عشاق داخل‌شو، بخنده گفت که ای‌حافظ توتاچه حد سرگردانی یعنی به وادی

---

۱ ـ گرفتار صفت مفعولی است .

حیرت افتاده‌ای و سر گردان و بیقرار گشته‌ای ، زیـرا میان آن حلقه مقام من نیست .

کسیکه مصراع دوم را نوشته‌است : بخنده گفت که حافظ این‌چه پر گاری. این‌شخص جزاینکه ناموزون نوشته سخنش هیچ نوع معنا ندارد. رد شمعی

ولِه‌ایضاً

از بحرمضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و ششم

شهریست پرظریفان وزهر طرف نگاری
یاران صلای عشقست گر میکنید کاری

خواجه مردم شهرشیراز را وصف میکند که همگی زیبایند.

محصول بیت ـ شهرما ، شهری است پراز ظرفا ، و از هر جانب نگاری به چشم میخورد. ای یاران صلای عشق است اگرخیال کاری دارید ، بکنید. یعنی اگر عاشقی میکنید محلش است .

چشم جهان نبیند زین تازه تر جوانی
دردست کس نیفتد زین خوبتر نگاری

چشم جهان ــ اضافه لامیه ، تقدیرش چشم اهل جهان است.

محصول بیت ـ چشم مردم دنیا جوانی تازه‌تر از این ندیده است . به‌جوانی معهود اشاره می کند. پس میگوید: نگاری بهتر و زیباتر ازاین بدست کسی نمی‌افتد.

جسمی که دیده باشد از روح آفریده
زین خاکیان مبادا بردامنش غباری

جسمی ــ یا حرف وحدت. که، اسم. چه کسی . مراد ازخاکیان : مردمیکه درخاك سکنی دارند . زیرا «یا»حرف نسبت والف ونون ادات جمع است، یعنی به‌خاك نسبت داده میشوند.

مبادا، با الف ومباد، بدون الف ، لغت است ، به‌صورت نهی غایب است که‌در

دعا بکار میرود. غباری، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - که دیده است جسمی را که از روح آفریده شده باشد: که دیده‌است ازاین خاکیان کسی‌را که‌بردامنش غباری‌ننشسته باشد یعنی بردامن‌پاکش از اغیار گردی ننشسته باشد.

ازعدم تلویث کنایه است.

چون من‌شکسته‌ئی‌راازپیش‌خود چه رانی
کم غایت توقع بوسیست یا کنازی

شکستهٔ - یا حرف وحدت و همزه حرف توصل، و را، ادات مفعول. رانی، فعل‌مضارع‌مفرد مخاطب ازمصدر رانیدن «راندن». کم، که حرف تعلیل ومیم متکلم در معنا به «توقع» مقید است به تقدیر توقعم. بوسی، یا حرف وحدت. یا، در اینجا حرف عطف است به معنای «او» و «ام» در عربی. کناری، این یا هم از برای وحدت است.

محصول بیت - دل شکسته‌ای چون مرا برای چه ازنزدخود میرانی: یعنی مرا ازپیش خود مران چونکه منتهای توقع و امیدم از تو فقط یك بوسه است و یا یك کنار. پس به خاطراین چیز جزوی انصاف نیست که مرا از خود دور کنی.

می بیغشست بشتاب‌وقتی‌خوشست دریاب
سالی دگر که دارد امید نوبهاری

غش - به‌کسرغین و شین مشدد اسم است به معنای جرم از باب نصرمصدرش غشاش میاید به‌کسر «غین» اما عجم به فتح «غین» میخواند به معنای مذکور.

وقتی، یا حرف تنکیر. دریاب: غنیمت بدان. سالی دگر، یا حرف وحدت. که، اسم است: چه کسی. نوبهاری، یا حرف تنکیر.

محصول بیت - می صاف است پس به خوردنش عجله کن، وقت هم خوش است غنیمت دان. مراد: قدر وقت را بدان زیرا که امید دارد که سال دیگر به بهار برسد. پس درنوبهار امسال باید نوشیدن می بیغش را غنیمت دانست.

در بوستان حریفان مانند لاله وگل
هریك گرفته جامی بریاد روی یاری

جامی ویاری، یاها وحدت راست .

محصول بیت ـ دربوستان باده نوشان ، هریك چون گل و لاله به یاد یاری جامی بدست گرفته‌اند. مراد هریکشان به شوق نگاری پیاله نوش‌شده است. لاله‌را به قدح پایه دار وگل را به قدح بی‌پایه تشبیه کرده‌اند .

چون‌این‌گره‌گشایم وین‌رازچون‌نمایم
دردی‌وسخت‌دردی کاری و صعب کاری

چون ـ باواو اصلی‌یعنی چگونه : به معنای کیف. گره ، به کسر کاف‌عجمی و را ، دراینجا به معنای مشکل عشق‌تعبیرمیشود. ومراد از «راز» هم رازعشق‌است.

دردی و کاری، یاها وحدت راست و واوها ، حالیت را افاده کند.

محصول بیت ـ این گره عشق را چگونه باز کنم و این راز عشق را چگونه نشان دهم . چون این دردی است اما درد مشکل ، و همچنین ابراز سرعشق کاری است اما کار بسیار دشوار. یا خود وحال‌آنکه درد سخت و کار مشکلی است.

مراد : دردنیا هیچ مشکلی سخت تر ازمشکل‌عشق‌نیست.

هر تاره موی حافظ در دست زلف شوخیست
مشکل بود نشستن در اینچنین دیاری

تاره ـ باهای رسمی وتار ، بی‌ها یعنی یك دانه مو. شوخی، یاحرف وحدت

محصول‌بیت ـ هر تار موی حافظ در دست زلف شوخیست ، پس در چنین دیاری ماندن مشکل است . مراد : درشهری که اینهمه غارتگر ویغماگر داشته باشد سکونت درآنجا خیلی مشکل است ، خدا نجات بدهد.

وله‌ ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و هفتم

ترا که هرچه مرادست درجهان داری
چه غم ز حال ضعیفان ناتوان داری

محصول بیت - توهرچه میخواهی دراین دنیا داری : تمام آرزوهایت‌فراهم شده . حاصل: به مرادات دنیوی رسیده‌ای ، پس‌ازحال ضعفای ناتوان چه غصه وغم داری ، یعنی چون به مرادت رسیده‌ای و آرزوهایت بر آورده شده ، دیگربفکر این نیستی : متوجه این مطلب نیستی که آیا ناتوانان به مرادشان رسیده‌اند یا نه .

بخواه جان‌ودل‌از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری

محصول بیت - از من بنده جان و دل بخواه و فوری بستان : بدون تأنی و درنگ جان و دلم را قبضه کن ، چونکه حکمت برسر آزادگان جاری است . یعنی من از جزو آزادگانم و امرت دربارهٔ من فوری اجرا میشود : امرت در من نفوذ دارد .

میان نداری و دارم‌عجب‌که هرساعت
میان مجمع خوبان کنی میان داری

میان داری - این را عجم میانجی گری میگوید، یا حرف مصدری .

محصول بیت - تومیان نداری :میانت معدوم‌است، اما تعجبم ازاینست که‌هر دم و ساعت میان مجمع محبوبان میانجی گری میکنی . یعنی با وجود نداشتن میان

ص۳۳۳ جلد سوم شرح.

میانداری عجیب است .

بعضی گفته‌اند : میاندار به معنای حکم و مصلح قوم است ، علی کل حال به معنای صدرنشین نیست .

بیاض روی ترا نیست نقش درخور ازانك
سوادی ازخط مشکین بر ارغوان داری

بیاض ـ به‌رنگ سفید و کاغذ هم گویند ، و دراینجا به طریق ایهام ذکرشده. پس بیاض روی اضافه بیانی، روی ترا ، اضافه لامیه . در خور با واو رسمی : لایق از آنك : ادات تعلیل و مرهون مصراع دوم . سوادی ، یا حرف وحدت یا تنکیر . خط مشکین اضافه بیانیه . مراد از ارغوان ، رخسار جانان است .

محصول بیت ـ سفیدی رویت را هیچ نقشی شایسته نیست ، چونکه روی ارغوان رخت از خط مشکین سواد یعنی رقمی داری ، پس وقتی این رقم را داری به نقش دیگراحتیاج نیست .حاصل : وقتی روی چهرهٔ سفیدت خط سیاه ازقدرت نوشته شده ، پس نقش عارضی شایستهٔ آن نیست .

بنوش می که سبك روحی ای ظریف مدام
علی الخصوص درین دم که سر گران داری

محصول بیت ـ ای ظریف باده بنوش که دائماً سبك روحی، (شادی) خصوصاً دراین دم که ازخماری سر گران داری ، یعنی باده خوردن هر آن مناسب حال توست بخصوص حالا که ازخماری سرت سنگین شده است : حالا ظریفتر شده‌ای .

مکن عتاب ازین بیش وجور بردل من
بکن هر آنچه توانی که جای آن داری

محصول بیت ـ ازین بیشتر بمن عتاب وبردلم جور مکن ، بلکه بهرچه قادری و از دست بر میاید دربارهٔ من بکن که محلش است . مراد آنچه دربارهٔ عشاق میتوانی بکنی وقادری بکن چونکه توشایستهٔ آن کاری .

باختیارت اگر صد هزار تیر جفاست
بقصد جان من خسته در کمان داری

جفاست ـ سین وتا، ازلحاظ معنامربوط به«اختیار»است به‌تقدیر باختیارتست.

جزا مقدم واقع شده وشرط مؤخر. قصد جان، اضافه مصدر به مفعولش. جان من ، اضافه لامیه ، من خسته ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ اختیار با خودت است، اگر صد هزار تیر جفا به قصد جان من خسته در کمان داشته باشی . مراد اگر به قصد زدن به جان من خسته صد هزار تیردر کمان نهی ، اختیار با تست ، خواهی جان ناشادم را با تیر بزن و خواهی دست نگهدار خلاصه همه جور اختیار با تست .

بکش جفای رقیبان مدام وخوش دل باش
که سهل باشد اگر یار مهربان داری

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : جور وجفای رقبا را بکش و دائماً خوشدل باش ، زیرا تحمل این چیزها سهل است درصورتیکه یارمهربان داشته باشی. مقصود :یاری مهربان وبا مهروشفقت اگرداری جور وجفای رقیبان مهم نیست و ضرر نمیرساند باید هم تحملشان کرد.

بوصل دوست گرت دست میرسد یکدم
بروکه هرچه مرادست در جهان داری

محصول بیت ـ اگر دمی ویا نفسی به وصل دوست دستت میرسد : اگردمی به وصل دوست برسی، بروکه در دنیا هرآرزویی داری برآورده شده . مراد رسیدن به وصال دوست عیناً مانند اینست که به مرادهای دنیوی رسیده باشی .

چو ذکر لعل لبش میکنی ومی شنوی
حدیث باشکرست آنچه دردهان داری

چو ـ حرف تعلیل . ذکرلعل، اضافه مصدر بهمفعولش، لعل‌لبش، اضافه بیانی حدیث با شکر، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عـام میفرماید : وقتیکه راجع بـه لب لعل جانان صحبت میکنی و از آن میشنوی : هم خودت درباره‌اش سخن میگویی و هم دیگران که تعریفش‌میکنند تومیشنوی. پس‌آنچه میگوئی سخن لذیذ وشیرینی‌است،

چون موضوع سخن‌در بارهٔ لب لعل جانان‌است لذا آن کلام باید هم شیرین‌وشکرین باشد خلاصه از کلام شیرین کنایه است .

چو گل بدامن ازین باغ میبری‌حافظ
چه غم ز ناله و فریاد باغبان داری

چو ـ ادات تعلیل : چونکه . بدامن ، با حرف مصاحبت . ازاین باغ: مراد وصال جانان است و مراد ازباغبان رقیب است .

محصول بیت ـ ای‌حافظ وقتی‌ازباغ‌وصال جانان گل را با دامن میبری‌یعنی تو که گل وصال جانان را به‌مراد دل میچینی‌وبدلخواه خود ازآن بهره‌مندمیشوی، پس ازناله وفریاد وفغان رقیبت چه غم داری : ازشکایتش چه غم داری ؟

ولەایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

غزل پانصد و هشتم

صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری

صبا ــ منادی . نکهت، دراصل به معنای بوی خوش دهان است ، اما دراینجا مطلقاً مراد بوی خوش است . زلف مشکبو، اضافه بیانی ومشکبوصفت مرکب.

بیادگار ، با مقحم است از برای تأکید . یادگار : چیزیکه سبب یادآوری میشود به معنای تحفه . بمانی، با حرف تأکید،مانی،فعل مضارع مخاطب. که،حرف تعلیل. بوی او، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ ای صبا تو بوی آن زلف مشکبو را داری ، پس در روزگار بیادگار بمانی که بوی او را داری . یعنی چون بوی خوش توهمان بوی زلف معطر جانان است ، پس در روزگار به یادگاربمان . مراد مدتهای مدید پایدار بمان و یا میمانی .

خلاصه . فعل «مانی» احتمال دارد وجه اخباری یا انشایی باشد.

کسیکه فعل «مانی»را به معنای شباهت گرفته : شبیه هستی گفته ، نتوانسته به معنای واقعی تشبیه کند.

دلم که گوهر اسرار حسن وعشق دروست
توان بدست تودادن گرش نکو داری

که ــ حرف رابط صفت. گرش، شین برمیگردد به دل . گوهر اسرارحسن،

ص ۳۲۰ جلد سوم شرح

اضافه بیانیه و لامیه .

محصول بیتـ دل من که اسرارحسن وجوهرعشق درآن نهفته است، اگر بتوانی خوب نگهش داری میشود به توداد. مراد اسرار و گوهرعشق و حسن دردل من است ، ومیشودآن را به توتسلیم کرد اما به‌شرط آنکه رعایتش کنی

قبای حسن فروشی ترا برازد وبس
که همچوگل همه آئین رنگ و بوداری

قبای حسن فروشی ـ اضافه بیانیه . حسن فروش ترکیب وصفی ازفروشیدن: فروشندهٔ زیبایی ویا حرف مصدری. برازد ، فعل مضارع مفرد غایب : زیبد ازمصدر برازیدن . وبس ، با واو : چون فقط درعربی . که ، حرف تعلیل . آیین به معنای قانون و اسلوب است .

محصول بیت ـ قبای حسن فروشی ترازیبد وبس: عرض جمال و زیبائی فقط شایستهٔ توست، زیرا چون گل تمام آئین رنگ وبو را داری ، یعنی چون گل سراسر رنگ و بویی.پس جلوه گری وعرض جمال شایستهٔ توست .

دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن
ترا رسد که غلامان ماهرو داری

دم ـ نفس. ممالک خوبی، اضافه بیانیه. رسد، دراین قبیل‌جاها به معنای لایق است چنانکه دربوستان آمده .

بیت : مراو را رسد کبریا و منی . که ملکش قدیمست و ذاتش غنی

که ، حرف تعلیل .

محصول بیتـ چون آفتاب دم زدن از زیبائی شایستهٔ توست، چون این‌توئی که غلامان ماهرو داری . مقصود : ادعای داشتن زیبائی چو آفتاب برازندهٔ توست که بندگان زیبائی دراختیار داری .

در آن شمایل‌مطبوع‌هیچ نتوان گفت
جز این قدرکه رقیبان تند خوداری

شمایل ـ جمع شمال به معنای اخلاق است . شمایل مطبوع ، اضافه بیانی .

محصول بیت - خطاب به جانان میفرماید : دربارهٔ آن اخلاق پسندیده هیچ سخنی نمیتوان گفت : راجع بآن اخلاق‌حمیده‌ات هیچگونه ایراد نمیشود گرفت، جزاینکه رقیبانت تند خویند وهیچ کس را به نزدت راه نمیدهند .

نوای بلبلت ای گل کجاپسند افتد
که گوش‌هوش بمرغان‌هرزه‌گو داری

محصول بیت - ای گل‌نوای بلبل کی‌مورد پسندت قرارمیگیرد وقتی گوشت به مرغان بیهوده گوباشد : ترنمات بلبل کی پسندت افتد که تو صدای مرغان هرزه گو راگوش میکنی . مراد اینست : نغمات و ترنمات حافظ را چگونه ممکن است به پسندی درحالیکه گوش‌هوش به رقیبان داری یعنی سخنان آنان راگوش میکنی.

بجرعهٔ تو سرم مست گشت نوشت باد
خودازکدام خم‌ست‌این‌که‌درسبوداری

بجرعهٔ تو - با حرف مصاحبت واضافه لامیه . نوشت باد، ازقبیل حشوملیح است . خود ، در اینجا متضمن معنای «تعجب» است و نیز جایز است محض تأکید افاده نماید .

این : اشاره است به باده‌ایکه در سبوست.

محصول بیت - بایك جرعه می‌ات مست گشتم، نوشت باد باده‌ایکه‌خورده‌ای. عجب است این باده‌ایکه در سبوداری ازکدام خم است ؟ مراد شرابی که درسبویت است ازکدام خم است بما نشان بده که گاه گاهی ازآن نوش کنیم .

بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز
که گر باورسی از شرم سرفرود آری

که - حرف تعلیل . باو، با حرف صله وضمیر برمیگردد به‌جانانی که دردل مرکوز است . رسی ، فعل مضارع مفردمخاطب اینجا یعنی برخورد کنی ، چون‌فعل شرط است . فرودآری ، این ترکیب محتمل دو وجه میباشد : ممکن است «واو» مانند واو واقع درابیات سابق ، حرف روی و «داری» ردیف باشد .

یا اینکه قافیهٔ معموله باشد که از دولفظ «فرود و آری» ترکیب شده است.
پس با انتقال‌فتحهٔ واقع درهمزهٔ «آری» به «دال‌فرود» شکل «فرودآری» پیدا کرده است.معمولی که باین‌اسلوب واقع گردد طریق‌تجزیه گویند چنانکه نجاتی‌درغزلی که بامطلع زیر شروع میکند این سبك را رعایت کرده است.

مطلع : بر آلای اولدی پری شیوه‌لی آهوبکلر
گوزی آهولرك آلاینه یـاهو بکلر

ترجمه غزل‌ترکی: آهوان پری شیوه یك گروه شدند، چشم عاشق درانتظار آن گروه آهوان است.

دراین غزل هم گفته است : رخت و بختم کوتری اوده اور رسك طوتمز
برایکی گون بزی بودنیده محبوبکلر.

ترجمه : اگر رخت وهمه چیزمرا آتش بزنی مهم نیست چون در این یکی دو روز دنیا محبوب است که مارا سرگرم میکند.

یعنی بای «محبوب» را با لفظ «آکلر» ترکیب کرده که صورت محبوبکلر پیدا کرده است.

محصول بیت ـ ای سروجویبار بسرکشی خود مناز : فخرمکن ، زیرا اگر باآن جانان برخورد کنی یا اگر او را «ببینی» ازشرم سرفرود آری یعنی سرتسلیم فرودآری. حاصل‌اینکه دربرابرطنازی جانان تسلیم‌میشوی.

دعاش کردم وخندان بزیرلب میگفت
که کیستی تو وبا من چه‌گفتگو داری

میگفت ـ مرهون مصراع دوم .
که ، حرف رابط مقول قول . کیستی : یا ضمیرخطاب .
واوها ، حرف عطف. گفتگو : صحبت کردن و سخن گفتن بین دونفراست .
محصول بیت ـ جانان‌را دعا کردم، اوهم بزیرلب درحالیکه میخندید گفت: تو کیستی وبا من چه حرف «گفتگو» داری. مراد : بـا من‌مناسبتی نداری پس بچه دلیل دعایم کردی .

ز کنج صومعه حافظ مجوی جوهر عشق
قدم برون نه اگر میل جستجو داری

محصول بیت - ای حافظ از کنج صومعه جوهر عشق مجو : صومعه داران فاقد عشق‌اند، پس از آنان انتظار عشق نداشته باش ، بلکه برای تحصیل عشق قدم ازصومعه بیرون نه : ازصومعه بیرون بیا .

مراد : اگر میل جستجوی عشق داری یعنی طالب تحصیل عشقی صومعه را ترک کن و به میکده برو که جوهر عشق درآنجاست .

وله‌ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و نهم

بیا با ما مورز این کینه داری
که حق صحبت دیرینه داری

در بعضی از نسخه‌ها بجای «بیا» «بتا» واقع شده .

مورز، فعل نهی[1] مفرد مخاطب از مصدر ورزیدن : عادت کردن به چیزی یا خو گرفتن به چیزی. کینه‌دار، ترکیب وصفی: کینه دارنده ویاحرف مصدری. که، حرف تعلیل. حق‌صحبت دیرینه، اضافه‌لامیه و بیانیه. داری، فعل مضارع مفردمخاطب

محصول بیت ـ ای جانان بیا و با ما کینه داری را عادت مکن: با ما کینه دارمباش زیرا با ماحق‌صحبت دیرینه داری . یعنی از قدیم ما با تو دوست ومصاحب بودیم ، پس نسبت بما کینه نداشته باش .

نصیحت گوش کن کین در بسی به
از آن گوهر که در گنجینه داری

کین ـ که حرف تعلیل . این، اسم اشاره : اشاره به نصیحت که «در» کنایه ازآن است. که ، حرف رابط صفت . گنجینه : خزانه است.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : نصیحت گوش کن، زیرااین در، ازآن گوهری که درخزانه داری بهتراست . مراد: نصیحت مانند در گرانبهائی است وازتمام جواهراتی که در گنجینه داری سودمندتر است .

---

۱ ـ رجوع شود به پاورقی صفحه ۲۳۴۷
ص ۲۵۶ جلد سوم شرح

بفریاد خمار مفلسان رس
خدا را گر می دوشینه داری

بفریاد خمار مفلسان ـ با حرف صله و اضافه‌ها لامیه است . رس ، فعل امر مفرد مخاطب. خدا را ، «را» حرف تخصیص. گر، ادات شرط . می دوشینه ، اضافه بیانی. دوش ، یعنی دیشب و یا حرف نسبت[1] و نون وها نسبت را تأکید میکند.

داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب وفعل شرط یعنی مصراع دوم شرط ومصراع اول جزاست .

محصول بیت - به فریاد خمار مفلسان رس : خماری مفلسان را درمان کن محض خاطر خدا . یعنی اگر شرابی از شراب دیشبی داری خماری بی‌چیزان را علاج کن . خلاصه اگرشرابی از دیشب مانده داری محض خاطرخدا با آن‌خماری بیچارگان را چاره کن .

درمعنای مصراع دوم: اگر شرابی به‌مقدار شراب دیشبی داری . این‌مفسرین معنای بیت را خوب ادا نکرده‌اند.

ولیکن کی نمائی رخ برندان
تو کز خورشید ومه آئینه داری

نمایی ـ فعل‌مضارع مخاطب. رخ،مفعول صریح وبرندان‌مفعول‌غیرصریحش. کز، که حرف بیان .

محصول بیت - این بیت ازلحاظ معنا برمیگردد به بیت سابق. یعنی‌ما درمان بیچارگان رابه توتکلیف کردیم، اما تو کی به‌رندان رخ‌نشان میدهی که ازخورشید وماه آئینه داری یعنی مهروماه آئینه های تواست. حاصل اینک، با اینهمه رفعت شأن توکی به رندان مفلس رخ مینمائی

بد رندان مگو ای شیخ و هشدار
که با مهر خدایی کینه داری

بد رندان ـ اضافه لامیه ومقول‌قول فعل «مگو» . واو ، حرف عطف. هش ،

---

۱ ـ دوشینه : بن‌وینه صفت نسبی است. مترجم

مخفف هوش به‌معنای‌عقل. دار،فعل‌امرمفرد مخاطب: عقلت را جمع کن. که،حرف بیان. با،حرف صله. مهر: محبت. خدایی: یاحرف نسبت،تقدیرش‌باصاحب مهرخدا: (کسی که خدارا دوست دارد)به ضرورت وزن‌مضاف حذف گشته است. کینه، مفعول مقدم فعل «داری» . وجایز است کینه دار، ترکیب وصفی باشد و یا ضمیرخطاب .

محصول بیت ـ ای‌شیخ بد گوئی رندان رامکن‌وعقلت را درسرت جمع کن که به دوستداران خدا کینه میورزی . یا با دوستان خدا کینه داری . یعنی دشمن دوستداران خدائی . حاصل اینکه عداوت و دشمنی با دوستان خدا همان عداوت با خداوند است .

نمی ترسی ز آه آتشینم
تو دانی خرقهٔ پشمینه داری

نمی‌ترسی ـ احتمال‌دارد وجه اخباری ویا انشائی باشد : نمیترسی یعنی‌بترس «وجه‌انشائی» خرقه پشمینه ، تقدیرش : که خرقهٔ پشمینه داری ، بوده که به‌ضرورت وزن «که» رابط ترك شده است .

پشمینه ، یاحرف نسبت ونون وها ادات تأکید. خرقهٔ پشمینه: خرقهٔ پشمی.

محصول بیت ـ خطاب به‌شیخ مذکور دربیت قبل‌میفرماید: ازآهم‌نمیترسی . یا از آه آتشین من نمیترسی « بترس » ای شیخ خودت که میدانی خرقه پشمینه داری (بتن میکنی) یعنی از آه آتشین من بترس که خودت و خرقه‌ات را یکجا میسوزاند .

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند : تومیدانی که خرقهٔ پشمی داری که در برابر آتش اصلا دوام ندارد . سخن عجیبی این مفسر گفته است آیا معنای حرفش را خودش میفهمد.

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
بقرانی که اندر سینه داری

با ـ حرف قسم ویا ، حرف وحدت یا حرف تنکیر. که، حرف رابط صفت.

محصول بیت ـ ای حافظ قسم بـآن قرانی که در سینه داری شعری بهتر از شعر تو ندیدم . یعنی به حق قرانی که در سینه‌ات مستور است من شعری لطیف‌تر از شعر تو ندیدم .

ولهایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و دهم

ایکه در کوی خرابات مقامی داری
جم وقت خودی ار دست بجامی داری

ای ـ حرف ندا . منادی ، عام . مقامی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. جم‌وقت خودی، اضافه‌ها لامیه . جم : نام پادشاهی است که جام جهان‌نما را پیدا کرده‌است. بنا به قول بعضیها جم همـان حضرت سلیمان است . به عقیدهٔ خواجه هم همینطور است .

اما دراین بیت جم کنایه ازپادشاه میباشد. جم وقت خودی پادشاه زمان خود هستی. ار، به فتح همزه مخفف «اگر»

ار دست بجامی‌داری، جملهٔ شرطیه وماقبلش‌جزاوجوابش . این عبارت کنایه است ازقدرت یعنی اگر دستت برسد وتوانائی بدست‌آوردن جامی را داشته باشی.

محصول بیت ـ ای آنکه در کوی خرابات مقامی داری یا در کوی خرابات اقامت داری اگر دسترسی به جام باده داری در واقع پادشاه زمان خـودی : اگر صاحب یك جام می هستی. الحاصل در کوی خرابات اقـامت داشتن و به جامی باده مالك بودن ، درمعنا پادشاهی است.

ایکه با زلف ورخ یار گذاری شب و روز
فرصتت باد که خوش صبحی وشامی‌داری

گذاری ـ فعل مضارع مفرد مخاطب : میگذرانی . شب و روز ، مفعول فعل

گذاری. که، حرف تعلیل ویاحرف بیان . صبحی وشامی ، یاها ازبرای وحدت و یا تنکیر است. داری ، فعل مضارع مخاطب مفرد: مالکی.

محصول بیت ـ به طریق لف و نشرمیفرماید : ای آنکه با رخ وزلف جانان شب و روزت را میگذرانی. یعنی شب و روز به وصل جانان رسیده‌ای فرصتت باد که صبح وشامی بسیار خوش میگذرانی، یعنی صبحی چون‌رخ‌جانان وشامی چون زلفش داری. خلاصه خدا فرصتت دهد که حال‌خوبی داری ،

وای که باوصل‌دلارام‌گزیدی‌خلوت
بغنیمت شمر این‌لحظه که‌کامی داری

واو ــ حرف عطف . وای ، حرف ندا . همزه‌اش بـه سبب وصل ساقط شده است. که ، حرف رابط صفت . وصل دلارام ، مصدر به مفعول یا به فاعلش اضافه‌شده حاصل اینکه احتمال دارد اضافه لامیه یا بیانیه باشد .

دلارام ــ صفت مــرکب از آرامیدن : سبب آرامش دل یعنی وصلی که سبب آرامش دل میباشد. حاصل کلام وصلی که سبب راحتی و آسایش دل است.

گزیدی ، به ضم‌کاف عجمی و به کسر «زا» فعل ماضی مفرد مخاطب : اختیار کردی (خلوت گزیدی یعنی برای خودت مسکن و نشیمن خلوت اختیار کردی) خلوت ، مفعول صریح فعل گزیدی . با وصل مفعول غیرصریحش .

به غنیمت ــ با حرف تأکید وبرای تحسین لفظ وتکمیل وزن آمده است .

شمر ، به ضم«شین» وفتح «میم» لغت است یعنی‌فعل امرمفرد ومخاطب: بشمار. مراد از «لحظه» دراینجا وقت وساعت میباشد . که ، حرف تعلیل . کامی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ وای آنکه با وصل دلارام خلوت گزیدی ، این وقت و این ساعت را غنیمت شمار که بکام رسیدی یعنی مرادت حاصل شده : حصول مـرادت را غنیمت بدان.

درمعنای مصراع دوم گفته شده : این لحظه را غنیمت شمار که مرادی داری

این گویندهٔ نامراد از ادای معنای شعرمراد نگرفته است . رد شمعی

ای صبا سوختگان برسره منتظرند
گر از آن یارسفرکرده پیامی‌داری

محصول بیت ـ ای صبا عاشقان سوخته دل برسرراه منتظرخبرند . پس اگر ازآن یار سفرکرده خبری داری حالا وقتش است . یعنی عشاق درانتظار تواند که از جانان خبربیاوری . پس اگرخبر و پیامی داری برسان .

گو بهنگام وفا گرچه ثباتت نبود
میکنم شکر که برجور دوامی‌داری

گو ـ به صبا خطاب میکند.

بهنگام ، با حرف ظرف . هنگام : وقت . دوام ، مصدر از دام یدوم به معنای قائم وثابت بودن و یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ خطاب به صبا میفرماید : ای صبا به جانان بگو : اگر چه بهنگام وفا ثبات و قرارنداری یعنی در وفا ثابت قدم نیستی، اما من شکر میکنم که درجوروجفا ثبات داری. مراد: دائماً جوروجفا میکنی .

کسیکه درمعنای مصراع دوم گفته است : شکرمیکنم درجور یك دوام داری. این مفسر بین یك و دو فرق نگذاشته . رد شمعی

خال سرسبز تو خوش دانهٔ عیش است‌ولی
بر کنار چمنش وه که چه دامی داری

خال سرسبز ـ اضافه بیانی . سرسبز تو، اضافه لامیه . دانهٔ عیش، هکذا .

مراد از دانه «تخم» است. ولی، مرهون مصرع دوم . کنار چمن، اضافه‌لامیه. شین، برمیگردد به «خال» . وه ، مخفف «واه» ادات تحسر وتغابن است .

که ، حرف بیانی . چه ، ادات مبالغه . دامی، یا حرف تنکیر.

محصول بیتـ خال تروتازه وسبزتوتخم‌خوب یعنی وسیلهٔ خوبی است‌برای

عیش، اما حیف که در کنار چمنش دامی عجیب داری . مراد خالت تخم خوبی‌است برای عیش وصفا اما چون دانه‌ایست که در دام نهاده شده پس باید از آن احتراز نمود که سبب هلاکت نگردد.

حاصل بیان درنزدیکی دانهٔ خالت دام زلفت نهاده شده پس باید از آن حذر نمود مراد از «چمن» خط سبز است که زلف در کنارش قرار گرفته .

کسیکه معتقد است : مراد از«چمن» روی است این لایعقل «خط» را ازروی تشخیص وتمییز نداده است . رد شمعی

بوی جان از لب خندان قدح میشنوم
بشنوای‌خواجه‌اگر زانکه مشامی‌داری

بوی جان ــ اضافه لامیه . لب خندان قدح، اضافه بیانی و لامیه .

اگر زانکه : اگرچنانکه، درجایی که ایجاب کند بجای اگرچنانکه، اگر زانکه بکارمیبرند. مشامی ــ یاحرف تنکیر.

محصول بیت ــ ازلب خندان قدح بوی جـان میشنوم : احساس میکنم که جام باده‌حیات میبخشد. ای خواجه توهم اگرمشام داری بوی جان را ازآن بشنو.

مراد : اگر دماغی‌داری که بوی باده را احساس کند ازلب خندان جام‌بوی جان وحیات را بشنو. حاصل مطلب بوی باده همان بوی حیات است .

کسیکه درمعنای مصرع دوم گفته است : ای مرد بشنو اگر ازآنکه مشامی داری این مفسر درمشامش بوی استقامت نبوده که معنای بیت را ادا نماید .

رد شمعی .

نامی‌ارمیطلبد ازتو غریبی‌چه شود
تویی‌امروزدراین‌شهرکه نامی‌داری

نامی ــ یا حرف تنکیر. غریبی، یا حرف وحدت. تویی، یا ضمیرخطاب. که نامی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ــ اگرشخص غریبی **از تو نامت را بپرسد : از تو بخواهد** که

نام شریفت را باو بگوئی ، چه میشود مهم نیست چونکه امروز تویی که در این شهر نامی داری : امروز تویی که در این شهر نامداری . مقصود اینست تو که اسم و رسمی داری ومشهوری اگر غریبی نامت را سؤال کند هیچ مهم نیست چه میشود .

درمعنای مجموعی بیت ـ مفسری گفته است : اگر غریبی ازتو نامی بخواهد چه میشود . چون تویی که امروز در این شهر نامی داری . عجب تصویری از معنای بیت داشته است عفاالله‌عنه. یکی دیگر بجای «نامی» «لطفی» نوشته و درمعنای مجموعی بیت نوشته است اگر غریبی ازتو لطفی بخواهد چه میشود چون تویی که امروز در این شهر نامی داری این مفسر هم درمقام تحقیق دنبال مفسر اول رفته است طیب‌الله انفاسه.

زد شمعی

بس دعای سحرت حارس جان خواهد بود
تو که چون حافظ شبخیز غلامی داری

سحرت ـ تای ضمیر درمعنا به «جان» مربوط است . شبخیز، ترکیب وصفی ازخیزیدن : کسیکه شب ازخواب بیدار میشود واحیای لیل دارد یعنی متعبداست.

غلامی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

محصول بیت ـ دعاهای زیاد دم صبح نگهدارجان توخواهد بود : جانت را ازگزند وناملایمات، حافظ ونگهدار خواهدبود.

مراد : تو که چون حافظ غلامی متقی ومتعبد داری ، حتماً دعاهای سحریش جان ترا از بلاها و گزندها مصون خواهد داشت یعنی دعاگویی چون حافظ داری که دعاهای دم صبحش حارس وپاسبان جان عزیزت خواهد بود .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و یازدهم

ای که مهجوری عشاق روا میداری
عاشقان را زبرخویش جدا میداری

ای ـ حرف نداومنادی محذوف تقدیرش ای‌جانان‌است. که،حرف رابط صفت مهجوری ، یا حرف مصدری . مهجوری‌عشاق ، این‌اضافه ازاقسام اضافه اسم مفعول به قائم مقام فاعلش میباشد.

روا ـ به فتح «را» : جایز . برخویش، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ ای جانان که‌مهجوری عشاق را روا میداری . و نیز ای‌جانان که عاشقان را ازخود دورمیکنی : روا میداری که عشاقت در محنت و رنج جدائی باشند.

این بیت تماماً صفت مناداست به طریق بدل و مقصود بالندا بیتی است که‌بعد ازاین میاید .

تشنهٔ بادیه را هم بزلالی دریاب
بامیدی که درین ره بخدا میداری

محصول بیت ـ تشنگان‌بادیهٔ عشق را بزلال وصالی دریاب . یعنی باوصالت تشنهٔ عشقت را مورد تفقد قراربده ، بامیدی که درین ره بخدا میداری : بامیدی که درطریق‌عشق بخدا داری تشنهٔ عشقت را بزلال وصالت سیراب کن.

درمعنای مجموعی بیت : به تشنهٔ بادیه هم با زلالی شفا بده به حق امیدی که

صفحه ۲۲۲ جلد سوم شرح

درایں راه به خدا داری

این مفسر در ساختن معانی ازخودش عجب ماهر بوده .

دل ربودی و بحل کردمت ای جان لیکن
به ازین دار نگاهش که مرا میداری

بحل ـ به فتح با و کسر حای مهمله : حلال

محصول بیت ـ دلمرا ربودی ومنهم حلالت کردم اما ای جان دل مرا به از آن دار که خودمرا میداری. یعنی نسبت بآن التفاتت بیشتر ازالتفاتی باشد که فعلا در حق من داری چونکه نازك مزاج است با جزئی توجه تسلی پیدا نمیکند.

ساغر ما که حریفان دگر مینوشند
ما تحمل بکنیم ار تو روا میداری

محصول بیت ـ ساغر ما راکه باده نوشان دیگر مینوشند ، ما تحمل میکنیم اگر تورو امیداری یعنی آن التفاتی که درحق مامبذول میداشتی حال نسبت بدیگران داری . ما قبول داریم اگر تو جایز میدانی .

ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری

محصول بیت ـ ای مگس مقام سیمرغ جولانگه تو نیست : جایی نیست که بتوانی در آنجا بال وپر بزنی . پس عرض خود را ضایع میکنی و ضمناً سبب زحمت ما میشوی .

مراد : ای رقیب قرب جانان مقام و منزلی نیست که تو لیاقت آن را داشته باشی . پس مواظب باش که عرض خود را ازبین میبری و بما هم زحمت میدهی.

حاصل اینکه از تقربت به جانان خیلی مضطربیم .

کسیکه گفته است مراد از سیمرغ «خداست» معنی خدا را ندانسته است .

تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم
از که مینالی و فریاد چرا میداری

به تقصیر خود ـ با حرف سبب و اضافه مصدر به فاعلش . که ، اسم است :

چه کسی .

محصول بیت ـ به رقیبی که مگسش خوانده خطاب میکند و میفرماید : تو به سبب فرومایگی خود ازاین در دورافتادی ومحروم شدی، پس از که مینالی وچرا فریاد میکنی .

مراد : از توست که بر توست پس از که شکایت میکنی .

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
کار ناکرده، چه امید عطا میداری

پایه ـ در اینجا به معنای جاه و منصب است . امید عطا ، مصدر به مفعولش اضافه شده .

محصول بیت ـ ای حافظ جاه ومنصب را ازپادشاهان درازاء خدمت میخواهند «طلب میکنند» . پس تو که کاری نکرده‌ای چه امید عطا داری .

مراد : بدون خدمت امید عطا نداشته باش .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و دوازدهم

روزگاریست که مارانگران میداری
بندگانرا نه بوضع دگران میداری

روزگاری است ـ یا وحدت راست . که ، حرف بیانی . ما را ، مفعول اول ونگران مفعول دوم فعل «میداری» . نگران ، صفت مشبهه به معنای منتظر .

بندگان را ، مفعول‌صریح فعل میداری. نه، ادات نفی درمعنا به فعل‌میداری مربوط است تقدیرش : نمیداری به ضرورت وزن و قافیه با های رسمی و منفصل نوشته شده .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : مدت مدیدی است که ما را در حال انتظار و نگران گذاشتی ، مثل اینکه بندگانت را آنطور که نسبت به‌دیگران توجه‌داری رعایت نمیکنی‌یعنی آن التفات‌واعتباریکه‌درحق دیگران مبذول‌میفرمائی نسبت به عشاق بیدل نمیکنی .

خواجه به طریق تعریض به جانان میفرماید : از آنجا که از مقادیر مردم بی‌اطلاعی اغیار را به یار ترجیح میدهی.

گوشهٔ چشم رضائی بمنت بازنشد
اینچنین‌عزت صاحب نظران‌میداری

گوشهٔ چشم رضا ـ اضافه لامیه وبیانیه و یا حرف تنکیر . بمنت ، با حرف

ص ۲۷۵ جلد سوم شرح

صله . مصراع دوم‌متضمن معنای استفهامی‌است .

محصول بیتـ گوشهٔ چشم رضایت به من بازنشد، یعنی با نظر رضایت به‌من نگاه نکردی ، آیا عزت واحترام عاشقان صاحب نظر را اینگونه بجا میاورند .

مراد :آیا به عاشقان اهل نظر اینگونه التفات میکنی.

کسیکه یای «رضایی» را حرف نسبت گرفته و درمعنای مصراع گفته است : گوشهٔ چشم رضائیت به من نگاه‌نکرد، این مفسر با چشم رضا و رغبت به‌معنای‌شعر ننگریسته است . رد سروری

نه‌گل ازداغ‌غمت رست‌نه بلبل درباغ
همه را جامه دران نعره زنان میداری

درباغ ـ به گل وبلبل مقید است . جامه در، ترکیب وصفی ازمصدر دریدن والف ونون ادات مبالغه یعنی جامه درنده : کسیکه جامه برتن پاره کند.

نعره زن ، اینهم ترکیب وصفی و الف و نون ادات مبالغه است ، نعره زنان: درحالیکه نعره میزنند.

محصول بیت ـ به طریق‌لف ونشرمیفرماید:ازداغ‌غمت در باغ نه گل‌خلاصی یافت نه بلبل ، زیرا غمت همه را جامه دران ونعره زنان کرده است . مراد :ازسوز غم توست که گل جامه‌اش را میدرد و بلبل فریـاد و فغان میکند حـاصل ، همه را آشفته وشیدا کرده‌ای .

آنکه گفته است : در مصرع دوم قاعدهٔ تقسیم احاد الی‌الاحاد[۱] وجود دارد ، بین‌تقسیم ولف ونشرفرقی قائل نشده‌است، و نیزآنکه تقسیم را در محل اقسام بکار برده دلیل برجهالتش میباشد .

ساعدآن به‌که بپوشی‌توچواز بهرنگار
دست در خون دل پر هنران میداری

ساعد ـ ازآرنج تا مچ ، ساعد است . نگار، دراین قبیل موارد به معنای‌مادهٔ

---

۱ ـ شاید منظورش صنعت تقسیم باشدکه‌چند چیزرا بشمارند سپس هریك راجداگانه وصف کنند.

رنگی است چون حنا و رنگ وغیره که برای رنگ کردن دست وپا از آن‌استفاده میکنند چنانکه خواجه سلمان‌میفرماید :

بیت : آمد نگار من به چمن درنگار دست
شست از نگار سرو ز دست نگـار دست

خون دل پرهنران ، اضافه‌ها لامیه .

محصول بیت - بهتر آن است که ساعدت را بپوشانی،زیرا برای‌رنگ کردن آن دست‌به خون هنرمندان میزنی:دستت را بجای‌رنگ وحنا با خون دل‌هنرمندان رنگین میکنی . خلاصه بجای حنا دستت را با خون دل عاشقان رنگ میکنی ، پس برای اینکه کسی‌این‌وضع‌ترا نفهمد دست وبازویت را بپوشان که ترا خونی‌نگویند.

بعضی به جای «با» «نون» نوشته‌اند و درمعنای مجموعی بیت : بهتر آنست که ساعدت را نپوشانی تو که برای رنگ و نقش، دست به خـون بسیاری ازهنرمندان میزنی

یکی دیگر گفته است : آن بهتر که ساعدت را نپوشانـی چونکه بجای حنا دستت را با خون دل پرهنران رنگین میکنی ، این مفسرین رنگ عجیبی به معنای بیت داده‌اند عفاالله عنهما .

پدرتجربه‌آخر تویی‌ای‌دل‌زچه روی
طمع‌مهرو وفا زین‌پسران میداری

عرب وقتی قصد مبالغه در یك معنا داشته‌باشد با کلمات : اب وام تصدیر نموده و ابوالفلان وام‌الفلان گویند مثلا چون ابوالفساد وام‌الخبائث. پس دراین‌بیت مراد ازپدر تجربه به‌طریق مبالغه بابای تجربه است یعنی مجرب روزگار.

آخر، ادات تأکید است تویی،با یا خطاب یعنی توهستی. طمع مهر، مصدر به مفعولش‌اضافه گشته. مراد ازپسران ، دلبران میباشد.

محصول بیت - ای دل توخودت پدرتجربه‌ای ، پس بچه جهت ازاین‌پسران انتظار مهرو وفاداری یعنی‌تودرحالیکه خودت مجرب روزگاری به چه جهت وبرای

چه ازاین دلبران بی وفا امید وفا داری .

کیسهٔ سیم وزرت پاك بباید پرداخت
زین طمعها که تو از سیمبران میداری

کیسهٔ سیم ـ اضافه لامیه. پرداخت دراینجا به معنای پرداختن میباشد چونکه مقارن مضارع است پرداختن دراین بیت به معنای خالـی کردن است . سیمبران ، تقدیرش دلبران سیمبر است :

محصول بیت ـ این طمعی که تو از دلبران سیمبرداری ، کیسهٔ سیم وزرت را پاك باید خالی کنی . یعنی برای رسیدن به وصال دلبران سیمبر باید هرچه طلا و نقره داری در راهشان صرف کنی . حاصل سخن اگر طمع وصال دلبران را داری مایملك خود را باید در راه رسیدن بوصالشان بذل کنی .

دل و دین رفت ولی راست نیارم گفتن
که من سوخته دل را تو بر آن میداری

راست در اینجا به معنای واقعاً و درست تعبیر میشود. نیارم ، فعل نفی مستقبل متکلم وحده : قادر نیستم زیرا «یارا» اسم است به معنای قدرت.

که، حرف بیانی . آن ، اسم[1] اشاره «اشاره به دل و دین رفته»

محصول بیت ـ دل و دینم در راه عشق جانان رفت یعنی تلف شد، اما بااین حال قادر نیستم که حقیقت امر را بگویم ، چونکه من سوخته دل را تو واداشتی که دین و دلم از دستم برود . مراد : با اینکه دل و دینم درعشق جانان از دستم رفته،اما راستش را نمی‌توانم بگویم که تومرا بی دین و دل کرده‌ای : این مطلب را بکسی فاش نمیکنم. الحاصل قادر بشکایت نیستم .

در معنای مصراع دوم : که من سوخته دل را تو بر آن واداشتی ، یکی دیگر: من سوخته دل را تو بر آن میداری یعنی میگیری . از آنجا که این دومفسر معنای بیت را ندانسته‌اند لذا مبهمش کرده‌اند . رد سروری وشمعی

۱ ـ آن : رجوع شود به پاورقی صفحه ۲۳۳۹

گرچه رندی وخرابی گنه ماست همه
عاشقی گفت که تو بنده بر آن میداری

رندی وخرابی ـ یاها مصدری است .

محصول بیت ـ اگرچه رندی وخرابی گناه خود ماست فقط ، اما عاشقی به جانان گفت: بندهٔ عاشق را تو به رندی وخرابی وامیداری. مراد: چون عاشق تحمل هجران را ندارد لذا گاهی به باده پناه میبرد و زمانی به چیز دیگر اعتیاد پیدامیکند. پس آنچه سبب رندی عاشق میشود وخرابش میکند فراق معشوق است .

ای که دردلق ملمع طلبی ذوق حضور
چشم سری عجب از بیخبران میداری

دلق ملمع ـ چون دلق مرقع، خرقه‌ای را گویند که ازتکه‌پارچه‌های رنکارنگ دوخته شده باشد .

طلبی ، فعل مضارع مفرد مخاطب :طاب میکنی . ذوق حضور : تقدیرش ذوق حضور قلب و صفای باطن است. چشم سری ، اضافه لامیه ویاحرف وحدت، بهمعنای چشم امید میباشد .

عجب ، صفت از برای «سر» .

محصول بیت ـ ای آنکه ازصاحبان دلق ملمع انتظار ذوق حضور قلب وصفای باطن داری، بدانکه از بی‌خبران امید یك سر عجیب را داری . مقصود: آنانکه خرقهٔ مرقع دارند «میپوشند» همگی مرائیان ظاهر پرستند و درآنان عشق و محبت جانان وجود ندارد ، پس چگونه ممکن است ذوق حضور باطن داشته باشند .

نرگس باغ نظر چون تو یی ای چشم وچراغ
سر چرا بامن دلخسته گران میداری

نرگس باغ نظر، اضافه لامیه و بیانی. تویی ، یا ضمیر خطاب و«تو» را تأکید میکند .

چشم وچراغ ، تفسیر عطف . سر، مفعول صریح اول و گران مفعول دوم فعل

«میداری» و بامن مفعول غیرصریح فعل مذکور، و با حرف صله. دلخسته، ازاقسام صفت مرکب.

محصول بیت ـ چون نرگس باغ نظر تویی، پس ای چشم وچراغ چرا به من‌دلخسته سر گرانی نشان میدهی‌واستغنا میورزی وتکبرمیکنی. مراد: تو که مانند نرگس منظور باغ نظرمنی پس‌چرا نسبت به من‌دلخسته التفات نداری و باعین‌عنایت نظرم نمیکنی.

تاصبا بر گل و بلبل ورق حسن تو خواند
همه راشیفته حال ونگران میداری

تا ـ ازبرای ابتدای غایت است در زمان چون «منذ» در عربی. بر، حرف صله. ورق حسن تو، اضافه بیانی و لامیه. ورق، مفعول صریح و بر گل مفعول‌غیر صریح فعل «خواند» شیفته وآشفته، هردو به یك معنا و دراین قبیل موارد به معنای پریشان میباشد و شیفته وابسته به گل ونگران به بلبل متوجه است.

محصول بیت ـ ازآن‌وقت که صبا بر گل وبلبل ورق حسن ترا خواند، یعنی وصف زیبائی ترا برای گل وبلبل تعریف کرد، توهمهٔ آنها را پریشانحال و نگران کرده‌ای یعنی گل از شوق حسن تو پریشانحال گشته و بلبل درحال انتظار است که کی به باغ قدم بگذاری. (درحال انتظار است که به‌باغ قدم نهی)

گوهر جام جم از کان جهانی دگرست
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری

جهانی ـ یا حرف وحدت. گل کوزه گران، اضافه لامیه. کوزه گر: کسی است که کوزه میسازد.

محصول بیت ـ اصل و جوهرجام جم ازمعدن جهان دگر است، اما توآن جوهر را از گل کوزه گران تمنا میکنی.

لازم بود این‌بیت بعدازبیت دلق ملمع نوشته شود. لکن تابع شارحان گشتیم وهمین ترتیب را رعایت کردیم اگرچه مناسب این محل نیست.

مگذران روز سلامت بملامت حافظ
چه توقع ز جهان گذران میداری

مگذران ــ فعل نهی مخاطب ازمصدر گذرانیدن . روزسلامت، اضافه لامیه و مفعول صریح فعل مگذران و به ملامت مفعول غیرصریح فعل مذکور.

حافظ ، منادی . توقع ، مصدر از باب تفعل به معنای امید . گذران ، صفت مشبهه : غیرثابت .

محصول بیت ـ ای حافظ روز خوش خودرا با ملامت مگذران : روزت را با مشقت وسختی مگذران چون ازجهان گذران چه امیدداری. مراد: ازفلك متحول‌الامورو متغیر وازجهانی که دایم درتغییر وتبدیل‌است چه توقع لطف واحسان‌داری.

پس اگرازجهان وفلك قطع امید بکنی وانتظار کماك نداشته باشی‌ازملامتش هم خلاص میشوی. الحاصل برای اینکه روزگارآدم به سلامت بگذرد باید ازقیود دنیا چشم بپوشد چونکه دنیا اعتبار ندارد.

وله‌ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و سیزدهم

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

یاور ــ به فتح واو: کمك ویاحرف مصدری. داور، حاکم و یاحرف مصدری. تا، عجبا .

محصول بیت ـ این غزل زمانی گفته شده که شاه منصور با تراکمه جنگ و کشتار داشته .

خواجه میفرماید: روزجنگ باتراکمه فلك خوب کمکت کرد. عجباچگونه شکراین نعمت راگزاری ودرمقابل این لطف و احسان خدا شکرانه چه‌خواهی‌داد ؟

یعنی ازاینکه دشمن را مغلوب ساختی باید صدقات وشکرانهٔ زیاد بدهی.

در کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند
اقرار بندگی کن و دعوای چاکری

کوی عشق ــ اضافه بیانی. شوکت شاهی ، هکذا . اقرار بندگی ، مصدربه مفعولش اضافه گشته. دعوی چاکری ، هکذا .

محصول بیت ـ در کوی عشق و محبت ، شوکت و عظمت شاهی نمی‌خرند ، یعنی درآنجا کبریائی مذموم است . پس نسبت به خدا اقرار بندگی کن و دعوی چاکری .

مراد : اظهار عبودیت و بندگی کن و کبریایی را ترك کن .

ص ۲۶۶ جلد سوم شرح

آن کس که او فتاد و خدایش گرفت دست
گو بر تو باد تا غم افتادگان خوری

گو ـ فعل امر مفرد مخاطب ، به طریق خطاب عام .

بر تو باد : بر تو واجب است .

محصول بیت ـ آنکه افتادگی کرد و متواضع شد و خدایش دست گرفت : یعنی به علت تواضع و افتادگیش خدا یار و یاورش شد. به چنین شخص بگو بر تو هم لازم است که غم افتادگان خوری .

مراد: به شکرانه اینکه خداوند یار و یاورت است باید ، غم بیچارگان خوری و مورد مرحمتشان قرار دهی .

ساقی بمژدگانی عیش از درم درای
تا یکدم از دلم غم دنیا بدر بری

محصول بیت ـ ای ساقی به مژدگانی عیش و صفا از درم در آی، مژدهٔ عیش و عشرت را به من بده تا که ساعتی غم دنیا را از دلم در بیاوری .

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین گریوه سبکبار بگذری

شاهراه ـ راه بزرگ . شاهراه جاه ، اضافه بیانی . بسیست ، یا حرف **اصلی** است. گریوه، به فتح و کسر یاء عجمی گردنهٔ کوه است، سبکبار صفت مرکب: راحت و بی دغدغهٔ خاطر .

محصول بیت ـ در شاهراه مقام و منصب بلند خطر بسیار است . یعنی پادشاهی و مقام بزرگ خطرها در بردارد. پس آن بهتر که از این گریوه بگذری ، یعنی هوس جاه و جلال و منصب نکنی . حاصل بیان : آن بهتر که بدنیا علاقه نبندی تا در آخرت از سؤال و عذاب خلاس گردی .

سلطان و فکر لشکر و سودای گنج و تاج
درویش و امن خاطر و کنج قلندری

فکر لشکر ـ اضافه مصدر به مفعولش. سودای گنج و تاج ، هکذا . امن خاطر ،

مصدر به فاعلش اضافه گشته واوها ، افاده معیت میکند . کنج ، به ضم کاف عربی : گوشه ویا به فتح کاف عجمی: خزانه و مال . قلندر : از ابدالان عجم طایفه‌ای‌است و تقریباً نوعی مباحی‌اند خذلهم‌الله . البته مراد خواجه در اینجا درویشان است به ضرورت قافیه «قلندر» ذکر کرده است. ویاحرف نسبت .

محصول بیت ـ پادشاه به فکر لشکر و خزینه وتاج وتخت است : از فکر و تدبیر امور سلطنت دمی‌فارغ‌نیست وآرام وقرار از اوسلب شده. اما برعکس‌درویش با آسایش خاطر درکنج قلندری آرمیده‌است . یا درویش باگنج قلندری : باگنج درویشی مشغول ذوق وصفاست .

الحاصل درویش در دنیای فانی در ذوق وخوشی است . اما پادشاه در رنج و الم وتشویش قشون و گنج ومال را دارد .

بیت ترکی: عالمك ذوق وصفاسن‌بر گدا سوررهمین

پادشاه دهراولان انجق قوری غوغا چکر

ترجمه : ذوق وصفای دنیا را فقط گدا می‌بیند اما آنکه پادشاه دنیاست غیر ازتشویش وغوغای سلطنت چیزدیگرحاصلش نمیشود .

نیل مراد بر حسب فکر و همتست
از شاه نذرخیرو ز توفیق یاوری

نیل مراد ـ اضافه مصدر به مفعول . نیل، به فتح نون : رسیدن وموفق‌شدن. حسب : دراینجا به معنای مقدار است . مراد ازتوفیق : توفیق خداست .

محصول‌بیت ـ رسیدن به مراد بستگی دارد به درجهٔ تفکر و همت : یعنی شخص بلند همت به مقام بلند میرسد وکامیاب است . پس از شاه نذرخیر واز توفیق خدا کمك ونصرت باید خواست .

مراد : وقتی شاه نیتش خیرباشد ، توفیق خدا یار ویاورش میشود.

یك حرف صوفیانه بگویم اجازه‌هست
ای‌نوردیده صلح به ازجنگ و داوری

محصول‌بیت ـ یك حرف صوفیانه بگویم ، یعنی اگر اجازه هست نصیحتی

بگویم .

مضمون نصیحت مصراع دوم است . ای نور دیده صلح، از جنگ و خصومت بهتر است .

مراد : آنچه مسلم است دوستی و صلح و صفا خیلی بهتر ازجنگ و دشمنی و کشتار است .

ازقرار معلوم پندی که مختصر ومفید باشد ایرانیان چنین نصیحت را با یك یادوحرف تعبیر میکنند، چنانکه درقافیۀ الف دوفقره مطلب را بادوحرف تعبیر کرده است . یعنی فرموده است با دوستان تلطف با دشمنان مدارا .

حافظ غبار فقرو قناعت ز رخ مشوی
کین خاك بهتر از عمل کیمیا گری

محصول بیت ـ ای حافظ غبار فقروقناعت از رخ‌مشوی ، یعنی ازفقروقناعت بیزارمباش و طالب غنا مشو، زیرا خاك فقر وقناعت بهترازعمل کیمیا گری است . مراد : درحقیقت فقیر بودن خیلی بهتروعالیترازثروتمندی است زیرا فقرشعارانبیاء واولیاء است. وثروت ومکنت اکثرسبب گناه میگردد وبه فسق‌سوق میدهد.الحاصل ازغنا وثروت حظ نفس حاصل میشود . اما فقر وقناعت سبب حظ روح میگردد . وسعادت آن کسی‌است که ازفقروقناعت حظ ببرد ولی‌این، کارهمه کس‌نیست چونکه فقرپیراهنی است از آتش مگر اینکه اثرمحبت در دل آدمی ثابت باشد. و دلش به عشق زنده باشد.

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و چهاردهم

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی ببری

طفیل وطفیلی صورت تصغیر دارد و درلغت به کسی گویند که بدون دعوت به مهمانی برود ، امامعمولا طفیلی کسی را گویند که بدنبال شخصی که به‌ضیافت دعوت شده بیفتد وبه مهمانی برودیعنی‌تابع. هستی: وجود. عشقند، نون ودال‌جمع «است». آدمی،مبتدا وپری‌معطوف به‌آدمی وطفیل‌بادومضاف‌الیه‌اش‌خبرمقدم‌واضافه‌ها لامیه. ارادتی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر ومفعول مقدم فعل «بنما» . بنما ، با بای تأکید فعل امرمفرد مخاطب : ارادت نشان بده. تا ،حرف تعلیل. سعادتی، یاحرف تنکیر. ببری ، بابا تأکید فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیتـ انسان و پری‌طفیل وجود عشقند. مراد: اینها برای محبت‌الله خلق شده‌اند. خلاصه انسان و جن برای عشق‌خلق شده‌اند ، اگر در عالم عشق و محبت وجود نداشت این دوهم نبودند .

پس این بیت خیالی مخالف مدعای مذکور است .

بیت : کلۀ عشاق صاتلمز کسادی وا رقتی

اشلمزاولدی محبت شهرینك کارخانه سی

خلاصه ترجمه بیت ترکی : عشاق طالب ندارند چونکه کارخانۀ شهرعشق کار نمیکند یعنی عشق رواج ندارد.

اگرسیلان محبت‌درموجودات‌نبودکائنات روبه‌فنا میرفت ، عشق تنهامخصوص

ص ۳۲۲ جلد سوم شرح

انسان نیست بلکه درجمیع حیوانات وجود دارد ، پس حال که اینطور است ارادتی نشان بده تا سعادتی ببری، یعنی عاشق شو تا سعادتی نصیبت شود.

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری

مستعد ــ اسم فاعل ازباب استفعال به کسی که استعداد و قابلیت داشته باشد مستعد گویند. مستعدنظر، اضافه‌اسم‌فاعل به مفعولش. مجوی ،فعل نهی مفردمخاطب: مخواه .

وصال ، مفعول مقدم فعل مذکور. که ، حرف تعلیل .

محصول بیت ــ چو مستعدنظر نیستی : یعنی چون صاحب‌نظر نیستی پس‌طالب وصال جانان مباش ، زیرا جام جم با بی بصری فایده ندارد . مراد : جام جم را هم مانندآیینه، چشم باید که آنچه‌نشان میدهد بتواندببیند. حال کسیکه اهل نظر نیست نباید طالب وصال جانان باشد، یعنی علاقمند بودن شخص بی‌بصر به‌وصال جانان‌عیناً مانند نگریستن کور است درآیینه وجام فایده ندارد .

می صبوح وشکرخواب صبحدم تاچند
بعذر نیم شبی کوش و گریهٔ سحری

شکرخواب ــ ازخواب شیرین کنایه است . شبی و سحری ، یاها حرف‌نسبت است .

محصول بیت ــ صبوحی (شرابی که هنگام صباح خورده میشود) و خواب شیرین تا کی،پس‌سعی کن که نیمه شبها استغفار کنی ووقت سحر گریه. مراد: نیم‌شب به جهت آن معاصی که مرتکب شده‌ای آمرزش بخواه واستغفار کن وهنگام سحرهم به گریه مشغول باش : گریه کن .

بیا و سلطنت از ما بخر بمایهٔ حسن
وزین‌معامله غافل مشو که حیف‌خوری

محصول بیت ــ خطاب به جانان میفرماید: بیا و با سرمایهٔ حسن، سلطنت را

ازما بخر وازاین معامله غافل مشو که افسوس میخوری . مقصود : بیا و زیبائیت را درمصاحبت ما صرف کن (از زیبائیت ما لذت ببریم) و تو بپادشاهی برس وازاین بیع وشرا غافل مشو که پشیمانی میبری و حیف میخوری .

بکوش خواجه‌وازعشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری

خواجه ـ منادی .

محصول بیتـ ای خواجه سعی کن که از عشق بی بهره نباشی ، زیرا هیچ کس بنده بی‌هنررا نمیخرد ، یعنی عشق هنر بزرگی است پس بی‌هنرمباش که معزز و مکرم گردی .

چوهرخبر که شنیدم‌دری بحیرت‌داشت
ازین سپس‌من مستی و وضع بی‌خبری

دری ـ یا حرف تنکیر: بحیرت ، با حرف صله . سپس، به فتح و کسر «سین»: بعد،چون پس . واوها ، به معنای معیت است چنانکه مکرر بیان شده است .

مستی و بی‌خبری، یاها مصدری است .

محصول بیت ـ چوهرخبر که شنیدم دری بحیرت داشت : چون هر خبریکه در خصوص عشق شنیدم همه حیرت میدهد، پس از این ببعد من با مستی و در وضع بی‌خبری بسرخواهم برد چونکه بی‌خبری بعدش حیرت است . بنابراین باید مست و بی‌خبرشوم یعنی عالم بی‌خبری را اختیار کنم .

توخودچه لعبتی‌ای نازنین شعبده باز
نه در برابر چشمی نه غایب از نظری

لعبت ـ به ضم لام : عروسك و به‌مو نجوقهایی که دختر بچه‌ها بازی میکنند نیز لعبت گویند. یا ، حرف خطاب . شعبده باز: حقه‌بازوعروسك باز.

محصول بیت ـ ای نازنین حقه‌بازتوچه لعبتی که نه دربرابرچشمی و نه‌ازنظر غایبی. خلاصه با فن سحاری حالتی پیدا کرده‌ای که نه در جلوچشم هستی و نه غایب

ازنظری . دربعضی ازنسخ مصراع اول باین شکل است :

ز هجرو وصل تو درحیرتم چه چاره کنم . معنا آشکار است .

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت
که هرصباح ومسا شمع مجلس دگری

مجلس دگری ـ اضافه بیانیه ویا لامیه : مجلس دیگر یا مجلس شخص دیگر

محصول بیت ـ هزار جان : جانهای فراوان . هزارجان پاك از این غیرت سوخت که هرصبح و شب شمع مجلس دیگری، یا شمع مجلس شخص دیگری هستی یعنی مجلسهای تازه تازه را روشن و منور میسازی .

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
چرا بگوشهٔ چشمی بما نمینگری

چشمی ـ یا حرف وحدت و یا تنکیر. نمی‌نگری ، فعل نفی استقبال مفرد مخاطب : نگاه نمی کنی و نظر نمی‌اندازی .

محصول بیت ـ خواجه خود را گوشه نشین معرفی میکند : ادعا میکند که گوشه‌نشین است بنابراین میفرماید: دعای گوشه نشینان بامر خداوند بلابگرداند : قضای مقدر را دفع میکند یعنی به عون خدا سپر قضا میشود. پس خطاب به جانان میفرماید : حال که اینطور است چرا بگوشهٔ چشمی بما نظرنمیکنی .

حاصل : اگرمیخواهی ازبلامصون بمانی عین عنایتت را از ما دریغ مدار.

ز من بحضرت آصف که میبرد پیغام
که یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری

دراین بیت مراد از«آصف» وزیر اعظم میباشد. که ، اسم است: چه کسی. پیغام ، مفعول‌فعل میبرد. که حرف‌بیانی ، یاد، مفعول دوم و دومصراع‌مفعول اول فعل «گیر» . بنظم دری، با حرف مصاحبت واضافه بیانی . دری: فارسی .

مرادش ازدو مصراع بیت‌آتی است .

مصراع با الف وبدون الف به معنای نصف بیت است .

محصول بیت - ازمن به حضرت وزیر که پیغام میبرد: که ای وزیر ازمن دو مصرع ازنظم فارسی حفظ کن، یعنی مضمون یك بیت را ازمن یاد بگیروحفظ کن. آن بیت مضمون بیت زیراست .

بیا که وضع جهان را چنانکه می بینم
گرامتحان بکنی می خوری وغم نخوری

محصول بیت - بیا که وضع دنیا راآنطور که من می‌بینم ، اگرامتحان بکنی باده میخوری و هرگز غم وغصه نمیخوری . حاصل اینکه جهان را آنطور که من دیده‌ام اگرامتحان کنی می نوش میکنی وغم نمیخوری .

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
که زیب بخت وسزاوارتخت و تاج زری

کلاه سروریت ـ اضافه . بیانیه و«یا» حرف نسبت یا حرف مصدر و«تا»ضمیر خطاب. کج ، مقابل راست، کج مباد بَرسرحسن، حشوملیح. که حرف بیان.

زیب بخت ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . سزاوارتخت ، اسم فاعل به‌مفعولش اضافه گشته یعنی لایق تخت . واو، حرف عطف . تاج زری ، اضافه بیانیه ویا ضمیر خطاب .

محصول بیت - کلاه سروریت کج مباد برسر حسن : به کلاهت از روزگار آسیبی و خللی نرسد ، زیرا تو زینت طالع و لایق تخت وشایستهٔ تاج زری . حاصل بیان باید هم ترا دعا کرد زیرا شایستهٔ وزارت سلطنتی چونکه هم عادل و هم سخی و کریمی .

طریق عشق طریقی عجب خطرناکست
نعوذ بالله اگر ره بمأمنی نبری

طریق عشق ـ اضافه لامیه . طریقی ، یا حرف وحدت. ره ، مفعول صریح و بمأمن مفعول غیرصریح فعل «نبری». نبری، فعل نفی استقبال فعل شرط . ونعوذ ، فعل مضارع متکلم مع الغیر ازاجوف باب نصرجواب مقدم وجزای شرط .

محصول بیت - راه عشق عجب راه خطرناك وترسناکی است . نعوذ بالله اگر به مأمنی ره نبری. یعنی نعوذبالله اگر درطریق عشق تکمیل نشوی به مقام امن نمیرسی. خلاصه اگر بانقصانی که داری وارد طریق عشق شوی مغبون خواهی شد زیرا کسیکه درعشق به کمال برسد ازخوف بری است و لایق وصال جانان .

ببوی زلف و رخت می‌روند ومی‌آیند
صبا بغالیه سایی و گل بجلوه گری

ببوی زلف و رخت - با حرف مصاحبت واضافه لامیه ، بوی ، به معنای امید است. غالیه‌سا ، ترکیب وصفی از ساییدن : غالیه ساینده ویاحرف مصدری از قرار معلوم مشك وعنبر وغالیه و لخلخه وچیزهای معطر دیگر چون اینها ، هرقدر بیشتر ساییده شوند بیشترعطرشان منتشرمیگردد.

با ، هر دوجا حرف مصاحبت است . جلوه گر : عرض جمال را گویند و یا حرف مصدری .

محصول بیت- شاعردربیت صنعت لف و نشرمرتب رعایت کرده‌است ومیفرماید: بامید زلف و رخت صبا برای غالیه سائی و گل برای جلوه گری میایند و میروند . مراد صبا به تقلید زلفت غالیه سای‌است و گل برای اینکه خودرا به رخت مانند کند جلوه گری میکند .

در معنای مصراع دوم : صبا ازبوی زلفت به غالیه سائی وگل‌از رنگ رخت به‌جلوه گری . این مفسرمعنای بیت را درك نکرده‌است .

رد شمعی

بیمن همت حافظ امید هست که باز
اری اسامر لیلای لیلة القمری

که - حرف بیان . باز، مرهون مصرع دوم . اری ، فعل‌مضارع صیغهٔ متکلم وحده ازباب فتح اینجا : ببینم .

اسامر - فعل مضارع متکلم وحده از باب مفاعله : مسامره ، مصاحبتی که در

شب مهتابی صورت گیرد مسامره گویند.

لیلا، نام معشوقهٔ مشهوری است، تقدیراً منصوب و مفعول اسامر. لیلة، لفظاً منصوب مفعول فیه اسامر لیلة القمری، اضافه لامیه ویا حرف اطلاق.

محصول بیت- به یمن‌ومبارکی همت حافظ امید است که باز درشب‌مهتابی، لیلای خود را به‌بینم و هم‌صحبتش شوم. مراد: امیدوارم که به یمن همت حافظ باز مصاحبت جانان درشب مهتابی نصیبم‌شود. حاصل اینکه امیدهست درچنین‌شبی‌خودمرا با لیلا هم صحبت به‌بینم.

وله ایضاً

از بحر خفیف : فاعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و پانزدهم

ایکه دائم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری

محصول بیت - ای آنکه دائماً مغرور کارخویشی، اگر عشق نداری معذوری. یعنی اگر به عشق جانان مبتلا نیستی، معذوری، چونکه جزو انسان بشمار نمیایی.

گرد دیوانگان عشق مگرد
که بعقل عقیله مشهوری

عقیله - به معنای شریف و نفیس است.

محصول بیت - گرد دیوانگان عشق مگرد: به آنان نزدیك مشو، چونکه تو بداشتن عقل شریف و نفیس مشهوری. حاصل اینکه اهل عقل باعاشقان مناسبتی ندارند. پس به گرد اهل عشق مگرد.

این بیت به طریق خطاب عام واقع گشته است.

مستی عشق نیست در سر تو
روکه مست شراب انگوری

محصول بیت - درسر تومستی عشق نیست: تو مستانۀ عشق نیستی، پس برو که مست شراب انگوری. مراد: تو به مستان عشق نزدیك مباش و به نزدشان مرو، چونکه تومست شراب انگوری: یعنی مست عشق نیستی.

روی زرداست و آه دردآلود
عاشقان را گواه رنجوری

محصول بیت - شاهد مرض عاشقان، روی زرد و آه دردآلودشان است.

صفحه ۲۲۳ جلد سوم شرح

مراد : نشانه و دلیل درد عشق، رنگ روی زرد و آه دردناك است .

نبود باغ خلد را رونق
بی می راوق و لب حوری

راوق ـ به فتح «واو» یعنی خالص وصافی .

لب حور، اضافه لامیه ویا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ بی می صاف وخالص وبدون لب حوری، باغ جنت صفاورونق ندارد . مراد : جایی که باده ولب دلبر نباشد، در آنجا رونق وصفا وجود ندارد.

مهر آن ماه بایدت ورزید
گرچه چون آفتاب مشهوری

محصول بیت ـ باید سعی کنی که عشق آن جانان را دردل بگیری: باید محبت آن جانان را در دلت بگیری و دوستش بداری ، ولو اینکه در اقبال وسعادت چون آفتاب مشهور باشی . حاصل : بخت وسعادت عبارت است از همان عشق جانان پس باید آن را اختیار نمود و در کسب آن سعی نمود .

بگذر ازنام وننگ خودحافظ
ساغر می طلب که مخموری

محصول بیت ـ ای حافظ ازنام وننگ خودبگذر: ازعارو ناموست چشم بپوش وساغر می طلب کن که مخموری . یعنی برای دفع خماری عشق ساغر باده بخواه . زیرا باده هموم وغموم را برطرف میکند : سبب دفع هم وغم است .

وله ایضاً

از بحر هزج سالم : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و شانزدهم

ز کوی یـار میاید نسیم بـاد نوروزی
ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

کوی یار ـ اضافه لامیه . نسیم باد ، اضافة الخاص الی العام . چونکه «نسیم» در اینجا به معنای بوی خوش است . باد نوروزی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت . چراغ دل ، اضافه بیانی .

برافروزی ، بر حرف تأکید افروزی ، فعل مضارع مفرد مخـاطب : مشتعل میسازی .

محصول بیت ـ از کوی یار نسیم باد نوروزی میوزد، اگر ازاین باد کمك بگیری میتوانی چراغ دل را مشتعل کنی زیرا باد که به آتش بخـورد سبب شعله‌ور شدنش میگردد. یعنی آتش را تیزتر میکند.

چو گل گر خردهٔ داری خدارا صرف عشرت کن
که قارونرا غلطها داد سودای زر اندوزی

خردهٔ ـ یا حرف تنکیر. خدارا ، «را» حرف تخصیص. صرف عشرت ، اضافه مصدر به مفعولش. کن، فعل امر مخاطب. که ، حرف تعلیل • قارون معروف است. و «را» ادات مفعول و مفعول اول فعل «داد» وغلطها ، دوم وسودا فاعلش .

سودای زراندوزی ، اضافه مصدر به مفعولش. زراندوز، ترکیب وصفی ازمصدر اندوزیدن، اندوختن : ذخیره وپس انداز کردن ، ویاحرف مصدری .

محصول بیت ـ اگر چون گل خرده طلا داری : اگر پولی و مالی داری محض خاطر خدا صرف عیش و عشرت کن و ذخیره نکن زیرا سودای مال اندوزی قارون را دچار اشتباه کرد و به خطرها انداخت . مراد : اگر چون گل که صاحب خرده زراست‌توهم به‌طلا وپول‌دسترسی‌داری‌برای‌خودت خرج‌عیش‌وصفا کن‌وازمالت استفاده کن‌وچون‌قارون جمع‌نکن. زیراهوس‌مال‌اندوزی وثروت جمع کردن‌قارون راهلاك کرد. یعنی‌هوس‌زر اندوزی‌مانع ازآن‌بود که صدقه وزکوة بدهد. آخرالامر خدای تعالی خودش و مالش را یکجا به قعرزمین فروبرد . پس عاقل آنکسی است که ازعمل قارون عبرت بگیرد ومالش را برای ورثه حفظ نکند که عاقبتش‌حسرت و ندامت است .

درمیان گل ذرات ریززرد رنگ وجود دارد ، از قرارمعلوم شعرا آن دانه‌های طلائی را به خرده زر تشبیه کرده‌اند.

میی‌دارم‌چوجان صافی‌وصوفی‌میکندعیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی

میی ــ یا حرف وحدت . روزی ، یا اصلی است : رزق ونصیب .

محصول بیت ـ شرابی دارم چون جان صاف وبیغش است ، اما صوفی عیبش میکند یعنی ایرادش میگیرد . یارب هیچ عاقل‌را بخت بدنصیب نشود. مراد، صوفی ازبدبختیش است که به شراب صاف ایراد میگیرد .

در معنای‌مصراع‌دوم : ای خدا به هیچ عاقل‌بخت، «روزبدداشتن» نصیب نشود این مفسرخودش روز بد داشته است .

طریق‌کام جستن چیست ترك کام خودکردن
کلاه سروری آنست کز این ترك بردوزی

مصراع اول، متضمن سؤال وجواب است . طریق‌کام جستن، اضافه لامیه وکام مفعول مقدم فعل‌جستن. چیست، ادات سؤال ومابعدش‌جواب. ترك‌کام ، اضافه مصدر به مفعولش .

کام خود ، اضافه لامیه . ترك ، مفعول مقدم فعل « کردن».
کلاه سروری ، اضافه بیانی ومبتدا و آنست ، خبرش
کز ـ که حرف بیان . این ترك : اشاره به ترك کام . بر ، حرف تأکید. دوزی، فعل مضارع مفرد مخاطب از دوزیدن. بر دوزی : بدوزی .

محصول بیت ـ سؤال میکنی که طریق کام جستن چیست؟ جواب : ترك کام و مراد خود گفتن است . یعنی اگر ازخواسته‌ها و آرزوهای دنیوی خود چشم بپوشی به تمام آمالت میرسی :

پس کلاه سروری آنست که ازاین ترك بدوزی ویا کلاه سروری آنست که آن را ازترك کام گفتن بدوزی . حاصل کلام سروری درترك مرادات دنیاست.

دربین کلمات : ترك و کلاه و دوزی . صنعت مراعات نظیر وجود دارد.

در معنای مصراع دوم : کلاه سروری آنست اگر این ترك را بدوزی .

این مفسر معنای مستقیم شعر را ترك گفته است. رد سروری

ندانم نوحهٔ قمری بطرف جویبار از چیست
مگر اونیز همچون من غمی دارد شبانروزی

نوحه ـ به فتح نون : گریه و زاری و اکثر به معنای ندبه و زاری است که بالای سرمیت میکنند .

نوحهٔ قمری ، اضافه لامیه . جویبار : کنار چشمه را گویند . مگر : کانه غمی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. شبانروزی : شب و روز، یا حرف نسبت.

محصول بیت ـ نمیدانم گریه ونالهٔ قمری در کنارجوی برای چیست، مگر اوهم مثل من شب و روز غم میخورد . مراد : کانه قمری هم مانند من به غم دائم مبتلاست .

خلاصه قوقوقو گفتن قمری‌از سرور وشادی نیست ، بلکه درواقع ناله وانین است که در فراق یارش میکند.

یکی گفته است :

(درمعنای مصراع دوم) نکند اوهم چون من شبها و روزهاغم دارد، باید گفت این مفسرغمی عجیب داشته . رد شمعی

جدا شدیار شیرینت کنون تنهانشین‌ای شمع
که حکم آسمانست این اگرسازی‌وگرسوزی

یارشیرین ـ اضافه بیانی ومراد از آن «عسل» است. که، حرف تعلیل .
حکم آسمان ، اضافه لامیه . اگرصابرو قانع باشی.

محصول بیت ـ خطاب به شمع میفرماید : یارشیرینت از تو جدا شد . حال وقت آنست که تنها نشینی‌ای‌شمع، چونکه این جدایی حکم آسمانی است ، پس‌چه بسوزی ونابود شوی وچه صبر کنی وبسازی همین است .

مراد : فراق بنابه اقتضای فلك است ، حال چه راضی باشی و چه برخلاف میلت باشد بالاخره ممکن نیست مقدرات را تغییر دهی وچاره‌ای نداری جز اینکه غم جدائی را بکشی وبسوزی .

سخن‌در پرده‌میگویم زخودچون‌غنچه بیرون‌آی
که بیش ازپنج روزی نیست حکم میر نوروزی

سخن ـ مقول قول در پرده میگویم . که ، حرف تعلیل . بیش ، به کسر بای عجمی: زیاده. پنج روزی : کنایه از زمان کوتاه است ویا حرف تنکیر.
حکم میر نوروزی ، اضافه لامیه وبیانیه ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ به طریق‌خطاب عام میفرماید: سخن‌را درپرده میگویم یعنی نهانی وبطور پوشیده نصیحتت میکنم . مضمون پند اینست: زخود چون غنچه بیرون آی ، یعنی تکبر وخودنمائی را کنار بگذار که حکم سلطان نوروزی بیش از پنج روز نیست .

مقصود : مبادا روی اعتماد به عمر نازنین درغفلت بسر ببری ومغرور باشی .

مراد از بیت تمثیل است . حاصل اینکه مدت عمر چون فصل نوروز سلطانی زود میگذرد . پس هرگز اعتماد به دوام عمر نداشته‌باش و از غنچهٔ غفلت بیرون بیا

چون گل . وبدرگاه جناب عزت کبریا تضرع و نیاز کن .

بعجب علم نتوان شد زاسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را مهنیتر میرسد روزی

بعجب علم ـ با حرف سبب و عجب : تکبر است و اضافه لامیه . نتوان شد : نتوان شدن. اسباب طرب، اضافه‌لامیه. که، حرف تعلیل. جاهل‌را «را»حرف‌مفعول. مهنی، مه ، به کسرمیم وهای اصلی یعنی بزرگ ویا کبیر و یا حرف نسبت و نون تأکید : بزرگتر اینجا یعنی بیشتر. میرسد، فعل مضارع مفردغایب . روزی با یا اصلی به معنای رزق است .

محصول بیت ـ عجب ناشی ازعلم‌نباید سبب محرومیت‌ازخوشی وطرب گردد یعنی غروریکه درنتیجهٔ دانش اندوزی وعلم به انسان دست میدهد، نباید مانع‌ازآن باشدکه انسان ازباده وساز ونغمات بی‌بهره ومحروم بماند. واین کار معقولی نیست حاصل: به‌بهانهٔ اینکه من اهل علمم یعنی عالمم پس باید هم ازکارهاییکه سبب سرور خاطرمیگردد برکنار و ازوسایل شادی بی‌بهره باشم، صحیح نیست واین‌کاراشخاص عاقل نیست ، پس ای ساقی بیا که روزی جاهل بیشتر است ، زیرا جملهٔ : الجاهل مرزوق مشهور است.حال که روزی نادان بیشتر ازهمه است بیا تکبر ناشی از علم را ترک نمائیم وجهل رااختیار کنیم تاازکارهایی که باعث نشاط وشادی میگردد محروم نمانیم .

چنانکه سخن شاعرهم با این مطلب موافق مطابق است .

قطعه : کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه — و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی‌ترک الا وهام‌حائرة — و صیر العالم النحریر زندیقا
ولمارایت‌الجهل‌فی‌الناس‌فاشیا — تجاهلت حتی ظن انی جاهل

مثنوی : اگرروزی بدانش در فزودی — ز نادان تنگ روزی‌تر نبودی
به نادانان چنان روزی رساند — که صد دانا دروحیران بماند.

برو می نوش و رندی ورز و ترک زرق کن ای دل
کزین بهتر عجب دارم طریقی گر بیاموزی

رندی ـ مفعول مقدم فعل «ورز» . ورز ، فعل امر مفرد مخاطب از ورزیدن به معنای عادت کردن و سعی و کوشش نمودن است .

ترک زرق. مصدر به مفعولش مضاف شده و مفعول مقدم فعل « کن» . کزین ، که حرف تعلیل واین اشاره بآن چیزهایی که درمصراع اول ذکرشده . طریقی، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای دل، برو باده بنوش و رندی کن و زرق وریا را ترك کن، زیرا راهی بهتر از این یعنی کاری بهتر از اینها اگر تو پیدا کردی سبب تعجب من خواهد شد .

ببستان روکه از بلبل رموز عشق گیری یاد
بمجلس آکه از حافظ غزل گفتن بیاموزی

محصول بیت ـ خطاب به دل خویش میفرماید: به بستان برو که ازبلبل اسرار عشق رابیاموزی به مجلس بیا که ازحافظ غزل گفتن یاد بگیری .

مراد : همانطور که بلبل درنغمه سرایی استاد ماهراست. حافظ هم درغزاسرایی همچنان استادکامل است .

چون قافیهٔ این بیت با قافیهٔ بیت سابق یکی است و در دیوانها هم دیده نشد پس معلوم میشود که بیت سابق ازآن خواجه نیست .

ولهایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و هفدهم

عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

بوالهوس ، مخفف ابوالهوس ، به سیاق مبالغه . تعبیری است ازهوی وهوس زیاد در لفظ یعنی پدرهوس. بیحاصلی، بوالهوسی ، پیری ، یاها هرسه مصدری است. که ، حرف رابط دعا . برسی ، فعل مضارع مفرد مخاطب و یا ضمیرخطاب.

محصول بیت ـ عمر بیهوده وبا بوالهوسی گذشت : ضایع شد و تلف گشت ، پس ای پسر بمن جام باده بده که به پیری برسی .

مقصود : عمریکه بدون بادنوشی بگذرد ، بیهوده ضایع است. حال جام میم ده که بقیهٔ عمرم بیهوده صرف نشود وانشاالله به پیری برسی یعنی پیرشوی .

لمع البرق من الطور و آنست به
فلعلی لك آت بشهاب قبسی

لمع ـ فعل مفرد مذکرغایب یعنی درخشید . برق، لفظاً مرفوع فاعلش . من‌الطور، به تقدیر من جانب‌الطور. دراین بیت مراد از «طور» کوی‌جانان است و مقصود از «برق» اثر وصال است . جارمع المجرور متعلق به فعل «لمع» و مفعول غیرصریح فعل مذکور. واو، حرف عطف .

آنست، فعل ماضی نفس‌متکلم وحده‌ازباب‌افعال یعنی دیدم به معنای «بصرت» آنسته وآنست به‌گویند یعنی با «با» وهم بی‌با بکار میرود .

ص۳۴۳ جلد سوم شرح.

فلعلی،«فا» رابط جزای‌شرط محذوف‌است، تقدیرش:اذاآنست به‌فلعلی. لعلی، حرف ترجیح ازحروف مشبهه بالفعل و«یا»ضمیر متصل محلا منصوب اسمش و«لك» جارمع المجرور خبرمقدم .

وآت ، اسم فاعل نفس متکلم وحده ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر ، جملهٔ اسمیه از اعراب محلا مرفوع خبر لعل ، ولعل با مابعدش محلی از اعراب ندارد و جواب شرط محذوف .

بشهاب ، باحرف تعدیه، زیرا اتی یأتی ازباب ضرب فعل لازم است ، پس آت شهاب را با «با» تعدیه کرده. شهاب، لفظاً مجرور بوسیلهٔ «با» ومتعلق به کلمه «آت». شهاب، به کسر شین شعله‌آتش راگویند، و قبس نیزشعله است منتها پاره آتشی است که میشود با آن آتش دیگرافروخت ، قبس بدل ازشهاب است .

محصول بیت ـ ازکوی جانان‌اثروصال ظاهروآشکار شد، منهم‌آن رادیدم، بنابراین امیدوارم که بتوانم شهاب قبس : شعلهٔ گیرانده بیاورم ، یعنی امیدوارم که وصال جانان برایم‌نمایان گردد. حاصل‌سخن انتظاردارم وصال جانان میسرم گردد.

«یا» درقبسی حرف اطلاق است .

این بیت تلمیحی است به قصهٔ حضرت موسی درقران شریف[1] :

چه شکرهاست درین شهرکه‌قانع‌شده‌اند
شاهبازان طریقت بمقام مگسی

شکرها ـ به فتح شین جمع شکر کنایه ازچیزهای لذیذ است.

مراد ازشهر «شیراز» است. که ، حرف بیان . قانع شده‌اند ، مرهون مصرع دوم. شاهبازان طریقت، اضافه لامیه .

بمقام، با حرف مصاحبت یاحرف ظرف . مقام مگس، اضافه لامیه و یاحرف مصدری : با مقام مگسی یا درمقام مگسی .

---

۱ ـ اشاره است بایهٔ شریفه سورهٔ طه : فقال لاهله مکثوا انی‌آنست ناراً لعلی‌آتیکم‌منها بقبس اواجدعلی‌النارهدی.

محصول بیت ـ چه شکرها وچه چیزهای‌لذیذی دراین‌شهر است :چه‌خوشیها وچه صفاها دراین شهر شیراز فراهم است اما شاهبازان طریقت به مقام مگسی قانع شده‌اند. یعنی‌باوجودخوشیهای زیادی که دراین‌شهرموجود است ، عاشقان‌به کمترین التفات جانان قانع شده‌اند .

مراد : با وجود خوشیها و لذایذی که در شهر شیراز فراهم است ، عاشقان به کمترینش که التفات جانان است قانع شده‌اند.

دوش درخـیل غـلامان درش میرفتم
گفت کای بیکس‌بیچاره‌تو باری چه‌کسی

دوش ، دیشب است . درخیل غلامان درش : دز میان غلامان درش . میرفتم : حکایت حال ماضی «ماضی استمراری» . کای ، که حرف رابط مقول قول . بیکس بیچاره، اضافه بیانی . باری چه کسی، چه ادات استفهام ویا ضمیرخطاب .

محصول‌بیت ـ دیشب درمیان‌غلامان درجانان‌داشتم میرفتم که جانان گفت: ای بیچارهٔ بیکس تو دیگر که هستی که درمیان غلامان من میروی . یعنی جانان‌به طریق تجاهل میفرماید که من ترا نمی‌شناسم .

آنکه لفظ «در» را به معنای بای صله گرفته ازآن اطلاع نداشته .

رد شمعی

تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیریم
دل نهادیم بر آتش ز پی خوش نفسی

تا ـ اداتِ تعلیل . مجمر، اسم‌آلت از جمر، چیزی است که آتش را برای مدت موقت نگهمیدارد. خلاصه مجمرهمان بخوردان است .

نفسی ، یا حرف وحدت . پی، دراینجا ادات تعلیل است . خوش نفس،صفت مرکب ویا حرف مصدری .

محصول بیتـ برای اینکه چون مجمر نفسی دامن جانان را بگیریم ، دل برآتش نهادیم‌تا خوش نفس شویم یعنی برای تعلق یا خود برای اینکه ملازم‌جانان

شوم ، بایستی خوش نفس باشم: چون عود و حصلبان[1] باید معطر بود ، پس بخاطر همین خوش‌بو شدن دلمرا روی آتش نهادم .

ازقرارمعلوم‌مجمررا زیردامن‌میگیرند تابوی‌خوش آنچه درآن‌میسوزدبه لباسهای شخص موردنظر که مجمررا بخاطراو گرفته‌اند برسد.

اما دراین بیت کنایه است ازسوختن درآتش عشق.

بادل خون‌شده چون‌نافه خوشش‌باید بود
هرکه مشهورجهان‌گشت بمشکین نفسی

خوشش ـ شین « ضمیر » برمیگردد به « که» واقع در مصراع دوم به طریق اضمار قبل الذکر .

محصول بیت ـ هر که مشهورجهان گشت به مشکین نفسی، باید با دل خون شده چون‌نافه خوش باشد: کسانیکه به کمال ومعرفت مشهور گشته‌اند اکثرپایمال حوادث روزگارند ، چونکه اهل فضل همیشه محروم است . چنانکه خواجه مکرر این موضوع را تصریح فرموده است .

دراین‌غزل‌خواجه قافیه مکررواقع شده،ازقرارمعلوم غزل‌مذکور راخواجه درحالت سکر گفته است، زیرا درحالت صحو اگرمیگفت قافیه را تکرارنمیکرد.

کاروان‌رفت و تودرجای‌کمین‌گاه‌بخواب
وه‌که بس بیخبراز غلغل چندین جرسی

محصول بیت ـ کاروان رفت وحال‌آنکه تودرکمینگاه درخوابی، وه که از غلغل اینهمه جرس بی‌خبری : اینهمه نفوس به‌آخرت پیوست، اما توهنوزدرخواب غفلتی، حیف که ازسخنان اینهمه مرشد بی‌خبری، حاصل : مرشدها دائماً متوجه‌ات میکنند که توشهٔ‌آخرت را فراموش مکن، اما توازشدت غفلت متنبه نمیشوی .

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

صفیر[2] ـ تنگی وبیشه‌ویاجایی که درختان بی‌حد نزدیک هم بروید ، وصدای

۱ـ معنای این‌کلمه برای من روشن‌نشد . مترجم
۲ ـ صفیر: کل صوت یمتدولایغلظ وهوخال من الحروف المنجد.

یکنوع مرغ شکاری است . شجرطوبی ، اضافه بیانی. زن ، فعل امرمفرد مخاطب. مرغی، یا حرف وحدت . قفسی ، یا ضمیرخطاب .

محصول بیتـ حیف است مرغی چون‌تو اسیرقفس گردد ، پس بال همت‌باز کن و از درخت‌طوبی صفیربزن . یعنی مقام توبلند است ، حیف است که تو دراین مکان سفلی قراربگیری . مراد : مرغ چون ترا چنین مقام حیف است .

چند پوید بهوای تو بهر سو حافظ
یسرالله طریقا بك یا ملتمسی

یسر ـ فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفعیل . یسرالله : خداوند میسر کند . الله، لفظاً مرفوع‌فاعلش · طریقاً ،لفظاً منصوب مفعول صریحش وبك،جارمع المجرور، مفعول غیرصریحش ، یا، حرف ندا . ملتمسی، اسم مفعول از باب‌افتعال منادی ویا محلا مجرور . ومضاف‌الیه.

محصول بیت ـ حافظ تا کی به عشق توبهرطرف بدود، خداوند تعالی راهی و وسیله‌ای برای رسیدن بتو میسرش کند ، ای مطلوب من ، ای جانان که مراد من توئی‌خداوند تعالی‌راه وصول اورا بتومیسر کند.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و هجدهم

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

محصول بیت - فصل بهار است سعی کن که خوشدل باشی: درایام بهار کاری کن که دلت خوش باشد، زیرا باز گل خواهد شکفت ، اما آن موقع دیگر تو در زیر گل خفته‌ای .

مراد : تا دنیا هست فصل بهار وایام گل خواهدآمد ، ولی آنموقع دیگر تو مرده‌ای و زیر خاکی پس تا زنده‌ای در نوبهار وضعی برای خودت ایجاد کن که خوشدل باشی .

چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی
وعظت آنگاه کند سود که قابل باشی

محصول بیت - چنگ در پرده یعنی در خفی مضمون بیت مذکور را پندت میدهد ، اما وقتی پند مفید حالت است که قابل باشی : وقتی تأثیرت میکند که مستعد پذیرفتن پند باشی . در بیان چنگ و پرده لطف خفی وجود دارد .

من نگویم که کنون باکه نشین وچه بنوش
که تو دانی که اگر زیرك و عاقل باشی

محصول بیت - من به تو نمی گویم که اکنون با که بنشین و چه بنوش : در این موقع راجع بآنکه باچه کسی باید رفت وآمد داشته باشی وآمیزش کنی و یا

درخصوص خوردن فلان چیز حرفی بتو نمیزنم ، زیرا آنچه باید بگویمت اگر زیرك وعاقل باشی خودت میدانی .

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

ورقی ـ یا حرف وحدت . دفترحال، اضافه لامیه ویا حرف وحدت.

محصول بیت ـ درچمن هرورقی دفترحالی دگرست : هربرگی دفتری‌است ازصنع پروردگار. چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است :

بیت ـ برگ درختان سبزدرنظرهوشیار هر ورقی دفتر معرفت کردگار

پس چون در چمن هربرگی دفتری‌است که برصنعی‌ازصنایع خداوند دلالت میکند، حیف‌است که تو ازحال آنها غافل باشی یعنی ازمصنوعات صانع آگاه‌نباشی.

دربیت شیخ ، یای«ورقی» وحدت است ، دفترمعرفت کردگار، اضافه‌ها بیانیه و لامیه است‌تقدیر کلام : هر ورقی دفترمعرفت کردگارست ، به ضرورت وزن«سین وتا» ترك شده‌است ازقرارمعلوم کسانیکه مصرع دوم را: هرورقی‌دفتریست‌نوشته‌اند، در دفتردانششان مذاق فارسی نوشته نشده، تأمل .

گرچه راهیست پرازبیم ز ما تا بردوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

راهیست ـ یا حرف وحدت .تا ، انتها برای غایت است به معنای «الی»، بر دوست، اضافه لامیه : تا نزدیکی دوست . واقف منزل، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .

محصول بیت ـ اگرچه از ما تابردوست راهی است پرازترس‌وبیم ، یعنی‌در فاصلهٔ واقع بین ما و کوی‌جانان خوف ازرقبا واغیار زیاداست، اما اگرواقف منزل باشی رفتن به‌آنجا آسان است. مراد منزل و کوی جانان را اگرواقعاً بشناسی‌رفتن بدانجا آسان میشود.

نقد عمرت ببرد غصهٔ دنیا بگزاف
گر شب و روز درین قصهٔ مشکل باشی

نقدعمر ـ اضافه بیانیه تا ضمیرخطاب . ببرد، فعل مضارع مفرد غایب، غصه

فاعلش. غصهٔ دنیا، اضافه لامیه .

نقد عمر، مفعول صریح فعل ببرد وبگزاف غیرصریحش ، گزاف اینجا یعنی بیهوده. عربها تعریب کرده «جزاف» گویند . دراین ، درادات ظرفیه واین اسم اشاره (اشاره به غصهٔ دنیا)

محصول بیت ـ مصراع دوم جملهٔ شرطیه ومصراع اول جزائیه واقع شده . میفرماید: نقد عمرت را غصهٔ دنیا بیهوده وضایع میکند، یعنی اگر شب وروز غصهٔ دنیا را بخوری عمرت ضایع میشود : حاصل اگر شب و روز برای دنیا غم وغصه بخوری عمر نازنینت بیهوده صرف میشود.

حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمائل باشی

صید آن شاهد،مصدر به فاعلش اضافه شده. شاهد مطبوع،اضافه بیانیه. شمائل، نایب عن‌الفاعل مطبوع است.

محصول بیت ـ ای حافظ اگر از بخت بلندت مددی باشدت : طالع بلندت یار ویاورت باشد، صید آن شاهد مطبوع شمائل میشوی، صید وشکار آن جانان‌خوش اخلاق میشوی. حاصل: ترا بخودش اختصاص میدهد وتو بندهٔ مکرم ومعززش میشوی، پس نظر همان درعون وعنایت طالع است .

وله ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و نوزدهم

هزار جهد بکردم که یارمن باشی
مراد بخش دل بیقرار من باشی

مرادبخش ، ترکیب وصفی . مراد بخش دل ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . دل بیقرار، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ خیلی سعی کردم که یارمن باشی ومرادبخش دل بیقرار من باشی : بسیار کوشیدم که یار من باشی و مراد دلمرا بدهی .

دمی بکلبهٔ احزان عـاشقان آئـی
شبی انیس دل سوکوار[1] من باشی

دمی ـ یاحرف وحدت. بکلبه، باحرف صله و کلبه به‌ضم کاف عجمی‌دراینجا به معنای حجره‌است . کلبهٔ احزان ، اضافه لامیه «مجازاً» کلبهٔ احزان عاشقان ، اضافه لامیه تحقیقاً .

آیی ، فعل مضارع مفرد مخاطب: بیائی . شبی، یا حرف وحدت ، انیس‌دل، اضافه اسم فاعل به مفعولش .دل سوکوار، اضافه بیانیه ، سوکوار : ماتمزده یعنی عزادار.

محصول بیت ـ این بیت بدل ازبیت سابق است . یعنی بسیار جهد کردم که

---

۱ ـ در فرهنگ سروری «سوك» بضم سین : ماتم و مصیبت باکاف عربی‌آمده ولی در فرهنگهای فارسی با گاف فارسی است .

ص ۳۶۶ جلد سوم شرح

یکدم به کلبهٔ احزان عاشقان بیائی و شبی انیس دل سوگوار من‌باشی .

مقصود : شبی یارو مصاحب من باشی .

چراغ‌دیدهٔ شب زنده دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی

محصول‌بیت ـ چراغ دیدهٔ شب زنده دار من باشی ، یعنی چراغ روشنائی بخش چشمان‌بیدارم باشی: نوروضیاء چشمانم باشی که شب تا صبح نمیخوابند یعنی هزار جهد کردم که اینطور باشی .

من‌این مراد ببینم بخواب نیم‌شبی
بجای اشک روان در کنار من‌باشی

ببینم ـ متضمن معنای استفهامی است : آیا می‌بینم .

محصول بیت ـ آیا من‌باین‌آرزومیرسم ! عجبا درخواب نیمه شبی‌ام می‌بینم که بجای اشک روان در کنار من هستی. عجب، آیا این مراد بمن دست میدهد که بجای اشک چشم روی سینه‌ام‌تو باشی.

ازآن عقیق که خونین‌دلم زعشوهٔاو
اگر کنم گلهٔ راز دار من باشی

مراد از «عقیق» لب است. که ، حرف رابط صفت .

محصول‌بیت ـ اگرازآن لب عقیق که ازعشوه‌اش خونین دلم شکایت‌بکنم، سرنگهدار من باشی . مراد : آیا این معنا را هم در خواب می‌بینم؟

چوخسروان ملاحت ببندگان نازند
تو در میانه خداوند گار من باشی

ببندگان ، با حرف صله و یا حرف مصاحبت .

محصول‌بیت ـ رسم پادشاهان‌ملاحت‌است که‌به بندگانشان نازوفخرفروشند، آرزو دارم که درمیان‌آنان توخداوندگارو سرور من باشی .

شود غزالهٔ خورشید صید لاغر من
گر آهویی چو تو یکدم شکار من باشی

غزالهٔ خورشید، اضافة العام الی الخاص، زیرا «غزاله» لفظ مشترك است و چندین معنا دارد و دراین بیت بواسطه اضافه شدن به خورشید کسب تخصیص کرده است، چونکه عرب به خورشید هم غزاله گوید.

صید لاغر، اضافه بیانی. آهویی، یا حرف وحدت.

محصول بیتـ اگر آهویی چون‌توشکار من گردد، غزالهٔ خورشیدصیدلاغر من شود یعنی صید جزئی‌ام میشود. مراد: اگرتوشکار من شوی غزالهٔ خورشید کمترین شکارم میشود.

ذکر کلمات: غزاله وصید وآهو وشکار مراعات نظیراست.

سه بوسه کزدولبت کردهٔ وظیفهٔ من
اگر ادا نکنی قرض دار من باشی

محصول بیت ـ از دو لبت که سه بوسه مستمری من کرده‌ای، اگر ادانکنی قرض دار من باشی یعنی بدهکار من میشوی، خلاصه سه بوسه که از دو لبت برایم تعیین فرموده‌ای اگر ندهی به حسابت میگذارم که در موقعش بگیرم.

در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست برآید نگار من باشی

محصول بیتـ درآن چمن که دلبران دست‌عاشقان خود را میگیرند، اگر از دستت برآید: اگر توانستی توهم دلبر من‌شو، یعنی درآن موقع که معشوقه‌ها نسبت به عاشقانشان لطف واحسان ابراز میدارند، اگر میتوانی تو هم نسبت به من لطف واحسان کن ومتسلی‌خاطرم باش.

من ازچه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی

محصول بیت - اگرچه من حافظ شهرم اما جوی **نمی‌ارزم**، **مگر از لطف** و کرمی که داری یارمن باشی. یعنی من درسایهٔ وجودتودرحیز قبولم والا بدون تو به یک جو نمی‌ارزم.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و بیستم

ای‌دل آن‌دم که‌خراب ازمی گلگون باشی
بی زر و گنج بصد حشمت قارون‌باشی

خراب ـ دراصل«مست خراب» بوده دراثر کثرت استعمال کلمهٔ «مست»ترك شده خصوصاً که «می گلگون» قرینه‌اش است .

محصول بیت ـ ای دل آن موقع که از می گلگون مست وخراب میشوی ، بی‌زر و گنج به صد برابرعظمت قارون میرسی : صد برابر حشمت وعظمت قارون‌را صاحب میشوی .

حاصل اینکه دراثر مستی ومستانگی از دنیا ومافیها بی‌نیازمیگردی .

در مقامی که صدارت بفقیران بخشند
چشم‌دارم که‌بجاه‌از همه افزون باشی

مقامی ـ یاحرف وحدت. که، حرف رابط صفت . صدارت، صدر، به‌اول هر چیز گویند بهمین مناسبت است که قسمت بالای مجلس‌را « صدرمجلس » گویند ، مصدرش «صدارت» است اما در این بیت به معنای حشمت و عظمت ، تعبیرمیشود .

اینجا «چشم» به معنای امید است . که ، حرف بیانی. بجاه ، باحرف ظرف، جاه ، منصب است

محصول بیت ـ در آنجا که عزت وحشمت به فقیران می‌بخشند ، امیدوارم

ص ۲۰۴ جلد سوم شرح

که درمقام ومنصب ازهمه بالاتر باشی. یعنی اگر بنا باشد هر که فقیرتر باشد بیشتر رعایت گردد ، پس من که افقر ناسم باید بیشتروزیادتر رعایتم کنند.

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

که ـ رابط صفت ویا حرف بیان. خطردراین بیت به معنای «خوف» است.

محصول بیتـ در راه منزل لیلی که خطرهای فراوانی وجود دارد ، شرط قدم اول در آن راه آنست که مجنون باشی . مراد : در راه عشق جانان اولین قدم جنون است وشرط دوم ازسر گذشتن .

نقطهٔ عشق نمودم بتوهان سهومکن
ورنه چون بنگری ازدائره بیرون باشی

نقطهٔ عشق نمودم ـ اضافهٔ بیانی ومفعول صریح، بتو، مفعول غیر صریح فعل «نمودم». هان ، ادات تنبیه.سهو، مفعول مقدم فعل مکن، مکن فعل نهی مفرد مخاطب ورنه ، مخفف «واگر نه» ادات استثنا به معنای «والا» .

بنگری، فعل مضارع مفرد مخاطب : نظر کنی .

محصول بیت ـ نقطه ومرکزعشق را به تو نشان دادم ، مراد : دربیت سابق عین الفعل عشق را به توتعلیم دادم . بنابراین آگاه باش وغفلت مکن . والا تا نگاه کنی ازدائره بیرونی یعنی نقطهٔ عشق را از کلام من درك کن والا از دایرهٔ عشق بیرون میمانی ومحروم میشوی .

کاروان رفت و تودرخواب و بیابان درپیش
کی روی ره زکه پرسی چه کنی چون باشی

کاروان ـ با واو و«با» لغت است زیرا که مابین«واو وبا» تبادل وجود دارد . مراد از «کاروان» دراینجا «موتا و مردگان» میباشد . واوها ، حرف حال و منظور از «بیابان» سرای آخرت است ، چونکه کسی نمیداند که در آنجا چه حالی پیدا خواهد کرد .

که ، اسم به معنای چه کسی ، پرسی، فعل ، مضارع مخاطب. چون ، با واو

اصلی به معنای کیف و اسم است .

محصول بیت ـ کاروان رفت درحالیکه تودرخواب غفلتی و درپیشت بیابانی است بی‌نهایت وبی پایان. پس رفتن بدنبال کاروانی که درحال حرکت است ضروری است اما تو درمحض غفلتی وتأمل نمیکنی که کی خواهی رفت ودراین بیابان بی‌حد وغایت راه را ازکه خواهی پرسید، وتك وتنها دراین بیابان چه خواهی کرد وعاقبتت چگونه خواهد بود .

حاصل سخن دراثر غفلت درفکر توشهٔ آخرت نیستی .

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاك افشان

چند چند از غم ایام جگرخون باشی

ساغری ــ یا حرف وحدت . چند چند، ازاقسام تأکید لفظی است . غم ایام ، اضافه لامیه. جگرخون ، ترکیب وصفی مراد «خونین جگر» است .

محصول بیت ـ ساغری باده نوش کن وازشوق و ذوق جرعه‌ای برروی افلاك بریز : قدحی بادهٔ عشق ومحبت نوش کن تا مقامت ازافلاك بالاتر باشد آنوقت از ذوق بادهٔ عشق جرعه‌ای برروی افلاك بیفشان . زیرا آندم افلاك نسبت به تو زمین محسوب میشود، آخرتا کی ازغم ایام خونین جگر باشی. حاصل مطلب به محض اینکه بادهٔ عشق نوش کردی، غم ایام رافراموش خواهی کرد.

تاج شاهی طلبی جوهر ذاتی بنمای

ورخود ازجوهر جمشید وفریدون باشی

تاج شاهی ــ اضافه بیانی . یا حرف نسبت : تــاج منسوب بــه شاه یعنی تاج مرصع ومجوهری که مخصوص شاهان است. طلبی، فعل مضارع مفرد مخاطب ومتضمن معنای شرطی و جمله ما بعدش جوابش است . جوهر ذاتی، اضافه بیانی .

بنمای ، فعل امر مخاطب : نشان بده. ور، مخفف «واگر». خود، ادات تأکید جوهر دراینجا به معنای اصل ونسل ، میباشد . جوهرجمشید ، اضافه لامیه. فریدون معطوف به جمشید.

محصول بیت ـ اگر درطلب تاج شاهی هستی : تاج دولت وسعادت میخواهی جوهرذاتت را نشان بده . یعنی شایستگی ومعلومات ومکسوبات خودرا اظهار کن. مراد به‌انسابت اتکاء مکن بلکه معرفت و کمال معلومات واطلاعات خودرا بنمای که نسب بکار نمیاید چه پسر جمشید وفریدون باشی چه نباشی.چون فخر به‌اصل و نسب سبب فضیلت ذات شخص نمیشود یعنی افتخار به نسب فضیلت ذاتی نیست . این بیت حضرت خواجه پند بسیار لطیفی را متضمن است . طاب ثراه .

حافظ ازفقر مکن ناله که گر شعر اینست
هیچ خوشدل نه‌پسندد که تومحزون باشی

حافظ ـ منادی . مکن، فعل نهی مخاطب . ناله مفعول صریح ، ازفقر مفعول غیرصریح فعل مذکور. که ، حرف تعلیل . گرشعر اینست تقدیرش : شعر تو اگر اینست ، یاخود اگر اینست شعر تو ومرهون مصراع دوم.

خوشدل ، صفت مرکب . نه‌پسندد، فعل نفی یعنی لایق نبیند. «روا ندارد». که، حرف بیانی . محزون ، اسم مفعول ازحزن به معنای مغموم .

محصول بیت ـ ای حافظ ازفقر وافلاس ناله مکن : شکایت مکن . خلاصه فقرترا مضطرب‌خاطر نکند زیرا این‌شعری که نوشته‌ای اگرمال تواست ، هیچ‌شخص عاقل وخوش طبع روا نمی‌بیند که تومحزون ومغموم باشی .

یعنی با چنین کمال ومعرفت جایز نیست که محزون شوی ، بلکه بایدبداشتن چنین نعمت عظمی وعطیهٔ کبری شاکر باشی وبهمین قانع شوی .

حاصل سخن گیرم سیم و زر نداری اما در عوض به چنین جواهر گرانبهای نظم مالکی ، پس چرا ناراحت میشوی .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و بیست و یکم

زین‌خوش‌رقم که بر گل رخسار میکشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار میکشی

زین ـ دراصل «ازاین» بوده تخفیف داده «زین» گفتند و در این بیت در مقام تعلیل واقع شده . خوش : خوب و زیبا . رقم به معنای خط است و دراینجا کنایه‌از خط جانان است. که ، حرف رابط صفت. بر گل رخسار ، متعلق به فعل «میکشی» هکذا زین خوش رقم. مراد از «خط» همان خطی است که به عنوان بطلان بر روی سهو وخطامیکشند. خط ، مفعول‌صریح فعل‌میکشی و برصحیفه مفعول غیرصریحش.

صحیفهٔ گل ، اضافه بیانی . گلزار، معطوف به گل .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : علت اینکه این رقم یعنی خط زیبارا بر گل‌رخسارت میکشی: مرادت‌از کشیدن خطی چون بنفشه بر گل‌رخسارت اینست که برصحیفهٔ گل و گلزار خط بطلان بکشی . .

یعنی مقصودت اینست وقتی گل رخسار وخط بنفشه‌ات هست بـه گل‌و گلزار احتیاجی نیست. حاصل‌اینکه رخسادیار باخط مشك افشانش‌همهٔ اینها را نسخ کرده است .

اسناد فعل «میکشی» به جانان به طریق ادعاست .

اشک حـرم نـشین نـهانـخانهٔ مرا
زان سوی هفت پرده ببازار میکشی

اشک حرم نشین نهانخانهٔ مرا ـ این اضافه‌ها بیانی ولامیه است . حرم‌نشین،

ترکیب وصفی: کسیکه درحرم می‌نشیند. نهانخانه، مخزن را گویند یعنی محلی که نقره وطلا وچیزهای دیگر را در آنجا نگهداری میکنند خلاصه جایی که اشیاء و اسباب قیمتی را در آنجا مینهند به عربی چنین محل را «مخدع»[1] گویند. بروزن اسم آلت.

زان سوی هفت پرده، اضافه لامیه: ازآن طرف ویا ازآن جانب هفت پرده ازقرارمعلوم چنانکه‌سابقاً گفتیم‌چشم‌دارای هفت طبقه وسه‌نوع آب‌است پس‌مقصودش ازبیان «پرده» اشاره به همان طبقات چشم است. ببازار، با حرف صله: بازارمعهود.

محصول بیتـ اشک حرم نشین نهانخانهٔ مرا: یعنی‌اشک مرا که درپشت هفت پردهٔ چشمم قرار دارد علنی میکنی، اشکم زا ازپشت هفت پرده بیرون‌میکشی وظاهرمیسازی یعنی مرا گریان میکنی.

مراد ازبازار کشیدن تشهیراست‌یعنی‌مرا میگریانی وسرعشقم راآشکارمیکنی.

درمعنای‌مصراع‌دوم: ازجانب آن‌هفت پرده به بازارمیکشی. این‌مفسرین‌نسبت به معنای شعر سوءظن داشته‌اند.

کاهل روی چو باد صبا را ببوی زلف
هر دم بقید و سلسله در کار میکشی

کاهل ـ به‌کاف عربی و فتحها، عجم به کسی‌کاهل گوید که در انجام کاری چست وچابك نباشد یعنی‌تنبل‌باشد. کاهل‌رو، ترکیب وصفی: کسیکه رفتاروحرکاتش سست باشد. یا، حرف وحدت. چو، ادات تشبیه.

باد صبا، اضافه بیانی و «را» ادات مفعولی. ببوی زلف. باحرف سبب واضافه لامیه ومرهون مصراع دوم.

قید، در لغت غل‌وسلسلهٔ زنجیر را گویند و در بعضی ازنسخه‌ها به صورت‌اضافه «قید سلسله» واقع گشته، با این تقدیر به معنای «بند» میاید. بقید سلسله، باحرف مصاحبت. در کار، در حرف صله.

۱ـ مخدع: بیت داخل البیت‌الکبیر. المنجد

محصول بیت - با بوی زلفت بطئی الحرکتی چون باد صبا را هردم با قید و زنجیر یا با قید زنجیر بکار میکشی .

مراد ازکار کشیدن «وزش باد است»

ومراد ازجملهٔ : به قید و سلسله در کار کشیدن : حرکت و وزش آهستهٔ باد صباست . زیرا کسیکه مقید ودست وپایش دربندباشد، حرکتش بطئی و کند میشود پس وزش ضعیف باد صبارا به حرکت شخصی تشبیه کرده که دست وپایش در زنجیر وحتی درگردنش هم غل باشد . چونکه باد صباهمیشه ملایم وآهسته میوزد چنانکه شاعرمیفرماید :

صبا جانبخش اولوب هردم اسر آهسته آهسته .

ترجمه شعر : صبا جانبخش شده وهردمآهسته آهسته میوزد.

خواجه هم باد صبا را به مناسبت وزش آهسته وضعیفش به بیمارتشبیه فرموده است ، چنانکه درقافیه حرف دال فرموده است : بیت :

دل ضعیفم ازآن میکشد بطرف چمن که جان زمرگ به بیماری صبا ببرد

درمعنای مجموعی بیت ـ : کاهل روترکیب وصفی است یعنی کسیکه چون باد صبا به کندی حرکت میکند . و جملهٔ کاهل روی چو باد صبا ، به اعتبار تعبیر بالنقیض یعنی چابکی چون باد صبا را با بوی زلف هردم با قید زنجیربکارمیکشی . باید گفت این مفسرازاوصاف باد صبا بی‌اطلاع بوده . رد سروری

یکی دیگردرمعنای‌مجموعی بیت گفته است: ممکن است مراد شعراین‌باشد. کاهل روی چون باد صبا را تحت تأثیر اسرارت قرار میدهی و آنگاه زنجیر کرده هردم بکار میکشی یعنی درکار بشوقش‌میاوری وهمان شوق سبب چابکیش‌میگردد، این مفسرهم دربیان معنای شعرخیلی‌کاهل‌بوده است . و پس ازتقریرات مذکوردر معنای بیت نتیجه گرفته است: کسی راکه نسبت به طاعت علاقه ندارد و درانجام‌آن کاهل است، با اسرار خودت به سرشوق میاوری که برای انجام طاعت با جان و دل سعی کند .

این مفسرهم از اسرارمکتوم معنی بیت بی‌اطلاع بوده است . رد شمعی

هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست
از خلوتم بخانهٔ خمار میکشی

بیاد آن لب میگون ـ با حرف صله واضافه‌لامیه. خمار، اسم فاعل که متضمن معنای مبالغه است : شراب فروش یعنی میخانچی .

محصول بیت ـ هردم وهر آن بیاد آن چشم مست وآن لب می‌رنگ ، مرا ازخلوت به میخانه میکشی. مراد چون‌لب وچشم‌یار در رنگ ولون به رنگ‌شراب است اینست که بی‌اختیار به طرف میخانه کشیده میشوم .

درمعنای این بیت گفته شده که این شعرخطاب به خداست .

این مفسرخطاب را درخلاف جهتش بکاربرده است .

گفتی سر تو بستهٔ فتراك ما سزد
سهلست اگر تو زحمت این بار میکشی

سرتو وبستهٔ فتراك ما ـ هردواضافه لامیه . زحمت این‌بار، هکذا

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : تو گفتی که ای حافظ سر تو شایستهٔ این است که به فتراك ما بسته شود، یعنی خیلی مناسب است که به ترك اسب ما بسته شود . خواجه میفرماید : این مطلب آسانی است اگرچنانکه تو زحمت این باررا بکشی . مراد اگر تواین زحمت را قبول میکنی پس عمل کن که سبب حظ من خواهد بود یعنی من ازاین کارت حظ میبرم .

کسیکه گفته است : این بیت هم خطاب به خداست . فهم سخن برایش‌خیلی سهل بوده است.

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر من بیمار میکشی

محصول بیت ـ با چشم و ابرویت دل را چه چاره کنم ، آه از این کمان که برمن بیمارمیکشی . یعنی داد وفریاد ازچشم وابرویت که هردم دلم را هدف تیر بلا وجفا قرار میدهی .

بـازا که چشم بد زرخت دور میکنم
ای تازه گل که دامن ازاین خار میکشی

باز ـ در اینجا ادات تأکید است . و «آ» با الف ممدوده فعل امر از مصدر آییدن یعنی بیا. که ، حرف بیانی ویا حرف تعلیل. چشم بد، اضافه بیانی ومفعول اول فعل «میکنم» و«دور» مفعول دوم و«زرخت» مفعول غیرصریحش. بازآ ، مرهون مصراع دوم ومابعدش جملهٔ معترضه . تقدیرش: بازآ ای تازه گل. که، حرف رابط صفت . دامن، مفعول صریح فعل «میکشی» و از این خار مفعول غیرصریحش .

محصول بیت ـ ای تازه گل که دامن از این خار میکشی ، بیا که از رخت چشم بد دور کنم یعنی برای مصون ماندنت ازچشم زخم بعضی از دعاها که رفع بلا میکند بخوانم . مراد : ای تازه گلی که ازمن رو میگردانی، بیا که بلای چشم بدرا از رخت دفع کنم .

حافظ دگرچه میطلبی از نعیم دهر
می میچشی و طـرهٔ دلـدار میکشی

حافظ ـ منادی. میطلبی، فعل مضارع ومخاطب. نعیم دهر، اضافه لامیه. میچشی، فعل مضارع مخاطب . می، مفعول مقدم فعل مذکور.

طرهٔ دلدار، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل میکشی .

محصول بیت ـ ای حافظ از نعمتهای دنیا دیگر چه میخواهی ، شراب که میخوری وطرهٔ دلدار هم دردست است، یعنی هم باده مینوشی وهم بوس و کناردلدار برایت میسراست، پس غیرازاینها دیگراز دنیا چه میخواهی .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و بیست و دوم

سلیمی منذ حلت بالعراقی
الاقی من هواها ما الاقی

سلیمی ــ تقدیراً مرفوع مبتدا و مصغر سلمی است. سلمی، نام محبوبه‌ای است بروزن لیلی. منذ، ازبرای ابتدای غایت است در زمان.

حلت، فعل ماضی‌مفرد مؤنث غائبه ازحلول: به معنای نزول، فاعلش‌ضمیر تحت فعل که برمیگردد به سلیمی.

بالعراق، با حرف صله و مراد از عراق دراینجا عراق عجم است که شامل اصفهان‌میباشد وعراق عرب‌بغداد را گویند. به همین‌سبب است که سفرسلطان سلیمان را همراه ابراهیم پاشا به دیار قزلباش[1] سفرعراقین گویند، گویا دریك تابستان هر دوعراق را سیاحت کرد و درهمان سفربغداد را فتح کرد[2]

عراق درلغت «گودی» را گویند،حتی عوام‌الناس‌عراق عرب را «گودبغداد» گویند. «یا» واقع درآخرعراق ازکسره قاف پیدا شده که درفن قافیه بآن حرف اطلاق گویند یعنی اصطلاح کرده‌اند.

الاقی ــ فعل‌مضارع‌نفس متکلم وحده ازباب مفاعله تقدیراً مرفوع خبرمبتدا

---

۱ ــ اتباع شاه‌اسماعیل را بواسطه کلاه قرمزی که‌برسرداشتند قزلباش گویند. مترجم

۲ ــ در زمان شاه طهماسب اول شاه سلیمان عثمانی به‌آذربایجان وهم به بغداد حمله کرد وبغداد راگرفت ص ۳۹۵ تاریخ مفصل ایران تألیف دکترعبدالله رازی

با مابعدش : ملاقات میکنم . اینجا یعنی دچار میشوم و مصادف میشوم .

من ، حرف جر متعلق به الاقی . هوا به معنای محبت و عشق است و ضمیر مؤنث برمیگردد به سلمی . در بعضی نسخه‌ها بجای «هوا» «نوا» واقع شده که به‌معنای بعد و فراق است . دراینجا هردو جایز است وبلکه دومی از اولی هم مناسبتر و بهتر است .

ما ــ اسم موصول و مفعول صریح فعل الاقی . و صلهٔ «الاقی» واقـع در قافیه و ضمیر راجع به ما محذوف است چون ضمیر مفعول است ، تقدیرش : ما الاقیه است .

محصول بیت ــ از زمانی که سلیمی به عراق نازل «وارد» شد از محبت اوو یا از فراقش دچار دردو رنجی میشوم که دچارمیشوم . یعنی ازعشق ویا ازجدائی‌او ودرد و بلا ملاقات میکنم (میکشم). دوفعل مضارع به ضرورت وزن وقافیه آمده والا نسبت به فعل «حلت» مقام فعل ماضی بوده .

درمعنای مصراع اول گفته‌شده: سلمای کوچك‌ازآن زمان که به عراق آمده. این مفسر نتوانسته است مراد شعررا آنطور که لازم‌است بیان کند.

الا ای ساربان محمل دوست
الی رکبانکم طال اشتیاقی

الا ــ حرف تنبیه، ای حرف ندا . ساربان : شترُبان چون بین «با» و «واو» تبادل وتواخی وجود دارد ساروان هم گویند. ساربان محمل، اضافه لامیه . محمل به فتح میم اول و کسر میم دوم«بار» را گویند. محمل دوست، اضافه لامیه . الی،حرف جرمتعلق به فعل «طال». رکبان، به ضم «را» وسکون«کاف» نام جماعتی که راکب شتراند .

کم ، ضمیرمجرور متصل برمیگردد به «ساربان» به طریق تعظیم .

طال، فعل ماضی مفردغایب : دراز شد اینجا یعنی زیاد شد وبیشتر گشت .

اشتیاقی ، تقدیراً مرفوع فاعلش زیرا «یا» ضمیرمجرور متصل است ، تقدیراً

مجرورمضاف الیه اشتیاق به معنای آرزوست .

محصول بیت ـ ای ساروان محمل‌جانان، آگاه باش که‌نسبت به جماعت‌شتر سوارشما ویا به شترسواران شمامیل ومحبتم زیادشد. حاصل‌اینکه علاقه ومحبتم‌نسبت بآنها بیشتر گشت .

درمصراع دوم. کسی که گفته‌است رکبان‌جمع‌راکب‌است ونسبت به راکبین شما اشتیاق داشتم . این‌مفسر ازمعنای «رکبان» اطلاع نداشته . رد شمعی

درونم خون شد از نا دیدن دوست
الا تعسا لایام الفراقی

تعساً ـ به فتح تا وسکون عین مصدر مطلق از باب فتح به معنای هلاك شدن است اما دراصل با رو بزمین افتادن است ازمصادری است که وجوباً وسماعاً فعلش محذوف است. لایام، لام حرف جرومتعلق به مصدرتعساً. ایام الفراق،اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

محصول‌بیت ـ ازاینکه دوست را نمی‌بینم درونم خون شد : ازفراق جانان دلم خون شدآگاه باش که ایام فراق هلاك شود : روزهای جدایی نابود شود حتی در دنیا اثرش باقی نماند.

کسیکه درمعنای مصراع دوم گفته است: آگاه باش ایام فراق‌را هلاك باشد، این مفسرمعنای شعررا هلاك کرده است .

خرد در زنده رود انداز می نوش
بگلبانگ جوانان عراقی

زنده رود ـ به کسر «زا» رودی است در اصفهان ، چونکه رود به معنای نهر است. انداز، فعل امر مفرد مخاطب . به‌گلبانگ جوانان عراقی، باحرف‌مصاحبت گلبانگ ، آواز مطبوع وبلند راگویند و عراقی . یا حرف نسبت و اضافه‌ها لامیه وبیانی .

محصول بیت ـ به طریق خطاب‌عام میفرماید : عقلت را به زاینده رودبینداز

و باده بخور ، یعنی به مقتضای عقل تابع مشو و باده بنوش : به اقتضای عقل رفتار مکن بلکه همراه آواز بلند ومطبوع جوانان عراقی باده نوش کن .

بساز ای مطرب خوشخوان وخوشگوی
بشعر پارسی صوت عراقی

بساز ـ با حرف تأکید وسازفعل امرمفردمخاطب یعنی بنواز . بشعرفارسی، باحرف مصاحبت واضافه بیانی ومفعول غیرصریح فعل.«بساز» وصوت مفعول صریحش صوت عراقی ، اضافه بیانی و در اینجا مراد از عراق «نغمهٔ عراق» است و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای مطرب خوشخوان وخوشگوی، شعرفارسی را همراه نغمهٔ عراقی بخوان یعنی اشعار فارسی را درنغمهٔ عراقی بخوان .

جوانی باز میارد بیادم
سماع چنگ و دست افشان ساقی

جوانی ـ یاحرف مصدری .باز ، ادات تأکید . بیادم ، باحرف صله. سماع، فاعل فعل می‌آرد . سماع چنگ ، اضافه لامیه . مراد از سماع در این بیت آواز چنگ است .

واو، حرف عطف ، دست افشان ، ترکیب وصفی از افشانیدن : کف زدن‌است که‌کار آوازخوانهاست یعنی وقتی میخواهند دست بزنند دو کف دست را بهم میزنند. دست افشان ساقی، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ آواز چنگ و کف زدن ساقی، جوانی را بخاطرم میاورد : عشق و هوس جوانی به من میدهد .

یکی لفظ «باز» را «دگربار» معنا کرده ومصراع‌دوم را: سماع چنگ ودست تکان دادن ساقی تعبیر کرده است . و یکی دیگر گفته است : سماع چنگ و رقص کردن ساقی . این مفسرین هردو ازمعنای صحیح عقب مانده‌اند.

می باقی بده تا مست و خوشدل
بیاران بر فشانم عمر باقی

محصول بیت - به طریق خطاب عام میفرماید: شراب باقی‌را بده تا که مست وخوشدل باقی عمرمرا به‌یاران بذل کنم یعنی فدا کنم ، الحاصل نثارشان کنم .

بیا ساقی بده رطل گرانم
سقاك الله من کأس دهاقی

رطل ــ به فتح یا به کسر«را» وسکون «طا» به معنای نیم من‌است. امادراینجا مراد قدحی‌است که ظرفیت‌نیم من‌شراب را دارد «قدح‌نیم منی». رطل گران ، اضافه بیانی .

کأس، قدحی را گویند که در داخلش شراب باشد یعنی خالی نباشد .

دهاق ، به کسردال یعنی مملو: لبالب پر، دهاق صفت کأس است .

محصول بیت - ای ساقی بیا به‌من قدح سنگین بده «قدح لبالب پر»، خدای تعالی ترا از شراب واز قدح پرازشراب ویا با قدح پرسیرابت کند.

مفسریکه دهاق را معرف باللام ایراد کرده و کأس را بآن اضافه کرده نه معنای کأس را میدانسته و نه دهاق را .

دهاقی ، یا حرف اطلاق است .

دمی بانیکخواهان متفق باش
غنیمت دان امور اتفاقی

دم ــ یك نفس و حداقل زمان است . با حرف مصاحبت . نیکخواه ، صفت مرکب از مصدر خواهیدن یعنی خواستن . نیکخواه : کسی است که خیر مردم را میخواهد والف ونون ادات جمع است .

باش ، فعل امرمفردمخاطب ازمصدرباشیدن .

غنیمت ، مفعول اول وامور مفعول دوم فعل دان .

امور اتفاقی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ خطاب به ساقی است که در بیت سابق ذکرش گذشت .

میفرماید : دمی با دوستان متفق باش ، یعنی هم مشرب باش و امور اتفاقی را غنیمت بدان مراد : با دوستان متفق شدن را غنیمت بشمار.

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند : امور اتفاقی را غنیمت بدان ، این شخص بـا معنای بیت توافق نداشته .

ربیع العمر فی‌مرعی حماکم
حماك الله یا عهد التلاقی

دربعضی ازنسخه‌ها بجای «ربیع‌العمر» «رعینا العشب» واقع شده .

ربیع، دراین بیت اولین فصل سال است : از ربیع الازمنه[1] اولینش است، که فصل گل وچمن و سبزی است . ولفظاً مرفوع مبتدا . ربیع‌العمر، اضافه بیانی.

فی ، حرف جر متعلق به «حاصل» مقدر.

مرعی ـ تقدیراً مجرور بوسیلهٔ «فی» : چراگاه .

حمی ، به کسر «حا» قرقگاه است یعنی محلی که قرق وممنوع ازغیر باشد ، تقدیراً مجرور و مضاف‌الیه. کم، ضمیرواضافه لامیه وبرمیگردد به جانان به طریق تعظیم وجارو مجرور ازلحاظ اعراب محلامرفوع خبرمبتدا .

حماك ـ حما ، فعل ماضی‌مفرد مذکرغایب وکاف ضمیرمنصوب متصل مفعول صریحش و الله، اسم جلاله فاعلش، وجملهٔ فعلیه محلی‌ازاعراب ندارد : جملهٔدعائیه یاحرف ندا.عهد، اینجا به معنای‌زمان‌است ومضاف بر تلاقی‌ومنصوب است به مناسبت «یا» .

تلاقی، مصدر ازباب تفاعل و کسرهٔ قاف برای صیانت «یا» است.

محصول بیت ـ بهارعمر یعنی زمان‌طراوت وتازگی عمر در چراگاه‌قرقگاه شماست . یعنی‌دوران شادی وصفای‌عمر درچراگاه وصال شماست. مراد بهارعمرمان زمانی است که به وصال شما برسیم، یـا زمان تلاقی یعنی ای زمان وصال حق تعالی،

---

۱ ـ ربیع‌الازمنه : یکی‌ازفصول سال وربیع‌الاول وربیع‌الاخر. مترجم

ترا از آفات و بلیات حفظ کند.

مقصود : زمانی ازعمرمان لذت میبریم وخوش وقتیم که بوصالت برسیم .

خلاصه شادی وصفای عمرما فقط زمانی است که در وصال تو بگذرد.

پس ای وصال‌جانان‌خداوند ترا از زوال نگهدارد.

اما اگر روی نسخه رعینا العشب معناشود: رعینا ، فعل ماضی متکلم‌مع‌الغیر از باب فتح یعنی چریدیم . عشب : تروتازه است و مفعول صریح فعل «رعینا» و مابعدش مفعول غیرصریح فعل مذکور .

محصول بیت ـ در چراگاه قرقگاه شما ، چمن وسبزی تروتازه چریدیم . یعنی درچمن وصال شما صفاهای تازه‌تر از تازه دیدیم . «خوشیها کردیم» دربیت صنعت التفات وجود دارد.

مضت فرص‌الوصال وماشعرنا
وانی الآن فی عین الفراق

مضت ـ فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه ازباب ضرب . فرص، به ضم «فا» و فتح «را» جمع فرصت. فرص الوصال،اضافه لامیه . واو ، حرف حال . وما ، حرف‌نفی شعرنا ، به فتح شین وعین، فعل ماضی‌متکلم مع‌الغیر ازباب فتح، وماشعرنا : یعنی درحالیکه ندانستیم واو، حرف ابتدا .

انی، ان ، ازحروف مشبهه بالفعل‌ویا ضمیرمتکلم وحده محلاً منصوب‌اسمش الان، زمان‌حاضررا گویند که معرفه واقع شده ظرف غیرمتمکن است والف ولامش برای تعریف نیست بلکه وضعش همینطور است .

فی ، حرف جرمتعلق‌به‌کائن مقدر.عین،مجروراست بواسطهٔ فی . عین‌الفراق، اضافه لامیه ویا حرف‌اطلاق .وجملهٔ ظرفیه خبر ان . وان با اسم وخبرش ازاعراب محلی ندارد جملهٔ مستأنفه .

محصول‌بیت ـ فرصتهای وصال گذشت در حالیکه قدرش را ندانستیم ، و من الان در عین فراقم ، یعنی از اینکه قدر زمان وصال را ندانستم الان به فراق

مبتلا شده‌ام .

عروس بس‌خوشی‌ای‌دختررز
ولی گه گه سزاوار طلاقی

دراکثر نسخ«عروسی» بایا خطاب مینویسد، اما ما این‌نسخه‌را اختیار کردیم.
عروس بس خوشی ، اضافه بیانی ویا ضمیر خطاب . سزاوار طلاق ، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد ، ویا ضمیرخطاب است .
مراد از جملهٔ سزاوار طلاق ، یعنی گاه گاه که از شراب خوردن خود داری میشود مثلا درایام‌ماه رمضان وبعضی ایام شریف دیگر .
محصول‌بیت ـ ای دختر رز خیلی‌عروس قشنگی‌اما گاه گاه شایستهٔ جدائی وطلاقی یعنی گاهی وضع‌اقتضا میکند که ازخوردنت خودداری شود : باهمهٔ زیبائیت گاهی شایستهٔ این هستی که خورده نشوی . این کلام ادعائی است در حقیقت بـآن میارزدکه هرگز خورده نشود .

مسیحـای مجـرد را بـرازد
که باخورشید سازدهم‌وثاقی

مسیحا و مسیح ـ به زبان سریانی اسم شریف حضرت عیساست .
مجرد ، صفت مسیحاست . مسیحای مجرد، اضافه بیانی و «را» حرف صله .
حضرت عیسا را با صفت‌تجرید وصف میکنند زیرا تأهل نکرده بود و ازمال دنیا به هیچ چیزمالك نبوده حتی زمانیکه به فلك عروج کرد غیر ازیك سوزن هیچ چیزهمراهش نبود . یعنی فقط یك سوزن با خود برداشت که کهنه پاره‌های خود را وصله کند حتی گویند به سبب تعلق بآن‌سوزن درچرخ‌چهارم توقف کرد، والاچون حضرت محمد به عرش عروج میکرد. نجاتی میفرماید که :

بیت ـ سوزن دلدوز غمزكدر بكا حائل اولان
یوخسه ایلردم تجرد قصدینی عیسا كبی

ترجمه‌بیت ترکی:غمزه‌ات چون‌سوزن‌دلدوزی‌است که مانعم‌میشود، و گرنه

چون عیسا قصد تجرد میکردم .

برازد ـ به فتح با ویا بضم آن فعل مضارع مفرد غایب : می‌زیبد. که، حرف بیانی . با حرف مصاحبت . سازد : بکند . وثاق : به کسر واو قصر را گویند یعنی کوشك ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ عیسی مجرد را شایسته است که با خورشید هم وثاق گردد یعنی هم منزل شود . مراد : برای هم وثاقی با جانان باید چون عیسا ازآرزوی‌طبع وهوای نفس پاك ومجرد شد. والاهر ناپاك شایستهٔ وصالش نیست. واینکه میفرماید: باخورشید هم منزل گردد ، زیرا عیسی هم چون خورشید درچرخ چهارم است .

نهانی الشیب من وصل العذاری
سوی تقبیل وجه و اعتناقی

نهانی ـ نهی ، فعل ماضی مفردغایب : نهی کرد و نون حرف وقایه ویا ضمیر منصوب متصل . الشیب ، لفظاً مرفوع فاعلش. شیب، به فتح شین وسکون یا به‌معنای «پیری» است.من،حرف جرمتعلق به «نهی». وصل العذاری ، اضافه لامیه . عذاری، به فتح و کسر «راء» جمع عذراست پسر نورس (پسر باکره وپاك وچشم و گوش بسته) سوی : اگر به‌معنای «غیر» باشد سین، چه مکسور وچه مضموم آخرش الف مقصوره است : السِوی و السُوی . اما اگرسین مفتوح باشد با الف ممدوده است: السواء : العدل . سوی تقبیل، اضافه لامیه . تقبیل وجه ، مصدر به مفعولش‌اضافه گشته. واو، حرف عطف ، اعتناق ، مصدر از باب افتعال یعنی دست انداختن در گردن کسی و آغوش کشیدن: تعانق وهمچنین معانقه هم گویند ، معطوف است به تقبیل ویا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ پیری مرا ازبوسیدن روی پسران نورس و پاك و معصوم باز داشته و همچنین مانع از آنست که دست در گردنشان بیندازم وبکنارم‌بکشمشان .

خلاصه پیری مرا ازبوس و کنار و ازکارهای دیگر نهی کرده است .

دموعی بعد کم لاتحقروها
فکم بحر جمعن من السواقی

دموع ـ جمع دمع : اشك چشم ، تقدیراً مرفوع مبتدا . بعد ، متعلق به کائن مقدر و خبرمبتدا . کم ، به ضم «کاف» ضمیر مجرور متصل برمیگردد به جانان به طریق تعظیم .

لا ، ادات نهی . تحقر و ، با «لا» منهی وعلامت جزم سقوط نون جمع است ، خلاصه لاتحقرو فعل نهی جمع مخاطب ازباب ضرب ، تحقیر : کوچك وحقیر اعتبار کردن است .

ها ، ضمیر منصوب متصل ، راجع به «دموع» وجملهٔ فعلیه وجواب شرط محذوف است . فکم ، فا حرف تعلیل و کم خبریه محلا مرفوع مبتدا . بحر ، لفظاً مجرور ممیزش .

جمعن ، فعل ماضی جمع مؤنث غایبه مبنی المفعول : مجتمع شد.

من ، حرف جر متعلق بهفعل «جمعن» . سواقی ، جمع ساقیه : نهر کوچکی است یا چشمهٔ کوچك .

محصول بیت ـ اشکهای چشم من دنبال‌شماست ، پس آنها را کوچك وحقیر مشمارید . یعنی بی‌ارزش‌وجزئی اعتبار نکنید . زیرا چه بسا دریاها که ازچشمه‌های کوچك تشکیل میشود مراد : اشك چشم مرا بی‌ارزش و کوچك مشمارید زیرا قطره قطره جمع گردد وآنگهی دریا شود .

وصال دوستان روزی مانیست
بگو حافظ غزلهای عراقی

اضافه‌های واقع در مصراع اول همگی لامیه است . روزی ، اینجا به معنای رزق و نصیب است مراد از عراقی حضرت شیخ ابراهیم عراقی است که اشعارش به سوزناکی مشهور است .

محصول بیت ـ وصال دوستان نصیب ما نمیشود ، پس ای حافظ غزلهای سوزناکی چون غزلهای عراقی بگو که دوستان نسبت به تو تمایلی پیدا کنند تاوصال میسر گردد. وجایز است گفته شود : ای‌حافظ غزلهای عراقی را بخوان، یعنی آواز بخوان وغزلهای عراقی‌را به نغمه درآر.

ازقرار معلوم نظم فارسی این‌غزل به صورت بحرهزج مسدس‌محذوف است و اما نظم عربیش به شکل بحر وافر که بعضی از اجزایش سالم و بعضی دیگرمعصوب وبرخی هم مقطوف است .

در مخلص بیت درمعنای مصراع دوم مفسری گفته است : ای حافظ غزلهایی دروصف فراق‌بگوچون‌این‌نوع‌غزل مناسب حال‌توست. این گوینده غلط کرده‌است.

ولهایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و بیست وسوم

کتبت قصة شوقي و مدمعي باكي
بیا که بی تو بجان آمدم ز غمناکی

کتبت ـ فعل ماضی متکلم‌وحده وتا فاعلش. وقصه، به کسر قاف لفظاً منصوب مفعولش . قصة شوقی ، قصة مضاف به‌شوقی. شوقی‌مضاف‌به یای متکلم . واو، حرف حال. مدمع ، به فتح دومیم اسم مکان از دمع یعنی‌محل اشك چشم : موضع الدمع خلاصه مراد چشم‌است ومضاف به ضمیرمتکلم وتقدیراً مرفوع و مبتدا . وباکی ، اسم فاعل ازبکی‌یبکی: گریان تقدیراً مرفوع خبرمبتدا .

محصول بیت ـ قصهٔ اشتیاق خود را برای‌جانان نوشتم ، آن‌قصه عبارت‌است ازمضمون مصراع دوم : بیا که بی توبجان آمدم ز غمنا کی . یعنی از فراقت بجان آمدم : از جان سیر شدم .

بسا که گفته‌ام ازشوق بادودیدهٔ‌خویش
ایا منازل سلمي فاین سلماكي

بسا ـ به فتح بای عربی : بسیار . با دو، با حرف صله . دیدهٔ خویش، اضافه لامیه . ایا ، حرف ندا . منازل چون مساجد منتهای جموع لفظاً منصوب و منادای مضاف .

سلمی ، تقدیراً مجرور مضاف‌الیه . فاین ، این «فا» را فای زایده گویند، هر وقت که خبر مبتدا متضمن معنای شرطی باشد این «فا» به خبرداخل میشود، پس در

ص ۳۴۶ جلد سوم شرح

این بیت «این» خبر و سلمی ، تقدیراً مرفوع مبتدای مؤخر و روی قاعدهٔ عربیت مضاف شده به ضمیرخطاب که راجع است به منازل ، و «یا» متولد از کسرهٔ کاف (ضمیر) حرف اطلاق است .

محصول بیت ـ ازشدت شوق و اشتیاق به دوچشمم خیلی گفته‌ام : که ای منزلهای سلمی کجاست سلمی شما ، یعنی خطاب به دو چشمم که منازل سلمی است کردم و گفتم چطور شد سلمی‌شما ؟حاصل: آن جانانی که هردم درشما (درچشمانم) قرار میگرفت وشما جایگاهش بودید چطور شد .

خواجه به کنایه ازفراق جانان شکایت میکند .

ضمیر راجع به منازل، به‌اعتبار کل جمع مؤنث ، ضمیرمؤنث است .

عجیب واقعهٔ و غریب حادثـه‌ایست

انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکـی

واقعهٔ ـ یا حرف وحدت . حادثهٔ ، یا حرف وحدت و همزه حرف توصل : انا ، ضمیرمرفوع منفصل محلامرفوع مبتدا . اصطبرت ، فعل ماضی متکلم وحده‌از باب افتعال دراصل «اصتبرت» بوده چون «صاد» ازحروف مستعلیه میباشد لذا « تا » به «طا» مبدل شده است چنانکه در کتب صرفی نوشته شده .

جملهٔ فعلیه ازلحاظ اعراب محلامرفوع‌خبرمبتدا . قتیل بروزن فعیل به‌معنی مفعول لفظاً منصوب حال ازبرای فاعل فعل اصطبرت، واو، حرف حال .

قاتلی ، تقدیراً مرفوع مبتدا واضافه شده به یای متکلم : اضافه لفظیه است : قاتل من. شاکی ، اسم فاعل از شکایشکی یعنی از ناقص واوی باب نصره : شکایت کننده تقدیراً مرفوع خبرمبتدا .

محصول بیتـ واقعهٔ عجیب وغریبی است ، من که مقتولم صبر میکنم و اما آنکه قاتل است شکایت دارد . مراد بااینکه من بقتل رسیدام صابرم ولی قاتلم‌شاکی است پس در واقع جای‌تعجب واستغراب است .

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی

کرارسد ـ لایق و شایستهٔ کیست . که ، حرف بیان . عیب دامن ، مصدر به مفعولش اضافه گشته . دامن پاکت ، اضافه بیانیه . که حرف تعلیل . همچو ، ادات تشبیه. که ، حرف رابط صفت . برگ گل ، اضافه لامیه . چکد ، فعل مضارع مفرد غایب : میچکد . پاکی ، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ کهجرئت میکند که دامن پاکت راالکه دار کند: کهمیتواند؟ به طریق استفهام انکاری.

زیرا تو چون برگ گلی که بررویش قطره میچکد پاکی، یعنی نومانندبرگ گلی که بررویش قطرهٔ شبنممینشیند پاك هستی.

زخاك پای تو داد آب روی لالهوگل
چوکلك صنع قلم زد برآبی و خاکی

خاك پای تو ـ هردو اضافه لامیه . آب روی لاله ، مفعول صریح فعل «داد» و زخاك پای‌تو، مفعول غیرصریحش. کلك صنع، اضافه لامیه مجازاً ومبتدا، رقمزد، خبرمبتدا آبی وخاکی، یاها تنکیراست.

محصول بیت ـ وقتی قلم صنع بر آب و خاك رقم زد ، یعنی عناصر اربعه را نقوش عجیب وغریب زد ، به لاله و گل آب روی را از خاك پای توداد .

مقصود : قلم صنع عناصر اربعه راکه با نقشهای عجیب منقش کرد، وبههریك ازمخلوقات نوعی شکل داد، رونق ولطافت گل و لاله را ازخاك پای تو داد.

صبا عبیر فشان گشت ساقیا برخیز
وهات شمسة کرم مطیب زاکی

صبا ـ مبتدا . عبیر فشان گشت ، خبر مبتدا ، ساقیا برخیز ، مرهون مصرع دوم . واو، حرف عطف . هات ، به کسره«تا» اسم فعل یعنی بیاور . شمسة کرم ،اضافه لامیه و مفعول هات ، ومراد از شمسة کرم شراب است . مطیب، اسم مفعول از باب

تفعیل لفظاً مجرورو صفت کرم ،اما قیاس این بوده که صفت «شمسه» باشد . زاکی، اسم فاعل به معنای پاك وصفت بعدالصفت کرم ، و «یا» مبدل از تنوین است چون حالت وقف .

محصول بیت ـ صبا عبیر افشان گشت یعنی فصل بهار است ، ای ساقی برخیز وبازشمسهٔ خوش بوی و پاك رز را بیار، حاصل : بهار رسید باده بیار.

درمعنای مصراع دوم : باز بیاور از انگوری که پاك است و خوش‌بو و آفتاب دیده این مفسر ازمعنای «شمسهٔ کرم» اطلاع نداشته . رد سروری

دع التکاسل تغنم فقد جری مثل
که زاد راه روان چستیست وچالاکی

دع ـ به فتح دال اسم فعل است یعنی ترك کن . تکاسل ، ازباب تفاعل مصدر است به معنای کاهلی . تغنم،ازباب علم فعل‌مضارع مفرد مخاطب درجواب امرمجزوم شده است یعنی غنیمت بدست بیار.فقد، فا حرف تعلیل قد، حرف تحقیق.

جری ، فعل ماضی مفرد مذکرغایب : جاری شد، مثل ، لفظاً مرفوع فاعلش «فاعل‌جری». که، حرف‌بیان. زاد راه روان، اضافه لامیه ومبتدا وچستیست،خبرش. چستی: چابکی وچالاکی، تفسیرعطف است ویاها حرف مصدری .

محصول بیت ـ تکاسل‌را ترك کن : اهمال را ترك کن و درکار خودچالاك باش که مغتنم باشی یعنی غنیمت یابی ، زیرا مثلی جاری ومشهور شده است که زاد وسرمایهٔ عاشقان درطریق عشق چستی وچابکی است .

حاصل : باید اهمال را ترك کنی و درطریق عشق چست و چالاك باشی که به مرادت برسی .

اثر نماند ز من بی شمایلت آری
اری مآثر محیای من محیاکی

شمایل ـ جمع شمال به معنای خلق و خوی است .آری به معنای بلی و نعم ومرهون مصراع دوم اری ، فعل مضارع متکلم وحده ازافعال قلوب یعنی‌می‌بینم در

اینجا میدانم .

مآثر، جمع مأثره ، مصدر میمی به معنای مکرمت یعنی نیکی‌ها و خوبیها ، ومفعول اول فعل«اری» محیا، به فتح میم‌یعنی‌حیات ، تقدیراً مجرور و مضاف‌الیه.

یای متکلم ، محلا مجرور مضاف‌الیه محیا . من محیا ، جا رمع‌المجرور از اعراب محلا منصوب ومفعول دوم فعل «اری» .

محیا، به ضم میم‌وفتح حا ویای مشدد به‌معنای«رو» است . وکاف مکسورمحلا مجرور مضاف‌الیه محیا ویا حرف‌اطلاق، چون خطاب به محبوبه است کاف«ضمیر» مکسور شده .

محصول‌بیت ـ ای جانان بدون شمایلت (در دوری رویت) از وجودم اثری نماند بلی مکارم و مفاخر زندگی خودم را از روی تو می‌بینم و میدانم . مراد سبب حیات من دیدن روی تست .

درمعنای مصراع دوم‌یکی گفته است : محیا به معنای «رو» است وکاف‌خطاب آخرش به خاطر یای اشباع‌مکسورشده است این‌مفسر ازمعنای دورآگاه نبوده زیرا وجود «یا» به کسر موقوف است پس اگر کسره موقوف به یا باشد دور لازم میاید.

زوصف حسن تو حافظ‌چگونه‌نطق‌زند
که چون صفات الهی و رای ادراکی

محصول بیت ـ حافظ از وصف حسن توچگونه نطق زند: چگونه میتواند حسن ترا وصف کند یعنی‌نمیتواند وصفش کند، به‌طریق‌استفهام انکاری . زیراچون صفات الهی به‌ادراك نمی گنجی . حاصل : از دایرهٔ عقل و ادراك خارجی. پس‌وصف زیبائی تواز روی عقل‌غیرممکن است .

وله‌ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و بیست وچهارم

یا مبسما یحاکی درجا من اللآلی
یارب چه درخور آمد گردت خط هلالی

یا ـ حرف ندا . مبسما، منادای نکره . مبسم به فتح میم وسکون با و کسر سین، دهان را گویند دراصل اسم مکان است : جای تبسم .

یحاکی ، فعل مضارع مفرد مذکرغایب ازباب مفاعله به معنای «یشابه» یعنی شبیه است.فاعلش ضمیر مستتر در تحت فعل راجع بـه مبسم . درجاً ، مفعول صریح ومن‌اللآلی مفعول غیرصریح فعل مذکور (یحاکی) و جایزاست «من اللآلی» به‌یك صفت محذوف متعلق باشد وتقدیرش: درجاً مملواً من‌اللآلی، باشد.

درج : حقهٔ جواهررا گویند حقهٔ مخصوص نگهداری جواهر. لآلی ، جمع لؤلؤ به معنای مروارید است .

یارب ، لفظ مشترك است ما بین «یاالله» و «عجب» وبه هردو معنا بکار میرود و دراین بیت به هردو احتمال دارد . درخور: لایق . گردت : گردیعنی‌اطراف وضمیر خطاب به مبسم راجع است .

خط ، فاعل «آمد» . خط هلالی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای دهان شبیه به درج مملو ازمروارید، عجبا چه زیباست در اطرافت خط هلالی . ازبرازندگی‌سبیل جانان بربالای لبش تعجب میکند .

حاصل : سبیل جانان را به هلال تشبیه میکند .

ص۳۶۸ جلد سوم شرح.

کسیکه یا مبسما یحاکی را یا منسما بحالی کرده و درمعنایش گفته است :
ای کسیکه درجی از مرواریدها را بحال من میخندانی . عجب وجود شریف
مستخرجی بوده . رد سروری

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم
تا خودچه نقش بازد این صورت خیالی

حالی وحالیا : اکنون یا حالا ، به معنای حال حاضرهم بکارمیبرند . خیال وصلت ، مصدر به مفعولش اضافه شده و به معنای تخیل میباشد تا ضمیر و خطاب به جانان . فاعل«میدهد»ضمیر تحت‌فعل که راجع است به خیال . و فریب مفعولش.

تا ، اینجا به معنای عجباست . چه نقش بازد یعنی چه نقش نشان دهد و چه شکل اظهار نماید. این صورت خیالی ، اضافه بیانی واشاره بخیال وصل و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : حالا تخیل وصلت خوش فریبم میدهد یعنی خوب گولم میزند. عجبا این‌صورت خیالی چه نقشی بازی خواهد کرد وچه حالی نشان خواهدداد . مراد : درحال حاضر با گول زدن خیال وصلت آرامشی داریم وتسلی پیدا میکنیم ، عجبا عاقبتش بکجا خواهد رسید وچگونه خواهد بود.

دل رفت‌ودیده خون شد تن خست‌وجان زبون‌شد
فی‌العشق معجبات یأتین بالتوالی

خست ــ فعل‌ماضی مفردغایب: مجروح‌شد . این‌فعل بین‌لازم ومتعدی مشترك است، و در این بیت لازم است. معجبات، لفظاًمرفوع مبتدای مؤخر. فی‌العشق،خبر مقدم وجملهٔ اسمیه ازاعراب محلی ندارد جملهٔ تعلیلیه .

معجب ، اسم فاعل ازباب افعال : اعجاب آوریا اعجاب انگیز و درعین حال دلپسند .

دربعضی ازنسخه‌ها بجای معجبات «موبقات» واقع شده ، جمع موبق از باب افعال به معنای مهلك است .

یأتین ، فعل مضارع جمع مؤنث غایبه از اتی‌یأتی از باب ضرب یعنی‌میایند و نون ضمیر برمیگردد به معجبات . بالتوالی، باحرف جرمتعلق به فعل‌یأتین.

توالی ، مصدرازباب تفاعل برای حفظ «یا» لام مکسور شده است .

محصول بیت ـ در راه عشق جانان ، دل رفت وچشم خون شد وتن مجروح گشت و جان خوار وزبون شد، زیرا درطریق عشق عجایب زیادی است که دنبال هم میایند . مراد : در عالم عشق ومحبت ، عاشق انـواع بلاها و مصائب گوناگون می بیند .

دل خون شدم زدستش وزیادچشم مستش
اوذیت بـالرزایـا ما للهوی و مـالـی

دل خون شدم زدستش ـ میم ضمیردرمعنا به دل مربوط است، تقدیرش: دلم خون شد. اوذیت، فعل ماضی متکلم‌وحده مبنی للمفعول ازباب افعال، مصدرش ایذا میاید : اذیت شدم .

بالرزایا ، با حرف جر متعلق به فعل اوذیت . رزایا ، جمع رزیـه به معنای مصیبت است. ما ، اسم تعجب ویا اسم استفهام. للهوی، لام به معنای بای صله ومتعلق به حصل مقدر. وهوی : محبت‌است . ماللهوی، یعنی به محبت چه رسید.

واو، حرف عطف وما، مانند سابق وجارمع‌المجروربازمتعلق به حصل .

محصول بیت ـ از دست جانان وازنازچشم مستش دلم خون شد. پس‌مصائبی که برمن رسیده سبب اذیتم شده است : ازمصائب رنج بردم . دراینصورت باید گفت به محبت چه رسیده ومن چه حالی پیدا کرده‌ام که ازشدت محبت این چنین مشقت میکشم وگرفتار بلا شده‌ام . مراد :خیلی عجیب است که محبت سبب بلاها ومصائب شده است .

خوی تو گر نگردد هرگز دگر نگردد
عاشق درین جوانب عارف درین حوالی

دگرنگردد، مرهون مصراع دوم . نگردد اولی عبارت است ازتغییر .

محصول بیت ـ اگر خوی تو نگردد یعنی اگر خلقت ملایم وآرام نشود ، هرگزعاشق درین جوانب وعارف دراین اطراف نمیگردد. یعنی تا تونسبت به‌عاشق وعارف ملایم نباشی و روی خوش وخندان نشان ندهی ، آنها هرگز اطراف کویت قدم نمیگذارند وحتی برسر کویت هم نمی‌آیند.

یاراکبا تبری عن موثقی و هادی
ان تلق اهل نجد کلم بحسب‌حالی

تبری ـ فعل مضارع مفرد مخاطب از باب تفعل، دراصل «تتبری» بوده یکی از دو«تا» حذف شده است فاعلش‌ضمیرمستتر درتحت فعل که برمیگردد به راکب . وجملهٔ فعلیه صفت راکب است. جایزاست فعل تبری ماضی‌مفرد غایب محسوب شود وجملهٔ فعلیه صفت راکب باشد ، فتأمل.

عن ، حرف جرمتعلق به فعل «تبری» . موثقی، مصدر میمی به معنای وثاق : عهد . با اضافه شدن به یای متکلم اعرابش تقدیری‌شده است .

واو، حرف عطف، وهادی معطوف به موثقی واعرابش بازهم تقدیری است .

هادی ، اسم فاعل به معنای پیشوا و رهنما . ان، حرف شرط.

تلق، فعل مضارع مفرد مخاطب یعنی ملاقات میکنی ، دراصل تلقی بودحذف «یا» علامت جزم‌است. اهل نجد، اضافه لامیه ومفعول فعل «تلق» . نجد ، نام محلی است مابین مکه و بصره حاجیان بصره ناچارند ازآنجا عبور کنند.

کلم ، فعل امر مفرد مخاطب از باب تفعیل یعنی تکلم کن : حرف بزن . بحسب، با حرف صله. حسب، به فتح حا وسکون سین به معنای‌اندازه ومقداراست ومفعول غیرصریح فعل « کلم» حسب حالی، اضافه لامیه وبه سبب اضافه شدن به‌یای متکلم اعرابش تقدیری شده است.

محصول بیت ـ ای راکبی که از عهد و هادی من اعراض کردی یا اعراض میکنی، اگر اهل نجد را ملاقات کردی حسب حال مرا به‌آنها بگو .

خواجه شهرخود را به دیارنجد تشبیه میکند وبه اسلوب عرب تکلم‌میفرماید.

دلبر بعشقبازی‌خونم حلال دانست
فتوی عشق‌چونست ای زمرهٔ موالی

زمره ـ به معنای گروه و دسته است.

محصول بیت ـ دلبر به سبب عشقبازی که من میکنم خونم را حلال دانست، ای زمرهٔ موالی فتوی عشق چگونه است؟ : آیا خونم به جانان حلال است. حاصل مطلب اگر مرا بکشد آیادیت باو تعلق میگیرد و یا قصاص میشود، جواب این را بمن بدهید وثواب کنید.

العین ما تنامت شوقالاهل نجد
والقلب ذاب و جدا فی‌دائه‌العضالی

العین ـ لفظاً مرفوع مبتدا. ما، حرف نفی. تنامت، فعل ماضی مفردمؤنث غائبه: نخوابید. جمله فعلیه ازاعراب محلاً مرفوع خبرمبتدا. شوقاً، مفعول له فعل منفی. لاهل نجد، لام حرف جرمتعلق به شوق واضافه لامیه والقلب، لفظاً مرفوع مبتدا.

ذاب، فعل ماضی مفرد مذکرغایب: آب شد. وجداً، لفظاً منصوب تمییز از فاعل ذاب جملهٔ فعلیه ازاعراب محلاً مرفوع خبرمبتدا.

فی دائه، جارمع المجرور متعلق به فعل ذاب. داء: درد والم را گویند و ضمیرش برمیگردد به قلب.

عضال، به ضم عین درلغت به معنای عقدهٔ ناگشودنی است اما استعمالش به معنای مشقت مشهور است حتی به درد بی‌درمان داء عضال گویند، یا واقع درآخر عضال حرف اطلاق است.

محصول بیت ـ ازشدت‌اشتیاق به اهل نجد یعنی به شهرشیراز چشمم بخواب نرفت، وازبس غم وغصهٔ دردبی‌درمان و درد علاج ناپذیر عشق‌ومحبت را خوردم دلم هم آب شد، یعنی دلم را غم و درد گرفته است.

حاصل. همانطور که از شوق و اشتیاق شهرمان شیراز چشمم بی‌خواب مانده یعنی هرگز بخواب نمی‌رود، قلبم هم ازشدت درد وغم درحال‌آب شدن‌است.

لله ذات رمل کان الحبیب فیها
طار العقول طراً من نظرة الغزالی

لله ـ جارومجرور ، خبرمقدم . ذات رمل ، مبتدای مؤخر . ذات رمل بین مدینه و نجد اسم یك تپهٔ شنی است . این قبیل جمله‌ها درمقام مدح بکار میرود مثل جمله : لله درقایل .

الحبیب ، اسم کان . وفیها ، جار بامجرور خبرش وصفت جملهٔ : ذات رمل

طار ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب و العقول فاعلش ، طراً حال عقول

من نظرة الغزالی ، جار ومجرور متعلق به فعل «طار» . نظرة الغزال، اضافه لامیه ویا آخرش حرف اطلاق است .

مصراع دوم درمقام تحلیل مدح واقع شده.

محصول بیت ـ آن ذات رمل (تپهٔ شنی) که حبیب درآنجاست مال خداوند است : منظور عین عنایت‌خداوند است، زیرا همهٔ عقلها بایك نگاه غزال پریده‌است یعنی بایك نظر، عقلا را دیوانه کرد.

مراد ازذات رمل، شهرخودشاعراست. ومقصود ازعقول،عقل‌عشاق‌است ومراد ازغزال، جانانش میباشد . چونکه زیبایان را به‌آهوتشبیه کرده‌اند واین نوع تشبیه معمول است خصوصاً که‌آهو بچهٔ غزال است .

گرعاقلی و زیرك از چار چیز مگذر
امن‌وشراب‌بی‌غش‌معشوق‌وجای‌خالی

محصول بیت ـ اگرعاقل وزیرکی‌ازچهارچیزمگذر:جای امن، شراب‌صاف ومعشوق و گوشهٔ خالی که اغیار مزاحم نشوند. خلاصه اگرعاقلی از این چهارچیز جدا مشو.

می‌ده که‌گرچه‌گشتم‌نامه سیاه عالم
نومیدکی‌توان‌بود ازلطف لایزالی

نامه سیاه وسیاه نامه، مجرم وگناهکار را گویند.

محصول بیتـ ای ساقی باده بده ، اگر چه رسوا و گناهکار عالم شده‌ام ، امامگر میشود ازلطف ازلی خداوند ناامید شد. یعنی‌هرچند مجرم و گناهکار هستم اما ازلطف خداوند قطع امید نمیکنم .

ساقی‌بیار جامی‌وزخلوتم برون‌کن
تا دربدر بگردم قلاش ولاابالی

محصول‌بیت ـ ای ساقی قدحی بیار واز خلوت بیرونم کن : مرا از خلوت بکش‌بیرون تا که چون گدایان‌در بدر قلاش ولاابالی‌بگردم. قلاش: مفلس‌را گویند ولاابالی به شخص بی‌قید و بی‌پروا گویند . مراد : مستم‌کن تا که دنیا را مست و بی‌پروا تماشا کنم .

چون نیست‌نقش‌دوران‌بر هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت تا می‌خوریم حالی

محصول‌بیت ـ چون نقش دوران هر گز بر یك حال ثابت نیست ، پس‌ای حافظ از دور گردون و نقش دوران شکایت مکن ، تا که فعلا باده بنوشیم و روزگار را با فراغت بگذرانیم . مراد : چون وضع و گردش روزگار بریك منوال نیست ، پس نه ازمساعدتش خوشنود باش و نه از کجروی‌اش غمگین شو .

صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
قم فاسقنی رحیقا اصفی من الزلالی

صافیست ـ خبرمقدم ، جام خاطر اضافه بیانیه و مبتدای مؤخر . دور آصف عهد، هردواضافه لامیه .

قم ـ فعل امرمفرد مخاطب ازقام یقوم : برخیز . فا ، حرف عطف . اسقنی ، فعل امرمفرد مخاطب از سقی یسقی : سیرابم کن «بمن بخوران» . رحیقاً ، مفعول فعل اسقنی ونون حرف وقایه ویا ضمیرمتکلم.

اصفی ، اسم تفضیل از صفا یصفویعنی صافتر . من‌الزلال، جارو مجرورمتعلق به اصفی . زلال : آب گوارا

محصول بیت ـ در دوران وزیر اعظم زمانه جام خاطر وپیالهٔ قلبمان صاف و پاك است : درایام پرسعادت وزارتش، ازگردش روزگار و ازتبدلات زمانه هیچگونه کدورت خاطر نداریم ، پس ای ساقی برخیز وبا باده‌ای صافتر ازآب زلال سیرابم کن که درعهدش عشرت کنیم .

رحیق : شراب جنت را گویند . زلالی ، یا آخرش حرف اطلاق است .

الملك قدیباهی من وجده وجده
یارب که جاودان بادا این قدر و این معالی

الملك ــ مبتدا ، قدیباهی جملهٔ فعلیه محلاً مرفوع خبرمبتدا .

یباهی ، فعل مضارع ازباب مفاعله به معنای مباهات و مفاخرت . من وجده، متعلق به فعل یباهی ، وجد ، در این بیت : اشتیاق و آرزو ومحبت است .

واو ، حرف عطف ، جد، به معنای طالع و بخت است . معالی ، جمع عـلا : رفعت مقام وشرف .

محصول بیت ـ مملکت به محبت و طالع و دولت وزیر فخر میکند ، یارب این مقامها و این شرفها و این منزلتها جاودان بماند .

یعنی وجودش دردنیا ازرفعت وشرف ابداً منفك نگردد.

مسند فروز دولت کان شکوه وهیبت
برهان ملك وملت بونصر بوالمعالی

مسند فروز ــ ترکیب وصفی. مسند فروز دولت ، اضافه اسم فاعل بمفعولش کان شکوه ، اضافه لامیه . برهان ملك ، اضافه لامیه .

بونصر بوالمعالی ، تقدیـرش بونصربن بوالمعالی است یعنی ابونصر پسر ابوالمعالی .

محصول بیت ـ وزیریکه ذکرش گذشت مسند فـروز دولت است یعنی صبب روشنی و شکوه دولت است و شخصاً معـدن شکوه و هیبت میباشد آنکه واقعـاً

برقراری سلطنت وملت است ابونصر پسر ابوالمعالی است خلاصه وزیری است که او صاف مذکور در او جمع شده و با این القاب معروف است .

ولهایضاً

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و بیست و پنجم

سلام الله ما کر اللیالی
و جاوبت المثانی و المثالی

سلام ـ لفظاً مرفوع‌مبتدا. لفظ «جلاله» مجرور ومضاف الیه. ما،حرف دوام. کر، فعل ماضی مفرد مذکرغایب از باب نصر، ما کر : مادام که. لیالی: جمع لیل تقدیراً مرفوع و فاعل فعل کر . واو، حرف عطف. جاوبت، فعل ماضی‌مفرد مؤنث غایبه ازباب مفاعله ومعطوف به فعل « کر».

مجاوبه ، بـه معنای محاورت است یعنی محاورت بین‌الاثنین مقصود جواب گوئی دونفررا به یکدیگر مجاوبه گویند .

مثانی ، جمع مثنی است، به معنای ساز، دوسیمه است چون طنبور

مثالی، دراصل مثالث بوده ثای مثلثه بد یا تبدیل شده مفردش مثلث بوده:ساز سه سیمه اینهم به شکل طنبورهای بزرگ است .

سلام‌اسم‌است به معنای تسلیم چون کلام که اسم و به معنای تکلیم است.

محصول بیت ـ این بیت مرهون بیت آتی است.

مادامکه شبها دنبال هم میایند و مادامکه سازها (سازهائیکه دو سیم و سه سیم دارند) با هم جوابگوئی میکنند یعنی‌صدا و آوازمیدهند سلام وسلامت خدا .

علی وادی الاراك ومن‌علیها
و دار باللوی فوق الرمالی

وادی الاراك ـ اضافـه لامیه . وادی ، دره است و اراك[1] ، درخت مسواك را

۱ـ اراك شجر ذوشوك‌طويل الساق، كثير الورق والاغصان خوارالعود، تتخذ منه‌المساويك المنجد.

گویند پس وادی‌الاراك یعنی درهٔ درخت مسواك. وادی‌الاراك، نام درهٔ مشهوری‌است.

جارمع‌المجرور، متعلق به فعل کان ، ویا به‌اسم «کائن» ازلحاظ اعراب محلاً مرفوع خبرمبتدا . واو، حرف عطف .

من، اسم موصول به ذات ذوی‌العقول دلالت میکند.

علیها ، معطوف به وادی و متعلق به«حصل» که مقدر است وجمله فعلیه صله.

ودار ، واو حرف عطف، دار، به معنای خانه است . باللوی ، با حرف‌ظرف.

لوی ، به کسر «لام» وفتح «واو» اسباب و آلتی است که برای جمع کردن شن بکار میرود ونو کش کج است .

جاربا مجرور متعلق به کلمهٔ «کائن» و از لحاظ اعراب محلاً مجرور وصفت دار است .

لوا ــ دراین بیت اسم محل معینی است که دراشعار عرب ذکر شده . فوق ، منصوب به ظرفیت ومتعلق به‌کائن مقدر، از لحاظ اعراب محلاً مجرور و صفت بعد الصفت دار، فوق‌الرمال، اضافه لامیه . رمال، به کسر را جمع رمل است یعنی«شن»

این کلام خواجه دال براینست که شایدجانانش‌مسافرتی کرده است ازطریق حج ویا ازیك راه دیگر.

محصول بیت ـ سلام خداباشد به وادی اراك وبآن که درمابعدش‌است یعنی بآن کسیکه در وادی اراك است همچنین سلام بآن خانه‌ایکه بالاتر از رمال در لوا واقع است .

این دوبیت به اسلوب اشعار عرب واقع شده است کسانیکه از سبك این نوع شعر بی‌اطلاع بوده‌اند این‌بیت‌را محقق‌الوقوع تصور کرده و درباره‌اش خیلی‌حرفها زده‌اند به سخنانشان نباید اعتماد کرد.

رد سروری و شمعی

دعاگوی غریبان جهانم
وادعو بالتواتر و التوالی

دعا گوی ــ ترکیب وصفی . دعا گوی غریبان ، اسم فاعل به مفعولش اضافه

گشته . غریبان جهان ، اضافه لامیه . واو، حرف عطف . ادعو، فعل مضارع متکلم وحده‌ازباب نصر:دعا میکنم . بالتواتر،با ، اینجا متضمن معنای «علی» است.تواتر، ازباب تفاعل مصدر است به معنای «تتابع» یعنی‌پی‌درپی. والتوالی، واو، حرف‌عطف اینهم مصدراست ازباب‌تفاعل و کسر لام ازبرای صیانت «یا» است و دومصدر به‌طریق تفسیرعطف واقع شده .

محصول بیت ـ به‌غریبان‌جهان پی‌درپی دعامیکنم . حاصل‌اینکه به مسافران دنیا دائماً دعا گویم،چونکه جانان‌هم مسافر است. پس خاص را ضمن عام دعامیکنم یعنی جانان را دعا میکنم ،

بهر منزل که روی آرد خدایا
نگه دارش بحفظ لایزالی

بهر ـ با حرف صله. که، حرف رابط صفت . روی، مفعول مقدم فعل«آرد». خدایا ، منادی نگه‌دارش، شین «ضمیر» برمیگردد به جانان مسافر: آن جانان را حفظ کن .

بحفظ لایزالی ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانیه . یای لایزالی چون یای ابدی ، حرف نسبت است.

محصول بیتـ یارب آن جانان سفر کرده به هرمنزل که روی آرد یعنی توجه کند، وی را به حفظ لایزالی‌حفظ کن. مراد: هرکجا رود ازبلایا نگهدارش.

منال‌ایدل که در زنجیرزلفش
همه جمعیت‌است آشفته‌حالی

منال ـ فعل نهی مخاطب ازنالیدن . که، حرف تعلیل . زنجیر زلف ، اضافه بیانیه .

شین «ضمیر» برمیگردد به جانان ، همه، دراینجا ادات تأکید است.

جمعیت است ، خبرمقدم .آشفته حالی ، مبتدای مؤخر. آشفته حال ، صفت مرکب : پریشانحال ویا حرف مصدر.

محصول بیت ـ ای دل درزنجیرزلف‌جانان ناله مکن، زیرا در زنجیرزلفش آشفته‌حالی‌محض جمعیت است. مراد: حبس شدن وبسته شدن با زنجیرزلف جانان آزادگی است و محض آسایش .

اموت صبابة یالیت شعری
متی نطق البشیرعن‌الوصالی

اموت ـ فعل مضارع متکلم وحده از باب نصر : میمیرم : صبابة : به معنای آرزو و اشتیاق‌شدید ولفظاً منصوب وتمییز اموت . یا، حرف ندا ومنادی محذوف ، تقدیرش «یا صاح» است صاح (صوت بش ه). لیت ، از حروف مشبهه بالفعل. شعر ، تقدیراً منصوب اسم لیت و یا ضمیرمتکلم محلاً مجرور مضاف‌الیه شعر. متی، ظرف زمان . نطق، فعل ماضی ازباب ضرب .

البشیر، لفظاً مرفوع فاعلش، آنکه مژده میاورد ، بشیر گویند. عن ، حرف جر ، میتواند متعلق باشد به بشیر ویا به نطق . وصال، مجرور باعن ، لفظاً مجرور ویا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ از شدت اشتیاق دارم میمیرم . یعنی در آرزوی جانان هلاك میشوم‌کاش میدانستم ، بشیر «مژده آورنده» کی از وصال سخن خواهد گفت . مراد مژدهٔ ورود جانان را ازسفر کی‌میاورد.

فحبك راحتی فی کل حین
و ذکرك مونسی‌فی‌کل حالی

فحبك ـ فا حرف تعلیل‌است ازبرای بیان علت اشتیاق مذکور دربیت قبلی وتمنای وصال. حب، به ضم «حا» مصدراست به معنای محبت ازاعراب:لفظاً مرفوع مبتدا حبك ، حب مضاف وکاف مضاف‌الیه محلاً مجرور.

راحت، تقدیراً مرفوع خبرمبتدا ویاضمیرمتکلم محلاً مجرورمضاف الیه.

فی ، حرف جرمتعلق به راحت . جارو مجرور محلاً منصوب مفعول فیه . و غیرصریح راحت. حین، مضاف الیه کل‌است . لیکن درمنون کردن حرف مجرور

نوعاً صعوبتی وجود دارد. ویا ، در «حین» در حالت وقف مبدل از تنوین است ، اما اگر به مابعدش وصل گردد بازمنون خوانده میشود .

واو، حرف عطف. جمله اسمیه: ذکرك مونسی، معطوف بهجملهٔ اسمیه: حبك راحتیواعرابش‌هم به‌همان‌منوال‌است. واعراب فی کل‌حالی، بلاتفاوت مانند اعراب فی کل حین میباشد .

محصول بیت ـ ای‌جانان‌علت‌اشتیاق من‌نسبت به تواینکه خبربشیررا آرزو میکنم، اینست که عشق تو همیشه و درهرموقع وحالی‌سبب راحتی من‌است وذکرتو پیوسته یارومونس‌من‌است . حاصل‌سخن اشتیاق و محبت من‌نسبت به تو به‌حدافراط است . خواجه ازغایب به مخاطب التفات کرده است .

سویدای دل من تا قیامت
مباد ازسوزوسودای توخالی

سویدا ـ تصغیر سوداست ، در مرکز قلب نقطه سیاهی است از خون دلمه شده آن را سویدا گویند. سویدای دل من ، اضافه‌ها لامیه است .

تا ، انتها ازبرای غایت است به معنای «الی» . مباد، فعل نهی مفرد غایب

سودا دراین بیت به‌معنای محبت است و درمیان سویدا و سودا ، صنعت‌اشتقاق وجود دارد.

محصول بیت ـ سویدای دل من : مرکز دل من تا قیامت از سوز سودای تو خالی نباشد : عشقت ازدلم نرود و دلم از عشقت تهی نگردد . الحاصل آن جانان مسافری که در دلش جا گرفته و مرکوز است مثل اینکه اورا به شهرخود برگشته تصور میکند ومیفرماید : تا قیامت عشق تواز دلم زایل نشود در بعضی ازنسخ (ازسر سودای تو) واقع شده «با اضافه» ولکل وجهة .

کجایابم وصال‌چون‌توشاهی
من بدنام رندلاابالی

یابم ـ فعل مضارع مفردغایب ازمصدر یابیدن ومیم «ضمیر» فاعل.

وصال چون تو، اضافه لامیه . شاهی، یا حرف وحدت .

من بدنام ، اضافه بیانی وبدنام ، صفت مرکب . بدنام رند، اضافه بیانی.رند لاابالی ، هکذا. لاابالی ، فعل نفی مستقبل (مضارع) و متکلم وحده ازباب مفاعله و مضارعش یبالی، ومصدرش مبالات میاید ، درلغت عرب لاابالی، یعنی مقید نیستم اما در اصطلاح در مورد دیگری بکار میبرند مثلا گویند فلانی لاابالی است یعنی مقید هیچ چیز نیست . لیکن دراین قبیل مقامات به معنای بی‌پرواست.

محصول بیتـ وصال چون تو شاهی راکجا بدست میاورم : من لاابالی و بی‌پرا ورند بدنام چگونه میتوانم به وصالت برسم . مراد : من‌بدنام هیچ مناسبتی‌با آن نیکنام ندارم ، زیراکاملا برعکس ونقیض اوهستم .

کسانیکه درمصراع دوم دو«واو» عاطفه ایراد کرده‌اند اشخاصی بوده‌اند که هرگز به مرادشان نرسیده‌اند. رد سروری و شمعی

زخطت‌صد جمال‌دیگر افزود
که‌عمرت بادصد سال جلالی

خطت ـ تای‌این کلمه درمعنا به«جمال» میخورد، به تقدیرزخط صد جمالت. دیگر، دراینجا احتمال دارد به معنای «غیری» باشد. افزود ، فعل ماضی مفردغایب یعنی افزودن ، بین‌لازم و متعدی مشترك است، اما در اینجا لازم است: بیشتر گشت ازمصدر زیاد شد .

که، حرف رابط دعا . عمرت ، «تا» درمعنا به باد مربوط است. سال جلالی، اضافه بیانی ویا، حرف نسبت

باید معلوم گردد که از زمان‌جمشید باینطرف هرشاه عظیم الشأنی که برتخت سلطنت جلوس میکرد آن روز جلوس را تاریخ قرار میدادند تا اینکه نوبت به یزدجردبن شهریاربن کسری رسید که آخرین ملوك عجم است .

جلوس این‌پادشاه روزبیست ودوم ماه ربیع‌الاول سال یازده هجرت بوده واین تاریخ تا جلوس‌سلطان جلال‌الدین‌ملکشاه سلجوقی پسرالب ارسلان برقرارومستمر

گشت . دراین هنگام علمای ارصاد برای عرض مبارکباد به حضور ملکشاه رسیدند و ازجمله یکی از آنان عمرخیام بوده که یکی از اصحاب ازیاج میباشد . پس علما اتفاق کردند که جلوس ملکشاه سلجوقی را مبدأ تاریخ قراردهند. ازقرارمعلوم در همان روز شمس به برج حمل داخل شده بود پس باتفاق قرار گذاشتند که روزسالگرد جلوس شاه نامبرده رامردم شادیها وشادمانیها کنند وجشن بگیرند. مبنای این تاریخ برسال شمسی است که سیصد وشصت وپنج روز و ربع روز است واسامی ماههایش عیناً مانند اسماءِ ماههای یزدجردی است. پس خورشید که به رأس حمل داخل میشود روز اول ماه فروردین را تعیین میکنند. پس ازفروردین، اردیبهشت ماه است چنانکه اسامی این ماهها را به نظم کشیده‌اند :

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید
بمان خرداد وتیر آنگه که مردادت همی باید
پس از شهریور واز مهر وآبان آذر و دی دان
که بر بهمن جز اسفندارمد ماهی نیفزاید

درفرهنگ : اسفندارمد و درشرحها اسفندارمذ آمده

پس غرض خواجه ازبیان سال جلالی، همان سال جلالی است که بر مبنای دور شمس وضع شده است وباین تاریخ: تاریخ جلالی وملکشاهی وخانی وتاریخ جدید گفته‌اند وتسمیه کرده‌اند وبآن تاریخ اولی : تاریخ یزدجردی قدیم گویند یعنی نام نهاده‌اند. پس قید جلالی برای احتراز ازیزدجری بوده است .

محصول بیت ـ ازاینکه خط جانان سبزشده‌است دعامیکند. میفرماید: خطت که سبزشده زیبائیت دوصد چندان گشته یعنی حسنت چندین برابرشده‌است حاصل: خطت ازجملهٔ چیزهایی است که دوصد برجمالت افزوده انشاءالله عمرت صدسال جلالی باشد برای جانان طول بقا میخواهد ودعا میکند. یعنی جانان معمر گردد.

بر آن نقاش قدرت آفرین باد
که گرد مه کشید ازخط هلالی

محصول بیت ـ روی جانان را به ماه و خطش را به هلال تشبیه کرده

میفرماید :

بر آن نقاش قدرت صد آفرین باد که گرد رخسار چون ماه خطی چون هلال میکشد . یعنی جانان که ساده رو بوده حال ریش درآورده است : نقاش قدرت خط هلالی بدور صورتش کشیده است . این دو بیت مشعر آنست که جانان وقتی عازم سفر بود ساده رو بوده اما با خط بر گشته است.

تو می باید که باشی ورنه سهلست
زیان مایهٔ جاهی و مالی

می باید ـ فعل مضارع مفرد غایب . باشی ، فعل مضارع مفرد مخاطب . ورنه : والا. سهل : آسان اما دراین قبیل جاها مراد از آن «جزئی» است.

زیان مایهٔ جاهی ، اضافه لامیه و بیانیه . مالی، معطوف به جاهی و یاها هر دو نسبت است .

محصول بیت ـ به جانان میفرماید: اصل کار اینست که تو باشی یعنی وجودت سلامت باشد، والا زیان مال ومنصب خیلی جزئی است .

حاصل کلام ، حیات تو مهم است و باید تو زنده باشی والا خسارت مال وجاه درحیز اعتبار نیست .

این بیت دلالت میکند که جانان در سفریکه رفته بود ضرری متوجهش شده یعنی زیانی دیده است .

خدا داند که حافظ را غرض چیست
و علم الله حسبی من سؤالی

که ـ حرف بیان و «را» ادات تخصیص . واو ، حرف ابتدا . علم الله ، اضافه لامیه و مبتدا . حسبی ، خبر مبتدا از اسماء افعال است . به معنای یکفینی و کافی. من سؤالی ، جارمع المجرور متعلق به حسبی و یاضمیر متکلم محلاً مجرورمضاف الیهش .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : خدا میداند که غرض حافظ از

تو چیست . از آنچه من‌میخواهم فقط علم‌خدا آگاه است . مراد: ازغرض من یعنی اینکه چه میخواهم و چه آرزو میکنم فقط علم خداوند آگاه و کافی است.

حاصل : مراد من خداوند را معلوم است.

ولهایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و بیست و ششم

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش زانکه نبود این حسن را زوالی

کار حسنت ـ اضافه بیانی . کمالی ، یا حرف تنکیر . زان ، در اینجا ادات تعلیل است . زوالی، یای اینهم حرف تنکیر میباشد.

محصول بیت ـ کارزیبائی تو چون عشق من بحد کمال رسید : همانطور که حسنت به کمال رسیده عشق منهم کامل شده خلاصه همچنانکه تو درحسن وزیبائی به درجهٔ کمال رسیده‌ای ، منهم در عشق کاملم . پس ای‌جانان خوش باش که اینگونه حسن زوال‌ندارد . مقصود به جمال تو زوال و نقصان نمیرسد یعنی تو همیشه زیبائی وحسنت هرگز زوال نپذیرد. کسانیکه یاهای«کمالی وزوالی» را وحدت گرفته‌اند، ازذوق زبان‌فارسی بی‌بهره بوده‌اند عفاالله عنها. رد سروری وشمعی

در وهم من نیاید کاندر تصور عقل
آید بهیچ معنی زین خوبتر جمالی

وهم من ـ اضافه لامیه. کاندر، که‌حرف بیانی. تصورعقل، ازاقسام اضافه‌مصدر بفاعلش میباشد.تصور، لفظ مشترك است مابین ادراك وحاصل شدن صورت يك چیز در ذهن .

پس دراولی بنای مفعول مصدری است ودر دومی بنای فاعل فتأمل.

بهیچ معنی ، بهیچ وجه. جمالی، یا حرف وحدت.

ص ۲۵۱ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ من خیال نمیکنم که عقل بتواند جمالی بهتر و زیباتر ازاین تصور کند . یعنی عقل قادر نیست تصور کند که جمالی بالاتر و بهتر ازاین وجوددارد یا پیدا میشود چونکه جمال جانان به حد کمال رسیده است .

درمعنای مجموعی بیت: به هیچ معنی دروهم نمی گنجد که در تصورعقل صورتی بهتراز این بیاید .

باز گفته‌اند : به وهم نمی‌آید که در تصور عقل به هیچ معنا بهتر ازاین صورت بیاید.

این مفسرین تصورات عجیب فرموده‌اند   رد سروری وشمعی

آندم که باتو باشم یکساله هست روزی
آندم که بی‌تو باشم یك‌لحظه هست سالی

محصول بیت ـ زمانی که با تو هستم یکسال برای من مثل یك روز است . ولی اگر بی‌تو باشم یك ساعت بنظرم یك سال میاید . چونکه زمان وصال هرقدرهم طولانی باشد به نظر عاشق کوتاه میاید (برای عاشق کوتاه است) . وبرعکس ایام فراق هرقدر کوتاه هم باشد باز برایش طولانی است.

در بیت صنعت محتمل‌الضدین بکار رفته . مثلا ممکن است یکساله مبتدا و روزی خبرش باشد و یا برعکس یك لحظه مبتدا و سالی خبرمبتدا و برعکسش نیز جایز است .

شد حظ عمر حاصل گرزان که با تومارا
هرگز بعمر روزی روزی شود وصالی

شد ـ دراین‌بیت جواب شرط واقع شده . ازقرارمعلوم اگرفعل ماضی شرط ویا جواب شرط واقع گردد به معنای استقبال تعبیرمیشود (خواهد شد)

حظ عمر اضافه لامیه ومرادازحظ عمر،فایده ونتیجۀ عمراست . گرزان:اگر چنانکه . جملۀ«با تومارا» مرهون‌مصرع دوم. هرگز، احاطۀ ازمنه را افاده‌میکند. بعمر، با حرف ظرف. روزی، یا حرف وحدت . روزی، بایای اصلی به معنای‌رزق

و نصیب میباشد.وصالی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ اگرچنانکه درتمام عمرم یك روز وصالت میسرم گرددحظی ازعمرم خواهم برد.

مراد : اگر درسراسرعمرم یکبار وصالت بمن دست دهد بدانکه عمرم بیهوده نگذشته وبلکه فایده ونتیجه‌ای ازآن حاصلم میشود.

مفسری درمعنای مجموعی بیت : بهره‌ای ازعمرحاصلم میشود، اگرترا با ما درتمام عمریك روز وصال باشد .

دیگری گفته است : اگر چنانکه ترا با ما روزی وصالی میسر گردد حظی ازعمرخواهم برد.

این مفسرین به‌خاطراین ترزیقات که اظهار داشته‌اند ازعمرشان حظ عجیبی برده‌اند. رد سروری‌وشمعی

چون من خیال رویت جانا بخواب بینم
کز خواب می‌نبیند چشمم بجز خیالی

چون ـ با واو اصلی : چگونه ، به معنای « کیف» . کز ، که حرف تعلیل . خواب در اینجا به معنای «رؤیاست» . اما خواب دوم به معنای خودش یعنی « نوم » میباشد.

می نبیند : تقدیرش نمی‌بیند ، به ضرورت وزن‌تقدیم وتأخیرشده است.خیالی، یا حرف تنکیر.

محصول بیتـ ای جانان خیال رویت را چگونه ممکن است من در خواب به‌بینم که ازخواب چشمم به‌جزخیال چیزی نمی‌بیند . یا خود اینطور معنا میشود : از خواب چشمم بجز خیال چیزی نمی‌بیند یعنی چشمم بخواب نمیرود که خواب به‌بیند چونکه رؤیا بعد از خوابیدن حاصل میشود همین است که چشمم فقط خیال خواب را می‌بیند نه خواب را .

حاصل کلام خواب به چشمم نمی‌آید.

رحم آر بردل من کز مهر روی خوبت
شد شخص ناتوانم باریك چون هلالی

رحم ـ مفعول صریح مقدم ، بردل من، مفعول غیرصریح فعل «آر».
بر، حرف صله . دل من ، اضافه‌لامیه . کز، که حرف تعلیل . باریك :اینجا ضعیف. هلالی، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ بردل‌من رحم کن : دلم را موردتفقد قرار بده ، زیرابخاطر روی خوبت یعنی ازمهر و محبت روی‌زیبایت وجود نزار وناتوانم چون هلال‌باریك ونحیف شده . درمعنای مصرع دوم : جسم ضعیف من چون یك هلال باریك شد.این مفسر بین یك و دوفرق نگذاشته است .

حافظ مکن شکایت گروصل یار خواهی
زین بیشتر بباید بر هجرت احتمالی

جملهٔ :گروصل یارخواهی ، مرهون مصرع دوم است . وجایزاست از اقسام سحرحلال باشد، تأمل. احتمالی ، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ ای حافظ اگرطالب وصل‌یاری ، پس‌ازفراق جانان شکایت مکن چونکه برهجران بیشترازاینها تحمل باید .

مقصود اینست هجران مستلزم وصال میباشد . پس برهجران صبر کن که به وصال برسی .

کسیکه درمعنای مصرع دوم گفته است : تحمل تو به فراق بیشترازاینها باید باشد. این گوینده دراثبات خطاهای گذشتهٔ خویش مصر بوده .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و بیست و هفتم

رفتم بباغ صبحدمی تاچنم گلی
آمد بگوش ناگهم آواز بلبلی

صبحدمی ـ یا حرف وحدت وتا حرف تعلیل . چنم، دراصل چینم بوده بــه ضرورت وزن «یا» حذف شده است . گلی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

ناگهم ، «میم» درمعنا وابسته به گوش است . بلبلی، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ یك روز هنگام صبح به باغ رفتم تا که، گلی بچینم ، درآنجا ناگاه آواز بلبلی بگوشم رسید، این بیت مرهون بیت مابعدش است .

مسکین چومن بعشق گلی گشته مبتلا
و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی

غلغلی ـ یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ بلبل مسکین هم چون من بـه عشق گلی مبتلا گشته ، همین است که درچمن فریاد و فغان سرداده است . یعنی گلستان را با ناله و فغان پر کرده است .

میگشتم اندران چمن باغ دمبدم
میکردم اندر آن گل و بلبل تأملی

محصول بیت ـ درچمن آن باغ میگشتم وجولان میدادم، و دمبدم وضع وحال گل و بلبل را زیر نظر میگرفتم و ملاحظه میکردم : دربارهٔ گل و بلبل و چگونگی

ص ۲۷۹ جلد سوم شرح

حالشان فکرمیکردم وتأمل مینمودم .

معنای این بیت هم به بیت زیر بستگی دارد.

گل یار خار گشته وبلبل قرین عشق
این را تغیری نه و آنرا تبدلی

گل ــ مبتدا . یارخار ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یار خار گشته ، خبرمبتدا. واو ، حرف عطف . بلبل، معطوف به مبتدا و قرین‌عشق معطوف به خبر. تقدیرش : بلبل قرین عشق گشته . این ، اشاره به‌بلبل وآن اشاره به گل به طریق لف ونشرغیرمرتب .

محصول بیت ـ همینکه حال گل و وضع بلبل را ملاحظه کردم، دیدم : گل قرین خارو بلبل قرین عشق گشته : گل همنشین خار گشته وبلبل به درد عشق مبتلا شده است . نه‌بلبل را تغیری ونه گل را تبدلی است، یعنی هیچگونه دگرگونی در وضعشان رخ نمیدهد. حاصل : از ابتدای دنیا تا آخرش در هر فصل بهار گل بیك نحو جلوه میکند و بلبل هم به یك طرز نغمه سرائی میکند ، یعنی وضع جلوه گری گل ونغمه خوانی بلبل همیشه بریك حال ومنوال بوده بدون کوچکترین تغییر.

این‌بیت هم وابسته به بیت مابعدش‌است .

چون کرد دردلم اثر آواز عندلیب
گشتم چنان که هیچ نماندم تحمّلی

نماندم ــ «میم» ازلحاظ معنا مربوط به «تحمل» میباشد ویا حرف تنکیر .

محصول بیت - چون‌آواز عندلیب بردلم اثر کرد ، چنان حالی پیدا کردم که مجال تحمل برایم نماند: آواز بلبل شیفته حالم کرد.چنانکه تاب وتوانم‌ازدست رفت .

بس گل شکفته‌میشوداین‌باغ‌را ولی
کس بی بلای‌خار نچیدست ازاو گلی

محصول بیت ـ این باغ عالم را گلهای بسیار شکفته میشود، امـا هیچکس

بی بلای خار گلی از آن نچیده است . مراد: ذوق وصفای دنیا بدون محنت و بلامیسر نمیشود، چونکه اشیاء با اضداد مشخص میشوند.

حافظ مدارامید فرح زین‌مدار کون
دارد هزار عیب و ندارد تفظلی

مدار ـ فعل نهی مفرد مخاطب . امید فرح ، اضافه لامیه. مدار کون، هکذا مدار، اسم مکان است و ممکن است مصدر میمی هم باشد.

مراد از «کون» فلك است . تفضل ، دراینجا به معنای لطف واحسان است.

محصول بیت ـ ای حافظ ازدور این چرخ امید فرح وفرج نداشته باش .

یعنی ازفلك امید شادی وسرور نداشته باش، چونکه هزار عیب دارد و اما نه یك هنر و نه لطفی واحسانی دارد.

حاصل سخن هزاران درد و بلا دارد واما برای رفع دردهایش هیچ درمان و دوائی ندارد.

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

غزل پانصد و بیست هشتم

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی

محصول بیت ـ این خرقه که من دارم : خرقه‌ایکه به من تعلق دارد یا از آن من است ، بهتر است در گرو شراب باشد : چون بوی ریا از آن میاید پس بهتر است که مرهون باده باشد واین دفتر بی‌معنی یعنی این کتاب بی‌فایده که میخوانم بهتراست غرق شراب باشد چونکه برای درس عشق فایده‌ای از آن حاصل نمیشود.

چون عمر تبه کردم چندانکه نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی

محصول بیت ـ چون عمر مرا عبث و بیهوده تباه کردم : وقتی دیدم عمرم را بیجا و بیهوده تلف کرده‌ام وفایده‌ای از آن نبرده‌ام، پس در کنج میخانه مست‌خراب افتادن‌را بهمه چیز ترجیح دادم. مقصود : چون عمرم را در راه تحصیل درس عشق صرف نکردم وضایع کردم بنابراین بهتراست بقیهٔ عمرم در گوشهٔ میخانه‌ای بگذرد.

چون مصلحت اندیشی دورست زدرویشی
هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی

مصلحت اندیش ــ ترکیب وصفی از اندیشیدن ویا حرف مصدری .

درویشی ، این یا هم مصدری است .

محصول بیت ـ ازآنجا که مصلحت اندیشی مناسب مقام درویشی نیست پس

بهتراست سینه پر آتش و دیده پر آب باشد . مراد : چون فکر امور دنیا با مقام درویشی خیلی فاصله دارد پس بهتراست سینه از درد عشق ومحبت پرازآتش و دیده پرازاشک باشد.

حاصل سخن عاشق شدن واهل درد وسوزبودن بهتراست .

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت
کین قصه اگر گویم با چنگ ورباب اولی

محصول بیت ـ من حال زاهد را به مردم نخواهم گفت : این مطلب راپیش مردم یعنی خلق عالم افشا نخواهم کرد ، اگر هم بگویم پس بهتر است با چنگ و رباب گفته شود. مراد : برای اینکه حال و وضع زاهد در فکر و ذهن مردم اثر کند وبرای همیشه در خاطرشان ثابت بماند بهتراست باده نوشید و همراه چنگ وچغانه حال زاهد را تعریف کرد .

تا بی سروپا باشد اوضاع فلک زین دست
در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

تا ـ به معنای«مادام».زین دست : اینگونه،چنانکه دربعضی نسخه‌ها«زینسان» واقع شده است و هردوبیك معناست .

محصول بیت ـ مادامکه اوضاع فلك مثل وضع فعلیش بی‌سروپا باشد: یعنی احوالش ثابت نباشد وبلکه گاه نعمت وزمانی نقمت دهد، پس بهتر است درسرهوس ساقی و در دست شراب باشد. مراد : مادامکه از فلك احوال و اوضاع گوناگونی صادرمیشود، بهتراست در سر محبت ساقی و در دست جام باده باشد که اوضاع فلك بهیچ وجه معلوم نگردد. زیراکسیکه مست باشد از اوضاع دنیا بی‌خبرمیشود .

از همچو تو دلداری دل بر نکنم آری
گر تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی

دل بر نکنم ـ محبت وعشق را ترك نمیکنم . آری : بلی . تاب ، دراینجا به معنای سوز و اضطراب است . زلف بتاب ، اضافه بیانی : زلف تابدار «مجعد»

محصول بیت ـ از همچو تودلداری دل نمیکنم وعشقت راهم ترك نمیکنم . زیرا اگر بنا باشد که سوز واضطراب عشق را بکشم چه بهتر که از آن زلف مجعد بکشم .

مراد : اگر ایجاب کند یعنی کشیدن آتش عشق ومحبت لازم باشد ، پس در آتش زلف تابدار جانان سوختن اولی است چونکه جانان درعالم بی‌نظیر است.

چنانکه خواجه سلمان میفرماید :

بیت : دل اگر بار کشد بار نگاری باری
ور کسی یار گزیند چو تو یاری باری

چون پیرشدی حافظ از میکده بیرون آی
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

محصول بیت ـ ای حافظ چون پیر شده‌ای پس ازمیخانه بیرون بیا : میخانه را ترك کن . زیرا رندی و هوسناکی درایام جوانی مناسبتر و بهتراست .

مقصود: دنبال هوی هوس رفتن‌وتابع آرزوی‌نفس شدن مخصوص زمان‌جوانی است واین‌کارها با دوران پیری مناسبت ندارد .

وله‌ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و بیست و نهم

زان می عشق کزو پخته شود هرخامی
گرچه ماه رمضانست بیاور جامی

می‌عشق ــ اضافه بیانی. کزو، که حرف رابط صفت . خامی ، یاحرف وحدت جامی ، هکذا .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : ازآن بادهٔ عشق که هرخامی ازآن پخته میشود یعنی آنکه هرگز از عشق خبر ندارد اگر از آن می بنوشد ، با کیفیت عشق آشنا میشود . پس : اگرچه ماه رمضان است اما باشد از آن می‌جامی برایم بیاور.

مقصود درماه رمضان نوشیدن بادهٔ عشق ومحبت مباح است ، پس احتیاط نکن بی‌محابا ازآن باده به من بخوران .

روز ها رفت که دست من‌مسکین نگرفت
ساق شمشاد قدی ساعد سیم اندامی

روزها رفت ــ ایامی گذشت : یعنی خیلی وقت است. که ، حرف بیانی .

دست من مسکین، اضافه لامیه وبیانیه . ساق : مراد ساق پاست . شمشادقد، صفت مرکب : شمشاد قامت، در«شین» فتحه و کسره جایز است . ویا حرف وحدت ساعد سیم اندام ، اضافه لامیه . ساعد : ازآرنج تامچ دست را ساعد گویند .

سیم اندام ،صفت‌مرکب‌یعنی دلبریکه اندامچون نقره دارد.ویا حرف وحدت

ص ۲۸۸ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ خیلی‌وقت است که دست من مسکین به ساق دلبر شمشادقدی نخورده و ساعد سیم اندامی‌را نگرفته است . مراد : مدت زمانی است که با جانانی عیش وعشرت برایم فراهم نشده است .

روزه هرچند که مهمان عزیزاست ای دل
صحبتش موهبتی دان وشدن انعامی

روزه ـ صوم را گویند . که ، حرف بیانی ، صحبتش : به معنای مصاحبتش و مقارنتش، موهبتی،موهبت : بخشش ویاحرف تنکیر . شدن، یعنی‌رفتن . انعام : لطف واحسان ویا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ ای دل ، روزه هر چند که مهمان عزیز است : فرا رسیدن ایام ماه رمضان خود موهبتی است و در رفتنش هم لطف واحسانی است . مراد : از آنجا که ماه روزه ماهی است پرنعمت و برکت پس در واقع فرا رسیدن‌ماه مبارك وگذراندن آن خود موهبتی است . و چون بعد از روزه ، روز های عیش وعشرت شروع میشود پس رفتنش‌هم لطف واحسان است .

مرغ زیرك بدر خانقه اکنون نپرد
که نهادست بهر مجلس وعظی دامی

مرغ زیرك، اضافه بیانی . بدرخانقه، با حرف ظرف واضافه لامیه، که‌حرف تعلیل.نهادست دراصل نهاده استمیباشد چونکه ادات خبربه اسم داخل میشودنه به فعل و دراینجا اسم مفعول است : نهاده شده .

مجلس وعظ ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت . دامی، یا حرف وحدت.

محصول بیت ـ مرغ زیرك اکنون‌بدر خانقه نپرد . یعنی هیچ عاقلی‌باوضع فعلی به درخانقه نزدیك نمیشود زیرا درهرمجلس‌وعظ دامی نهاده شده .

مراد : چون وعاظ در این ماه مکر وریا را بحد اعلا رسانیده‌اند ، لذا عقلا نصایحشان را استماع نمیکنند چونکه وعظشان مؤثر نیست .

گله از زاهد بدخو نکنم رسم اینست
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی

گله ـ شکایت است . زاهد بدخو ، اضافه بیانی و بدخو صفت مرکب ، رسم

اینست ، مرهون مصرع دوم . که حرف بیانی . صبحی ، یا حرف تنکیر ویا حرف وحدت . بدمد، طلوع کند. درپیش : دنبالش. افتد : واقع میشود . شامی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

محصول بیت ـ از زاهد بد خو گله نمیکنم ، چون قاعده اینست که وقتی صبح دمید درپیش شام واقع میشود. مراد : من که به منزلهٔ صباحم پس زاهد بدخو چون شام است یعنی چون شبی است که پس از روزآید . پس اگر در پشت‌سر من حرف بزند و غیبتم کند جای عجب نیست زیرا پس‌از هرصباحی شامی واقع‌میشود.

یارمن چون بخرامد بتماشای چمن
برسانش زمن ای پیك صبا پیغامی

محصول بیت ـ ای پیك صبا وقتی یار من به تماشای چمن میرود ، از من پیغامی برسانش.

گو حریفی که شب و روز می‌صاف کشد
بود آیا که کند یاد ز درد آشامی

گو ـ باکاف عجمی فعل امرمخاطب «بگو» : ای پیك صبا بگو.

حریفی ، یا حرف وحدت ، مراد ازحریف «یار» مذکور دربیت قبلی است و مراد از دردآشام خود خواجه است ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ پیغامی که بوسیلهٔ باد صبا فرستاده مضمون همین بیت است.

پس خطاب به پیك صبا میفرماید : ای پیك صبا به یاربگو ، حریفی که شب و روز بادهٔ صاف مینوشد عجبا ممکن است از دردآشامی یاد کند . مراد : جانان که همیشه بادهٔ صاف میخورد ومن که درد می آشامم عجبا هیچ یادی ازمن میکند.

حاصل‌سخن‌جانان که درسروروصفا بسر میبرد عجبا یادی‌ازمن‌میکند که گرفتار رنج وبلایم .

درمعنای مصراع اول گفته‌اند. آن حریفی که شب و روزبادهٔ صاف کشد یعنی نوش کند. این مفسرخودش‌حریف عجیبی بوده .

درمعنای مجموعی بیت : حریفی که شب و روزشراب صاف نوش کند بود آیا که ازیك درد آشام یاد کند ، طبق این معنا «کو» باکاف عربی به معنای «کجاست» تعبیرمیشود و به مصراع دوم مربوط میگردد .

باید گفت این مفسرین بطور کل معنای بیت را درنیافته‌اند.

حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد
کام دشوار بدست آوری از خودکامی

داد ـ دراین بیت به معنای «عدل» میباشد، خودکام ، ترکیب وصفی ، دربین ایرانیان‌این‌صفت مذمومی‌است ومعنای‌نزدیك به خودبین و خودپسند دارد.

محصول بیت ـ ای حافظ اگرداد دلت را آصف دهر ندهد : یعنی مراد دلت را ندهد ، با خود رایی وخودبینی که توداری مشکل بتوانی به‌آرزویت برسی،یعنی نمیتوانی به مرادت برسی . خلاصه اگر وزیراعظم مرادت را ندهد، توخود ازخود کامی وکامرانی به مقصود ومرادت واصل نخواهی شد. مراد حسن طلب است .

ولەایضاً

از بحر رمل : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

غزل پانصد و سی‌ام

که برد بنزد شاهان زمن گدا پیامی
که بکوی میفروشان دوهزارجم بجامی

که ــ اسم به معنای چه کسی. برد، فعل مضارع مفرد غایب: که میبرد . بنزد شاهان ، با حرف صله واضافه لامیه . من گدا ، اضافه بیانیه . پیامی، پیام خبر ویا حرف وحدت یاتنکیر. که ، حرف بیان پیام . بکوی میفروشان ، باحرف ظرف و اضافه لامیه . میفرش ، ترکیب وصفی : فروشندهٔ شراب والف و نون ، ادات جمع دوهزار جم بجامی : با حرف مقابله ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ که ازمن گدایك خبر به پادشاهان میبرد ؟ چه کسی پیغامی به سلاطین میرساند، پیغام مضمون مصرع دوم است : درمحلهٔ میفروشان دوهزارجم بجامی است .

مراد : درآنجا رندان عاشقی‌هستند که پادشاهان دنیا را بیك قدح نمیخرند. حاصل : سلاطین دنیا درپیششان ارزش و اعتباری ندارند .

پیش‌ازاین‌درچند جا اشاره شده که مراد از«جم» حضرت سلیمان‌پیغمبراست، پس در این کلام که میگوید : دو هزار جم بجامی ، نوعاً سخافت وجود دارد مگر اینکه مراد سلاطین دنیا باشد همانطور که بیان کردیم .

ص ۳۴۹ جلد سوم شرح

شده ام خراب و بد نام و هنوز امیدوارم
که بهمت عزیزان[1] برسم به نیکنامی

دربعضی از نسخه‌ها «امیدوارم» آمده با واو معنای هردومتقارب است.

نیکنام ، صفت مرکب : شخص که بخوبی معروف باشد نیکنام گویند و یـا حرف وحدت .

محصول بیت ـ با اینکه بدنام و ضایع شدام ، اما هنوز امید دارم که بهمت عزیزان نام نیکی پیدا کنم . یعنی هر قدر هم بدنام باشم ولی امیدوارم که بکمك مستجاب‌الدعوه‌ای نام و ننگی بدست بیارم .

کسانیکه درنیکنامی ، یا را حرف مصدر گرفته‌اند، از حروف قافیه اطلاع نداشته‌اند. رد سروری وشمعی

تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم دامی

کیمیا فروش ـ ترکیب وصفی : فروشندهٔ کیمیا و یا ضمیر خطاب . نظری ، یا حرف وحدت ویا تنکیر . بقلب ما ، با حرف صله واضافه لامیه . قلب دراینجا به طریق ایهام واقع شده به معنای : دغل و دل .

که ، حرف تعلیل . بضاعت ، به کسر با : سرمایه است ویا حرف وحدت .

فکنده‌ایم : یکی از اقسام مـاضی متکلم مع غیره (ماضی نقلی) ، اینجا یعنی انداخته‌ایم ویا گسترده‌ایم . دامی، یا حرف وحدت ویا تنکیر .

محصول بیت ـ توکه کیمیا فروشی یعنی صاحب اکسیری[1] ومال زیاد. پس نظری به قلب ما کن. مراد : به حال مغشوش ونابسامان ما التفاتی کن. وبا اینکه سرمایه نداریم دامی گسترده‌ایم . دراینجا مراد از دام حیله است.

مقصود : اسباب وآلت کیمیا گری نداریم اما چون کیمیا گران دام حیله را

۱ـ بعد ازاکسیرعبارت (حجرمکرم)آورده که معنی آن برای من روشن‌نیست لذا با احتیاط قید شد. مترجم

نهاده‌ایم برای گول زدن مردم .

ز رهم میفکن ای شیخ بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرك افتد نفتد بهیچ‌دامی

بدانه‌های تسبیح ـ باحرف مصاحبت واضافه لامیه. که ، حرف تعلیل. مرغ، مبتدا . زیرك افتد خبرش. افتد: دراینجا یعنی واقع شود ، نفتد ، فعل نفی‌استقبال: نمی‌افتد . دامی ، یا حرف وحدت

محصول‌بیت ـ ای شیخ با دانه‌های تسبیح گمراهم مکن، زیرا وقتی مرغ زیرك باشد بهیچ دامی نمی‌افتد . یعنی من مرغ زیرکی هستم که گول مکرو حیلهٔ ترا نمیخورم .

خلاصه حیله وخدعهٔ بی‌اساس وپوچ غافلم نمیکند که مطیع ومنقادت شوم.

مراد از«دام اول» دربیت قبل‌مکر وحیله است ، اما دام دوم به معنای خودش است که تکرارقافیه لازم نیاید .

بروید پارسایان که برفت پارسایی
می ناب درکشیدیم‌ونماندننگ‌ونامی

بروید ـ فعل‌امرجمع‌مخاطب دراینجایعنی‌دورشوید ومرابحال‌خودم‌بگذارید. که ، حرف تعلیل . برفت ، فعل ماضی: ذهب. پارسایی ، یا حرف مصدری برفت پارسائی یعنی‌عابدی و زاهدی گذشت. ننگ و نامی ، یا حرف وحدت‌یاتنکیر.

محصول‌بیت ـ ای پارسایان راهتان را بکشید و بروید و مرا بحال خودم بگذارید ، زیرا پارسایی تمام شد و رفت، یعنی زهد وتقوی را ترك گفتم چونکه‌می خالص درکشیدم : نوشیدم پس ننگ ونامی برایم نماند : عاروناموس نماند.

عجب ازوفای‌جانان که تفقدی‌نفرمود
نه بخامهٔ سلامی نه بنامهٔ پیامی

تفقدی ـ یا حرف وحدت ویا تنکیر . بخامهٔ سلامی ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه بنامهٔ پیامی ، هکذا . ویاها وحدت راست .

محصول بیت - از وفاداری جانان عجیب است که بنده اش را مورد تفقد قرارنداد. مراد: نه بایك قلم سلامی ونه بایك نامه‌ایکه حامل پیغامش باشد یادم نکرد. خلاصه نه با سلامی و نه باپیامی متسلی‌خاطرم نشد.

حاصل: بهیچ عنوانی ازحالم پرسشی نکرد.

سرخدمت تودارم بخرم بلطف ومفروش
که چو بنده کمتر افتد بمبارکی غلامی

سرخدمت تو - اضافه‌ها لامیه است. بخرم، با حرف تأکید، خر، به فتح «خا» فعل امرمفرد مخاطب ومیم متکلم ضمیرمنصوب متصل مفعولش. بلطف، متعلق به فعل «بخر» ومفعول غیرصریحش. واو، حرف عطف.

مفروش، فعل نهی مفرد مخاطب. که، حرف تعلیل، چو، ادات تشبیه. مراد ازبنده خود خواجه است. کمتر افتد: یعنی هیچ وهرگزبدستت‌نمی‌افتد. بمبارکی، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف. یا آخر، حرف مصدری، غلامی، یا حرف وحدت.

محصول بیت - سرخدمت‌تودارم: آرزوی خدمت ترا دارم، پس لطفت‌شامل حالم باشد یعنی لطفی کن ومرابخر و اما مفروش زیرا هیچ غلامی به مبارکی این غلامت یادرمبارکی این غلامت بدستت نیفتد پس مرا از خودت مران چه غلامی به مبارکی چون من پیدا نمیکنی. ذکرغلام ومبارك، خالی از لطف نیست.

درمعنای‌جملهٔ «کمتر افتد» کمترزا به‌معنای خود کلمه تعبیر کرده‌اند: «اندك» این مفسرین ازاین‌اصطلاح آگاه نبوده‌اند. رد سروری وشمعی

بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت
که لبت حیات مابود و نداشتی دوامی

که - حرف بیان. نداشتی، فعل ماضی منفی مفرد مخاطب. اینجا: نکردی

محصول بیت - این شکایت را کجا ببرم واین داستان رابه که بگویم که‌لبت مایهٔ حیات مابود، امادوام نکردی، یعنی‌خیلی زود زندگی‌راازما گرفتی.

حاصل : ذوق لبت مانند حیات سریع‌الزوال شد.

اگر این‌شراب‌خامست وگر این‌حریف‌پخته
بهزار بار بهتر ز هزار پخته خامی

خام، شرابی را گویند که هنوزدرخمره و کپ به‌جوش‌درنیامده وتیر نینداخته باشد باصطلاح حالتی نزدیك به جوش‌آمدن داشته باشد . مراد از حریف مصاحب باده است .

بهزار، «بـا» مقحم است به ضرورت وزن . بار، اینجا به معنای «دفعه» است پخته ، دراین بیت به طریق ایهام آمده ، زیرا یك معنای آن همان معنای معمولی است مثل غذای پخته. امامعنای دومش: شرابی که‌کاملا بجوش‌آمده وسپس‌ازجوش افتاده است آن را هم پخته گویند مقابل خام ، خامی ، یاحرف وحدت.

محصول بیت ـ اگراین شراب خام است وگر این حریف پخته : یك خام، هزار بارازهزارپخته بهتراست، مرادیك شراب خام‌ازهزارشراب پخته ویاازهزار باده نوش‌پخته بهتراست. ظاهراً مراداز«خام» شیرهٔ غلیظ و مایه داری است که از انگور گرفته میشود که خواجه به طریق ادعا آن را به شراب کهنه ترجیح میدهد ، زیرا صوفیان بعنوان شیرهٔ لذیذآن را میخورند ومست لایعقل‌میشوند .

یکی گفته است : دراینجا منظورازخام شراب‌آتش ندیده است این مفسرخام پخته وخام راازهم تشخیص نداده است . رد شمعی.

بگشای تیر مژگان و بریزخون حافظ
که چنین‌کشنده‌ای را نکند کس‌انتقامی

بگشای ـ فعل امرمفرد مخاطب بحسب لغت : بازکن ، اما دراصطلاح یعنی «گشاد بده» که درتیراندازی بکارمیرود انداختن .

تیرمژگان ، اضافه بیانیه . که ، حرف تعلیل . کشنده ، به ضم‌کاف عربی اسم فاعل ازکشیدن «کشتن» یعنی قاتل. انتقامی ، یاحرف تنکیر.

محصول بیت ـ به تیرمژگانت گشادی بده و خون حافظ را بریز زیـرا

از چنین قاتلی کسی انتقام نمیگیرد . یعنی‌از چنین کشنده‌ای کسی قصاص نمیگیرد.

حاصل : ازچنین قاتلی‌دیت وقصاص گرفته نمیشود ، بلکه قتلی که کرده بهدر میرود یعنی مورد مؤاخذه قرار نمیگرد .

ولە ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

غزل پانصد و سی و یکم

اتت روایح رندالحمی و زاد غرامی
من المبلغ عنی‌الی سعاد سلامی

اتت ــ فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه مهموزالفامعتل‌اللام ازاتی یأتی : از باب ضرب یعنی‌آمد. روایح، لفظاً مرفوع فاعل فعل «اتت» جمع رایحه به معنای بوهای خوش مضاف به رند با اضافه معنویه .

رُند ــ به فتح «را» و سکون «نون» نام درخت خوشبوست ومخصوص نواحی بری است از اصمعی منقول است که به «عود» هم رند گویند.

رندالحمی ، مضاف ومضاف الیه با اضافه حقیقیه.

حمی، به کسر«حا» وفتح«میم» به‌معنی‌قرقگاه‌است چون‌سبزه زاروچرا گاهی که ممنوع از غیر باشد. اما در اینجا مراد از آن کوی جانان : محل اقامت جانان میباشد .

واو ، حرف عطف . زاد ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب ضرب اجوف یایی ومشترك است ما بین لازم ومتعدی.اگر لازم گرفته شود غرامی تقدیراً مرفوع فاعلش وغرام دراینجا به معنای عشق و محبت است اما اگر متعدی باشد فاعلش از فعل «اتت» مستفاد میشود که «اتیان» میشود، یعنی میشود گفت : اتیان روایح‌عشق‌و محبت مرا بیشتر کرد.

من ، ادات استفهام واستخبار. مبلغ ، اسم فاعل ازباب تفعیل : کسیکه ابلاغ

میکند یعنی ایصال کننده . من ، به مقتضای صدر کلام مبتدا و «مبلغ» خبرش .

عنی ، جارمع المجرور متعلق به مبلغ همچنین «الی سعاد» متعلق است بـه مبلغ .

سعاد ، به ضم سین اسم معشوقه وغیرمنصرف بعلت تأنیث و علمیت.

سلامی ، تقدیراً منصوب مفعول صریح‌مبلغ، یا ضمیرمتکلم . یاهاحرف وصل است .

محصول بیت ـ بوهای خوش رندحمی رسید وعشق ومحبتم زیاد گشت . ویا روایحی که از رندحمی آمد سبب ازدیاد عشقم شد . یعنی عشقم را زیاد کرد چونکه ازحمای جانان میاید. پس که سلام را ازمن به سعاد میرساند : کیست که سلام مرا به سعاد برساند. مراد : که مراتب عشق ومحبت مرا به‌عرض معشوقه برساند وسلامم را باو ابلاغ کند؟

پیام دوست شنیدن‌سعادت‌است وسلامت
فدای خاك در دوست باد جان گرامی

پیام دوست، اضافه لامیه ومفعول فعل«شنیدن» ندای خاك دردوست ، اضافه‌ها لامیه است. جان گرامی، اضافه بیانی . گرامی ، به کسر وضم کاف عجمی به معنای «عزیز» میباشد .

محصول بیتـ شنیدن خبردوست سعادت وسلامت است . جان عزیز، فدای خاك در دوست شود .

بیا بشام غریبان و آب دیدهٔ مابین
بسان بادهٔ صافی در آبگینهٔ شامی

بشام ـ با حرف ظرف. شام غریبان ، اضافه لامیه . آب دیدهٔ ما، هردواضافه لامیه. بسان‌بادهٔ‌صافی، هکذا لامیه. آبگینهٔ شامی، اضافه بیانیه . آبگینه : شیشه‌است ظاهراً ذکر «شام» به ضرورت‌قافیه آمده والا شیشهٔ حلب مشهورعالم است که درشهر طرسوس[1] ساخته میشود و در حلب به فروش میرسد .

---

۱ ـ طرسوس ـ رجوع شود به پاورقی صفحه ۴۱۳ جلد اول

محصول بیتـ هنگام شام غریبان بیا و آب دیدهٔ ما را چون بادهٔ صاف در آبگینهٔ شامی به‌بین.

چشم خود را به شیشه و اشک خونینش را بـه شراب قرمز تشبیه کرده است کسانیکه درمعنای مصراع اول گفته‌اند :

به شام غریبان‌بیاواشک چشم مارا به‌بین.معنای«با»را دراین کلمه درتاریکی شب گم کرده‌اند.

وان رغبت بخلد و صرت ناقض عهد
فماتطیب نومی و ما استطاب منامی

ان ـ حرف شرط . رغبت ، فعل ماضی متکلم وحده ازباب علم، فعل شرط .

بخلد ، جارمع‌المجرور متعلق به «رغبت»

خلد ـ دراینجا به معنای «جنت» است. واو ، حرف عطف .

صرت ، فعل ماضی متکلم وحده از افعال ناقصه اجوف یایی از باب ضرب . اسمش«تای» متکلم وخبرش «ناقض» : اسم فاعل. ناقض عهد، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .

فما ، فا حرف رابط جواب شرط وما حرف نفی.

تطیب ، فعل ماضی از باب تفعل ، فعل منفی است که موقع دعائی دارد یعنی طیب نباشد : خوش وگوارا نباشد .

نومی ـ تقدیراًمرفوع فاعل‌تطیب. واوحرف عطف. ما،معطوف به مای‌سابق.

استطاب ، فعل ماضی ازباب استفعال ، در اصل استطیب بوده به سبب اعلال استطاب شد . و «منامی» تقدیراً مرفوع فاعلش مصدر میمی است به معنای « نوم » یعنی خواب .

محصول‌بیت ـ ای‌جانان اگردرگاه‌ترا بگذارم «ترک کنم» وبه جنت رغبت نمایم. هرگزخوابهایم‌لذت بخش‌وشیرین‌نشودخواب خوش‌برایم‌میسر نگردد وخواب حرامم باشد.

کسانیکه «منامی» را اسم مکان اعتبار کرده‌اند درخواب غفلت بوده‌اند.

رد سروری وشمعی

اذا تغرد عن ذی الاراك طائر خیر
فلا تغرد عن روضها انین حمامی

اذا ـ ادات شرط . تغرد، جایز است فعل ماضی ازباب تفعل ویا با حذف تا فعل مضارع باشد یا اینکه ازباب‌تفعیل صیغهٔ مضارع باشد. زیرا «غرد» با فتحه‌های «غین ورا» و «غرد» به فتح «غین وسکون را» تغرید و تغرد : به معنای تغنی باشوق وطرب مرغان است مثلا کبوتری که باد به گلومیاندازد والحان تغنی میکند «تغرد» گویند.

عن‌ذی الاراك ، عن حرف جرو متعلق به «تغرد» . ذی ، از اسماء سته . ذی الاراك ، مضاف و مضاف‌الیه. اراك ، نام محلی است که درآنجا درخت مسواك بعمل می‌آید .

طائر، فاعل‌فعل «تغرد» . طائر خیر، اضافه‌لامیه چونکه طائر اینجا بمعنای «مرغ» میباشد. ازقرارمعلوم‌ازعادت عرب‌بوده که وقتی به سفرمیرفت یا اگرایجاب میکرد که ازخانه‌اش خارج شود اگرسرراهش پرنده‌ای قرارمیگرفت ، آن پرنده را میپراند ، اگر به جانب راست پروازمیکرد تیمن مینمود ولی اگر به سمت چپ طیرانمیکرد تشأم مینمود، پس‌بهمین دلیل به مرغی کهٔ به سمت راست پروازمینمود طائر خیر (مرغ فرخنده) وپرنده‌ایکه به طرف چپ میپرید طائرشر گویند .

فلا ، فا حرف رابط ، جواب شرط ولا حرف نفی . فعل « تغرد » در مصرع دوم عیناً مانند فعلی است که درمصرع اول شرحش گذشت .

روضها ، جمع روضه دراینجا به معنای . چمن وسبزه زار است و ضمیر مؤنث مذکور برمیگردد به «سعاد» .

میبایست این‌بیت دنبال‌بیت‌اول‌نوشته میشد لکن‌ماتابع‌ترتیب شارحان‌شدیم.
انین ، به فتح همزه و کسر نون‌یعنی«ناله» انین‌حمامی : نالهٔ کبوتر. حمامی،

فاعل فعل «تغرد» ولفظاً مجرورمضاف الیه «انین»

هرمرغی که در دور گردنش طوق باشد یعنی مطوق باشد حمام گویند ، مثل فاخته وقمری ونیز نوعی کبوتر است که طوقداراست وعلاوه بر اینها به هرمرغ‌مطوق «حمام» گویند .

اسم جنس است ومفردش «حمامة» میاید ، «تا» حرف وحدت است . یا آخر «حمامی» حرف اطلاق است که از کسرمیم متولد شده واین نوع «یا» را درفن‌قافیه حرف وصل گویند. احتمال دارد مصراع دوم وجه اخباری یا انشائی باشد .

محصول بیت ـ هر گاه که مرغ خیردرمحلی که ذی‌الاراك نامیده شده تغنی طرب‌انگیز کند درمرغزارهای سعاد انین حمام تغردنمیکند ویانکند . یعنی‌زمانیکه آن تغنی میکند اینها نمیکنند یانکنند. حاصل اینکه اصوات ونغمات مرغ فرخنده بهتروبالاتروطرب‌انگیزتر ازتغنی‌مرغ مرغزارهای سعاداست، پس‌زمانیکه‌آن تغنی میکند نباید اینها خواندگی بکنند.

فلا تغرد . در اصل «فلا تتغرد» بوده یعنی ازباب تفعل است . پس‌آن فاضلی که گفته است ازباب تفعل نیست دربکار بردن لغات عرب عجیب تتبع داشته.

رد شمعی

بسی نماند که روز فراق یار سرآید
رایت عن هضبات الحمی قیام خیامی

بسی نماند ـ یعنی زمان زیاد نمانده. نماند،فعل ماضی منفی مفردغایب. که، حرف بیانی روزفراق یار، هر دو اضافه لامیه . سرآید ، بپایان برسد : تمام شود . زیرا کلمهٔ «سر» یعنی نوك وانتها پس «سرآید» : منتهی گردد.

رأیت، فعل ماضی‌متکلم‌وحده ازافعال‌ناقص یایی‌یعنی مهموزالعین معتل‌اللام: دیدم . «با حس بصری دیدم»

عن، حرف جرمتعلق‌به فعل«رأیت» . هضبات، جمع‌هضبه به معنای پشته‌است: یعنی‌بلندیها که روی کوه قرار گرفته که بآن «ربوه» گویند . باید گفت که درجمع

کلمه هضبه علاوه برهضبات قاعدهٔ دیگری هم هست اما اینجا محلش نیست . هضبات الحمی ، اضافه لامیه، قیام خیام ، هکذا یعنی مصدر به فاعلش اضافه گشته . خیام ، به کسر «خا» جمع خیمه : چادراما دراینجا مراد خانه‌های عرب صحرانشین است. «خیامی» یا حرف اطلاق است که از کسر «میم» متولـد شده. قیام خیام : عبارت از چادرهای برپا ساخته یعنی چادرهای زده شده است .

محصول بیت ـ خیلی نمانده که روز فراق تمام شود : به‌انتها برسد و پایان یابد چونکه دربالای تپه‌های حمای جانان چادرهای برپاساخته و زده را دیدم ، پس این خود علامت وصلت است زیرا مادامکه جانان در سرای خود اقامت دارد وصال میسر نمیشود اما اگر درچادرباشد وصال میسروممکن میگردد.

پس مصراع دوم در مقام تعلیل مصراع اول واقع شده است. حاصل : چادر زدن جانان واقامتش درآنجا علامت خیرونشانهٔ فرخندگی است . زیرا دلیل براین است که وصلت دست خواهد داد.

کسیکه مصراع اول را نوشته است : بسی نمانده که روزفراق مابسرآید، در معنای مجموعی بیت گفته است : خیلی نمانده که روز جدائی ماتمام شود ودرتپه‌های حمی‌قیام‌خیمه‌ها را دیدم. این‌مفسر استنباط عجیب داشته که اینطور گفته‌است. طیب‌الله انفاسه .

خوشادمی که درآیی و گویمت بسلامت
قدمت خیر قدوم نـزلت خیر مقامی

خوشا ــ الف معنای «تعجب» افاده میکند: عجب‌خوش است «چقدرخوش است».

دمی. دم ــ به معنای نفس وحداقل ساعت است . یاحرف وحدت . که حرف رابط صفت ویاحرف بیانی. درآیی ، ازدرداخل شوی . واو، حرف عطف ویاجرف حال.

گویمت، تاضمیرخطاب. بسلامت‌جایز است‌متعلق‌به « گویمت»باشد، تقدیرش: گویمت بشکرانهٔ سلامت یعنی‌بران شکرانهٔ سلامت به توبگویم : مضمون مصراع دوم را بگویم ونیزجایـزاست «بسلامت» به فعل «درآیی» متعلق باشد یعنی درآیی

بسلامت وبگویمت .

قدمت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ، ازباب علم : آمدی . «خیر» منصوب است چون مفعول مطلق است . خیرقدوم ، اضافهٔ گشته به قدوم ، «قدوم» مصدر بـروزن دخول : آمدن. نزلت ، فعل ماضی مفرد مخاطب ازباب ضرب، وارد شدی و آمدی.

خیرمقامی ازلحاظ اعراب مانند «خیرقدوم» میباشد.

«مقامی»، یا حرف اطلاق است واین «یا» را دربعضی دواوین عرب منفصل‌از ماقبل مینویسد اما در بعض دیگر اصلا ننوشته بلکه به‌همان کسر میم اکتفا کرده.

محصول بیت ـ چقدرخوش است آن ساعتی که توبسلامت از در داخل شوی ومن به توبگویم: باقدم خیر آمدی و به‌مقام خیروارد شدی. ظاهر این الفاظ اخباری است اما مقصود دعاست . یعنی آمدن و ورودت مبارك وخیر باشد.

درمعنای مصراع‌اول یکی گفته‌است: خوش است آن دمی که توداخل شوی وضمن سلام کردنت من به توبگویم ...

یکی دیگر اینطور معنا کرده است : چه خوش است آن دم که توبیایی و من بسبب سلامت بتو بگویم ... این مفسرین‌سلامت باشند که در کلمات عجم تصرفات عجیبی دارند . ردسروری وشمعی

باز در معنای شعر گفته شده : تای واقع در کلمهٔ «سلامت» از برای خطاب است . این یکی دیگر قابل خطاب نبوده‌است . رد شمعی

امید هست که زودت ببخت نیك ببینم

تو شاد گشته بفرماندهی و من بغلامی

که ـ حرف بیانی . زودت : تاضمیرخطاب . ببخت ، باحرف مصاحبت. بخت نیك اضافه بیانی ، بفرماندهی ، بایای مصدری و بای مصاحبت ، ترکیب وصفی : کسیکه دستورمیدهد و امرمیکند . بغلامی : با حرف مصاحبت یا حرف مصدری ،

محصول بیت ـ امیدوارم که طالع بلند یاریم کند وترا هرچه زودتر ببینم . پس توبفرماندهی ومن‌به فرمانبردای شاد گردیم . توبه پادشاهی‌خرسند گردی ومن

ازاینکه بندهٔ توشده‌ام مسرورشوم .

من ارچه هیچ ندارم‌سزای‌صحبت شاهان
ز بهر کار ثوابم قبول کن بغلامی

سزای‌صحبت‌شاهان ـ اضافه‌هالامیه است.

محصول بیت ـ اگرچه من هیچ چیز ندارم که لایق صحبت شاهان گردم ؛ سرمایه‌ای که مرا به تقرب شاهان برساند و لایق صحبتشان کند ندارم . پس محض خاطریك کارثواب مرا به غلامی قبول کن . یعنی برای خدا مرا به بندگی بپذیر ولواینکه لیاقت این کار را نداشته باشم .

چنانکه ملاحظه میشود قافیهٔ این دو بیت‌یکسان است واین‌خود دلالت میکند که یکی‌از دوبیت مذکورمال خواجه نباشد. علی‌الخصوص که این بیت در نسخه های موجود درنزدمان موجود نیست.

بعدت منك و قد صرت ذائبا کهلالی
اگرچه‌روی‌چوماهت‌ندیده‌ام بتمامی

بعدت ـ ازباب حسن فعل ماضی‌متکلم وحده . واوحرف عطف ویاحرف‌حال صرت، ازافعال ناقص فعل ماضی متکلم وحده ، «تا» اسمش و ذائبا خبرش . ذائب، اسم فاعل از ذوبان یعنی ذوب کننده ازذاب یذوب: اجوف واوی باب نصر. هلالی . یا حرف اطلاق

محصول بیت ـ ای جانان از تو که دورشدم ، چون هلال ذوب گشتم: از فراقت چون ماه نونحیف و ضعیف و نزارشدم ، اگرچه روی چون ماهت را بتمامی ندیدم. مراد : چون رویت رابالتمام ندیدم لذا مانند هلال زارونزار ونحیف گشتم باید معلوم گردد که درترکیب‌این‌بیت‌ترکیك ودرترتیبش‌تفکیکی‌وجوددارد.فتأمل

چوسلك در خوشابست نظم تو حافظ
که گاه لطف سبق میبرد زنظم نظامی

سلك ـ به کسر(سین) : رشته است

خوشاب : آبداریعنی تازه وطری . نظم پاك تو، اضافه بیانیه ولامیه. حافظ منادی . که، حرف تعلیل. گاه لطف، اضافه لامیه.سبق،مفعول مقدم فعل «میبرد» . نظم نظامی ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ ای حافظ نظم پاك تو، چون سلك در خوشاب است زیرا در مقام لطف ازنظم نظامی سبقت میبرد: ازنظم نظامی اعلاتر است چونکه اشعارتوسلیس وآبدار است اما نظم نظامی پیچیده وتابدار .

ولە ایضاً

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل پانصد و سی ودوم

سینه مالامال‌دردست ای‌دریغا مرهمی
دل زتنهائی بجان آمد خدایا همدمی

مالامال ـ خیلی پر. ای حرف ندا . منادی محذوف مراد ای یاران است .

دریغ به معنای حیف‌است : ادات تغابن والف حرف ندبه و جایزاست منادی «دریغا» باشد به طریق مندوب : یعنی ای دریغا ، پس «ای» در عربی به معنای «وا» میباشد .

مرهمی ، یاحرف وحدت.

دل مبتدا، بجان آمدخبرش . زتنهایی متعلق به«بجان آمد» ـ خدایا، منادی.

همدمی ، همدم : مصاحب و یا حرف وحدت ، مقصودش از ندا کردن خدا تمنی است .

محصول بیت ـ سینه ازدرد لبریزاست، ای دریغ کاش برای این درد مرهمی بود یعنی کاش درمانی پیدا میشد که دل ازتنهایی بجان آمد : دل ازتنهایی خسته شد وازجان بیزار گشت یارب همدمی برایم برسان که مراازتنهایی خلاص کند.

خواجه ازدرد ورنج عشق وسوزفراق شکایت میکند.

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بیاور تا بیاسایم دمی

چشم آسایش ـ اضافه لامیه به معنای چشم امید است . آسایش ، اسم مصدر

ازآساییدن .که ، اسم به معنای چه کسی . سپهرتیزرو ، اضافه بیانی تیزرو، ترکیب وصفی ازرویدن : تندرو. جامی ، یاحرف وحدت. تا ، حرف تعلیل . بیاسایم ،فعل مضارع نفس متکلم وحده. دمی ، دم دراینجایك نفس وحداقل ساعت است

محصول بیت ـ که میتواند ازسپهرسریع السیر امید آسایش وراحتی داشته باشد .

مراد: هیچ کس امیدآسایش وراحت ازفلك ندارد پس‌ای ساقی قدحی باده بیار تا دمی به فراغت و آسودگی بگذرانیم.

خیز تاخاطر بدان ترك سمرقندی‌دهیم
کز نسیمش بوی‌جوی مولیان آیدهمی

خیز ـ خطاب عام : بلندشو. تا ، حرف تعلیل. خاطر ، مفعول صریح وبدان، مفعول غیرصریح فعل «دهیم». ترك سمرقندی ، اضافه بیانی ، ممکن است من باب تشبیه سمرقندی گفته باشد ویاحقیقة اهل سمرقند بوده. دهیم، فعل مضارع متکلم مع غیره . ویافعل‌امرمتکلم مع‌غیره کز، که حرف رابط صفت .

نسیم ، دراین بیت به معنای باد است وشین «ضمیر» برمیگردد به «ترك» ویا به سمرقند. بوی‌جوی مولیان ـ اضافه لامیه وبیانی. جوی : رودخانه است . مولیان نام رود مشهوری است . آید همی ، دراصل «همی‌آید» بوده به ضرورت وزن و قافیه تقدیم وتأخیرشده ، چنانکه‌رودکی‌درغزلی که درمجلس‌سلطان نصربن احمدسامانی گفته است بکاررفته :

بیت : بوی جوی مولیان‌آید همی یاد یارمهربان آید همی

محصول بیت ـ برخیزتا دل بدان محبوبهٔ سمرقندی دهیم ، که ازنسیم آن «سمرقند» بوی جوی مولیان میاید .

زیرکی‌را گفتم‌این‌احوال‌بین‌خندید و گفت
صعب کاری بوالعجب حالی پریشان عالمی

زیرکی را ـ یا حرف وحدت ورااداتِ مفعول. این احوال: به‌احوال عشق و

محبت اشاره میکند بین ، فعل امرمفرد مخاطب ، خندید و گفت ، مرهون مصراع دوم . مقول قول، مصراع‌دوم‌است.

صعب : مشکل . کاری ، یاحرف وحدت . بوالعجب ، مخفف ابوالعجب یعنی بابای عجب‌اما دراینجامتضمن معنای مبالغه و کنایه ازعجب میباشد. حالی ، یاحرف وحدت . عالمی ، یاهکذا.

محصول بیت ـ به یك شخص زیرك گفتم که : اوضاع واحوال عشق راببین ومطالعه کن ، اوهم خندید و گفت : این احوال عشق که میفرمائیدکاری مشکل و عالمی پریشان وحال عجیبی است . یعنی عشق کنایه است از درد وبلا ومحنت و الم همین است هر که به‌عشق مبتلا گردد هرگزروی راحتی وآسایش نمی بیند . بلکه دائماً چشمش اشك میریزد و دلش میسوزد .

سوختم درچاه صبراز بهر آن‌شمع چگل
شاه ترکان غافلست ازحال ماکورستمی

چاه صبر ـ اضافه بیانی . شمع چگل، اضافه لامیه . شاه ترکان ، اضافه لامیه ومراد از آن افراسیاب است واین بیت‌تلمیحی است به یکی ازقصه‌های شاهنامه که سابقاً درقافیهٔ «میم» مفصل ذکرش گذشت . و آن غزل بااین مطلع شروع میشود :

بی توای سرو روان باگل گلشن چه کنم
زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

درهمین غزل بایك بیت بااین قصه تلمیح کرده است :

بیت ـ شاه ترکان چوپسندید وبچاهم انداخت
دستگیر ار نشود دست تهمتن چه کنم .

محصول بیت ـ درآرزوی آن محبوب چگل درچاه صبرسوختم : ازبسکه برای رسیدن به جانان صبر کردم هلاك گشتم ، درحالیکه شاه ترکان یعنی جانان‌از حال ووضع ماغافل است، پس کو رستمی: کویارمشفقی که ما رااز رنج فراق نجات دهد ووصال جانان را وسیله شود .

همچنانکه رستم بیژن رااز چاه خلاص کرد وسبب وصال وسرورش شد محبوب را اختصاص داده به چگل زیرا شهرچگل درترکستان واقع شده و افراسیاب هم شاه ترکستان بوده.

درطریق عشقبازی امن و آسایش خطاست
ریش باد آن دل که بادرد تو خواهد مرهمی

طریق عشقبازی ـ اضافه بیانی . عشقباز : محبوب دوست ویا حرف مصدری. ریش ، زخم است اما دراینجا ربه‌معنای مجروح است. که، حرف رابط صفت مرهمی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ درعالم عشقبازی ومحبوب دوستی امن و آسایش بلاست، یعنی دراین راه آسایش وفراعت وجود ندارد، بلکه‌فقط درد وبلاست . پس‌مجروح گردد آن دلی که برای علاج درد عشقت مرهم بخواهد . مراد : دلی که برای درد عشق درمان بجوید از درد والم خلاص نشود

اهل کام و نازرا درکوی رندان راه نیست
رهروی باید جهانسوزی نه‌خامی بی‌غمی

نازرا ـ را، ادات صله . و در، به معنای بای صله است . رهرو، ترکیب وصفی یعنی سالك عشق ، یا حرف وحدت ، جهان‌سوز، اینهم ترکیب وصفی است : جهان سوزنده مراد ازآن شخصی است که ازجهان مستغنی است خلاصه مقصود تارك‌دنیاست. ویا، حرف وحدت . خامی ، بی‌غمی، این یاها ازبرای وحدت است .

محصول بیت ـ کامروایان و نازپروردگان را به‌کوی رندان راهی نیست . یعنی این گروه نمیتوانند یارو همراه رندان باشند: مراد اینست که رندان یك فرقهٔ دیگرند و اینان یك فرقهٔ دیگر. یعنی بینشان هیچگونه تناسبی نیست ، پس طریق عشق را عاشقی سالك وجهانسوز لازم است عاشقی که ازدنیا و مافیها گذشته باشد نه یك خام بی‌غم . یعنی خامی که درد و غم عشق را به خود همواره نساخته بدرد نمی خورد،

در مصراع دوم بعضی از مفسرین یـاها را حرف مصدر گرفته و در معنایش گفته‌اند :لازمهٔ سالکی جهان‌را ترك کردن است والا خامی‌وبی غمی بدردنمیخورد این مفسرازمعنای بیت وازقافیه اطلاع نداشته رد شمعی

آدمی در عالم خاکی نمی‌آیـد بدست
عالمی دیگر بباید ساخت و زنو آدمی

آدمی ، یا حرف وحدت. عالم خاکی، اضافهٔ بیانی ویا حرف نسبت .عالمی، یا حرف وحدت وزنو آدمی، یا حرف وحدت ویا تنکیر.

محصول بیت ــ درعالم خاکی آدمی گیر نمی‌آید . آدم خوب پیدا نمیشود . پس عالم دیگری باید به وجودآورد و درآن عالم جدید از نو باید مردم خوب‌خلق نمود. خواجه از اینکه شخص خیرو کریم پیدا نمیشود شکایت میکند . مراد آدمی که از او خیر برسد و نیکی کند نایاب است . آنکه «یای» آدمی را در مصرع اول نسبت گرفته اشتباه کرده است .

گریهٔ حافظ چه‌سنجدپیش استغنای‌عشق
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

گریهٔ حافظ ــ اضافه‌لامیه . سنجد، فعل مضارع مفرد غایب . چه سنجد :چه ارزش دارد و یا چه تأثیر دارد . استغنای عشق، اضافهٔ لامیه. کاندرین ، که ، حرف تعلیل واین : اشاره به استغنای عشق . طوفان[1] : جوش وخروش و تلاطم آب است که همه جا را فرا میگیرد. شبنمی، یا حرف وحدت .

محصول بیت ــ در مقابل استغنای عشق گریهٔ حافظ چه ارزش دارد ، یعنی اهمیتی ندارد . زیرا در مقابل طوفان استغنای جانان ،هفت دریا مانند یك شبنم به نظر میرسد . مراد : در مقابل دریای استغنای جانان گریهٔ حافظ به قدر یك قطره ارزش واعتبار ندارد. حاصل گریستن حافظ به استغنای جانان تأثیر نخواهد کرد.

وله‌ایضاً

---

۱ ــ الماء اوالسیل‌المغرق. المنجد

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و سی و سوم

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
کجاست پیک صبا گر همی کند کرمی

که ـ اینجا اسم است یعنی چه کسی، رساند، فعل مضارع مفرد غایب و الف و نون ادات تعدیه : چه کسی میرساند. نوازش ، اسم مصدر ، نوازش قلم، اضافه لامیه مجازاً ویا حرف وحدت . پیک صبا ، اضافه بیانی و مبتدای مؤخر ، کجاست ، خبر مقدم . وجملهٔ اسمیه جزای شرط . کرم ، مفعول فعل «کند» ویا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ چه کسی از دلبرم نوازش قلمی : نوشته‌ای بمن میرساند . حاصل : که‌میتواند ازدلبرم نامه‌ای بمن برساند، پیك صبا کجاست اگر کرمی بکند. مراد : صبا قادر است مکتوبی از دلبرم به من برساند، اگر چنانکه کرمی کند . خلاصه این باد صباست که میتواند ازجانب جانان نامه‌ای برای تسلی خاطرم بیاورد اگر چنانکه کرمی کند .

نمی کنم گلهٔ لیکن ابر رحمت دوست
بکشتزار جگر تشنگان نداد نمی

گلهٔ ـ یا حرف تنکیر وهمزه حرف توصل . ابر رحمت دوست ، اضافه‌بیانی و لامیه . کشتزار : محل کشت و زرع . جگر تشنه : از اقسام صفت مرکب و الف ونون ، ادات جمع. نمی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر .

محصول بیت ـ من که شکایت نمی کنم، اما ابر رحمت دوست بکشتزار جگر

تشنگان نمی نداد : به عشاق دل سوخته التفاتی نکرد و مرحمتی ننمود. پس مقصود من شکایت نیست بلکه عرضحالی است که یکی از آن جگر تشنگان خودمن هستم .

کسانیکه دراین بیت یاها را به وحدت اختصاص داده اند از ذوق کلام بی بهره بوده اند. رد سروری وشمعی

قیاس کردم تدبیر عقل دره عشق
چوشبنم است که بر بحر میکشد رقمی

تدبیرعقل ـ اضافه مصدر به فاعلش ومفعول اول فعل «کردم» وقیاس مفعول دومش . در ره عشق ، ظرف مکان . شبنم ، ژاله ویا حرف وحدت.

که ، حرف رابط صفت . رقمی یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ در راه عشق تدبیرعقل را سنجیدم، دیدم چون قطرهٔ شبنمی است که بر روی دریا افتاده باشد

مراد از رقم کشیدن بر بحر، روی دریا منتشر وپخش شدن است .

حاصل بیان عقل نسبت به عشق به منزلهٔ شبنمی است نسبت به دریا.

کسانیکه بعد ازفعل« کردم» واوی آورده اند ازمعنای بیت بی اطلاع بوده اند .

در معنای مصراع اول : قیاس کردم وتدبیرعقل نمودم . و نیز کسی که گفته است : تدبیرعقل را در راه عشق قیاس کردم . این مفسرین درمعنا کردن هیچگونه تدبیر وتصرفی نداشته اند . رد سروری

در معنای مصراع دوم ، گفته شده چون شبنمی است که بر روی دریا رقمی میکشد یعنی اصلا فایده ندارد این مفسرهم بیفایده حرف زده است. رد شمعی

بیا که خرقهٔ من گرچه وقف میکده هاست
ز مال وقف نبینی بنام من در می

بیا ـ خطاب عام . که ، حرف بیانی . درم ، «به کسر دال و فتح را» پول را گویندویاحرف وحدت

محصول بیت ـ بیا که خرقه ام اگر چه وقف میخانه هاست ، اما ازمال وقف

دیناری بنام من نیست . یعنی اگرچه من باده نوشم وخرقه‌ام وقف میکده‌هاست لیکن ازمال وقف حتی دیناری استفاده نکرده‌ام. حاصل کلام هروضعی داشته باشم وهرکاره باشم اما هرگز نان وقف نمیخورم.

چرا بیك نی قندش نمی‌خرند انکس
که کرد صد شکر افشانی ازنی قلمی

بیك ـ با حرف مقابله . نی قند، اضافه لامیه مراد نیشکراست وشین «ضمیر» برمیگردد به «کس» به طریق اضمارقبل از ذکر . که ، حرف رابط صفت . شکر افشان ، ترکیب وصفی ویا حرف مصدری. نی قلم ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت.

محصول بیت ـ آن کسیکه ازنی قلمش صدگونه شکرافشانی میکند ، چرا به یك نی قندش نمی‌خرند. مراد :من که‌ازنی کلکم اینهمه اشعاروابیات شیرین‌چون شکر صادر میشود پس چرا رعایتم نمی کنند و با کوچکترین و کم ارزشترین چیز متسلی‌خاطرم نمیشوند.

حاصل اینکه منظور از «کس» خود شاعر است .

دلم گرفت ز سالوس وطبل زیر گلیم
بیا که بر در میخـانـه برکنم علمی

دلم ـ مبتدا ، وگرفت ، خبرش. سالوس : ریا . واو، حرف عطف .

طبل زیر گلیم : مراد رندی‌و او باشی ومحبوب دوستی وازاین قبیل کارهاست که به ظاهر بطورمخفیانه ومستور ازمردم انجام میگیرد .

که ، حرف بیان ، بر ، اینجا بـه معنای ظرفیت است . بـر کنم ، یعنی بلند کنم : برافرازم علمی، یا حرف وحدت ویا تنکیر. علم : بیرق

محصول بیت ـ از ریاو رندی پنهانی وازعشقبازی ، خلاصه ازاین قبیل کارها که به طور مخفیانه ازمردم انجام میدهم ، دلم زده شد و دیگرخسته شدم . به‌طریق خطاب عام میفرماید : بیا که‌بردرمیخانه‌علمی برافرازیم . یعنی آن کارهایی که‌به‌طور مخفیانه انجام میدادیم آشکارا بکنیم .

حاصل اینکه از ریا و تزویرخلاص گردیم .

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد
برو بدست کن ای‌مرده دل مسیح دمی

طبیب راه نشین ـ اضافه بیانی مراد آن اطبائی است که در سراهها بساط طبابت میگسترند و مریضها را طبابت میکنند، مانند طبیبان حرم سلطان با یزید.

درد عشق ، اضافه لامیه ومفعول مقدم فعل «نشناسد»

بدست کن : بدست بیار . ای، حرف ندا ومنادی محذوف

مرده دل ، ازاقسام صفت مرکب : مسیح دم ، هکذا ، ویا حرف وحدت.

محصول بیت ـ طبیب راه نشین نمیتواند درد عشق را تشخیص دهد .

پس ای مرده دل برو جانان عیسا نفسی بدست بیار . مراد اطبا قادر نیستند درد عشق را چاره کنند، چونکه درمان درد عشق فقط وصلت جانان است .بنابراین جانان عیسا نفسی پیدا کن که دردت را درمان کند .

مراد از « مرده دل » دل غمناك و غصه‌دار است یعنی‌دلی که در اثر غم و غصه افسرده شده مثل اینکه مرده است .

تقدیرش : ای عاشق مغموم و مهموم ، جانانی بدست بیار که غم وغصه‌ات را برطرف کند.

حدیث چون وچرا دردسر دهد‌ای دل
پیاله گیر و بیاسا زعمر خویش دمی

چون ـ با واو اصلی برای پرسش است به معنای « کیف» . چرا : برای چه به معنای لم ، پس چون وچرا به معنای « کیف ولم» است .

بیاسا ـ فعل امرمخاطب : راحت کن وآسایش کن . عمرخویش، اضافه‌لامیه دم : یك نفس .

محصول بیت ـ حدیث چون وچرا دردسر دهد: گفتگوی مردم سبب دردسر میگردد پس ای دل باده بنوش و دمی ازعمرت راحت کن . مراد : به بگو مگوی

مردم توجه نداشته باش وبلکه دمی ازعمرت آسوده بگذران .

بیا که وقت شناسان دو کون بفروشند
بیك پیاله می صاف و صحبت صنمی

وقت‌شناس ـ به کسی اطلاق میشود که فرصت را غنیمت بداند.

دو کون : دوعالم ومفعول مقدم فعل «بفروشند» . بیك : با حرف مقابله. می‌صاف ، اضافه بیانی . صحبت صنمی ، احتمال دارد اضافه مصدر به فاعل‌و یا به مفعولش باشد .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : بیا که وقت شناسان دوعالم را به‌یك پیاله شراب صاف وبه صحبت یك دلبرمیفروشند. مراد : دو دنیا را به می و محبوب بفروشند یعنی‌عوض کنند چنانکه شاعر میفرماید :

می و محبوبی اولماسه نسی‌واریدی دنیانك. ترجمه : دنیا اگر می و محبوب نداشت چه داشت .

دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عشقست
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی

دوام عیش ـ اضافه مصدر به فاعلش . واو، حرف عطف تنعم : درمیان نازو نعمت بودن است . شیوهٔ عشق، اضافه لامیه . معاشرما ، اضافه اسم فاعل به‌مفعولش و «یا» ضمیرخطاب. نیش غم، اضافه بیانی ویا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ همیشه درعیش ونعمت بودن برخلاف اقتضای عشق است‌پس اگر با ماهم صحبت هستی نیش‌غم‌نوش کن. مقصود:ذوق وصفا وعیش‌شیوهٔ عشق‌نیست، پس اگریار موافق مایی غم وغصه بخور که مقتضای عشق ومحبت، دردوبلاست .

سزای قدر توشاها بدست حافظ نیست
جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی

سزا ـ اسم است به معنای لایق . سزای قدر، اضافه اسم فاعل به مفعولش قدر تو، اضافه لامیه . شاها ، منادی الف حرف ندا . بدست حافظ ، با حرف ظرف واضافه لامیه .

نیاز شبی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت یا حرف تنکیر ، واو ، حرف عطف.
دعای صبحدم ، این اضافه به معنای «فی» است و یا حرف تنکیر.

محصول بیتـ شاها جز از نیاز شبانه و دعای دم صبح، حافظ چیزی ندارد که لایق قدر بلند تو باشد: یعنی تنها تحفه وهدیهٔ حافظ که لایق مقام توست همان ثنا و نیازشبها و دعای روزهاست.مقصود : حافظ شب و روز دعاگویت است.

درمعنای مصراع دوم : جزاز نیازشبی و دعای صبحدمی ـ نیاز منسوب به شب و دعای منسوب بهصباح گفته‌اند . این مفسر ازعلم قافیه بی‌بهره بوده زیرا اجتماع یای وحدت و تنکیر با یای نسبت از عیوب قافیه میباشد .

ولە ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و سی و چهارم

احمدالله علی معدلة السلطانی
احمدشیخ اویس حسن ایلخانی

احمدالله ، فعل وفاعل ومفعول صریح . یعنی احمد، فعل مضارع متکلم وحده از باب علم و لفظةالله ، لفظاً منصوب مفعول صریحش . معدلت ، به فتح میم و به کسر وفتح دال به معنای «عدل» مصدر میمی است . معدلةالسلطانی ، اضافه لامیه.

در کلمهٔ سلطانی، الف حرف ردف و نون حرف روی ، ویای ساکن متولداز کسرهٔ نون حرف وصل.

احمد، عطف بیان سلطان است .

لفظ «ابن» درهردوجا محذوف است ، تقدیرش: احمد بن شیخ اویس بن حسن ایلخانی است درتراکیب حذف لفظ «ابن» شایع است چنانکه در گلستان واقع شده.

مصراع : بنام سعدابی بکرسعدبن زنگیست ، تقدیرش: بنام سعدبن ابی بکر بن سعدبن زنگیست. ایلخانی ، یا حرف نسبت ، به سلاطین اسلامی که از نسل هلاکو بودند ایلخانیان گویند. چنانکه به پادشاهان ما (ترکها) عثمانیان گویند .

محصول بیتـ به سبب عدالت پادشاه، حق تعالی را حمد میگویم. یعنی بواسطهٔ اینکه پادشاه عدالت دارد (عادل است) حمد و شکر خدا را بجا میاورم و آن پادشاه: سلطان احمد، پسرشیخ اویس بن سلطان حسن میباشد .

درمعنای مجموعی بیت : حمد میکنم به خاطر عدل سلطانی که احمد شیخ اویس

ص ۲۰۷ جلد سوم شرح

پسرحسن ایلخانی است . این مفسرعبارت : احمد شیخ اویس ، را مبهم گفته است.

خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد
آنکه‌می زیبد اگرجان‌جهانش‌خوانی

شهنشاه ــ دراصل‌شاهنشاه که اول‌بصورت‌شاهانشاه بوده واصل اینهم شاه‌شاهان بود همانطور که در روم به پاشایان«بگلربگی» گویند.

نژاد ، به فتح ویا به کسر نون به معنای اصل است . که ، حرف رابط صفت یا حرف بیانی ،

می‌زیبد ، فعل مضارع مفردغایب : برازنده و لایــق است . جان جهــانش ، اضافه لامیه .

خوانی ، فعل مضارع مخاطب .

محصول بیت ـ خان مذکور پسر احمد خان بن خان وشهنشاه شهنشاه نژاد است یعنی آبا واجدادش‌سلاطین‌بودند،واگربگوئی که‌خان احمد جان وروح‌جهان است میزیبدش یعنی اوشایستگی این لقب را دارد و لایق است .

دیده نا دیده باقبال تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی

دیده ــ لفظ مشترك است به معنای «چشم» و «دیده است» نادیده : ندیده .

با قبال تو، با حرف‌صله واضافه لامیه ومتعلق بهٔ فعل «آورد» یعنی مفعول‌غیر صریح وایمان مفعول صریحش .

مرحبا ، مفعول مطلق، عاملش مقدر است چنانکه در کتابهای نحومبین‌است.

ای،حرف ندا ومنادایش «احمد» لیکن‌بعداز تمام بیت تقدیرمیشود ، چنانکه درتصویرمعنا معلوم میگردد.

بچنین ، با حرف صله متعلق به ارزانی ، لطف خدا ، اضافه لامیه ارزانی : لایق .

محصول بیت ـ هنوز ترا چشم ندیده بود اما به دولتت ایمان آورد . یعنی‌تو

هنوز شاهزاده بودی و مردم بدون اینکه ترا ببینند اقرارداشتند که سلطنت نصیب‌تو خواهد شد و این موضوع را یقین داشتند . یا خود با تقدیر یك «واو» اینطور معنا می‌شود :

چه آنها که ترا دیده بودند وچه آن عده که هنوز رویت نکرده بودند همگی بالاتفاق اقرار داشتند که دولت شاهی ازآن توخواهد بود . مراد : هنوزنهال بودی اما بقدری‌الطاف واعطافت شامل همه بود که هر که دید وشنید گفت : دولت سلطنت مال‌تو وبتو خواهد رسید. مرحبا ای‌خان‌احمد که به‌چنین‌لطف و احسان خداوندی لایقی . یعنی احمدی لایق برای سلطنت .

ماه اگر بی‌تو برآید بدونیمش بزنند
دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی

برآید ـ دراینجا یعنی طلوع نماید . بدونیمش ، با حرف تأکید : دو نیم : دو پاره .

بزنند : متضمن‌معنای‌بکنند . دولت احمدی ، اضافه بیانی، ومراد ازاحمد در اینجاحضرت محمد علیه‌السلام‌میباشد. واو،حرف عطف. معجزهٔ سبحانی، اضافه‌بیانی و یاها حرف نسبت .

محصول بیت ـ ماه فلك اگر بدون اجازه و امر تو طلوع نمـاید ، دولت محمدیه و معجزهٔ صمدیه آن را دو پاره میکنند . مراد : کسیکه در برابر امرت نافرمانی کند ،کانه عاصی خداوند و پیغمبرش صلی‌الله علیه و سلم است . زیرا که تو پادشاه عادلی پس‌مخالفت با تو سبب خزی[1] خذلان میباشد ، درواقع عصیانی‌است در مقابل خداوند وپیغمبرش صلی‌الله علیه وسلم.

جلوهٔ‌بخت تو دل میبرد از شاه و گدا
چشم بد دور که‌هم‌جانی و هم جانانی

جلوهٔ بخت تو ـ هردو اضافه لامیه، یعنی عرض جمال کردن طالع تو(جلوه

---

[1] خزی: خواری و ذلت. م

گری) جلوه ، مبتدا ، دل میبرد، خبر مبتدا . که، حرف تعلیل . جانی وجانانی ، یای هردو برای خطاب است .

محصول بیت ـ جلوه گری بختت ، از شاه و گدا دل میبرد.

مراد : کمال وقدرت دولت وسعادتت تمام عالم را مطیع ومنقادت کرده.

چشم بد دورت بادکه هم جان وهم جانان تمام عالمی .

یکی درتوضیح معنای شعریاهای کلمه «جانی وجانانی» را نسبت گرفته‌است. معلوم میشود این شخص یای خطاب و یای نسبت را نشناخته است .

بر شکن کاکل ترکانه‌که درطالع تست
بخشش‌و کوشش‌خاقانی‌وچنگیزخانی

برشکن : پرچین کن . کاکل ترکانه : کاکل مخصوص به ترك . مراد کاکل ترکانه را پرچین کن. که ، حرف تعلیل.

خاقان ، لقب پادشاهان چین است ، دراینجا قطع نظر ازاین مطلب ، درزمان قدیم پادشاهی بوده خاقان نام وخیلی سخی بوده . او جد اعلای هلاکوی چنگیز است که سلاطین‌ایلخانیه نسبتشان بهمین‌خاقان میرسد.

محصول بیت ـ کاکلت را چون کاکل ترکانه پر شکن کن ، زیرا بخشش خاقانی و کوشش وسعی چنگیزخانی دردولت وطالع‌تست. کوشش و جدیت‌چنگیز- خان درتواریخ ایلخانیه معلوم است چون با اینکه ازنسل سلاطین نبود اما تمام‌عالم را فتح نمود و به تصرف خویش درآوردچنانکه خروجش فتنه‌ای درعالم‌برپاساخت که تا قیامت از خاطره ها فراموش نخواهد شد . حاصل: خطاب به خان احمد ، میگوید : افتخارکن که در طالعت اخلاق و اطوار دو پادشاه بزرگ مندرج است : سخا و کرم‌خاقانی‌و کوشش وفتح‌چنگیزخانی. چنگیزخان اگرچه خودش‌کافر بود، اما بعضی از افراد نسل او بدین اسلام گرویدند و پادشاهان عادلی بودند.

گرچه دوریم بیاد توقدح می نوشیم
بعد منزل نبود در سفر روحانی

محصول بیت ـ اگر چه از تو دوریم اما به عشق تو جام باده نوش میکنیم. یعنی اگرچه به ظاهر ازتو دوریم ، اما غائبانه به ذکرجمیلت مشغولیم، چونکه در سفرروحانی بعد منزل وجود ندارد .

مراد : نسبت به ارواح قرب و بعد متصور نمیشود. یعنی تنم دراین‌جا وجانم درآن‌جا : نزد تو است .

گویا سلاطین ایلخانیه فصل تابستان را در شیراز بسر میبردند و در زمستان محل سکونتشان بغداد بوده . چونکه شهرشیراز در اطراف خود محل ییلاقی زیاد دارد وبغدادهم شهر ساحلی‌است. پس‌هنگامیکه خواجه این‌غزل را سروده احمدخان دربغداد بوده است بنابراین غزل را به بغداد ارسال فرموده است .

از گل فارسیم غنچهٔ عیشی نشکفت
حبذا دجلهٔ بغداد و مـی ریحانی

گل فارسی ـ اضافه بیانی ومراد آب وهوای فارس است و یا حرف نسبت . غنچهٔ عیش ، اضافه بیانی یا حرف وحدت ویا تنکیر.

حبذا : از افعال مدح، «حب» فعل و ذا فاعلش . دجلهٔ بغداد ، اضافه لامیه و مخصوص‌بالمدح ومبتدا وجملهٔ فعلیه‌خبرمقدمش،ماحصل باید گفت از اقسام‌اعرابش یك قسمش این است.البته اقسام دیگرهم دارد اما اینجا مقام بیان همهٔ اقسام به‌نحو کامل نیست .

دلیل اضافه دجله به بغداد اینست که به این شط جز در بغداد در هیچ جا «دجله»[1] گفته نمیشود. می‌ریحانی اضافه بیانی ونوعی شراب است .

محصول بیت ـ از گل فارس برایم غنچهٔ عیش و صفا نشکفت : آب وهوای فارس به من ذوق وصفا نداد . چه خوش است رود بغداد وبادهٔ ریحانیش.

حاصل : چون شاه احمد درشیراز نیست منهم دراین‌شهر آسایش ندارم اینست

---

۱ ـ الدجلة : وقیل سمی بذلك‌لانه غطی‌الارض بمائه حین فاض . المنجد .

که آرزوی بغداد را میکنم چون شاه احمد در آنجاست . وتمام آمال و مرادهایم در سایهٔ وجود شریف او به حصول می‌پیوندد.

سر عاشق که نه خاك در معشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی

سرعاشق ــ اضافه لامیه . که ، حرف رابط صفت . نه، ادات نفی و درمعنا به فعل «بود» متعلق است چون به ضرورت وزن منفصل شده لذا با «های» رسمی نوشته شده . یعنی مقتضای قواعد زبانشان اینست که متصل باشد «نبود»

خاك درمعشوق ، هر دواضافه لامیه. خلاصش شین «ضمیر» به سرعاشق راجع است .

محنت سر گردانی، اضافه بیانی شخصی.سر گردان در لغت یعنی کسیکه‌سرش میچرخد . وچون لازمه‌اش «حیرت» است پس بجای کلمه «حیران» سر گردان بکار میبرند ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ عاشقی که سرش خاك در معشوق نباشد، کی آن سرازمحنت سر گردانی خلاص‌میگردد . بطریق استفهام انکاری یعنی‌هر گز ازسر گردانی‌نجات نمی‌یابد . زیرا مادامکه آن سر زنده است همیشه سر گردان وحیران خواهد بود اما همینکه تبدیل به خاك شد خلاص میگردد، اما خاك درجانان بودنش بسیار بهتر وشایسته‌تر است.

درمعنای مصراع دوم گفته‌اند: کی ازمحنت سر گردانی خلاص برایش‌ممکن میگردد این مفسر در ادای مطلب خیلی سر گرانی کرده است .

دیگری گفته‌است: ازمحنت سر گردانی کی برایش خلاصی‌بود .این گوینده هم پیرو مفسر اول بوده است .

ای نسیم سحری خاك در یار بیار
تاکند حافظ از و دیدهٔ دل نورانی

خاك در یار ــ هر دو اضافه لامیه . تا حرف تعلیل . از و ، ضمیر برمیگردد

به خاك در . دیدهٔ دل ، اضافه لامیه . نورانی ، اسم منسوب : منور و روشن .

محصول بیت ـ ای نسیم سحری ، خاك در یار را بیار ، تا که حافظ با آن دیدهٔ دلش را روشن و مجلا کند . چونکه آن خاك کحل بینش است .

ولهایضاً

از بحر هزج : فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

غزل پانصد و سی و پنجم

وقت را غنیمت‌دان آن قدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان این دمست تا دانی

وقت ـ مفعول اول وغنیمت مفعول دوم فعل «دان» . ورا ، ادات مفعول. که، حرف بیان. تا ، اینجا ادات تنبیه. دانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت ـ تا میتوانی دوران صحت وسلامت را غنیمت بدان، زیرا بدان که حاصل از زندگی فقط این زمان صحت است . یعنی مقصود من از حیات همان دم صحت وسلامت است .

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت داد عیش بستانی

کام بخش ـ ترکیب وصفی : مراد بخش ویا حرف حرف مصدری. کام‌بخشی گردون ،اضافه لامیه .

کام ، مبتدا وعمر با مابعدش خبر مبتدا . داد عیش ، اضافه لامیه.

محصول بیت ـ کام بخشی گردون عمر در عوض دازد: اگر فلك مراد و آرزوی کسی را بر آورده کند . یعنی اگر کسی را کامروا کند در عوض عمرش را میگیرد: هلاکش میکند خلاصه به‌هیچ کس چیزی را به رایگان نمیدهد . چنانکه حضرت شیخ عطار میفرماید :

بیت - چرخ مردم خوار اگر روزی دومردم‌پرورست
نیست از شفقت مگر پروارهٔ او لاغر است

پس دراینصورت سعی کن از آن اقبالی که بواسطهٔ سازگاری فلك به توروی آورده داد عیش را بستانی یعنی آن زمان را که دولت به تو دست داده صرف ذوق وصفا کن : چون عمر بقا ندارد باری صرف عیش وصفا گردد.

پند عاشقان بشنو و ز در طرب بازای
کین همه نمی ارزد شغل عالم فانی

پند عاشقان - اضافه لامیه . درطرب ، اضافه بیانیه . باز، حرف تأکید. آی با الف ممدوده فعل امرمفردمخاطب . کین، که حرف تعلیل واین همه : به‌کام‌بخشی گردون اشاره است .

نمی‌ارزد : ارزش ندارد . شغل عالم ، اضافه مصدربه مفعولش به‌معنای «فی» عالم فانی ، اضافه بیانی .

محصول بیت - پند عاشقان را بشنو وبپذیر: شادی و شادمانی کن ، خلاصه به‌خاطردنیا غم وغصه مخور ، زیرا همهٔ آن کام بخشی ودولتی که میدهد به شغل عالم فانی‌نمی‌ارزد.مراد : رفعت وعزتی که گردون دون‌میدهد، به مشقتی که درعالم فانی برای بدست‌آوردن آنها میکشی نمی‌ارزد.

پیش زاهد از رندی‌دم‌مزن‌که‌نتوان‌گفت
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی

دم - مفعول صریح و «ازرندی» مفعول غیرصریح‌فعل «مزن» . وپیش‌زاهد ، مفعول فیه . که ، حرف تعلیل . نتوان گفت ، مرهون مصراع دوم . گفت ، دراینجا به معنای گفتن است . باطبیب نا محرم، باحرف صله واضافه بیانیه وتمام‌مصرع دوم مفعول غیرصریح‌فعل «گفت» . وحال‌درد پنهانی ، مفعول صریحش واضافه‌ها لامیه وبیانیه .

پنهانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت- پیش زاهد دم‌از رندی مزن: در نزد زاهد صحبت رندی‌مکن زیرا به طبیب نامحرم نمیشود درد پنهانی را گفت : با زاهد صحبت از رندی کردن عیناً مانند گفتن دردنهانی است به پزشك نامحرم.

آن مفسری که بجای طبیب، طبیبان ایراد کرده بین موزون و ناموزون‌فرقی قائل نشده‌است . رد شمعی

باغبان چو من زینجا بگذرم حرامت باد
گر بجای من سروی غیر دوست بنشانی

باغبان ، منادی . حرامت باد ، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت- ای باغبان ، وقتی من از این دنیا رفتم یعنی مردم ، حرامت باشد اگر بجای من : برسر مقبرهٔ من غیر از دوست سروی بنشانی . مراد : بعد از مرگم برسرمزارم غیراز دوست سروی نشانده نشود. حاصل: احیاناً بر وفق مرادم جانان بیاید و برسرخاکم اندکی بنشیند، پس‌قرار گرفتن دوست برسرخاکم بجای سروی است که مینشانی .

کسیکه بجای «غیردوست» «بغیردوست» نوشته، عجب موزون بوده. ردشمعی

خم شکن نمی داند این قدر که صوفی‌را
جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی

خم شکن - ترکیب وصفی ازشکنیدن : خم شکننده .

باید معلوم گردد وچندین بارهم باین مطلب اشاره شده که در دیار عجم امر به معروف ونهی ازمنکر بامحتسبان است ، پس‌باصطلاح آنها خم شکن همان‌محتسب است اما در سرزمین ما این خدمت را آبدارباشیها انجام میدهند ومحتسبان فقط به مصالح مربوط به نرخ رسیدگی میکنند.

که ، حرف بیان . صوفی را ، مرهون مصرع دوم و را ، ادات تخصیص.

جنس خانگی ، تقدیرش جنس شراب خانگی است ، چیزهایی که در خانه تهیه و درست میشود خانگی گویندویا حرف نسبت .

لعل رمانی ، اضافه بیانی و یا حرف نسبت : لعل قرمزچون دانهٔ انار. چون لعل قرمز بیشتر ازرنگهای دیگرش ارزش دارد لذا با رنگ رمانی وصفش کرده.

محصول بیت ـ محتسب تا این حد نمیداند که صوفی شراب خانگی چون لعل رمانی دارد : خبر ندارد که صوفی شراب قرمز اعلا دارد که درمنزل تهیه شده . به صوفیان ظاهرپرست «صورت پرست» مرایی تعریض است .

میروی و مژگانت خون خلق میریزد
تند میروی جانا ترسمت فرومانی

تند ـ در لغت تیز است اما اینجا مراد از آن زود وسریع ، میباشد.

ترسمت ، تا ضمیرمنصوب متصل اما در معنا درمقام ضمیرمرفوع منفصل قرار گرفته .

فرومانی، فرو، ادات تأکید، مانی‌فعل‌مضارع مفرد مخاطب «بمانی» ومیمانی اما دراین‌بیت مراد: خسته بشوی وعاجز بمانی .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : تومیروی ومژگانت خون‌مردم را میریزند ، ای جانان خیلی تند میروی میترسم که خسته شوی و درمانی . یعنی اکنون که زمان دلبری وطنازیت است دلبریت روی مردم خیلی اثر ونفوذ دارد.اما میترسم همینکه خطت درآمد نتوانی حکمت را اجرا کنی وعاجز بمانی .

مراد : حالا با غرورحسن میروی ، ولی میترسم از آن روزیکه حسنت زوال پذیرد ونتوانی این وضع خودرا ادامه دهی .

بادعای شبخیزان ای شکردهان مستیز
در پناه یك اسمست خاتم سلیمانی

با ـ اینجا به معنای «مع» است . دعـای شبخیزان ، اضافه لامیه و شبخیز : ترکیب وصفی مراد کسانی است که احیای لیل میکنند، الف ونون ادات جمع.

شکردهان ، از اقسام صفت مرکب : جانانی که شیرین دهان است .

مستیز، فعل‌نهی‌مفرد مخاطب: عناد مورز.مصرع دوم درمقام تعلیل‌قرار گرفته

پناه یك اسم اضافه لامیه و خبرمقدم و خاتم سلیمانی، اضافه بیانیه ومبتدا . مراد از «یك اسم» اسم اعظم میباشد که روی نگین خاتم سلیمان نقش‌شده بود.

محصول بیت ـ ای جانان شیرین دهان با دعای شب زنده داران عنادمورز یعنی ازعزیزان دعای‌خیر بخواه زیرا خاتم وسلطنت حضرت سلیمان درپناه اسم‌اعظم است . حاصل : همانطور که انگشتری و سلطنت سلیمان در کنف حمایت یك اسم قرار گرفته بود، توهم دراثر آن دعایی که عزیزان در حقت میکنند از جمیع آفات وعاهات محفوظ وسالم میمانی ،

دل زناوك چشمت گوش داشتم لیکن
ابروی کماندارت میبرد به پیشانی

گوش داشتم ـ نگهداشتم یعنی حفظ کردم . ابروی کماندار، اضافه بیانیه و کماندار، ترکیب وصفی ، دارندهٔ کمان: تعبیری است از ابروی مقوس.

پیشانی ، لفظ مشترك است و دراین بیت به معنای مکروحیله میباشد.

محصول بیت ـ دلمرا ازتیرچشمت محافظت کردم ومصون نگهداشتم ، امـا ابروی کمانیت با مکروحیله آن را از من میگیرد ومیبرد. یعنی در برابرابروانت نتوانستم دلمرا نگهدارم بزور از من گرفتند و بردند.

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی
کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی

یوسف عزیز، اضافه بیانی . رحمی ، یا حرف وحدت یا تنکیر و مفعول یك فعل مقدرتقدیرش:رحمی کنید. کز، که‌حرف تعلیل .غمش، شین «ضمیر» برمیگردد به یوسف . حال پیر کنعانی ، اضافه لامیه وبیانیه مراد حضرت یعقوب نبی است در این بیت کنایه ازخودش است (شاعر) .

محصول بیت ـ یوسف عزیزم رفت: جانانم عازم‌سفر شد، ای برادران‌رحمی بحالم بکنید که از غم فراقش حال پیر کنعانی سخت منقلب است . یعنی در فراق جانانش بی‌قرار وبی‌اختیار شده، حاصل: بسیار محزون وغمناك دیدمش .

زاهدپشیمان را ذوق باده خواهد کشت
عـاقـلا مـکـن کاری کاورد پشیمانی

زاهد پشیمان ــ اضافه بیانی و «را» ادات مفعول . ذوق باده ، اضافه لامیه. کشت ، اینجا کشتن یعنی به کشتن خواهد داد . عاقلا، منادی . کاری، یا حرف وحدت. کاورد، که حرف بیان ویا رابط صفت . پشیمانی ، یاحرف مصدر.

محصول بیت ــ زاهدی را که از توبه کردن پشیمان گشته ، ذوق می‌خواهد کشت . پس ای عاقل کاری مکن که پشیمانی بارآورد: کاریکه موجب ندامت‌میگردد هرگز مکن .

حاصل : ای زاهد تو که پشیمان میشدی پس چرا توبه کردی .

از درم درا روزی تازنم ز شادی دست
روشنی بمـن پیوسـت راسـتی بمهمانی

از درم ــ میم ضمیر مجرور متصل منصوب . در آ ، در ادات تأکید و «آ» با الف ممدوده : بیا، چنانکه چندین‌بار دراین کتاب تکرارشده است . روزی، یاحرف وحدت. تا ، حرف‌تعلیل. زنم، فعل‌مضارع متکلم وحده . ز شادی ، یا حرف‌مصدر. دست ، مفعول صریح وز شادی مفعول غیرصریح فعل «زنم» . روشنی با مابعدش در مقام تعلیل یا خود درمقام بیان‌قرار گرفته است.

بمن، با حرف صله . پیوست : واصل گشت. راستی: حقیقةً . بمهمانی ، با حرف مصاحبت و«یا» حرف وحدت یا تنکیر ویا حرف مصدری .

محصول بیت ــ یك روز بخاطر من از در داخل شو. از درم درا : از در بمن واردشو تا که ازشادی وخوشحالی‌دست بزنم وبگویم که حقیقةً بایك مهمان‌یامهمانی آمدنت روشنی بمن بخشید یعنی : آمدنت سبب سرور ونورم شد، این را بگویم واز شادی دست بزنم

درمعنای مصرع دوم : روشنی برمن‌تابید به جهت برپا داشتن مهمانی ونیز آن که گفته است : دراثر حصول استقامت برای من روشنائی شد .

یکی دیگر گفته است : یعنی راستی‌سبب سرور شده. این مفسرین هیچکدام

معنای شعر را راست نگفته‌اند.

جمع کن باحسانی حافظ پریشان را
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی

باحسانی ـ با حرف مصاحبت و یا حرف تنکیر . ای ، حرف ندا و منادی محذوف تقدیرش : ای جانان . شکنج گیسو، اضافه لامیه و مبتدا . مجمع پریشانی اضافه لامیه وخبر مبتدا ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ حافظ پریشان را با احسانت جمع کن : ای‌جانانی که چین وشکنج گیسویت مجمع پریشانی‌است‌حافظ پریشان را با احسانت جمع کن.

گر تو فارغی از من ای نگار سنگین‌دل
حال‌خود بخواهم گفت پیش آصف ثانی

محصول بیت ـ ای نگارسنگین دل «قسی‌القلب» اگر ازمن فارغی یعنی‌اگر مرا ترك کرده‌ای پس منهم وضع وحال خودمرا پیش‌آصف ثانی خواهم گفت، یعنی اگر مرا رها کنی و از من فارغ شوی منهم از دست تو به وزیر اعظم شکایت خواهم کرد که‌انتصاف ازتو بگیرد.

وله ایضاً

از بحر هزج: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غزل پانصد و سی و ششم

هواخواه‌توام جانا و میدانم که میدانی
که‌هم‌نادیده‌می بینی‌وهم‌نبوشته‌میخوانی

هوا خواه توام ـ اضافه‌ها لامیه : خواستارعشق توهستم یعنی محب توام .
که ، حرف تعلیل .

محصول بیت ـ ای جانان علاقمند و دوستدار تو هستم ومیدانم که علاقه‌مرا نسبت به خودت میدانی ، زیرا قابلیت وبینائی توبقدری است که هم چیزهای‌ننوشته را میخوانی وهم چیزهای نادیده را می‌بینی . مراد :استعدا وقابلیت تو بدرجه‌ایست که با یك نظرمحب خود را میشناسی .

ملك در سجدهٔ آدم زمین بوس تو نیت کرد
که در حسن تو چیزی یافت‌بیش‌ازطورانسانی

محصول بیت ـ ملك در سجدهٔ آدم زمین بوسی ترا قصد کرد : یعنی‌مرادش از سجدهٔ آدم در واقع سجده کردن بر تو بود، زیرا در حسن تو چیزی ما فوق‌طور وعادت انسان یافت .

مقصود : در توچیزی دید که‌آن درنوع انسان پیدا نمیشود اما درآدم‌موجود بود، پس بهمین‌سبب آدم را سجده کرد.

خم جعدت‌بنامیزد کنون‌مجموعهٔ‌دلهاست
ازآن بادایمنی بادت که انگیزد پریشانی

خم جعد ـ اضافه لامیه، چونکه جعد از شکنج وشکن تجرید شده وبه‌معنای

ص ۳۶۵ جلد سوم شرح

زلف است. بنا میزد، این کلمه درمقام دعا وتحسین بکارمیرود.

محصول بیت ـ خم زلفت که اکنون‌مجموعهٔ دلهاست، یعنی قرارگاه‌دلهاست حق تعالی از چشم زخم محافظتش کند. وا ز آن بادیکه پریشانی میاورد در امان باشی.

مراد: ازآن‌بادی که پریشانی بدنبال داردخداوند زلفت و خودت‌رامحافظت کند و در امان نگهدارد.

امید ازبخت میدارم که بگشایم کمر بندش
خدا را ای فلك ازمن‌گره بگشا زپیشانی

گره بگشا زپیشانی ـ یعنی بمن هشاشت وبشاشت نشان بده، چونکه گره‌بر پیشانی انداختن ازیك امر نامطلوب وکریه حاصل میشود، حاصل: تعبیری است‌از عدم رضایت. یعنی: با من دشمنی وعداوت نکن.

محصول‌بیت ـ امیدوارم بختم یاری کند که کمربند جانان را بگشایم: وصالش نصیبم گردد پس ای فلك بخاطر خدا نسبت بمن کینه و دشمنی نداشته‌باش.

یعنی برسروصالش به من حسودی مکن.

بیفشان‌زلف‌وصوفی‌رابباری و برقص‌آور
که‌ازهررقعهٔ دلقش‌هزاران بت‌برافشانی

محصول بیتـ زلفت را تکان بده و صوفی را ببازی وبرقص بیاور، تا که ازهروصلهٔ خرقه‌اش چندین هزاربت بریزی. یعنی به عشق تو دچار گردد ورسوای عالم شود، آنوقت هرچه مکرو ریا درباطن دارد همه ظاهرشود.

چراغ‌افروز چشم مانسیم زلف خوبانست
مباد این‌جمع رایارب‌غم از باد پریشانی

چراغ افروز ـ ترکیب وصفی: روشن کنندهٔ چراغ. چراغ افروز چشم،از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش. چشم ما، اضافه لامیه.

چراغ افروز، مبتدا ونسیم خبرش. نسیم زلف خوبان، هردواضافه لامیه.

مباد، فعل دعائی است به صورت نهی‌غایب . این جمع : به زلف خوبان اشاره میکند. باد پریشانی ، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ آنچه چراغ چشم ما را روشن میکند ، نسیم زلف زیبایان است یارب این جمع را (زلف زیبایان) داغم ازباد پریشانی نباشد، یعنی هرگزپریشان نگردد وهمیشه مجموع باشد.

ملامتگو چه دریابد ز راز عاشق ومعشوق
نبیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی

ملامتگو ـ ترکیب وصفی : سرزنش کننده . چه دریابد : چه میفهمد زیرا وقتی «یابد» با لفظ «در» بکار رود معنای فهم و ادراك میدهد.

محصول بیت ـ آنکه عاشقان را ملامت میکند از راز عاشق و معشوق چه میفهمد: اوچه میداند که عشق ومحبت چیست . زیرا شخص کور چشمش هیچ چیز نمی‌بیند خصوصاً راز نهانی‌را. خلاصه آنچه آشکار است‌نمی‌بیند.تا چه برسد به‌نهانی.

ملول ازهمرهان بودن طریق کاردانی نیست
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی

محصول بیت ـ ازهمراهان ملول شدن طریقهٔ کاردانی نیست: شخص کاردان از رفقا مکدر نمیشود ، پس دشواری منزل را تحمل کن به یاد زمان‌آسانی. حاصل به‌یاد وامید صفا وآسایش آنجا که میروی سختی منزل را بکش .

دریغ آن‌عیش‌شبگیری که‌چون‌باد سحر بگذشت
بدانی‌قدر وصل‌ای دل چو در هجران فرومانی

عیش شبگیری : عیش وعشرتی که سراسر شب ادامه داشته باشد.

محصول بیت ـ حیف ازآن عیش وعشرتی که‌تمام شب را داشتیم اما چون‌باد سحری گذشت ای‌دل قدر وصل را موقعی میفهمی که به هجران مبتلا گردی.حاصل آنوقت که به درد فراق دچار شدی قدر وصال را دریابی . مراد : قدر عیش شبگیر را آن وقت میفهمی که به درد شب فراق گرفتار شوی .

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی

خیال چنبر زلفش ـ اضافه لامیه و دواضافه‌آخر بیانیه است .

نگر ، فعل امرمفرد مخاطب : نظر کن اینجا یعنی مواظب باش.

تا ، ادات تعلیل . حلقهٔ اقبال ناممکن ، اضافه‌ها بیانی است .

نجنبانی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب : تکان ندهی .

محصول بیت ـ خیال حلقهٔ زلف جانان گولت میزند، پس ای‌حافظ مواظب باش که حلقهٔ اقبال غیرممکن را نجنبانی .

مراد : برای دولتی که بدست نمیاید کوشش نکنی .

حاصل : حلقهٔ زلفش حلقه دولتی است که میسر نمیگردد پس‌دراینصورت دست ازآن حلقه بردار که فتح باب میسر نمیشود.

ولهایضاً

غزل پانصد و سی و هفتم

گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی
چون نیك بدیدم بحقیقت به از آنی

که ـ حرف رابط مقول قول . تویی: توهستی ، یوسف ثانی ، اضافه بیانی.
از آنی، ازسه کلمه ترکیب یافته: از، آن، ویای خطاب. آن[1] اسم اشاره: اشاره به یوسف .

محصول بیت ـ مردم گفتند که تو یوسف ثانی هستی ، چون خوب نگاهت کردم دیدم در واقع یاحقیقةً از او بهتری: ازیوسف زیباتر واعلاتری چنانکه شاعر گوید .

مصرع ترکی: یوسفی بیلمرم اما سنی اعلابیلورم یعنی یوسف را نمیدانم اما تو اعلا وزیباتری.

شیرین‌تر از آنی بشکرخنده که گویند
ای خسروخوبان که تو شیرین زمانی

محصول بیت ـ توباخندهٔ شیرینت ، شیرینتر از آنی که مردم گویند: شیرینتر از آنی که تعریفت میکنند. ای پادشاه زیبایان تو شیرین زمانه‌ای .

غیر ازمناسبت خسرو شیرین ، درعبارت «شیرین زمانی» ایهام وجود دارد. تأمل تدبر

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه
هرگز نبود غنچه بدین تنگ دهانی

۱ـ سودی مرحوم درسراسر این کتاب بین اسم اشاره وضمیر اشاره فرقی قائل نشده است. مترجم
ص۳۵۱ جلد سوم شرح.

دهانی ـ یا حرف تنکیر ویا حرف مصدری است .

محصول بیت ـ دهان ترا نمیشود بەغنچه تشبیه کرد، زیرا غنچه هرگز بدین تنگ دهانی نیست . مراد : غنچه اینطور تنگ دهان نمیشود که تویی ، یا خودباین تنگ دهانی نباشد.

گر سرو بماند از قدورفتار تو برجای
بخرام که از سرو گذشتی بروانی

بروانی ـ با حرف سبب ویا حرف مصدر .

محصول بیت ـ اگر سرو از قد وبالا وخرامیدن تو حیرت زده شد وبرجای بماند بخرام که در راه رفتن ازسرو گذشتی، یعنی سرو دریك نقطه ایستاده وحرکت نمیکند وفقط قامتی دارد وبس ،اما توهم خرامانی و هم روان ، پس در رفتاروقامت ازسرو گذشتی .

صد بار بگفتی که دهم‌زین دهنت کام
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی

محصول بیت ـ صد دفعه گفتی که از این دهنم کامت را میدهم ، چرا چون سوسن‌آزاده سراسرزبانی. یعنی‌قولت را عمل‌نمیکنی: ازدهانت‌کامم را نخواهی‌داد.

کام ، دراین بیت به طریق ایهام آمده فتأمل .

گفتی بدهم کامت و جانت بستانم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی

محصول بیت ـ ای جانان گفتی که‌کامت‌را میدهم ودرعوض جانت رامیگیرم میترسم جانم را بگیری واماکامم را ندهی

حاصل : میترسم دراین بیع وشرا گولم بزنی ،

چشم تو خدنگ از سپرجان گذراند
بیمار که دیدست بدین سخت کمانی

خدنگ ـ درلغت درخت گز را گویند، امابعد به تیری که ازچوب درخت مذکور

ساخته میشد اطلاق کردند، وهم به‌تیری که از درخت گزساخته میشودخدنگ گویند یعنی تیریکه برای شکارپرندگان بکار میرود.

سپرجان ، اضافه بیانیه . گذراند، فعل متعدی‌ازگذرانیدن‌و الف و نون‌ادات تعدیه : میگذراند . که، اسم: چه کسی . دیدست : دراصل دیده است میباشدچنانکه مکرر ذکرش گذشته است و بیمار، مفعول مقدمش است .

سخت کمان ، صفت مرکب ، یا حرف مصدری :

محصول بیت ـ چشمت تیرخدنگ را از سپرجان میگذراند، اینچنین‌بیمار سخت کمان : تیرانداز ماهر که دیده است؟

حاصل : بیماری که بدین‌سان تیرانداز ماهر باشد دیده نشده است به طریق استفهام انکاری .

چون اشک بیندازیش از دیدهٔ مردم
آنرا که دمی از نظر خویش برانی

بیندازیش ـ فعل مستقبل مفرد مخاطب ، یای خطاب بـه ضرورت وزن بـاید مفتوح باشد و شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر برمیگردد به لفظ « آن » در مصراع دوم ، و « را » ادات مفعولی . کـه حرف بیان . دمی ، یـا حرف وحدت .

محصول بیت ـ آنرا که یکدم از نظرخویش بیندازی ، چون اشک ازچشم مردم هم میاندازی.

حاصل : کسی‌را که مردودش کنی مردود مردم هم هست.

در راه توحافظ چو قلم کرد زسر پا
چون نامه‌چرایکدمش ازلطف‌نخوانی

نخوانی ـ فعل‌نفی‌مضارع مفرد مخاطب .

محصول‌بیت ـ در راه عشق تو حافظ چون قلم از سر پا ساخته‌یعنی در راه

عشقت از کمال عظمت مقامت مانند قلم باسرراه میرود، پس‌چرا چون نامه ازلطفت اورا دمی نمیخوانی .

مراد : چرا یکدم به نزدت دعوتش نمیکنی .

ولە ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

غزل پانصد و سی و هشتم

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن در آن زمان که تو دانی

نسیم ـ منادی . نسیم صبح ،اضافه لامیه صبح سعادت ، اضافه بیانیه . بدان، با حرف مصاحبت ، که حرف بیان و یا حرف رابط صفت . تا آخر غزل بهمین منوال است .

محصول بیت ـ ای نسیم صبح سعادت، با آن نشانی که خودت داری هروقت که مقتضی میدانی بکوی جانان گذری کن ،یعنی زمان و وقت رفتن به کوی‌جانان را تومیدانی، پس در آن زمان بانجا گذری کن .

تو پیك خلوت رازی ودیده برسر راهست
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تودانی

رازی ـ یا ضمیرخطاب ، واو، حرف حال . سرراه ، اضافه لامیه . بمردمی ، با حرف مصاحبت و یا حرف مصدری . بران ، فعل امر مفرد مخاطب اینجا یعنی زود برو .

محصول بیت ـ خطاب به نسیم میفرماید که : توپیك اسرارخلوتی ، برسرراه منتظریم با وجود پیکی چون تو ما دیده براهیم ، پس محض خاطر انسانیت نه اینکه قصدمان فرمان باشد، همانطور که خودت میدانی‌برو، یعنی چون پیك خلوت رازی‌پس ازجانان‌هرچه زودترخبری‌برای ما بیار که برسرراه‌منتظریم،

البته در این خصوص دستور و امری بتو نمیدهیم بلکه مرادمان اینست که منتی برما بگذاری .

بگو که جان ضعیفم ز دست رفت خدا را
ز لعل روح فزایت ببخشش آنکه‌تو دانی

خدا را ـ مرهون مصرع دوم و «را» ادات تخصیصی . لعل روح فزا ، اضافه بیانی روح فـزا ، ترکیب وصفی ، لعل روح فـزا : لب شادی بخش و روح بخش ببخشش ، شین «ضمیر» به‌خواجه‌برمیگردد به طریق التفات. در ضعیفم، اگر بجای ضمیر «میم» «شین» بود خیلی مناسبتر میشد.

محصول بیت ـ خطاب به نسیم میفرماید : ای نسیم‌جان‌ناتوانم ازدست رفت، به جانان بگو که برای‌خاطرخدا ازلعل روح بخشت به‌آنکه تومیدانی ببخشش.
مراد : ازلعلت بوسه‌های شیرین ببخش .

من‌این‌حروف نوشتم‌چنانکه غیرندانست
توهم‌زروی کرامت‌چنان‌بخوان‌که تودانی

محصول بیت ـ من این حروف را نوشتم بطوریکه کسی نفهمید، پس تو هم ازراه لطف و کرامت چنان بخوان که میدانی ، یعنی بکسی افشا و اظهارمکن‌ممکن است خطاب به نسیم باشد و یا بجانان .

امید در کمر زرکشت چگونه نبندم
دقیقه ایست نگارا در آن میان که تودانی

در کمر ـ درحرف‌صله. کمر ،دراینجا به‌معنای‌شالی‌است که بدور کمرمیپیچیدند کمرزرکش ، اضافه بیانیه : شال کمریکه زردوزی شده‌است ، باصطلاح در بافتش طلا بکار رفته . دقیقه‌ایست ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای نگار به‌کمر زردوزی شدهٔ توچگونه امید نبندم زیرا در آن میان دقیقه‌ایست که تومیدانی:میانت خیال‌باریکی‌است که فقط خودت میدانی.
دراینجا دقیقه کنایه است ازمیان یعنی از کمر باریك .

کلمات : کمرومیان و دقیقه بصورت مراعات نظیراست .

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست
اسیرخویش گرفتی بکش چنانکه تودانی

محصول بیتـ خیال تیغ توبا ما حدیث تشنه وآبست : همانطور که تشنه‌به آب راغب است ، ما هم به تیغ توبهمان درجه راغب و طالبیم پس اسیرخویش راکه گرفتی ، بکش آنطورکه میدانی .

مراد : من اسیرتوام حال‌آنطور که خودت میدانی بقتلم برسان .

حاصل : تیغت برای من به راحتی یك جرعهٔ آب است ، آن را ازمن دریغ مدار هرطورکه میدانی آن جرعهٔ آب را بمن بخوران .

یکیست ترکی وتازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بهرزبان که تودانی

محصول بیت ـ ای حافظ دراین‌معاملهٔ عشق زبان‌ترکی‌وزبان عربی‌یکیست، پس تو با هر زبان که میدانی سخن عشق را بگو، یعنی اعتبار سخن با معنایش است نه با الفاظ ، بنابراین بیان اسرار عشق با هرزبان ممکن است .

حاصل کلام : سرعشق یك امرمعنوی است وبا هرزبان میشود بیان کرد پس مخصوص زبان عربی ویا ترکی وفارسی نیست .

وله‌ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و سی و نهم

دویار زیرك و از بادهٔ کهن دومنی
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

منی ـ دراصل به صورت «منا» بوده با الف ، عجم دراین کلمه تصرف نموده است یعنی برای اینکه الف به یا قلب شود نون را مکسور خوانده‌اند . منا یعنی دومن ، من با تشدید نون هم لغت است اما بازهم به معنای «منا» میباشد .

فراغتی ، یا حرف تنکیر وکتابی یا حرف وحدت و یای گوشهٔ چمنی هم وحدت است .

محصول بیت ـ خواجه میفرماید : دو مصاحب زیرك و به مقدار دومن‌شراب کهنه هم باشد ، ضمناً با فراغت وآسایش خاطر یك کتاب شعر هم باشد .

تمام این وسایل در کنار آب روان و گوشهٔ چمن فراهم گردد.

این بیت مرهون بیت آتی است .

من این مقام بدنیی و آخرت ندهم
اگر چه درپیم افتند هردم انجمنی

درپیم افتند ـ یعنی غیبتم کنند و ازمن بد گویند ، در اصطلاحات روزمرهٔشان (ایرانیان) این عبارت را در مقام غیبت ومذمت بکارمیبرند .

انجمن : جماعت ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ خواجه میفرماید : مقام و مرتبه‌ایکه من دراین مطلع بدان اشاره کرده‌ام به دنیا وآخرت نمی‌دهم : با دوعالم عوض نمیکنم : اگرچه هر دم و ساعت عده‌ای زیادی غیبتم میکنند و ازمن بدگوئی مینمایند . مراد : اگر چه یك مشت مردم بی‌ذوق طعنه‌ام میزنند و بخاطر این حرف در غیابم بد میگویند اما من در قولم مصرم .

درمعنای مصرع‌دوم گفته شده :اگر چه‌هر دم جماعت بزرگی‌بدنبالم‌می‌افتند. نیزیکی دیگر گفته است . هردم عدهٔ زیادی ازمردم بدنبالم افتند. یعنی‌طالبم‌باشند .

این دو مفسر دربیان حرف بی معنی بدنبال هم افتاده و عجیب از هم پیروی کرده‌اند .

هر آن که کنج قناعت بگنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری بکمترین‌ثمنی

هرآنکه ـ دراصل‌هرآنکس بوده به‌ضرورت‌وزن‌ومحکم بودن قرینهٔ«کس» ترك شده است.

کنج ، به ضم‌کاف عربی : گوشه وبه فتح‌کاف عجمی به معنای خزانه است و دراین بیت هردو جایز است .

کنج قناعت ، اضافه بیانی . بگنج دنیا ، با حرف مقابله و اضافه لامیه کاف عجمی است .

یوسف مصری ، اضافه بیانی و مفعول صریح فعل فروخت و بکمترین مفعول غیرصریحش و با حرف مقابله وترادات تفضیل، کمتر: نازلترچون کم یعنی اندك‌و یا حرف نسبت ونون حرف تأکید .

ثمنی : یعنی بها وقیمت ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ هرآنکس که کنج قناعت یا گنج قناعت را باگنج دنیاعوض کرد : یعنی استبدال کرد حضرت یوسف پیغمبر را به قیمت خیلی ارزان فروخته است : به ثمن بخس فروخته است. مراد : کسیکه کنج قناعت را با گنج دنیا عوض

کرد عیناً مانند کسی است که یوسف را با پول خیلی کم عوض نمود.

مصراع دوم معنای به ثمن بخس را متضمن است .

بیا که فسحت این کار خانه کم نشود
بزهد همچو توئی یا بفسق همچومنی

بیا ، خطاب عام است . فسحت درلفظ ومعنا چون وسعت است . این کارخانه: دنیا .

کم : اندك . تویی ومنی، یاها وحدت راست .

محصول بیت - بیا که وسعت این کارخانهٔ عالم به سبب زهد چون تـوئی رونق نمی‌یابد وبیشتر نمی‌شود و با زهد همچو منی ازنظم وانتظام نمی‌افتد . حاصل سخن : دنیا با زهد عالم مرایی چون تو ترقی نمیکند و به سبب فسق فاسقی چون من چیزی از آن کم نمیشود.

کسانی که در معنای مصرع دوم گفته‌اند . بازهد شخصی چون تو ویا بافسق شخصی چون من .

این مفسرین حق معنا را خوب ادا نکرده‌اند.

رد سروری وشمعی

بروز واقعه غم با شراب باید گفت
که اعتماد بکس نیست درچنین زمنی

واقعه ـ دراینجا به معنای حادثه میباشد . غم ، مفعول مقدم فعل «باید گفت» با ، حرف صله «که» حرف تعلیل . بکس ، با حرف صله . زمن : زمان و یا حرف وحدت .

محصول بیت- روزیکه حادثه‌ای رخ میدهد، باید غم وغصه خودرا به‌شراب گفت زیرا در یك چنین روزگار به کسی اعتماد نیست. مقصود: زمانمان زمانی‌است که نمیشود به کسی اعتماد کرد.

بگوشهٔ بنشین خوشدل و تماشاکن
که کس بیاد ندارد چنین عجب فتنی

بگوشهٔ ، با حرف ظرف ویا حرف وحدت. که ، حرف تعلیل . فتن به کسر فا وفتح تا جمع فتنه است:

محصول بیت ـ درگوشه‌ای خوشدل وشاد بنشین و تماشا کن ، زیرا کسی تا کنون چنین فتنهٔ بی‌سابقه به یادندارد . مراد فتنه‌ایکه الان در شهرما برپا شده کسی به خاطر ندارد یعنی نه دیده ونه شنیده است .

نگار خویش بدست خسان همی بینم
چنین‌شناخت فلك‌حق خدمت چومنی

محصول بیت ـ نگارخویش بدست خسان همی‌بینم: می‌بینم که نگارم بدست فرومایگان و ادانی افتاده‌است: فلك حق‌خدمت شخص چون من را اینگونه‌شناخت مراد عکس مطلب است . یعنی حق خدمت مرا نشناخت و رعایتم نکرد .

وجایزاست مصراع دوم متضمن معنای استفهامی باشد . یعنی فلك حق‌خدمت چون من را اینگونه شناخت ؟

بصبرکوش‌توای‌دل که حق رهانکند
چنان عزیز نگینی بدست اهرمنی

به‌صبر ـ با حرف صله . که، حرف تعلیل . رها نکند : ترك نکند یا ازروی عدم توجه رها نکند .

نگین به کسر نون و کاف عجمی در لغت ، نگین انگشتری است اما در اینجا مراد مهرسلطنت میباشد اهرمن ، دیو را گویند و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای دل تو صبر کن که خدا هرگز راضی نخواهد شد،چنان نگین عزیز وشریف بدست‌دیو باشدیعنی‌چنان مهرشریف سلطنتی درتصرف دیوی‌باشد.

در ابیات گذشته خواندیم که تراکمه شیراز را به قهر از دست شاه منصور درآورده بودند اما بعد شاه منصور به کمك لشکر عظیم اقلیم شیراز را از دست

دشمنانش گرفت ومتصرف شد . پس خواجه این غزل را در همان زمان که حادثهٔ مذکور اتفاق افتاده فرموده است .

وبهمین سبب میگوید : ای دل مضطرب مباش که خداوند دوباره شیراز را به شاه منصور اعطا میکند،زیرا چنین مقام بزرگ وشریف لایق آن تراکمهٔ دیوسیرت نمی باشد.

زتند باد حوادث نمی توان دیدن
درین چمن که گلی بوده‌است یاسمنی

تند باد حوادث ـ اضافه بیانی . تندباد : باد خیلی شدید . که ، حرف بیانی گلی و سمنی، یاها ازبرای وحدت است .

محصول بیت ـ شدت حوادث بقدری است که نمیتوان تشخیص داد آیا در شهرشیراز ازذکور واناث زیبائی‌وجود دارد یانه . یعنی‌بعضی‌از زیبایان اسیرتراکمه شده‌اند و برخی هم برای اینکه جان بسلامت ببرند از شهرفرار کرده‌اند .

مراد ازگل و سمن زیبایان‌است. مقصود : اکنون شیراز به وضعی دچارشده است که هرگز زیبائی درآن دیده نمیشود.

ازین سموم که برطرف بوستان‌بگذشت
عجب که رنگ‌گلی‌ماند و بوی‌نسترنی

سموم ــ دراینجا از فتنهٔ مذکور کنایه است . که ، حرف رابط صفت

از«طرف بوستان» مراد ملك شیراز میباشد

محصول بیت ـ از این سموم که برطرف بوستان‌گذشت : از بوستان گذشت یعنی ازبوستان عبور کرد . مراد : پس ازگذشتن این سموم اگر گلی رنگ‌خودش را حفظ کرده باشد ویا نسترنی بویش باقی بماند خیلی عجیب است . یعنی عجیب است اگردراثرحادثهٔ مذکور رنگ روی زیبایان و بوی زلفشان باقی‌بماند. حاصل کلام ازترس یاغیان در زیبایان اثری از زیبائی نمانده‌است .

مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی ورای برهمنی

مزاج دهر ـ اضافه لامیه مجازاً . تبه شد : فاسد شد

حکیمی وبرهمنی ، یاها وحدت راست . برهمن : به حکیم هندوستان اطلاق میشود.

محصول بیت ـ ای حافظ مزاج دهر دراثر بلای مذکور تبه شد : دنیا از نظم وانتظام خارج گشت. کجاست حکیمی که با فکرصائب ومحکم وبرهمنی ما هر بارأی درست امور مختل مملکت را با حسن‌تدبیر اصلاح نمایند.

حاصل گفتار : برای رفع‌این‌بلا ازسرما به‌حسن‌تدبیرعقلا وعلمااحتیاج‌داریم.

وله‌ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل پانصد و چهلم

نوش کن جام شراب یک منی
تا بدان بیخ غم از دل برکنی

جام شراب یك منی ، اضافه لامیه و بیانیه : جامی که ظرفیت یکمن شراب دارد ، با حرف تعلیل . بدان ، با حرف مصاحبت و آن ، اسم اشاره (اشاره به جام شراب) .

بیخ غم، اضافه بیانی . بر کن . کندن: از ریشه درآوردن و ازبیخ کندن یعنی بکل برطرف کردن و ازجا درآوردن .

محصول بیت ـ جام شراب یك منی را نوش کن ، تا بوسیلهٔ آن ریشهٔ غم را بکل از دلت بر کنی . یعنی با نوشیدن شراب از غم خلاص یابی .

دل گشاده دار چون جام شراب
سر گرفته چند چون خم دنی

خم سر گرفته ـ یعنی خمی که سرش محکم بسته شده .

باید معلوم گردد : شیرهٔ تازه را که به خمره ریختند بلافاصله بدهانهٔ خمره یك خشت میگذارند وبا گل محکم اندودش میکنند تا هنگامیکه شیره بجوش میاید سر نرود به چنین خمره ، خم سر گرفته گویند .

خم دنی ، اضافه بیانیه .

خم ، عجم مطلقا به خمره‌های بزرگ گلی خم گوید. اما در نزد عرب «دن»

بتشدید نون به خمی گفته میشود که بدنه‌اش در قسمت پائین مخروطی شکل وداخلش شیشه است ، پس ازقبیل اضافة العام الی الخاص میباشد ویا ضمیرخطاب میشود.

محصول بیت ـ خاطرت را چون جام شراب گشاده دار، تا کی چون خم‌دن سربسته باشی . حاصل تا کی افکار مشوش درسرو گرفته خاطرباشی .

کسانی که دراین بیت دنی را به معنای دنائت گرفته : چون خم دنی یعنی‌خم پست گفته‌اند ، خیلی پست در رفته‌اند فتأمل .

چون زخـم بیخودی رطلی کشی
کم زنی از خویشتن لاف منی

خم بیخودی ، اضافه بیانیه . تشدید در خم به ضرورت وزن است.

رطلی ، یا حرف وحدت. کشی : بخوری .

محصول بیت ـ وقتی از خم بیخودی رطلی بخوری (با قدح یك منی شرابی که انانیت را ازتومیگیرد) . هرگزازخودت‌لاف منیت نمیزنی . حاصل اگرشراب بیخودی را بخوری ، لاف غرور وانانیت را بکل‌ترك میکنی.

سنگ سان شو درقدم نی‌همچوآب
جمله رنـگ آمیزی و تـردامنی

سان ــ ادات تشبیه است ، سنگ سان: مانند سنگ . شو به فتح شین فعل‌امر مفرد مخاطب : باش . رنگ‌آمیز، ترکیب وصفی: رنگ‌آمیزنده ویاحرف مصدری و کنایه‌است از اینکه‌آب گاهی کدر وزمانی‌صاف است .

تردامن ، صفت مرکب، بحسب لغت یعنی کسیکه دامنش خیس وتراست اما دراصطلاحشان (ایرانیان) کنایه است از دنائت وفرومایگی .

محصول بیت ـ چون سنگ افتاده باش نه مثل آب که سراسر انواع رنگها را بپذیری وآلوده گردی یعنی آب که به رنگ پذیری و تری متصف است تو مثل آن نباش که آلوده گردی بلکه چون سنگ سنگین و بردبار باش و در برابر هر ناملایم صبر کن و متحمل باش که کمال نفس در همین است .

دل بـمی دربند تـا مـردانـه وار
گـردن سالـوس و تقوی بشکنی

محصول بیت - دل به باده ببند یا دلبستگی به باده داشته باش تا که چون مردان گردن سالوس وتقوی‌را بشکنی، یعنی آبرو وعرض مکر و ریا را نابود کنی.

خیز و جهدی کن چو حافظ تا مگر
خویش را در پای معشوق افکنی

خیز ـ فعل امرمفرد مخاطب : بپا شو. واو، حرف عطف . جهدی ، یاحرف وحدت ویا حرف تنکیر. تا مگر ، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت - برخیز و سعی کن که چون حافظ خودت را در پای جانان بیفکنی یعنی درراه جانان خاك شوی .

ولە ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعل فاعلن

غزل پانصد و چهل و یکم

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبوح ساز و بده جام یك منی

صبحست ـ خبر مبتدای محذوف ، تقدیرش : این‌وقت صبح است ، میباشد . واو، حرف حال .

ژاله ، مبتدا و میچکد خبرش . ابر بهمنی ، اضافه بیانیه ، بهمن با فتح با و میم وسکون‌ها نام دومین ماه فصل‌زمستان باصطلاح‌ماه وسط است و«یا»حرف نسبت.

برگ صبوح، اضافه لامیه ومبتدا: مزهٔ شرابی که هنگام صبح خورده میشود.

ساز ، فعل امرمفرد مخاطب خبر مبتدا . واو ، حرف عطف . بده ، فعل امر مفرد مخاطب از دهیدن .

جام یك منی ،اضافه بیانی‌ومفعول فعل «بده» . معنای کلمهٔ «منی» سابقاًمکرر بیان شده است .

محصول بیت ـ خطاب به ساقی میفرماید : الان وقت صبح است و با اینکه‌از ابر بهمنی ژاله میبارد ، اما تو وسیله باده نوشی هنگام صبح را تهیه کن و قدح یك منی را بده . مراد وقت باده نوشی است ، وسایل باده نوشی را برای ما آماده کن. خلاصه آنچه ازلوازم باده‌نوشی‌ماست که عبارت ازمزه وباده‌است برایمان‌حاضر کن. ظاهر امر این است که در بهمن ماه برف میبارد نه ژاله ، مگر مجازاً ژاله تعبیری‌باشد ازبرف، زیرا شهرشیراز زمستان سخت دارد.

صفحه ۳۴۲ جلد سوم شرح

خون پیاله خورکه حلالست خون او
در کار باده باش که کاریست کردنی

درهر دوجا «که»ازبرای تعلیل است . کاری ، یا وحدت راست. کردنی[1] ، یا حرف نسبت .

محصول بیتـ خون‌پیاله را بخور که خونش‌حلال‌است ودرکار باده باش که کاری است کردنی : شایستگی آن را دارد که انجام گیرد.

مراد از «خون» باده است واینکه میفرماید : حلال است ادعائی است یعنی به مناسبت اینکه غیراز این دین (اسلام) درادیان دیگرحلال است .

در بعضی‌ازنسخ‌مصراع دوم:درکاریار باش که‌کاری است کردنی،واقع‌شده،البته معنایش روشن است .

گر صبحدم خمار ترا درد سر دهد
پیشانی خمار همان به که بشکنی

پیشانی به معنای جبین است . بشکنی، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت ـ اگر وقت صبح خمار سبب درد سرت گردد ، بهتر آنست که پیشانی خمار را بشکنی ، یعنی حالت خماریت را با باده دفع کنی.

ساقی بدست باش‌که غم‌درکمین‌ماست
مطرب نگاهدار همین ره که میزنی

ساقی ـ منادی . بدست باش: زود باش . که ، حرف تعلیل. در کمین بودن : ترصد است مراد از «ره» دراین بیت «پرده» است . که ، حرف رابط صفت .

محصول بیت ـ ای‌ساقی‌زودباش که غم‌درکمین‌ماست، وای مطرب همین‌پرده که میزنی نگهدار یعنی‌ازاین‌پرده به پردهٔ دیگرمنتقل مشو ، خاصل: همین پرده را بزن پردهٔ دیگرمزن .

می‌ده‌که‌سربگوش‌من‌آوردچنگ وگفت
خوش بگذران و بشنو ازین پیر منحنی

بگذران ـ الف ونون ، ادات تعدیه ومفعولش‌محذوف است ، تقدیرش‌خوش

۱ـ یـ ـلیاقت است. مترجم

بگذران روزگار : ایام واوقات را خوش بگذران.

پیرمنحنی ، اضافه بیانی ، منحنی اسم فاعل ازباب انفعال : خمیده

محصول بیت - خطاب به ساقی میفرماید : باده بده ، زیرا چنگ سر بگوش من نهاد و گفت : روزگار و اوقات خود را خوش بگذران ، واین حرف را از این پیرخمیده بشنو . مراد: کلام «باده بخور» را که سخن پیرخمیده پشت است بشنو و قبول کن .

حافظ به بی نیازی رندان که می بخور
تا بشنوی ز صوت مغنی هوالغنی

محصول بیت - ای حافظ به حق بی‌نیازی رندان شراب بخور، تا که از آواز مغنی عبارت هوا لغنی را بشنوی ، یعنی خداوند غنی است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و دوم

ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی
سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی

کشتن ما ــ مصدر به مفعولش اضافه شده . مدارا : مصدر از باب مفاعله از ناقص این باب عجم «تا» را حذف میکند، چنانکه سابقاً دراین باب مفصل سخن رفته است .

. محابا هم مانند مدارا مصدر است ازناقص باب مفاعله : دراین قبیل موارد بد معنای پروا و ملاحظه میباشد.

محصول بیت ــ ای جانانیکه در کشتن ما بهیچ وجه مدارا نمیکنی و بلکه بروفق مرادت ما را میکشی و سود و سرمایهٔ عمرمان را بی محابا باتش میکشی و هر گز ملاحظه نمیکنی. مقصود : سرمایهٔ دل و دین‌ما را درآتش عشق میسوزانی و از گناهی که مرتکب میشوی ترس و واهمه نداری .

کسیکه گفته است : واضح است که مضمون این بیت خطاب عام است . این گوینده خودش قابل خطاب نبوده . رد شمعی

درد مندان بلا زهر هلاهل دارند
قصد این قوم خطر باشد هان تا نکنی

زهر هلاهل ــ اضافه بیانی ازقبیل اضافة العام الی الخاص میباشد، زیرا «هلاهل» به تنهایی یعنی زهر کشنده ، پس زهر از هلاهل اعم است . زهرهلاهل دارند :

سم کشنده دارند، حاصل اینکه طایفه‌ای زهرناکند چونکه دائماً زهرعشق ومحبت مینوشند.

قصد این قوم، مصدر به مفعولش اضافه شده : برعلیه این قوم قصد کردن.

خطر، در لغت به معنای اشراف علی‌الموت یعنی به مرگ نزدیك شدن.

هان، ادات تنبیه و«تا» ما قبل خود را تأکید میکند.

در بعضی از دیوانها بعداز کلمهٔ «باشد» «واو» قید کرده‌اند لکن در شرحها دیده نشد.

محصول بیت ـ دردمندان بلا، زهر هلاهل دارند، یعنی قومی‌هستند که زهر عشق نوشیده‌اند. پس اینان زهرناکند بنابراین برعلیه این قوم قصد کردن‌خطاست وخطر دربردارد : آگاه باش وغافل مشو وبرعلیه‌اینان یعنی به ضررشان اقدام نکن چونکه مردمان مسمومند، چنانکه در حق علما آمده : لحوم‌العلما مسمومة. پس لحوم اینها هم مسموم است چون که زهر عشق مینوشند.

رنج‌ماراکه توان برد بیك گوشهٔ چشم
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی

مداوا ـ مصدر است به معنای دوا وعلاج.

محصول بیتـ مرض ما را که با یك گوشهٔ چشم میتوان ازبین‌برد: مرضمان با یك گوشهٔ چشم قابل علاج است، الحاصل علاجمان به کمترین التفات بستگی دارد، پس شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی. مراد : وقتی تقدیر این باشد که‌درد ما را توعلاج نمائی یعنی علاجمان در دست تو باشد، پس شرط انصاف نیست که اهمال ورزی.

دیدهٔ ما که بامید تو دریاست چرا
بتفرج گذری برلب دریا نکنی

دیدهٔ ما ـ اضافه لامیه. که حرف رابط صفت. بامید تو، یعنی بامید وصال‌تو بتفرج، با حرف سبب. گذری، یا حرف وحدت یا تنکیر. بر، حرف‌صله،

لب دریا اضافه لامیه .

محصول بیت - چشم ما که بامید وصالت دریا شده : بامید اینکه گریه سبب وصال میشود ، از بس گریستیم که دیدهٔمان را دریا کردیم . پس چرا بعنوان تفرج ازکنار دریا نمیگذری ؟ مقصود: گردش در کنار دریا مفرح است، پس چرا من باب گردش بر کنار دریای چشم ما گذر نمیکنی

نقل هرجور که ازخلق کریمت کردند
قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی

که ــ حرف رابط صفت . خلق ، به ضم «خا» به معنای خوی وعادت است . خلق کریم ، اضافه بیانیه . صاحب غرضان ، الف و نون ادات جمع، آنها ، ها ادات جمع ، عبارت است ازهرجور

محصول بیت - هر جور و جفایی که از خلق کریم و لطیفت نقل کردند ، صحت ندارد چون قول صاحب غرضانست یعنی توهرگز جوریکه از زبان مغرضان بتو نسبت میدهند نمیکنی ، مقصود : جوروجفا و ستمی که اصحاب غرض از تو نقل میکنند تماماً افتراست ، و کسی ازتوستم نمی‌بیند چون تو لطیفی و از شخص لطیف جزلطف چیزی دیده نمیشود .

بر تو گر جلوه کند شاهد ما ایٔزاهد
از خدا جزمی و معشوق تمنا نکنی

بر ــ حرف صله . تمنا ، مصدر ازباب تفعل. از ناقص بابهای تفعل و تفاعل مصدر را عجم اینطورتصرف میکند ، یعنی ما قبل آخر را مفتوح کرده لام را به‌الف قلب میکنند .

محصول بیت - ای زاهد اگرمحبوب ما به توعرض جمال کند : در برابرت جلوه گری کند، ازخداوند جز می ومعشوق چیز دیگری تمنا نمیکنی .

حافظا سجدهٔ ابروی چومحرابش کن
که دعایی ز سرصدق جز اینجا نکنی

سجدهٔ ابروی ، مصدر به مفعولش اضافه شده . ابروی‌چو محرابش ، اضافه[۱] بیانی. که ، حرف تعلیل . دعایی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت- ای حافظ در برابر ابروی چون محراب جانان سجده کن، زیرا غیرازآنجا درجای دیگراز سرصدق دعا نمیتوانی بکنی.

مراد : دعایی که مستجاب میشود، دعایی است که درمحراب ابروی جانان کرده شود . پس عبادت ودعا را درمحراب ابرویش‌بکن که مورد قبول واقع گردد.

وله ایضاً

۱ـ دراینجا اضافه نیست،ابرومشبه، چون ادات تشبیه محراب مشبه به. مترجم

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد وچهل وسوم

بشنو این نکته که خود را زغم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

که ـ حرف تعلیل . روزی ننهاده ، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ این نکته رابشنو تاخود راازغم آزاد کنی : نکته عبارت است ازمضمون مصرع دوم یعنی اگرطالب روزی مقدرنشده شوی خون خواهی خورد . مراد: اگرطالب وخواهان رزقی باشی که مقدرنشده بزحمت میافتی.

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پراز باده کنی

محصول بیت ـ آخرالامر گل کوزه گران خواهی شد: یعنی عاقبت خواهی مرد وخاك خواهی شد وازخاکت کوزه وسبودرست خواهند کرد. پس حالا که درحال حیاتی فکرسبو کن که ازباده پر کنی. یعنی قبل ازمرگ باده نوش باش : پیش از اینکه بمیری باده بنوش

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوست
عیش با آدمئی چند پریزاده کنی

آدمیانی ـ یاحرف خطاب که ، حرف رابط صفت . آدم وآدمی بعقیدهٔ بعضیها «یا» حرف نسبت است : منسوب به آدم یعنی نسل آدم.

آدمئی چند، اضافه بیانی و«یا» دوم حرف وحدت. پریزاده صفت آدمی.

محصول بیت ـ اگر از آن آدمیانی که هوس بهشت میکنی : اگرجزوآن

اشخاصی که آرزوی جنت دارند، پس باید بامردم چون حوری عیش و نوش کنی. یعنی باید بازیبایان حوری وش مصاحبت نمائی. حاصل سخن جنتی که میگویند عبارت است از صحبت بادلبران.

تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بـزرگی همه آماده کنی

تکیه ـ مقید به فعل نتوان زد. زد، دراینجا به معنای «زدن» میباشد: نتوان زدن. بگزاف، باحرف مصاحبت. گزاف، به ضم کاف عجمی: لاف، درتعریب «جزاف» گویند، اسباب بزرگی، اضافه لامیه ویاحرف مصدری. آماده: مهیا.

محصول بیت ـ با لاف و گزاف نمیشود برمقام بزرگان تکیه زد: مکان و جای اکابر را بلاف نمیشود مجلس خود کرد. حاصل سخن برجای بزرگان نشستن آسان نیست، مگر اینکه تمام وسایل بزرگی راحاضرومهیا کنی.

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

رقم فیض ـ اضافه بیانی. ورق، به تقدیرورق خاطرت، میباشد

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: خاطرت کی رقم فیض قبول میکند هیهات. یعنی هرگزخاطرت فیض نمی‌پذیرد، حاصل کلام هرگز مستفیض نمیشود مگر اینکه ورق خاطرت را ازنقوش پراکنده ساده کنی یعنی ازاوهام مختلف خالی نمائی. خلاصه کدورات دنیوی را ازخاطرت محو نمائی و دردل به هیچ چیز تعلق نداشته باشی تا که بتوانی ازنور روی جانان مستنیرومستفیض گردی.

اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان
گر نگاهی سوی فرهاد دل افتاده کنی

اجرها ـ جمع اجر به معنای پاداش وعوض (ثواب)

باشد ـ فعل مضارع مفرد غایب، فاعلش ضمیرمستتردرتحت فعل که برمیگردد به «اجرها» وتای خطاب به معنای ضمیرمنصوب متصل، مفعول صریحش. وفعل بافاعل

ومفعولش ، خبر«اجرها» وجملهٔ اسمیه جزای شرط واقع درمصرع دوم .

خسرو شیرین‌دهنان، اضافه لامیه ، شیرین دهن، صفت مرکب ، کسیکه‌دهان خوشمزه دارد دهن، مخفف دهان والف ونون‌ادات‌جمع. نگاهی ، یاحرف وحدت.

سوی فرهاد دل افتاده ، اضافه لامیه و بیانیه . دل افتاده ، از اقسام صفت مرکب است .

محصول بیت - ای سلطان‌شیرین دهنان ، اگر به‌جانب‌فرهاد دل داده یکبار نظری بکنی ، ثوابها حاصلت میشود. مراد : اگر به سوی من عاشق دلداده یکبار نظر بیندازی حسنات فراوان میسرت میگردد.

کار خود گر بکرم باز گذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

کارخود - اضافه لامیه : مراد وضع واحوال خود است . بکرم : بکرم خدا باز، ادات تأکید.

گذاری، فعل‌مضارع‌مفرد‌مخاطب، کارمفعول‌صریح‌و بکرم مفعول‌غیرصریحش، جمله فعلیه درواقع جمله شرطیه است . حافظ منادی، ای حرف ندابازهم درمصرع دوم حافظ منادی است تقدیرش : ای حافظ میباشد.

بسا: بسیار که، حرف بیانی. باحرف مصاحبت. بخت‌خداداده، اضافه بیانی کنی، فعل مضارع مفرد مخاطب باماقبلش جملهٔ جزائیه است.

محصول بیت - ای‌حافظ اگر کارخود را به کرم‌خداوند تسلیم‌وتفویض نمائی چه بسا، ذوق وصفایی که بابخت خداداده بکنی. مقصود: اگرتمام کارها واحوالت رابه مشیت وارادهٔ خدامحول کنی. منظورحق‌قرارمیگیری ودرهر کاری بخت موافق ومساعدت میشود. زیرا کریم را کرم لازم است که کریم به کرامت قائم‌است .

ای‌صبا بندگیء خواجه جلال‌الدین کن
تا جهان پرسمن وسوسن آزاده کنی

بندگی- دراصل «بنده» بوده‌به سبب یای مصدری «های» رسمی به‌کاف عجمی «گاف» بدل شده وبه‌صورت بندگی درآمده ،دراین بیت مراد خدمت و غلامی‌است

خواجه جلال‌الدین ، دفتردار و مصاحب سلطان منصور بوده . پس وقتی پسرش به حکومت رسید جلاالدین وخواجه حافظ را از پدرش خواست که حافظ را استاد ومعلم‌وجلال‌الدین راللهٔ خودش کند . اماپدرش‌جواب داد: که تومیخواهی هنوزمن نمرده پادشاهی مرا ضبط کنی ، بخاطرهمین‌حرف پسرسلطان ازاین دو نفر دست کشید ورفت.

تا ـ حرف‌تعلیل. جهان، مفعول مقدم‌فعل« کنی» تقدیرش«جهان را» میباشد و سمن وسوسن آزاده ، مفعول دوم فعل مذکور ومقوله‌اش .

محصول بیت ـ خواجه به طریق‌غلومیفرماید: ای صبا ، خواجه‌جلال‌الدین رابندگی کن تا دراثرخدمت باوجهان راپرازسمن وسوسن نمائی.

یعنی اخلاق حمیدهٔ اورا درعالم نشردهی وجهان راپرگل وسوسن نمائی

ولـه ایضاً

غزل پانصد و چهل و چهارم

ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

بکوی دوست، باحرف صله، واضافه لامیه. گذار، حاصل‌مصدر: گذشتن وعبور کردن (برحسب‌تصادف ازیك محل ویاازیك‌جا گذشتن وردشدن، مثلا گویند گذرم بفلان جا افتاد).

گذاری یا حرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی، احتمال دارد وجه اخباری ویا انشائی باشد: نمیکنی ویا آیا نمیکنی بطریق استفهام.

اسباب جمع. اضافه بیانی، ومرادازعبارت‌اسباب جمع داری: وضع مساعدی داری. کاری، یاحرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی، این فعل هم محتمل وجه اخباری وانشائی است

محصول بیت - ای دل گذرت‌به محلهٔ جانان‌نمی‌افتد، یاخود ای‌دل از کوی جانان گذر نمیکنی؟ .

تو که برای این کار همه گونه وسیله مساعد داری، اما کاری نمیکنی، یا آیا کاری نمیکنی؟

دل خود را توبیخ میکند وبه ملازمت کوی جانان ترغیبش مینماید.

اما در ردیف «نکردهٔ» فقط وجه اخباری است، یعنی به کوی جانان گذر نکرده‌ای .

آنکه کلمهٔ اسباب رامضاف نگرفته، صاحب اسباب جمع نبوده .

ص ۲۰۲ جلد سوم شرح

چوگان کام درکف و گویی نمی زنی
بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی

چوگان کام ـ اضافهٔ بیانیه. کام، دراینجا به معنای مراد است. کف، دراین بیت به معنای «مشت» است. گویی، یاحرف وحدت ویاتنکیر. نمی‌زنی، فعل‌مضارع مفرد مخاطب احتمال دارد وجه اخباری یا انشائی باشد: نمی زنی یا آیا نمیزنی (بزن)

بازی، یاحرف وحدت. بدست، باحرف ظرف. واوهای واقع درهردومصرع حرف حال یا ممکن است حرف عطف باشد

شکاری، یا حرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی، این‌فعل هم بدو وجه مذکور: اخباری وانشائی قابل تفسیر است، یعنی شکار نمیکنی (وجه اخباری)، آیاشکار نمیکنی (وجه انشائی)

مراد: شکاری بکن.

محصول بیت ـ خطاب به دلش میفرماید: باوجود اینکه چوگان مراد در دست است اما گویی نمیزنی: گوی مقصود را نمی ربائی. یـا آیا گوی مراد را نمی ربائی؟

و باچنین بازی که در اختیار تست شکار نمیکنی. یا آیا باداشتن چنین بازی شکار نمیکنی؟

مقصود: باوجوداینکه چوگان فرصت دردست است، گوی مراد رانمیزنی ونمی ربائی یا آیا گوی مقصود رانمی ربائی.

و چنین بازی در دست است اما دولت را شکار نمیکنی ویا آیا دولت را شکار نمیکنی؟ یعنی باز مساعدت در دست است اما وصال جانان را شکار نمیکنی. یا: باداشتن همه گونه وسیلهٔ مساعد آیا برای وصال جانان کوشش نمیکنی.

لفظ «چنین» ازالفاظ کنایه است، یعنی فرصت مناسب ووضع مساعدی‌داری.

ماحصل: برای حصول مرادت‌قدرت وتوانائی داری، لیکن درسعی جمیلت اهمال وجود دارد.

این خون که موج میزند اندر جگر ترا
در کار رنگ روی نگاری نمیکنی

که ـ حرف بیانی ویاحرف رابط صفت. درکاررنگ روی نگاری. درحرف صله و اضافهها لامیه. نگاری، یاحرف وحدت. نمیکنی، بهاحتمال وجه اخباری و انشایی است.

محصول بیت ـ این خونی که درجگرت موج میزند، آن را درکار رنگ روی نگاری صرف نمیکنی یعنی به عشق نگاری مبتلا نمیشوی که در اثر محبتش از چشمت خون بریزد و آن را در رنگ روی آن نگار صرف کنی، مراد با اشک خونینت سرخ رویش نمیکنی. یا آیا بااشک خونین خود سرخ رویش نمیکنی؟

حاصل مطلب خون جگر را باید درکارجانان صرف کرد.

مشکین از آن نشد دم خلقت که چون صبا
بر خاك کوی دوست گذاری نمیکنی

از آن ـ ادات تعلیل: ازآنجهت. دم: نفس وخلق: خوی. که، حرف تعلیل. چون صبا، مرهون مصراع دوم. گذاری، یاحرف وحدت ویاتنکیر. نمیکنی دراین بیت فقط به معنای وجه اخباری است.

محصول بیت ـ نفس خلقت ازآنجهت مشکین وخوشبو نشده که برخاك کوی دوست چون صبا گذری نکردی. مراد: علت خوشبوئی نفس صبا بواسطه مرورش ازخاك کوی دوست و کسب رایحهٔ طیبهاش میباشد.

ترسم کزین چمن نبری آستین گل
کز گلشنش تحمل خاری نمیکنی

ترسم ـ فعل مضارع متکلم وحده: بیم دارم. کزین، که حرف بیانی. نبری، فعل نفی مضارع. آستین گل، اضافه بیانی. کز، که حرف تعلیل. گلشنش، شین برمیگردد به «چمن» تحمل خاری، مصدر به فاعلش اضافه گشته. نمیکنی، وجه اخباری است.

محصول بیتـ میترسم که ازاین‌چمن دنیا یا ازچمن‌عشق آستین گل‌نبری، یعنی‌از گلش منتفع نگردی چونکه در گلشنش تحمل خاری نمیکنی. مراد : وصال جانان‌برایت میسر نمیگردد بدلیل اینکه طاقت تحمل‌زحمت اغیار ورقبا را نداری.

ساغر لطیف و پـرمی و می‌افکنی بخاك
و انـدیشه از بـلای خماری نمیکنی

ساغر لطیف وپرمی ـ مبتدا وخبر. واو، حرف عطف. واو دوم حرف حال. می‌افکنی فعل مضارع مفرد مخاطب : میاندازی . بلای خمار، اضافه بیانی.

محصول بیت ـ ساغر لطیف وپرازمی است بااینحال تو آن رابخاك می‌افکنی خطاب به دل میفرماید: توبه ساغر لطیف وظریف پرازباده میمانی ، اما قدر خویش رانمیدانی وخود ترا خواروخفیف میکنی وازبلای خماری اندیشه نمیکنی. مراد: خود را ضایع‌میکنی وازپشیمانی بعداندیشه‌نمیکنی که اهمال‌ندامت‌بزرگی رابارمیآورد .

در آستین جان تو صد نافه مدرجست
و آنـرا فـدای طـرهٔ یـاری نمیکنی

درآستین جان تو ـ اضافه بیانیه ولامیه . فدای طره ، مصدربه مفعولش‌اضافه گشته. طرهٔ یاری ، اضافه لامیه ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ در آستین جان توصد نافه مندرج است . یعنی درجانت صد گونه نافه وجود دارد اماآن را درراه طرهٔ یاری صرف نمیکنی . مراد : تو صاحب صدگونه علوم ومعارفی اماآنها را درمحاش‌صرف نمیکنی.

حافظ بروکه بندگی بـارگاه دوست
گر جمله میکنند تـو بـاری نمیکنی

حافظ ـ منادی ، که ، حرف تعلیل. باری ، به معنای هنوزاست

محصول‌بیت ـ ای‌حافظ برو بکارت که اگرهمهٔ عشاق خدمت بارگاه‌دوست را انجام بدهند وبندگی‌اش‌بکنند بازهم تو نمیکنی؟ یعنی‌توهم مانند همهٔ عشاق‌نسبت

به دوست بندگی کن واز آنان عقب نمان .

درمعنای مجموعی بیت گفته شده: ای حافظ برو که اگر خدمت درگاه دوست را جملگی بکنند حیف که تو.. یا یکبارهم نمیکنی؟ این مفسر معنای بیت را حیف کرده است . رد سروری

درمعنای مصراع دوم : اگر جملگی بکنند حیف که تو نمیکنی ، این گوینده پیرو مفسر اول بوده است. رد شمعی

وله ایضاً

از بحر هزج مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و چهل و پنجم

سحرگه رهروی درسر زمینی
همی گفت این معما با قرینی

سحرگه ــ هنگام سحر. رهرو، ترکیب وصفی یعنی روندهٔ راه ازمصدررویدن یا حرف وحدت سرزمین بـه معنای سرحد[1] است و یاحرف وحدت . همی گفت ، حکایت حال ماضی(ماضی استمراری): میگفت . این معما ،اشاره است به بیتدوم .

با، حرف صله ، قرین : رفیق وهمنشین را گویند یاحرف وحدت.

محصول بیت ــ سالکی در سرزمینی صبح خیلی زود این معما را بـه رفیقش میگفت . مرادش ازمعما مضمون بیت بعدی است.

که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
کـه در شیشه بـرآرد اربعینی

که ــ حرف رابط مقول قول . بر آرد اربعینی : چهل روزبگذراند

محصول بیت ــ ای صوفی شراب وقتی صاف میگردد که چهل روز در شیشه بماند. یعنی پس از آنکه انگور بصورت شیره در آمد: تبدیل به عصاره گشت باید چهل روز درظرف بماند و کف کند وجوش آید آنگاه صاف گردد و این حالت یعنی تبدیل شدن شیرهٔ انگور به شراب ، تنها منحصر باین نیست که حتماً باید درشیشه باشد، بلکه در کپها وخمرهها هم استحاله صورت میگیرد. منتها ممکن است در ظرف شیشهای هم تبدیل به شراب شود.

۱ــ به معنای خطه است. مترجم

ص ۲۹۰ جلد سوم شرح

گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی

انگشت سلیمانی ــ اضافه بیانی. خاصیت باتشدید «یا» به‌معنی‌خاصه (فضیلت ورجحان)، نقش نگین، اضافه لامیه یا حرف وحدت.

محصول‌بیت ـ گر انگشت سلیمانی نباشد: اگر انگشتری حضرت سلیمان در دست خود او نبود، نقش نگین آن انگشتری چه فضیلتی بروز میداد. مراد: خاصیتی که مهر حضرت سلیمان داشت بواسطهٔ این بود که در دست سلیمان بود، وگرنه در دست کس دیگر آن خاصیت را نشان نمیداد.

حتی دیوی که مهرمذکور را تصاحب کرده بود خاصیت خود را بروزنداد.

خدا زان خرقه بیزارست صدبار
که صدبت باشدش در آستینی

آستینی ــ یا حرف تنکیر.

محصول‌بیت ـ ازآن‌خرقه‌ایکه درآستینش صدبت باشد،خداوند سخت بیزار است یعنی ازآن خرقه‌ایکه از روی ریا پوشیده شود، خداوند بیزار است.

ذکر محل واراده حال است، یعنی‌مرادآن مرایی است که خرقه را ازروی ریا بتن میکند.خلاصه خداوند ازکسانی که لباس ریا میپوشند بیزار است.

درونها تیره شد باشد که از غیب
چراغی برکند خلوت نشینی

درونها ــ جمع درون به معنای اندرون وداخل است مثل‌داخل یك چیزچون خانه و مسجد، اما اینجا مراد «قلوب» است. منظور: دلها تیره وتاریك وکدر شده. جملهٔ: باشد که از عیب، مرهون مصراع دوم است. چراغی، یاحرف وحدت برکند، روشن کند. خلوت نشین، ترکیب وصفی: کسیکه درجای‌خالی دور از همه و تنها گوشه‌ای انتخاب کند:

محصول بیت ـ دلها تیره شده، باشد که خلوت‌نشینی ازغیب چراغی روشن

کند . مراد: دل‌عشاق‌از فراق جانان تیره‌ومکدر شده، باشد که مستجاب‌الدعوه‌ای با همتش وصال جانان را سبب شود .

مروت گرچه نامی بی‌نشان است
نیازی عـرضه کن بـر نازنینی

مروت ــ لغت‌است به معنای مردانگی اما دراین‌بیت مراد سخاوکرم میباشد نامی ، یا حرف وحدت . نیازی ، نازنینی ، این دویاهم وحدت‌است .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : مروت اگرچه نامی است بی‌نشان یعنی اسم دارد اما نشانه و علامتی که دال بروجود مروت باشد نیست . با اینحال تو بر نازنینی عرض نیاز کن چه نیازت را بپذیرد وچه نپذیرد .

حاصل : اگرچه زمان قحط مروت است، اما تو عرض نیاز را از دست مده باشد که به دل جانان تأثیر کند .

ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمی‌کنی بر خوشه‌چینی

دارای خرمن ــ اضافه اسم فاعل به مفعولش . دارا ، صفت مشبهه است اما در واقع در این قبیل جاها به معنای اسم فاعل میگیرند : دارنده .

رحمی ، یا حرف تنکیر . خوشه چین ، ترکیب وصفی از مصدر چینیدن و یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ ای‌دارای‌خرمن : ای‌صاحب خرمن ویا مالك خرمن، برایت ثواب دارد اگر بر خوشه‌چینی رحم کنی . مراد : ای جانانی که صاحب حسن و جمالی (زیبایی) اگر به دردمندانت که عاشق دیدارت هستند التفات نمائی خیر و ثواب عایدت میشود .

نمی‌بینم نشاط و عیش در کس
نه درمـان دلـی نه درد دینی

نشاط ــ به فتح نون : خوشحالی وشادی است ، اما به کسر نون جمع ناشط

یعنی‌اسم فاعل است. درمان دلی ، مصدر به مفعولش اضافه گشته و یا حرف وحدت ویا تنکیر .

درد دین ، اضافه لامیه ویاحرف تنکیر .

محصول بیت ــ در هیچ کس شادی و ذوق وصفا نمی‌بینم: در هیچ کس سرور قلب وصفای باطنی نمی‌بینم، و نه دل دردمندی را درمانی و نه دین‌اسلام را دردی‌است ماحصل هر کس به فکر خودش است .

خواجه از مردم زمان خود شکایت میکند .

نه همت را امید سربلندی
نه نقش عشق بر لوح جبینی

همت را ــ را ، ادات تخصیص . امید سربلندی ، اضافه لامیه . سربلند یعنی عالیجناب وبلندمرتبه ویا حرف مصدری . نقش ، اینجا به معنای علامت ونشان‌است. نقش عشق ، اضافه لامیه مجازاً . لوح جبین ، اضافه بیانی‌و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ نه همت را امید سربلندی می‌بینم: امید نیست که همت کسی بلند باشد، حاصل امید نیست که کسی همت عالی‌داشته باشد ، ونه برلوح‌جبینی اثر عشقی می‌بینم یعنی در هیچ کس اثر عشق ومحبت نمی‌بینم .

این اوضاع واحوالی که شاعر بیان میکند یا به سبب انقراض سلطنت‌است و یا در اثر تعدی سلطان جابری است ویا اینکه قحطی بزرگی مردم را چنان گرفتار کرده که عشق را فراموش کرده‌اند چنانکه در بوستان فرموده است :

بیت : چنان قحط شد سالی اندر دمشق — که یاران فراموش کردند عشق

نه حافظ را حضور درس وخلوت
نه دانشمند را علم الیقینی

محصول بیت ـ حافظ آسایشی برای درس وخلوت ندارد ، منظور اینست که این چیزها در موقع آسایش فراهم میشود . ونه علم‌الیقین دانشمند را می‌بینم ، یعنی در دوران ما تمام این‌کارها از بین رفته بحدی که حتی اسم ورسمشان هم متروك شده

چون درهیچ کس مشاهده نمیکنم ماحصل‌عبارت : العالم متغیر آشکارا دیده میشود .

در میخانه بنما تا بپرسم
مآل خویش را از پیش بینی

تا ـ ادات تعلیل . تا بپرسم مرهون مصراع دوم . مآل به فتح میم والف ممدوده به معنای مرجع است یعنی عاقبت و پایان . مآل خویش ، اضافه لامیه و را ادات تخصیص پیش بین ، ترکیب وصفی ، از بینیدن یعنی عاقبت اندیش ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : چون احوال و اوضاع عالم اینگونه متغیر و متحول است ، پس در میخانه را به من نشان بده ، تا عاقبت کار خود را از یك مبصر پیش‌بین سؤال کنم : بپرسم که با اینهمه تغییرات ودگرگونی‌عالم عاقبت کارمن چه خواهد شد . الحاصل عاقبت حالم را ازپیرمغان سؤال کنم که این مسائل را کسی بهتر از او نمیداند .

اگر چه رسم‌خوبان تندخوئی است
چه باشد گر بسازی با غمینی

تند ـ به معنای حاد و تیزهم میاید . تندخو ، ترکیب وصفی یعنی بدخلق و یا حرف مصدری. بسازی ، با بای مؤکد فعل مضارع مفرد مخاطب ، اینجا یعنی همدردی کنی ومن باب‌دلسوزی توجهش کنی‌والتفاتش نمائی. با ، معیت را میرساند. غمین ، یا حرف نسبت ونون حرف تأکید : غمگین .

محصول بیت ـ اگرچه عادت خوبان تندخوئی است . اما چه میشود اگر با غمگینی همدردی کنی وتسلی خاطرش را فراهم سازی . مراد : هرچند که بدخوئی عادت زیبایان است یعنی خوبرویان بدخو میشوند ، اما چه میشود به یك عاشق غمدیده رحم کنی وموزد توجهش قرار دهی. مراد از غمین‌خود شاعر است .

ولهایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل وششم

تومگر براب آبی بهوس ننشینی
ور نه‌هر فتنه‌که بینی همه‌ازخود بینی

محصول بیت ـ تومگر از روی‌هوی‌وهوس بر کنارآبی‌ننشینی ، والاهر گونه عمل و حرکت نامعقولی که درآب می‌بینی تماماً از خودت ناشی است . مراد : در کنارآبی اگر نشسته باشی حرکات تو عیناً درآب منعکس میگردد ، پس هرشکل و وضعی که درآب به نظرت میرسد تماماً ازخودت است، چون‌آب مانندآیینه صاف است و همین است که هر نوع شکل و حالت را منعکس میکند :

در بعضی نسخه‌ها «بنشینی» واقع شده با «با» (فعل مثبت) . پس اینطور باید گفت : مگر اینکه تو در کنارآبی از روی هوس و غفلت بنشینی یعنی هیچ متوجه حال خودت نباشی ، دراینصورت هرحرکتی که‌درآب ببینی ناشی از خودت است ،

مفسری از بیت نتیجه گیری کرده است : همان هوسیکه سبب میشود تو در کنارآب بنشینی باعث فتنه میگردد، این گوینده در تفسیر شعر خیلی زحمت کشیده است وعلاوه براین در تعبیر شعر کلمات بی‌نتیجه خیلی گفته است عفاالله عنه .

بخدایی که توئی بندهٔ بگزیدهٔ او
که برین‌چاکر دیرینه‌کسی‌نگزینی

بخدایی که ـ با حرف قسم . که ، حرف رابط صفت . تویی ، یا ضمیر خطاب . بندهٔ بگزیدهٔ او اضافه بیانیه ولامیه ، بگزیده ، با حرف تأکید گزیده

صفحه ۲۶۳ جلد سوم شرح

اسم مفعول یعنی انتخاب شده. که ، حرف رابط قسم . چاکر دیرینه، اضافه بیانی: خدمتکار قدیمی یا حرف نسبت و نون‌وهاادات تأکید نسبت .

کسی ، مفعول مقدم فعل نگزینی .

محصول بیت- بحق آن خدایی که تو بندهٔ برگزیدهٔ او هستی مبادا کسی‌را براین خدمتکار قدیمی‌ات ترجیح دهی وبرای چاکریت قبول کنی .

مراد : مبادا مرا ترك کنی و به دیگری توجه نمائی ، فراموش مکن که در نزد بزرگان خدمتکار قدیمی اعتبارش بیشتر است .

بعدازاین ماو گدایی که بسرمنزل عشق
رهروانرا نبود چاره بجز مسکینی

محصول بیت- از این به‌بعد باید ما گدائی کنیم . زیرا در سر منزل‌عشق، رهروان یعنی عاشقان چاره‌ای جز اظهار بیچارگی ومسکنت ندارند .

مراد : عشاقی که سالك‌طریق عشقند ، باید هم در برابر جانان تضرع‌نمایند وعجز وبیچارگی خود را نشان دهند ، تاکه جانان رحمشان کند .

ادب وشرم ترا خسرومهرویان کرد
آفرین برتو که‌شایستهٔ صد چندینی

خسرومهرویان ، اضافه لامیه ، مهرو، صفت مرکب : کسیکه صورتش‌چون ماه است والف ونون ، ادات جمع بر، اینجا حرف صله وکه حرف تعلیل.شایسته ، به فتح ویا کسر «یا» به معنای لایق است .

شایستهٔ صد ، از اقسام اضافه اسم فاعل به مفعولش میباشد .

چندینی ، چندین : اینقدر. «یا» ضمیرخطاب .

محصول بیت - ادب و حیاترا خسرو مهرویان کرد : شاه زیبایان شده‌ای . آفرین برتو که به صدبرابر چنین مقام لایقی، حاصل اینکه ارزش ولیاقت توبرای مقامهای خیلی بیشتر از اینهاست .

اسناد به ادب وحیا مجازی است .

گر امانت بسلامت ببرم باکی نیست
بی‌دلی سهل بود گر نبود بی‌دینی

امانت ـ تقدیرش امانت ایمان است بـه ضرورت ترك شده باکی ، یا حرف تنکیر . بی‌دلی و بی‌دینی ، یاها حرف مصدری است .

محصول بیت ـ اگر امانت ایمان را بسلامت ببرم : ایمان را حفظ کنم .

مراد اگر امانت ایمان را بسلامت نگهدارم باکی نیست ، چونکه بیدلی سهل است در مقابل بی‌دینی یعنی در راه عشق دل را از دست دادن خیلی ساده است تا اینکه آدم دین وایمانش برود. حاصل اینکه به دین وایمان نقصی نرسد که باکی از بی‌دلی نیست .

صبر برجور رقیبت چه کنم گر نکنم
عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی

محصول بیت ـ در برابر جور و ستم رقیبت چه کنم اگر صبر نکنم ، مراد : قادر نیستم برجورش صبر نکنم ، چـون عاشقان را جز تحمل جور و اظهار عجز و مسکنت چاره نیست .

الحاصل : برای متأثر کردن دل رقیب اظهار تواضع وبیچارگی لازم است .

این بیت در دیوانهای موجود در نزدمان پیدا نشد و از مکرر بودن قافیه‌اش گمان میرود که مال خواجه نباشد .

سخنی بی‌غرض از بندهٔ مخلص بشنو
ای که منظور بزرگان حقیقت‌بینی

سخنی ـ یا حرف وحدت. بندهٔ مخلص، اضافه بیانی. ای ، حرف ندا ومنادی جانان مقدر. که، حرف رابط صفت. منظور بزرگان حقیقت بین، اضافه لامیه و بیانی. حقیقت بین ، ترکیب وصفی : بزرگانی که حقایق اشیاء و امور را درك میکنند ، بینی، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ ای جانان که منظور نظر بزرگان حقیقت بینی ، از بندهٔ

مخلص سخنی بی‌غرض بشنو : سخنی که از روی هیچگونه غرض وعلت نمیگویم آن سخن مضمون بیت زیرمیباشد .

نازنینی چو تو پاکیزه دل وپاك نهاد
بهتر آنست که با مردم بد ننشینی

نازنینی ، یا حرف وحدت . چو ، ادات تشبیه . پاکیزه دل وپاك نهاد ، هر دو صفت مرکب .

محصول بیت ـ تو نازنین پاك سرشت وپاکیزه‌دلی هستی پس بهتر آنست که بامردم بد ننشینی . مرادجوان پاك وپاکیزه‌ای چون تو بهتر که با اشخاص نامناسب معاشرت نکند. چون اگر هیچ ضرری نبیند ، لااقل تهمت خوردنش حتمی است .

حیفم آیدکه خرامی بتماشای چمن
که توخوشتر زگل وتازه‌تر از نسرینی

خرامی ـ یا ضمیر خطاب . کــه ، حرف تعلیل . نسرین : نوعی گل سفید است .

محصول بیت ـ من حیفم‌میاید که تو به تماشای چمن‌بروی یا چمن راتماشا کنی زیرا تو زیباتر ازگل وتازه‌تر ازنسرینی .

حاصل اینکه تو ازگل ونسرین بهتری ،

عجب از لطف تو ای گل که نشینی باخار
ظاهراً مصلحت وقت در آن می‌بینی

محصول بیت ـ از لطف تو تعجب است ای گل که باخار بنشینی : ظریف و نازنینی چون تو بعید است که با مردم ناباب و ناهموار معاشرت کند ، اما ظاهرامر این را نشان میدهد که اقتضای وقت را رعایت میکنی ، یعنی همنشینی‌ات بااینگونه اشخاص بنابر مصلحتی وملاحظه‌ای است وگرنه بدون دلیل نمی‌باشد حاصل اینکه، بنا باقتضای وقت است .

شیشه‌بازی سرشکم نگری از چپ وراست
گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

شیشه باز ـ ترکیب وصفی ، یعنی کسی که با شیشه بازی میکند ، توضیح : در حمام گاهی بعضی از مردم لیف راصابون میزنند وآنگاه بوسیلهٔ فوت کردن لیف باد میکند واز آن حبابهایی[1] به شکل حباب شیشه‌ای درست میشود پس کسیکه‌این کار را میکند وحبابهای مذکور را در هوا به پرواز در میاورد ، شیشه باز گویند .

یا ، حرف مصدری شیشه بازی سرشکم ، از قبیل اضافه اسم فاعل به‌فاعلش .

نگری ، فعل مضارع مفرد مخاطب ودر جواب شرط واقع شده : نگاه کنی و به بینی‌از چپ وراست، متعلق به فعل«نگری».چپ باجیم وبای عجمی: یسار . یمین: راست. حاصل کلام مصراع دوم جملهٔ شرطیه و مصراع اول جمله جزائیه است .

منظر بینش ، اضافه بیانی ومراد چمن است چونکه بینش اسم مصدر است به معنای دیدن و منظر اسم مکان است به معنای محل نظر : نظرگاه وتماشاگه .

نفسی ـ یا حرف وحدت . بنشینی ، فعل شرط مفرد مخاطب .

محصول بیت ـ شیشه بازی اشکم را از چپ و راست یعنی از همه طرف می‌بینی .

مراد : اگر براین منظر بینش یعنی برروی چشمم که محل بینش است قرار بگیری ، شیشه بازی سرشکم را از چپ وراست : از همهٔ طرف تماشا میکنی .

خلاصه اگر دمی روی چشمم‌قراربگیری می‌بینی که چگونه گریه میکنم واز همه جانب چشمم اشک میریزم .

سیل‌این‌اشک روان صبردل‌حافظ برد
بلغ الطاقة یـا مقلة عینی بینی

سیل این اشک روان ـ اضافه های این عبارت بیانی است . صبر دل حافظ ، هر دو اضافه لامیه است.بلغ ـ فعل ماضی مفرد مذکر غایب : رسید ومتعدی است .

۱ـ حباب صابون . مترجم

طاقت ، لفظاً مرفوع فاعل فعل «بلغ» ومفعولش محذوف ، کلماتی چون حد وغایت مفعولش است تقدیرش : بلغ الطاقة الحدوالغاية .

طاقت ، به‌معنای قدرت و توانائی است ، یا حرف ندا ، مقله ، منادای مضاف به همین مناسبت منصوب است .

مقلة ، به سفیدی وسیاهی چشم یعنی به مجموعش مقله گویند . عینی ، تقدیراً مجرور ومضاف الیهش ویا ضمیر متکلم .

بینی ، فعل امر مفرد مؤنث مخاطب از «بان - یبین» یعنی از باب ضرب، چون بیعی ازباع یبیع. بینی از بینونت میاید یعنی از من جدا شو .

محصول بیت - سیل این اشک روان صبر دل حافظ را برد : یعنی صبرش را تمام کرد وطاقت و توانائی‌اش بانتها رسید، ای مقلهٔ چشم از من جداشو .

مقصود : مقلهٔ چشم را ندا میزند: که از من جداشو تا ازسیلی که از چشمم جاری است نجات یابم ، زیرا مادامکه تو هستی بی‌اشک نمیمانی .

کسیکه فعل «بین» را به فتح با گرفته ودر تحقیقش گفته است :

بینی ، به معنای فراق و وصل‌میایدودراینجا مراد معنای اول است که مضاف است به یای متکلم و مفعول فعل «بلغ» میباشد .

ومعنای مصراع اینست : ای روغن چشمم ، طاقت فراق رسید ، طاقت فراق ومجال از من سلب شد . این مفسر از لفظ ومعنای بیت بـه مدت راه یکساله دور افتاده است .

ونیز آنکه گفته است : بلغ فعل ماضی است یعنی به نهایت رسید .

اینهم سخن پسران نابالغ را زده است . رد سروری وشمعی .

تو بدین نازکی ودلکشی ای شمع چگل
لایق بزمگه خواجه جلال الدینی

نازکی ، یا حرف مصدری است . دلکشی اینهم همینطور است . دلکش ، صفت مرکب، ازکشیدن یعنی دلربا. شمع چگل، اضافه لامیه. مراد ازشمع، جانان

است . چگل ، به کسره‌های جیم وکاف عجمی نام شهری است از شهرهای واقع در سرحد ترکستان . که زن و مردشان با چهره های سفید و چشم و ابروی مشکی و بی‌نهایت زیبا بوده‌اند . حتی شعرای‌عجم‌محبوبان‌خود را در زیبائی باحسن وظرافت زیبایان چگل وصف میکرده‌اند یعنی زیبابان چگل در بینشان مثل بوده است .

چگل در اصل نام کلیسائی است که درداخل شهر نامبرده واقع بوده.

لایق بزمگه خواجه ، اضافه‌ها لامیه است . بزمگه ، بزم یعنی صحبت و گه مخفف گاه ظرف مکان است .

جلال‌الدینی ، یا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ خواجه خطاب به یك محبوب میفرماید : ای‌زیبای چگل ، تو بدین ظرافت ودلبری لایق مجلس خواجه جلال‌الدینی ،

سابق براین ضمن غزلی ذکری‌از جلال‌الدین گذشت ، پس‌احتیاج به‌تکرار ندارد .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و چهل و هفتم

ساقیا سایهٔ ابرست و بهار و لب جوی
من نگویم چه کن ار اهل دلی خود تو بگوی

ساقیا ـ منادی . سایهٔ ابر ، اضافه لامیه. باید معلوم گردد چنانکه سابقاً اشاره شده ، در مقاله بیست و چهارم مقامات حریری چنین آمده که در فصل بهار در روز ابری البته ابریکه یك تکه وسفید باشد و احتمال بارندگی نداشته باشد ، در چنین روزی باده نوشیدن در نزد باده نوشان خیلی ارزش دارد ولذت بخش است. بیان خواجه هم که میفرماید : سایهٔ ابر است و بهار ، مشعر همین معناست ولب جوی دراینجا قید است . خود : جایز است تأکید یا به معنای (خودت) تعبیر شود .

محصول بیت ـ ای ساقی روز بهاری است و سایه ابرو کنار جوی پس در اینصورت من به تو نمیگویم چه کار باید بکنی ، اگر اهل دلی خودت بگو چه خواهی کرد . یعنی بگو که درچنین روزی ودرچنین جایی باید باده نوشید. حاصل مطلب **بگو** : روز و وقت باده نوشی است .

بوی یکرنگی ازین نقش نمی آید خیز
دلق آلودهٔ صوفی بمی ناب بشوی

بوی یکرنگی ، اضافه بیانی ویاحرف مصدری . مراد از «نقش» صورت است.
خیز ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر خیزیدن ، یعنی بلند شو و مرهون مصراع دوم. دلق آلودهٔ صوفی ، اضافه بیانی ولامیه . بمی ناب ، با حرف مصاحبت و اضافه بیانی .

محصول بیت ـ از این نقش وصورت بوی یکرنگی نمی آید . به طریق خطاب عام میفرماید : برخیز و دلق صوفی را که با ریا ملوث گشته ، با بادۀ خالص بشوی و تطهیر کن .

مراد : شراب اگرچه حرام است اما از ریای صوفی مرایی بهتر و بلکه هم پاکتر است زیرا ریا کفر است واما باده نوشیدن فسق است ،

سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن
ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی

سفله ـ بدضم ویا کسر «سین» و سکون «فا» نقیض «علو» بـه ضم عین و یا به کسر آن وسکون «لام» است و در این بیت به معنای پست ودنی است .

عبارت «ای جهان دیده» را به طریق سحر حـلال میتوان در مصراع اول و مصراع دوم بکار برد.

ثبات قدم ، مصدر به فاعلش اضافه گشته و مفعول صریح فعل «مجوی» و از سفله ، مفعول غیر صریح فعل مذکور .

محصول بیت ـ ای جهان دیده ، طبیعت جهان پست است ، پس بر کرمش اعتماد مکن ، یعنی ای دنیا دیده از پست فرومایه انتظار ثبات قدم نداشته باش. مراد: طبع پست اگر کرمی هم بکند در کرمش ثابت قدم نمیشود. حاصل گفتار از فرومایه وپست کرم واحسان دیده نمیشود اگر هم کرامتی بکند. بطور دائم نیست چون ثبات ندارد .

گوش بگشای که بلبل بفغان میگوید
خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی

گوش ـ مفعول مقدم فعل «بگشای» ، که ، حرف تعلیل . بلبل ، مبتدا .
به فغان ، باحرف مصاحبت ومتعلق به فعل «میگوید» وجملۀ فعلیه خبرمبتدا .
خواجه ، منادی ، مفعول مقدم تقصیر مفرما . گل توفیق ، اضافه بیانی و مفعول مقدم فعل ببوی .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : گوشت را باز کن که بلبل

بافغان میگوید . یعنی بلبل با ترنمات ونغمه‌سرایی میگوید : ای خواجه درسعی و کوشش کوتاهی مکن که گل توفیق‌بوئی . ماحصل . درکارها سعی و کوشش کن و هرگز اهمال مورز تا مظهر توفیق وفیض خداوندی باشی .

دو نصیحت کنمت بشنو وصدگنج ببر
از در عیش درآو بره عیب مپوی

محصول بیتـ دو نصیحت میکنمت بشنو و دوصد گنج ببر یعنی باشنیدن و عمل بستن آن دوپند سودی‌معادل دویست گنج بدست میاری.

آن دو نصیحت مضمون مصراع دوم است که میگوید : همیشه خوش‌باش و با عیش وذوق زندگی کن ، اماکسی را عیب مگیر . مراد : در فکر آسایش وخوشی خودت باش وعیب بین مباش وبلکه ستار عیوب مردم باش که در عالم‌کاری مفید تر از این برایت نیست .

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز
ورنه هرگزگل‌ونسرین‌ندمدزآهن وروی

طلبی ـ فعل مضارع مفردمخاطب ومتضمن‌معنای شرطی است : اگرمیخواهی آینه را ، : آینهٔ دل را . ندمد ، فعل نفی مضارع یعنی نروید.

محصول بیت ـ اگرطالب‌روی جانانی، آینهٔ دلت راقابل رؤیت روی جانان کن والا ازآهن و روی گل‌ونسرین نمیروید . مراد: دل تو اگر چون‌آهن سیاه و چون روی باشد جانان در چنین دلی‌رخ‌نشان نمیدهد ، بلکه باید چون‌آینهٔ پولاد پاك ومجلا شود تا قابل فیض و استفاضه گردد.

پیش‌تر زانکه شوی خاك در میکده‌ها
یك‌دوروزی بسراپرده میخانه بپوی

محصول بیتـ به طریق خطاب عام میفرماید : پیش ازآنکه خاك در میکده‌ها شوی دو سه‌روزی ملازم‌سراپردهٔ میخانه باش ، مقصود قبل ازمرگ میخانه نشین‌باش وهیچوقت آنجا را ترك مکن .

شکر آنراکه دگربار رسیدی ببهار
بیخ نیکی بنشان وگل توفیق ببوی

شکر آن ـ اضافه لامیه و را ، حرف تعلیل. که ، حرف بیانی . بیخ: ریشه. نیکی ، یا حرف مصدری . بنشان ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب : بکار .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : به شکرانهٔ آنکه بار دگر به بهار رسیدی بیخ نیکی بنشان وگل توفیق ببوی : نیکی کن و از خدا توفیق کرم طلب کن .

باید معلوم گردد که چون این‌دوبیت فقط دریك نسخه موجود بود نوشته شد اگرچه قافیه‌هایشان مکرر واقع شده‌است.

گفتی از حافظ ما بوی ریا میاید
آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی

آفرین ـ این کلمه در مقام تحسین و استهزاء بکار میرود . در زبان ترکی هم بهمین دو وجه استعمال میشود .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : که ای جانان تو گفتی ازحافظ ما بوی ریا میاید آفرین بر نفست باد که خوب بو بردی . مراد : احسنت که خوب فهمیدی .

آفرین در این بیت احتمال دووجه‌مذکور را دارد تأمل .

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و هشتم

بلبل زشاخ سرو بگلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی

بلبل ــ مبتدا ، و میخواند خبرش . شاخ سرو ، اضافه لامیه . بگلبانگ ، با حرف مصاحبت و گلبانگ : آواز بلند .

گلبانگ پهلوی اضافه بیانی . پهلوی در اصل «پهله» بوده به مناسبت آمدن یای نسبت های رسمی به «واو» قلب شده است . چونکه در زبان فارسی قاعدهٔ نسبت اینست : اسمی که درآخرش های رسمی باشد درموقع دخول یای‌نسبی ، ها به واو قلب میشود . مانند کلمات ادرنوی و بوسنوی . اما بعضیها عقیده دارند کــه «واو» اصل کلمه است وبدل های رسمی‌نیست ، وبا این دو بیت استدلال کرده‌اند مثنوی :

همی بود تا یکزمــان شهریــار　　ز پهلو بـرون شد ز بـهر شکار
بدان گوهــر خویش کیخسروست　　که یـك مـوی او بهتر از پهلوست

اما اصل کلمهٔ دهلوی ، دهله است که وطـن خسرو و حسن میباشد و زبانشان پهلوی است . میخواند فعل ماضی. دوش: دیشب. درس‌مقامات معنوی ، هردو اضافه بیانی است . معنوی ، اسم منسوب « معنا » است همانطور که « مثنوی » اسم منسوب «مثنا» میباشد یعنی در حالت نسبت الف به واو ، قلب میشود برای اینکه اجتماع «یاءات»لازم نیاید . از مقامات معنوی‌مراد عشق است : مقامات منسوب به معنا زیرا عشق یك امر معنوی است و کیفیت عشق را فقط عاشق میداند وبس .

ص ۲۵۳ جلد سوم شرح

محصول بیتـ دیشب بلبل از شاخ سرو به آواز پهلوی یعنی با لغت پهله یا پهلو (بزبان پهلوی) درس مقامات عشق را میخواند مراد : بازبان پهلوی نغمات بلند میخواند . آن درسی که میخواند مضمون بیت آتی است .

کسیکه گفته است : پهلوی به معنای فرس قدیم بکارمیرود ، افترا گفته‌است.

رد سروری

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی

به طریق خطاب عام میفرماید : یعنی بیا که گل آتش موسی « آتش طور» را نشان داد . مراد : گل از حالت غنچه بیرون آمد وباز شد و چون آتش سرخ شد ، خلاصه گل سرخ آتش شکفته گشت تا که چون موسی از درخت نکتهٔ توحیدبشنوی: چون موسی ازدرخت سخن انی اناالله بشنوی زیرا تجلی به موسی به شکل آتش نمودار شد در آن زمان که به آرزوی آتش روبکوه نهاده بود.

در این بیت مراد از درخت ، درخت گل میباشد ، یعنی از درخت گل توحید کردن خالقش را بشنوی ، بفهمی که مصنوع باید صانع خود را حمد گوید . زیرا بدانکه آن رنگ و بورا به گل صانع مطلق داده است. خواجه گل رابه آتش موسی ودرخت گل را به درخت موسا تشبیه فرموده است .

کسیکه در ذیل شرح بیت مذکور ، بیت مشهور شیخ سعدی را نوشته : هرورقی دفتر است. این مفسر درمعنا واملا بصواب نرسیده است. زادالله معرفته .

مرغان باغ قافیه‌سنجند و بذله‌گوی
تاخواجه‌می‌خورد بغزلهای پهلوی

مرغان باغ ـ اضافه لامیه و مبتدا . قافیه سنج، ترکیب وصفی وخبرمبتدایعنی نغمه‌های مقفا میخوانند . ونون و دال آخر ادات جمع «است» میباشد . بذله‌گوی ترکیب وصفی وعطف به قافیه‌سنج . بذله ، با ذال معجمه به معنای لطیفه میباشد .

تا ، حرف تعلیل. خواجه ، مبتدامی‌خورد خبرش. بغزلهای پهلوی ، باحرف

مصاحبت واضافه بیانی و مراد از خواجه در این بیت «وزیر» است .

محصول بیت - مرغان باغ نغمه های مقفا و مسجع میخوانند و نغمه های شادی بخش ولطیف میسرایند که و زیر همراه غزلهای پهلوی باده بنوشد . : مرغان بزبان پهلوی غزلسرایی میکنند که خواجه حظ کند و با نغمه‌هایشان خوش باشد و باده نوش کند.

مفسریکه در شرح بیت گفته است : دری ، فارسی فصیح را گویند و پهلوی غیر فصیح را . فصیح حرف نزده است .

و در معنای مصرع دوم : تا مرد باغزلهای پهلوی شراب بخورد . نفهمیده است که مراد از خواجه در این بیت چه کسی است .

و کسیکه اشاره به صعوبت زبان پهلوی کرده و اصطلاحات مشایخ را از نظر سختی بان زبان تشبیه نموده ، در واقع خودش خیلی صعوبت کشیده است .

خوش‌وقت بوریای گدائی وخواب امن
کین عیش نیست درخور اورنگ خسروی

خوش - احتمال دارد وجه اخباری و یا انشائی داشته باشد یعنی خوش است ویا خوش باشد. وقت بوریا ، اضافه لامیه . بور یا نوعی حصیر زیبابست که از نی میسازند واکثر طبقهٔ فقرا از آن استفاده میکنند چونکه از حصیر معمولی ارزانتر است .

بوریای گدائی ، اضافه بیانی . خواب امن ، اضافه لامیه ویا بیانیه ، در اصل خواب با امن بوده یعنی خواب باآسایش واطمینان . کین ، دراصل که این بوده ، که حرف تعلیل .

این مصراع به مضمون مصرع اول اشاره میکند و کلمهٔ «عیش» آن مضمون را تفسیر میکند. در خور ، به معنای لایق است . در خور اورنگ ، اضافه لامیه . اورنگ ، به فتح همزه و را ، در اینجا مراد ازآن تخت پادشاهان است .

اورنگ خسروی ، اضافه بیانیه ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ خوشا آن وقتی که بوریای گدائی باشد و خواب امن ، زیرا این عیش و صفا در تخت پادشاهی میسر نیست . مراد : خواب امن گدا روی حصیر خوش و گوارا است و چنین خواب در تخت پادشاهان دست نمیدهد . چونکه شاهان همیشه با ترس و لرز وخوف بسر دیبرند . حتی درآن زمانها پادشاهان هنگام شب مراقب و نگهبانی برای حفظ جانشان میگماشتند ، چنانکه از این بیت ظهیر همین مطلب مفهوم است .

بیت : بعد از هزار سال ببام زحل رسد گر پاسبان قصر تو سنگی کند رها .

با همهٔ این بعضی فدائیان با کمند بسرای شاهی داخل میشدند و به قتلش میرساندند. پس از ترس کشته شدن ، سلاطین درتخت خواب امن ندارند . بهمین سبب خواب با آسایش وراحت گدارا روی حصیر مدح میکند .

اسناد خوشی به وقت از اقسام اسناد مجاز[1] عقلی است .

کسانیکه ما بین بوریا و گدائی واوعاطفه ایراد کرده‌اند از ذوق زبان فارسی بی بهره بوده‌اند و کسی که یای کلمهٔ «گدائی» را حرف وحدت گرفته تفرد کرده است .

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی

جمشید ـ نام پادشاهی است که جام جهان نمارا اختراع کرده. بعضی گویند که جم و جمشید همان سلیمان پیغمبر است وجام هم اختراع وی است والعلم عندالله.

محصول بیت ـ با اینکه جمشید پادشاه بزرگی بود اما از اسباب دنیوی و امور سلطنت جز قصهٔ جام در جهان چیز دیگری برایش باقی نماند . مراد : آنچه نام جمشید را به خاطرها میاورد فقط همان جامی است که اختراع کرده بود . پس زنهاردل به اسباب دنیوی مبند که هیچ ارزش ندارد، زیرا هرچه دراین دنیا داری همه را در همینجا میگذاری ومیروی .

۱ـ مجازعقلی: یعنی عملی را نسبت دهند بغیر فاعل حقیقی، اسناد شیئی بغیر ماهو له. مترجم

دهقان سالخورده‌چه‌خوش گفت باپسر
کای نور چشم من بجزازکشته‌ندروی

دهقان ــ زارع و کشاورز و مالك ده . سالخورده : کهن سال یعنی‌مسن .
با پسر ، تقدیرش با پسرش بوده به ضرورت وزن ضمیر حذف گشته است .
کای، که حرف رابط مقول‌قول . ای ٬ حرف ندا. نور چشم من ، هر دو اضافه‌لامیه.
ازکشته ، در اصل ازکشته‌ات بوده ضمیر به ضرورت وزن ترك شده است .
ندروی ، نون‌حرف نفی‌ویا ضمیرخطاب وندروی ، فعل مستقبل‌مفرد مخاطب در اصل «درو» فتحه و کسرهٔ دال هر دو جایز است اما اینجا به ضرورت وزن دال ساکن خوانده میشود

محصول بیت ـ دهقان پیر به پسرش‌حرف بسیارخوبی‌زد، یعنی گفتش ای‌نور دیده‌ام بجز ازکشته‌ات چیز دیگری درو نخواهی کرد . سخن خوبی گفت . مراد: هرچه بکاری همان را درو خواهی کرد . معنای لازم این سخن کلام مشهوری است که الناس مجزیون باعمالهم ان خیراً فخیروان شراً فشر .
در میان ترکها هم معمول است گویند : هرکسی کشتهٔ خود بدرود .

چشمت بغمزه خانهٔ مردم سیاه کرد
مخموریت مبادکه‌خوش مست میروی

بغمزه ــ یعنی به تیروتیغ‌غمزه . مخموریت مباد ، به فتح یا : غرور خماری عارضت نگردد.که ، حرف تعلیل ویا حرف بیانی . خوش دراینجا به معنای محکم وزیاد است .

محصول بیت ـ چشمت خانهٔ مردم را سیاه‌کرد : با غمزه مردم را ماتم زده کرد. یعنی‌مردم را ازپا انداخت وهلاك کرد. هرگزخماری عارضت نشودکه سخت مست میروی .

مراد : با اینکه اینهمه مردم را ماتم زده کردی اما نکبت عملت ترا پریشان نکند که‌سخت مست غروری ، مقصود‌اینست که این‌کارها را بی‌پروامیکنی .

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون
مـا را بکشت یـار بـانفاس عیسوی

بخت واژ گون ـ اضافه بیانی . واژ ، به معنای «باز» میباشد چونکه بین«واو وبا» تبادل و تواخی وجود دارد . مقتضای کلام : « که از بخت واژ گون ما»ست . «که» رابط وضمیر «ما» به ضرورت وزن ترك شده است واین‌عبارت مرهون مصراع دوم میباشد .

انفاس عیسوی ، اضافه بیانی. انفاس ، جمع نفس . عیسوی ، به مناسبت‌یای نسبت الف به واو قلب شده است ، چنانکه در شرح مطلع بیان این مطلب گذشت .

محصول بیت ـ این‌قصهٔ عجیب رابشنو که ازبخت واژ گون ما: ازطالع‌نحس وبر گشته ما یار ، ما را با انفاس عیسوی‌اش کشت ، یعنی انفاس عیسی احیای موت میکرد اما در مورد ما اثر برعکس داد که سبب قتل ما شد . مقصود اینست که تکلم شیرین‌یار مارا هلاك کرد یعنی از ذوق کلام یار، ما مردیم .

ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد
کاشفته گشت طـرهٔ دستار مولوی

کاشفته ـ که حرف تعلیل ویا حرف بیان . آشفته : پریشان .

طره ، در لغت گیسو است چنانکه در حرف الف بیانش گذشت ، اما در این بیت مجازاً عبارت است از پیش[1] دستار . طرهٔ دستار ، اضافه لامیه دستار[2] مولوی ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ ساقی کانه بادهٔ مقرری حافظ را زیاد تر داد : در مجلس به حافظ باده را بیشتر از دیگران‌خوراند ، زیرا طرهٔ دستارمولوی‌اش‌پریشان گشت . یعنی از پریشان شدن پیش دستار [1]ملائی حافظ معلوم میشود که ساقی در گرداندن قدح عدالت را رعایت نکرده است .

وله ایضاً

---

۱ ـ پیش دستار : قدیم معمول بوده عمامه را طوری‌می‌بستندکه قسمت انتهائی‌پارچه به شکل زلفی در جلو قرار میگرفت وآن را پیش‌دستار نامیده است . مترجم

۲ ـ در متن دستار مولوی را «دستارآخوندی» معناکرده است . مترجم

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غزل پانصد و چهل و نهم

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

در یك نسخه مصرع دوم اینطور واقع شده: تا راه بین نگردی تو کی راهبر شوی .

تا ـ حرف توقیت . راهرو ، ترکیب وصفی: سالك . راهبر ، اینهم ترکیب وصفی است به معنای ، رهنما و پیشوا .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: ای بی‌خبر سعی کن که صاحب خبر شوی یعنی از طریق عشق آگاه شوی و مادامکه راهرو نباشی : تاسالك طریق عشق نباشی کی میتوانی راهبرو راهنمای راه عشق شوی ، یعنی نمیتوانی . حاصل تاکسی سالك راهی نباشد نمیتواند پیشوا و راهنمای روندگان آن راه شود . پس راه عشق هم راهی است تاکسی قلباً و باطناً عاشق نباشد نمیتواند ، دیگران را به طریق عشق راهنمائی کند .

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

مکتب حقایق ـ اضافه بیانی . ادیب عشق ، هکذا . هان ، ادات تنبیه . که ، حرف تعلیل روزی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ آگاه باش ای پسر در مکتب حقایق پیش مؤدب عشق هشیار

ص ۲۴۱ جلد سوم شرح

باش در مکتب عشق سعی کن که از حقایق آگاه باشی تا روزی پدرشوی

مراد : در طریق عشق سعی کن از مبتدی بودن خلاص شوی و پیرو مقتدای عشق شوی .

خواب و خورت زمرتبهٔ عشق دور کرد
آنگه رسی بعشق که بیخواب وخور شوی

خواب و خور ـ نوم واکل .

محصول بیت ـ خواب واکل وشرب، ترا ازمرتبهٔ عشق دور کرد . یعنی مانع شدکـ درس عشق را تحصیل نمائی . پس زمانی به عشق گرفتار میشوی که بی خواب وخور شوی : زمانی عاشق صادق میشوی که از خواب وخور فارغ وآزاد باشی .

حاصل مطلب ، مقتضای مقام عاشق کامل ، بری بودن از اکل وشرب است .

گر نورعشق حق بدل وجانت اوفتد
والله کز آفتاب فلك خوبتر شوی

نور عشق حق ، اضافه بیانیه ولامیه . اوفتد ، فعل مضارع مفرد غایب ازمصدر اوفتادن ، باواو وبی واو، لغت است.

محصول بیت ـ اگر نورمحبت خدا بدل وجانت بیفتد ، اگرخدا راباجان و دل دوست داشته باشی یا دوست بداری ، بحق خدا ازآفتاب فلك زیباتر میشوی.

مراد : عشق حق نورانیت میکند .

دست ازمس وجود چومردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

محصول بیت ـ دست از مس وجود چو مردان ره بشوی : یعنی به وجود علاقمند مباش ومقید به اکل وشرب وخورد وخواب مباش، تا کیمیای عشق را بیابی و طلای خالص شوی .

مقصود : موانع طریق عشق را از میان بردار تا که عاشق صادق شوی .

از پای تـا سرت همه نور خـدا شود
در راه ذوالجلال چو بی پا و سرشوی

محصول بیت ـ از سرتاپایت همه نور خدا شود : اگر در راه خدا بی‌سروپا شوی تمام وجودت نور خدا شود .

حاصل : اگر در راه حق چون توپ بی‌سروپا شوی وغلط بزنی ، یعنی‌سراز پانشناسی مقرب درگاه خدا میشوی ونور محض میگردی .

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کزآب‌هفت بحر بیك موی ترشوی

بحر خدا ، تقدیرش بحر عشق خداست . که ، حرف بیانی .

محصول بیت ـ یك‌نفس غرق بحرعشق‌خداشو، وگمان مبر که ازآب هفت دریا باندازهٔ یك موی، تربشوی . یعنی کسیکه عاشق خدا شود , اگر در هفت دریا غوطه بخورد یك مویش تر نمیشود تاچه برسد که خودش غرق شود .

حاصل کلام : عاشق خدا را نه‌آتش میسوزاند ونه‌آب خفه میکند .

وجه خـدا اگـر شودت منظر نظر
زین پس‌شکی‌نماند که‌صاحب‌نظرشوی

محصول بیت ـ وجه خدا اگر منظر نظرت‌شود : روی خـداوند اگر نظرگاهت شود از این پس هیچ شکی نیست که صاحب نظر میشوی .

مراد : اگر چشم خدا بینت دهند شك نیست که صاحب نظر میشوی .

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل گمان مدار که زیر وزبر شوی

محصول بیت ـ بنیاد هستی توچوزیرو زبرشود یعنی انانیت وغرورت اگر از بین برود ، دردلت گمان مبر که خودت هم زیر و زبر میشوی . الحاصل‌منیت تو اگر فانی شود موجودیت معنوی‌ات ازبین نمیرود بلکه حکم: المؤمنون لایموت را شامل میشوی .

گر در سرت هوای وصالست حافظا
باید که خاك درگه اهل بصرشوی

محصول بیت ـ ای حافظ اگر در سرت هوای وصال هست ، اگر وصال جانان را آرزو میکنی باید که خاك درگاه اهل بصر شوی .

الحاصل: خاك پای عشاقی‌شوی که بدرگاه جانان واصل گشته است.

ولە ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و پنجاهم

سحرم هاتف میخانه بدولت خواهی
گفت بازآی که دیرینهٔ این درگاهی

بدولتخواهی- دولتخواه ، ترکیب وصفی. باحرف مصاحبت ویاحرف مصدری باز، دراین بیت تأکید افاده کند . آی ، باالف ممدوده فعل امرمفرد مخاطب. که، حرف تعلیل. دیرینهٔ این درگاه ، اضافه لامیه .

دیرینه ، یاحرف نسبت و نون وها ادات تأکید . درگاهی ، یا ضمیر خطاب است .

محصول بیت ـ هنگام سحرهاتف میخانه، من‌باب خیرخواهی ودوستی به‌من گفت: بیا که توازبندگان‌قدیمی‌این‌درگاهی، یعنی‌خیلی‌وقت‌است که توملازم میخانه هستی. حاصل سخن ازبندگان قدیمی‌اش هستی.

همچو جم جرعهٔ می‌کش که زسرملکوت
پرتو جام جهانبین دهدت آگاهی

به‌عالم‌ارواح وروحانیان‌وعالم ملائکه، عالم امروعالم ملکوت اطلاق‌میکنند. این عالم چون عالم ملك از ماده و مدت جداست و بلکه بامر خدا بلاواسطه و سبب بوجود آمده است .

شیخ کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی دراصطلاحات خود فرموده است :

دلیل اینکه باین عالم ، عالم امر گویند چون بامر خداوند و مجرد از ماده

موجود شده است.

اما شیخ محی‌الدین عربی قدس سره فرموده است که سبب تسمیهٔ عالم‌ملکوت به‌عالم امر اینست که دراین عالم همه سراسر امراست و هیچ نهی وجود ندارد. زیرا استعداد اهل عالم مزبور بروجهی است که هیچگونه فکر مخالفت در آنها وجود ندارد که لازم بیاید نهی بر آنها مترتب گردد.

پرتوجام جهان‌بین - اضافه لامیه و بیانی، تقدیرش پرتوجام جهان بین‌ماست به‌ضرورت وزن «ما» ترك شده است. پرتو، مبتدا و دهد، فعل مضارع مفرد غایب خبرمبتدا وفاعلش‌ضمیرتحت فعل که برمیگردد به «پرتو» و«تا» ضمیرمنصوب متصل مفعول اول و آگاهی مفعول دومش و یا حرف مصدری. و ز سرملکوت، مفعول غیرصریحش.

محصول بیت - این بیت تتمهٔ مقول قول هـاتف است: چون جم جرعه‌ای می‌بکش‌تا که پرتوجام جهان بین‌ما ازاسرار ملکوت آگاهیت دهد. یعنی جرعهٔ جام مارا بنوش تاچون جام جهان‌نما از اسرار غیب آگاهت کند. دربعضی ازنسخ بجای «می» «ما» واقع شده، پس معنا: چون جم جرعهٔ ما را بکش‌تا که ...

درمعنای مجموعی بیت: چون جم قدح مارا بکش که پرتو جام جهان‌بین از ازسرملکوت خبردارت کند.

ویکی‌دیگر گفته است: چون جم‌قدح مارا بکش که چون پرتوجام جهان‌بین سرملکوت آگاهیت دهد.

این مفسرین در گفتن سخن بی‌معنا پیرویکدیگر بوده‌اند.

رد سروری و شمعی

بـر در میکـده رنـدان قلنـدر باشند
کـه ستانند و دهند افسر شاهنشاهـی

به‌قیاس رندان، بایستی قلندران گفته شود، لیکن به ضرورت وزن فقط به جمع رندان اکتفا کرده است. رندان قلندر، اضافه بیانی. که، حرف رابطصفت. ستانند، فعل‌مضارع جمع غایب: میگیرند. دهند، هم فعل مضارع جمع‌غایب.

افسرشاهنشاهی، «یا» حرف نسبت اگر محسوب شود اضافه بیانی است . اما اگراضافه لامیه باشدیاحرف مصدری است. دوفعل‌درکلمهٔ «افسر» تنازع کرده‌اند.

محصول بیت - رندان قلندر بردرمیکده هستند : آنانکه در میکده مقیم‌اند رندان‌قلندراند. این‌رندان‌به‌پادشاهان‌تاج‌میدهند وهم‌تاجشان‌رامیگیرند. یعنی‌عاشقان باده نوش‌میخانه عشق‌اند که عالم ملك‌را تصرف کرده‌اند. حاصل‌بیان . اینان‌عشاق جانان اند که بامرجانان بزرگی وپادشاهی میدهند ومیگیرند «پس میگیرند» .

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

این بیت - احوال رندان قلندررا بیان میکند . خشت : آجرخام را گویند. زیرسر ، اضافه‌لامیه واو، حرف حال. تارك، به‌فتح «را» به‌معنای بالاوروی سراست. تارك هفت اختر، اضافه لامیه. مراد ازهفت اختر سبعهٔ سیاره است. پای ، تقدیرش سرشان وپایشان بوده به‌ضرورت وزن ضمیرها ترك شده است.

دست قدرت ، اضافه بیانی‌ومفعول مقدم فعل «نگر». نگر، به کسر نون وفتح کاف فعل امرمفرد مخاطب یعنی نگاه کن . واو، حرف عطف منصب صاحب جاه، اضافه‌لامیه . صاحب ، بای این کلمه به‌ضرورت وزن ساکن‌خوانده میشود، خصوصاً که درزبان ایرانیان ساکن خواندن «با» معمول است. جاهی، یاحرف تنکیر.

محصول بیت - به‌طریق خطاب عام میفرماید . قلندران مذکور از کمال‌فنا زیرسرشان بجای بالش‌خشت نهاده‌اند درحالیکه پایشان بربالای سبعه سیاره است. یعنی قلندران بااینکه درمیان خاك وسنگ میخوابند وبسترشان خاك است اما جولا نگاه افکارشان ازهفت فلك بالاتر است ، پس‌ید قدرت وصاحب مقام ومرتبه رانگر. مراد: مقام بلند وعظمت وقدرت اینان را نگاه کن که تاچه حداست. حاصل اینکه اگرچه ظاهرشان به‌صورت گداست اما افکارشان خیلی‌بلند است .

درمعنای مجموعی بیت : خشت زیرسروپای درتارك هفت ستاره. دست قدرت را نگر ومنصب صاحب منصب را، این‌شخص عجب پریشان گفته . یکی دیگر

درمعنای مصرع دوم دست قدرت ومنصب صاحب جاه را ببین گفته است این مفسر برای اینکه «یا» را مصدری گرفته اشتباه کرده است .

سرما و درمیخانه که طرف بامش
بفلك بر شده دیوار بدین کوتاهی

سرما ودرمیخانه ـ واو حرف مع . که ، حرف تعلیل . طرف بام ، اضافه‌لامیه ساکن خواندن «را» ازتصرفات عجم است . بام : قسمتی که بالای خانه را تشکیل میدهد شین«ضمیر» برمیگردد به‌میخانه بفلك . با حرف صله. برشده : یعنی‌رسیده. دیوار ، مبتدا بدین کوتاهی خبرش. تقدیرش :دیوارش میباشد، به‌ضرورت وزن«شین» ترك شده . جملهٔ اسمیه برای میخانه حال واقع شده. کوتاهی ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ سرما و در میخانه یعنی همیشه ملازم میخانه‌ایم : در میخانه هستیم، چونکه بام میخانهٔ عشق بفلك رسیده درحالیکه دیوارش بدین کوتاهی‌است. مراد: بام میخانهٔ عشق اگرچه ظاهراً به‌نظر پست میاید، اما در معنابه عیوق رسیده است. درمعنای مجموعی بیت گفته‌اند:سرما ودرمیخانه که کنار بام آن میخانه به‌روی فلك رسیده است . باوجود این کوتاهی . یکی دیگر هم گفته است :

سرما ودرمیخانه‌ایکه کنار بام آن به‌بالای فلك رسیده درحالیکه دیوارش‌بدین کوتاهی است .

این مفسرین در بیان این‌معانی پستی‌نشان داده‌اند .

با گدایان در میکده ای سالك راه
بادب باش گر از سر خدا آگاهی

محصول بیت ـ ای‌سالك راه عشق، اگر ازسرخداوند آگاهی‌پس با گدایان درمیخانه باادب‌باش. مراد: برای‌عاشقان سالك احترام قائل‌شو ودر بزرگداشتشان کوتاهی مکن اگرچنانکه ازاسرار خداوند باخبری . خاصل کلام به‌ظاهرحالشان نگاه‌نکن که باطنشان باعالم دیگراست یعنی‌سالکان راه عشق‌سر و کارشان باخداست.

اگـرت سلطنت فقـر ببخشند ای دل
کمترین ملك تـو از مـاه بـود تا ماهی

محصول بیت ـ ای دل اگر ترا سلطنت فقر ببخشند ، اگـر ترا به عالم فنا برسانند کمترین ملك یعنی مملکتت ازماه بود تاماهی . مراد: به‌تمام دنیا حکومت میکنی یعنی به‌پادشاهی دنیا میرسی.

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن
ظلمـاتـست بترس از خطر گمـراهی

قطع این مرحله ـ اضافه مصدر به مفعولش . مرحله در اصل به معنای جایی است که مسافر درعین سحر بدانجا وارد میشود یعنی منزل ، اما دراین‌بیت مرادآن جایی است که ازآنجا به‌سفر حرکت میکنند . یعنی طریق . همرهی خضر ، اضافه لامیه ویاحرف مصدری .

خطر: اشراف علی‌الهلاك است ، یعنی به هلاکت نزدیك بودن . گمراهی ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ این مرحلهٔ عشق‌را بدون همراهی خضرطی مکن: تاحضرت خضر رفیق راهت نشود قطع مرحلهٔ عشق‌را قصد مکن زیرا این‌راه ، راه‌ظلماتست پس ازخطر گمراهی بترس . مراد: به‌راه عشق بدون پیشوا وراهبر داخل‌مشوچون آن سویش تارك است . پس غافل مشو که گمراه میشوی «راهرا گم میکنی»

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار
عملت‌چیست که مزدش دوجهان‌میخواهی

حافظ ـ منادی . حافظ خام طمع ، اضافه بیانی. خام طمع ، صفت مرکب. شرمی، یاحرف تنکیر. ازاین ، این اشاره‌است به‌طلب دوجهان بابت مزد وپاداش. مزد، به ضم میم یعنی اجرت یاکرا .

محصول بیت ـ ای حافظ خام طمع ازاین قصه شرم کن یعنی خجالت بکش عملت چیست که دربرابرش دوجهان را مزد میخواهی . مراد چه کار کرده‌ای کـه

درعوضش دوعالم راپاداش میخواهی . پس‌ازاین کار خجالت بکش .

تو در فقر ندانی زدن از دست مده
مسند خواجگی و مجلس توران شاهی

درفقر - مجازاً اضافه لامیه . ندانی ، دراین قبیل جاها به‌معنای «نتوانی» یعنی قادر نیستی. از دست مده ، مرهون مصراع دوم . مسند ، اسم مکان : تکیه گاه یعنی جایی که تکیه میزنند. مراد از«خواجگی» وزارت است مسند خـواجگی ، اضافه بیانی .

توران‌شاه وزیراعظم شاه شجاع بوده است ، چنانکه دررساله[1] مفصل بیان‌شده است .

محصول بیت - خواجه از راه فروتنی و تواضع خطاب به‌نفسش میفرماید : ای حافظ توقادر نیستی درفقر بزنی یعنی تـونمیتوانی رنج فقررا تحمل کنی ، پس مسند وزارت ومجلس توران شاه راازدست مده. مراد : توطاقت فقروفنا را نداری، دراینصورت ملازمت وزیررا ترك مکن که برایت ثروت حاصل گردد. مراد خواجه حسن طلب است.

کسانیکه مقصود خواجه را در نیافته‌اند بیت مذکور بالا را بعد از مخلص بیت ایراد کرده‌اند عفاالله تعالیٰ‌عنهم. ولہ ایضاً

۱ ـ خواجه جلال‌الدین توران شاه وزیرشاه شجاع بوده امانام رساله و موضوع آن را ذکرنکرده است . مترجم

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و پنجاه و یکم

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی

ای ، حرف ندا و منادی همان شاهی است که ممدوحش واقع شده . بقیه مقصود بالذات است .

انوار پادشاهی ، اضافه لامیه یا بیانیه و یا حرف نسبت حکمت الهی، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت - شاها پرتو وضیاء پادشاهی در رویت هویداست ، و فکرت مؤید به حکمت الهی است . در فکرت حکم الهی نهفته شده . مقصود اینست : اگر درباره مطلبی و معنایی فکر کنی . صد گونه حکمت الهی اظهار میداری .

کلك تو بارك الله بر ملك دین گشاده
صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی

کلك تو - اضافه لامیه . بارك الله ، در مقام تحسین بکار میرود ملك دین اضافه بیانی .

قطرهٔ سیاهی ، اضافه لامیه مراد از سیاهی مرکب سیاه است . چون آنان «ایرانیان» به مرکب سیاه سیاهی گویند .

صد چشمه آب حیوان ، به ضرورت وزن چشمه را از حالت اضافه انداخته و آب حیوان را بدل آن کرده است .

ص ۲۳۰ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ بارك‌الله بر قلمت که از یك قطرهٔ مرکب بر ملك دین صد چشمهٔ آب‌حیات جاری ساخته است .

حاصل : قلمت با ضبط ممالك ، ممالك دین را حیات بخشیده است . چنانکه هیچ کس از تو شکایت ندارد بلکه ممالك اسلامی همگی از تو رضایت دارند .

بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
ملك آن تست و خاتم فرمای هرچه خواهی

اهرمن ــ دیو نر است . نتابد ، فعل نفی مضارع : پرتو نمی‌اندازد یعنی اسم اعظم برروی اهرمن پرتو نمی‌افکند . انوار ، فاعل فعل «نتابد» . انوار اسم، اضافه لامیه مجازاً و اسم اعظم ، اضافه بیانی .

ملك مبتدا و آن تست اضافه لامیه وخبر مبتدا .

خاتم معطوف به ملك ، تقدیرش : وخاتم آن تست . فرمای ، فعل امر مفرد مخاطب : دستور بده هرچه خواهی ، خواهی فعل مضارع مفرد مخاطب ، در اینجا یعنی هرطور که میل توست .

محصول بیت ـ اسم‌اعظم بر اهرمن نور نمی‌افکند : یعنی اسم‌اعظم اگر بدست دیو بیفتد خاصیت خود را بروز نمیدهد : خاصیتش ظاهر نمیشود .

چنانکه خاتم حضرت سلیمان بدست دیو که رسید اثرش ظاهر نگشت ، پس ملك سلطنت و خاتم شاهی از آن تست . بفرمای هرچه میخواهی .

مقصود : اقلیم پارس یعنی تخت سلیمان را تصاحب نموده‌ای پس هرچه اراده میکنی بفرما که عالم را مسخر کرده‌ای .

درحشمت سلیمان هرکس که شك نماید
برعقل ودانش او خندند مرغ وماهی

حشمت ــ به کسر حای حطی ، عجم بـه معنای عظمت وشوکت یعنی بزرگی بکار میبرد .

حشمت سلیمان ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ در حشمت و قدرت سلیمان هر کس که شك داشته باشد، بر عقل و دانش او مرغ وماهی میخندد : مسخره‌اش‌میکنند. خلاصه قطع نظر ازانسان بلکه حیوانات برو بحر هم تمسخرش میکنند .

مقصود : شك نیست که تو صاحب حشمت و عظمت و جانشین سلیمانی . پس کسیکه در سلطنت تو شك کند مثل اینکه در سلطنت سلیمان شك کرده است وچنین شخص‌را اگر تمام حیواناتی که در تحت‌فرمان سلیمان بودندمورد تمسخر واستهزاء قرار دهند بجاست .

بازارچه گاه گاهی برسر نهد کلاهی
مرغان قاف دانند آیین پادشاهی

محصول بیت ـ اگرچه باز گاه گاهی کلاه‌برسرش[1] مینهد . اماباوجوداین رسم وآیین شاهی را نمیداند .

مراد : گاه گاهی کلاه برسر نهادن باز دلیل لیاقتش برای پادشاهی طیور نیست ، بلکه این عنقاست که‌آیین ورسوم پادشاهی را میداند وچون سایر مرغان در قراء وبلاد یعنی درهمه جا پروازنمیکند. چنانکه همیشه تخت سلطنتش درقاف است وهمیشه مقام خود را حفظ میکند و به سبب عظمتی که دارد هرگز خود را به کسی نشان نمیدهد .

مقصود : پادشاهی‌را شخص عالیشأنی‌چون‌تو لایق است نه هردنی ولئیم‌الطبع. خلاصه اینکه تو شایسته ولایق تخت سلیمانی نه دیگران .

پادشاه ممدوح خود را به‌عنقاوسایروراث سلطنت را به‌باز کلاهدار تشبیه کرده است .

۱ـ باز کلاهدار: درتربیت بارسکاری‌برای‌اینکه بازقابلیت تربیت‌کسب‌کند ابتداحیوان را بسته وگرسنه وبی‌خواب نگاهمیدارند وسرش را باکلاهکی از چرم میپوشانندکه ازمردم و اسبها وسگهای‌شکاری نهراسد . زندگی حیوانات لاروس ص ۱۰۲ چاپ ۱۹۵۰

تیغی که آسمانش ازفیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی‌منت سپاهی

تیغی- یاحرف وحدت. که، حرف رابط صفت. فیض، دراینجا به معنای لطف و احسان. سپاهی ، با یا نسبت دراینجا یعنی قشون یا لشکر .

محصول بیت - شمشیریکه آسمان از لطف و احسان خود آبش‌دهد : شمشیر آسمانی بدون کمك‌لشکر جهان را مسخر میکند . یعنی کسیکه مؤید من‌عندالله باشد احتیاج به معاونت لشکر وسپاه ندارد .

کسیکه یای سپاهی را وحدت گرفته ازعلم قافیه بی‌بهره بوده واز علم معانی اطلاع نداشته . رد شمعی

کلك توخوش نویسد درشأن یارواغیار
تعویذ جان فزایی افسون عمر کاهی

شأن - مهموزالعین است ، و جایز است همزه نوشته نشود و فقط بالف اکتفا کرد، چون «راس» که عجم دائماً با الف بکار میبرد . مانند همین بیت .

شأن ، در عربی به معنای «حال» است . اما در فارسی چندین معنا دارد که در اینجا محلش نیست. تعویذ ، مصدر از باب تفعیل، به معنای حفظ کردن ، اما عجم به معنای حمایل بکار میبرد . پس تعویذ جان ، اضافه لامیه . جان‌فزا، ترکیب وصفی، از فزاییدن : سبب فزونی‌جان یعنی حیات بخش ویای دوم حرف مصدری .

افسون ، با همزه ویابی‌همزه : سحر ومکروحیله . عمرکاه، ترکیب وصفی ، ازکاهیدن یعنی جانکاه و افسون عمرکاه : افسونی که سبب کوتاهی عمر است .

محصول بیت - ای‌پادشاه قلمت در حق یار واغیار خیلی خوب مینویسد : درباره دوست تعویذ حیات بخشی و در حق دشمن افسون جانکاهی را صادر میکند .

منظور اینست که پادشاه صاحب شمشیروقلم‌است ، در بیت قبل وصف‌شمشیرش را بیان فرمود ، وحالا هنرهای قلمش را تعریف میکند .

مراد خطاب به شاه میگوید : گاهی قلمت یك خط همایونی مینویسد که به

فلان دوست اینقدرعطایا اعطا کنید که جان‌فزای حیاتش گردد، پس این‌خط همایونی برای‌دوست تعویذ جان‌است. اما گاهی نیزدر بارهٔ سیاست کردن دشمنی‌خط همایونی صادر میکند که باید بی‌جان گردد یعنی‌هلاك شود ، این‌یکی برای‌دشمن افسون جان کاهی است .

ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت
وی دولت تو ایمن از صدمت تباهی

ای ــ حرف ندا و منادی شاه مذکور درابیات قبل .

مــراد از عنصر چهار ارکان است : خاك و آب و هوا وآتش . عنصر مبتدا . عنصر تو ، اضافه لامیه . مخلوق ، خبر مبتدا. از کیمیا متعلق به مخلوق . کیمیای عزت ، اضافه بیانی در بعضی از نسخ بجای « کیمیا » «کبریا» واقع شده بهٔ معنای «عظمت» . کبریای عزت ، بازهم بیانیه است .

وی ، واو حرف عطف ، ای حرف ندا و منادی پادشاه مذکور ، دولت تو ، اضافه لامیه. ایمن ، به معنای امین. صدم ، به فتح صاد وسکون‌دال، در اصل‌بمعنای تنه زدن است اما در این قبیل موارد به معنای شدت و بلاست.

در بعضی‌نسخه‌ها بجای صدمت«وصمت» به فتح واو وسکون «صاد» واقع‌شده به معنای‌عیب است. تای واقع در«صدمت» علامت نقل است تباهی، یا حرف مصدری: فساد .

محصول بیت ـ ای‌پادشاه‌عنصرت یعنی‌وجودت از کیمیای‌عزت، وحرمت خلق شده . وای پادشاه دولتت از فساد و تباهی مصون است . مــراد : تو وجود شریف و پادشاه عادلی . حق‌تعالی دولتت را از زوال مصون بدارد .

کسیکه در معنای ابیات و مصارع که منادی واقع‌شده است حرف « که» بکار برده خودش آگاه‌نبوده که به‌معنای‌شعر خلل وارد کرده‌است.

گر پرتوی زتیغت بر کان معدن افتد
یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی

پرتوی ـ یا وحدت راست. کان ومعدن به کسر دال از اقسام تفسیر عطف است. یاقوت سرخ رو، اضافه بیانی. سرخرو، صفت مرکب: یاقوت‌قرمز. «را»ادات مفعول. ظاهراً کلام خواجه این را میرساند که یاقوت همان برنگ قرمز است و بعد برنگ زرد و یا سیاه تبدیل میشود. چنانکه روایت میشود: حجرالاسودمکه معظمه یاقوت است. حتی وقتی قـراطهٔ لعنهم‌الله تعالی‌مکه مکرمه را غارت کردند حجرالاسود را باخود بردند. امـا اهل اسلام «مسلمین» برای تخلیص آن از دست قرامطه دوهزارسکه جمع کردند وسنگ مبارك را باخواص یاقوت آزمایش نمودند دیدند دارای خاصیت‌کامل‌یاقوت است پس مال مذکور را دادند وحجرالاسود را از دستشان گرفتند.

بخشند، فعل مضارع جمع غایب، فاعلش کان و معدن رنگ‌کاهی، اضافه بیانی. کاه، به‌کاف عربی یا حرف نسبت.

محصول بیت ـ اگرازشمشیرت پرتوی‌برکان‌معدن بیفتد،معادن‌یاقوت قرمز را رنگ‌کاهی‌میدهد: یعنی‌ازخوف و وحشت تیغت یاقوت قرمزرنگ رابه‌رنگ زرد تبدیل‌میکند. حاصل اینکه‌از هیبت شمشیرت معادن به مرض یرقان مبتلامیشود.

عمریست پادشاها کزمی‌تهی‌است جامم
اینك زبنده دعوی وزمحتسب گواهی

عمر ـ در این قبیل‌جاها به معنای زمان است، یا حرف وحدت. کزمی، که حرف بیانی. تهی، به فتح یا وبه کسر «تا» وبه کسر «ها»: خالی. گواه: شاهد به معنای آشنا هم میاید.

محصول بیت ـ ای پادشاه مدتی است قدحم از باده خالی است یعنی خرجی ندارم که باده‌بخرم و بنوشم. حاصل‌اینکه قدرت مالیم اجازه نمیدهد که باده‌بخورم. اینك دعوی ازمن وشهادت از محتسب. مراد: محتسب شاهد است که برای خرجی

باده معطلم وچیزی ندارم . خواجه در بیت حسن‌طلب را رعایت کرده‌است .

دانم دلت ببخشد بـر عجز شب نشینان
گر حال من بپرسی از باد صبحگاهی

ببخشد . فعل‌مضارع مفرد غایب : ترحم میکند . بر، اینجا حرف صله. عجز شب نشینان ، اضافهٔ لامیه . شب نشین ، ترکیب وصفی : کسی که احیای لیل‌دارد ، الف ونون ، ادات جمع . صبحگاهی ، یاحرف نسبت .

مصراع دوم شرط ومصراع اول‌خبراست.

محصول بیت ـ اگرحال مرا ازباد سحرگاهی یعنی‌ازنسیم صبا سؤال کنی میدانم که دلت برناتوانی وفقر شب زنده داران خواهد سوخت. مراد : اگر ازباد صبا حال مرا بپرسی وضع نامساعد و رقت انگیز من معلومت میشود ، و باین وسیله هرکجا یك عاشق‌شب زنده دارهست مورد مرحمتت قرارمیدهی ، یعنی وضع وحال عاشقانی راکه احیای لیل میکنند ازمن‌قیاس میگیری ، چونکه من درمحل‌ترحمم.

مفسری که یای «صبحگاهی» را وحدت گرفته ازعلم قافیه اطلاع نداشته .

رد شمعی

ساقـی بیار آبـی از چشمهٔ خرابـات
تاخرقه هـا بشوئیم از عجب خانقاهی

ساقی ، منادی . آبی ، یاحرف وحدت . مراد ازآب «باده» است . تا حرف تعلیل .

عجب ، به‌ضم عین و سکون جیم به معنای کبر است . خانقاهی ، یـا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای‌ساقی از چشمهٔ خرابات آبی بیار تاکه از تکبرخانقاهی خرقه هایمان را بشوئیم. یعنی‌باده بیار تاکه بخوریم ومسکنت کسب‌نمائیم وازعجب و ریائی که درخانقاه کسب کرده‌ایم خلاص گردیم .

در دودمان آدم تا وضع سلطنت هست
مثل تو کس ندانست این علم راکماهی

دودمان ، به ضم دال اول وسکون دال دوم به معنای قوم وقبیله‌است.

دودمان آدم ، اضافه لامیه . تا ، حرف ابتدا ویاحرف توقیت به‌معنای«مادام» مراد ازعلم ، علم سلطنت میباشد. کماهی، کاف حرف تشبیه وماهی لفظی‌است مرکب از موصول و ضمیر مؤنث غائبه ، قیاس « کماهو» بوده زیرا که ضمیر راجع است به «علم» لکن تقدیرش علم سلطنت است ، پس از مضاف‌الیه حکم تأنیث اخذ کرده که ضمیر تأنیث بآن بر گشته‌است.

محصول بیت ـ از زمانیکه در دودمان آدم صفی‌سلطنت برقرار شده . کسی چون توعلم سلطنت را به‌معنای واقعی درنیافته‌است.

مراد : پادشاهان دنیا علم سلطنت را مثل‌تودرك نکرده‌اند.

جور از فلك نیاید با تو ملك صفاتی
ظلم از جهان برمن شد تو جهان پناهی

باتو، باحرف مصاحبت. صفاتی، یاحرف وحدت ویا تنکیر. بر ، حرف‌استعلا به معنای «علی» . شد ، اینجا یعنی‌واقع گشت وصادرشد . جهان‌پناه ، صفت مرکب: جهان‌بتو پناهنده شده ویاپناه دهندهٔ جهانی ویاضمیرخطاب .

محصول‌بیت ـ با وجود تو، یا بـا وجود ملك صفاتی چون تو از فلك جور نمیاید : باوجود پادشاه ملك صفات وعادلی‌چون تو ازفلك جور دیده نمیشود . یعنی فلك بر کسی جور وجفا نمیکند . اما بابودن جهان پناهی‌چون تو جهان نسبت بمن ظلم کرد .

حاصل اینکه : با بودن پادشاهی چون تو که دنیا را در کنف حمایت خویش گرفته‌ای دنیا بمن‌ظلم کرد .

کسیکه فعل«نیاید» را «نتابد» نوشته ودرمعنای شعر گفته است: باوجود ملك صفاتی‌چون تو ازفلك جور نمی‌تابد ، این‌مفسرمعنای شعر را روشن‌نکرده‌است.

رد سروری

درمعنای مصراع اول مفسری گفته‌است : برتوملك صفات ازفلك جورنمیاید.
این‌مفسرهم نسبت به معنای بیت ظلم کرده‌است . رد سروری

در مصراع دوم کسیکه لفظ «بر» را به کلمهٔ «من» مضاف کرده و در معنایش گفته است : به برمن‌ظلم از جهان شد این یکی علاوه بر معنای بیت بلکه نسبت به خود بیت هم ظلم کرده . بالاخره یکی دیگر گفته‌است : با وجود اینکه تو پادشاهی ازجهان بمن‌ظلم رسید اینهم پیرو مفسر آخری بوده‌است . رد شمعی

جائی که برق عصیان برآدم صفی زد
ما را چه گونه زیبد دعوای بیگناهی

جایی ، یاحرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . برق عصیان ، اضافه‌بیانی آدم صفی، هکذا. برق : مراد برق توأم بارعداست .

گناهی ، یاحرف مصدری

محصول بیت ـ جایی کـه برق عصیان بر آدم صفی‌زد : یعنی در جایی کـه حضرت آدم پیغمبر بود و با اینحال نسبت به خدا عصیان کرد، پس‌ما بیچارگان را دعوای بیگناهی چه‌گونه زیبد .

مقصود اینست در جایی که از انبیاء گناه صادر شود بـه ما بیچارگان ادعای بیگناهی نمی‌زیبد .

این بیت مشعر آنست که ممکن است از خواجه گناهی سرزده باشد که با این بیت معذرت خواسته .

حافظ چو پادشاهت گه گاه میبرد نـام
رنجش ز بخت منما بازآ بعذر خواهی

پادشاهت ، تا ازجهت معنا به «نام» مقیداست به تقدیر «نامت».

رنجش ، اسم مصدر : آزردگی. بازآ «آ» با الف ممدوه فعل امرمخاطب .

بعذرخواهی ، باحرف مصاحبت وعذرخواه ، ترکیب وصفی : عذر خواهنده یا حرف مصدری.

محصول بیت - ای حافظ چون پادشاه گاه گاهی نامت را میبرد : نامت را بیاد میاورد پس‌ازبختت ناراضی‌مباش و بلکه عذرخواهی کن.یعنی به سبب گناهی که ازتوسرزده معذرت بخواه . حاصل اینکه عذرتقصیرت را بخواه .

این‌بیت ناظر به بیت سابق است.

کسانیکه لفظ «باز» را دراین بیت به معنای «دگربار» و عقب معنا کرده‌اند ازمعنای مستقیم به عقب برگشته‌اند. بلکه هم لفظ «باز» برای تأکید محض‌باشد.

رد سروری وشمعی

یـا ملجأ البرایـا یـا واهب العطایـا
عـطفا علی مقل حلت بـه الـدواهی

یا ، حرف ندا . ملجأ ، دراین بیت اسم مکان است از لجأ یلجأ یعنی‌از باب فتح : جایی که پناه برده میشود «پناهگاه» مصدر میمی‌اش‌هم «ملجأ» میاید.

برایا ، به فتح «با» به معنای «خلق» میباشد.

واهب العطایا ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . واهب ، اسم فاعل از وهب یهب ازباب فتح معتل‌الفا : بخشنده

عطایا ، جمع عطیه : بخشش . عطفاً منصوب به مناسبت مصدربودن، تقدیرش اعطف عطفاً بوده عطف دراین‌بیت به معنای اشفاق یعنی ترحم و دلسوزی است اگر به معنای مذکور باشد با حرف «علی» بکار میرود چنانکه در این بیت واقع شده ، پس «علی» به مصدر متعلق است .

مقل ، لفظاً مجرور با علی واسم فاعل از اقل یقل یعنی‌ازمضاعف باب افعال، دراصل مقلل بوده بواسطهٔ ادغام مقل شده به معنای فقیرمیباشد . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه ازباب نصریعنی‌نازل شد و واردشد، اگربااین‌معناباشد باحرف «با» بکارمیرود چنانکه دراین‌بیت دیده میشود. دواهی، به فتح دال‌جمع «داهیه»: نوائب ومصائب سخت .

محصول‌بیت ـ پادشاه را ندا میزند ومیفرماید : ای‌پناهگاه مردم ، زیرا تو

ظل‌الهی وای بخشندهٔ عطایا ، چونکه تو یك پادشاه سخی و صاحب قدرت و مکنتی پس‌ای‌پادشاه بااین‌فقیر ترحم کن: بمن‌ترحم کن به من‌فقیریکه بلاهای بزرگی‌بسرم آمده وبه مصائب بزرگی گرفتارشده‌ام .

این‌بیت هم مشعر آنست که شاید خواجه از روزگار ناملایماتی دیده‌است.

ولە ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

غزل پانصد و پنجاه و دوم

بچشم کرده‌ام ابروی ماه سیمائی
خیال سبز خطی نقش بسته‌ام جایی

بچشم کردن ، کنایه از انتخاب نمودن و نشان کردن باشد از اصطلاحات روزمرهٔ ایرانیان است . ابروی ماه سیما ، اضافه لامیه . ماه سیما صفت مرکب ، یعنی صورتی که نشانه‌ای از زیبائی‌ماه دارد . ویا ، حرف وحدت .

خیال‌سبز خطی ، اضافه لامیه . سبزخط ، از اقسام صفت مرکب : جوانی که ریشش‌تازه سبز میشود، ویا ، حرف وحدت .

خیال ، مفعول اول و نقش ، مفعول دوم وجای ، مفعول فیه ، فعل «بسته‌ام» ویاحرف وحدت .

محصول بیت ـ ابروی یك‌دلبر ماه سیما را انتخاب نموده‌اموخیال یك‌جوان سبز خطرا در یکجا بسته‌ام: ابروی یك ماه سیما را برگزیده‌ام وخیال یك سبزخط را در سردارم . حاصل‌اینکه از نو به یك جوان نو خط علاقه بسته‌ام و دوستش دارم. مراد از نقش بستن ، انتخاب نمودن وتعیین کردن است اینجایعنی در خیالش‌هستم وانتخابش کرده‌ام ودرنظرم هست .

در معنای مصراع اول : ابـروی یك مـاه سیما یعنی یك ماهرو را به چشم کرده‌ام . مراد محبتش کرده‌ام. این مفسرین‌ازاصطلاحات اعجام‌اطلاع نداشته‌اند.

امید هست که منشور عشقبازی من
از آن کمانچهٔ ابرو رسد بطغرائی

امید ـ مبتدا ،هست خبرش . که ، حرف بیان . منشور : حکم و نوشتهٔقاضی

ص ۲۵۸ جلد سوم شرح

یعنی تمسکی که ازقضات گرفته میشود. منشور عشقبازی ، اضافه لامیه . عشقبازی من ، هکذا . عشقباز ، ترکیب وصفی به معنای محبوب دوست ویا ، حرف مصدری. کمانچهٔ ابرو، اضافه بیانی . کمانچه ، مصغر کمان است. به طغرایی : با ، حرف صله . طغرا[1] : نشان پادشاهی و یا ، حرف تنکیر .

محصول بیتـ امید دارم که حکم و حجت عشقبازی من از طرف آن جانان کمان ابرو به طغرا برسد . یعنی بوسیلهٔ جانان تأیید گردد و علامت تصدیق شاهی بخورد . خلاصه عشقبازی من درنزد جانان مسلم وپذیرفته گردد . زیرا تمسکی که دارای علامت تصدیق حاکم نباشد اعتبار ندارد.

جملهٔ : ازآن کمانچهٔ ابرو به طغرائی رسد ، از اقسام مجاز مرسل[2] میباشد، بطریق ذکر جزء وارادهٔ کل ، چونکه شعرا ابرو را به طغرا تشبیه کردداند .

سرم زدست‌شدو چشم ازانتظار بسوخت
در آرزوی سروچشم مجلس آرایی

شد ـ در اینجا به معنای «رفت» است . آرزوی سر ، اضافه مصدر به مفعولش مجلس آرا ، ترکیب وصفی . از مصدر آراییدن : زینت بخش مجلس و یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ درآرزوی سر وچشم یك جانان مجلس آرا، سرم از دستم رفت و چشمم از انتظار سوخت . مراد درآرزوی جانانی سر وچشمم را ازدست دادم .

مکدرست‌دل آتش بخرقه خواهم‌زد
بیا بیا کـه کـرا مـیکند تماشایی

مکدرست ـ خبر مقدم ، دل مبتدای مؤخـر . آتش ، مبتدا و مابعدش خبر مبتدا. به خرقه ، متعلق به فعل «خـواهم زد» و زد ، در اینجا به معنای مصدراست : زدن. که ، حرف تعلیل.

کرا میکند ، یعنی میارزد ، کرا کند و کرامیکند ، ازاصطلاحاتشان میباشد

---

[1] ـ علامت صحه وفرمان شاه . مترجم [2] ـ مجازمرسل : درصورتیکه ما بین‌معنای حقیقی‌ومجازی‌علاقهٔ مشابهت باشد استعاره ودرغیراین‌صورت آنرا مجازمرسل گویند. مترجم

(ایرانیان) و این‌اصطلاح[۱] به معنی ارزیدن‌ولایق‌بودن‌است : «لایق» است ومی‌ارزد. تماشایی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ دلم از خرقهٔ ریا مکدر است: زده شده ، پس آتشش خواهم زد یعنی میخواهم خرقه‌ام را آتش بزنم وبسوزانم .

بطریق خطاب عام میفرماید: بیا بیا که به تماشا میارزد . یعنی سوزاندن‌خرقهٔ ریا ارزش تماشائی دارد. حاصل‌سوزاندن خرقهٔ ریاکارمهمی‌است و ارزش‌تماشا کردن را دارد : میارزد که تماشائی باشد .

درمعنای مصراع دوم گفته شده: بیا بیا که یك مکرم[۲]تماشائی‌میکند. این‌مفسر خیلی تماشا کرده است . رد سروری

در آن‌مقام‌که خوبان‌بغمزه تیغ‌زنند
عجب مدار سری اوفتاده درپایی

که ـ حرف رابط صفت . سر ، مفعول فعل عجب مدار ویا حرف تنکیر .

اوفتاده ، با واو و بدون واو «افتاده» لغت است . در پایی ، در. حرف صله ، پایی، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ در آنجا که‌زیبایان با غمزه تیغ میزنند ، یعنی عاشقان را به قتل میرسانند ، اگر سری را دیدی که افتاده درپایی‌تعجب مکن .

مراد : درآنجا که سرعشاق بریده میشود. تعجب‌مکن از سری که به زیرپاها افتاده باشد. حاصل : درهمچومقامی اگر کله‌های عشاق را دیدی که درزیر پاافتاده وغلط میخوردعجب مدار.

درمعنای مصراع دوم گفته شده: عجب مدار که سری به‌پایی افتاده‌باشد. ونیز یکی دیگر گفته است : اگر سری به پایی بیفتد ، این مفسرین‌معنای بیت را عجب به زیرپا انداخته‌اند . ردسروری وشمعی

۱ـ منوچهری کلمه‌کراکردن را با«یا» کری‌کردن (باامالهٔ الف) بکاربرده است .
گوبیائید وببینید این شریف ایام ما تاکند هرگزشمارا شاعری‌کردن کری . منوچهری
۲ـ این‌کلمه با احتیاط قید شده . مترجم

مرا که ازرخ اوماه در شبستان است
کجا بود بفروغ ستاره پروائی

مرا ــ با مصراع دوم صرف میشود. که حرف بیان.

شبستان، محلی یا جایی که شب را در آنجا میگذرانند. بفروغ ستاره، با حرف صله واضافه لامیه. پروایی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ من که درشبستانم ازرخ جانان ماهی دارم: خانه‌ام که ازرخ جانان روشن است. پس کجا بود به فروغ ستاره پروایم: در جایی که رخ چون ماه جانان هست، اعتنا به ستاره نمیکنم. در اینجا مراد از ستاره «ماه» میباشد.

در معنای مجموعی بیت: از برای من که از رخ او ماه درخانهٔ زمستانی است. پس کی پروایم بود از ضیاء ستاره.

و در معنای مصراع دوم: کی به فروغ ستاره پروائی بود. این مفسرین در ترزیق معنا عجب بی‌پروایند. رد سروری وشمعی

زمام دل بکسی داده‌ام من درویش
که نیستش بکس از تاج و تخت پروائی

بکسی، با حرف صله و یا حرف وحدت[1] نوعیه. من درویش، اضافه بیانی که، حرف رابط صفت بکس، با حرف صله. پروایی، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ زمام دل: اختیار دل‌را من فقیر، به شخصی داده‌ام که به‌سبب داشتن تاج و تخت، به هیچ کس رغبت نمیکند واعتنا نمیکند.

در معنای مجموعی بیت: من درویش مهار دل را به کسی داده‌ام که احتیاج به تاج و تخت کسی ندارد این‌مفسر دربیان سخن ترزیقی عجب بی‌پروا بوده.

رد سروری.

فراق ووصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد ازو غیر او تمنائی

تمنائی ــ یا حرف تنکیر.

۱ــ رجوع شود به پاورقی ص ۱۵۹۳ جلد سوم: در «ی» نکره منظور ناشناختی و غیرمعلوم بودن آنست، اما در«ی» وحدت توجه به شماراست. مترجم

محصول بیت ـ فراق و وصل چیست : فراق و وصل را اعتباری نیست ،پس رضای دوست را طلب کن که حیف باشد از او غیر او تمنائی .

حاصل‌مطلب. فراق ووصال دوست مهم‌نیست، بلکه طالب رضای دوست باش ، چونکه غیراز رضایتش تمنای چیز دیگر از او ظلم است .

بروز واقعه تابوت مازسرو کنید
کـه میرویم بـداغ بلند بـالائی

روز واقعه در اصل معنایعنی روزقیامت ، اما دراین بیت به معنای موت وفوت میباشد . که ، حرف تعلیل . بلند بالا ، صفت مرکب : دارای قامت بلند و یاحرف وحدت .

محصول بیت ـ بروز واقعه : روز مرگم ، تابوت مرا از درخت سرو بسازید چونکه باداغ محبوب بلند بالائی میروم ، یعنی چون در حسرت دلبری بلندقامت میمیرم ، پس روز مرگم تابوتمرا از درخت سرو بکنید .

درر زشوق برآرند ماهیان بنثار
اگر سفینهٔ حـافظ رسد بـدریائی

درر ــ به ضم دال و فتح رای اول جمع «در» : لؤلؤ یا مروارید است .

چون ماهیان جاندارند ، لذا با الف و نون جمع شده .

برآرند ، یعنی در میاورند. به نثار ، باحرف تخصیص: یعنی مخصوص برای نثار کردن. سفینه ، درلغت یعنی کشتی اما در اینجا مراد دیوان است .

بدریایی ، باحرف صله ویاحرف وحدت ویا تنکیر .

محصول بیت ـ اگر دیوان حافظ بدریا برسد ، ماهیان از شوق برای نثار، مرواریدها در میاورند از دریا .

مراد : دیوان حافظ که پراز جواهر معانی است اگر به دریا بیفتد ،ماهیان از شوقشان برای تحسین اشعارش از دریا مرواریدها در میآورند و نثار شخص شاعر یا دیوانش میکنند .

وله ایضاً

از بحر متقارب : فعولن فعولن فعولن فعول

غزل پانصد و پنجاه و سوم

سلامی چو بوی خوش آشنائی
بدان مردم دیدهٔ روشنائی

سلامی ــ یا حرف وحدت و یا تنکیر. بوی خوش آشنایی، اضافه بیانی است. آشنایی ، یا حرف مصدر ، بدان ، دال بدل از همزه است و با ، حرف صله . مردم دیدهٔ روشنایی ، اضافه‌ها لامیه است ویاحرف مصدری .

محصول بیت ـ سلامی چون‌بوی خوش آشنائی : سلام گرم برای آن مردمك چشم بینا میفرستم‌یعنی‌درود وسلام میفرستم‌برای آن‌جانان آشنایی که به منزلهٔمردمك چشم من است .

درودی چونوردل پارسایان
بدان شمع خلوتگه پارسائی

درود به ضم دال و را ، در عربی به معنای «تحیت» است که در ترکی صحت وسلامت وعافیت گویند . ویا حرف وحدت ویا تنکیر . نور دل پارسایان ، اضافه‌ها لامیه است .

پارسا : عابد را گویند و الف ونون ، ادات جمع است .

شمع خلوتگه پارسایی ، اضافه‌ها لامیه و یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ برای آن شمع خلوتگه پارسائی درود و علاقه وعشقی چون نور دل پارسایان ارسال میکنم . یعنی برای آن جانان عابد و زاهد ، درود و تحیت

میفرستم .

ممکن است این غزل برای جانان مسافر مذکور در غزل سابق ، فرستاده شده باشد .

نمی‌بینم از همدمان هیچ برجای
دلم خون شد از غصه ساقی کجائی

ساقی ـ منادی . کجایی ، یا حرف خطاب .

محصول بیت ـ از مصاحبان هیچکدام را در جایشان نمی‌بینم : یاران ما را گذاشتند و رفتند . دلم خون شد از تنهایی و از دست غم و غصه . ای‌ساقی کجایی بیا همدم ماشو .

می صوفی افکن کجا میفروشند
که در تابم از دست زهد ریائی

می‌صوفی افکن ـ اضافه بیانی . صوفی افکن ، صفت مرکب از افکنیدن . شراب صوفی افکن یعنی باده‌ایکه صوفی را مست وخراب میکند . میفروشند، فعل مضارع جمع غایب .

که ، حرف تعلیل . تاب : به معنای حرارت واضطراب میباشد . زهد ریایی، اضافه بیانی و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ شراب صوفی افکن را کجا میفروشند ، نشان دهید که از زهد ریائی سخت درسوز وتابم یعنی مضطرب وناراحتم پس باده بنوشم که ریایم آشکار نشود . زیرا باده نوشی وزهد ضد همدیگرند .

رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
که گوئی نبودست خود آشنائی

محصول بیت ـ رفیقان عهد صحبت را چنان شکستند که گوئی هرگز در میانمان آشنائی نبوده . یعنی بدعهدی را بجایی‌رسانیدند که‌کانه‌در میانمان‌هیچگونه آشنایی نبوده .

زکوی مغان رخ مگردان که آنجا
فروشند مفتاح مشکل گشائی

که آنجا ـ مرهون مصراع دوم است . مفتاح مشکل گشایی ، اضافه بیانی و مراد شراب است مشکل گشا ، ترکیب وصفی : گشایندهٔ مشکل .

محصول بیت ـ ازکوی مغان رخت رابر نگردان : روگردان مباش،چونکه در آنجا مفتاح‌مشکل گشائی را میفروشند . یعنی شراب که مشکل گشاست در آنجا به فروش میرسد . پس ازآنجا اعراض مکن .

عروس‌جهان‌گرچه درحدحسن‌است
زحد میبرد شیوهٔ بیوفائی

عروس جهان ، اضافه بیانی . حدحسن ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ عروس جهان اگرچه در حسن به حدکمال رسیده است‌یادر کمال حسن است ، لیکن بی‌وفائی را از حد گذرانده : بیش ازحد بی‌وفاست همین است که به هیچکس مرحتمی ندارد .

دل خستهٔ من گرش همتی هست
نخواهد ز سنگیندلان مومیائی

دل خستهٔ من ـ اضافه بیانـی و لامیه همتی . حـرف وحدت و یا تنکیر . سنگین دلان صفت مرکب با الف ونون‌جمع شده است . سنگین ، یا ، حرف‌نسبت ونون حرف تأکید .

مومیا ، ماده‌ایست که برای پوشاندن بدن انسان «مرده» بکار میرود یا حرف مصدر ، اینجا مراد از مومیا دواو درمان است .

محصول بیت ـ دل خسته ومجروح من اگر همتی داشته باشد ، از سنگین دلان و از اشخاص بی‌رحم مومیایی نبایدبخواهد. مراد: از فرومایگان وازناکسان دواو درمان تقاضا نمیکند حاصل سخن : دل مجروح من اگر بلندهمت باشد برای شفای خود از اراذل واسافل مرهم نخواهد خواست .

کسانی که «یای» مومیایی را وحدت گرفته‌اندعلاوه براینکه از حروف‌قافیه بی‌اطلاع بوده‌اند معنای درستی هم نکرده‌اند .

بیاموزمت کیمیای سعادت
ز هم صحبت بد جدائی جدائی

بیاموزمت ـ با حرف تأکید و آموزم ، فعل مضارع و احتمال دارد وجه اخباری و انشائی باشد. وتا ، ضمیرخطاب. کیمیای سعادت، اضافه بیانی. هم‌صحبت بد ، اضافه اسم فاعل به مفعولش. جدایی‌جدایی، ازاقسام تأکید لفظی‌است با تقدیر يك فعل یعنی جدایی کن.

محصول بيت ـ بیاموزمت کیمیای سعادت یعنی یادت بدهم ؟ یا یادت میدهم «باید بیاموزم» . پس بدان که کیمیای سعادت جدایی از همنشین بد است : از هم صحبت ناجنس جدایی کن جدایی . مقصود : کیمیای سعادت اجتناب و احتراز از مصاحب بد است .

مرا گر تو بگذاری ای نفس‌طامع
بسی پادشاهی کنم در گدائی

محصول بيت ـ ای نفس طمعکار اگر مرا بحال خودم بگذاری ، در عین گدائی بسی پادشاهی خواهم کرد . یعنی اگر نفس طماع مانع و حایل من نشود در گدایی سلطنتها خواهم کرد ، اما چه فایده که نفس به‌گدایی راضی نیست .

مکن حافظ ازجور دوران شکایت
چه دانی تو ای بنده کار خدائی

محصول بيت ـ ای حافظ از جور وجفای دوران وزمان شکایت مکن . زیرا ای بنده تو ازکار خدائی چه اطلاع داری . مراد : جور وجفا ومهر و وفا همه با ارادهٔ خدا و خواست خداست پس شکایت از دوران فایده ندارد .

وله ایضاً

از بحر هزج: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

غزل پانصد و پنجاه وچهارم

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی
دل بی‌تو بجان آمد وقتست که باز آئی

پادشه خوبان ، اضافه لامیه . داد ، در اینجا به معنای تظلم وشکایت است .غم تنهایی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدری. دل ، مبتدا. بجان‌آمد ، خبرش. با، حرف صله . در جایی که میخواهند بگویند ازجان بیزار شد ، اصطلاح «بجان آمد» بکار میبرند. که ، حرف بیانی . باز ، در این بیت برای تأکید است .

محصول بیت ـ ای پادشاه زیبایان داد و فریاد از غم تنهایی که دل بی‌تو از جان بیزار گشته : بجان‌آمد ، حال وقت آنست که بیائی .

مراد: دل بیچاره ازفراقت سخت مضطرب است. پس وقتش است که باوصالت شادان وفرحان گردد .

درتعبیر مصراع دوم : وقتش است که برگردی . علاوه براین گفته‌اند.که‌در اینجا خطاب به خداست . این خداشناسان منزه بودن‌خداوند را از«آمدن ورفتن» نمیدانسته‌اند و نیز مضمون آیهٔ شریف : نحن اقرب [1] را نفهمیده‌اند .

مشتاقی ومهجوری دوراز توچنانم کرد
کز دست بخواهد شدپایاب شکیبائی

مشتاقی و مهجوری ـ یاهامصدری است. پایاب به‌معنای قدرت وطاقت. شکیبا،

---

۱ ـ آیهٔ شریفه : نحن اقرب الیکم من حبل‌الورید.

صفت مشبهه ویا حرف مصدری: صبوری.

محصول بیت ـ ای جانان دور از تو اشتیاق وهجران چنانم کرده که قدرت و طاقت صبوری از دستم خارج شده است : دیگرطاقت شکیبائی راندارم.

ای درد توام درمان بربستر ناکامی
وی یادتوام مونس درگوشهٔ تنهائی

ای ــ حرف ندا منادی محذوف . بستر ناکامی ، اضافه بیانیه . بستر : تشك ناکام : نامراد و یا حرف مصدر . وی ، واو حرف عطف در اصل «وای» بوده‌همزه به سبب وصل ساقطشده . یاد: بخاطر آوردن یعنی ذکر است. یاد تو ، اضافه مصدر به مفعولش .

مونس ـ اسم فاعل ، ازآنس یونس ، یعنی از باب افعال .

گوشهٔ تنهایی ـ اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ ای جانان در بستر ناکامی ونامرادی درد تو درمان من‌است و نیز ای جانان بخاطر آوردن تودر گوشهٔ تنهائی مونس من‌است . یعنی با یاد تو در گوشهٔ تنهائی تسلی می‌یابم . حاصل گفتار ذکر تو یارو مونس من‌است .

کسیکه در تعبیر هر دو مصراع لفظ « که » آورده به معنای شعر خلل وارد کرده‌است .

در دایرهٔ قسمت ما نقطهٔ پرگاریم
لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه توفرمایی

دائرهٔ قسمت ، اضافه بیانی و مراد قسمت ازلی است . ماه مبتدا نقطهٔپرگار خبرش و اضافه لامیه .

محصول بیت ـدر دایرهٔ قسمت ازلی مانقطهٔ پرگاریم: درخدمتت ثابت‌قدمیم و مطیع و منقاد اوامرت هستیم . پس حکم‌حکم توست و اندیشهٔ تو برای ما سراسر لطف است .

مقصود : در هرصورت محکوم اوامرو فرمان توایم یعنی‌منقاد وفرمانپذیریم.

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفرست درین مذهب خودبینی و خودرائی

فکر خود و رای خود - هر دو اضافه لامیه ، دراصل «خود فکر وخود رای» بوده به ضرورت وزن تقدیم و تأخیر شده هر دو تفسیر عطف خود بین وخود رای، صفت مرکب ویا ها حرف مصدری است .

محصول بیت - در عالم رندی ، خود فکر و خود رای پیدا نمیشود . زیرا در این‌مذهب خود رایی وخود بینی کفراست . مراد: درطریق رندی غرور نامعقول است چونکه خودبینی وخود رایی از غرور ناشی میشود .

یارب بکه شاید گفت این نکته که درعالم
رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجائی

یارب - یعنی «عجبا» . بکه ، با حرف صله . که ، اسم به معنای «چه کسی» شاید : لایق . گفت در اینجا به معنای «گفتن» میباشد . که ، حرف بیانی .

محصول بیت - عجبا این‌نکته رابکه میشود گفت که آن‌شاهدهرجایی‌دردنیا به هیچ کس رویش رانشان نداد . مقصود : هرجایی باشد وبه کسی رخ ننماید، قصهٔ عجیبی است. در این بیت مراد از شاهد هرجایی ذات باری جل وعلاست .

دی شب گلهٔ زلفش باباد صبا گفتم
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودائی

گلهٔ زلفش - اضافه لامیه . غلطی ، یا ضمیر خطاب . سودایی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت - دیشب شکایت زلفش‌رابه بادصبا کردم : از زلفش‌پیش بادصبا شکایت کردم که نسبت به من میلی نمیکند و سر کشی مینماید. بادصبا درجواب **گفت** تو غلط فکر میکنی از این فکر سودایی بگذر . مراد : زلفش مرغ هوایی است به هیچ کس تمایل نشان نمیدهد . پس از این جنون سودائی بگذر . حاصل مطلب‌این

سودایی است که هرگز میسر نمیشود ، بنابراین منصرف شو . در معنای این بیت . همزهٔ واقع در کلمهٔ «گله» را همزهٔ وحدت گرفته‌اند ، این مفسر علاوه بر اینکه از اضافه خبر نداشته بلکه از حرف وحدت هم بی‌اطلاع بوده است .

صدبادصبا اینجا باسلسله میرقصد
اینست حریف‌ای دل‌تاباد نه‌پیمایی

اینجا ـ یعنی در زلف جانان و مراد از حریف «جانان» است . تا ادات تنبیه نه پیمائی ، فعل نفی مضارع مفرد مخاطب .

مراد از باد پیمائی کوشش کردن برای امر محال است .

محصول بیت ـ در زلف جانان صد بادصبا با زنجیر میرقصد ! در زلف‌جانان باد صبا رقاصی میکند ، ای دل آگاه باش کـه جانان اینست ، پس بخاطر سودای غیرممکن واەرمحال‌بیهوده کوشش‌مکن. مقصود: آرزوی‌زلف جانان یك امر نشدنی است پس ازآن خیال منصرف شو .

ساقی چمن‌گل‌را بی‌روی‌تو رنگی نیست
شمشاد خـرامان‌کن تابـاغ بیارایی

ساقی ـ منادی . چمن گل، شارحان‌میان این‌دو کلمه واو عاطفه بکاربرده‌اند. اما در تمام متون موجود در نزدمان باحالت اضافه واقع شده تأمل .

مراد از «رنگ» صورت وشکل میباشد . یا حرف تنکیر .

شمشاد ، مفعول‌اول وخرامان ، مفعول دوم فعل «کن» مقصود از شمشادقامت ساقی‌است . تاحرف تعلیل . بیارائی ، فعل مضارع مفرد مخاطب : مزین کنی. باغ، مفعول مقدم .

محصول بیت ـ ای ساقی‌چمن گل بی‌روی‌تو رنگ ورو ندارد ، یعنی‌رونقش با روی‌تست ، حال شمشاد قدت‌را بسوی‌باغ خرامان کن ، تا که باغ را با گل‌رخت مزین کنی زیرا صفای باغ با روی توست .

در معنای مصراع اول : ای ساقی چمن و گل را بی‌رویت رنگی نیست . نیز

بی‌روی تو چمن و گل رنگی ندارد . این دو مفسر بـه معنای شعر رنگ دیـگری داده‌اند . رد سروری وشمعی

دائم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفانرا در وقت توانایی

شاداب: با طراوت و تر و تازه . دریاب: تفقد کن و کمك کن. ضعیفان ، مفعول فعل دریاب .

محصول بیت - گل بستان رویت همیشه طری و تازه نمی‌ماند یعنی به مرورایام پژمرده خواهد شد . پس هنگام توانائی و قدرت ضعیفان را دسترسی کن و بدادشان برس .

حاصل مطلب در دوران زیبائی عشاق دلخسته را رعایت کن که بعدها پشیمان نشوی .

زین دائرهٔ میناخونین جگرم می‌ده
تاحل کنم این مشکل درساغرمینایی

دائرهٔ مینا - اضافه‌بیانی . در اینجا مراد از مینا «فلك» است به معنای آسمان. خونین جگر : دلخون ، از محنت و الم کنایه است .

تا . حرف تعلیل و یا حرف تنبیه . ساغرمینایی ، اضافه بیانی . مینا در اینجا به معنای شیشهٔ سبز رنگ است .

محصول بیت - از این دائـرهٔ مینا یعنی از فلك خـونین‌جگرم : ممتحن و غمزده‌ام ای ساقی باده بده تا که این مشکل را در ساغر مینائی حل کنم .

حافظ شب هجران شد بوی خوش صبح آمد
شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی

حافظ - منادی . شب هجران ، اضافه‌بیانی . بوی خوش صبح ، اضافه‌بیانیه ولامیه. شد ، در اینجا به معنای «رفت» .

شادیت ـ یا حرف مصدر . عاشق شیدایی ، اضافه بیانیه و یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای حافظ شب هجران سپری شد و بوی خوش‌دم صبح آمد . یعنی صباح وصال ظاهر گشت ، پس شادی مبارکت باشد ای عاشق شیدایی . مراد: سرور وصال مبارکت باشد ای عاشق دیوانه .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

غزل پانصد و پنجاه و پنجم

ای‌دل گر از آن چاه زنخدان بدرآیی
هر جا که روی باز پشیمان بدرآیی

چاه زنخدان ـ اضافه لامیه ، در این قبیل موارد مراد از «چاه» «گودی» است. به فتح گاف. بدر، باحرف صله ، در، درعربی«باب» گویند، آیی، فعل‌مضارع مخاطب: بیایی پس مراد ازعبارت : بدرآمدن یعنی‌خارج شدن‌بهمین سبب درآمدن را به‌معنای«خارج شدن» تعبیر میکنند .

که ، حرف بیانی . روی ، فعل مضارع مخاطب از مصدر رویدن . زود : بسرعت .

محصول بیت ـ ای دل اگر از آن چاه زنخدان جانانه بدرآیی ، بهر چاهی که داخل شوی زود پشیمان میشوی و به‌آرزوی چاه زنخدان جانان زود از آن‌چاه بیرون میایی . حاصل اینکه صفای چاه زنخدان جانان در چاه زنخدان دیگران وجود ندارد .

یاخود : اگر از این چاه بیرون آیی بهر کجا که روی زود پشیمان میشوی و دوباره بهمینجا برمیگردی . پس این چاه را ترك مکن و به غیره مایل مباش .

شاید که بآبی فلکت دست نگیرد
گر تشنه‌لب‌ازچشمهٔ حیوان بدرآیی

شاید ـ فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیانی. بابی ، با حرف مصاحبت

ویا حرف وحدت . بابی یعنی با جرعه‌ای آب .

فلکت ، تای خطاب در معنا به دست مقید است : دستت .

تشنه‌لب از اقسام ترکیب وصفی: لب‌تشنه چشمهٔ حیوان: آب‌حیات است که اینجا مراد آب چاه زنخدان جانان است.

محصول بیت - ای دل اگر از چشمهٔ حیوان : از چاه زنخدان جانان تشنه لب خارج شوی لایق تو است که فلك بابی دستت را نگیرد ، یعنی اگر فلك جرعه‌ای آب به تو نخوراند لایق و سزاوارت است .

مقصود : اگر از آن مستفیض نگردی از فلك امید استفاضه نداشته باش. حاصل بیان به دل خود پند میدهد که چشمهٔ حیوان همان چاه زنخدان جانان است پس اگر طالب حیات ابدی هستی از آن منفك مشو.

هش‌دار که گر وسوسهٔ نفس کنی گوش
آدم صفت از روضهٔ رضوان بدرآیی

هش - مخفف هوش به معنای عقل است . دار ، فعل امر مفرد مخاطب از مصدر داریدن. هوش‌دار : بهوش باش یعنی از روی عقل و با عقل رفتار کن، حاصل اینکه عاقل باش .

که ، حرف بیانی . وسوسهٔ نفس ، اضافه لامیه .

کنی ، فعل شرط مفرد مخاطب : گوش کنی . وسوسه ، مفعول اول و گوش مفعول دوم فعل مذکور. وسوسه ، مصدر از باب دحرج: سخن نفس را « وسوسه » گویند .

صفت در اینجا معنای تشبیه افاده کند : مانند آدم . روضهٔ رضوان ، اضافه لامیه. روضه : جنت با اضافه ادنی‌ملابسه چون رضوان دربان بهشت است .

محصول بیت - هوشیار باش : عاقل باش که اگر به وسوسهٔ نفس گوش کنی مانند آدم از روضهٔ رضوان اخراج خواهی‌شد .

مراد : اگر تابع هوای نفس شوی چون حضرت آدم صفی از باغ جنت بیرون

میروی «اخراج میشوی» . چونکه نفس وشیطان دائماً بنی‌آدم را فریب میدهند یا در حال دادن هستند .

جان‌میدهم‌ازحسرت‌دیدار تو چون‌صبح
باشد که چو خورشید درخشان‌بدر آیی

محصول بیت ـ به طریق خطاب به جانان میفرماید : با حسرت دیدار تو چون صبح‌جان میدهم . مراد از جان دادن صبح زود وبسرعت گذشتنش است زیرا همینکه خورشید طلوع کرد «یوم و نهار» گویند ودیگر صبح نمیگویند .

باشد که چون خورشید درخشان از سعادتخانه‌ات بیرون آیی و طلوع نمایی مراد : به مجرد ظهور صبح هر کسی از خانه‌اش خارج میشود وبه شغلی میپردازد پس منهم برای‌آن جان میدهم که از خانه‌ات خارج شوی و برسر میتم بیایی و بتماشایش مشغول گردی .

چندان چوصبا بر تو گمارم دم‌همت
کزغنچه‌چوگل خرم‌وخندان‌بدر آیی

محصول بیت ـ آنقدر چون صبا نفس همت بر رویت حواله میکنم تا چون گل که از غنچه بیرون میاید توهم خرم وخندان بیرون بیائی . یعنی صبادم خود را به غنچه حواله میکند وازآن غنچه گل ظاهر میشود ، زیرا جنس گل‌را نفس بادصبا باز میکند . پس بنده‌دم همتم را برایت میفرستم تا که از غنچهٔ خانه‌ات چون گل بیرون‌آیی وظاهر شوی حاصل سخن همت میبندم که ترا ازخانه‌ات بیرون بیارم و تماشایت کنم .

در تیره شب هجر تو جانم بلب‌آمد
وقتست که همچون مه‌تابان‌بدر آیی

تیره شب ـ ترکیب مزجی است در اصل شب تیره بود . شب هجر ، اضافه بیانی، هجر تو، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ در شب‌تار هجران تو جانم‌به لب‌آمد . یعنی در فراقت جان

میدهم وقتش است که چون ماه تابان طلوع نمایی .

بر خاک درت بسته‌ام از دیده دو صد جوی
تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آیی

بسته‌ام ـ : فعل ماضی (نقلی) تا حرف تعلیل . بو ، مخفف بود. که ، حرف بیانی . تا بو که : شاید که باشد .

محصول بیت ـ برخاک درت از اشک چشمم دو صدجوی بسته‌ام ، تا باشد که تو به شوق آب ازسرایت چون سرو خرامان بتماشا خارج شوی زیرا که سرو به آب تمایل دارد .

در خانهٔ غم چند نشینی و ملامت
وقتست که از دولت سلطان بدر آیی

خانهٔ غم ـ اضافه بیانی . واو ، حرف عطف . ملامت معطوف به غم .

محصول بیت ـ خطاب به دلش میفرماید : تا کی در کنج غم وسرزنش مینشینی حال وقت آنست که در سایهٔ دولت سلطان از خانه‌ات بدر آیی .

در ایام دولت پادشاه از غم و سرزنش خلاص یابی .

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهروی
باز آید و از کلبهٔ احزان بدر آیی

یوسف مهروی ، اضافه بیانی . کلبهٔ احزان ، هکذا

محصول بیت ـ ای حافظ فکر نکن زیرا آن یوسف مهروی یعنی جانان عاقبت برمیگردد و آنوقت دیگر تو کلبهٔ احزان را ترک میکنی یعنی از غم و غصه نجات میابی . حاصل: صبر کن که بالاخره وصال جانان برایت میسر میگردد .

کسی که گفته است : مراد از یوسف مهرو «خداست» باید گفت این شخص خودش خدانشناس بوده. رد شمعی

ولە ایضاً

غزل پانصد و پنجاه و ششم

می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجویی
این گفت سحر گه گل بلبل تو چه میگویی

بطریق خطاب عام میفرماید : شراب بخواه و گل افشانی کن . گل کلمه ایست اعم .

افشان کن : نثار کن . یعنی مجلس را گل افشانی کن و باده بنوش . گل، مفعول اول و افشان مفعول دوم فعل « کن» .

محصول بیت ـ سحر گه گل به بلبل گفت: می بخور ومجلس را با گل تزیین کن ، از دهر و روزگار چه میخواهی یعنی از روزگار برای چه شکایت میکنی و دیگر چه میخواهی ؟

این حرف را گل گفت ، بلبل تو چه میگوئی یعنی آیا توهم باین حرف قائلی؟

مسند بگلستان بر تا شاهد و ساقی را
لب گیری ورخ بوسی می نوشی و گل بویی

بر ـ فعل امر مفرد مخاطب : ببر از مصدر بریدن ، «بردن». مسند ، مفعول صریح و به گلستان مفعول غیرصریح فعل مذکور . تا ، حرف تعلیل شاهد وساقی، مرهون مصرع دوم و «را» ادات مفعولی .

محصول بیت ـ مسندت را به گلستان ببر تالب شاهد را بمکی وروی ساقی را ببوسی وشراب بخوری و گل بو کنی . حاصل: بارفتن و نشستن در گلستان اینهمه فایده مترتب حالت میشود .

تاغنچهٔ خندانت‌دولت بکه خواهدداد
ای شاخ گل رعنا از بهر،که میرویی

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : عجبا دولت غنچهٔ خندان یعنی دهانت بکه خواهد رسید ، حاصل : مال که ونصیب که خواهد شد ، وای شاخ گل رعنا برای که میروئی : قدکشیدن و بزرگ شدنت برای که است .

شمشادخرامان کن و آهنگ گلستان کن
تـا سرو بیاموزد از قـد تو دلجویی

محصول بیت ـ قامت چون شمشادت را خرامان کن یعنی به قصد گلستان خرامان راه برو تا که سرو از قد وبالای تو دلجوئی یاد بگیرد .
مراد : دل ربائی آموزد .

امروزکه بازارت پرجوش‌خریدارست
دریاب و بنه زادی از مایهٔ نیکویی

که ـ حرف بیانی . جوش خریدار ، اضافه لامیه . خریدار ، ترکیب وصفی (صفت فاعلی) یعنی مشتری.دریاب : اینجا یعنی متوجه باش وبفکرش باش . واو ، حرف عطف . زادی ، یا حرف وحدت . مایهٔ نیکوئی، اضافه لامیه و مایه به معنای سرمایه است. نیکویی بایامصدری.

محصول بیت ـ امروز که بازارت پر از جوش مشتری است یعنی بازارت گرم و پر از مشتری است ، پس به فکر آینده‌باش و از سرمایـهٔ زیبائیت انـدکی ذخیره کن . مراد : امروز که همه راغب وطالب تو هستند ، پس بـا همه با لطف و خوبی رفتار کن تا آن موقع که ریشت در میاید مردم از تو رو نگردانند و بلکه با تو با لطف و محبت باشند خلاصه زیبائیت را با حرکات و رفتار نیك توام کن که در آینده پشیمان نشوی و افسوس نخوری .

چون شمع نکوروئی در رهگذر بادست
طرفی هنری بربند از مایهٔ نیکویی

شمع نکورویی - اضافه بیانیه : شمع‌زیبائی.رهگذر باد ، اضافه لامیه.طرفی، یا حرف وحدت ، هنری یا حرف تنکیر . بربند ، فعل امـر مخاطب : اینجا یعنی ذخیره کن .

محصول بیت - چون شمع زیبائی دررهگذر باد است ، پس ازسرمایهٔ زیبائی مقداری هنر اندوز . یعنی زیبائی زودگذر و سریع الـزوال است ، پس در زمـان طراوت و جمال هنری بدست‌بیار و برای زمان ریشداری خود ذخیره کن . یعنی تا نوجوان و تازه‌ای هنری کسب کن که وقتی ریشت درآمد وسیلهٔ معاشت باشد .

آن‌طره که هرجعدش صدنافهٔ چین‌ارزد
خوش‌بودی‌اگر بوییش‌زخوش‌خویی

که ـ حرف رابط صفت . جعد : شکنج وشین برمیگردد به «طره» . ارزد ، فعل مضارع مفرد غایب : به صد نافهٔ چین میازرد . بوی ، در اینجا به‌معنای نصیب است چنانکه در رسالهٔ خودمان در این‌باره تحقیق کرده‌ایم .

یا حرف وحدت یا تنکیر است . خوشخوی ، صفت مرکب : کسیکه خلقش خوب است ویا حرف مصدری .

محصول بیت - آن طره که هرچین وشکنش به صد نافهٔ چین‌میارزد ، خیلی خیلی خوب میشد اگر چنانچه اندکی از خوشخوئی‌سهمی داشت .

اسناد خوش خلقی به طره به طریق مجاز مرسل است یعنی بوجه ذکر جزء و ارادهٔ کل حاصل اینکه مقصودش جانان است .

هر مرغ بدستانی در گلشن شاه آید
بلبل بنوا سازی حـافظ بـدعا گویی

بدستانی - با حرف مصاحبت ودستان در اینجا به معنای حکایت استویاحرف وحدت . در گلشن شاه ، در حرف صله واضافه لامیه . بلبل ، بدل از مرغ ومبتدا . بنواسازی ، با حرف مصاحبت و نواساز ، ترکیب وصفی: نغمه پرداز، یا حرف‌مصدر و مجموع ترکیب خبر بلبل .

حافظ ، بدل ازمرغ ومبتدا . بدعا گوئی مانند بنواسازی است .

محصول بیت - هر مرغی برای حکایتی و قصه‌ای به گلش شاه میاید: بلبل با نغمه پردازی : باترنمات وحافظ بادعا گویی. حاصل : حافظ دعا گوی شاه‌است. شاعر دعا گویی خود را در حق پادشاه عرض‌میکند مقصود حسن طلب است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن

غزل پانصد پنجاه و هفتم

بفراغ دل زمانـی نظری بماهرویی
به از آن که تاج شاهی همه عمر های و هویی

بفراغ - با حرف مصاحبت . فراغ ، مصدر است به معنای خالی بودن ازغم وآسوده خاطر بودن. فراغ دل، اضافه لامیه. زمانی یاحرف وحدت. نظری ، یاحرف تنکیر. بماهرویی ، باحرف صله .

ماهرو ، صفت مرکب . یا حرف وحدت . بـه ، به کسر «با» و سکون «ها» اصلی یعنی بهتر و مربوط است به «نظر» پادشاهی ، یا حرف مصدری . مراد ازهای هوی سروصدای سازوآواز و دادوبیداد مستان است .

محصول بیت - با فراغت دل وصفای خاطر زمانی وساعتی به یك ماهرو نگاه کردن ، بهتر از آنست که مرد تمام عمر پادشاهی و های وهوی کند . زیـرا دیدن ماهرو برابر است با نصف جان و بلکه با تمام جان اما تاج شاهی وچیزهای دیگر جزو جمادات است .

بخدا که رشکم آید برخت ز چشم خویشم
که نظر دریغ باشد بچنان لطیف رویی

بخدا ـ با حرف قسم . که، حرف بیانی . رشکم ، میم در معنا مربوط به فعل «آید» به تقدیر رشك آیدم. رشك ، درلغت به معنای غبطه است . رشك بردن: غبطه خوردن . برخت، با حرف صله ومفعول غیرصریح فعل «آید» . چشم خویش، اضافه

لامیه . حرف «زا» متعلق به فعل آید[1] و«میم» ضمیر«میم» سابق‌را تأکید میکند . که، حرف تعلیل. نظر ، مبتدا. دریغ باشد، خبرش بچنان لطیف، باحرف صله. چنان: اشاره است به یك زیبا که عبارت (لطیف رو) آن‌را بیان‌میکند. لطیف روصفت مرکب یعنی زیبا رو . یا حرف وحدت . لطیف روئی : به یك دلبر زیبارو .

محصول بیت ـ بخداقسم به چشم خودم غبطه میخورم که برخت نگاه کند ، چونکه برخ لطیف روئی چون تو نظر انداختن ظلم است. مراد : به زیبا رویی‌چون جانان نظر انداختن حیف است ودرواقع ظلم است زیرا وجود نازنین ولطیف تاب و تحمل نظر را ندارد ، بهمین سبب من به چشم خودم رشك میبرم که بروی زیبایت نگاه کند ، مبادا که از نظر متأثر و منفعل گردد .

دل‌من‌شدو ندانم که‌چه شد غریب مارا
که گذشت‌عمرو نامد خبری‌زهیچ‌سویی

دل‌من ـ اضافه لامیه . شد : رفت . واو ، حرف حال. کـه ، حرف بیان . چه ، ادات استفهام. شد، در اینجا صیرورت را میرساند . چه شد : چه بسرش آمد وچه حال دارد .

مراد از «غریب ما» دل‌است . که ، حرف تعلیل . واو . حرف حال .

نامد، دراصل نیامد، بوده «یا» حذف گشته . سوی : جانب ، یا حرف وحدت.

بین دو کلمهٔ «ما» و «سو»[2] مناسبت رعایت شده است چونکه آنان (ایرانیان) به ماء آب گویند و در ترکی «سو» با سین یعنی آب .

محصول بیت ـ دل ما رفت ، و ما نفهمیدیم که بسر دل غریب ما چهٔ آمد : به کجا رفت وچه حال دارد ! چون خیلی وقت است که هیچگونه خبر ازهیچ‌جانب بما نرسیده. خلاصه‌اینکه نمیدانیم‌دلمان‌بکجاها رفته وچه حالی‌پیدا کرده وعمرمان در بیخبری ازآن غریب گذشت و هیچ کس از هیچ‌جا خبرش را نیاورد .

۱ـ مفهوم نشد. مترجم

۲ـ این‌نظر سودی مرحوم دوقعی صدق‌پیدامیکند که حافظ ترکی‌دانسته‌باشد. مترجم

نفسم بآخر آمد نظرم ندید سیرت
بجز این نماند ما را هوسی و آرزویی

باخرآمد. با حرف صله : تمام شد وبه پایان رسید .

هوسی وآرزوئی ، هر دو یا تنکیر .

محصول بیت - نفسم : عمرم تمام شد اما سیر ندیدمت ، وبجز این هوس و آرزوئی نداریم. یعنی آرزویم فقط اینست که بسیری ترا به‌بینم .

مکن ای‌صبا مشوش سرزلف آن پری‌وش
که هزار جان حافظ بفدای تار مویی

محصول بیت - ای‌صبا سرزلف آن‌جانان چون‌پری را مشوش وپریشان‌مکن زیرا جان هزار شخص چون حافظ یعنی‌جان عاشقی چون حافظ فدای یك تارموی جانان گردد . یا خود فدای یك‌تار موی‌جانان گشته .

این‌غزل دریازده دیوان موجود درنزدمان دیده نشداما‌فقط دریك دیوان‌ضبط بود ، بهمین مناسبت شرحش‌باختصار گذشت .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و پنجاه و هشتم

درهمه دیر مغان نیست چو من شیدایی
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

شیدایی و جایی ـ یا ها از برای وحدت است . گرو ، به کسر کاف عجمی و فتح «را» به معنای «رهن» میباشد : چیزیکه من باب وثیقه در نزد طلبکار به امانت میگذارند .

گرو باده ، اضافه لامیه ، مراد از دفتر «کتاب» است .

محصول بیت ـ در تمام کلیساهای مغان ، باده نوش شیدائی چون من پیدا نمیشود .

مصراع دوم چگونگی شیدائی را بیان میکند : خرقه‌ام درجایی در گرو باده است و کتابم درجای دیگر یعنی هیچوقت از باده نوشی فارغ نمیشوم ، بحدی که تمام اسباب زندگانیم بابت باده رهن است .

دل که آئینهٔ شاهی است غباری دارد
از خدا میطلبم صحبت روشن رایی

دل ـ مبتدا . که ، حرف رابط صفت . آئینهٔ شاهی ، اضافه بیانی و صفت از برای دل و یا حرف نسبت . غباری دارد ، خبر مبتدا ویا حرف تنکیر .

صحبت روشن رایی ، اضافه لامیه ، روشن رای ، صفت مرکب : روشن فکر و یا حرف وحدت .

ص ۲۷۱ جلد سوم شرح

محصول بیتـ دل که آیینه‌ای است منسوب به پادشاه : گهرشاهی دارد ،اما غبار گرفته . یعنی دلم مکدر شده است . همین است که از خدا میخواهم شخصی که صفای باطن دارد با صحبت خود غبار دلم را برطرف کند وروشن وصیقلی‌اش کند . خلاصه شخص روشن ضمیری میخواهم که کدورت دلمرا از بین ببرد .

جویها بسته‌ام ازدیده بدامن که‌مگر
درکنارم بنشانند سهی بالایی

جوی - چشمه[1] وها ادات جمع. از دیـده ، تقدیرش : از اشک دیده است . بدامن تقدیرش : تا بدامن میباشد. که ، حرف تعلیل . مگر، ادات تمنی . کنارم : در نزدم . بنشانند ، با حرف تأکید و نشانند فعل مضارع جمع غایب یعنی بکارند . سهی : راست و مستقیم . بالا، دراینجا به معنای قامت است و یا حرف وحدت، سهی بالا ، صفت مرکب یعنی سهی قامت .

محصول بیت ـ از دیده تا بدامنم جویها بسته‌ام، شاید که یك جانان سرو بالا و سهی‌قامت در کنارم بنشانند یعنی خیلی گریه میکنم که بلکه یك جانان سهی بالا به اشک چشمم رحم کند و به نزدم بیاید.

در معنای مصراع اول مفسری گفته است : از چشمم بدامن جویها بسته‌ام که مگر. یکی دیگر گفته است : ازچشم دردامن جویها بسته‌ام که مگر . این دومفسر این معانی از خود ساخته را نتوانسته‌اند خوب بهم ببافتد .

کشتی باده بیاور که مرا بی‌رخ دوست
گشته هرگوشهٔ چشم ازغم دل دریایی

کشتی باده ــ اضافه لامیه یعنی قدح باده . بیاور ، فعل امر .
که ــ حرف تعلیل . مراد : از بـرای من . گوشهٔ چشم ، اضافه لامیهٔ . غم دل ، هکذا .

دریا ، مفعول صریح و از غم ، مفعول غیرصریح فعل گشته «گشته است» و یا

---

۱ ــ هر آب باریکهٔ جاری را جوی گویند . مترجم

حرف تنکیر.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: قدح بـاده را بیاور، زیرا بی‌رخ دوست: درهجران یار ازشدت غم وغصهٔ دل، هر گوشهٔ چشمم دریاشده است. حاصل اینکه کثرت گریه‌اش را عرض میکند.

کسیکه گفته‌است: واضح است که «کشتی‌باده» اضافه بیانی است، این‌شخص معانی اضافه را نمیدانسته. رد شمعی

کرده‌ام توبه بدست‌صنم‌باده فروش
که‌دگر می‌نخورم‌بی‌رخ بزم‌آرایی

دست صنم‌باده‌فروش ـ اضافه لامیه و بیانیه. که، حرف بیانی، رخ بزم‌آرا، اضافه لامیه وبیانیه بزم‌آرا، ترکیب وصفی‌از مصدر آراییدن: زینت بخش‌بـزم و رونق دهندهٔ مجلس. یا حرف وحدت،

محصول بیت ـ با دست صنم‌باده‌فروش‌توبه کرده‌ام که دگر، بی‌رخ‌بزم‌آرای دلبری می‌نخورم.

مراد: بی‌محبوب باده ننوشم.

درمعنای مصراع اول گفته شده: در دست محبوبی‌باده فروش یعنی به وسیلهٔ آن محبوب توبه‌کرده‌ام این مفسر عجب بی‌سبب حرف زده است. ردشمعی

درمعنای مصرع دوم مفسر دیگر گفته است: بی‌رخ بزم آرائی «باز» شراب نخواهم‌خورد، این یکی‌هم کلمه «باز» را در محلش بکار نبرده است.

سراین نکته مگر شمع‌درآردبزبان
ورنه پروانه ندارد بسخن پروایی

مراد ازنکته، نکتهٔ عشق است. بسخن، باحرف صله. پروا، دراینجا به معنای میل ورغبت است ویا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ سر این نکتهٔ عشق را مگر شمع بزبان بیاورد. یعنی مگر شمع اظهار کند وبگوید، وگرنه پروانه میل‌ورغبت به سخن ندارد، مراد: پروانه

کاتم سر نکتهٔ عشق است و هر گـز از دهانش خبری راجع به اسرار عشق گرفته نمیشود .

در معنای مصراع دوم : وگـرنه پروانه طاقتی بسخن ندارد ، این مفسر در ادای معنا عجب بی‌طاقت بوده . ونیز کسیکه درمعنای زبان گفته است : زبان‌بافتح «زا» فصیح است، این‌مفسرهم سخن فصیح‌نگفته است چون باید بگوید : افصح‌است

رد شمعی

سخن غیر مگو بامن معشوقه پرست
کزوی‌وجام میم‌نیست‌بکس‌پروایی

محصول بیت ـ به طریق‌خطاب عام میفرماید : به من معشوقه پرست غیراز سخن جانان سخن دیگری مگو . چونکه به جز جانان وجام می‌بهیچ چیزعلاقه و دلبستگی ندارم یعنی آنچه مورد علاقه و میل من است فقط جانان و جام می است. پس حرفی غیر از حرف راجع به جانان بمن مگو .

در معنای مصراع دوم گفته شده : زیرا از اووجام‌می با بودن کسی پروا ندارم یا با کسی پروا ندارم. این دیگرسخت بی‌پروا گفته است .

نرگس ارلاف‌زدازشیوهٔچشم‌تومرنج
نرود اهـل نظر از پـی نابینایی

نابینایی ـ یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ نرگس اگر لاف شیوهٔ چشم ترا بزند رنجیده مشو یعنی اگر نرگس ادعا کند که شیوهٔ چشم جانان در چشم من هست ، تو رنجیده خاطر مشو ، زیرا اهل‌نظر : مردم بصیروصاحب بصیرت ازپی‌نابینانمیروند یعنی‌تحت‌تأثیر سخن نابینا واقع نمیشوند وحرفش را گوش‌نمیکنند .

این‌حدیثم‌چه‌خوش‌آمدکه‌سحرگه‌میگفت
بر در میکـدهٔ بـا دف و نـی ترسایی

ترسایی ـ یا حرف وحدت .

محصول بیت - این سخن برایم‌خیلی خوش‌آیند بود که‌هنگام سحر ترسایی بر در میکده با دف و نی میگفت . یعنی آشکارا وبی‌پروا با سازو وسوز میگفت : سخنی که گفته متضمن‌معنای مخلص بیت است.

کسیکه همزه واقع در کلمه «میکده» راهمزهٔ وحدت نامیده دراثبات خطای گذشته‌اش مصر بوده . رد شمعی

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پس امروز بود فردایی

از این ـ در این قبیل جاها ادات تشبیه است . که ، حرف بیانی .

مراد از «فردا» آخرت وقیامت است .

محصول بیت - آن ترسامیگفت: اگر مسلمانی اینگونه‌است که حافظ دارد یعنی اگر مسلمانی چون مسلمانی حافظ باشد، یا چون مسلمانی‌حافظ است آه اگر از پس امروز فردایی بود . مراد : اگر بعد ازاین دنیا آخرت وقیامتی باشد، وضع وحال‌حافظ چگونه خواهد بود .

مقصود اینست که در صراط و میزان برسرش چه خواهدآمد .

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : اگر مسلمانی بان اسلوب است که حافظ داردآه اگر برای امروز فردایی بود .

یکی دیگر : اگر مسلمانی آنگونه است که در حافظ وجود دارد .آه اگر برای امروز فردایی یعنی قیامتی‌پیدا گردد . باید گفت این‌مفسرین درتوضیح معنای بیت قیامتی برپا ساخته‌اند رد سروری وشمعی

وله ایضاً

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

غزل پانصد و پنجاه و نهم

ای باغم تـوما را پیونـد لایزالی
قد ضاع فی‌هواکم عمری ولاابالی

ای ـ حرف ندا منادی محذوف مراد : ای جانان است . باغم تو ، با حرف مصاحبت و اضافه لامیه. پیوند لایزالی،اضافه بیانیه . فعل نفی استقبال مفرد غایب : زایل نخواهد شد ، یا حرف نسبت لایزال به معنای ابدی است .

ضاع . فعل ماضی مفرد مذکر غایب : ضایـع شد . فی . حرف جر . هوا ، تقدیراً مجرور بوسیلهٔ «فی» و مضاف کم، کم ضمیر مخاطب محلاً مجرور و مضاف الیه هوا .

عمري ، تقدیراً مرفوع فاعل فعل «ضاع» ویا ، ضمیر متکلم وحده .

واو ، حرف حال یا حرف عطف «باحتمال ضعیف» .

لاابالی ، فعل مستقبل متکلم وحده از باب مفاعله « مبالات نمیکنم » : مقید نیستم .

محصول بیت ـ ای جانان باغم تو پیوند ما ازلی است وابدی یعنی هر گزاز غمت فراغت ندارم ، حقیقة درعشق توعمرم ضایع گشت ، لیکن برای من مهم نیست واصلا متوجه این نیستم که عمرم در این راه گذشته است .

این جمله «قدضاع» که خواجه فرموده مورد اعتراض بسیاری واقع شده‌است باین دلیل:عمریکه درمحبت جانان بگذرد ضایع نیست، بلکه اعزواشرف عمر آنست

که در هوای جانان صرف شود مگر اینکه «ضاع» را به معنای «مره» تضمین کند : به معنای مرور کرد یعنی گذشت .

عیش سگان کویت هر بی‌خبر چه‌داند
یا ایت لی‌مجالا فی‌ذلك الحوالی

عیش سگان کویت ـ اضافه‌ها لامیه ویا، حرف ندا ، منادی محذوف مراد یا صاح است (صوت بشدة) .

لیت حرفی از حروف مشبهه بالفعل . لی ، جارمع المجرور از اعراب محلا مرفوع خبر مقدم و مجالاً ، لفظاً منصوب اسم مؤخرش . فی ، حرف جر . ذلك ، اسم اشاره محلا مجرور بوسیلهٔ فی ، جارمع‌المجرور متعلق به «مجال» . حوالی ، تقدیراً مجرور ، صفت و یا عطف بیان ذلك . حوالی به معنای اطراف و جوانب است .

محصول بیتـ از عیش سگان کویت هر بی‌خبر آگاه نیست ، ای یار کاش در آن حوالی مجالی پیدا میکردم . یعنی کاش در اطراف کویت با سگان محله‌ات میگشتم ودرعیش وصفا باآن حیوانات محشورمیشدم .

از آب دیده یا را رازم شد آشکارا
ارحم علی‌دموعی یامن‌علمت حالی

یارا ـ منادی . دموع ، جمع دمع : اشکهای چشم .

محصول بیت ـ ای یاراز اشك چشمم رازعشقم آشکار گشت ، پس‌ای کسیکه از حالم آگاه شده‌ای به اشکهای چشمم رحم کن .

درمصراع‌اول کسیکه بجای«یارا»یاران تصور کرده‌ در گمان‌مانده‌است. ردشمعی

خوبان‌وفاندارند ای جمع‌پاکبازان
لاترقبوا وفاءعن‌صاحب الجمالی

پاکباز ـ به کسی گویند که دارای عشق پاك باشد .

لاترقبوا ـ فعل نهی جمع مذکر مخاطب : انتظار داشتن وامید داشتن ، وفا

مفعول صریح و عن صاحب مفعول غیر صریحش . صاحب الجمالی ، اضافه لامیه و یا حرف اطلاق .

محصول بیت ـ ای گروه پاکبازان ، زیبایـان وفا ندارند ، پس از صاحب جمال امید و انتظار وفا نداشته باشید .

ماتشنه لب گذشتیم برآب‌زندگانی
یا ساقیا اغثنی من شربة الزلالی

ساقیا ـ منادای نکره . اغثنی ، فعل امر مفرد مذکر مخاطب : کمك و یا مددم کن از اغاث یغیث ، یعنی از اجوف واوی باب افعال ،

من شربة ، متعلق به اغثنی مفعول غیر صریحش . شربةالزلالی ، اضافه لامیه زلال ، آب خوشگوار را گویند اما در این بیت مراد باده است ، ویا حرف اطلاق.

محصول بیتـ ما ازآب حیوان تشنه‌لب یعنی تشنه گذشتیم ، پس‌ای ساقی به مددم برس وازآن شربت گواراسیرابم کن . مراد با بادهٔ چون‌آب حیات سیرابم کن و از تشنه‌لبی خلاصم ده

کسیکه گفته است : شربت زلال به معنای شربت‌لذید است .

این گوینده معنای «زلال» را نمیدانسته .

من‌ترك دین ودنیاکردم‌زآرزویت
جاوزت‌فی‌هواکم‌عن‌حب‌جاه ومالی

جاوزت ـ فعل ماضی متکلم وحده از باب مفاعله : گذشتم یعنی صرف نظر کردم .

فی‌هواکم متعلق به فعل به «جاوزت» : در عشق ومحبت شما .

عن‌حب، اینهم‌متعلق‌به«جاوزت» حب جاه،اضافه‌لامیه. ومالی، یاحرف اطلاق.

چون «واو» عطف را به اسلوب عجم ایراد کرده لذا اعتراضش کرده‌اند، وفی‌الواقع محل‌اعتراض هم‌هست اما برای دفعش هیچگونه چاره نیست فتأمل .

محصول بیت ـ من درآرزوومحبت تو دین ودنیا را ترك کردم ، یعنی‌به‌سبب

عشق تو ازدین ودنیا گذشتم ، ودرعشق تو ازسودای جاه ومال چشم پوشیدم. خلاصه از همه چیز گذشتم .

حافظ اگر بمیرد برخاك استانت
قـدصار ذاحیات كانت بلا زوالی

صار، اسم این کلمه ضمیر تحت فعل است که برمیگردد به حافظ ، «ذا» لفظاً منصوب خبرش .

حیات ، لفظاً مجرور مضاف الیه ذا .کانت ، اسم کان ضمیر مستتر در تحتش راجع به‌حیات . بلازوال ، جارمع‌المجرور از اعراب محلا منصوب خبر کان وجملهٔ فعلیه از اعراب محلا مجرور صفت حیات ویا حرف اطلاق .

محصول بیتـ حافظ اگر در خاك آستانت بمیرد ، حقیقة حیات بی‌زوال (ابدی) پیدا میکند . مراد : بر آستان تو مردن در واقع زندگی ابدی است .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

غزل پانصد و شصتم

ای زشرم عارضت گل غرق خوی
پر عـرق پیش عقیقت جام مـی

شرم عارض ـ اضافه لامیه و تا ضمیر خطاب. گل ، مبتدا غرق خوی خبرش، خوی ، به فتح خاوبا واو رسمی : عرق . مـراد از عقیق لب است به طریق تشبیه کنایه .

محصول بیت ـ ای جانان، گل ازشرم صورتت غرق‌عرق گشته ، بهمین‌سبب است که عرق گل‌را میگیرند.

همچنین جام می پیش لبت پر از عرق[1] است .

ژاله برلاله است یا بر گل گلاب
یا بـرآتش آب یـابر روت خوی

روت ـ در اصل رویت بوده به ضرورت وزن یا حذف گشته .

محصول بیت ـ به طریق تجاهل میفرماید : آیا برروی لاله شبنم نشسته یا برروی گل گلاب ؟ یا آب برآتش ریخته ویا اینکه قطرات عرق است که برر ویت نشسته .

خلاصه رخسار عرق کردهٔ تو مثل اینست که برروی گل ژاله نشسته ویاچون گلی که گلاب برویش ریخته شده ، یا شبیه به‌آتشی است که‌آبش پاشیده‌اند .

---

۱ ـ قطرات باده را در دیوارهٔ جام تشبیه به دانه‌های عرق‌کرده . مترجم
ص ۳۲۷ جلد سوم شرح

میشد از چشم آن کمان ابرو ودل
از پیش میرفت و گم میکرد پی

میشد ـ یعنی میرفت . کمان‌ابرو،صفت مرکب : جانانی که ابروان کمانی دارد.واو، حرف عطف . دل مبتدا وم‌ـرهون مصرع دوم وما بعدش خبر مبتدا پی : اثر و دنبال ورد پا . و مفعول‌اول و«گم» مفعول دوم فعل «میکرد» .

محصول بیت ـ آن کمان ابرو از چشمم غایب میشد : از بـرابر دیدگانم میرفت اما دل منهم از پیش میرفت ، در ضمن اثر پایش را محو میکرد و میرفت تا کسی متوجه نشود که دل به دنبال جانان میرود .

امشب‌از زلفش‌نخواهم داشت دست
رو مؤذن بانگ میزن گو که حی

مراد از حی ، حی‌علی‌الصلوة وحی‌علی‌الفلاح است که مؤذن میگوید .

محصول بیت ـ امشب از زلف جانان دست نخواهم برداشت: از زلفش‌دست بر نمیدارم .

پس ای مؤذن تو برو بانگ «حی‌علی» را بگو ، یعنی کسانیکه در خوابند با صدای‌اذان بیدارشان کن ، چون من بیدارم واحتیاج به تنبیه ندارم ،

چنگ را در دست مطرب نه‌دمی
گو رگش بخراش و بخروشش زپی

نه ـ فعل امر مفرد مخاطب : بگذار.دمی ، یا حرف وحدت . گو : به مطرب بگو. رگش ، به فتح را وکاف عجمی در اینجا مراد «زه» چنگ است ، شین ضمیر برمیگردد به چنگ بخراش ، با بای تأکید فعل امر مفرد مخاطب .

رگش بخراش : کوکش کن‌و بزن . رگش ، مفعول مقدم فعل بخراش.واو، حرف عطف . بخروشش، شین «ضمیر» درمعنا مربوط به«پی» میباشد، به‌تقدیر زپیش. در اینجا مراد از خروش ترنمات ونغمات است .

محصول بیت ـ یك دقیقه چنگ را به دست مطرب بده ، وبگویش که‌رگش

را بخراش یعنی کوکش کن وبزن وآنوقت به دنبالش بخروش : آوازبخوان .
حاصل کلام به مطرب بگو چنگ را بنواز وهمراهش آواز بخوان .
پی ، در این بیت از ایهام بر کنار نیست چون به «سکر» هم پی گویند .

عود بـر آتش نـه ومنقل بسوز
غم مـدار از شدت سرمـای دی

عود ـ به هر درختی عود گویند ، اما برای درختی کـه مخصوص هندوستان است ومعطر میباشد علم شده است . سرمای دی ، اضافه لامیه . دی : زمستان ،

محصول بیت ـ عود را بر آتش بگذار ومنقل را روشن کن وازشدت سرمای زمستان غم وغصه مخصور .

عود در این ببت به طریق ایهام واقع شده .

باتو زین پس گرفلك خواری کند
بـازگـو در حضرت دارای ری

باتو ـ با در این بیت حرف صله . خواری ، یا حرف مصدری . باز ، ادات تأکید . دارای ری اینجا یعنی حاکم . وری ، نام شهر مشهوری است ، و در حالت نسبت رازی گویند .

محصول بیت ـ اگر از این پس فلك ترا جفا کند وخوار بداردت ، ازدستش به حضرت دارای ری یعنی به حاکم ری شکایت کن تا انتقام و انتصافت را از فلك بگیرد .

خسروآفـاق بـخش آن کـز سخاش
نـامهٔ حاتـم و نـامش گشت طی

خسروآفاق بخش ، اضافه بیانیه ، آفاق‌بخش، ترکیب وصفی : آفاق‌بخشنده یعنی‌پادشاهی که مملکت می‌بخشد، خلاصه شاهی که از کثرت سخاو کرم‌به‌بند، گانش، شاهی می‌بخشد وسلطنتها اعطا میکند ،

کز ، حرف رابط صفت . سخاش ، شین «ضمیر» بـرمیگردد به خسرو کـز

سخاش ،:مرهون مصرع دوم .

محصول بیت ـ حاکم ری پادشاهی‌است آفاق‌بخش، چنان شاهی که ازسخاو کرمش نامهٔ حاتم طی ، طی‌شد یعنی صیت و آوازه و نامش' نام حاتم را باطل کرد ، حاصل گفتار: صیت وشهرت حاتم به سخاوتمندی، درزمان‌این‌پادشاه ازخاطرها رفت و دیگر یادی ازآن نمیشود · مقصود اینست حاکم ری سخی‌ترین مردم عالم است.

آن که بهر جرعهٔ جـان میدهد
جـان او بستان وجـامـی ده بوی

محصول بیت ـ خطاب به حاکم ری میفرماید : آنکه بخاطر جرعه‌ای‌جان میدهدت یعنی برای کوچکترین التفاتت از جان ودل بندهٔ فرمان تومیشود. پس‌تو هم ازجان ودل بندگی اورا قبول کن ونظری به حالش بیفکن .

مراد از عبارت : جان اوبستان وجامی ده بوی ، یعنی اورا به خدمتت بپذیر ومورد التفاتت قرار بده .

جام می‌پیش آروچون حافظ مخور
غم که جم کی بود یا کاوس کی

محصول بیت ـ خطاب به پادشاه ری‌میفرماید : جام می‌پیش آریعنی به‌پیشت بکش وچون حافظ غم مخورکه جم کی باین‌دنیا آمد وکاوس کی از دنیارفت.مراد: سلاطین گذشتهٔ چه وقت ودرچه زمانی بودند ، یعنی بـرای دانستن و آگهی از این مطالب مانند حافظ باش و : غم مخور . خلاصه همانطورکه حافظ برای این قبیل موضوعها هرگز غم نخورده است تو هم فکرش را نکن و غصه نخورکه نقد وقتت را مکدر نکند .

وله ایضاً

غزل پ ۰ ۰ شصت و یکم

بیار باده و بازم رهان ز مخموری
که هم بباده توان کرد دفع رنجوری

واو ، حرف عطف . بـاز ، ادات تأکید ومیم در معنا به «رهان» مقیداست به تقدیر رهانم . یاهای واقع درقافیه تماماً مصدری‌است . که ، حرف تعلیل.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عـام میفرماید : باده بیار ومرا از خماری خلاص کن زیرا رنجوری‌را با باده هم میشود دفع کرد. رنجوری: ناراحتی. اینجا مراد از رنجوری مخموری است .

بهیچ وجه نتابد چراغ مجلس انس
مگر بروی نگار و شراب انگوری

نتابد ــ فعل نفی‌مضارع مفرد غایب: نور وضیاء نمیدهد. چراغ مجلس انس، اضافه ها لامیه . چراغ ، فاعل فعل نتابد . مگر ، در این بیت ادات استثناست بـه معنای «الا» . انگوری · یاحرف نسبت .

محصول بیت ـ چراغ مجلس انس هرگز روشنائی نمیدهد مگر بـا بودن نگار و شراب انگوری . یعنی‌سبب رونق و سرور مجلس این دوتاست وگرنه بدون اینهامجلس‌صفاوانبساط پیدا نمیکند.

بسحر غمزهٔ فتان هیچ غره مباش
که‌آزمودم سودی نداشت مغروری

بسحر غمزهٔ فتان ــ باحرف مصاحبت واضافه‌ها لامیه وبیانیه. فتان ، اسم‌فاعل

به سیاق مبالغه : فتنه‌گر . غره ، به کسر غین در عربی اسم است به معنای مغرور ، اما عجم به فتح غین میخواند بهمین معنا ، که ، حرف تعلیل ، آزمودم ، فعل ماضی متکلم وحده ومفعولش محذوف است یعنی غرور وغفلت سودی نداشت .

سودی ، یاحرف تنکیر . مغروری ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : بسحر غمزهٔ فتان ، یعنی اینکه غمزه‌ات فتنه برپـا میکند و همه را مسحور میکند مغرور مباش ، زیرا من تجربه کرده‌ام مغروری هیچ فایده ندارد .

کسانیکه بعد از آزمودم « واو » نـوشته‌اند از وزن شعر و معنایش اطلاع نداشته‌اند .

ادیب چند نصیحت کنی که عشق مباز
که هیچ نیست ادیب این سخن بدستوری

ادیب ـ منادی حرف ندا محذوف . که ، حرف بیان عشق مباز : عـاشق مشو . که حرف تعلیل . ادیب ، بازهم منادی . دستور ، به‌ضم دال وسکون سین به معنای دفتر قانون است یعنی قانون نامه ، اما عجم اکثر به معنای اسلوب وقانون بکار میبرد ، لکن دراین بیت مراد قانون نامه میباشد .

محصول بیت ـ ای ادیب چقدر نصیحتم میکنی که عاشقی نکنم ، با این سخن ازعشق منعم مکن، چونکه ای ادیب این حرف درهیچ قانون نامه نیست .

مراد: منع کردن عشاق ازعشق ومحبت درقانون نامه‌ها نوشته نشده‌است.

آنانکه درتعبیر مصراع دوم نوشته‌اند : اگرچه گفتن این سخن به یك وزیر از ادب خارج است .

وهمچنین : این سخن در هیچ قانون معقول نیست و خارج از ادب است، این مفسرین بیت را از روی قانون معنا نداده‌اند .

ردسروری وشمعی وغیره

به عشق زنده بود جان مرد صاحبدل
اگر تو عشق نداری برو که معذوری

معذوری ، یا ضمیر خطاب

محصول بیت ـ خطاب به ادیب مذکور میفرماید : ای ادیب مرد صاحبدل جانش به عشق زنده است ، پس اگر تو عشق نداری راحت بکش برو که معذوری ازاین حرفی که زدی ، زیرا من لم یذق لم یعرف .

بیك فریب نهادم صلاح خویش ازدست
دریغ آن همه زهد وصلاح مستوری

محصول بیت ـ با یك فریب جانان صلاحم را ازدست دادم : بایك عشوه‌اش زهد وتقوایم را ترك کردم ، حیف ازآنهمه زهد وصلاح وتقوی . یعنی حیف از آن زحماتیکه در راه دین کشیده‌ام که تماماً ضایع شد.

رسید دولت وصل وگذشت محنت هجر
نهاد کشور دل باز رو بمعموری

محصول بیت ـ دولت وصل رسید و محنت فراق سپری گشت و کشور دل باز رو به معموری نهاد ، یعنی زمان وصل است و دلم رو بشادی نهاده‌است

بهر کسی نتوان گفت درد او حافظ
بدان بگو که کشیدست محنت دوری

محصول بیت ـ ای‌حافظ درد جانان را به همه کس نمیشود گفت ، پس بآن کسی بگو که محنت دوری کشیده‌است .

مراد : دردجانان را به کسی بگو که رنج هجران دیده‌است نه به‌آنکه محنت فراق نکشیده ونا پخته وخام است

وله ایضاً

از بحر هزج :مفعول مفاعلن فعولن

غزل پانصد وشصت ودوم

ای بـاد نسیم یـار داری
زان نـفحهٔ مشکبار داری

نسیم در این بیت به معنای بوی‌خوش است ، نفحه هم بهمین معناست .

محصول بیت ـ ای باداز تونسیم یار : بوی خوش یار به مشام میرسد. یعنی ای باد تو بوی‌خوش یار را داری «دارای همان بویی» ، همچنین ازآن بوی‌مشکبار داری ، مراد اندکی ومقداری ازآن بوی مشکبار همراه توست.

جایز است فعلهای داری متضمن معنای استفهام باشند .

زنـهار مکن دراز دستی
با طرهٔ او چکار داری

محصول بیت ـ خطاب به باد میفرماید : زنهار دراز دستی مکن ، تو با طرهٔ جانان چکار داری . یعنی باطرهٔ جانان سروکار نداشته باش که تـو با او هیچگونه مناسبت نداری .

ای گل تو کجا وروی زیباش
او مشك و تو بار خار داری

محصول بیت ـ ای گل تو کجا وروی‌زیبای‌جانان کجایعنی بین شمامناسبتی نیست زیرا او صاحب زلفی چون مشك است ، اما تو بار خار همراه داری . مراد

او رویش بار مشك فراوان دارد ولی توخار فراوان داری، حاصل اینکه او پرمشك و تو پرخاری .

ریحان تو کجا و خط سبزش
او تازه و تو غبار داری

محصول بیت ـ ای ریحان تو کجا وخط سبز جانان کجا ، یعنی بینتان مناسبتی وجود ندارد ، زیرا خط او سبز وتازه است ولی تو غبار داری . حاصل کلام : او طری وتازه است ، واما تو کدر وغبار داری .

نرگس تو کجا وچشم مستش
او سر خوش وتو خمار داری

نرگس ـ منادی .

محصول بیت ـ ای نرگس تو کجا وچشم مست جانان کجا ، یعنی میانتان فاصله زیاد است چونکه او سرخوش است و امـا تو خماری ، مراد او مستانه است ولیکن تو حالت خماری داری . مقصود : تو باده نداری که خماریت را دفع کند .

ای سرو تـو بـا قـد بلندش
در بـاغ چـه اعتبار داری

محصول بیت ـ ای سرو در باغ با وجود قد بلند او ، تو چه اعتبار داری . یعنی در جاییکه قامت بلند جانان هست ، پس در باغ به چوبی چون تو که نگاه میکند .

ای عقل تو باوجود عشقش
در دست چـه اختیا داری

محصول بیت ـ ای عقل تـو بـا وجـود عشق او : مادامکه عشق او هست در دست چـه اختیار داری یـعنی اختیاری نـداری مـقصود اینکـه مغلوب عشق جانانی .

روزی بـرسی بـوصل حافظ
گـر طـاقت انتظار داری

محصول بیت۔ ای حافظ اگـر طاقت انتظار داشته بـاشی بالاخره روزی به وصل جانان میرسی . یعنی اگر رنج هجران راتحمل نمایی روزی به وصل میرسی.

وله ایضاً

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد و شصت و سوم

پدید آمد رسوم بیوفایی
نماند از کس نشان آشنایی

پدید ـ عجم بابای خودشان میخوانند واما رومیان بابای عربی. رسوم، جمع رسم به معنای عادت . اکثر یاهای واقع در قافیه مصدری است .

محصول بیت ـ علائم آشنائی از میان مردم رخت بر بسته . در عوض رسوم بیوفائی در بینشان پیدا شده و در هیچ کس علامت دوستی دیده نمیشود . یعنی وفا در بین مردم معدوم شده ومردم عالم همگی جفاکار شده‌اند .

برند از فاقه نزد هر خسیسی
کنون اهل هنر دست گدایی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است . فاقه : فقر. خسیس : دون و یا حرف وحدت . اهل هنر ، فاعل «برند» و دست مفعول صریح واز فاقه مفعول غیر صریح فعل مذکور . دست گدایی ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ مردم هنرمند ازفقروفاقه درپیش هرپست و دنی دست گدائی دراز میکنند . مراد: از شدت احتیاج پیش هر فرومایه اظهار نیاز میکنند . حاصل مطلب به هرناکس عرض احتیاج میکنند .

کسی کو فاضلست امروز در دهر
نمی‌بیند ز غم یکدم رهایی

ص ۳۳۱ جلد سوم شرح

رهائی ـ خلاصی . مصراع اول مرهون مصرع دوم است .

محصول بیت ـ کسیکه در این دور زمانه فاضل وداناست ، ساعتی حتی آنی از دست غم رهایی ندارد یعنی پیوسته غمگین ومکدر است .

ولیکن جاهلست اندر تنعم
متاع او چوهست این دم بهایی

بهایی ـ یا حرف نسبت : قیمتی .

محصول بیت ـ وضع وحال شخص فاضل در این روزگار براین منوال است که گفتیم ، اما جاهل دائماً در ناز ونعمت بسر میبرد چونکه قماشش قیمتی است ، مراد : ازآنجاکه جهل عالم را فراگرفته اکثر مردم بجهل متمایلند ، بهمین سبب متاع جهل رواج دارد .

وگر شاعر بگوید شعر چون آب
که دلرا زان فزاید روشنائی

که ـ حرف رابط صفت .

محصول بیت ـ بطوریکه گفتم متاع جهل هر طور شده اعتبار خود را حفظ میکند . اما اگر شاعری شعرسلیسی چون آب صاف بگوید ، که دل را ازآن ذوق وصفای فراوان حاصل گردد . باصطلاح صفا بخش ونور افزای دل باشد .

نبخشندش جوی از بخل وامساك
اگر خود فی‌المثل باشد سنایی

سنائی ـ از شعرای عهد سلطان محمود غزنوی‌است ، کتاب حدیقه‌ازتصنیفات این شاعر است .

محصول بیت ـ شاعریکه چنین شعر بگوید ، از شدت بخل و امساك بقدر یك‌جو پاداش نمیدهندش ولواینکه خودسنائی باشد . یعنی سنائی که شاعر تواناست جای خود ولی اگر شاعری باشد هم پایهٔ او وبرای ثروتمندان زمانه شعر بگوید دیناری احسانش نمیکنند .

خرد درگوش هوشم‌دی همی‌گفت
برو صبری بکن در بینوایی

محصول بیت ـ عقل دیروز مرتب بگوشم میگفت : بـرو با فقر بساز و در بینوائی تحمل کن . یعنی فقر وفاقه را تحمل کن وصابر بالش .

قناعت رابضاعت میسازو میسوز
درین درد و عنا چون بی‌نوایی

بضاعت ـ یعنی سرمایه . نوایی . یا ضمیر خطاب . این‌بیت هم‌مقول قول‌خرد است .

محصول بیت ـ با درد ورنج فقر بسازو بسور وقناعت را سرمایه خود کن : مقصود : چون تو فقیری پس قناعت را سرمایه کن و بساز وبسوز وصبر کن خدا کریم است ، ازجایی که امید نداری دری برایت میگشاید .

بیا حافظ بجان این پند بشنو
۸۳ گر از پا در افتی با سرایی

با سر آیی ـ باحرف صله .

محصول بیت ـ ای حافظ بیا این پند راباجان ودل بشنو که اگر ازپادرافتی باسر آیی : نصیحت مرا بپذیر که اگر یك وقت پایت بلغزدبتوانی خود را نگهداری و از زمین بلند کنی . (بتوانی خود را سرپا نگهداری) .

در معنای مصراع دوم : که از پا بیفتی با سر بزمین میخوری وحالت بدتر از بد میشود ، این گوینده به حالی افتاده است که خداوند از بدترش نگهدارد .

رد سروری

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

غزل پانصد وشصت وچهارم

بـرو زاهـد بامیدی که داری
که دارم همچو تو امیدواری

بامیدی ـ با حرف مصاحبت و یا حرف تخصیصی ، تشدید «میم» به ضرورت وزن است و یا حرف وحدت . که حرف رابط صفت . داری ، فعل مضارع مخاطب وکه حرف تعلیل و با حـرف صله . امیدوار[1] ، در این قبیل جاها معنای نسبت را میرساند ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ ای زاهد برو بامیدی که داری : به آنچه که امید بستی امیدوارباش برو ومرا اذیت مکن . یا : ای زاهدپی‌امیدت برو یعنی با همان‌امیدی که داری برو . حاصل : اسباب زحمت من مشو ، برو پی آنچه که بان‌امیدواری . زیرا منهم مثل تو امیدی دارم ، خلاصه : همانطور که تو امیدواری منهم امیدوارم، پس بمن دخل وتعرض مکن وپی امید خودباش .

در معنای مصراع اول گفته‌اند : ای زاهد به حق آن امیدی که داری برو ، این مفسر در اینکه امید را مقسم به گرفته تفرد کرده‌است .

بجز ساغر چه دارد لاله در دست
بیا ساقـی بیاور آنچـه داری

محصول بیت ـ ای ساقی ، در دست لاله بجز ساغر چه هست ، پس حالا بیا وآنچه داری بیاور : شرابی که داری بیار با قدح لاله بنوشیم .

---

۱ ـ امیدوار ، از یك اسم و یك پساوند ترکیب یافته وصفت است و معنای دارنده به مدخول خود میدهد . مترجم

مـرا در رستهٔ دیـوانـگان کش
که مستی خوشترست از هوشیاری

رسته ـ به فتح «را» : دکانهای بازار که در یك ردیف قرار گرفته باشد رسته گویند همچنین مردها که در یك ردیف بایستند گویند رستهٔ مردان مثلا صفوفی که در مسجد تشکیل میشود . در اینجا هم مراد ردیف مردم است . که . حرف تعلیل . مستی ، هوشیاری ، یای هر دو مصدری است .

محصول بیتـ خطاب به ساقی میفرماید : ای ساقی مرا به صف دیوانگان کش یعنی در ردیف دیوانگان محسوبم کن ، مراد مست مـدامم کن زیرا مستی از هوشیاری بهتر است چونکه مست از غم دنیا خبر ندارد .

بپرهیز از من ای صوفی بپرهیز
که کردم تـوبـه از پـرهیزکاری

پرهیز ـ در این قبیل موارد فعل امر مفرد مخاطب است یعنی احتیاط کن و با حرف تأکید وتکرار از نوع تأکید لفظی است. که ، حرف تعلیل . پرهیز کاری یا حرف مصدری .

محصول بیتـ احتیاط کن از من ای‌صوفی احتیاط کن . چونکه از پرهیز کاری توبه کردم .

مراد : اگر ازاین ببعد مرا باحالت مستی‌دیدی«مستم دیدی» احتیاط کن که که ضررم بتو نرسد .

بیا دل در خم گیسوی او بند
اگر خواهی خلاص و رستگاری

رستگاری ـ به فتح«را» وسکون «سین وتا»: خلاص .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید: بیا ودل به خم گیسوی‌جانان ببند ، یعنی دل به جانان‌ببند ، از قبیل ذکر جزء واراده کل اگر فوزونجات آرزو داری همین‌کار را بکن . مراد : اگرآزادی ورستگاری ونجات میخواهی دل به‌خم

گیسوی یار ببند .

بدور گل خدا را توبه بشکن
که عهد گل ندارد استواری

خدارا ـ «را» حرف تخصیص . که حرف تعلیل ، استوار : محکم و یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : بیاو برای خدا در فصل گل توبه‌ات را بشکن ، زیرا عهد گل را بقائی نیست وزود سپری میشود .

عزیزان نوبهار عمر بگذشت
چو از طرف چمن باد بهاری

عزیزان ـ منادی نوبهار عمر ، اضافه بیانی . بهاری ، یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای عزیزان، نوبهار عمر چون باد بهاری که بسرعت ازچمن میگذرد گذشت . مقصود : چنان بسرعت گذشت که اصلا معلوم نشد ، خلاصه چون باد بسرعت گذشت .

بیا حافظ شراب لعل کن نوش
چرا عمرت بغفلت میگذاری

محصول بیت ـ بیا حافظ شراب لعل نوش کن ، چرا عمرت را بغفلت میگذرانی . یعنی عمریکه با باده نوشی نگذرد ضایع است ، پس عمر نازنینت را بیجا ضایع مکن یعنی بیهوده صرف نکن.

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن‌فعلاتن فعلن

غزل پانصد و شصت و پنجم

جان فدای توکه هم جانی و هم جانانی
سرفدای تو وگرنه من و سرگردانی

جانی وجانانی ـ یا ها ضمیر خطاب است . سرگردانی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ جان فدایت شود که هم جان وهم جانانی . وسَرم هم فدایت شود ، والا منم وسرگردانی ، یعنی سرم اگر فدایت نشود حیرت وسرگردانی‌بمن دست میدهد .

سرسری ازسرکوی‌تو نیارم برخاست
کار دشوار نگیرند بدین آسانی

سرسری ـ آسان . نیارم ، فعل نفی مضارع «استقبال» متکلم و حده . کار دشوار ، اضافه بیانی. آسانی ، یاحرف مصدری .

محصول بیت ـ باین سادگی نمیتوانم از سرکویت برخیزم : به آسانی نمیتوانم آنجا را ترك کنم ، زیراکار مشگل را سرسری نمیگیرند . یعنی کاریکه انجامش بسیار سخت است باین‌آسانی نمیشود گرفت . مراد : برخاستن ازسرکوی تو بسیار مشگل است ، پس چنین‌کار دشوار به وجه‌آسان حل نمیشود .

در مصراع اول کسیکه بجای «نیارم» «نخواهم»نوشته ، معنای بیت رانفهمیده است .

خام را طاقت پروانهٔ پرسوخته نیست
نازکانرا نرسد شیوهٔ جان افشانی

خام را ـ «را» ادات تخصیص . طاقت پروانه پرسوخته ، اضافه لامیه و بیانیه نازکان را ، «را» ادات مفعول(برای) ، نرسد اینجا یعنی لایق این کار نیستند .

شیوهٔ جان افشانی ، اضافه بیانی وجان افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار ویا حرف مصدری :

محصول بیت ـ کسی که ناز پرورده است تحملی بقدر طاقت پروانهٔ پرسوخته ندارد : حتی تحمل آن آتش را که بال وپر پروانه را سوزانده است ندارد ، زیرا نازکان از عهدهٔ جان فشانی وجان فدا کردن بر نمی‌آیند ، خلاصه پروردهٔ ناز وتنعم نمیتواند در راه جانان جان بذل کند. مقصود اینست عاشقی پیشهٔ مردم نازپرورده ومنعم نیست ، بلکه کار محنت زده و بلا کش است .

بی تو آرام گرفتن بود از ناکامی
با تو گستاخ نشستن بود از حیرانی

ناکامی وحیرانی ـ یای این دو کلمه مصدری است. ناکامی، درلغت: به مراد نرسیدن است اما در بعضی‌جا مثل این بیت «ضرورت» تعبیر میشود .

محصول بیت ـ ای جانان بی‌تو آرام‌وقرار گرفتن از روی ناچاری واضطرار است : دوری و مهجوری از تو اختیاری‌نیست ، بلکه اضطراری است ، وباتو بی‌پروا بودن و در نزدت گستاخ نشستن از حیرانی‌است . مراد · مجالست گستاخانه باتو از شدت حیرت عشق است . حاصل : آرزوی مجالست عاشق با جانان بواسطه اینست که در اعمالش بی‌اختیار است ، والا کسیکه در اعمال خود مختار باشد نمیتواند تقرب را تحمل کند .

فاش کردند رقیبان تو سر دل من
چند پوشیده بماند سخن پنهانی

محصول بیت ـ رقیبان تو راز دل مرا آشکار کردند، آخر تا کی سخن پنهانی پوشیده بماند بالاخره آشکار شدنش ضروری است .

تا بماند تر و شاداب نهال قد تو
واجب آنست که برچشم منش بنشانی

تا ـ حرف تعلیل . شاداب ، اینجا به معنای تازه است .

محصول بیت ـ برای اینکه نهال قدت تروتازه بماند ، لازم است که آن را برچشم من بنشانی ، چونکه دائماً نمناك است .

در خم زلف تو دیدم دل خود را روزی
گفتمش چونی وچون می‌زیی ای زندانی

می‌زیی ـ فعل مضارع مفرد مخاطب : چگونه زندگی میکنی . زندانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ روزی دل خود مرا در پیچ وخم زلف تو دیدم ، گفتمش ای دل زندانی حالت چطور است وچگونه زندگی میکنی .

گفت آری چه کنی گر نبری رشك بمن
هر گدا را نبود مرتبهٔ سلطانی

محصول بیت ـ دل در جوابم گفت : آری اگر بمن رشك نبری چه کنی ، یعنی نمیتوانی بمن رشك نبری چونکه هر گدا را نبود مرتبهٔ سلطانی، مراد هر گدا سلطان نمیشود ، ومن خود در خم زلف جانان پادشاهم .

راستی حد تو حافظ نبود صحبت ما
پس اگر بر سر این کوی کنی سگبانی

راستی ـ به معنای واقعاً و حقیقةً بکارمیرود . صحبت ما ، مصدر به مفعولش اضافه گشته. سگبان، نگهدار سگ است زیرا «بان» ادات فاعلی است به معنای «چی» در ترکی چنانکه دربان ، کسی را گویند که مواظب ومراقب در است، ونیز شتربان از این قبیل است ویاحرف مصدری .

محصول بیت ـ ای حافظ راستی که هم صحبتی تو با ما حد تو نیست، یعنی شایستگی آن را نداری که با ما هم صحبت باشی : لایق نیستی ، همین قدر کافی‌است که در سر این محله سگبانی کنی . مقصود هم صحبت شدنت با سگهای من تراکافی است .

وله ایضاً

غزل پانصد و شصت و ششم

چون درجهان خوبی امروز کامکاری
شاید که عاشقانرا کامی زلب برآری

جهان خوبی ـ اضافه بیانی .کامکار : کام ، مراد است ، وکار و گار با کاف عجمی ادات فاعلی چون «چی» در زبان ترکی ، گاهی با حذف الف ستمگر و جفاگر گویند. کامکاری ، یا ضمیرخطاب. شاید : شایسته وبجاست، فعل مضارع مفرد غایب . که حرف بیان .کامی ، یا حرف تنکیر .

برآری ، بر ادات استعلا وآری فعل مضارع مفرد مخاطب از ترکیب هردو معنای «حاصل کنی» مستفاد میشود .

محصول بیت ـ ازآنجا که امروزدرعالم زیبائی، کامروا گشته‌ای : به‌مقصودت رسیده‌ای الحاصل:مرادت برآورده شده ، پس بسیار بجاست که مراد عاشقان را از لبت برآری یعنی از لبت بدهی .

با عاشقان بیدل تا چند ناز و عشوه
بر بیدلان مسکین تاکی جفا وخواری

با ، حرف صله . عاشقان بیدل ، اضافه بیانیه · تا ، از برای انتهای غایت است به معنای«الی» بر، ادات صله . بیدلان مسکین، اضافه بیانیه . تا، مانند سابق است . خواری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ به عاشقان بیدل ناز وشیوه تاکی ، وبه بیدلان مسکین جفا

وحقارت تا کی .

تا چند همچو چشمت درعین ناتوانی
تا چندهمچو زلفت درتاب وبیقراری

تا ـ مانند سابق است . عین‌ناتوانی ، اضافه بیانی ویا حرف مصدری . تاب، اینجا به معنای اضطراب است بیقراری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ تا کی چون‌چشمت در کمال خمودگی بسر برم وچون‌زلفت مضطرب و بیقرار باشم . یعنی تا کی محنت ورنجم روا میداری .

در معنای مجموعی بیت گفته‌اند : تا کی چون چشمت در عین ناتوانی‌باشی‌و تا کی چون زلفت در پیچ وتاب وبیقراری بمانی ، باید گفت این مفسر هرگز لذت شعر به دماغش نخورده است . رد سروری

دردی که‌از تو دارم‌جوری که‌ازتو بینم
گر شمهٔ بدانی دانم که رحمت آری

دردی ـ یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . جوری که ، هکذا شمهٔ ، یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل .

محصول بیت ـ دردی که از تو دارم . دردی که از عشق تودارم . وجوریکه از ناحیهٔ تو بمن میرسد ، اگر شمهٔ ازآنها را بدانی حتماً بمن‌رحم میکنی .

مراد : از مرارتهایی که از دست تو واز عشقت میکشم ، اگر آگهی یابی‌البته که رحمم میکنی ونسبت بمن تمایلی نشان میدهی .

اسباب عـاشقی را بسیار مایه باید
دلهای همچو آتش چشمان رود بازی

عاشقی را ـ «را» ادات مفعول . مایه در اینجا به معنای سرمایه است .

رودبار ـ در لغت یعنی کنار رودخانه : امـا در این بیت به معنای رود بارنده است ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ اسباب عاشقی را بسیار مایه باید : مصراع دوم اسباب عاشقی

را توضیح میدهد : دلهای چون آتش وچشمان اشکبار لازم است . مراد با آتش عشق سوختن وسیلاب اشک از چشم ریختن از جملهٔ شرایط عاشقی است .

در هجر مانده بودم باد صبا رسانید
از بوستان وصلت بوی امیدواری

جمله : باد صبا رسانید ، مرهون مصرع دوم است ،

محصول بیت ـ در هجرمانده بودم: گرفتار فراقت بودم که بادصباازبوستان وصالت بوی امیدواری آورد . یعنی بوصالت امیدوارم کرد .

گرچه ببوی وصلت درحشر زنده گردم
سر بر نیارم از خاك ازروی شرمساری

گردم ـ باکاف عجمی فعل مضارع متکلم وحده : شوم . بر نیارم : بلندنکنم. شرمساری ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ اگرچه بامید وصالت ویا ببوی وصالت در روز حشر زنده میشوم ، لکن از روی شرمندگی نمیتوانم سراز خاك بلند کنم . مراد از نقصانی که در راه عشقت داشتم شرمسارم .

از بادهٔ وصالت گر جرعهٔ بنوشم
تا زنده‌ام نورزم آئین هوشیاری

تا ـ ادات توقیت . نورزم ، فعل نفی مستقبل: سعی نخواهم کرد، آئین مفعولش آئین هوشیاری ، اضافه لامیه ویاحرف مصدری .

محصول بیت ـ اگر جرعه‌ای از بادهٔ وصالت بخورم ، مادامکه زنده‌ام برای بیداری هیچگونه کوششی نخواهم کرد ، یعنی تا روزیکه بمیرم در مستی باشم .

ما بنده‌ایم و عاجز تو حاکمی وقادر
گر میکشی بزورم ورمیکشی بزاری

محصول بیت ـ ما بندهٔ عاجزیم وتو حاکم مقتدری ، چه مرا بزور بکشی بسوی خود وچه بخواری وزاری بکشی در هرصورت حاکم قادری . مقصود اینست

که در این قبیل مسائل حکمران توانائی .

آخر ترحمی کن بر حال زار حافظ
تا چند ناامیدی تا چند خاکساری

آخر ـ ادات تأکید . ترحمی ، یا حرف وحدت ویا تنکیر. حال زار حافظ، اضافه بیانی ولامیه نا امیدی وخاکساری ، یا ها مصدری است .

محصول بیت ـ ای جانان برحال زار وذلیل حافظ ترحم کن ،آخر تا کی ناامیدی و حقارت بکشد . مراد : تا کی از وصالت نا امید و مأیوس باشد و تا چند حقیر وذلیل بماند . الحاصل تا کی خاکساری وذلت بکشد .

وله ایضاً

از بحر هزج : مفعول مفاعلن فعولن

غزل پانصد و شصت و هفتم

ساقی اگرت هواست بامی
جز باده میار پیش ماهی

ساقی - منادی . اگرت ، تا در معنا به «می» مربوط است . بامی ، با حرف صله. هی، ادات تنبیه .

محصول بیت - ای ساقی اگر علاقه‌به‌می‌داری پس بدانکه برای ماجز باده چیز دیگر میار ، ومتوجه این مطلب باش .

سجاده و خرقه در خرابات
بفروش و بیار جرعۀ می

محصول بیت - سجاده وخرقه را در خرابات بفروش وجرعه‌ای می‌بیار .

گر زنده دلی شنو زمستان
در گلشن جان ندای یاحی

محصول بیت - اگر زنده دلی در گلشن‌جان ، ازمستان ندای یاحی یا قیوم بشنو .

با درد درا بسوی درمان
کونین نگر بعشق لاشی

محصول بیت - با درد درابسوی درمان : اگر طالب درمانی، درد پیدا کن، آنگاه باعشق کونین را لاشیئی‌می‌بینی ، یعنی هر دو عالم نسبت به عشق لاشیئی‌است

ص ۳۴۰ جلد سوم شرح

اسرار دلست در ره عشق
آواز رباب و نالهٔ نی

محصول بیت ـ در طریق عشق آواز رباب و نالهٔ نی همان اسرار دل است : از اسرار دل خبر میدهد حاصل اینکه درد عاشقان را تشدید میکند.

یك مفلس پاك در ره عشق
بهتر ز هزار حاتم طی

محصول بیت ـ یك مفلس پاك در ره عشق : در طریق عشق یك عاشق پاك از هزار غنی ناپاك بهتر است .

کسیکه گفته است : حاتم به کسر «تا»ست از اصطلاحات و تصرفات عجم اطلاع نداشته . رد شمعی

سلطان صفت آن بت پری‌رو
می‌آید و خلق شهر در پی

محصول بیت ـ آن بت‌پری رو چون شاه‌میاید ومردم شهر هم دنبالش‌هستند.

مردم نگران بروی خوبش
وز شرم گرفته عارضش خوی

محصول بیت ـ خلق عالم بروی زیبایش ناظرند : مینگرندش اما او، عرق شرم وخجالت رویش را پوشانده است ، یعنی از اینکه مردم بروی زیبایش نگاه میکنند خجالت کشیده واز شدت شرم صورتش عرق کرده است.

حافظ زغم تو چند نالد
آخر دل من شکسته تاکی

محصول بیت ـ از غایب به متکلم التفات نموده میفرماید :

تاکی حافظ از غمت بنالد : ناله کند وتاکی دلم از دست شکسته باشد یعنی تاکی میخواهی دلمرا بشکنی .

وله ایضاً

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

غزل پانصد و شصت و هشتم

خوشتر از کوی خرابات نباشد جایی
که به پیرانه سرم دست دهد ماوایی

پیرانه سر ـ زمان پیری . مأوی : اسم مکان یعنی پناهگاه . جایی ، مأوایی، یا ها وحدت راست .

محصول بیت ـ اگر در زمان پیری مسکن و مأوایی میسرم گردد هیچ جا بهتر ازمحلهٔ میخانه نیست مراد: اگر درپیری مأوایی‌دست دهدبرای من‌هیچ‌جا بهتر از کوی خرابات نیست .

آرزو میکندم از تو چه پنهان دارم
شیشهٔ باده و جائی نزه و زیبایی

میکند ـ دال به ضرورت وزن ثابت است چونکه نشانهٔ سوم شخص غایب است، امامقام،مقام‌متکلم‌است چونکه ضمیر«میم» مبین‌همین‌معناست، تقدیرش«میکنم» میباشد. شیشهٔ‌باده اضافه لامیه با ادنی ملابسه چونکه در داخلش باده است ، اما بهتر اینست که مضاف نباشد ویا حرف وحدت وهمزه حرف توصل محسوب گردد .

جایی ـ یا حرف وحدت . نزه ، به فتح نون و کسر زا وباهای اصلی کلمهٔ عربی است در اصل به معنای جایی است که از آب و چمن دور باشد ، اما عجم به معنای پاك و خرم بکار میبرد ودر این بیت برای « جا » صفت واقع شده به معنای «جای خرم» .

واو ها حروف عطف . زیبائی ، یا حرف وحدت و موصوف محذوف است ، تقدیرش : محبوب زیباست . کلمهٔ آرزو و آنچه که در مصرع دوم ذکر شده تماماً مفعولهای فعل «میکنم» است .

ص ۳۴۱ جلد سوم شرح

محصول بیت ـ به‌طریق خطاب عام‌میفرماید: ازتوچه پنهان، یك شیشه‌شراب ویك جای خرم ویك محبوب زیبا آرزوی من است ، امیدوارم که که خداوندمیسرم کند .

جای من دیر مغانست‌مروح وطنی
رای من رای بتانست مبارك رایی

جای من ـ اضافه لامیه ومبتدا . دیر مغان ، اینهم لامیه وخبر مبتدا.مروح، اسم فاعل از باب تفعیل یعنی راحتی دهنده و خبر مقدم . وطنی ، یا حرف تنکیر و وطن مبتدای مؤخر . وجملهٔ اسمیه برای مدح دیرمغان آمده .

رای من ، اضافه لامیه ومبتدا ، رای بتانست ، اینهم اضافه لامیه وخبرمبتدا ، رایی مؤخر ، مبتدا ویا حرف تنکیر ومبارك خبر مقدم وجملهٔ اسمیه برای مدح بتان است . وجایز است به اول این دو جملهٔ معترضه یك لفظ «چه» تقدیرشود که به تقدیر چه مروح وطنی وچه مبارك‌رایی باشد ، بازهم ماسبقهای خود را مدح میکنند . ولکل وجهة .

محصول بیت ـ جای من دیرمغان است ، زیـرا آنجا برایم یك وطن شادی بخش وراحت است . وفکر من دربارهٔ محبوبان‌است که فکرمبارك ومیمونی است . یا خود چه وطن مفرح و مروحی‌است وچه فکر مبارك ومیمونی است . پس با این تقدیر جملهٔ انشائیه میشود .

چه کنی‌نوش که در دیرچومن‌شیدانیست
نیست این جز سخن بوالهوس رعنایی

که ـ حرف بیان . سخن بوالهوس رعنایی ، اضافه‌ها لامیه وبیانیه . بوالهوس متضمن معنای مبالغه یعنی اهل هوس . رعنا : به معنای دوروست ویا حرف وحدت .

محصول بیت ـ چه نوع‌باده مینوشی که دعوی برتری میکنی : میگوئی در دیر نظیر من پیدا نمیشود ، بدان که این دعوی جز سخن بوالهوس رعنائی نیست، یعنی کسیکه این حرف را میزند یك مغرور و بوالهوس بیش نیست ، و گرنه اهل

انصاف اینگونه حرف نمیزنند. حاصل مطلب چه نوع باده میخوری که اینگونه حرفها میزنی .

بادب باش که هر کس نتواند گفتن
سخن پیر مگر برهمنی یارایی

مصراع دوم مقول قول واقع شده . برهمن دراصطلاح حکیم هند را گویند. اصلا برهمن یعنی حکیم هند ورای در اصطلاح تواریخ پادشاه هند را گویند . ویا ها وحدت راست .

محصول بیتـ با ادب باش که همه کس نمیتواند سخن پیر را بگوید: سخنان پیرانه گفتن کار همه نیست مگر اینکه برهمنی ویارایی بـاشد ، وگرنه به دیگران اینگونه سخنان نیامده .

آنکه عبارت «یا رائی» را یك کلمه تصور کرده ودرمعنایش گفته است: مگر حکیم مقتدری باشد. این مفسر نمیدانسته که « یا » عطف است بهمین مناسبت سخن حکمت سوز گفته است .

صنما غیر تو در خاطر ما کی گنجد
که مرا نیست بغیر از تو بکس پروایی

محصول بیت ـ ای صنم غیر از تو کی کس دیگر در خاطر ما گنجد ؟ یعنی نمی گنجد . استفهام انکاری است . زیرا بغیر ازتو با کس دیگر پروائی ندارم ، یعنی محبت تو خاطرم را مسخر واحاطه کرده است ، پس کس دیگر در آن نمی گنجد : دیگری را در آن جانیست .

رحم کن بر دل مجروح وخراب حافظ
زانکه هست از پی امروز یقین فردایی

محصول بیت ـ به جانان میفرماید: بردل مجروح وشکستهٔ حافظ رحم کن، زیرا یقین است که پس از امروز فردایی هست ، یعنی آخرتی وجود دارد که در آن روز حق به حق دار میرسد ، پس امروز به من رحم کن که در آن روز مورد انتصاف

قرارنگیری .

غزلیات در اینجا پایان یافت .

بیت : ختم‌الله لنا بـــالحسنی و هو مولانا نعم‌المولی

غزل زیر درمیان شروحی نوشته شده که‌شارحان‌جزورباعیات‌خواجه‌شمرده‌اند یعنی به تصور اینکه رباعی است جزو رباعیات تفسیر کـرده‌اند ، اما عجب خطائی مرتکب شده‌اند .

ولە ایضاً

غزل پانصد و شصت و نهم

نور خدا نمایدت آینهٔ مجردی

ازدرما درا اگرطالب عشق‌سرمدی

نمایدت ـ تا ضمیر و مفعول اول فعل «نماید» و نور خدا مفعول دوم و آیینه فاعلش. آیینهٔ مجردی، اضافه بیانی ویا حرف مصدری . درما ، اضافه لامیه . درآ ، «در» ادات تأکید «آ» با الف ممدوده : بیا پس « درآ » یعنی داخل شو : از دربیا توی خانه .

طالب عشق ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده . عشق‌سرمد، اضافه بیانی ویا ضمیرخطاب .

محصول بیت ـ آیینهٔ تجرد نور خدا را نشانت میدهد، پس اگر طالب‌عشق جاودانی از درماداخل شو: اگر بدولت سرمد علاقمند وراغبی‌ملازم آستانهٔ ماباش .

باده بده که دوزخ‌ار نام‌گناه مابرد

آب زند بر آتشش معجزهٔ محمدی

محصول بیت ـ بطریق خطاب عام میفرماید : می‌بده که اگر دوزخ نام از گناه ما ببرد یعنی جهنم ما راجزو گناهکاران محسوب بدارد ، باین‌دلیل که : چون باده نوشیده‌اید پس سزاوار دوزخید . باکی نیست زیرا معجزهٔ محمدی آتش‌دوزخ راآب میزند وخاموش میکند .

مراد : شفیع گناهانمان میشود وازآتش جهنم نجاتمان میدهد .

شعبده‌بازی‌کنی‌هردم‌ونیست‌این‌روا

قال رسول ربنا ما اناقط من ددی

ص ۳۷۵ جلد سوم شرح

شعبده‌باز ـ ترکیب وصفی به معنای حقه باز است ومکرر در این‌باره توضیح داده‌ایم. شعبده‌بازی، یای اول حرف مصدری ویای دوم حرف وحدت یا تنکیر
واو ، حرف عطف ویا حرف حال . روا : جایز .

مصرع دوم در مقام تعلیل واقع گشته . رسول ربنا ، اضافه لامیه . ما ، حرف نفی به معنای لیس، دد، به معنای لعب‌است : بازی، تقدیرش : ذی دد است ویاحرف اطلاق .

محصول بیت ـ به طریق‌خطاب عام میفرماید : توهمیشه حقه بازی میکنی، اما این‌کار جایز نیست، زیرا رسول پروردگارمان گفت : من‌هرگزاهل بازی‌نیستم یعنی هرگز اهل شعبده نیستم پس بایست امتم هم شعبده باز نباشند .

گر تو بدین جمال وفروی چمن کنی گذر
سوسن و سرووگل بتوجمله شوند مقتدی

محصول بیت ـ اگر تو با این جمال ورونق به چمن روی ، گلها ازسوسن وسرو گرفته تــا گل سرخ همگی اقتدایت میکنند ، یعنی تمام گلها . تابع و مطیع فرمانت میشوند .

مرغ دل‌تو حافظا بستهٔ دام‌آرزوست
ای‌متعلق خجل دم مزن ازمجردی

مرغ‌دل‌تو ـ اضافه‌بیانیه ولامیه بستهٔدام‌آرزو، اضافه‌لامیه وبیانیه. متعلق‌خجل، اضافه بیانی ، تقدیرش خجل متعلق به دنیاست. خجل ، صفت مشبهه یعنی شرمسار. مجردی ، یا حرف مصدی .

محصول بیت ـ ای حافظ‌مرغ دل تو بستهٔدام آرزوست‌یعنی‌پابند علایق‌است. ای شرمساری که به حطام دنیا دل بسته‌ای از تجرّد دم مزن یعنی ادعا نکن که من از علائق دنیوی مجرد هستم . تم‌الغزل وله ایضاً فی‌المقطعات

فی المقطعات

دل منه بـردنیی و اسباب او
زان که ازوی کس وفاداری نـدید

محصول بیت - بر دنیا ومال دنیا دل مبند ، زیرا دنیا به کسی وفا نکرده.

حاصل : به دنیا علاقمند مباش زیرا به که وفا کرده که نسبت بتو وفادار باشد .

کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد
کس رطب بی خار ازین بستان نچید

نیش ـ عضو گزندهٔ زنبور وسایر گزندگان را گویند . رطب ، به ضم «را»و فتح «طا» خرمای تازه است .

محصول بیت - از دکان این دنیا کسی بی نیش زنبور عسل نخورد ، واز این بستان دنیا هیچکس خرمای بی خار نچید : کسی بی غم ودرد از این دنیا لذتی نچشید.

هر بایامی چـراغـی بر فروخت
چون تمام افروخت باد ن در دمید

بایامی ـ با حرف ظرف ویا حرف وحد ـ . چراغی ، یا حرف وحدت .

بر فروخت . بر حرف تأکید ، فروخت ، فعل مـاضی مفرد غایب از مصدر فروختن با همزه لغت است و مشترك بین لازم ـ متعدی ، در این بیت متعدی واقع شده . یعنی روشن کرد ، فاعل ضمیر تحت فعل برمیگردد به دنیا .

بادش ، این ضمیر هم راجع است به دنیا .

دردمید ، در حرف تأکید . دمید فعل ماضی مفرد غایب در اینجا یعنی وزید

فاعل ضمیر تحت فعل برمیگردد به دنیا .

محصول بیت ـ این دنیا در هر دورانی وایامی چراغی روشن میکند . وقتی آن چراغ کاملا برافروخته شد ، بادی میوزد وچراغ را خاموش میکند .

مراد : دنیاکارش اینست که چند روزی وایامی به یکی فرصتی وعزتی میدهد وبه ذروهٔ کمال میرساندش ولی همینکه آن شخص بحد کمال رسید وآسایشی بخود دید دیگر مجال نمیدهد فوری بزمین میزند ونابودش میکند .

بیت ـ چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم‌پرورست
نیست از شفقت مگر پروارهٔ اولاغرست

بی‌تکلف هرکه دل بروی نهاد
چون بدیدی خصم خود می‌پرورید

محصول بیت ـ بی‌چون و چرا هر کس که باعلاقهٔ تمام دل بدنیا داد، اگر امعان نظرداشته باشی در واقع دشمنش را میپرستد. یعنی کسیکه بدنیاعلاقمند باشد در واقع بدشمنش علاقه بسته ، چونکه عاقبت نابودش‌میکند.

شاه غازی خسرو گیتی ستان
آنکه از شمشیر او خون میچکید

مراد از شاه غازی،شاه منصور استواضافه بیانی . گیتی ستان، ترکیب وصفی از ستانیدن یعنی جهانگیر . میچکید حکایت حال ماضی: قطره قطره میریخت .

محصول بیت ـ شاه غازی پادشاه جهانگیر ،آن شاهی که از شمشیرش خون میچکید . یعنی بسیار شجاع وبهادر بود .

گه بیك حمله سپاهی میشکست
گه بهویی قلبگاهی میدرید

مراد از سپاه در اینجا قشون ا . . میشکست ، حکایت حال ماضی است : لشکری را متفرق ونابود میکرد . بهوی . ا رف مصاحبت که معنای سببیت افاده میکند مراداز «هوی» نعره است : قلبگاه : مرکز قشون را گویند که مقام‌پادشاهان

و سرداران است : میدرید ، اینجا یعنی میشکست حکایت حال ماضی است « ماضی استمراری» ازدریدن یا ها ازبرای وحدت است.

محصول بیت ـ شاه غازی که ذکرش گذشت بایك حمله لشکری را پراکنده میکرد و با یك نعره قلب قشونی را میشکافت . خلاصه بسیار شجاع بود .

سرورانرا بی‌سبب میکرد حبس
گردنانرا بی‌گنه سر می‌برید

مراد از سروران ، مردم ذی شأن و محترم و ازگردنان : اشخاص عالیقدر و صاحب جاه است یعنی مقصود از هر دو ارباب دولت وارکان بارگاه میباشد .

محصول بیت ـ شاه غازی مذکور ، بی‌سبب اشخاص بزرگ را حبس میکرد و مردم مقتدر را بی گناه سر میبرد . خلاصه همهٔ حالاتش خلاف عقل وعادت بود .

از نهیبش بچه می‌افکند شیر
در بیابان نام او چون میشنید

نهیب، به فتح نون یعنی ترس . بچه ، به ضرورت وزن مشدد خوانده میشود. می‌افکند اینجا یعنی رها وترك میکرد شیر فاعل فعل می‌افکند ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری»

محصول بیت ـ از ترس شاه نامبرده شیر بچه‌اش را در بیابان رها میکرد و در میرفت وقتی نام این شاه را میشنید . در مصراع اول بجای بچه « پنجه » و در معنایش : از ترس شاه شیر پنجه‌اش را رها میکرد نوشته : از قرار معلوم این مفسر بین بچه پنجه فرقی نگذاشته است .

عاقبت شیراز و تبریز و عراق
چون مسخر کرد وقتش در رسید

شیراز وتبریز و عراق مفعولهای اول فعل« کرد» ومسخر مفعول دومش است. جملهٔ : وقتش در رسید ، مرهون بیت آتی است .

محصول بیت ـ شاه غازی عاقبت شهرهای : شیراز وتبریز وعراق را گرفت،

مقارن همان زمان دوران اقتدار وعمرش هم پایان پذیرفت .

آنکه روشن بدجهان بینش از او
میل در چشم جهان بینش کشید

جهان بینش ، تقدیرش : چشم جهان بینش ، است به ضرورت وزن «چشم» حذف گشته است جهان بین ، ترکیب وصفی : جهان بیننده یعنی چشم . در ' ادات صله و به معنای «به» میباشد .

محصول بیت ـ آن کسیکه سبب روشنی چشم جهان بین شاه منصور بود : یعنی آن شخص پسرش بود که به چشم جهان بین پدرش میل کشید. خلاصه پسرشاه منصور به چشم پدرش میل کشید . از قرار معلوم پسرش هم شجاع وبهادر بود و اما چون پدرش ظالم نبوده . چنانکه درقصیدهٔ میمیه باآوردن جملهٔ: شبل‌الاسد به‌بزن بهادری پسرش‌اشاره فرموده‌است. حاصل: بی‌رحمی‌پدرسبب بوده که پسرش همینکه براوچیره شد وظفریافت رحمش‌نکرد زیرامن‌لایرحم لایرحم. ولە ایضاً قطعه

از بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

ساقیا باده که اکسیر حیاتست بیار
تا تن خاکی من عین بقا گردانی

اکسیر حیات ، اضافه لامیه . تن خاکی وعین بقا ، اضافه بیانی. گردانی ، چون «صیر» دومفعول میگیرد.

محصول بیت ـ ای ساقی باده که اکسیر حیات است بیار تاتن مرا که ازخاك بوجودآمده به عین بقا تبدیل کنی یعنی بقای محض کنی . حاصل : باده آب حیات است آن را بمن بخوران که مانند خضر زندهٔ جاوید شوم .

چشم بردورقدح دارم و جان برکف دست
بسر خواجه که تا آن ندهی نستانی

بسر با حرف تخصیص . بسرخواجه ، اضافه لامیه . نستانی . تقدیرش: این نستانی است .

محصول بیت ـ چشمم بر دور قدح است وجانم بر کف دستم ، بسر خواجه قسم مادامکه قدح‌را ندهی جانی که بر کفم است نمیتوانی بگیری . یعنی قدح باده را بده وجان عزیز را بستان .

همچو گل در چمن از باد میفشان دامن
زانکه درپای تو دارم‌سر جان افشانی

میفشان ، فعل نهی مخاطب : متکان . زان ، ادات تعلیل : که ، حرف بیان. سر ، اینجا به معنای هوس وسودا . سرجان افشانی،اضافه بیانی‌وجان‌افشان ترکیب وصفی به معنای جان نثار و«یا» حرف مصدری .

محصول بیت ـ توچون گلی که در چمن از باد دامن میتکاند ، از من دامن متکان یعنی از من رومگردان زیرا در آرزوی اینم که در پایت جان نثار کنم ، مراد: از من اعراض مکن که آرزو دارم در خدمتت جان بذل کنم.

برمثانی و مثالث بنواز ای مطرب
وصف آن ماه که درحسن ندارد ثانی

مثانی ـ جمع مثنی ومثالث جمع مثلث ، در اینجا به معنای سازهای دوسیمه وسه سیمه است که سابقاً ذکرش گذشت .

بنواز ، در این بیت یعنی بزن . که ، حرف رابط صفت .

محصول بیتـ ای مطرب وصف زیبائـی آن ماه را که ثانی ندارد همراه سازیکه دوسیم و سه‌سیم دارد باهنگ در بیارو بخوان .

یعنی وصف حسن آن جانان بی‌مانند را باساز بخوان : همراه ساز باآهنگ و آواز بخوان که ما گوش کنیم وبطرب آئیم وشادی نمائیم .

وله ایضاً قطعه

از بحرمجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوش هوش‌رهی منهئی ندا درداد
ز حضرت احـد لااله‌الاالله

بگوش هوش رهی ـ با، حرف صله واضافه ها لامیه است . رهی به فتح را و کسر ها: غلام‌بچه‌ایکه مأمور دراست که مردم روم دربان گوید واما دراین‌قبیل‌موارد مراد غلام است.

رهی ، دراصل یا حرف نسبت است. یعنی‌منسوب براه . چون به منظر‌رانجام خدمت راهیش میکنند لذا رهی گفته‌اند.

منهی ، اسم فاعل از باب افعال ومصدرش «انهاء» میاید به معنای مخبر است ودر این بیت مراد از منهی‌هاتف میباشد ویای دوم حرف وحدت است حتی در بعضی از نسخ «هاتفی» واقع شده .

ندا در داد ، ندا: داد زدن ودر ، حرف تأکید ، ندا داد حاصل داد زد .

زحضرت احد ، ز، حرف ابتدا به‌معنای «من» واضافه بیانیه . احد به مابعدش اضافه شده باز اضافه بیانیه است .

لااله‌الاالله ، در بیان این کلام رسائل متعدد نوشته شده برای وقوف از معنای کلام‌مذکور به‌آنهارجوع شود چونکه در این‌بیت محلی‌ندارد که درباره‌اش‌توضیح کامل داده شود .

محصول بیت ـ به‌گوش عقل بنده هـاتفی از جانب حضرت احد لااله‌الاالله ندا داد یعنی‌ازجانب‌خداوند به من‌الهام شد‌آنچه الهام شده مضمون بیت دوم است.

که‌ای‌عزیز کسی‌راکه‌خواریست نصیب
حقیقت آنکه نیابد بزور منصب وجاه

که ، حرف بیان .

محصول بیت ـ ای عزیز کسیکه خواری و حقارت مقدرش شده ، حقیقت

ص ۳۷۸ جلد سوم شرح

کلام آنست که به زور نمیتواند مقام وجاهی بدست آرد . یعنی چیزیکه از جانب حق داده نشده به زور دست نمیدهد ومیسر نمیگردد .

باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

سفید وسپید به معنای بیاض است با تبادل فا وبا .
گلیم بخت کسی ، اضافه بیانیه ولامیه ورا ، ادات مفعول
بافتند ، فعل ماضی جمع غایب .

محصول بیت ـ گلیم بخت کسی را که سیاه بافته شده، حتی با آب زمزم و کوثر نتوان سفید کرد . یعنی کسیکه بدبخت خلق شده باسعی و کوشش خوشبخت نمیشود. حاصل اینکه نظر به تقدیر ازلی است .

وله ایضاً

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

دل مبند ای مرد بخرد بر سخای عمرو و زید
کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد

مرد بخرد ـ اضافه بیانیه به کسر «با» و فتح «را» یعنی عاقل.

محصول بیت ـ ای مرد عاقل برسخا و کرم عمرو وزید دل مبند : به کمك واحسان هیچ کس چشم مدوز ، زیرا کسی نمیداند که کارش از کجا گشایش خواهد یافت . یعنی از جایی که امید نیست خداوند فتح باب میکند .

رو توکل کن نمی‌دانی که نوك کلك من
نقش هر صورت که زد رنگ دگر بیرون فتاد

رو ـ فعل امر مفرد مخاطب از رویدن . نمی‌دانی ، استفهام انکاری : آیا نمیدانی یعنی میدانی که ، حرف بیان . نوك کلك من ، هر دو اضافه لامیه ، نوك ، به فتح وضم «نون» : انتهای تیز هر چیز را گویند . کلك ، این کلمه مکرر بیان شده است . نقش هر صورت ، اضافه لامیه. کـه ، حرف رابط صفت . رنگ دگـر ، اضافه بیانیه . بیرون فتاد : ظاهر شد .

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : برو توکل کن ، نمیدانی که نوك قلم من نقش هر صورت را که زد رنگ دیگر ظاهر شد . مراد : به امید صله وجایزه بنام چندین اشخاص سعادتمند اشعار سرودم ، اما عاقبت از شخص مورد نظرم هیچ فایده ندیدم، برعکس از جایی که امید نداشتم کرامتها واحسانها و بخششهای گوناگون دیدم چنانکه بیت بعدی مشعر همین مطلب است .

شاه‌هرموزم‌ندیده بی‌سخن صدلطف کرد
شاه‌یزدم‌دید ومدحش کردم وهیچم نداد

هرموز ـ «واو» به ضرورت نظم آمده . ندیده ، های رسمی حرف ترتب است: بی‌آنکه ببیند . بی‌سخن، بلاکلام : بدون اینکهٔ بنامش شعری و مدحی گفته باشم .

محصول بیت ـ شاه هرمز بی‌آنکه مرا ببیند و یاشعری درباره‌اش گفته باشم درحق من لطفها کرد، اماشاه یزد با اینکه مرا دید ومدحش‌هم کردم : شعری بنامش سرودم، هیچ چیز بمن نداد . حاصل از جایی که امید داشتم چیزی نیامد. ولی در عوض از کسی که انتظار نداشتم احسانها دیدم .

کارشاهان اینچنین باشد توای حافظ مرنج
داورروزی‌رسان‌توفیق‌ونصرت شان دهاد

کارشاهان ـ اضافه لامیه . مرنج،فعل نهی مخاطب : رنجه مشو . داور روزی رسان ، اضافه بیانیه . داور : حاکم را گویند . روزی ، با یای اصلی : رزق .

روزی رسان ، ترکیب وصفی رسانندهٔ روزی . نصرت‌شان ، سکون « تا » به ضرورت وزن‌است . ماقبل ضمایر در این زبان (فارسی) مفتوح میشود دهاد . بصورت فعل امر غایب در مقام دعاست : بدهد .

محصول بیت ـ ای‌حافظ تو رنجیده خاطر مشو، زیرا کار پادشاهان همیشه اینطور است ، خداوند رزاق توفیق و نصرتشان دهد . مراد: گاهی میشود که باشعر ومدح هم جایزه نمیدهند ، وپارهٔ اوقات رایگان بخششها واحسانها کنند حتی گاهی در مقابل دشنام خلعتها به شخص میپوشانند.

وله ایضاً قطعه

از بحرهزج : مفعول مفاعلن فعولن

روح القدس آن سروش فرخ
بر قبهٔ طارم زبرجد

قدس ـ به‌ضم یا سکون دال لغت است. روح‌القدس ، حضرت حبریل‌امین را گویند وسروش ، فرشته را . فرخ : مبارك . طارم ، به ضم ویا به فتح «را» لغت‌است به معنای آلاچق که خانهٔ تراکمه است در هنگام کوچ کردن .

زبرجد ، گوهرسبزرنگی‌است که چندین خاصیت‌دارد اما اینجامقام‌توضیحش نیست اضافه‌ها بیانیه است .

محصول بیت ـ آن فرشتهٔ مبارك : جبریل امین برقبهٔ طارم زبرجد رنگ یعنی در روی قبه فلك سبز .

میگفت سحرگهان که یارب
در دولت و حشمت مخلد

میگفت، : روح‌القدس میگفت . سحرگهان، الف ونون مقحم است وبه‌ضرورت وزن آمده چون کلمهٔ «بامدادان» در گلستان .

که‌یارب ، مرهون مصرع دوم . مخلد به معنای مؤبد است .

محصول بیت ـ روح‌القدس‌هنگام سحرمیگفت که : یارب در دولت وحشمت مؤبد یعنی در دولت وعظمت جاویدان .

بر مسند خسروی بماناد
منصور مظفر محمد

مسند خسروی ـ اضافه بیانیه ، بماناد بصورت فعل امردعاست .

ص ۳۸۰ جلد سوم شرح

منصور بن‌مظفر بن‌محمد .

محصول بیت ـ این بیت یکی از گفته های روح قـدس است : منصور بن مظفر بن‌محمد درتخت پادشاهی جاویدان بماناد وهمیشه دولتش برقرارباشد .

ولە ایضاً

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق
بپنج شخص عجب ملك فارس بود آباد

بعهدسلطنت شاه ـ باحرف ظرف واضافه‌ها لامیه. شیخ ابواسحاق عطف بیان شاه وابواسحاق کنیت شیخ ، حاصل : به یکی ازپادشاهان شیراز شیخ ابواسحاق گویند چنانکه ضمن حرف دال ذکرش گذشت .

اگر کلمهٔ شخص مضاف به عجب باشد «عجب» صفت و«شخص»موصوف میشود ولی اگر مضاف نباشد پس قید است برای «آباد» .

محصول بیت ـ در دوران سلطنت شاه شیخ ابواسحاق ، ملك فارس باوجود پنج شخص عجب آباد ومعمور بود .

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد وداد عیش بداد

پادشاهی ـ یا حرف وحدت . ولایتبخش ، ترکیب وصفی : بخشندهٔ مملکت. که ، حرف رابط صفت . جان خویش ، اضافه لامیه . بپرورد ، با حرف تأکید . پرورد ، فعل ماضی مفرد غایب. داد عیش بداد ، اضافه لامیه: به عیش وعشرت نظام کامل داد یعنی پادشاهی عیاش بود .

محصول بیت ـ اولین نفر آن پنج شخص ، پادشاه مملکت بخشی است چون ابواسحاق که وجود خویش را بانعمتهای عالی پرورش داد وعیش وصفا را بهحد کمال رساند یعنی عمرش را با عیش وعشرت گذراند .

ص ۳۸۰ جلد سوم شرح

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین
که قاضئی به‌از او آسمان ندارد یاد

مربی اسلام ـ اسم فاعل به مفعولش اضافه شده یعنی تـربیت کنندهٔ اسلام یا اهل اسلام وشیخ مجدالدین عطف بیانش . که ، حرف رابط صفت . قاضئی یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . ندارد یاد : بخاطر ندارد .

محصول بیتـ یکی دیگر از آن پنج نفر، مربی اسلام شیخ مجدالدین است که دنیا قاضئی بهتر از او به‌خاطر ندارد . یعنی قاضی بهتر از او به دنیا نیامده‌است

دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد

یمن ـ به ضم یا وسکون میم به معنای برکت است . یمن همت ، اضافه‌لامیه کارهای بسته ، اضافه بیانیه .

محصول بیتـ از بقیهٔ ابدال‌حق یکی‌دیگر :شیخ امین‌الدین‌است که برکت همتش کارهای مشکل را حل میکرد ، یعنی یك ولی مستجاب‌الدعوه بود.

دگر شهنشه‌دانش‌عضد که‌در تصنیف
بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

شهنشه دانش ، اضافه لامیه . دانش ، اسم مصدر : دانستن اما در اینجا مراد نفس علم است .

عضد ، عطف بیان یعنی اسم مصنف متن مواقف[۱] است .

که ، حرف رابط صفت. تصنیف مرهون‌مصرع دوم . بنای کار مواقف، اضافه‌ها لامیه است.

محصول بیت ـ یکی‌دیگر از آن پنج نفرپادشاه علم ودانش«عضد» است یعنی که در تصنیف ، اساس کار موقوفه‌ها را به نام شیخ ابواسحاق نهاد یعنی موقوفه‌ها را به نام این پادشاه ضبط کرد چنانکه در دیباچه مواقف میفرمـاید : محرز ممالك

۱ ـ اشاره‌است بکتاب«مواقف»درعلم کلام تالیف قاضی‌عضدالدین‌عبدالرحمن‌ایجی‌متوفی ۱۷۵۶ هجری . مترجم

الاکاسرة بالارث والاستحقاق جمال‌الملة والدنیا والدین ابواسحاق .

دگر کریم چوحاجی قوام دریا دل

که‌نام‌نیک ببرد از جهان ببخشش‌وداد

کریم چو حاجی قوام دریا دل ، اضافه‌ها بیانیه . که حرف رابط صفت .

نام نیك ، اضافه بیانیه ومفعول مقدم فعل«ببرد»

محصول بیت - یکی دیگر کریم دریا دلی است چون حاجی قوام ، که با بخشش وعدل از دنیا نام نیك برد . یعنی با نام نیك به‌آخرت رفت .

نظیر خویش نبگذاشتند[1] و بگذشتند

خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

نظیر خویش . اضافه لامیه نبگذاشتند ، نون حرف نفی و با حرف تأکید ، حاصل : فعل نفی ماضی است واو حرف عطف : بگذشتند فعل‌ماضی جمع غایب بیامرزاد به صورت امر غایب فعل دعائی است .

محصول بیت - پنج‌شخص مذکور نظیر ومانندخود را در این دنیا نگذاشتند ورفتند، خدای‌عزوجل‌جملگی رابیامرزد یعنی‌حق‌تعالی‌همه را رحمت کند.

وله ایضاً

۱ــ دراداخال باء زائده برافعال منفی . با مقدم است : بنگذاشتند . مترجم

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

گدا اگر گهر پاك داشتی در اصل
بر آب نقطهٔ شرمش مدار بایستی

آب ـ در این بیت به معنای عرض است یعنی آبرو به ضرورت وزن تخفیف یافته. بر آب نقطهٔ شرم، اضافه بیانیه . مدار ، اسم مکان : جای دور زدن . بایستی، حکایت حال ماضی : لازم بود .

محصول بیت ـ گدا اگر گهر پاك داشت : اگر اصیل بود ، بایستی مدار نقطهٔ شرمش بر آبرو بودی مراد اینست : خجالت میکشید و گدائی نمیکرد . یعنی گدائی کردن را از مردم ترك میکرد ومأخوذ به حیا وادب میشد .

ور آفتاب نکردی فسوس جام زرش
چرا تهی ز می خوشگوار بایستی

فسوس ـ کوچك گرفتن وتمسخر را گویند .

محصول بیت ـ اگر آفتاب ستارگان دیگر را استهزاء نمیکرد جام زرش : قدح طلائی‌اش چرا از می‌خوشگوار خالی میماند . یعنی اگر آفتاب سایر ستارگان را به خاطر نورشان «در مقام مقایسه بانور وضیاء خود» مسخره نمیکرد قدح زرینش از بادهٔ خوشگوار تهی نمی‌ماند. مراد چون‌سایر کواکب را درضیا نپسندید ومسخره کرد ، بهمین سبب کسی به قدحش باده نمیریزد .

وگر سرای جهان‌را سرخرابی نیست
بنای او به از این استوار بایستی

محصول بیت ـ اگر سرای جهان را سرخرابی نیست : اگر در طبع دنیا

ص ۳۸۱ جلد سوم شرح

خرابی نبود ، بایستی بنایش محکمتر از این میبود ، یعنی دربارهاش : العالم متغیر گفته نمیشد . حاصل : اوضاع واحوال گوناگون در دنیا بوقوع نمی پیوست یعنی اینهمه احوال متضاد دیده نمیشد .

زمانه گرنه سر قلب داشتی کارش
بدست آصف صاحب عیار بایستی

مراد از «قلب» دغل یعنی ناسره است . کارش مرهون مصرع دوم. بدست آصف صاحب ، با حرف ظرف واضافهها لامیه و بیانیه . عیار بـه کسر عین مصدر از باب مفاعله ، اما در این قبیل مواردآن چیزی است که به ترکی « طره » گویند یعنی تعیین سبك سنگینی یك چیز بوسیله میزان یا تراز وصاحب عیار ، ازاقسام صفت مرکب است .

محصول بیت - اگر زمانه دغل بـازی و تقلب در سر نداشت و نادرستی در طبعش نبود بایستی تمام کار واحوالش بدست آصف صاحب عیار سپرده میشد .

مراد زمانه اگر قلب ودغل نمیشد بایستی در تصرف آصف قرار میگرفت .

چوروزگارجزاین یك کریم بیش نداشت
بعمر مهلتی از روزگـار بـایستی

در بعضی از نسخهها بجای « کریم» «عزیز» واقع شده ، هردو متقارب المعنی است بعمر ، باحرف ظرف ویاحرف صله ، مهلتی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت - چون روزگار غیر از این یك کریم ویا این یك عزیز کسی دیگر نداشت یعنی یك فرد منحصرش بود: روزگار بجز این هیچ کریمی وعزیزی نداشت پس بایستی در عمرش مهلتی میداد . مراد حق این بود که مدتی زنـدگی میکرد ونمیمرد . مثلی است مشهور خوبان نبایستی بمیرند .

میگویند : خواجه دراین بیت یکی را رثا گفته اما اسمش را نبرده است . در معنای مصرع اول گفتهاند: چونکه زمانه غیرازیك کریم بیشتر نمیگرفت. این مفسر معنای درست شعر را از استاد نیاموخته است . رد شمعی

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بسمع خواجه رسان ای ندیم وقت شناس
بخلوتی که درو اجنبی صبا باشد

بسمع ـ باحرف صله واضافه لامیه. رسان، فعل امر مفرد مخاطب والف ونون ادات تعدیه. ندیم وقت شناس، اضافه بیانیه، وقت شناس، ترکیب وصفی. بخلوتی، با حرف ظرف ومتعلق به فعل رسان در مصراع اول ویا حرف وحدت، که، حرف رابط صفت. وضمیر غایب بر میگردد به خلوت.

صبا، مبتدا وباشد خبرش. اسمش ضمیر تحت فعل راجع به صبا وخبرش اجنبی.

محصول بیت ـ ای ندیم وقت شناس، در خلوتی که حتی صبا در آنجا بیگانه است به گوش خواجه برسان، یعنی چنان تنها باشد که حتی باد صباهم مزاحمت ایجاد نکند خلاصه خلوتی که صبا هم در آنجا نباشد. زیرا صبا به نشر اخبار معروف ومشهور است.

در معنای مصرع دوم: در خلوتی که صبا اجنبیٔ باشد یعنی خواجه چنان تنها باشد که غیر از صبا در آنجا اجنبی دیگر نباشد، این مفسر سخن بیگانه زده است.

رد سروری

لطیفهٔ بمیان آرو خوش بخندانش
بنکتهٔ که دلش را در آن رضا باشد

لطیفهٔ ـ یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل. بمیان، با حرف صله ومتعلق به فعل «آر»، آر، با الف ممدوده فعل امر مفرد مخاطب: بیاور از مصدر «آریدن» که مخفف «آوریدن» است.

ص ۳۸۲ جلد سوم شرح

واو ، حرف عطف . خوش ، در اینجا به معنای زیباست. بخندانش ، باحرف تأکید والف و نون ادات تعدیه وشین «ضمیر» برمیگردد به خواجه یعنی خواجه را بخندان .

بنکته ، باحرف مصاحبت ومتعلق به «بخندان». نکته : کلام دقیق را گویند یا حرف وحدت وهمزه حرف توصل . که حرف رابط صفت ویا حرف بیان .

دلش ، ضمیر برمیگردد به خواجه و«را» حرف تخصیص ، آن ، اسم اشاره «اشاره به نکته» .

محصول بیت - ای ندیم لطیفه‌ای بمیان بیار وخواجه راخوب بخندان. یعنی نکته‌ای بگو که خواجه را مسرت خاطر حاصل شود .

پس آنگهش ز کرم این قدر بلطف بپرس
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

آنگهش - ضمیر برمیگردد به خواجه . که ، حرف بیان . روا باشد ، متضمن معنای استفهامی : آیا رواست یعنی آیا جایز است .

محصول بیت - پس آنگاه ازخواجه که کرامت دارد واینهمه لطف بما کرده سؤال کن: جایزاست مقرری خود را تقاضا کنم .

مراد از خواجه قوام الدین وزیر اعظم است که برای خواجه (حافظ)مدرسه‌ای بنیاد کرده بود. پس دراین قطعه خواجه ازایشان وظیفهٔ تدریس خود راطلب میفرماید .

وله ایضاً قطعه

از بحر متقارب فعولن فعولن فعولن فعول

تو نیك و بدخود هم از خودبپرس
چـرا دیـگـری بـایـدت مـحتسب

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : تو خصلت خوب ویا بدخود را از خودت بپرس : چگونگی خلق ورفتار واحوالت را خودت باید بفهمی ، چرا باید دیگری دربارهات قضاوت کند .

یعنی عیب وهنرت را خودت باید تشخیص دهی ، نباید که مردم بتو بگویند .

و مـن یتق‌الله یـجعـل لـه
و یـرزقـه مـن حیث لایحتسب

من ـ اسم شرط . یتق ، فعل شرط دراصل یوتقی‌بود بواسطه اعلال یتقی‌شده وسقوط لام‌الفعل‌علامت جزم‌است. فاعلش‌ضمیر تحت فعل‌برمیگردد به«من»ومفعولش اسم جلاله .

یجعل ، فعل مضارع مفردغایب جزمش بواسطه اینست که جواب شرط واقع شده. فاعل ضمیر تحت فعل‌برمیگردد به «الله» ومفعول اولش «مخرجاً» ودومش«له» یعنی جارومجرور . واو ، حرف عطف .

یرزقه . معطوف به فعل یجعل وسکون قاف بمناسبت جزم است ضمایر واقع در له، یرزقه ، ویحتسب، بر میگردد به «من» واقع در اول بیت. من‌حیث ، جار و مجرور متعلق‌به فعل «یرزق» حیث ، در این قبیل‌موارد عبارت است از مکان‌وجهت.

لایحتسب ، فعل نفی مضارع : گمان نمی‌برد .

محصول بیت ـ هر کس که از خدا بترسد ، خداوند برایش جای نجات

میسر میسازد ، واز جایی که امید ندارد روزیش میدهد .

مراد : کسیکه از خدا بترسد ، حق‌تعالی مشکل کارش را به‌آسانترین وجه حل‌میکند .

بعضیها این معنا را بوجهی‌آسانتر از این بنظم کشیده‌اند .

قطعه : چه نادان بود مردم مکتسب که از بهر روزی شود مضطرب
نداند که دادار هفت آسمان و یرزقه من حیث لایحتسب .

وله‌ایضاً قطعه

از بحر خفیف فاعلاتن مفاعلن فعلات

بر تو خـوانـم ز دفتر اخـلاق
آیتـی در وفـا و در بخشش

از دفتر اخلاق مراد کتاب اخلاق‌است. آیتی ، یا حرف وحدت و آیت: نشان.

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : از کتاب اخلاق در باب وفا وبخشش آیتی برایت بخوانم ؟

هر کـه بخـرا شدت جگـر بجفا
هـمچو کان کـریـم زر بخشش

بخرا شدت ـ با حرف تأکید . خرا شد ، فعل مضارع مفرد غایب . «تا» در معنا به جگر مربوط است به تقدیر : جگرت . بجفا ، با حرف مصاحبت متعلق به فعل خرا شد . کان کریم ، اضافه بیانیه . زر ، مفعول مقدم فعل بخشش .

باید معلوم شود که در سه بیت این‌قطعه ما قبل ضمیر «شین» مکسور خوانده میشود به ضرورت قافیه و در فن قافیه این سبك را معمول گویند وچند نوع دارد . پس کسانیکه از این‌قاعده اطلاع ندارند وفعلی بر آن‌مقدر داشته‌اند، باید گفت این عده از علم فن قافیه عاری بوده‌اند . رد شمعی

محصول بیت ـ هر کس که جگرت را با ناخن جفا بخراشد ، تو در عوض چون معدن با فتوت‌طلا بخشش چنانکه‌معدن را به کلنگ وبیل میکنند وبه‌مرکزش میرسند وطلا اخراج میکنند .

معنای مصرع دوم را : چون معدن شخص کریم، تعبیر کرده‌اند ، این گوینده به‌کان مراد واصل نشده است . رد شمعی

ص ۳۸۴ جلد سوم شرح

کم مباش از درخت سایه فکن
هرکه سنگت زند ثمر بخشش

درخت سایه فکن، اضافه بیانی وسایه فکن ترکیب وصفی: درختی که سایه می‌اندازد سنگت، «تا» در معنا میخورد به «زند» به‌تقدیر زندت. زند، فعل مضارع مفرد غایب. ثمر، به فتح ثا ومیم یعنی میوه.

محصول بیت ـ کمتر از درخت سایه‌افکن مباش: از درخت سایه افکن‌عقب نمان. مصرع دوم مبین مصرع اول است: هرکس که سنگ بزندت تو در عوض میوه ببخشش، چنانکه به درخت پربار سنگ ویا چوب اگر پرتاب کنند میوه‌اش به زمین میریزد. مراد: اگر جفایت کنند برعکس تووفا کن.

از صدف یادگیر نکتهٔ حلم
هرکه برد سرت گهر بخشش

محصول بیت ـ دقایق‌حلم را ازصدف بیاموز ودرخاطرت نگهدار یعنی‌تحمل برجفا را از صدف آموز که هرکه سرت را ببرد تو در عوض گهر ببخشش، زیرا تا سر صدف شکسته نشود از داخلش مروارید گرفته نمیشود. حاصل: صدف ازطرف سرباز میشود نه از سمت پایین.

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

سرای ومدرسه وبحث علم وطاق ورواق
چه سود چون دل دانا وچشم بینا نیست

دانا و بینا ــ هر دو صفت مشبهه است .

محصول بیت ـ سرای و مدرسه و بحث علم و طاق ورواق فایده ندارد **وقتی** صاحب اینها دل دانا وچشم بینا نداشته باشد ، یعنی هیچگونه فایده از آنها حاصل نمیشود ، مــراد : داشتن این چیزها فـایده ندارد وقتی در شخص عقل و بصیرت نباشد .

سرای قاضی یزد ارچه منبع فضلست
خلاف نیست که علم نظر در آنجا نیست

سرای قاضی یزد ، اضافه‌ها لامیه . منبع فضل ، اضافه لامیه ، منبع . دراصل به معنای سر چشمه است ، اما بعدها مطلقا به معنای محل بکار برده‌اند. که ، حرف بیان . علم نظر ، اضافه عام الی الخاص .

از علم نظر مراد : علم جدل است که برخلاف نظر طرف مقابل بحث میکند. ذکر «خلاف» در بیت قرینهٔ همین معناست . نیز جایز است که مراد ازعلم نظر بصر و بصیرت باشد .

محصول بیت ـ اگرچه خانهٔ قاضی یـزد منبع فضل است ، اما خلاف نیست که در آنجا علم نظر نیست ، یعنی خود قاضی شخص فاضلی است ، ولی ازعلم جدل اطلاع ندارد .

یکی از مفسرین گفته است : مراد از نتیجهٔ شعر اینست که چشم قاضی شهر

ص ۳۸۵ جلد سوم شرح

یزد سالم نبوده ودراین بیت بهمین مطلب تعریض میکند .

ویکی دیگردرمعنای بیت. بیانی‌است که من‌باب شوخی‌به‌چشم قاضی‌یزد طعنه میزند .

باید گفت‌این اشخاص از علم نظراطلاع نداشته‌اند . رد سروری

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

حسود خواجهٔ ما را بگو که بدمپسند
وگرنه دور زمان جز بدت جزا ندهد

محصول بیت - به حسود خواجهٔ ما بگو که : درحق خواجه کار ناپسند روا مدار یعنی درباره‌اش بد مگوو کاریکه شایستهٔ شأن خواجه نیست درحقش مکن حاصل: با خواجه دشمنی مکن ، والا دور زمان غیر از «بد» جزا و پاداشت ندهد .

مکن ستیز که هرگز بعقل و فکر فضول
فلك ز مام تصرف بدست ما ندهد

محصول بیت - مکن ستیز : عناد وسر کشی مکن که فلك بواسطهٔ داشتن عقل و فکر زیاد زمام تصرف بدست ما نمیدهد . حاصل: زیادی عقل وفکر سبب دولت نمیشود پس نباید گفت که من از فلانی عاقلترم ومقام او شایستهٔ من است .

بان که در نظر جم جهان بیارایند
بترك جوهر جام جهان نما ندهد

بان - با حرف سبب . بترك ، با حرف زائد وبه ضرورت وزن آمده .

محصول بیت - اگر چنانکه دنیا را در نظر جم بیارایند ، یعنی تزیینش کنند وبدهندش که جام جهان نمارا ازدست بدهد، راضی نمیشود حاصل: اگر دنیارا بیارایند وبه جم بدهند که درعوض جوهر جام جهان نما را بدهد باز حاضر نمیشود یعنی حاضر به معاوضه نمیشود .

مراد : اگرهزار گونه‌مکرو حیله بخرج دهی، خواجه هرگز حاضر نمیشود که مقام خود را به تو بدهد .

ص ۳۸۵ جلد سوم شرح

نعوذبالله اگر تیر ز آسمان بـارد
که بار در حرم کبریائی ما ندهد

که ـ حرف بیان . بار : اجازه وراه دادن برای دخول در اینجا به تقدیر کلام : که بار ما درحرم کبریا ندهد .

محصول بیت ـ پناه برخدا اگر ازآسمان تیرهم ببارد، که به حرم کبریای خواجه مارا راه ندهد . یعنی مانع دخول ما بدانجا شود .

بحق نعمت حاجی قوام ماکز قدر
زبهر مصلحت خودبدین رضا ندهد

محصول بیت ـ این بیت به بیت سابق متعلق است .

به‌حق نعمت حاجی‌قوام ما، که‌ازعلوهمت ورفعت مقام ، بنا به مصلحت‌خویش به کسی‌اجازه دخول به حرم کبریایش نمیدهد .

اما اگر مانعی پیدا شود که ما را از دخول به حرم کبریایش باز دارد وآن مانع ولو موافق مصلحتش باشد باز راضی نمیشود که ما به حرم کبریایش داخل نشویم.

این دوبیت بهم مربوط ومنوط است. وشارحان معانی‌هیچکدام را درنیافته‌اند درنتیجه مراد شاعررا هم درك نکرده‌اند بهمین مناسبت تقریراتشان را ندیده گرفتم وننوشتم .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

شاهـا مبشری ز بهشتم رسیده است
رضوان سریر حوروش سلسبیل موی

مبشر ، اسم فاعل از باب تفعیل : بشارت دهنده ویا حرف وحدت .

ز بهشتم . تقدیرش :ز بهشت طبعم است ومراد ازمبشر ، شعرخودش است (شاعر)

رضوان سریر ، ترکیب وصفی یعنی دارای سریری چون سریر رضوان .

مقصود شاعر اینست که : شعرم تختی چون تخت رضوان دارد وزیباست چون حوری . سلسبیل موی . صفت مرکب است : سلسله گیسو .

خواجه این نوع تشبیه را اختراع کرده یعنی مخترع این تشبیه است ، زیرا کسی موی را به آب تشبیه نکرده است ' والا صاحب کتاب انیس عشاق باین نوع تشبیه اشاره میکرد .

پس سلسبیل موی به معنای موی مجعد ومسلسل میباشد ، چونکه آب درحین جریان شکل زنجیر پیدا میکند : زنجیری شکل میشود .

محصول بیت ـ شاها از بهشت مبشری رضوان سریر بـرای من آمده است یعنی تختی مرصع وجواهرنشان دارد ، باید گفت آن مُبشر همان خاطر وفکر من است که باعلوم ومعارف مزین‌شده است وچون حور بهشتی مقبول ودلپسند و مجعد موی‌است. یعنی‌سطورشعرم به‌دلبرمجعد موشبیه‌است حاصل‌ازچشمهٔ جنت طبعم‌شعری چون محبوب لطیف تراوش کرد و به ظهور آمد .

خوش‌لفظ و پاك‌معنی‌وموزون‌ودلپذیر
صاحب جمال و نازك‌و بكر ولطیفه‌گوی

محصول بیت ـ مبشریکه ذکرش گذشت ، خوش لفظ است **و معانی لطیف**

دارد به طور کل موزون ودلپذیر است: دلگشاست وزیبا ومخصوصاً دقیق وبکرولطیفه گوی است.

شاعر به‌طریق‌مجاز مرسل به‌شعر خودش لطیفه گویی‌را اسناد داده‌است چونکه خودش لطیفه گوی بوده ومنظورش‌از «بکر» یعنی اشعارش تازه ونوظهور است.

گفتم بدین سراچه برای چه‌آمدی
گفتا زبهر مجلس شاه فرشته خوی

محصول بیتـ به مبشر گفتم که برای چه بااین‌سرایچه آمدی؟ یعنی از عالم غیب برای چه به عالم ظهور آمدی. جواب داد. برای مجلس شاه فرشته خوی. مراد: برای اینکه مرا در بزم شاه بخوانند وبنویسند به عالم ظهور آمدم.

اکنون زصحبت من‌مفلس بجان رسید
نزدیک‌خویش‌خوانش وکام‌دلش بجوی

محصول بیتـ اما حالا آن مبشر ازصحبت من‌مفلس بجان رسیده یعنی‌خیلی مضطر ومضطرب شده است، چون بعلت افلاسم‌نتوانستم خوب نگهش دارم لذا ازمن رمید.

پس ای شاه سعادتمند من‌آن راپیش‌خودت بخوان ومراد دلش را سؤال کن. حاصل: شعریکه بنام شریفت سروده‌ام، پیش خودت دعوت بفرما و مراد دل مرا از او بخواه و واقف شو.

آن‌مفسریکه بجای سلسبیل موی، سلسبیل‌بوی‌نوشته، بین«موی وبوی» فرق نگذاشته است.

وآنکه گفته است: مراد از «مبشر» قلب‌شاعر است، او هم به مرادشعرواقف نشده است. رد سروری وشمعی

در پایان معنای مجموعی‌ابیات یکی دیگر گفته است:مراد از این‌شعر تعریض است از الهام الهی ویاملکی، یا شخص ملك صفتی‌خواسته است به شاه نصیحت کند، این مفسر یا الهام الهی سخن گفته است.

ونیز کسیکه گفته است: حاصل‌معنا چون شاعر خیلی پریشان وپراکنده‌خاطر بوده پس از شاه رعایت واحسان طلب میکند.

این یکی هم خیلی پریشان سخن گفته است. رد سروری

وله ایضاً

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بدین ظلمت سرا تا کی ببوی دوست بنشینم
گهی انگشت در دندان گهی سر بر سر زانو

محصول بیتـ در این ظلمت خانه که دنیاست ، تا کی بامید دوست بنشینم و گهی انگشت بدندان بگیرم وزمانی سر برزانو نهم . یعنی تا کی از حسرت جانان گاهی انگشتم را بگزم و گاهی از شدت غم وغصه سر برزانو بگذارم .

تناهی الصبر مذ حلت بمأوی الاسد سرحان
و طار العقل اذ غنت بمغنی الورق غربان

تناهی ، فعل ماضی مفرد مذکر غایب از باب تفاعل : به انتها رسید و تمام شد . الصبر ، لفظاً مرفوع فاعلش . مذ ، از برای ابتدای غایت در زمان . حلت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه : نزول کرد .

بمأوی ، با حرف ظرف ، مأوی اسم مکان : پناهگاه . مأوی مضاف بر اسد که جمعش اسد (به ضم همزه و سین) است یعنی شیر

سرحان ، به کسر سین گرگ است وفاعل فعل حلت .طار ، معطوف به تناهی یعنی پرید ، عقل لفظاً مرفوع فاعلش . اذ ، ادات تعلیل . غنت ، فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه از باب تفعیل : تغنی کرد یعنی خوانندگی کرد .

بمغنی، باحرف ظرف. مغنی،معنای مکانی دارد یعنی محل توقف. ورق به ضم واو جمع ورقاء بروزن حمراء کبوتر چاهی را گویند. غربان،جمع غراب : کلاغ است.

این بیت از دوبیت یك قطعهٔ تنوخی[1] گرفته شده از بحر هزج که هر مصرع این بیت یك بیت آن قطعه است .

۱ـ رجوع شود به فهرست اعلام
ص ۳۸۷ جلد سوم شرح

محصول بیت - از وقتیکه بجای شیر گرگ نشسته صبرم تمام شده. وعقل از سرم پرید زمانیکه دیدم بجای کبوترچاهی کلاغ نشسته است.

مراد: چون جای مردم شریف واعیان را اراذل وسفلگان گرفته اند دیگر صبرم تمام شد وعقل را از دست دادم.

حاصل: از اینکه جای اعالی را مردم پست ودنی گرفته اند حالم منقلب گشت.

بیا ای طائر فرخ بیاور مژدهٔ دولت
عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا

طائر فرخ - اضافه بیانی. مژدهٔ دولت، اضافه لامیه.

عسی، فعلی است از افعال مقاربه از لحاظ امیدوارساختن، به نزدیکی وقوع خبری دلالت میکند مثل همین بیت. الایام، لفظاً مرفوع اسمش وان یرجعن محلا منصوب خبرش.

قوماً، مفعول ان یرجعن که مراد: ان یرددن، میباشد یعنی بر گردانند.

کالذی، موصولش محذوف است، تقدیرش: کالائتلاف والاتفاق الذی، است.

کانو، فعل ماضی جمع مذکر غایب از افعال ناقصه اسمش واو «ضمیر» وخبرش محذوف است تقدیرش: کانوه بوده یعنی کانو علیه من قبل.

این مصراع تماماً یك بیت است از وزن اول بحرهزج درحالیکه بیت سابق از همین بحر در اصل دو بیت بوده. واین ازفند[1] زمانی است، قطعه دوم حماسه ای است که درقصهٔ حرب البسوس[2] گفته است ودرمیان عرب ازجنگهای معروف است که مدت چهل سال طول کشید، چنانکه در شرحهای حماسه ودر شرح مقامات حریری مفصل درباره اش سخن رفته است.

محصول بیت - ای پرندهٔ فرخ بیاو مژدهٔ دولت را بیاور، امید است که

---

۱ - فندزمانی رجوع شود به فهرست اعلام

۲ - حرب البسوس، البسوس: نام شاعرهٔ عرب جاهلی است از بنی تغلب که قبیلهٔ خود را به جنگ با بنی بکر تحریص کرد واین جنگ بنامش «حرب البسوس» نامیده شد ومدت چهل سال ادامه یافت سنه ۴۹۰ ودرشومی ضرب المثل شده است عرب گوید: اشأم من البسوس. المنجد

ایام و روزگار قوم را باز به همان ائتلاف واتفاق اول بر گرداند .

این بیت به بیت ماقبلش مربوط است :

بیت ــ صفحنا عــن بنی ذهـل وقلنا القــوم اخــوان

مراد: از بنی‌ذهل بنی‌تغلب است که با قبیلهٔ فندمذکور مدت چهل سال‌جنگید نسبت بهم دشمن ودر عین حال خویشاوند هم بودند .

همینجاست که فند میگوید : از محاربهٔ بنی‌تغلب اعراض کردیم : گفتیم قوم تغلب برادران مــا هستند ، امید است که روزگــار آنها را به ائتلاف واتفاق سابق بر گرداند ، یعنی دست از مقاتله بکشند وفراغت یابند ومصالحه کنند .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ساقیا پیمانه پر کن زانکه صاحب مجلست
آرزو مـی بخشد و اسرار میدارد نگاه

مجلست ـ «تا» در معنا به کلمهٔ «بخشد» مربوط است . آرزو ، اینجا به معنای مراد است .

محصول بیت ـ ای ساقی پیمانه را پر کن ، زیرا صاحب مجلس مرادت را می بخشد و اسرارت را نگهمیدارد .

جنت نقدست اینجا عیش وعشرت تازه کن
زانکه در جنت خدا بر بنده ننویسد گناه

محصول بیت ـ اینجا بهشت حاضر است ، عیش وعشرت را تازه کن ، ذوق و صفا را تجدید کن ، زیرا در جنت خداوند بر بنده گناه نمی نویسد ، یعنی در بهشت هر کس هر کاریکه بکند حساب وعذابی در باره اش منظور نمیدارند .

ساز چنگ آهنگ عشرت صحن مجلس جای رقص
خال جانان دانـهٔ دل زلـف ساقی دام راه

ساز چنگ ـ اضافه لامیه ومبتدا . آهنگ عشرت ، اضافه لامیه و خبرش ، به طریق ایهام ذکر شده فتأمل .

صحن مجلس . اضافه لامیه ومبتدا . جای رقص ، اضافه لامیه وخبرش .

مصراع دوم هم بهمین منوال است .

محصول بیت ـ **آواز و نوای چنگ آهنگ عشرت است یعنی به عشرت دعوت میکند ، صحن مجلس جای رقص است وخال جانان دانهٔ دل وزلف ساقی دام راه است.**

مراد : مجموع اینها مجلس مذکور را وصف میکند .

ص ۳۸۸ جلد سوم شرح

دوستداران دوستکامندو حریفان با ادب
پیشکاران نیکنام و صف نشینان نیکخواه

دوستدار ـ ترکیب وصفی : کسیکه دوست آدم است باصطلاح محب است و الف ونون ، ادات جمع یعنی محبان . دوستکام: دلبخواه دوست یعنی مطابق مراد و خواستهٔ دوست .

حریفان با ادب، باده نوشان مؤدب اند. پیشکار ، به کسانی گویند که در صدر مجلس مینشینند والف ونون ادات جمع است . نیکنام، صفت مرکب : کسی که نام نیکی برده ونون ودال جمع «است» میباشد .

صف نشین، ترکیب وصفی : کسیکه درصف مجلس می‌نشیند والف ونون ادات جمع . نیکخواه ، صفت مرکب به معنای محب .

محصول بیت ـ دوستداران دوستکامند وباده نوشان مؤدب وکسانیکه در صدر مجلس نشسته‌اندهمگی اشخاص نامدار ونیکنامند .وآن عده هم که درصفوف مجلس قرار گرفته‌اند تماماً دوستان هستند .

دورازین بهتر نگردد ساقیا عشرت گزین
حال‌ازین خوشتر نباشدحافظاساغر بخواه

محصول بیت ـ دور زمان بهتر از این نمیگردد ، پس‌ای‌ساقی عیش وعشرت اختیار کن یعنی به ذوق وصفات مشغول باش .

ای‌حافظ در عالم حالی بهتر از این بدست نمی‌آید پس ساغر بخواه .

در قافیهٔ میم بیتی متقارب به این قطعه گذشته است :

بیت ـ صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب
دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند
خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره میکنی

محصول بیت ـ ای پادشاه ، لشکر توفیق خدا همراه توست ، یعنی خداوند معین و ظهیر توست ، برخیز اگر قصد تسخیر جهان را داری : اگر قصد تصرف جهان را داری برخیز و برو ضبطش کن .

با چنین اوج جلال از پیشگاه مسکنت
آگهی و خدمت دلهای آگه میکنی

مراد از اوج جلال ، اوج سلطنت است یعنی رفعت سلطنت .

پیشگاه مسکنت، اضافه بیانیه مراد صدر مسکنت است.

محصول بیت ـ باوجود چنین رفعت وعظمت از صدر مسکنت آگهی ودلهای آگه را هم خدمت میکنی . یعنی هم از فقرومسکنت خبرداری وهم اهل‌الله راخدمت میکنی پس نصرت همراه تو وفرصت در دستت است برخیزوممالك را فتح کن .

با فریب رنگ این نیلی خم زنگارفام
کار بروفق مراد صبغة‌الله میکنی

با فریب رنگ این ـ با مصاحبت راست واضافه‌ها لامیه . مراد از رنگ اینجا حیله ومکر است . نیلی خم ، ترکیب مزجی ، نیلی خم زنگار فام ، اضافه بیانیه .

زنگار فام ، صفت مرکب : زنگاری رنگ ومراد فلك است .

کار مبتدا ومابعدش خبر مبتدا .

وفق مراد صبغة‌الله ، اضافه ها لامیه است . در این بیت مراد ازصبغة «**فطرت**»

ص ۳۸۹ جلد سوم شرح

است اگرچه در لغت به معنای لون ورنگ آمده .

محصول بیت - توهرگز فریب این خم نیلی زنگار گون را نمیخوری .یعنی هیچوقت گول وحیلهٔ این فلك نیلی را نمیخوری، بلکه کارت را بروفق مراد وخواست الهی که در آفرینش تو داشته انجام میدهی.یعنی تو بروفق آن مرادیکه خداوندگار در خلقت تو داشته کار میکنی ، حاصل موافق ارادةالله کار میکنی هرگز حیله های رنگارنگ فلك گمراهت نمیکند . وطوری کارت را انجام میدهی که درست موافق و مطابق ارادهٔ خداوند است .

آن که ده با هفت و نیم آورد پس سودی نکرد
فرصتت بادا که هفت و نیم باده میکنی

این بیت سماعی است ، یعنی در آن زمان که هنوز همهٔ مردم از وضع تجارت آگاه نبودند هر که باهفت ونیم سکه(پول)ده سکه فایده میبرد یعنی هفت ونیم سکه ده تا که میشد پس دو تا و نصف سود میداد ، میگفتند این معامله تماماً سود است . اما اگر به هند سفر کنند درآنجا ده عدد سکه هفت ونیم سکه ربح دهد ، گویند این سود گزافی است چونکه راه تجارت شیرازیها به هند از بندر هرمز بوده که یکی از بنادر دریای هند است وآسانترین راه تجارت هند بود .

محصول بیت - پادشاه ممدوح خودرا به فتح ممالك تحریص میکندومیفرماید: آن تاجریکه در تجارت هفت ونیم عدد سکه‌اش ده تا شده خیلی فایده نبرده است ، زیرا سه تا سکه شش عدد پول ویك سکه دو پول فایده میدهد ، یعنی دو بریك سود حاصل میکند. اما درفتح ممالك فرصتت باد که باده سکه هفت ونیم سکه نفع میبری: یعنی سه بریك .

خلاصه برای فتح ممالك عزمت را راسخ کن که اضعف مضاعف فایده خواهی برد زیرا درفتح وتسخیر کشورها اگرچه خزاین صرف میشود ، اما درارتفاع ممالك فواید بیشمار ملحوظ است .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

ای معرا اصل عالی جوهرت از حقد و حرص
وی مبرا ذات میمون اخترت از زرق و ریو

معرا ـ اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر تعریه : عریان، اما در این بیت به معنای خالی است .

اصل عالی جوهرت ، اضافه بیانیه ، در این بیت مراد از جوهر «نسب» است یعنی اصل و نسبت عالی است . حقد : به کسر حاو سکون قاف : کینه .

مبرا ، اسم مفعول از باب تفعیل از مصدر «تبریه» : بری و سالم بودن. ذات میمون اختر ، اضافه بیانیه میمون اختر ، صفت مرکب: ذات مبارك اختر. ریو ، به معنای حیله است.

محصول بیت ـ ای ذات شریف، اصل و نسب عالی ات از حقد و حرص بری است وای ذات مبارك اختر که از زرق وحیله بری هستی این بیت به بیت ما بعدش مربوط است .

در بزرگی کی روا باشد که تشریفات را
از فرشته بازگیری و آنگهی بخشی بدیو

تشریفات ، جمع تشریف ودر اینجا مراد احسانها وعطایاست .

محصول بیت ـ کی در خور مقام بزرگت است که احسانها و عطایا را از شخص صالح بگیری و به یك طالح بدهی واز یك عابد بستانی و به یك فاسق وفاجر بخشی .

این بیت دال بر اینست که شخصی بخشش و احسانی به یك عابد و بیك آدم صالح وخوب کرده اما سپس آنچه داده بوده از صالح پس گرفته به طالح واز عابد گرفته به فاسق وفاجر داده است .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

حسن این نظم از بیان مستغنیست
با فروغ خور کسی جوید دلیل

خواجه این قطعه را در تعریف وتحسین از نظم شخصی به طریق تصدیق وامضا بیان میفرماید .

محصول بیت ـ لطف وزیبائی این شعر از بیان مستغنی است ، برای اثبات نور خورشید کسی دلیل و برهان میخواهد ؟: احتیاج به دلیل ندارد ، به طریق استفهام انکاری . حاصل : لطافت این نظم واضح وروشن است .

آفرین بر کلك نقاشی که داد
بکر معنی را چنین حسن جمیل

محصول بیت ـ آفرین برقلم نقاشی که به یك معنای بکر این چنین زیبایی بخشیده. یعنی آفرین بر آن شاعریکه یك مطلب بکر را چنین لطیف ومقبول به نظم کشیده است .

عقل در حسنش نمی یابد بدل
طبع در لطفش نمی‌بیند بدیل

محصول بیت ـ عقل اشعار شاعر نامبرده رادرلطافت وسلامت بی نظیرمیداند: نظم بی‌بدل است . طبع هم در زیبائی ولطافت برای آنها ماندی نمی‌بیند . حاصل : نظم بی‌نظیر است .

معجز است این نظم یا سحر حلال
هاتف آورد این سخن یا جبرئیل

محصول بیت ـ این اشعار معجزه‌است یااینکه سحر حلال است ، آیا این سخن

ص ۳۹۱ جلد سوم شرح

را هاتف آورده یا جبرئیل ، یعنی بیان این نظم مافوق قدرت بشر است .

کس نیارد گفت رمزی زین نمط

کس نداند سفت دری زین قبیل

محصول بیت ـ هیچ کس قادر نیست از اسلوب وسبك این اشعار رمزی بگوید، زیرا این نظمی است که در مرتبهٔ سحر حلال واقع شده و کسی نمیتواند چنین دری برشته بکشد ، زیرا این نظم در زیبائی ولطافت به سرحد اعجاز رسیده .

حاصل : هیچ شاعری نمیتواند چنین اشعار بسراید .

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

خسروا دادگرا بحر کفا شیر دلا
ای جلال تو بانواع هنر ارزانی

محصول بیت - ای خسرو ، ای عادل،ای پادشاه شیر دل وسخی ، وای‌شاهی که عظمت وجلالت با همه گونه هنر آراسته است .

همه‌آفاق گرفت وهمه اطراف گشاد
صیت مسعودی وآوازهٔ شه سلطانی

مسعود ، نام پادشاهی است وشه سلطان هم لقب مسعود است .

محصول بیت- صیت مسعودی وآوازهٔ شه سلطانی‌ات تمام آفاق را گرفت وهمهٔ ممالك را فتح کرد . مراد : صیت اسم شریف وآوازهٔ لقب میمونت به همه‌جا رسیده وتمام عالم را پر کرده است .

کسانیکه یاها را مصدری گرفته‌اند دچاراشتباه شده‌اند . رد سروری وشمعی

گفته باشدمگرت‌ملهم غیب احوالم
این که شدروزمنیرم‌چوشب‌ظلمانی

ملهم غیب - اسم فاعل به مفعول خود اضافه شده وفاعل فعل « گفته باشد » و احوال . مقول قولش . مضمون مصرع دوم احوال را بیان میکند .

که ، حرف بیان . روز منیر ، اضافه بیانیه ، منیر روشن .

شب ظلمانی ، اضافه بیانی ویاحرف نسبت .

محصول بیت - ممکن است چگونگی حالم را ملهم غیب به تو گفته باشد ، که چگونه روز روشنم بــه شب تاریك تبدیــل شد . یعنی تصور میکنم ملهم غیب

ص ۳۹۱ جلد سوم شرح

آگاهت کرده که دنیا برای من شب تاریکی شده است .

درسه سال آنچه بیندوختم ازشاه و وزیر
همه بـر بـود بیکدم فلك چوگانی

محصول بیت ـ درمدت سه سال هرچه ازشاه و وزیر گرفته بودم : بدست آورده بودم ، همه را دریك آن فلك چوگانی ازدستم ربود یعنی محصول سه ساله‌ام را غصب کرد .

چوگانی ، یاحرف نسبت است ، اسب چوگانی : اسبی را گویند که درچوگان بازی بکار میرود ، ودر اینجا فلك چوگانی به معنی فلك چوگانباز است زیرا ربودن اندوخته‌اش را به فلك چوگانباز اسناد میدهد .

دوش درخواب چنان دید خیالم که سحر
گـذر افتاد بـر اصطبل شهم پنهانـی

بر اصطبل ـ برحرف صله . اصطبل : آخور اسب ، پنهانی ، یا حرف نسبت
محصول بیت ـ دیشب در عالم رؤیا دیدم که هنگام سحر پنهانی گذرم بر آخور شاه افتاد : یعنی بدون اینکه کسی خبردار شود .

بسته در آخر او استر من جو میخورد
تبره افشاند و بمن گفت مرا میدانی

این بیت مفعول «فعل دید» واقع در بیت قبلی است .
استر : قاطر . آخر ، با الف ممدوده وضم «خا» مخفف «آخور» .
تبره به ، ضم «تا» وسکون «با» مخفف «توبره» . واو ، حرف عطف .
محصول بیت ـ در عالم رؤیا دیدم که قاطر من در آخور شاه بسته شده ودارد جو میخورد ، قاطر تا مرا دید توبره‌اش را تکان داد و گفت : مرا میشناسی .

هیچ تعبیر نمی‌دانمش این خواب که چیست
تو بفرمای کـه در فهم نـداری ثانی

محصول بیت ـ من نمیدانم که تعبیر این خواب چیست . پادشاه من تو بفرما

که در فهم وفراست نظیر نداری . یعنی در فهم وادراك ثانی نداری . مراد ۰ آن قاطر من که ربوده شده والان در آخور تو بسته است لطفی کن و بفرما که قاطرم را به من تحویل دهند .

مضمون این قطعه : از جملهٔ اسبابهای غارت رفتهٔ من یکی هم قاطر من است که در آخور تو بسته است، پس مرحمتی کن و دستور بفرما که قاطرم را بمن بر گردانند.

وله ایضاً قطعه

از بحر رمل فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

قوت شاعرهٔ من سحر ازفرط ملال
متنفر شده از بنده گریزان میرفت

فرط ــ به معنای افراط است: زیاده. متنفر، از باب تفعل اسم فاعل: نفرت کننده. گریزان، صفت مشبهه: درحال گریختن.

محصول بیت ــ نیروی شاعری من از شدت اضطراب وملالت من ازمن متنفر شده بود و وقت سحر گریزان میرفت.

نقش خوارزم وخیال لب جیحون می بست
با هزاران گله از ملك سلیمان میرفت

مراد از «نقش» در این بیت تصویر است. خوارزم، نام شهر بزرگی است در ترکستان که علمای بزرگ در آن سرزمین بوجود آمده اند.

جیحون: نام آبی است مابین سمرقند وخراسان. مراد ازملك سلیمان، شهر شیراز است.

محصول بیت ــ قوهٔ شاعری من نقش شهر خوارزم وخیال کنارجیحون را در سرداشت، یعنی فکر رفتن بآن طرفهارا میکرد و با گله وشکایت زیاد ازملك سلیمان میرفت.

میشد آنکس که جز او جان سخن کس نشناخت
من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت

کالبد ــ جسم است یعنی تن.

محصول بیت ــ رفت آنکس که غیر از اوجان سخن یعنی روح کلام را کسی نفهمید، ومن رفتن اورا میدیدم یعنی میدیدم که جانم ازبدنم خارج میشود. حاصل: میدیدم که جانم ازبدنم جدا شده ومیرود.

چون همی گفتمش ای مونس دیرینهٔ من
سخت میگفت ودل آزرده و گریان میرفت

محصول بیتـ وقتی به قوهٔ شاعری‌ام گفتم: ای مونس دیرینهٔ من. او (قوهٔ شاعری‌ام) خیلی حرف زد ودل آزرده و گریان رفت.

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید بامن
کان شکر لهجهٔ خوشخوان سخندان میرفت

شکر لهجه ـ صفت مرکب یعنی شکرین زبان و شیرین بیان. خوشخوان، صفت مرکب.

محصول بیتـ به قوهٔ شاعری خودم گفتم، حالا دیگر که به من سخن زیبا ودلکش خواهد گفت. زیرا آن شیرین زبان وخوشخوان وسخندان رفت یعنی آنکه با من در بارهٔ هر نوع سخن مصاحبه میکرد، قوهٔ شاعری بوده اکنون که اورفت، پس کیست که با من سخن خوش بگوید.

لابه بسیار نمودم که مرو سود نداشت
زانکه کار از نظر رحمت سلطان میرفت

لابه ـ التماس کردن را گویند.

محصول بیت ـ خیلی التماسش کردم ومنتها کشیدم و گفتم مرو فایده نکرد، زیرا شاه نسبت باو نظر مرحمت نداشت، یعنی سلطان که بانظر لطف توجهش نکرد او هم بهمین مناسبت گذاشت ورفت.

پادشاها زسر لطف و کرم بازش خوان
چه کند سوخته کز غایت حرمان میرفت

محصول بیت ـ شاها لطف و کرمی کن وقوهٔ شاعری مرا دعوت کن. چون آن سوخته دل از شدت محرومیت رفت

خواجه از کمال استغنای شاه وبلکه از عدم قدرشناسی‌اش شکایت میکند وطلب عطف میفرماید. حاصل: یا رعایتم کن ویا ترك دیارمیگویم.

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

فساد چرخ نبینند و نشنوند همی
که چشمها همه کورست و گوشها همه کر

فساد چرخ ـ اضافه مصدر به فاعلش. نبینند و نشنوند ، هر دو فعل نفی مضارع. همی ، علی‌سبیل‌البدل به هر فعلی میخورد ومحض تأکید افاده میکند .

که ـ حرف تعلیل . چشمها و گوشها به طریق لف ونشر مرتب ذکر شده .

محصول بیت ـ خلق عالم : غافلان‌ومغروران خرابیهای گردون را نمی‌بینند ونمی‌شنوند ، زیرا چشمشان کور و گوششان کر است ، حاصل : چشم بصیرتشان را هوای نفسانی بسته است ، همین لست که تغییرات عالم را مشاهده نمیکنند .

بسا کسا که مه و مهر باشدش بالین
بعاقبت زگل وخشت گرددش بستر

بسا ـ به معنای بسیار لغت است . کسا ، الف ادات مبالغه: اشخاص‌بسیار. که، حرف بیان . باشدش، شین ، ضمیر راجع است به «کسا» . بالین : بالش. بعاقبت، با حرف تأکید . گل ، به کسر کاف عجمی . خشت ، به کسر خای معجمه و سکون شین : آجر خام است .

گردد ، به‌فتح «کاف» عجمی وسکون «را» وفتح «دال اول» فعل مضارع‌مفرد غایب یعنی میشود . وشین «ضمیر»عیناً مانند سابق است بستر : تشك ودراینجا مراد قبر است .

محصول بیت ـ چه بسیارند کسانیکه بالینشان از ماه و خورشید است اما

عاقبت بسترشان از گل وخشت میشود، مه ومهر بالین بودن، کنایه از رفعت شأن است یعنی عبارت است ازتکیه دادن وسر نهادن به بالین زر کش .

چه فائده ز زره باگشاد تیر قضا
چه منفعت زسپر با نفاذ حکم قدر

گشاد تیر قضا ــ هر دو اضافه لامیه مجازاً . گشاد ، در این بیت بــه معنای رها شدن تیر از زه کمان است نفاذ ، به معنای نفوذ و عبور است مثل عبور تیر از چیزی ، در تأثیر فرمان و دستور هم بکار میرود نفاذ حکم قدر از همین قبیل است .

محصول بیت ـ تیرقضا که در رفت از زره چه فایده‌حاصل‌میشود: تیرقضا که بسوی کسی انداخته شود زره نمیتواند مانعش باشد ، مراد هیچ‌چیز نمیتواند مانع و حایل تیر قضا گردد و سپرهم در مقابل نفوذ حکم قدر فایده ندارد . یعنی هیچ چیز نمیتواند مانع و دافع قضا گردد. الحاصل هیچ چیز نمیتواند مانع امرخداوند باشد .

اگر ز آهن وپولاد سورحصن کنی
حواله‌چون برسدزوداجل بکوبد در

سور ــ دیوار است . سور حصن ، اضافه لامیه ، حصن به کسر حا و سکون صاد به معنای حصار[1] است . مراد از «حواله» امر و حکم خداوند است ومقصود از «اجل» حضرت عزرائیل . بکوبد ، فعل مضارع مفرد غایب : یعنی دق‌الباب کند . در ، مفعول فعل «بکوبد» .

محصول بیتـ اگر دیوارحصار را ازآهن سیاه وپولاد هم بسازی. وقتی‌حکم خداوند صدور یابد ، عزرائیل در میکوبد. برای قبض‌روح میاید .

---

۱ ــ حصار به معنای دیوار محکم وبلنداست ، پس مراد از حصن دراینجا قلعه‌است.

مترجم

دری که بر تو گشایند درهوی مگشای
رهی که با تو نمایند درهوس مسپر

دری ـ یا حرف وحدت . که ، حرف رابط صفت . برتو ، بر حرف صله . درهوی ، در حرف صله . رهی ، یا حرف وحدت . با ، حرف صله . درهوس در ، حرف صله . مسپر ، فعل نهی مفرد مخاطب ازسپریدن: چیزی را زیر پافشردن ویا یا پالگدمال کردن ودراین بیت مراد طی کردن است . «طی راه»

محصول بیت ـ دری که برویت گشایندتو آن را به هوی مگشای . یعنی دری که از جانب حق برتو باز میشود، آن را برای نفس مگشای مراد : ازآن در به سوی هوای نفس مرو . و راهی که نشانت میدهند ، باهوی وهوس مسپر : با حظ نفسانی مرو .

در معنای مصرع دوم : راهی که نشانت میدهند به هوس مسپار ، این مفسر به راه راست نرفته است . رد شمعی

غبار چرخ ببین و نهاد دور نگر
بساط حرص نورد و لباس آز بدر

غبار چرخ ـ اضافه لامیه «مجازاً» ، مراد کدورت و رنجی که از چرخ فلك میرسد..

نهاد ، اینجا اسم است به معنای طبع وخلقت : نهاد دور ، اضافه لامیه «مجازاً» نگر ، به کسر نون وفتح کاف عجمی ، فعل امر مفرد مخاطب : نظر کن .
بساط حرص ، اضافه بیانیه .

نورد ، به ضم وفتح نون و فتح واو وسکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : به پیچ مثل پیچیدن قماش وبعضی پارچه‌های لباسی . دراینجا مراد : برچین. لباس آز اضافه بیانیه . آز ، با الف ممدوده : حرص . بدر ، با حرف تأکید و «در» به فتح دال فعل امر مفرد مخاطب از دریدن یعنی چاك بزن .

محصول بیت ـ کدورت حاصله ازچرخ را بنگروبه طبع زمانه نظر کن پس

بساط آزوحرص را برچین ولباس حرص وطمع راچاك بزن. حاصل تغییرات وتقلبات فلك را تماشا کن وحرص وطمع را از خود دور کن : ترك کن .

آنکه در آخر بیت لفظ «بدر» را به کسر «با» گرفته به معنای : بیرون بیار تعبیر کرده است وآنکه با فتح «با» بیرون بیار گفته‌است ازبیت معنای خوب بیرون نیاورده اند .

ولەایضاً قطعه

از بحر رمل: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بمن پیام فرستاد دوستی دیروز
که ای نتیجهٔ کلکت سواد بینائی

بمن ـ با حرف صله . فرستاد ، فعل ماضی مفرد غایب . دوستی ، یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی. نتیجهٔ کلك: آنچه از قلم بیرون میاید : رشحات قلم ،و اضافه لامیه . سواد : سیاهی است . بینا ، صفت مشبهه ویا حرف مصدری .

محصول بیت ـ دیروز دوستی برای من‌سفارش فرستاد : که ای‌حافظ نتیجه رشحات قلمت سواد بینائی‌است یعنی‌مردم چشم‌است، حاصل‌سیاهی‌چشم است که سبب بینائی است .

پس ازدوسال که بخت‌ت بخانه باز آورد
چرا زخانهٔ خواجه بدر نمیائی

که ـ حرف بیان . بخت‌ت ، تای خطاب در معنا به «باز» مربوط است ، به تقدیر : بازت .

محصول بیت ـ پس از دوسال که بخت به خانه بازت آورد ، چرا از خانه خواجه بیرون نمیائی : خارج نمیشوی .

جواب دادم و گفتم بدار معذورم
که‌این‌طریقه نه‌خودکامیست‌وخودرائی

محصول‌بیت ـ به دوست‌مذکور جواب دادم و گفتم: معذورم بدار که بیرون نیامدن من از منزل خواجه از خودکامی وخودرایی‌نیست‌یعنی به علت تکبروغرورم نیست . حاصل : برای این نیست که مردم بگویند بخواجه خیلی نزدیك است .

ص ۳۹۵ جلد سوم شرح

وکیل قاضیم اندرگذر کمین کردست
بکف قبالهٔ دعوی چو مار شیدائی

مراد از وکیل قاضی‌در اینجا محضر[1] میباشد ومیم «ضمیر»در منعا به «کمین» بر میگردد . قباله : حجت وسند . شیدایی : آشفته وخشمناك

کمین ، متعلق به فعل کردست .

محصول بیت ـ مأمور قاضی در گذرگاه در کمین من است :

مأمور جلب قاضی در حالیکه سند و حجت دعوا در دستش است ، چون مار شیدائی در سر راهم کمین کرده است ، همینکه از خانه بیرون بیایم فوری جلبم میکند وبه حضور قاضی میبرد .

که گر برون نهم از آستان خواجه قدم
بگیردم سوی زندان برد برسوائی

محصول بیت ـ بمجرد اینکه از آستان خواجه قدم بیرون بگذارم : خارج شوم وکیل قاضی مرا میگیرد وبارسوائی به زندان میبرد .

جناب خواجه حصار منست گر آنجا
کسی نفس زند ازمردم تقاضائی

تقاضائی ـ یا حرف نسبت واضافه بیانیه .

محصول بیت ـ آستان خـواجه حصار من است ، اگر یکی از متقاضیان : اشخاصی که از من طلب دارند ، در آنجا نفس بزند ، یعنی به خاطر دینی که دارم اسباب زحمت من شوند .

بعون قوت بازوی بندگان وزیر
بسیلیش بشکافـم دماغ سودائی

عون ـ کمك است . درمصرع اول اضافه‌ها لامیه‌است. سیلی، کشیده وطپانچه است که به ترکی سله وهپاز گویند. دماغ سودایی، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

---

۱ ـ باصطلاح امروز مأمورجلب . مترجم

محصول بیت ـ به کمك قوت بازوی غلامان وزیر، با کشیده دماغ سودایی آن طرف را میشکافم یعنی‌سرش را میشکنم .

چه‌جای‌این‌که‌زپیوندکاف‌ونون‌مارا
بجز ملازمتش نیست علت غائی

مراد از پیوندکاف و نون ، فعل امر «کن» است.

مارا ، «را» ، ادات تخصیص : برای ما . علت غایی : علت آخری مثلا تختی که تکیه‌گاه پادشاهان است ، علت مادی‌اش تخته‌ها وچوبهاست وعلت فاعلیش نجار یعنی دولگر وعلت صوری‌اش آن شکلی است که تخت پس از اتمام ساختمانش پیدا میکند و علت غائی‌اش : نشستن‌پادشاهان‌است روی تخت. وتمام مصنوعات یعنی هر چیزساخته شده همین‌وضع را دارد.

محصول بیت ـ چه جای این : نه تصور کنید که من از ترس طلبکاران‌ملازم منزل خواجه هستم.بلکه یکی‌ازعلل ترکیب کاف‌ونون «کن» ملازمت آستان‌خواجه است . مراد : علت غائی از خلقت عالم ملازمت درگاه خواجه است : یعنی غیر از ملازمت آستانش علت غائی نداریم. حاصل : علل دیگر تماماً بهانه است برای علت غائی که ملازمت‌آستانش است .

همیشه بادگشاده درش بکام‌وزمهر
کمر ببندگیش بسته چرخ مینائی

زمهر ـ مرهون‌مصرع دوم . چرخ مینائی ، اضافه بیانی ویا حرف نسبت .

مینا ، لفظ مشترك است ودر این بیت مراد شیشهٔ سبز رنگ میباشد .

محصول بیت ـ دربارگاهش دائماً بروفق مراد خواجه باز باشد یعنی بروفق مراد وآرزویش همیشه درش باز باشد واز کمال محبت وعطوفتی که دارد‌حتی چرخ سبز رنگ پیوسته کمر به بندگیش به بندد . یعنی فلك همیشه‌آمادهٔ خدمت و مطیع خواجه باشد .

شاعر صنعت غلو رعایت کرده است .

خواجه (شاعر) پس‌ازمدتی توقف در دیارغربت به شهر خویش که برمیگردد قوام‌الدین حسن درمنزل‌خود ازوی نگهداری میکند ومدتی‌مانع خروجش ازمنزل وخانه میشود، چون در بینشان دوستی‌محکمی برقرار بود . حتی‌برای شاعرمدرسه‌ای بنیاد میکند چنانکه سابقاً تفصیلش گذشت پس مرادش از عبارت : که گر برون‌نهم ازآستان خواجه قدم یعنی که از ترس طلبکار از منزل خارج نمیشوم ، حسن طلب است : خواجه، قوام را متوجه میسازد که دینش را ادا کند .

ولهایضاً قطعه

گلقند شعر من ز بنفشه شکر رباست
زان غیرت طبرزد و کعب الغزال شد

گلقند و گلشکر و گل بشکر و گل باشکر همه به یك معناست .

گلقند شعر ، اضافه بیانیه . شعر من، اضافه لامیه . ز بنفشه، تقدیرش: زشراب بنفشه است که به ضرورت وزن ترك شده است . شکر ربا ، ترکیب وصفی. ازمصدر ربابیدن یعنی شکر رباینده . در «را» فتحه وضمه جایز است . زان ، ادات تعلیل : ازآنجهت . غیرت طبر زد ، مصدر به فاعلش اضافه شده .

طبر زد ، نبات را گویند . نبات ، چیز بسیار محکمی است بطوریکه با طبر میشکنندش در اصل تبر زد بوده چون با طبر خردش میکنند بعدها «تا» را به «طا» قلب نمودند . کعب الغزال همان است که ایر انیان شکر پنیر گویند .

محصول بیت ـ گلقند شعر من از شراب بنفشه شکر رباست : یعنی اعلاتر ازآنست وازآنجهت است که طبرزد و کعب الغزال به شعر من رشك میبرند . مراد : در لذت وحلاوت ولطافت این نوع چیزها به شعر من حسادت میورزند ورشك میبرند.

بادا دهانش تلخ که عیب نبات کرد
خاکش بسر که منکر آب زلال شد

دهانش ، به سکون نون خوانده میشود به ضرورت وزن. که عیب نبات کرد، تقدیرش آنکه عیب نبات کرد . دهانش . شین «ضمیر» به طریق اضمار قبل از ذکر به لفظ «آن» مقدر برمیگردد . که منکر، در اصل : آنکه منکر ، بوده. خاکش، بازهم ضمیر به طریق اضمار قبل از ذکر راجع است به «آن» .

منکر آب ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته .آب زلال ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ آنکه عیب از نبات گرفت دهانش تلخ گردد . دعای بدی

ص ۳۹۷ جلد سوم شرح

است زیرا دهان در اثر بیماریها ویا از شدت هموم وغموم تلخ میشود .

وخاك برسر آنکه منکر آب زلال است .

مراد : عیب‌جوئی از شعر من عیناً مانند عیب گرفتن به شکر و گوارائی آب زلال را منکر شدن است .

ذکر تلخ در مقابل شکر به‌طریق تضاد است .

آب زلال اکثر از زیرزمین درمیاید .

هرکس که کورزاد زمادر بعمر خویش
کی مشتری شاهد صاحب جمال شد

بعمر خویش ، مرهون‌مصرع دوم . مشتری‌شاهد ، اضافه اسم فاعل به‌مفعولش شاهد صاحب جمال ، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ هرکس که کورمادرزاد باشد ، کی میتواند مشتری محبوب زیبا باشد . مقصود : شعر من محبوب زیبائی است که کور مادرزاد نمی‌بیندش.

وله ایضاًقطعه

بگذشتن فرصت ای برادر
در گرم روی چو میغ باشد

محصول بیتـ ای برادرفرصت در تندروی وسرعت چون ابر است یعنی فرصت مانند ابر زودگذر وسریع الزوال است .

دریاب که عمر بس عزیزست
گر فوت شود دریغ باشد

محصول بیت ـ غنیمت بدان ودریاب که عمر خیلی عزیز است پس حیف است که بیهوده وضایع فوت شود . حاصل : عمرت را بیهوده و بی حاصل مگذران .

وله ایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

صباح جمعه بدوسادس ربیع نخست
که ازدلم رخ آن ماه‌روی شد زائل

بد ، دراینجا مخفف «بود» وربیع نخست: ربیع‌الاول. که ، حرف بیانی. رخ آن ماهرو ، اضافه لامیه ، ماهرو صفت مرکب : صورت چون ماه زیبا .

محصول بیت - روز جمعه صبح ششم‌ماه ربیع‌الاول بود که روی آن ماهرواز دلم رفت واز چشمم زائل گشت .

این قطعه مرثیه‌ایست درمرگ پسر خواجه (شاعر)

کسیکه بجای «رخ» «غم» نوشته به هیچ نوع معنا وارد نبوده . ردشمعی

بسال هفتصدوشصت و چار ازهجرت
چوآب گشت بمن حل حکایت مشکل

محصول بیت - درسال‌هفتصدوشصت وچهارهجرت،واقعه‌ای که تصورش بسیار مشکل‌بود برایم چون آب حل گشت : آنچه به تصورغیرممکن‌بود بآسانی‌عملی‌شد.

دریغ و درد وتأسف کجادهد سودی
کنون که عمر ببازیچه رفت بیحاصل

سودی ، یا حرف تنکیر . بازیچه مصغر بازی است .

محصول بیت - اکنون که عمر ببازیچه‌وبیهوده ازدست رفت ، دیگرافسوس ودرد ناله وندبه چه فایده دارد .

این قطعه تاریخ وفات پسر خواجه است .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

آن میوهٔ بهشتی کامد بدستت ای جان

دردل چرا نکشتی ازکف چرا بهشتی

بهشتی ـ یاحرف نسبت. که حرف رابط صفت چرا نکشتی، فعل نفی ماضی مفرد مخاطب : چرا رها کردی وازدست دادی .

محصول بیت ـ ای‌جان آن میوهٔ بهشتی که بدستت آمده بود: تو که آن میوهٔ بهشتی راداشتی پس‌چرا دردلت آن راجاندادی، یعنی چراازدست دادی.

تاریخ این حکایت‌گرازتوباز پرسند

سرجمله‌اش فروخوان از میوهٔ بهشتی

محصول بیت ـ تاریخ این واقعه رااگرازتوسؤال کنند، تمام‌آن تاریخ رااز میوهٔ بهشتی بخوان . یعنی ازروی حروف ابجد که جمل کبیرش گویند، میوهٔ‌بهشتی مطابق باهفتصد وهفتاد ونه میشود.

کسیکه گفته است: حروف میوهٔ بهشتی به اعتبارجمل صغیرهفتصد وشصت و چهارمیشود این گوینده در دومورد خطا کرده است تأمل تدبر . ردشمعی

یکی‌دیگر گفته‌است:حروف لفظ «میوهٔ بهشتی» اگر به‌اعتبارجمل‌صغیرحساب شود. جمیعاً هفتصد وهفتاد وچهارمیشود، این‌مفسرهم مانند اولی دردوجا خطا کرده است. تأمل تدبر.

رد سروری

وله ایضاً قطعه

از بحرهزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

برادر خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه‌سال از حیاتش

خواجه عادل، عطف بیان «برادر» است. طاب مثواه ، جملهٔ دعائیه : مثوا و مقامش طیب شود، یعنی جایگاهش جنت باشد.

برادر، مبتدا ومصرع اول خبرمبتدا

محصول بیتـ برادرم که نامش خواجه عادل است ، پس‌از پنجاه و نه سال زندگی، یعنی درسن پنجاه و نه سالگی.

مفسریکه گفته است : وزن شعر ایجاب میکند که «برادر» مضاف باشد این مفسرعجب ملاحظه‌ای داشته

بسوی روضهٔ رضوان روان شد
خدا راضی زافعال و صفاتش

بسوی ـ باحرف صله. بسوی روضهٔ رضوان، هردواضافه لامیه

مصرع دوم، جملهٔ دعائیه.

محصول بیت ـ خواجه عادل پس ازاینهمه سن به سوی روضه رضوان روان شد، خداوند ازکارها وصفاتش راضی باشد.

خلیل عادلی پیوسته بر خوان
وزآنجا فهم کن سال وفاتش

عادلی ـ یاحرف‌تنکیراست و به حساب‌تاریخ مربوط نیست، یعنی فقط «خلیل عادل» تاریخ است که معادل است باهفتصد وهفتاد وپنج.

محصول بیت ـ برادرم را همیشه بانام : خلیل عادل صدا کن . یعنی با این اسم بخوانش ، وآنوقت سال وفاتش راازهمین اسم بفهم.

وله ایضاً قطعه

ص ۳۹۸ جلد سوم شرح

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

رحمن لایموت چو این پادشاه را
دید آنچنان کز و عمل الخیر لایفوت

محصول بیت ـ آن خداوندی که حیات ابدی دارد: هرگز نمی‌میرد ، دید که این پادشاه همیشه در انجام عمل خیر پیش قدم بوده . مراد : چون دید که در امور خیریه کوشاست.

جانش قرین رحمت خود کرد تاشود
تاریخ این معامله رحمن لایموت

محصول بیت ـ جانش را بارحمت خویش قرین کرد ، تا تاریخ وقوع این کار رحمن لایموت شود، که هفتصد وهشتاد وپنج است.

گفته‌اند: مراد از نتیجهٔ بیت اینست که حروف ترکیب: رحمن لایموت باجمل صغیر، هفتصد وهشتاد وپنج میشود. این مفسر ازجمل صغیر و کبیر اطلاع نداشته.

دیگری گفته است : تاریخ این معامله ، حروف «رحمن لایموت» است که روی حساب جمل صغیر هفتصد وهشتاد وپنج میشود.

این یکی هم ازجمل صغیر و کبیر خبر نداشته.   وله ایضاً قطعه

از بحر رمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

آصف دور زمان جان جهان تورانشاه
که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت

محصول بیت ـ آصف دورزمان وجان جهان توران شاه . که در این مزرعهٔ دنیا جز دانهٔ خیرات چیز دیگری نکاشت .

ناف هفته بدو از ماه رجب کاف والف
که بگلشن شد و این گلخن پردود بهشت

ناف هفته ـ اضافه لامیه : وسط هفته ، کاف والف : بیست ویك است .

بگلشن ، با حرف صله . مراد ازگلشن «جنت» است . شد : رفت .

گلخن پردود ، اضافه بیانیه . بضم کاف عجمی . مراد از گلخن پردود «دنیا» است .

بهشت ، با حرف تأکید ، هشت فعل ماضی مفرد غایب : گذاشت یعنی ترك کرد .

محصول بیت ـ روز بیست ویکم ماه رجب که وسط هفته بود که این گلخن پردود را ترك کرد وبسوی بهشت رفت .

آنکه میلش سوی حق بینی وحق گوئی بود
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

بینی و گوئی ـ یا ها مصدری است . حق بین و حق گو ، ترکیب وصفی .

محصول بیت ـ آن آصفی که همیشه حق بینی و حق گوئی طرف میلش : عادتش بود ، سال تاریخ وفات اورا از «میل بهشت» بخواه که هفتصد وهشتاد وهفت است .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بهاء الحـق و الدین طاب مثواه
امـام سنت و شیخ جمـاعت

در این قبیل مـوارد کلمهٔ «حق» را تعظیماً ایراد میکنند . اسمش بهاءالدین است امام سنت وشیخ جماعت هر دو لقب است .

محصول بیت ـ امام سنت و شیخ جماعت بهاءالدین مسکن و مأوایش بهشت باشد .

[illegible] ازجهان این بیت میخواند
[illegible] فضل و ارباب براعت

بهاءالحق ، مبتدا و [illegible] بیت خبرش . براعت : در بین اقران فایق بودن را گویند .

محصول بیت ـ وقتی بهاءالدین از دنیا میرفت ، براهل فضل و براعت این بیت را میخواند که :

بطاعت قرب ایزد میتوان یافت
قدم درنه گرت هـست استطاعت

محصول بیت ـ به وسیلهٔ طاعت میتوان قرب خدارا بدست آورد ، پس اگر توانائی داری قدم در طاعت نه : به طاعت مشغول شو .

بـدیـن دستور تـاریـخ وفاتش
بـرون آر از حـروف قرب طاعت

محصول بیت ـ تاریخ وفـات بهاءالدین را مطابق ایـن دستور از حروف «قرب طاعت» که هفتصد وهشتاد ودو میشود اخراج کن ،

ولە ایضاً قطعه

ص ۳۹۹ جلد سوم شرح

از بحررمل : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

مجددین سرور سلطان قضات اسماعیل
که زدی کلك زبان آورش ازشرع نطق

قضات ـ جمع قاضی واسماعیل عطف بیان . که ، حرف رابط صفت . زدی ، حکایت حال ماضی «ماضی استمراری». ملك زبان آور ، اضافه بیانی. زبان آرر ، ترکیب وصفی و به شخص متکلم وفصیح گویند ، شین «ضمیر» برمیگردد به اسماعیل . نطق، بهفتح نون وطا به معنای کلام و تکلم حاصل : یعنی نطق .

محصول بیت ـ سرور سلطان قضات ومجددین اسماعیل که قلم زبان آورش از شرع نطق میکرد یعنی از مسائل شرع سخن میگفت . اسناد تکلم به قلم مجازی است وگرنه مراد خودش است .

ناف هفته بدوازماه رجب پنج وسه روز
که برون رفت ازین خانهٔ بی وضع و نسق

محصول بیت ـ وسط هفته بود وازماه رجب پنج وسه روز که جمعاً هشت روز میشود رفته بود آن سلطان قضات (اسماعیل) از این خانهٔ بیوضع و نسق یعنی خانه بیقانون و اسلوب که دنیاست خارج شد .

کنف رحمت حق منزل وی دان وآنگه
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

کنف ـ به فتح کاف ونون : پناهگاه

محصول بیت ـ جایگاه وی در کنف رحمت حق است و سال تاریخ وفاتش

ص ۶۰۰ جلد سوم شرح

را از رحمت حق طلب کن : یعنی تاریخ فوتش «رحمت حق» است که هفتصد وپنجاه وشش است .

دراین تاریخها کسانیکه بجای جمل کبیر ، جمل صغیر ایراد کرده اندازحساب نجوم بکل بی بهره بوده اند .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلات

اعظم قوام دولت و دین آنکه بردرش
از بهر خاکبوس نمودی فلك سجوی

مراد شاعر از اعظم قوام، وزیر اعظمی است که قبل از قوام‌الدین حسن وزارت داشت .

خاکبوس ، ترکیب وصفی : خاك بوسنده .

محصول بیت ـ قوام اعظم دولت ودین ، آنکه از برای خاکبوسی درش فلك سجده میکرد یعنی فلك برای اینکه خاك درش را ببوسد ، سجود را بهانه میکرد.

باآن جلال وآن عظمت زیرخاك شد
درنصب ماه ذی القعده ازعرصهٔ وجود

محصول بیت ـ باآنهمه جلال وعظمت در نیمهٔ ماه ذی‌العقده از عرصهٔوجود به زیرخاك‌رفت.مراد در نیمه‌ماه ذی‌القعده وفات یافت. درنسخه‌ای ذی‌قعده، آمده .

تاکس امید جود ندارد دگرزکس
آمد حروف سال وفاتش امیذجود

محصول بیت ـ تا دگر کسی ازکسی امید جود وسخا نداشته باشد حروف سال وفاتش امیذجودآمد . یعنی تاریخ وفاتش عبارت از حروف : امیذجود میباشد.

بعضیها متوجه نشده‌اند که ذال «امیذ» حرف معجمه است یعنی واقف‌نبوده‌اند لذا جود را به معنای سخا تاؤیل‌نموده و تاریخ قرار دادند پس «امیذجود»درحساب هفتصدوشصت وچهار است .

ولـه ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ایام بهاراست وگل ولاله ونسرین
از خاك برآیند تو درخاك چرائی

مصرع اول مرهون مصرع دوم است . برآیند خارج میشوند . چرایی ، یا ضمیر خطاب . این قطعه هم مرثیهٔ پسر خواجه است .

محصول بیت - فصل بهار است . گل ولاله ونسرین ازخاك سر برآورده پس چرا تو در زیر خاك خفته‌ای .

چون ابر بهاران بروم زار بگریم
برخاك توچندانكه توازخاك برآئی

محصول بیت - بر سرخاکت چون ابر بهاران زارزار میگریم تا تو از خاك بیرون آئی . یعنی برسر مزارت بقدری اشک میریزم و خاکت را چندان سیراب میکنم که توماننذ لاله ونسرین ازخاك بیرون آئی .

وله ایضاً قطعه

از بحر مضارع: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن کیست تا بحضرت سلطان ادا کند
کز جور دور گشت شتر گربها پدید

محصول بیت - چه کسی است که درحضورپادشاه بگوید: ازجور دور فلك شتر گربها پدیدار گشت، یعنی کارهای ناهنجارو نامساعد به ظهور پیوست: کارهای نیك وناشایست که باهم مخلوط گردد، شتر گربه گویند واکثر در شعر بکارمیرود. یعنی شعری که بعضی‌ازابیاتش اعلا وبعضی دیگر پست واقع گردد به چنین شعرشتر گربه گویند.

رندی نشسته برسر سجادهٔ قضا
حیزی دگر بمرتبهٔ سروری رسید

محصول بیت - این ابیات شتر گربه‌ها رابیان میکند.

رندی باده نوش بز سرسجادهٔ قضا نشسته یعنی یك فاسق قاضی‌شده ویك حیز هم به مقام بزرگی رسیده: ازبزرگان شهرشده است.

آن رند گفت چشم وچراغ جهان منم
و آن حیز گفت نطفهٔ دارایم وفرید

محصول بیت - آن رند گفت که من چشم وچراغ جهانم، وآن حیزهم ادعا میکرد که: من ازاولاد دارایم ویگانهٔ زمانم.

دارابن بهمن پدراسکندرفیلقوس است، چنانکه درتواریخ ثبت شده است.

ای آصف زمانه ز بهرخدا بگو
با خسروی که دولت او باد برمزید

محصول بیت - ای وزیر زمانه محض خاطر خدا به پادشاهی، که امیدوارم دولتش روز بروز وسعت یابدبگو:

ص ۴۰۱ جلد سوم شرح

شاها روا مدار که مفعول من اراد
گردد بر روزگار تو فعال مایرید

محصول بیت - این بیت مقول قول وزیر است: ای شاه روا نبین که هر کس خواستهٔ خودرا عملی کند. یعنی روامدار که در دوران سلطنت هرچیزی هر کار که خواست بکند.

ولە ایضاً قطعه

از بحرهزج: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

زآن حبهٔ خضرا خور کز روی سبك هضمی
هر کو بزند یك جو برسیخ زند سیمرغ

حبهٔ[1] خضرا ـ اضافه بیانیه، خضرا، مؤنث اخضر، یعنی سبزرنـگ: دانهٔ سبز. که، حرف رابط صفت.

روی سبك هضمی، اضافه لامیه، سبك هضم، صفت مرکب یعنی زود هضم ویا حرف مصدری. جو، به فتح جیم. سیخ: مراد سیخ کباب است.

سیمرغ، به‌طریق ایهام بیان شده، یعنی سی عدد مرغ و بهمین سبب عنقا از سی ومرغ ترکیب یافته.

دراینجا مراد ازحبهٔ خضرا: حبه‌ای است که ازاسرارساخته شده

محصول بیت ـ ازآن دانه سبزرنگ بخور که بسیارسهل‌الهضم است به‌حدی که هرکس به مقداریك جوازحبهٔ مذکوربخورد، سیمرغ[2] برسیخ زند.

زان لقمه که صوفی را درمعرفت اندازد
یك ذره وصد مستی یك دانه وصدسیمرغ

محصول بیت ـ آن لقمه‌ایکه صوفی را به وادی معرفت میرساند، یك‌ذره‌اش سبب صد گونه مستی میگردد ویك دانه‌اش برای خوردن صدتاسیمرغ اشتها بازمیکند مراد: صوفی اگر ازحبهٔ خضراء یك ذره بخورد به‌خیالات گوناگون میافتد و شروع میکند به‌معرفت گفتن واگرچنانچه دانه‌ای ازحبهٔ مذکوربه بلعد قاف میشودبرای

۱ـ حبهٔ خضراء: بطم: البطم: شجرة فصیله البطمیات، تشبه شجرة الفستق، اوراقها صغیرة تحتوی علی مادة التربیانتین. المنجد. بنظرمیرسد ازحبهٔ خضرا منظورشاعردانه‌های بنگ است   ۲ـ به سیمرغ واصل میشود.   مترجم

سیمرغ لاف و گزاف .

حاصل: به سبب خوردن آن ازاولیاء ازرق‌پوش صرف میشود وشروع میکند به فروختن ولایت و کرامت

این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ میخورند

عادت شعراست هرطورشده میخواهند به‌صوفیان تعریض کنند. چنانکه سابقاً باین مطلب اشاره رفته است.

ولە ایضاً قطعه

از بحر رمل: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

سال وفال وحال ومال واصل و نسل و تخت وبخت
بادت اندر شهریاری برقرار و بردوام

این هشت چیز نامبرده: سال وفال وحال ومال واصل ونسل وتخت وبخت در پادشاهی برایت همیشه برقرار ودایمی باشد.

سال خرم فال نیکو حال سالم مال پر
اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام

محصول بیت ـ سالت شادان وفالت نیک وحالت فارغ ازغم وغصه ومالت فراوان واصلت همیشه جاویدان ونسلت باقی وسلطنت عالی وبخت وطالعت مطیع ومنقادت باشد. خواجه دراین بیت صنعت تفسیر جلی رعایت کرده است. وله ایضاً قطعه

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن
صاحب‌صاحبقران حاجی قوام‌الدین حسن

اهل عمایم ـ اکثر در مورد علما بکار میرود ، اما در چنین مقامی مراد از اهل عمایم بزرگان بزم اهل حکم است . عمایم جمع عمامه ودرعین فتحه و کسره بستگی دارد به لغت .

شمع بزم‌انجمن ، هر دو اضافه لامیه ، تقدیرش : شمع بزم‌انجمن‌اسلام است یعنی شمع مجلس جماعت اسلام .

صاحب صاحبقران ـ اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . صاحب در اینجا به معنای نزدیك ومصاحب است .

صاحبقران ، به کسی گویند که هنگام تولدلش از سبعهٔ سیاره دوستاره در یك دم دریك برج ودریك درجه باهم اجتماع کنند منتها بسته باین است که کدام‌ستاره‌ها باهم اجتماع دارند تا نسبت بآن حکم صادر شود مثلا اگرزحل با مریخ جمع‌شود آن نوزاد بسیار شجیع میشود به حدی که کسی یارای مقاومت باوی پیدا نمیکند . و اگر مشتری وعطارد اجتماع کنند کودك بسیار عالم و نویسنده میشود وستارگان دیگر هم بهمین‌نسبت .

سرور اهل عمایم ، مبتدا وبیت‌آخر قطعه خبرش ومابین مبتدا وخبرالقاب و تاریخ است .

محصول بیت ـ بزرگ و آقای حکما و وزیر شاه شجاع صاحبقران : قوام‌الدین حسن که مربی خواجه حافظ است .

ص ۴۰۲ جلد سوم شرح

هفتصدوپنجاه و چارازهجرت خیرالبشر
مهررا جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

محصول بیت ـ در تاریخ هفتصد وپنجاه وچهارهجرت خیرالبشر درآن‌زمان که مکان خورشید در برج جوزا که ماه سوم فصل بهارست و وطن ماه در برج سنبله که از بروج فصل تابستان سومینش است بود .

سادس ماه ربیع‌الاخر اندر نیم‌روز
روزآدینه بحکم کردگار ذوالمنن

محصول بیت ـ روزششم‌ماه ربیع‌الاخر روزجمعه هنگام ظهر به حکم‌ذوالمنن فاعلِ مطلق .

مرغ روحش کوهمای آسمان قدس بود
شدسوی‌باغ بهشت ازدام این دارالمحن

مرغ روحش ـ اضافه‌بیانیه کو ، که حرف رابط صفت «او» ضمیرغایب راجع به مرغ روح همای آسمان قدس ، اضافه لامیه و بیانیه . شد : رفت ومحن ، جمع محنت .

محصول بیت ـ مرغ روحش که همای آسمان قدس بود ، بسوی باغ بهشت پرواز کرد ، از این محنتخانه عالم به جنت رهسپار گشت .

ولهُ ایضاً قطعه

از بحر مضارع : مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

کو فرصتی که خدمت پیرمغان کنم
وز پند پیر دولت خود را جوان کنم

باین نوع نظم مجازاً قطعه گفته میشود ، زیرا قطعه شعری را گویند که مطلع نداشته باشد ، پس با این اعتبار عدد مقطعات چهل ویك میشود .

محصول بیت - کوآن فرصتی که بتوانم بهپیرمغان خدمت کنم وازپندیعنی از نصایحش دولتم را جوان کنم . مراد : کوچنین فرصتی که این کار را بکنم .

من سالها مجاور میخانه بوده ام
باقی عمر خدمت آن آستان کنم

محصول بیت - من چندین سال است که مجاور میخانه بودهام،ولی اگر حالا هم فرصت دست دهد باقی عمرمرا بآن آستانه خدمت میکنم .

دی شیشه دید بامن و بشکست محتسب
می بعد از این بزیرمرقع نهان کنم

محصول بیت - دیروزمحتسب شیشهٔباده را دردست من دید و گرفت شکست، پس از این ببعد باده را در زیر مرقع پنهان میکنم. یعنی محفوظش میدارم.

ولهایضاً قطعه

از بحر مجتث : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

حکیم فکر من از عقل دوش کرد سؤال
که ای یگانهٔ الطاف خالق رحمان

حکیم فکر من ـ اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت ـ دیشب حکیم فکر من از عقلم سؤال کرد که ای یگانهٔ الطاف خالق رحمان .

کدام گوهر نظمست در جهان که ازو
شکست قیمت بازار لؤلؤ عمان

محصول بیت ـ کدام گوهر نظم است که در دنیا بازار لؤلؤ عمان از آن شکست یافت : یعنی بها وقیمت لؤلؤ عمان را شکست داد .

جواب داد که بشنو ز من ولی مشنو
که این قصیده فلان گفت واین غزل بهمان

محصول بیت ـ عقل جواب داد که حقیقت مطلب را ازمن بشنو ولی باین حرف که این قصیده را فلانی گفت واین غزل را بهمان گوش نده .

سر آمد فضلای زمانه دانی کیست
ز روی صدق و یقین نه ز راه کذب و گمان

محصول بیت ـ این بیت از مقول قول عقل است : میدانی سر آمد و سرور فضلای زمانه کیست ؟ از روی صدق وصفا میگویم نه اینکه از روی گمان و یا دروغ باشد .

شهنشه فضلا پادشاه ملك سخن
جمال ملت ودین خواجهٔ جهان سلمان

محصول بیت - یعنی شهنشاه فضلا و پادشاه کشور سخن ، و جمال ملت و دین و آقای دنیا سلمان‌است : سلمان ساوجی‌است که مداح سلاطین ایلخانیه‌است. از تعریف خواجه (حافظ) رفعت، مقام سلمان را میتوان دریافت .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعیلن فعولن

دریـغا خلعت روز جـوانی
گرش بـودی طـراز جاودانی

دریغا : حیفا . خلعت روز جوانی . اضافه بیانـی . گـرش ، شین ضمیر بر میگردد به خلعت. طراز ، به کسر طا بهمعنای علم و نشان است . جاودانی ، مضافالیه با اضافه بیانی : ابدی .

محصول بیت ـ حیفا کاش خلعت ایام جوانی‌طراز ابدی داشت: یعنی دوران جوانی‌همیشگی ومؤبد میبود .

کسانیکه این قطعه را رباعی نامیده وجزو رباعیات نوشته‌اند، **عجب اشخاص** بی‌تمییز و بی‌تشخیص بوده‌اند . رد سروری وشمعی

دریغا حسرتا دردا کزین جوی
بخواهد رفت آب زنـدگانی

محصول بیت ـ ای‌دریغ وحسرت و درد که از جوی دنیا و یا از جوی بدن آب حیاتمان خواهد رفت ، یعنی فوت خواهیم کرد .

همی باید بریداز خویش‌وپیوند
چنین رفتست حـکـم آسمانـی

محصول بیت ـ دریغ که باید از قوم وقبیله برید ، واین حکم آسمانی است که اینطور واقع شده . یعنی کسی در دنیا باقی نخواهد ماند .

و کـل اخ مفارقـه اخـوه
لعمـرابیك الا الفـرقـدان

کل‌اخ ، اضافه بیانیه ومبتدا ومفارقه خبرش . های ضمیر برمیگردد به«اخ».

ص ۴۰۴ جلد سوم شرح

اخوه ، لفظاً مرفوع فاعل مفارق وضمیر بازهم راجع است به «اخ» .

لعمرابیك ، لام ادات قسم است و بهمبن جهت عین مفتوح خوانده میشود ، و اضافه لامیه یعنی قسم به عمر وبقای بابایت . الا ، ادات استثنا .

فرقدان ، در نزدیکی قطب شمال دو تا کوکب است

محصول بیت - این بیت مضمون بیت قبلی را روشن میکند و میفرماید : که هر برادر از برادرش جدا خواهد شد . قسم بجان وعمر پدرت ، غیر ازفرقدان که تاقیام قیامت ازهمجدا نخواهند شد سایر برادران هر روز ازهمجدا میشوند. حاصل: برادران درحال جدا شدن از همدیگرهستند .

وله ایضاً قطعه

از بحرهزج : مفعول مفاعلن فعولن

ای بـاد صبا اگـر تـوانی
از راه وفـا و مهربـانـی

محصول بیت ـ ای بادصبا اگر قادری ، از راه وفا و مهربانی وشفقت

از مـن ببری خـبر بیارم
کان سوختهٔ تـو در نهانـی

محصول بیت ـ از من خبری به یارم برسان : که آن عاشق دلسوختهٔ تو

می‌مرد ز اشتیاق و میگفت
کای بی‌تو حـرام زنـدگانی

محصول بیت ـ آن سوختهٔ تو از شدت اشتیاق میمرد و میگفت : ای جانان **بی‌تو** زندگی برمن حرام گردد .

وله ایضاً قطعه

از بحر هزج : مفاعیلن مفاعلین فعولن

بعلمست آدمی انسان مطلق
چو علمش نیست شد حیوان مطلق

محصول بیت - آدمی باعلم انسان مطلق است، اگر علم نداشته باشد پس حیوان مطلق است .

آن مفسریکه درمصرع اول بجای مطلق «منطق» نوشته ودرمعنایش گفته است: منطق اسم مفعول است ، مطلقاً از بیت اطلاع نداشته . ردشمعی

عمل بی‌علم باشد جهل مطلق
بجهل ای جان نشاید یافتن حق

محصول بیت - عمل بی‌علم جهل مطلق است ، ای‌جان حق را باجهل نمیشود بدست آورد . یعنی برای درك همه چیز علم لازم است .

بعضیها به‌تصوراینکه این قطعه هم رباعی است، در ردیف رباعیات نوشته‌اند، این مفسرین تشخیص غریبی داشته‌اند . رد شمعی وسروری

وله ایضاً

فی الرباعیات

من حاصل عمر خود ندارم جزغم
در عشق ز نیك و بد ندارم جز غم

محصول بیت - من جز غم حاصلی ازعمرم ندارم ، ودرعالم عشق از نیك و بد چیزی جزغم ندارم.

یك همدم دمساز ندارم نفسی
یك مونس نامزد ندارم جز غم

همدم دمساز، اضافه بیانی: یارموافق. نفسی ، یا حرف وحدت. مونس‌نامزد، اضافه بیانی . مونس: غمگسار، نامزد : معین[1]

محصول بیت - حتی یك دم همدمی ویارموافقی ندارم ، و جزغم یك مونس دائمی ندارم .

رباعی

مردی ز کنندهٔ در خیبر پرس
و اسرار کرم زخواجهٔ قنبرپرس

مردی ـ یا حرف مصدری. کننده ، اسم فاعل. در خیبر، اضافه لامیه. خیبر، درحجاز نام شهری است که چندین قلعه دارد، وحضرت پیغمبر از قلاع شهر مذکور هفت قلعه فتح کرده بود.

کنندهٔ درخیبر، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . پرس ، به ضم بای عجمی

۱ـ نامزد : موسوم . مترجم

ص ۴۰۵ جلد سوم شرح

وسکون را ، فعل امر مفرد مخاطب : سؤال کن ، مردی ، مفعول صریح وز کننده ، مفعول غیر صریحش.

و اسرار کرم، واو حرف عطف ؤ اضافه لامیه. خواجهٔ قنبر ، اضافه لامیه. مراد امام علی است دراین مصرع هم اسرار کرم ، مفعول صریح و زخواجهٔ قنبر ، **مفعول** غیر صریح فعل «پرس» .

محصول بیت ـ مردی را از آن بپرس که درقلعهٔ خیبر رااز جا کند وهمچنین اسرار کرم را ازمولای قنبر سوال کن.

گر تشنهٔ فیض حق بصدقی حافظ
سرچشمهٔ آن زساقی کوثـر پرس

تشنه ـ : عطشان . تشنهٔ فیض ، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده .

فیض حق ، مصدر به فاعلش اضافه گشته.

بصدقی ـ باحرف مصاحبت ویا ضمیر خطاب، حافظ ، منادی. سرچشمهٔ **آن**، اضافه لامیه . سرچشمه، مفعول صریح و زساقی مفعول غیر صریح فعل «پرس». **ساقی** کوثر، اسم فاعل به مفعولش اضافه شده

محصول بیت ـ ای حافظ اگر بـا صدق تشنهٔ فیض حقی ، پس **سرچشمهٔ** آن را از ساقی کوثر سؤال کن ، مراد این چیزها که ذکر شد همه را از **مرتضی** علی بپرس .

رباعی

گر همچو من افتادهٔ این دام شوی
ای بس که خراب باده و جام شوی

مراد ازدام ، دام عشق است. ای ، حرف ندا ومنادی محذوف : ای یار

محصول بیت ـ ای یار اگرچون من بدام عشق گرفتار شوی ، بکل خراب باده وجام میشوی ، یعنی بکلی خراباتی وباده نوش میشوی.

ما مست وخراب و رند عالم سوزیم
با ما منشین و گرنه بدنام شوی

محصول بیت ـ مامستیم وخراب ورندعالم سوزیم، پس باما منشین و گرنه بدنام میشوی ، یعنی همانطور که ما بدنام شده‌ایم توهم بدنام میشوی. رباعی

درسنبلش آویختم از روی نیاز
گفتم من سودا زده راچاره بساز

آویختم ـ درلغت لفظ مشترك است : آویزان کردم وآویزان شدم اما دراین قبیل موارد به معنای چسپیدن است : با دودست از سنبلش آویختم ، در حرف صله .

محصول بیت ـ احتیاج وادارم کرد بادودست اززلف جانان آویختم ، گفتم من سودا زده را چاره کن .

گفتا که لبم بگیرو زلفم بگذار
درعیش خوش آویز نه‌درعمر دراز

محصول بیت ـ جانان گفت: لبم رابگیر وزلفم را رها کن ، در عیش خوش آویز نه درعمر دراز. یعنی زندگی خوب راهوس کن نه عمرطولانی را. رباعی

چون غنچهٔ گل قرابه پرداز شود
نرگس بهوای می قدحساز شود

قرابه پرداز ، ترکیب وصفی یعنی خالی کنندهٔ قرابه ، مراد غنچهٔ گل از حالت غنچه دربیاید وبه صورت گل مطبق شود. قرابه ، کوزهٔ دسته داربزرگی است، به صراحی هم قرابه گویند قدحساز، ترکیب وصفی: قدح سازنده. نرگس قدحساز شود : گل نرگس بازشود وبشکل قدح دربیاید.

محصول بیت ـ وقتی غنچهٔ گل قرابه پردازشود وبشکل قدح دربیاید.

فارغ دل آنکسی که مانند حباب
هم با سرمی خانه برانداز شود

فارغ: خالی . دل آن، اضافه لامیه . کسی ، یاحرف وحدت و یاتنکیر. که ،

حرف رابط صفت ویاحرف بیان. مانند حباب ، اضافه لامیه .

حباب ، به فتح حا مراد حباب آب است سرمی ، اضافه لامیه .

خانه برانداز، ترکیب وصفی : خانه خراب کن.

محصول بیت ـ وقتی غنچهٔ گل شکفته گشت و نرگس قدحساز شد (باز شد) آن موقع دل کسی بی‌غم و غصه است که چون حباب به هوس می‌خانه برانداز شود یعنی خانه خراب شود. مراد: در آن فصل‌خانه‌اش رابفروشد وشراب بخرد.

رباعی

زان بادهٔ دیرینهٔ دهقان پرورد
درده که طرازعمر نوخواهم کرد

بادهٔ دیرینهٔ دهقان‌پرورد، اضافه بیانی ولامیه . دیرینه: کهنه. دهقان پرورد ، صفت مرکب : باده‌ایکه دهقان تهیه کرده باصطلاح‌پرورده دهقان : زارع واهل ده. درده ، در، نوعی‌ازاقسام ادات‌تأکید است . ده، به کسر «دال» فعل‌امرمفردمخاطب: بده. دراسم‌مصدر ودرسایرمشتقاتش‌جایزاست که دال مفتوح خوانده شود.

طرازعمر، اضافه بیانی، طرازبه معنای علم[1] است که در زمانهای سابق برای زینت لباس بکارمیرفت

محصول بیت ـ به طریق‌خطاب عام‌میفرماید:ازآن‌شراب کهنه‌ای که پروردهٔ دست دهقان‌است به من بده که طرازعمررا تازه کنم حاصل: میخواهم‌نوجوان‌بشوم.

مستم کن و بیخبر ز احوال جهان
تا سر جهان بگویمت ای سره مرد

سره مرد: مرد خوب.

محصول بیت ـ ای مرد خوب ، مستم کن که ازاحوال و اوضاع دنیا بی‌خبر شوم تاسرجهان رابگویمت : مست لایعقل شوم وبی‌پروا اسرارکائنات رافاش‌سازم.

رباعی

۱ـ علم‌الثوب : الموضع الذی تنسج فیه‌الثیاب الجیدة . المنجد

ای آنکه نهند مهروماه از تمکین
برخاك جناب تو شب وروز جبین

تمکین به معنای قدرت وعظمت است

محصول بیت ـ ای آنکه از کمال قدرت و عظمتت ، ماه و خورشید برخاك آستانت شب وروز سجده میکنند، مراد: تعظیمت میکنند ورویشان رابرخاك آستانت مینهند .

با دست و زبان و دل تنگم منشان
بر آتش انتظار و فارغ منشین

کلمهٔ تنگ قید است ازبرای : دست وزبان ودل.

منشان ، الف ونون ادات تعدیه ومصرع اول مرهون مصرع دوم است .

محصول بیت ـ بادست تنگ وزبان کوتاه : بادست قاصرودلِ تنگ . مرابا دل پرغم برآتش انتظارمنشان وخودت فارغ منشین. یعنی : مراباضطراب مینداز که خودت هم فارغ بنشینی : (بامضطرب ساختن من خودت فراغت میبابی)

با دوست نشین وبادهٔ جام طلب
بوس ازلب آن سروگل اندام طلب

محصول بیت ـ با دوست بنشین وبادهٔ جام بخواه وازآن سروگل اندام بوسهٔ لب بخواه : یعنی از یاربخواه که از لبش بوسه‌ای دهدت .

مجروح چو راحت جراحت طلبد
گو از سرنیش ابن حجام طلب

جراحت ـ به کسر جیم زخم را گویند . حجام ، در لغت اسم فاعل و متضمن معنای مبالغه است : کسیکه خون میگیرد (فصاد). ابن حجام : پسرحجام. در زمان خواجه محبوبی بوده عمرنام و ابن‌حجام لقبش بود.

محصول بیتـ اگر مجروحی بخواهد که جراحتش راحت یابد بگویش راحتی رااز جورنیش ابن‌حجام طلب کن.

رباعی

تا حکم قضای آسمانی باشد
کار تو همیشه کامرانی باشد

تا ـ ادات توقیت به معنای «مادام». حکم قضای آسمانی، اضافه بیانیه ولامیه و یا حرف نسبت. کامران، ترکیب وصفی ازمصدر رانیدن: کامروائی. یا، حرف مصدری باشد، متضمن معنای دعائی است بصورت مضارع

محصول بیت ـ مادامکه حکم قضای آسمانی جاری است، کارتو دائماً کامرانی باشد. یعنی همیشه در کامرانی باشی. (کامران باشی)

جامی که زدست تقتمون مینوشی
سرمایهٔ عیش جاودانی باشد

تقتمون ـ به ضم تاوسکون قاف وفتح تای دوم و به ضم میم، نام ساقی شاه شجاع است: ازاولاد ترك جوان بسیارزیبائی بود که هم نوازنده بوده وهم خواننده.

سرمایهٔ عیش جاودانی، اضافه لامیه و بیانیه و یاحرف نسبت. باشد، باز هم دعاست بشکل فعل مضارع

محصول بیت ـ جامی که ازدست تقتمون نوش میکنی، سرمایهٔ عیش جاودانی ات باشد.

رباعی

نی دولت دنیی بستم میارزد
نی لذت هستی بالم میارزد

ادات نفی واقع در اول مصراعها مربوط است به فعلی که ردیف واقع شده به تقدیر: نمی‌ارزد.

محصول بیت ـ دولت دنیا به ستمش نمی‌ارزد. ولذت هستی و وجود هم به درد ورنجش نمی‌ارزد. مقصود: چند روزی در دنیا موجودبودن وهستی یافتن به رنج ومحنتش نمی‌ارزد.

نی هفت هزارساله شادیء جهان
این محنت هفت روزهٔ غم میارزد

برای دنیا هفت هزار سال عمر قائل شده‌اند : یعنی برای دوام و بقایش هفت هزار سال مدت نوشته‌اند . مصراع اول بهمین مطلب اشاره است. محنت هفت روزهٔ غم ، اضافه ها لامیه است.

مدت خیلی کم را با پنج روز و گاهی شش روز وهفت روز تعبیر میکنند .

محصول بیت ـ شادی وخوشحالی هفت هزار سالهٔ دنیا به غم وغصهٔ این عمر هفت روزه نمی‌ارزد . یعنی شادی تمام مدت دنیا به هموم و غمها و غصه‌هاییکه در این یکی دو روز زندگی متحمل میشوی نمی‌ارزد .

رباعی

امشب زغم‌ت میان خون خواهم خفت
وز بستر عافیت برون خواهم خفت

محصول بیت ـ امشب ازغم تومیان خون خواهم خفت: شب را ازغم تو بادرد ومحنت والم بسر خواهم برد . و از بستر عافیت وزهد و تقوی برون خواهیم خفت یعنی زهد وپرهیز را ترك خواهم کرد .

باور نکنی خیال خود را بفرست
تادر نگرد که بی تو چون خواهم خفت

باور نکنی ـ متضمن معنای شرطی است . تا ، ادات تعلیل. در، ادات تأکید. نگرد ، فعل مضارع مفرد غایب . که ، حرف بیان .

محصول بیتـ اگر ـ آنچه را که گفتم (مضمون مصرع اول) مراد است باور نمیکنی خیالت را بفرست ، تا که ببیند بی‌تو چگونه میخوابم یعنی تحقیق کند که شب را در فراقت چگونه میگذرانم .

رباعی

در آرزوی بوس و کنارت مردم
وز حسرت لعل آبدارت مردم

محصول بیت ـ درآرزوی اینکه‌بوسمت و کنارت بگیرم مردم ، وازحسرت لب چون لعل آبدارت هم مردم ،

قصه چه کنم دراز کوتاه کنم
بازآی که باز زانتظارت مردم

بازآی ـ باز ، در اینجا تأکید را میرساند ، و باز دوم ممکن است به معنای تأکید یا «دوباره» باشد.

محصول بیت ـ قصه را برای چه طولانی کنم ، پس خیلی مختصر میگویم: بیا بیا که در انتظارت مردم . رباعی

جانا چو شبی باتو بروز آوردم
گربی تو دمی بر آورم نامردم

محصول بیت ـ ای جانان اگرشبی‌را باتو بروز آورم،شبی که به‌تو برسم اگر بی‌تو نفسی بکشم نامردم . یعنی بی‌تو اگردمی عمر کنم نامردم.

ازمرگ نترسم پس‌ازین کاب حیات
از چشمهٔ نوش آبدارت خوردم

کاب ، که حرف تعلیل. آب حیات، مرهون مصراع دوم. چشمهٔ نوش‌آبدار ، اضافه‌ها بیانیه.

محصول بیت ـ ازاین پس دیگراز مرگ نمیترسم ، چون از چشمهٔ شیرین لب لعلت یاازچشمه لب شیرین‌آبدارت‌آب حیات خوردم . کسیکه‌آب حیات بخورد هرگزنمی‌میرد پس منهم نمی‌میرم.

درمعنای مصرع دوم: ازچشمهٔ نوش لب لعل‌توخوردم .

این مفسر ازچشمهٔ ناموزون نوش کرده است . رباعی

تاکی بود این جور وجفا کردن تو
بیهوده دل خلایق آزردن تو

محصول بیت ـ تاکی‌میخواهی‌جور وجفابکنی‌وبیهوده دل مرد مرابیازاری.

تیغیست بدست اهل دل خون آلود
گر برتو رسد خون تو بر گردن تو

محصول بیتـ دردست اهل دل شمشیرخون آلودی است اگر آن تیغ به‌تو بخورد خونت بر گردن خودت است چنانکه ترکها گویند : خون بر گردن مظلوم است .

رباعی

لب باز مگیر یك زمان ازلب جام
تا برداری کام جهان از لب جام

محصول بیت ـ لب بازمگیر یك زمان ازلب جام، یعنی باده نوشی راترك مکن تا که ازلب جام کام جهان رابدست بیاری

مراد : به مرادات دنیوی برسی .

درجام جهان چو تلخ وشیرین بهم‌ست
این از لب یارخواه و آن از لب جام

جام جهان ـ اضافه بیانیه. بهم است . درهم است . این ، اسم اشاره (اشاره به شیرین) آن اسم[1] اشاره (اشاره به تلخ) که باده است .

محصول بیت ـ چون درجام جهان تلخ وشیرین درهم است . پس شیرینی را ازلب یاربخواه وتلخی را هم ازلب جام. یعنی ازجام، باده بخواه .

رباعی

گفتی که ترا شوم مدار اندیشه
دل خوش کن وبرصبرگمار اندیشه

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید: گفتی که فکر نکن مال تومیشوم یعنی مضطرب خاطرمباش ودلت راخوش کن. فکر وخیالت رابه صبرحواله ده یعنی صابر باش.

کوصبروچه‌دل کانچه‌دلش‌میخوانی
یك قطرهٔ خونست و هزار اندیشه

محصول بیت ـ صبر کو وچه دل‌یعنی‌دل‌نیست زیراآنچه که تودلش‌میخوانی یك قطره خون‌است وهزاراندیشه. حاصل اینکه قلب عبارت است ازیك قطره خون وهزار گونه فکرچون وضع دل همین است .

رباعی

۱ـ این وآن هردو ضمیراشاره است . مترجم

عشق رخ یـار برمن زار مگیر
برخسته دلان خرده بیکبار مگیر

محصول بیت ـ عشق ومحبت رخ‌یاررا برمن عاشق زارخرده مگیر یعنی برخم نکش که توبه رخ یار عاشقی . و بـرخسته دلان بی‌مطالعه ایراد مگیر : عیب و ایرادهایی که عشق سبب میشود بـه من اسناد مده . حاصل : دخل وتعرض مکن و مگو که توعاشقی.

صوفی چوتورسم‌رهروان میدانی
بر مردم رنـد نکته بسیار مگیر

محصول بیت ـ ای صوفی‌چون‌توراه ورسم‌سالکان را میدانی‌پس زیادبرمردم رند نکته مگیر ، یعنی رندان رابه عیب عشق متهم مکن اگرچه درنزد رندان عشق عیب نیست امااافشایش عیب است پس عشق ومحبتشان را افشا مکن. رباعی

نی‌قصهٔ آن شمع چگل بتوان‌گفت
نی‌حال دل سوخته دل‌بتوان گفت

شمع چگل ـ اضافه لامیه . چگل ، در سرزمین چین نام کلیسائی است که مانی نقاش‌آن را با نقوش ابتکاری‌عجیب خویش منقش کرده است .

هرجا که عبارت: شمع چگل‌بیاید مراد تازه کشیشان زیبائی‌است که در آن زمان خدمهٔ کلیسای مذکور بوده‌اند اما دربعضی‌موارد چون این‌بیت مراد ازشمع چگل دلبرست : بطریق تشبیه .

ولی اگر چین وچگل گفته شود، مراد ازچگل همان شهری است که کلیسا درآنجا واقع بوده .

حال‌دل سوخته دل ، اضافه ها لامیه است : حال دل، دل‌سوخته .

محصول بیت ـ نه میشود قصهٔ‌آن شمع چگل را گفت:جور وجفای آن‌شمع چگل را نمیشود بزبان‌آورد ، ونه میتوان حال دل ، دل سوخته‌ای را گفت . مراد بهیچ وجه ممکن‌نیست به جانان عرض حال کرد .

غم در دل تنگ من از آنست که نیست
یك دوست که با وی غم دل بتوان گفت

دل تنگ من ـ اضافه بیانیه ولامیه .

محصول بیت ـ دل تنگ من از آنجهت غمگین است که یك دوست پیدا نمیشود که بتوان غم دل را به وی گفت . یعنی در این عالم یار صادقی پیدا نمیشود که عاشق دردش را پیش وی اظهار نماید .

رباعی

خوبان جهان صید توان کرد بزر
خوش خوش برایشان بتوان خورد بزر

برایشان اضافهٔ لامیه.

محصول بیت ـ زیبایان جهان را میشود باطلا صید کرد و بوسیلهٔ زر میشود میوهٔ آنها را خوش خوش خورد . مراد : به کمك و قدرت مالی رسیدن به وصلشان ممکن میگردد .

نرگس که کلهدار جهانست ببین
کونیز چگونه سر درآورد بزر

محصول بیت ـ نرگس که سرور[1] و کلاهدار دنیاست ، تماشایش کن که او هم چگونه نسبت به زر سر فرودآورده یعنی نرگس با همهٔ علو شأنی که دارد تمایلی نسبت به زر دارد و در برابرش سر فرودآورده .

به قدح طلائی رنگی که درداخل گل نرگس دیده میشود ، زر اطلاقش کرده است . مفسری که بجای «سردرآورد» «سر بر آورد» نوشته و در معنایش : گفته است چگونه اوهم سر بلند کرد ومتوجه طلا شد . این گوینده علاوه براینکه مخالف تمام نسخه‌های موجود دیوان حافظ رفتار کرده از اصطلاحات زبان فارسی هم بی اطلاع بوده.

رباعی

---

۱ ـ شاید منظورش اینست که بهترین گلهای دنیاست . مترجم

ماهی که قدش بسرو میماند راست
آئینه بدست و روی خود میاراست

محصول بیت ـ ماهی که واقعاً قدش چون‌سرو راست آیینه دردست وروی‌خود را میاراست : آیینه بدستش گرفته بود و رویش را آرایش میکرد در معنای مصرع دوم : در دستش آیینه در حال آرایش روی خود بود این مفسر معنا را خوب تزیین نکرده است .

دستارچهٔ پیشکشی کردم گفت
وصلم طلبی‌زهی‌خیالی‌که تراست

دستارچه ـ مصغر دستار[1] که به دستمال سروسر بند گویند. طلبی ، فعل‌مضارع مخاطب متضمن معنای شرطی . زهـی ، در اصل ادات تحسین است اما در این قبیل جاها متضمن معنای استهزایی است . خیالی، یا حرف وحدت ویا حرف تنکیر . که تراست : تو داری یا برای توست .

محصول بیت ـ بآن ماه یك دستمال سر ویا یك سربند پیشکش کردم او هم گفت اگر وصلم را میخواهی آفرین به‌خیالی که داری

مراد : آفرین بآن فکر وفراستت که با این چیز جزئی طالب‌وصل دلبری.

در تفسیر مصرع دوم : آفرین به خیالی که در تو است . وزهی خیالی که از برای توست این مفسرین حق ادای معنا را به خیالشان نیاورده‌اند . رباعی

قسام بهشت و دوزخ آن‌عقده‌گشای
مارا نگذارد که در آئیم زپای

محصول بیت ـ قسام جنت وجهنم ، آنکه مشگل گشاست ، نمیگذارد که ما از پادر آئیم‌یعنی‌مارا حفظ میکند ومانع ازآن میشود که‌پایمان بلغزد و بزمین‌بخوریم حاصل: ما را از لغزش‌بازمیدارد .

---

۱ ـ در معنای دستار دوکلمه ترکی:دلبند ویا غلغ‌آورده : سربندیکه ازجنس پارچه کرباس انواع دارد . مترجم

در معنای مصراع دوم به سخنان ویاوه گوئیهای کسانیکه از طرف خودمعانی میتراشند اعتبار نشود که اینان ژاژ خایند .

تاکی رود این کرکربابی بنمای
سرپنجهٔ دشمن افکن ای‌شیر خدای

رود در این قبیل جاها یعنی صادر و واقع شود . کرکربای ، ترکیب وصفی ویا حرف مصدری ، یعنی‌غصب نهب ویغمای گرگانه که دراینجا ازظلم وتعدی کنایه است.سرپنجهٔ دشمن افکن ، اضافه بیانی وسرپنجه ازقدرت ونیرو کنایه‌است. دشمن افکن ، ترکیب وصفی: مغلوب کنندهٔ دشمن. مراد ازشیرخدای امام علی است.

محصول بیت ـ از ظلم واقع در زمان خود شکایت میکند و میفرماید : این کرکربایی تاکی ادامه خواهد داشت ، یعنی این ظلم در دنیا تاکی باید باشد ، ای‌شیرخدای بجنب وسرپنجهٔ قهر دشمن افکن را نشان بده .

مراد : بر مردم ظاهر شووعالم را از ظلم خلاصی ده وپراز عدالت کن .

رباعی

جز نقش تو در نظر نیاید مارا
جز کوی تو رهگذر نیاید مارا

محصول بیت ـ جز نقش تو در نظر نیاید مارا : غیر از تو هیچکس بنظرم زیبا نمیاید وجز محل وکوی تو هیچ رهگذری نمیشناسم ، یعنی منظر وتماشاگه ما فقط کوی توست ، غیر ازآنجا بهیچجا توجه ندارم ازهیچ کویی نمیگذرم.

خواب ارچه‌خوش آیدهمه‌رادرعهدت
حقا که بچشم در نیاید مارا

محصول بیت ـ در دورانت خواب برای همه گوارااست ، اما حقا که بچشم‌ما در نمیآید . یعنی ماهرگز نمیخوابیم یا خود خیال تو مانع‌است که چشم ما بخواب رود . مراد : از شدت خیال به فکر خواب نیستیم

رباعی

چشمت که فسون و رنگ میبارد از او
زنهار که تیغ جنگ میبارد از او

رنگ ــ در این قبیل موارد به معنای «حیله» است .

محصول بیت ــ از چشمت که سحر و حیله میبارد ، وامان از آن که که همیشه تیغ وشمشیر جنگ را آماده دارد .

بس زود ملول گشتی از همنفسان
آه از دل تو که سنگ میبارد از او

محصول بیت ــ از مصاحبانت زود ملول شدی. آه ازدل تو که سنگ میبارد ازآن ، کنایه است از سنگدلی و بی‌رحمی محبوب .

رباعی

هر دوست که دم زد از وفا دشمن شد
هر پاکروی که بود تردامن شد

تردامن ، کنایه از ناپاك است ومقابلش پاکرو است .

محصول بیت ــ هردوست که دم ازوفا زد دشمن شد ، یعنی لاف وفاداری زد وبالاخره بی‌وفا شد ودشمن گشت . وهر شخص پاکدامنی که بود ناپاك شد .

مراد : پاك دامنان تردامن از آب درآمدند.

گویند شب آبستن غیبست عجب
چون مرد ندید از که آبستن شد

محوصل بیت ــ میگویند:شب باردار حوادث غیب است ، واین خیلی عجیب است چون او که شوهر ندیده پس از که حامله شده.عرب اللیلة حبلی گوید، چنانکه شاعر گفته است :

بیت ــ دنیا که حادثاتله‌هر گیجه یوکلیدر گون‌طوغمدن‌نلر طوغه کیم‌بیلدنا گهان

ترجمهٔ بیت : دنیا که هر شب آبستن حوادث است باطلوع آفتاب چها خواهد زائید ناگهان، غرضش‌از عبارت : مرد ندید یعنی یك مرد کریم ندید .

رباعی

ای باد حدیث من نهانش میگو
سوز دل من بصد زبانش میگو

محصول بیت ـ ای باد سخن مرا به‌جانان پنهانی بگو نه‌آشکارا . و سوزدل مرا بصد زبان بگویش : با بیان گیرا ومؤثر بگو .

میگو نه بدان سان‌که ملالش‌گیرد
میگو سخنی و در میانش میگو

محصول بیت ـ سخن مرا به جانان بگو ، اما طوری مگو که ملالش گیرد یعنی طوری‌مگو که رنجشی‌پیدا کند. خلاصه حرفی‌ازمن‌بگویش اماضمن‌صحبت‌باشد چنانکه مکدر نشود : بوجهی که از سخنت نرنجد . رباعی

گفتم که لبت گفت لبم آب حیات
گفتم دهنت گفت زهی‌حب نبات

محصول بیت ـ به‌جانان گفتم لبت چیست ؟ گفت آب حیات است، گفتم‌دهنت چیست ؟ گفت حب نبات اعلاست .

گفتم سخن تـو گفت حافظ گفتا
شادی همه لطیفه گویان صلوات

دو نفر که سخنشان مطابق وموافق هم باشد ، یعنی هردوشان دربارهٔ مطلبی‌یك عقیده داشته باشند ویك حرف بزنند آنموقع گویند : شادی‌همه‌لطیفه گویان صلوات دراین‌بیت وقتی‌جانان گفت: لبم آب حیات ودهنم‌حبه نبات است، خواجه میفرماید: حافظ هم حرف شمارا میزند (حرف شمارا تأیید میکند) یعنی لبت راآب حیات وبه دهنت حبه نبات گوید .

جانان گفت آه‌شادی ...

محصول بیتـ به جانان گفتم حافظ هم سخن ترا میگوید ، او هم گفت آه شادی همه لطیفه گویان صلوات .

بعضی در معنای شعر گفت ثانی را مضاف گرفته‌اند یعنی گفت مضاف و حافظ مضاف‌الیه. کسیکه حرف میفهمد معلومش است که این‌مفسر حرف زائد زده است .

رباعی

ماهم که رخش‌روشنی خور بگرفت
گرد خط او دامن کوثر بگرفت

رخ ـ مبتدا و روشنی خور بگرفت خبرش. که ، حرف رابط صفت . جایز است «گردخط» بدل از رخش باشد وجمله اسمیه مذکور مبتدا ، تأمل تدبر .

جملهٔ روشنی‌خور بگرفت ، بدو معناست : یکی روشنی خورشید را پیدا کرد یعنی رخش چون خورشید مضی وتابان گشت .

معنای دوم : مانع‌ضیاء خورشید شد ، یعنی‌روشنی وضیاء روی جانان بروشنی خورشید غالب گشت : ازآن روشنتر است . تأمل

گرد خط ، اضافه بیانی ، گرد ، به فتح‌کاف عجمی به معنای «غبار» است .

مراد از «کوثر» روی جانان است که به ماه تشبیه کرده .

محصول بیت ـ ماه من که رویش روشنی خورشید را گرفت ، گرد وغبار خطش دامن کوثر را گرفت یعنی روی پاك چون آب کوثرش را گرد خط (ریش) پوشانده .

کسانیکه دراین‌بیت ترکیب را تغییرداده مخالف نسخه‌ها نوشته‌اند و«گرد» را به کسرکاف عجمی اطراف معنا کرده‌اند ، خودشان در اطراف معانی‌دور زده‌اند.

دلها همه در چاه زنخدان انداخت
وآنگاه سر چاه بعنبر بگرفت

دلها ـ مبتدا وما بعدش خبرش وجملهٔ اسمیه خبر بعدالخبر مبتدای اول .

محصول بیت ـ ماه من‌دلهای همهٔ عشاق‌رابه چاه زنخدانش‌انداخت وآنگاه سرچاه را با عنبر گرفت : با عنبر بست .

مراد از عنبر «خط» جانان است که چاه زنخدانش را پوشانده است .

در بین رباعیات خواجه رباعی لطیفتر از این نیامده است .

رباعی

چون جامه‌ز تن بر کشد آن‌مشکین‌خال
ماهی که نظیر خود ندارد بجمال

زتن بر کشد ـ از تن بیرون بیاورد «اخراج کند» . ماهی ، یا حرف وحدت که ، حرف رابط صفت . بجمال ، یا حرف مصاحبت و یا حرف ظرف .

محصول بیت ـ اگر آن مشکین خال‌لباسش را از تنش بیرون بیاورد ماهی این‌است که در زیبائی مانند ندارد این مصرع به بیت‌آتی مرهون است .

در سینه دلش ز نازکی بتوان دید
مانندهٔ سنگ خاره در آب زلال

محصول بیت ـ ازکمال لطافت و نازکی تنش درسینه دلش را میتوان دید : چون سنگ سیاهی که در داخل آب صاف وزلال دیده میشود درمیان تن صاف چون نقره جانان قلب چون سنگ سیاهش همچنان دیده میشود .

رباعی

سیلاب گرفت گرد ویرانهٔ عمر
و آغاز پری نهاد پیمانهٔ عمر

محصول بیت ـ اطراف ویرانهٔ عمر را سیلاب محنت وبلا گرفت وپیمانهٔ عمر هم شروع کرد به پرشدن . مراد : خانه عمر روبه ویرانی گذاشت وپیمانهٔ عمر آغاز پری نهاد .

حاصل : عمر بتدریج پایان میپذیرد .

هشیارشو ای‌خواجه که خوش‌خوش بکشد
حمال زمانه رخت از خانهٔ عمر

محصول بیت ـ ای خواجه هشیار باش که حمال زمانه خوش‌خوش از خانه

عمر رختت را بیرون خواهد کشید ، یعنی حمال روزگار رخت وبخت خیلی اشخاص را ازخانه‌هایشان بیرون کشیده وبه باد فناداده‌است. پس مال‌تراهم به‌بادفناخواهدداد.

رباعی

از چرخ بهر گونه همی دارامید
وز گردش روزگار میلرز چو بید

بهر گونه ـ با حرف صله ویا حرف مصاحبت : بهروجه وبا هروجه. همیدار، ها حرف تأکید و میدار ، فعل امر مفرد مخاطب ، امید مفعول صریح وازچرخ و بهر گونه دو مفعول غیر صریح فعل مذکور .

وز گردش روزگار ، واو حرف عطف وزا حرف ابتدا واضافه لامیه .

میلرز ، فعل امر مفرد مخاطب . بید نام درختی است .

محصول بیت ـ بهر وجه که شده از فلك امیدت را قطع مکن : هرگز از فلك مأیوس مباش ، اما از گردش روزگار چون بید بلرز یعنی واهمه داشته باش . حاصل از فلك قطع امید مکن در عین حال زیاد مطمئن هم مباش یعنی بین‌الخوف والرجا باش .

گفتی که پس از سیاه رنگی نبود
پس موی سیاه من چرا گشت سپید

محصول بیت ـ به طریق خطاب عام میفرماید : تو گفتی که رنگی بهتر و اعلاتر از رنگ سیاه پیدا نمیشود یعنی رنگ سیاه ، سلطان رنگهاست اگر اینطور است پس موی‌سیاه من‌چرا سفید گشت ، مراد میبایست سیاه میماند وسفید نمیشد[1]

رباعی

چشم تو که سحر بابلست استادش
یارب که فسونها مرواد از یادش

که ـ حرف رابط صفت . سحر بابل ، اضافه لامیه : سحری که در سرزمین

---

۱ ـ بنظر میرسد منظور حافظ اشاره باین ضرب‌المثل فارسی است : بالاتر از سیاهی رنگی نبود یعنی رنگ سیاه قابل تبدیل به سایر رنگها نیست . مترجم

بابل از زمان هاروت وماروت باقی مانده است ،

یارب در این بیت به معنای «یاالله» است : مقام تضرع است . که ، حرف بیان فسونها ، مخفف افسونها : نیرنگ ومکر وحیله است . مرواد ، فعل نهی مفردغایب در مقام دعا واقع شده یعنی خدانکند که برود . (نرود) .

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : چشم تو که استادش ساحر بابل است یعنی جادوگری را از سحره آن استاد تعلیم گرفته است . خدایا بدرگاهت تضرع میکنم‌واز تومیخواهم که آن سحاری را چشمان‌جانان فراموش‌نکنند دربعضی نسخه‌ها «برواد» واقع شده با بای استقبال : برود .

مفسری که «برواد»را«برود» نوشته ودر معنایش گفته‌است: عجب مگرافسونها از یادش میرود این گوینده جادو کرده است . رد سروری

وآن گوش که حلقه کرددر گوش جمال

آویزه ز در نظم حافظ بادش

که ـ حرف رابط صفت . آویزه : گوشواره است . در نظم حافظ، اضافه بیانیه ولامیه . بادش ، شین «ضمیر» برمیگردد به گوش اول .

محصول بیت ـ وآن گوشی که به گوش جمال حلقه کرد یعنی جمال‌رابنده وحلقه بگوش‌خود کرد. حاصل: زیبائی مطیع ومنقادش‌شده گوشوارهٔ آن گوش ازدر نظم حافظ باشد یعنی‌در نظم حافظ همیشه گوشوارهٔ گوشش باشد.

استماع کلام‌حافظ را اشعار میدارد .

در تحقیق مصراع اول گفته شده: آن صاحب گوش که به گوش زیبایش‌حلقه انداخت ، این‌مفسر معنای شعر را از استاد خوب بگوش نکرده . ردسروری .

در تحقیق معنای تمام بیت گفته‌اند : مراد : بهتر است زیبایان غرور را ترک کنند ونصیحت پذیر باشند. این‌مفسرهم معنای بیت را تحقیق‌نکرده است. ردشمعی.

رباعی

با می بکنار جوی میباید بود
و ز غصه کناره جوی میباید بود

بکنار جوی، باحرف ظرف . کنارجوی، اضافه لامیه واوحرف عطف. کناره جوی، ترکیب وصفی : جوینده‌ٔ کنار: کنایه از طالب بودن به کنار[1] صحراست .

محصول بیت ـ بامی در کنار جوی باید بود : در کنارجوی باید باده نوشید وازغم وغصه کناره گرفت ، یعنی باید باده خورد واز غم وغصه دورشد . ازغم خلاص شد .

این مدت عمرما چوگل‌ده روزست
خندان لب و تازه روی میباید بود

ده روزاست، دراصل ده روزه‌است، بوده به ضرورت وزن تخفیف یافته. خندان لب، ازاقسام صفت مرکب: متبسم .

واو، حرف عطف، تازه روی، اینهم صفت مرکب است .

محصول بیت ـ زمان ومدت این عمرما ده روزه است یعنی کم است ، خلاصه ازقلت مدت کنایه‌است. پس با این‌ترتیب: با این‌عمر کوتاه خندان لب وبشاش‌باید بود. یعنی عمر باین‌کوتاهی را باغم و غصه صرف نکنیم وبلکه با بشاشت و شادی بگذرانیم .

رباعی

ای شرمزده غنچهٔ مستور از تو
حیران وخجل‌نرگس مخمور از تو

غنچهٔ مستورـ اضافه بیانی . اسناد صفت مستوری به‌غنچه به‌مناسبت اینست که غنچهٔ گل درداخل ظرف[2] سبز قرار گرفته است.

نرگس مخمور، اضافه بیانی. اسناد صفت مخموری به‌نرگس بواسطه اینست که گل نرگس سرخم کرده است .

۱ـ بنظرمیرسد مراد ازکناره جوی : کناره گیر باشد مترجم
۱ـ منظورش کاسبرگ است . مترجم

محصول بیت - ای جانان غنچهٔ مستور ازتو شرمنده است و نرگس مخمور هم پیش توخجل است وحیران. مراد : غنچه از دهانت شرمنده است و از خجالت و شرمندگی‌است که ازپرده بیرون‌نمیاید و نرگس‌هم ازچشمانت خجل است وحیران.

گل با تو برابری کجا یارد کرد
کو نور زمه دارد و مه نور از تو

محصول بیت- گل کی میتواند باتو برابری کند ، زیرا گل نوررا از ماه میگیرد وماه هم ازتو مستنیرمیگردد. مراد : رنك گل وسایر شکوفه ها ازمه مستفاد میشود و نوروضیاء ماه ازروی توست .

رباعی

اول بوفا می وصالم در داد
چون مست شدم جام جفا بر سرداد

محصول بیت - ابتدا ازروی وفاداری بمن بادهٔ وصال را خوراند وقتی مست گشتم روی آن جام جفایم داد. یعنی بعداز می وصال جام‌جفا بمن‌خوراند. حاصل: اول نسبت بمن اظهار محبت کرد، همینکه دلم را گرفت، سپس شروع کرد به جفا کردن. چنانکه عادت تمام محبوبان براین است .

با آب دو دیدهٔ و دل پر آتش
خاك ره او شدم ببادم در داد

مصراع اول مرهون مصرع دوم است ·

محصول بیت - بادل پر آتش واشك دوچشم، خاك‌راه جانان شدم اماجانان به بادم داد .

دربیت صنعت تضاد وطباق رعایت شده .

رباعی

با مردم نیك بد نمی باید بود
در بادیه دیو و دد نمی‌باید بود

محصول بیت - بامردم خوب نباید بدبود، درصحرا وبیرون چون دیو و دد بودن صحیح نیست. دد ، به‌فتح دال‌اول حیوانات درنده را گویند چون شیروپلنگ

و گرگ .

مراد : انسان باید همه‌جا ملایم و آدمی سیرت باشد، نه‌چون حیوان درنده و موذی .

مفتون معاش خود نمی‌باید شد
مغرور بفضل خود نمی‌باید بود

مفتون معاش، اسم مفعول به‌قائم مقام فاعلش‌اضافه : شده. معاش خود، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ آدم نباید درزندگی فقط سرگرم ومقید به معاش‌روزانه باشد وهمچنین نباید به‌فضل ودانش خود مغرور گردد.

خلاصه انسان نباید تمام همش‌را صرف معاش‌روزانه بکند، بلکه باید به علوم و کسب معارف وصلاح وتقوی هم توجه کند وهرگز ترکشان نکند .

در معنای مجموعی‌بیت : مراد بیانی است در خصوص بدی حاصل از اختلاط بامردم وقباحت بدخوئی که ضررمحض است .

این مفسر معنای بیت راخوب بیان نکرده است. رد شمعی

در رباعی مذکورالفاظ «شد و بود» معنای مصدری دارد. رباعی

ای سایهٔ سنبلت سمن پرورده
یاقوت لبت در عدن پرورده

مراد ازسنبل «زلف» ازسمن «عارض» واز «درعدن» دندان است .

محصول بیت ـ ای جانان سایهٔ سنبلت سمن‌پرورده است یعنی سمن راتربیت کرده: مراد سایهٔ زلفت مربی‌سمن‌شده است. ویاقوت لبت هم درعدن تربیت کرده. مراد: درمیان لب چون یاقوتت دندانهایت چون درعدن است .

همچون لب خود مدام جان می‌پرور
زان راح که روحیست بدن پرورده

می‌پرور ـ فعل امر مفرد مخاطب. بدن پرورده ، باحرف ظرف . دن یعنی کپ

یاخدره، دراصل باتشدید نون است، معنای «دن» راضمن غزلهای گذشته بطورمفصل بیان کرده‌ایم .

محصول بیت ـ از آن باده که روحیست درخمره پرورده شده، ورنگش چون لبت است جانت را همیشه پرورش بده .

مراد : دائماً جانت را باباده پرورش بده. رباعی

هر روز دلم بزیر باری دگرست
دردیدهٔ من زهجر خاری دگرست

محصول بیتـ هر روز دلم بزیر باری دگراست ، یعنی از درد عشق دلم هر روزبه نوعی درد وبلا ومشقت گرفتار میشود، ودرچشمم هم خارهجران است که رنجم میدهد. مقصود: چشمم مبتلا به‌درد هجران شده است .

من جهد همی‌کنم قضا می‌گوید
بیرون زکفایت تو کاری دگرست

محصول بیت ـ من سعی میکنم که خارهجران راازچشمم دفع کنم ، اماقضا وحکم ازلی میگوید: بجزکار و کوشش‌و کفایت توموضوع دیگری است یعنی‌تحمل رنج خارهجران برایت حکم ازلی است، پس باجهد مندفع نمیشود . رباعی

چون باده زغم چه بایدت جوشیدن
با لشکر غم نمی‌توان کوشیدن

محصول بیت ـ لازم نیست چون باده ازغم در جوش و خروش باشی یعنی از شدت غم نباید چون شرابی که درخمره جوش‌میاید و کف میکند وسرمیرود بجوشی و اضطراب داشته باشی چون مقابله با لشکر غم و کوشش برای منکوب ساختن آن ممکن نیست. حاصل معارضه باغم جایز نیست .

سبزست لبت ساغر از او دور مدار
می برلب سبزه خوش بود نوشیدن

محصول بیتـ لبت سبز است ، وساغررا از آن دور مدار .

مراد : لبت بواسطه سبیلت به سبزه گرائیده پس از باده نوشی فارغ مباش ، زیرا در کنارسبزه زارباده نوشیدن لذت بخش‌است .

رباعی

ایام شبابست شراب اولیتر
هر غمزدهٔ مست خراب اولیتر

محصول بیت ـ ایام جوانی است شراب اولیتر ، یعنی دوران جوانی است ، پس دراین سن شراب خوردن ازنخوردنش بهتراست وچه بهتر که هرغمزده وغمناك مست وخراب شود .

مراد : برای رهایی از غم، مست خراب شدن بهتر است .

عالم همه سربسر خرابست ویباب
در جای خراب هم خراب اولیتر

محصول بیت ـ عالم سراسر خراب ویباب‌است ، پس درجای خراب، خراب شدن بهتر است .

نتیجهٔ رباعی اینست که برای خلاص‌شدن‌از غم عشق‌ومحبت باید باده‌نوشید.

رباعی

بازآی که جانم بجمالت نگرانست
بازآی که‌دل‌درغم هجرت بفغانست

باز ، در این قبیل موارد فقط برای تأکید است .

محصول بیت ـ ای جانان بیا که جانم بجمالت ناظر است وبیا که دلم در غم هجرت به فغانست : نالان و گریان است .

بازآی که بی‌روی تو ای یار عزیز
سیلاب زچشم من‌سرگشته زوانست

محصول بیت ـ ای‌یارعزیز بیا که در دوری رویت ازچشم من‌سر گشته سیلاب جاری است . یعنی همیشه گریان ونالانم .

رباعی

برگیر شراب طرب انگیز و بیا
پنهان زرقیب سفله مستیز و بیا

برگیر ـ برحرف تأکید . گیر ، فعل امر مفرد مخاطب : بگیر . شراب طرب انگیز ، اضافه بیانیه و طرب انگیز ، ترکیب وصفی از مصدر انگیزیدن : شادی‌آور .

رقیب سفله، اضافه بیانیه زرقیب،متعلق به پنهان،وپنهان متعلق به فعل«بیا» و مستیز،جملهٔ معترضه .

محصول بیت ـ شراب شادی‌بخش را بدست گیر و بیا یعنی همراهت شراب بیار وعناد مورز وبیا البته نهانی ومخفیانه از رقیب بیا .

مشنو سخن خصم که بنشین ومرو
بشنو زمن ای نگار برخیزو بیا

مشنو ـ فعل نهی مفرد مخاطب : گوش نکن . سخن خصم ، اضافه لامیه و مفعول فعل «مشنو» . که ، حرف بیان در هر دوجا .

محصول بیت ـ ای جانان سخن دشمن را گوش نده که میگوید : بنشین و مرو . حرف مرا بشنوای نگار برخیز و بیا .

خلاصه سخن مرا گوش کن اما حرف رقیب را مشنو .

رباعی

هجرت که بجان من درویش آمد
گوئی نمکی برجگر ریش آمد

که ـ حرف رابط صفت. بجان من‌درویش، باحرف صله واضافه لامیه و بیانیه گوئی ، فعل مضارع مفرد مخاطب اینجا یعنی مثل اینکه .

نمکی ، یا حرف تنکیر . برجگرریش ، براینجا به معنای بای صله واضافه بیانیه .

محصول بیت ـ هجرت که بجان من درویش‌آمد : یعنی بجان من‌کار کرد ،

مثل اینکه برجگر مجروحم نمك پاشیدند ، مراد : جراحت دلمرا تازه کرد .

ترسیدمی من کزتوشوم روزی دور
دیدی که همان روز بدم پیش آمد

محصول بیت ـ میترسیدم که مبادا از تو دور شوم : از فراقت میترسیدم . دیدی که همان روز بد پیشم آمد ، یعنی از تو دور ومهجور شدم .

حاصل ازآنچه میترسیدم دچار شدم .

در مصرع اول بعضیها کلمهٔ «من» را ندیده گرفته‌اند ، این مفسرین خیلی ناموزون بوده‌اند . رد سروری وشمعی

رباعی

شرین دهنان عهد بپایان نبرند
صاحب نظران زعاشقی جان نبرند

محصول بیت ـ محبوبان شیرین دهن عهدشان را بپایان نمیبرند : بعهدشان وفا نمیکنند ، عاشقان صاحب نظرهم از عاشقی‌جان نبرند یعنی از درد عشق‌جان بدر نمیبرند. خلاصه عمرشان‌باعشق‌ومحبت میگذرد.

معشوقه چو بر مراد و رای تو بود
نام تو میان عشقبازان نبرند

محصول بیت ـ معشوقه اگر بروفق مراد و میلت باشد ، در میان عشقبازان نامت را نمی‌برند یعنی نامت جزو عشقبازان محسوب نمیگردد . زیرا عاشق باید از آرزوی طبع وهوای نفس بگذرد تا عاشق صادقش گویند .

رباعی

زلفین تو پیچ وخم و تاب ازچه‌گرفت
وآن‌چشم خمارین‌توخواب‌ازچه‌گرفت

خمارین ـ یاحرف نسبت ونون حرف تأکید .

محصول بیتـ دوزلف تو پیچ و تاب وجعد را از چه گرفت یعنی چه چیز

مجعدش کرده، و آن چشم مخمورانه‌ات خواب از چه گرفت یعنی برای چه خواب آلوده است. حاصل: چشمت چرا فتنه گر است و خواب آلوده.

چون هیچکسی برگ گلی برتو نزد
سر تا قدمت بوی گلاب از چه گرفت

محصول بیت - چون هیچکسی برگ گلی برتو نزد، پس سر تا قدمت: سر تا پایت از چه بوی گلاب میدهد. حاصل بوی گلی که از تنت میاید از کجاست.

رباعی

راه طلب تو خار غمها دارد
کو راهروی که این قدمها دارد

راه طلب، اضافه لامیه. طلب تو، مصدر به مفعولش اضافه گشته. خارغمها، اضافه بیانیه. راهرو، ترکیب وصفی یعنی مرد راه ویا حرف وحدت. که، حرف بیانی ویا حرف رابط صفت.

محصول بیت - راه طلب کردن تو خارهای غم دارد، یعنی در جستجوی تو خیلی غم وغصه باید کشید (رسیدن به تو مستلزم خیلی غم وغصه است) کو مرد راه که این قدمها را داشته باشد، یعنی قدمهایی در جستجوی تو داشته باشد.

دانی که که روشناس عشقست آن کو
بر چهرهٔ جان چراغ دمها دارد

روشناس یعنی مشهور. روشناس عشق، اضافه لامیه. چهرهٔ جان، اضافه بیانیه چراغ دمها، اضافه بیانیه.

محصول بیت - آیا میدانی که شخص مشهور ونامدار عشق چه کسی است؟ آن کسی است که در چهرهٔ جانش چراغ نفس عاشقان باشد یعنی علامت همت ونفس عاشقان در وجودش باشد.

رباعی

بردار دل از مادر دهر ای فرزند
با نصف اخیر شوهرش در پیوند

محصول بیت- ای پسر از مادر دهر دل بردار . یعنی به دنیا و روزگار دل مبند ، زیرا به کسی‌وفا نکرده‌که بتو بکند . (به ظواهر دنیا دل مبند) با نصف اخیر شوهرش در پیوند ، یعنی آخـر و عاقبت دنیا را در نظر بگیر زیرا دنیا با شوهرش (طالبش) دشمن است ومسلماً نابود وفانی‌اش خواهد کرد.

بی‌قلب ندانی اینچنین شخصی را
چون‌حافظ اگرشوی‌برویش‌خرسند

برویش ـ ضمیر ، برمیگردد به مادر دهر (در بیت اول)

محصول بیت - تا صاحب ودارای قلب نشوی‌نمی‌فهمی که شوهروطالب دهر کیست : مراد تا از مادر دهر منقطع نگردی ، چون حافظ به ظاهر دنیا فـریفته میشوی وطالب وشوهردهر را نخواهی شناخت .

مقصود : چون حافظ به ظاهردنیا فریفته میشوی و نمی‌شناسی که شوهروطالب دنیا کیست و که نیست .

رباعی

من باکمر تو در میان کردم دست
پنداشتمش که در میان چیزی‌هست

پنداشتمش ، شین «ضمیر» در معنا به «میان» مربوط است .

محصول بیت - من در میانت به شال کمر بندت دست زدم ، خیال کردم که در کمرت‌چیزی هست : تصور کردم که در میان(داخل)شال کمر بندت چیزی‌هست.

پیداست کزآن میان چه بربست‌کمر
تا من‌زکمرچه طرف برخواهم بست

محصول بیت - معلوم است ازآن میان کمرچه فایده برده که منهم بتوانم از کمرت فایده بربندم یعني‌بایست کمرازمیان نفعي‌داشته‌باشد وچیزی عایدش‌شود که

منهم از کمرت فایده ببرم .

رباعی

مقبول دل خواص و مشهور عوام
خوش‌لهجه‌وموزون‌حرکت‌بدر تمام

محصول بیتـ بدر تمامی که خوش‌لهجه است وحرکات متناسب دارد مورد پسند خواص است ومشهور عوام .

در خطهٔ شیراز بنامست و نشان
رودآور حاجی حافظ احمد نام

رودآور ـ ترکیب وصفی : سرودآور یعنی سرود خوان حاجی حافظ لقب واحمد نامش .

محصول بیت ـ احمد حاجی حافظ سرود خوان در خطهٔ شیراز بنام و نشان است : حاجی حافظ احمد نام که به‌آوازخوانی مشهور است ، در خُطهٔ شیرازبنام و نشان است .

رباعی

آواز پر مرغ طرب میشنوم
یا نفحهٔ گلزار ارب میشنوم

آواز پر مرغ طرب ، اضافه ها لامیه وبیانیه است . **نفحه** : بوش خوش‌است. گلزار ارب ، اضافه بیانیه .

ارب ، به فتح‌همزه ورا . یعنی حاجت . ارب واربة ومأربة. مآربة هم بمعنای حاجت است

محصول بیت ـ آواز پر مرغ شادی را میشنوم یا بوی خوش گلزار حاجت را. یعنی آثار حصول حاجت را احساس میکنم .

یا باد حدیثی زلبش میگوید
القصه روایتی عجب میشنوم

محصول بیت ـ شاید بـاد سخنی از لبش حکایت میکند القصه روایت عجیبی

میشنوم :

باشاهدشوخ وشنگ وبامطرب و نی
کنجی و فراغتی و یك شیشهٔ می

شاهد شوخ ـ اضافه بیانیه . شاهد : محبوب ، شوخ در اینجا یعنی خون گرم وشنگ دلپسند ومقبول . کنجی وفراغتی ، یا ها وحدت راست .

محصول بیت ـ با محبوب شوخ وشنگ در یك گوشهٔ دنج با فراغت خاطر و یك شیشه شراب .

چون‌گرم شود زباده مارا رگ‌وپی
منت نبرم بیك جو از حاتم طی

محصول بیت ـ وقتی‌رگ وپی‌مان‌ازباده گرم‌شود،حتی‌از آدم سخاوتمندچون حاتم طی بقدر یك‌جومنت نمیکشم .

مراد از هیچ سخاوتمندی به خاطر سخایش منت نمیکشم .

رباعی

در هجر تو من زشمع افزون گریم
دائم‌چوصراحی اشک‌گلگون‌گریم

محصول بیتـ در فراقت زیادتر از شمع میگریم ، و دائم چون صراحی اشك گلگون میریزم یعنی خون میگریم .

چون ساغر باده‌ام که از دل تنگی
چون نالهٔ چنگ بشنوم خون‌گریم

محصول‌بیت ـ مانند ساغر باده‌ام که از دل تنگی ، همینکه آواز چنگ را میشنوم، خون میگریم .

رباعی

عیبست عظیم برکشیدن خود را
وز جملهٔ خلق برگزیدن خود را

محصول بیت ـ خود را بالا بردن وازهمهٔ مردم بهتر دانستن عیب است:خود

را رجحان دادن وازدیگران اعلا دانستن عیب بزرگ است .

از مردمك دیده بباید آموخت
دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را

محصول بیت ـ همه را دیدن وخودرا ندیدن را ازمردمك چشم باید آموخت. یعنی چشم همه را می‌بیند اما خودش را نمی‌بیند مگر درآیینه .

رباعی

جانم بفدای آنکه او اهل بود
سر در قدمش اگر نهی سهل بود

این رباعی از خیام است . بعضیها روی عدم اطلاع اینجا نوشته‌اند .

محصول بیت ـ جانم فدای آنکه اهل بود : من فدای آدم اهل شوم . چون سر نهادن در قدم آدم اهل سهل و راحت است یعنی بوسیدن پای آدم پاك برای شخص تنزل نمیاورد بلکه هم ترفع است .

بفدا ، با حرف زائد است و برای ضرورت وزن آمده .

خواهی که بدانی بیقین دوزخ را
دوزخ بیقین صحبت نااهل بود

صحبت نااهل ، مصدر به فاعل یا به مفعولش اضافه شده .

محصول بیت ـ اگر میخواهی که از واقعیت دوزخ خبردار شوی یا : واقعاً میخواهی بدانی که جهنم چیست ، بدانکه دوزخ در دنیا عبارت است ازصحبت نااهل. حاصل: اختلاط نااهل خود جهنم است .

در این رباعی کلمهٔ «بود» ادات خبر است .

رباعی

سرتاسر آفاق بهاون سودن
نه طاق فلك بخون دل اندودن

محصول بیت ـ سراسر آفاق را درهاون کوبیدن و سائیدن و نه طبقهٔ فلك را

با خون دل اندودن .

تماماً بیت کنایه است از مشقت والم .

صد سال دگر اسیر زندان بودن
به زآنکه دمی همدم نادان بودن

محصول بیت ـ وصد سال دگر در زندان اسیر بودن بهتر ازآنست که آدم دمی باناداان همنشین وهمدم گردد .

یعنی تمام این مشقات ورنجها که گفتیم گواراتر ازمصاحبت باناداان است .

این‌رباعی در دیوان خسروموجود است .

رباعی

تـا کار بکام دل مجروح بود
تا ملك تنم بی‌ملك روح بـود

محصول بیت ـ مادامکه‌کار دنیا بروفق مراد دل مجروحم باشد ، ومادامکه ملك تنم بی‌سلطان روح بود یعنی تا بمیرم .

امید من آنست ز درگـاه خدا
کابواب سعادت همه مفتوح بود

محصول بیت ـ از درگاه خداوند امیدم آنست که تمام درهای‌سعادت برویم باز گردد. یعنی از رحمت خداوند مأیوس‌نیستم .

رباعی.

ای‌دوست دل‌ازجفای‌دشمن درکش
با روی نکو شراب روشن درکش

محصول بیت ـ ای دوست دل به جفای دشمن مبند : به فکر اذیت کـردن دشمن مباش وظلم مکن ، باروی‌روشن شراب بخور یعنی باخوشروئی بادۀ اعلانوش کن .

با اهل هنر کوی گریبان بگشای
وزبا اهلان تمام دامن درکش

کوی گریبان: گودی دوریقه یعنی معمولا دوریقه را گرد میزنند وتاحدی گودش میکنند، این را کوی گریبان گفته است.

محصول بیت ـ کوی گریبانت را برای اهل هنر بازکن. یعنی نسبت به هنرمندان التفات وتوجه داشته‌باش و از نااهلان کناره بگیرواعتبارشان نکن.

رباعی

ای کاج که بخت سازگاری کردی
یا دور زمانه باز یاری کردی

محصول بیت ـ ای‌یار کاشکی بخت موافقتم میکرد و یا دور زمانه مساعدتم مینمود. یعنی یا اقبال موافقتم‌میکرد ویادور زمانه بروفق‌مرادم میگشت.

از دست جوانیم چو بربود عنان
پیری چو رکاب پایداری کردی

فاعل بر بود، پیری است، به طریق سحرحلال.

محصول بیت ـ حال که پیری عنان ازدست جوانی ربوده، کاش چون رکاب پایداری میکرد. یعنی‌حال که جوانی رفته، باری پیری‌ام دوام پیدا میکرد.

عنان، نسبت‌به‌دست ورکاب، نسبت به پا،خوب واقع شده.دست وپای وعنان و رکاب به‌طریق صنعت تناسب‌آمده.

در معنای مصرع اول گفته‌اند: چون جوانی‌عنان را ازدستم ربود. این‌مفسر خودش سبب شده‌است که مراد معنا را از دستش ربوده‌اند.

رباعی

عمری ز پی مراد ضایع دارم
وز دور فلك چیست که نافع دارم

عمری، یا حرف تنکیر.

محصول بیت ـ برای بدست آوردن مراد، عمری ضایع میکنم و اما

از گردش فلك چه فایده حاصلم میشود یعنی برای پیدا کردن و بدست‌آوردن مرادم چه مساعدتی فلك بمن‌خواهد کرد.

با هر که بگفتم که ترا دوست شدم
شد دشمن من وه که چه‌طالع دارم

محصول بیت ـ به هر که گفتم که دوست تو هستم ، بامن‌دشمن شد وه که‌چه طالع نحس دارم .

رباعی

یاران چو بهم دست در آغوش کنید
این گردش چرخ را فراموش کنید

یاران ـ منادی . کنید ، فعل مضارع جمع مخاطب .

محصول بیت ـ ای یاران وقتی دست درآغوش هم‌هستید : **در هنگام معانقه،** گردش چرخ را فراموش کنید .

چون دور بمن رسد نمانم برجای
بریاد من آن دور بقا نوش کنید

نمانم برجای ـ یعنی می‌میرم و از بین میروم . بقا : مصدر واینجا به معنای باقی است .

محصول بیت ـ تا دور قدح بمن برسد ، من دیگر نیستم یعنی‌میمیرم وازبین میروم ؛ پس بریاد وشوق من‌باقی را نوش کنید.

کنید ـ در اینجا فعل امر جمع مخاطب است .

رباعی

امروز در این زمانهٔ عهد شکن
کو دوست که عاقبت نگردد دشمن

زمانهٔ عهد شکن ، اضافه بیانیه . عهد شکن ، ترکیب وصفی : پیمان شکن

محصول بیت ـ امروز دراین دور و زمانهٔ بدعهد کو دوستی که عاقبت دشمن نگردد .

تنهائی را از آن گرفتم دامن
تا دوست نبیندم بکام دشمن

تنهایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ برای آن دامن تنهایی را گرفتم یعنی : بدانجهت تنهایی را اختیار کردم که دوست مرا دشمن کام نبیند .

رباعی

ای دوست بکام دشمنانم کردی
بودم چو بهار چون خزانم کردی

محصول بیت ـ ای دوست مرا دشمن کام کردی ، بودم چو بهار اما چون خزانم کردی : در عین جوانی پیرم کردی .

در کیش تو من راست بدم همچون تیر
قربان شومت چرا کمانم کردی

کیش ـ در اینجا به طریق ایهام آمده یعنی به معانی مذهب وملت وتیر کش
قربان ، هم به طریق ایهام ذکر شده : یکی بمعنای نزدیکی است
دومی : ظرف زه : دوسر کمان که زه را محکم نگهمیدارد یعنی صدق[1]

محصول بیت ـ در مذهب[2] تو من چون تیر راست بودم ، قربانت گردم چرا کمانم کردی . قامت راست مرا منحنی کردی . حاصل : بستم کمرم را کج کردی .

رباعی

از عاجزی و سلیمی و مسکینی
وز کبر و بزرگواری و خودبینی

محصول بیت ـ بـه طریق لف و نشر مرتب میفرماید : از عجز و سلیمی و

---

۱ ـ صدق : الشدة والصلابة . المنجد
۲ ـ شاید مرادش : در راه عشق تو است . مترجم

بیچارگی و تکبر و بزرگواری و خودبینی .

بر آتش اگر نشانیم بنشینم
بر اسب اگر نشانمت ننشینی

محصول بیت ـ مصرع اول به مصرع اول و مصرع دوم بـه مصرع دوم بیت اول میخورد . یعنی آه از عجزم که اگر روی آتشم بنشانی مینشینم . وآه از تکبرتو که اگرروی اسب بنشانمت نمی‌نشینی . اگر بگویمت سوار اسب شو ، سوار نمیشوی .

رباعی

غافل منشین ای یار از تیزی آه
کانش رسدت ز آتش انگیزی آه

محصول بیت ـ ای یاراز اثروتیزی‌آه غافل مباش : مراد ازآه عاشق بترس زیرا آتشی که از آه بر می‌خیزد دامنگیرت میشود .

خلاصه آه عاشق ترا میسوزاند و نابود میکند .

تا در سر کوی خود نپنداری سهل
شبگردی گریه و سحرخیزی آه

تا ـ حرف تنبیه. نپنداری ، فعل نفی: تصور نکنی .

سهل : ساده اینجا یعنی جزئی . شبگرد ، ترکیب وصفی ویاحرف مصدری . شبگردی گریه ، اضافه لامیه . سحرخیز ، ترکیب وصفی و یـا حرف مصدری . سحرخیزی آه ، اضافه لامیه .

محصول بیتـ مصرع اول مرهون مصرع دوم . آگاه شو و بدان که گریهٔ سراسر شب و آه سحر را در سر کویت کوچك نگیری :

مراد : ازگریه‌ها وآه کشیدن عشاق شبها و روزها درسر کویت غافل منشین.

رباعی

بـر دل غم روزگار تاکی داری
بگذار جهان و هرچه دروی داری

محصول بیت ـ تا کی میخواهی غم‌روزگار را دردل‌نگهداری : تا کی‌غمناك خواهی شد ، دنیا و هرچه در آن داری ترك کن . یعنی از دنیا و مافیهایش بگذر تا غم نخوری .

یاری و شرابی طلب و پای گلی
در دست کنون که جرعهٔ می داری

یاری ، یا حرف وحدت . و شرابی ، یا حرف تنکیر . **طلب فعل امر مفرد** مخاطب : بخواه . پای گلی . اضافه لامیه و یا حرف وحدت . که ، حرف بیانی . جرعهٔ می ، اضافه بیانی . داری ، فعل مضارع مفرد مخاطب .

محصول بیت ـ اکنون که جرعه‌ای شراب بدست‌آورده‌ای ، پس پای گلی را انتخاب کن و یاری و شرابی بخواه .

رباعی

من جای غم تو در دل خویش کنم
درد تو دوای جگر ریش کنم

محصول بیت ـ من‌در دل‌خودم به‌غمت جامیدهم: غمت را دردلم نگهمیدارم و دردت را دوای جگر مجروحم میکنم .

چندانکه تو بر دلم جفا بیش کنی
من بر سر آنم که وفا بیش کنم

محصول بیت ـ هر قدر که تو بردلم جفا و ستم بیشتر کنی ، من در صددآنم که بهمان نسبت در باره‌ات وفادار باشم .

رباعی

گفتم که چه خالست بدین شیرینی
گفتا تو سلیم و ساده و مسکینی

محصول بیت ـ گفتم چه خالی است باین‌شیرینی ؟ یعنی خالی باین شیرینی

و لذیذی ندیدم . جانـان گفت تـو سلیم و ساده و مسکینی . یعنی از سادگی و بیچارگی‌ات آن را خال گمان میکنی .

در آینهٔ جمال ما خالی نیست
تو مردم چشم خود در آن می‌بینی

محصول بیت ـ جانان گفت در آیینهٔ جمال ما خالی نیست بلکه تو مردمك چشم خود را در آیینهٔ جمال ما می‌بینی و خیال میکنی که آن خال است .

رباعی

اشکم چو رخ نگار من گلگون شد
وز خون دلم خانهٔ چشمم خون شد

محصول بیت ـ اشکم مانند روی نگارم گلگون‌شد : سرخ شد این ازخون دلم است که خانــهٔ چشمم خون شد . یعنی خون دلم بــه چشمانم ریخت و اشکم را خونین کرد .

محبوب من از ناز چنین گفت مرا
کای یارعزیز حال چشمت چون‌شد

محصول بیت ـ محبوبم با ناز بمن اینطور گفت :
ای یار عزیز چشمت در چه حال است ؟ یعنی خون دلت که به چشمت زده بود ، وضع چشمهایت چطور است .

رباعی

در غربت اگر کسی بماند ماهی
گر کوه بود ار او نماند کاهی

محصول بیت ـ اگر کسی یکماه در غربت بماند ، ولو چون کوه قوی وبا استقامت باشد ، رنج غربت چون‌کاهش میکند . یعنی بی‌تاب و توانش میکند .

بیچاره غریب اگر چه ساکن باشد
چون یاد وطن کند برآرد آهی

محصول بیت ـ بیچاره غریب اگر چنانکه دریك شهر ویا دریك محله ساکن

هم باشد . محل سکونتش در شهر غیر از وطنش باشد ، وقتی یـادی از وطنش کند از حسرتش آهی میکشد .

رباعی

یارب چو برآرندهٔ حاجات تویی
هم قاضی و کافیء مهمات تویی

محصول بیت ـ خدایا توئی که حاجات مردم را برمیاوری هم‌قاضی هستی و هم مشکلات و کارهای بزرگ مخلوقت راکافی هستی .

من سر دل خویش بتو کی گویم
چون عالم اسرار خفیات تویی

محصول بیت ـ خدایا من‌سردل خودم را بتوبرای چه‌بگویم ، چون خودت عالم اسرار نهانی هستی . یعنی : به اسرار نهانی واقفی بهمین جهت‌اسرار دلم را بتو عرض نمیکنم ، چون این کار ترك ادب و تحصیل حاصل است .

وله‌ایضاً

فی‌المثنویات

الا ای آهوی وحشی کجائی
مرا با تست بسیار آشنائی

الا ـ حرف استفتاح . آهوی وحشی ، بیانیه. کجایی ، یا ضمیر خطاب. مرا ، برای من . باتست ، سین وتا درمعنا به‌آشنا مربوط است . آشنایی، یاحرف مصدری

محصول بیت ـ خطاب به جانان میفرماید : ای‌آهوی وحشی کجائی که من با تو دوستی دیرینه دارم .

دو تنها رو دو سرگردان دوبیکس
دد ودام درکمین از پیش و ازپس

تنها رو ـ ترکیب وصفی ازمصدر رویدن : دو تنها رونده یعنی بی‌یار و یاور دد ودام ، به معنای حیوانات درنده است .

محصول بیتـ من وتو ، دو سرگردان ودونفر بی‌کسیم وحیوانات درنده‌از پیش وپس در کمین ماست .

بیا تا حال یکدیگر بدانیم
مراد هم بجوئیم ار توانیم

محصول بیت ـ خطاب به‌آهوی وحشی میفرماید : بیا تا از حال یکدیگر با خبر شویم و اگر بتوانیم به درد هم برسیم ، ومراد یکدیگر را برآوریم .

که می‌بینم که این دشت مشوش
چراگاهی ندارد خرم و خوش

که ـ حرف تعلیل برای بیت قبل . می‌بینم : فی‌الحال می‌بینم .

ص ۴۲۳ جلد سوم شرح

که ، حرف بیان . دشت مشوش ، اضافه بیانیه . مشوش : پریشان و ناهموار چراگاه ، محل چرا ویاحرف وحدت .

محصول بیت ـ ای آهوی وحشی بیا که می‌بینم: این دنیا که دشت مشوش نامش کرده‌اند هیچ چراگاهی خوش وخرم ندارد . یعنی جایی نیست که بتوان در آن آسوده ومرفه‌الحال بود .

که خواهد شد بگوئید ای رفیقان
رفیق بیکسان یار غریبان

که ـ اسم است یعنی چه کسی . خـواهد شد ، فعل مستقبل ، فاعلش رفیق رفیق بی کسان ، اسم فاعل به مفعولش اضافه گشته . یارغریبان ، هکذا وازقبیل تعدد خبر است .

محصول بیت ـ ای رفیقان بگوئید که یار بیکسان و کمك غریبان یعنی یار ومصاحب غریبان که خواهد شد . مراد: غریبان را که مورد تفقد قرارخواهد داد .

مگر خضر مبارك پی درآید
ز یمن همتش کاری برآید

خضر مبارك پی ، اضافه بیانیه و مبارك پی ، صفت مرکب ، یعنی مبارك قدم یا مبارك اثر مراد «اثرپاست» : ردپا .

یمن همت ، اضافـه لامیه وشین ضمیر برمیگردد به خضر . کاری ، یا حرف وحدت ویا تنکیر . برآید یعنی حاصل شود .

محصول بیت ـ کسی یار و یاور بیکسان نمیشود مگر خضر مبارك قدم که از یمن همتش کاری بکند . یعنی صحرای مشوش مذکور مگر به یاری خضر قطع شود و گرنه غریبان درآن گمراه میشوند .

مگر وقت عطاپروردن آمد
که فالم لاتذرنی فرداً آمد

مگر ـ در اینجا به معنای «کانه» است وقت عطاپروردن ، اضافه لامیه عطا ،

مفعول مقدم پروردن . که، حرف تعلیل ویا حرف بیان. فالم، مبتدا ومابعدش خبرش. لاتذرنی ، لاتذر ، فعل نهی مفرد مخاطب. نون حرف وقایه ویا ضمیر متکلم وحده یعنی ضمیر منصوب متصل . فرداً به معنای منفرد وحال از برای ضمیر متکلم .

محصول بیت ـ مثل اینکه هنگام پرورش علا و وفا فرارسیده که فال من آیه کریمه[1] : لاتذرنی فرداً آمد.

معنای آیه کریمه : مراد تنها مگذار . واین مطلب مشعر آنست که حق تعالی برایش «برای شاعر» یار ویاوری خواهد فرستاد .

بوقتی رهروی در سرزمینی
بلطفش گفت رند ره نشینی

بوقتی ـ باحرف ظرف ویاحرف وحدت . رهروی ، یاحرف وحدت. سرزمین یعنی سرحد ویا حرف وحدت . بلطفش ، شین «ضمیر» برمیگردد به رهرو . رند ، فاعل فعل گفت ومقول قولش بیتی است که بعد از این میاید .

ره نشین ، ترکیب وصفی ویا حرف وحدت و اکثر این ترکیب را به معنای «گدا» بکار میبرند ، اما در این قبیل موارد کنایه است از رند لاابالی .

محصول بیت ـ زمانی در سرزمینی ره نشینی از روی لطف از عاشق سالکی سؤال کرد و گفت :

که ای سالك چه در انبانه داری
بیا دامی بنه گر دانه داری

که ـ حرف رابط مقول قول. انبانه : انبان . دامی ، یا حرف وحدت ، بنه فعل امر مفرد مخاطب یعنی بگذار . مراد از انبانه دل سالك است ومراد از «دانه» تخم معرفت است که بوسیله آن (معرفت) توجه مردم را نسبت به خود جلب میکند ودر اینجا بادام تعبیرش میکند .

محصول بیت ـ رند رهنشین به سالك گفت : ای سالك عاشق در انبانهٔ دل

---

۱ ـ سورهٔ انبیاء آیهٔ شریفهٔ : وزکریا اذنادی ربه رب لاتذرنی فرداً وانت خیرالوارثین.

چه داری، اگر دانه داری بیا دامی بگستر . مراد : اگرسرمایهٔ معرفت داری اظهار کن تا مردم منتفع گردند .

جـوابش داد و گفتا دانـه دارم
ولی سیمرغ میباید شکارم

جوابش ــ شین«ضمیر» برمیگرددبه رند. فاعل فعل داد سالك است. واو، حرف عطف و گفتا ، معطوف به فعل «داد» . دانه تا آخر بیت مقول قول است .

محصول بیت ـ سالك به رند جواب داد و گفتش: دانه معرفت دارم ولی شکار من باید سیمرغ باشد . مراد : با دانـهٔ معرفتم ، اشخاص شایسته وبا استعداد شکار میشوند زیرا من به هر ناقابل عرض معرفت نمیکنم ، یعنی برای کودنها معارف اظهار نمیکنم چون نمیخواهم نسبت بخودم مایل وراغبشان کنم .

درمعنای مصرع دوم یکی گفته است : مراد ازسیمرغ باری تعالی است بروجه تشبیه . این مفسر درتشبیه خطا کرده و آنکه درمصرع اول بجای «دانه» «دام» نوشته از سباق کلام آگاه نبوده . رد شمعی وسروری

بگفتا چون بدست آری نشانش
که از ما بـی‌نشانست آشیانش

بگفتا ــ گوینده رند رهنشین است. نشانش، شین«ضمیر» برمیگردد به‌سیمرغ. که ، حرف تعلیل . آشیانش ، این ضمیر هم راجع است به سیمرغ .

محصول بیت ـ رند گفتش چگونه میتوانی نشانی ازعنقا بدست بیاری که از ما بی‌نشان‌است . یعنی عنقا موجود الاسم‌معدوم‌الجسم‌است، پس چگونه بدستش میاری .

مده جام می و پای گل از دست
ولی غافل مباش از دهر بدمست

محصول بیت ـ وقتی نمی‌توانی بدستش آری ، چونکه عنقا ناپدید است پس طالبش مباش وفقط پای گل وجام می‌را از دست مده مراد : باعیش وخوشی زندگی کن‌ودر عین حال از روزگاربدمست ایمن مباش ، یعنی‌هرقدر هم که روزگار بروفق

مرادت بچرخد و در ذوق وصفا باشی از غداری آن ایمن مباش که سخت بیرحم‌است وهرگز به کسی شفقت نمیکند وخودت راهم روزی فتك میکند ومیکشدت.

چوآن سرو سهی شد کاروانی
ز شاخ سرو میکن دیده بانی

سرو سهی ، اضافه بیانی . شدکاروانی ، یا حرف نسبت . شاخ سرو ، اضافه لامیه . دیده‌بان : ناظر ویا حرف مصدری .

محصول بیت - چون‌آن سروسهی‌کاروانی‌شد ، توازپشت وازمیان شاخه‌های سرو نگاهش کن که بکدام طرف رفت. مراد: از یك جای بلند ناظرش باش که به کدام جانب سفر کرد.

در معنای مصرع دوم : درجای بلندی بایست ومنتظر قدومش‌باش این مفسر بین‌آینده وروندە فرقی قائل نبوده .

وکسیکه بجای «زشاخ سرو» «چو شاخ سرو» نوشته ودر معنایش گفته است : چون شاخ سرو دیده‌بانی کن اینهم دیده‌بانی را خوب انجام نداده است .

رد سروری

برفت وطبع خوش‌باشم حزین‌کرد
برادر با برادر کی چنین کرد

خوش‌باش ، ترکیب وصفی، خوش باشنده . یعنی شخصی که زندگی‌را خوش میگذراند وهیچوقت غم بخود راه نمیدهد ، حاصل: دائم درعیش وصفاست .

محصول بیت - جانان رفت ویارفتن خود طبع‌خوش وخرم وبی‌غم وغصهٔ مرا غمین وحزین‌کرد. کی برادر با برادر این‌کار را کرده‌است، یعنی‌جانان مرا گذاشت ورفت .

چنان بیرحم زد تیغ جدایی
که گوئی خود نبودست آشنایی

تیغ جدایی ــ اضافه بیانیه ویا در هر دو مصرع حرف مصدری .

محصول بیت ـ جانان که به سفر رفت ، با رفتن خودش چنان شمشیر جدائی را بیرحمانه بمن زد مثل اینکه در بینمان اصلا آشنائی نبوده یعنی هیچ رحمی بمن نکرد ورفت .

نثار من چه وزن آرد بدین ساز
که خورشید غنی شد کیسه پرداز

محصول بیت ـ درجایی که خورشید غنی کیسه پرداز باشد پس نثار من چه ارزش دارد . یعنی در راه جانان آنچه من نثار میکنم، درمقابل نثار خورشید غنی که کیسهٔ سیم وزرش را خالی کرد چه اعتبار دارد .

حاصل: خورشید که اینهمه سیم وزردارد و همه را با نثار کردن در راه جانان تمام کرد پس نثار من مگر چقدر است که تمام نشود . کیسه پرداز یعنی کیسه خالی کننده .

پرداختن[1] وپردازیدن یعنی خالی کردن یك چیز .

لب سرچشمه و یك طرف جویی
نم اشگی وبا خود گفت وگوئی

محصول بیت ـ جانان که رفت به سفر ، حال جز صبر چاره‌ای نداری وبرای اینکه در فراق جانان سلی‌خاطر پیدا کنی ، باید درسرچشمه ویا کنارجویی بنشینی ونم‌نم‌اشگ بریزی وباخودحرف بزنی: درفراق جانان باید با اینها تسلی‌پیدا کرد.

بیاد رفتگان و دوستداران
موافق گرد با ابر بهاران

بیاد رفتگان ـ باحرف صله واضافه لامیه . دوستدار ، ترکیب وصفی: محب. گرد ، فعل امر مفرد مخاطب : باش ، فعل مضارعش «گردد» میاید ، به فتح کاف عجمی یعنی میشود .

محصول بیت ـ بیاد سفر رفتگان وبه‌شوق دوستداران با ابربهاران همراهی

---

۱ ـ یکی از معانی پرداختن خالی‌کردن است . مترجم

کن . یعنی چون ابر بهاران پیوسته گریان و نالان باش .

چو نالان آیدت آب روان پیش
مدد بخشش ز آب دیدهٔ خویش

محصول بیت ـ وقتی به‌آبی‌رسیدی که خروشان جریان دارد ، از آب‌چشمت بآن کمك کن ، ازچشمهایت چون چشمه اشکها بـریز و بآب روان اضافه کن : پر جریانش کن .

نکرد آن همدم دیرین مدارا
مسلمانان مسلمانان خدا را

محصول بیت ـ آن همدم دیرین و آن یار قدیمی مدارا نکرد ، ای مسلمان ای مسلمانان به خاطر خدا درمانم کنید .

مرا بگذشت آب فرقت از سر
بدین حالم مدارا نیست درخور

محصول بیت ـ ای‌مسلمانان آب جدایی‌ازسرم گذشت،دیگردراین‌حال‌مدارا بدردم‌نمیخورد. یعنی‌فراق‌بحدکافی‌متأثرم کرد، پس‌دیگرازاین‌ببعدمجال‌مدارا نمانده.

مگر خضر مبارك پی تواند
که این تنها بدان تنها رساند

تنها ـ در هردوجا به معنای تك و تنهاست .

محصول بیت ـ فقط خضر مبارك پی‌میتواند، این‌تك وتنهارا بآن تنها برساند یعنی سبب وصالمان گردد .

چرا با بخت خود چندین ستیزم
چرا از طالع خود میگریزم

محصول بیت ـ چرا با طالع خود اینهمه ستیزه کنم و عناد بورزم یا چرا از بخت خود بگریزم . یعنی حالی که برایم مقدر شده چرا از آن رو گردان باشم .

هم اکنون راه‌کوی دوست گیرم
اگر میرم هم اندر راه میرم

محصول بیت ـ هم حالاراه محلهٔ همان دوست را میگیرم، یعنی بجانب کوی دوست میروم ، اگر بمیرم هم در راه کوی دوست بمیرم .

غریبانی که حال من ببینند
زمانی بر سر خاکم نشینند

محصول بیت ـ آن غریبانی که گذرشان برمزارمن بیفتد زمانی برسرقبرم می‌نشینند. یعنی برسرخاك من شهید برای آمرزش فاتحه‌ای میخوانند.

غریبان را غریبان یاد دارند
که ایشان یکدگر را یادگارند

محصول بیت ـ غریبان را غریبان بخاطر میآورند ، چونکه اینان یادگار یکدیگرند . یادگار : چیزیکه چیزیرا بخاطر میاورد یا دردیگران ایجاد خاطره میکند زیرا یاد به خاطر آوردن است «گار» ادات فاعلی است پس یادگار یعنی یادآورنده .

خدایا چارهٔ بیچارگانی
مرا وجز مرا چاره تو دانی

محصول بیت ـ پروردگاراتوچارهٔ بیچارگانی ، چارهٔ مرا ودیگران را تو میدانی. حاصل درمان درد ما وامثال ما دردست توست .

چنان کز شب برآری روز روشن
ازین انده برآری شادیء من

محصول بیت ـ همانطور که ازشب، روز روشن‌درمیآوری‌ازاین‌غصه هم‌نجاتم میدهی وشادم میکنی یعنی همانطور که میتوانی‌شب تاریك رابه روز روشن مبدل کنی پس این راهم قادری.

ز هجرانش بسی دارم شکایت
نمی‌گنجد در اینجا این حکایت

محصول بیت ــ ازهجران جانان خیلی شکایت دارم واین حکایت . در اینجا نمی‌گنجد یعنی این دفتر برای شکایت من کافی نیست.

توگوهر بین و از خرمهره بگذر
ز طرزی کان نگردد شهره بگذر

محصول بیت ــ به طریق خطاب عام میفرماید: توگوهررانگرو ازخرمهره صرف نظر کن ، زیرا طرز وطریقی که مشهور نباشد ازآن مگذر یعنی چشم بپوش وازآنجا عبورمکن.

چو من ماهیء کلك آرم به تحریر
تو از نون و قلم میپرس تفسیر

نون ــ درزبان عربی ماهی را گویند.

محصول بیت ــ وقتی من ماهی قلمم رابه تحریردرمیآوردم ، توتفسیرآنچه من مینویسم ازنون[1] والقلم سؤال کن.

مراد : آنچه مینویسم موافق ومطابق آیهٔ کریمهٔ مذکور میباشد .

رفیقان قدر یکدیگر بدانید
چو معلومست شرح از بربخوانید

محصول بیت ــ ای رفیقان قدریکدیگررا بدانید ، چونکه شرح معلومتان هست مفهوم را از بربخوانید. چون ازگذشته آگاه هستیدپس حال را دریابید.

مقالات نصیحت گو همینست
که حکم‌انداز هجران درکمینست

محصول بیت مقالات نصحیت گو، اضافه‌لامیه. نصیحتگو، ترکیب وصفی. همین است یعنی‌غیراز این‌چیزی نیست. که،حرف بیان . حکم اندازهجران، اضافه

۱ــ سورهٔ مبارکهٔ القلم ن والقلم وما یسطرون.

بیانیه وترکیب وصفی. حکم‌انداز: تیراندازی‌را گویند که بهر نقطه‌ایکه موردهدفش باشد تیرش اصابت کند.

محصول بیت ـ مقالات‌نصیحت گواینست که تیراندازهجران در کمین‌است. یعنی نباید باایام وصال مغرورشد بلکه باید قبول کرد که فراق در کمین است.

روان را با خرد درهم سرشتیم
وزآن تخمی که حاصل گشت کشتیم

محصول بیت ـ عقل و جان را درهم سرشتیم، تخمی که از اختلاط این دو بدست‌آمد کشتیم. مراد نتیجهٔ حاصل‌ازاجتماع عقل وروح راسنجیدیم. یعنی نتیجهٔ حاصله ازاشتراك این دومفید است، پس ماهم به عقل وجان گرویدیم.

فرحبخشی در این ترکیب پیداست
که مغز شعرو مغز جان و اجزاست

فرحبخش ـ ترکیب وصفی: فرح بخشنده. که، حرف تعلیل مغز شعر، اضافه لامیه مجازاً مغزجان، هکذا. واوها،حرف عطف. مراد ازاجزا، اعضاست که دربعضی نسخه‌ها واقع شده

محصول بیت درترکیب حاصل ازاجتماع عقل وروح که دربیت بالاذکر شد یکنوع فرح بخشی وجود دارد یعنی چون این ترکیب ازمغزشعر ومغزجان و مغزاعضاتشکیل یافته لذا صفا میدهد وفرح میبخشد.

بیا و زنکهت این طیب امید
مشام جان معطرساز جاوید

محصول بیت ـ به‌طریق خطاب عام میفرماید: بیا وبابوی خوش ومعطراین طیب امید دماغ جان را معطرکن.

که این نافه زچین جیب حورست
نه زآن آهو که ازمردم نفورست

که ـ حرف تعلیل. مراد ازنافه، طیب مذکوردربیت قبلی است. چین‌جیب

اضافه لامیه یعنی چین خوردگی یقه. چین جیب حور، اضافه لامیه.

نفور بروزن فعول به معنی فاعل یعنی نفرت کننده.

محصول بیت - زیرا این نافه طیب امید، ازچین یقۀ حوراست، نه از آن آهو که ازمردم میرمد و نفرت دارد.

درین وادی ببانگ سیل بشنو
که صد من خون معصومان بیك جو

مراد ازوادی دراینجا وادی عشق است.

محصول بیت - دراین وادی عشق باغریو بانگ بشنو که صدمن خون معصومان بیك جومیارزد.

دراینجا مراد ازمعصومان، کسانی است که ازمحرمات اجتناب میکنند.

پر جبریل را اینجا بسوزند
بدان تاکودکان آتش فروزند

پرجبریل ــ اضافه لامیه و را، ادات تخصیصی. اینجابسوزند: مراداز«اینجا» وادی عشق است. بدان، تقدیرش: تاکودکان بدان آتش فروزند

تاحرف تعلیل. کودکان، جمع کودك: پسر بچه‌ها.

محصول بیت - دراین وادی عشق ومحبت. پر جبرائیل امین را میسوزانند تاکه عاشقان با آن آتش افروزند.

در بعضی نسخه‌ها مصراع دوم اینطور واقع شده: تا زان کودکان آتش فروزند.

سخن گفتن کرا یاراست اینجا
تعالی الله چه استغناست اینجا

محصول بیت - دراین وادی عشق که قادراست سخن بگوید، ای خدای منزه چه استغناست اینجا. یعنی خداوند تعالی استغنایش خیلی است.

برو حافظ درین معرض مزن دم
سخن کوتاه کن والله اعلم

محصول بیتـ ای‌حافظ بروپی کارت‌درخصوص‌این‌مقام (مقام استغنا) حرف نزن ، زیرا باسخن گفتن کاری پیش نمیرود بلکه عمل لازم است . پس حالا سخن را کوتاه‌بیا وقصه را طولانی‌نکن که خداوند ازهرعالمی عالمتراست ودراین‌خصوص توصلاحیت حرف زدن نداری.

ولە ایضاً

ساقی‌نامه

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد

محصول بیت - بیاساقی آن می که حال می‌آورد و کرامت را زیاد میکند و کمال می‌بخشد.

بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هردو بیحاصل افتاده‌ام

مراد از «هردو» کرامت و کمال است

محصول بیت- ای ساقی ، ازآن باده که گفتم بمن بده که من پاك بیدل واز کرامت و کمال بی‌بهره‌ام.

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح

محصول بیت - بیاای ساقی آن کیمیای فتوحی که گنج قارون و عمر نوح می‌بخشد، یعنی هر که بخورد جزو اغنیا میکندش.

بده تابرویت گشایند باز
در کامرانی و عمر دراز

محصول بیت - ای ساقی کیمیای فتوح رابده که برویت در کامرانی و عمر نوح یعنی عمرطولانی گشایند.

بیا ساقی آن آتش تابناك
که زردشت میجویدش زیر خاك

زردشت ـ حکیمی که دین آتش پرستی راپیدا کرد .

ص ۴۲۹ جلد سوم شرح

محصول بیتـ بیا ای ساقی آن آتش تابناکی که زردشت در زیـر خاك میجویدش .

بمن ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست

محصول بیت ـ بمن بده که درمذهب رندان، چه آتش پرست وچه دنیاپرست: فرق نمیکند یعنی هردو درگمراهی‌اند.

بیا ساقی آن می کزو جام جم
زند لاف بینائی اندر عدم

محصول بیت ـ ای ساقی بیا ازآن می که جام جم ازآن لاف بینائی درعدم میزند .

بمن ده که باشم به تأیید جام
چو جم آگه از سر عالم مدام

محصول بیت ـ بمن بده که با تقویت و تأیید جام چون جم پیوسته از سر عالم آگاه شوم.

بیا ساقی آن جام جم ده مرا
تعلل مکن دم بدم ده مرا

محصول بیت ـ بیا ای ساقی آن جام جم را بمن بده و بهانه میآر و دمبدم سیرابم کن .

که خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که یك جو نیرزد سرای سپنج

محصول بیت ـ جمشیدی که صاحب تاج وتخت‌بود، دربارهٔ دنیا گفت: این سرای دو دره به یك دانهٔ جو نمی‌ارزد . یعنی دنیا ارزش ندارد.

بیا ساقی آن جام چون سلسبیل
که دل را بفردوس باشد دلیل

محصول بیت ـ بیای ساقی ، آن جام چون سلسبیل را که بدل مژدهٔ جنت

میدهد .

بمن ده که طنبورخوش گفت و نی
که یك جرعه می به ز دیهیم کی

محصول بیت ـ آن جام رابمن بده که طنبور و نی‌خیلی خوب گفتند: که‌یك چرعه می ازتاج پادشاه بهتراست . یعنی بهترازسلطنت کی است.

بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست

محصول بیت ـ بیاای ساقی ، آن مستورمست بکررا که نشست یعنی جایش در خرابات است.

بمن ده که بدنام خواهم شدن
خراب می و جام خواهم شدن

محصول بیت ـ آن بکر مستور رابمن بده ، که من‌بدنام خواهم شد ومست خراب می وجام خواهم شد .

بیا ساقی. آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

محصول بیت ـ بیاای ساقی ، آن‌آب اندیشه سوز وفکرسوزرا که اگر شیر بنوشد بیشه را میسوزاند یعنی ازشدت شوق آن می جنگل را بآتش میکشد.

بده تا شوم برفلك شیر گیر
بهم برزنم دام این گرگ پیر

شیر گیرــ ترکیب وصفی‌است یعنی بهادر

محصول بیت ـ ای ساقی آن‌آب اندیشه سوز رابمن‌بده ، تارشادت وشجاعتی به فلك نشان دهم ، ودام این گرگ پیررا برهم بزنم یعنی‌افلاك وبروج رابهم‌بزنم.

کسیکه درمعنای مصراع اول گفته است : می بده تا به بالای فلك شیر گیر بروم ، ازفحوای کلامش پیداست که فلك را مضاف به شیر گیر گرفته ومصراع را

ناموزون کرده . ونیزدر تحقیق مصرع مذکورمفسری گفته است :

شیر گیر بودن فلك به اعتبار اینست که برج اسد است ، این یکی هم قول اولی را تحقیق کرده است.

بیاساقی آن می‌که حور بهشت
عبیر ملائك درو می سرشت

محصول بیت ـ بیاای ساقی ، آن می که حور بهشتی در آن عبیر ملائك را سرشت . یعنی بوی خوش ملائك را با آن می‌پرورده است .

بده تا بخوری بر آتش نهم
دماغ خرد تا ابدی خوش کنم

محصول بیت ـ آن باده را بده که بخوری بر آتش‌نهم ودماغ عقل را تا ابد خوش کنم یعنی دماغ عقل را برای همیشه معطر سازم .

بیا ساقی آن می‌که عکسش زجام
به کیخسرو و جم فرستد پیام

محصول بیت ـ بیا ای ساقی ، آن‌شرابی که عکسش از جام‌به کیخسرو وجم پیام میفرستد .

بده تـا بگویم بـآواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی

محصول بیت ـ آن باده را بده که‌باآواز نی‌بگویم : جمشید کی بودو کاوس چه زمان سلطنت داشت .

دم از سیراین دیر دیرینه زن
صلائی بشاهـان پیشینه زن

محصول بیت ـ ای ساقی،از گردش‌این دیر قدیمی سخن بگو وآن‌پادشاهان گذشته را صدا بزن: آنها گذشتند ورفتند ماهم بدنبالشان خواهیم رفت .

بیا ساقی آن می که شاهی دهد
بپاکیء او دل گواهی دهد

محصول بیت - بیا ای ساقی ، آن بادهایکه شاهی میدهد وبه پاکی آن دل گواه است یعنی دل شهادت میدهد .

بمن ده که سلطان دل بودهام
کنون دورم از وی که آلودهام

محصول بیت - بمن بده که زمانی سلطان دل بودهام، اما اکنون از آن دورم زیرا باآلودگیهای دنیا ملوث گشتهام .

میم ده مگر گردم از عیب پاك
شوم ایمن از فکرت هولناك

محصول بیت - ای ساقی بمن باده بده شاید که ازآلودگیهای که گفتم پاك گردم واز فکر هولناك ایمن شوم . یعنی از عیب حاصل از تلویث پاك ومبرا گردم واز فکر ترسناك نجات یابم .

شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین

محصول بیت - ای ساقی بمن شراب بده وروی دولت را ببین یعنی بدولت برس . مرا با باده خراب کن و گنج حکمت را تماشا کن ، چونکه محل گنج در خرابه است. مراد : با خراب شدن من گنج حکمت ظهورمیکند .

چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم

محصول بیت - چونجای من باغ روحانیان است، یعنیعالم ملکوت مسکن من است ، پس چرا در اینعالم کون وفساد تخته بندتنم. مراد: برایچه دراین‌دنیا با قیدبدن مقید شدهام.

من آنم که چون جام گیرم بدست
ببینم در آن آینه هرچه هست

محصول بیت ـ من آن کسم که وقتی جام باده را بدست بگیرم،در آن آیینه هرچه در عالم هست می‌بینم چون جام ، گیتی نماست .

بمستی در پارسائی زنم
دم خسروی در گدائی زنم

بمستی ـ با حرف مصاحبت ویا حرف ظرف . در پارسایی ، اضافه لامیه و یا حرف مصدر . زنم ، فعل‌مضارع متکلم وحده یعنی‌دق‌الباب کنم . دم خسروی ،اضافه بیانیه ویا حرف نسبت یا حرف مصدری . گدایی ، یا حرف مصدری .

محصول بیت ـ درعالم‌مستی‌دم ازپارسائی‌میزنم‌ودرعین گدایی ادعای‌پادشاهی میکنم . یعنی به محض اینکه جام باده را بدست گرفتم اینکارها را میکنم.

که حافظ چو مستانه سازد سرود
ز چرخش دهد رود زهره درود

این بیت در مقام تعلیل بیت سابق واقع شده .

که حرف تعلیل . سرود: آواز. رود ، در اینجا بـه معنای ساز است درود : تحیت وصحت وعافیت است اما اینجا مراد «تحسین» میباشد .

محصول بیت ـ که حافظ اگر در عالم مستی آواز بخواند ، ساز زهره از فلك تحسینش میکند یعنی آفرین میگویدش . حاصل : حافظ که هنگام مستی آواز میخواند ، زهره آواز اورا پسند میکند وبرایش تحسین میفرستد .

بیا ساقی از بیوفائی عمر
بترس و زمی کن گدائی عمر

محصول بیت ـ بیاای ساقی از بیوفائی عمر بترس واز شراب ، عمر گدائی کن ، یعنی با نوشیدن شراب عمر تازه بدست بیار زیرا شراب عشق ، به‌جان‌حیات میدهد .

که می عمر را می بیفزایدت
دری هر دم از غیب بگشایدت

که ـ حرف تعلیل . را ، ادات مفعول . می ، حرف تأکید . بیفزاید ، فعل مضارع مفرد غایب : زیاد میکند . تا ضمیر خطاب ودر معنا مربوط به عمراست یعنی عمرت را . دری، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ از باده عمر گدائی کن ، زیرا باده عمرت را زیاد میکند و هردم دری از غیب برویت میگشاید . خلاصه از می‌عمر تازه کسب میشود وفیض‌تازه به تازه حاصل میگردد .

بیا ساقی از می بنه مجلسی
که دنیا ندارد وفا با کسی

محصول بیت ـ بیا ای ساقی مجلس‌باده ترتیب بده یعنی بزمی بنه زیرادنیا به کسی وفا نکرده . مراد: برای هیچکس باقی‌نیست پس باید فقط خورد و نوشید .

حباب میت داد ازین نکته یاد
که چون برد باد افسر کیقباد

حباب می . اضافه لامیه وتای ضمیر درمعنا مربوط است به «یاد». که ، حرف بیان . چون ، باواو اصلی به معنای کیف . افسر کیقباد ، اضافه لامیه . کیقباد نام پادشاهی است .

محصول بیت ـ حباب این نکته را یادت داد ، این مطلب را بتو حالی کرد که باد افسر کیقباد را چگونه برد یعنی تاج و تخت کیقباد چگونه فانی شد وبباد رفت .

حاصل : حباب شکل تاج است و سبب ایجاد وپیدا شدنش باد است عاقبت هم باد از بین میبردش . چنانکه تخت سلیمان وافسر کیقباد را بفنا داد

بیا ساقی از می طلب کام دل
که بی می ندیدم من آرام دل

محصول بیت ـ بیاای ساقی مراد دل را ازمی‌بخواه ، زیرا بی‌می‌دل راآرام

ندیدم . یعنی صفای قلب و آرامش خاطر را می‌سبب است پس باید می‌نوشید .

گر از وصل جان تن صبوری کند
دل از می‌تواند که دوری کند

محصول بیت ـ گر از وصل جان تن صبوری کند ، یعنی اگر تن بی‌روح مقاومت کند دل میتواند از باده دوری کند. مراد: بهرصورت هردوحال درحیز امکان نیست .

بیا ساقی این جام پر کن ز می
که گویم ترا حال کسری و کی

محصول بیت ـ بیا ای ساقی این جام را ازمی پر کن که حال کسری و کی را برایت تعریف کنم . یعنی‌ترا ازحال آنها آگاه کنم

بیا ساقی ایمن چه باشی ز دهر
بر آنست کت خون بریزد بقهر

کت ـ مرکب از «که و تای ضمیر» درکاف فتحه و کسره هر دو جایز است.

محصول بیت ـ ای ساقی بیا از روزگار چگونه میتوانی ایمن باشی زیرا هر آن درصدد آنست که بقهر خونت را بریزد .

پس نباید بآن اعتماد کرد .

بیا ساقی با ما مکن سرکشی
که از خاکی آخر نه از آتشی

با ما ـ ضمیر خطاب است .

محصول بیت ـ بیا ای ساقی با ما سرکشی وعناد مکن ، زیرا تو از خاکی از آتش که نیستی چون شیطان .

قدح پر کن از می که می خوش بود
خصوصاً که صافی و بیغش بود

محصول بیت ـ قدح را از باده پر کن که می‌خوش است خصوصاً که صاف و

بی‌غش باشد . یعنی می مطلقاً گوارا و دلپذیر است علی‌الخصوص که صاف و خالص باشد .

بیا ساقی آن راح ریحان نسیم
بمن ده که نه زر بماند نه سیم

محصول بیت ـ ای ساقی بیا و آن راحی که بوی ریحان دارد بمن‌بده که نه طلا میماند و نه نقره . یعنی مست شوم وزر وسیم‌را بذل کنم.

در معنای مصرع دوم : بمن بده‌آن شراب را که نه به زر ماند و نه به‌نقره . این مفسر نتوانسته معنای بیت را خوب تشبیه کند. ردشمعی

یکی دیگر گفته است دراینجا «ماند» خیلی واضح است که از مصدر مانستن آمده . اینهم معنای بیت را روشن درك نکرده است . ردشمعی

بیا ساقی آن بادهٔ لعل صاف
بده تاکی از شیدو تزویر و لاف

شید ــ به معنای مکر وحیله است .

محصول بیت ـ بیا ای ساقی ، آن شراب صاف و قرمز چون لعل را بمن بده . مکر وحیله ولاف‌تاکی.مراد : تا کی با حیله‌های گوناگون لاف خواهی‌زد.

ز تسبیح وخرقه ملولم تمام
بمی رهن کن هر دو را والسلام

محصول بیت ـ از تسبیح‌وخرقه سخت در عذابم ، هر دو را با هم رهن‌شراب کن والسلام .

بیا ساقی ازکنج دیر مغان
مشو دور کاینجاست گنج روان

محصول بیت ـ بیا ای ساقی‌از کنج دیرمغان دور مشو که گنج روان در همینجاست. یعنی‌ملازم کنج دیر مغان‌باش که صاحب گنج فراوان شوی .

ورت کس بگوید مرو سوی دیر
جوابش چه گوئی بگوشب بخیر

ورت . به تقدیر واگرت .

محصول بیت ـ اگر کسی بتو بگوید که به طرف دیر مرو . چه جوابش میدهی . درجواب چنین شخص بگوشب بخیر .

عبارت شب بخیر در مقام وداع بکار میرود یعنی با کسیکه چنین حرف را میزند صحبت نکن و وداعش کن .

بیا ساقـی آن ارغـوانی قدح
که دل زو طرب یابد و جان فرح

به‌اعتبار اینکه محتوای قدح شراب قرمزاست ارغوانی‌قدح گفته . که، حرف رابط صفت .

محصول بیت ـ بیا ای‌ساقی آن قدح‌ارغوانی را که دل از آن شادی وسرور وجان فرح وشادمانی می‌یابد .

بمن ده که از غم خلاصم دهد
نشان ره بـزم خـاصم دهـد

محصول بیت ـ آن ارغوانی قدح را بمن ده که از غم خلاصم کند . یعنی‌از غصه نجاتم دهد و راه بزم خاص را نشانم دهد .

یعنی به مجلس خاص رهنمائیم کند .

بیا ساقی آن می که جانپرورست
دل خسته‌را همچوجان درخوراست

محصول بیت ـ بیا ای ساقی آن می که جان پرور است یعنی به جان روح میبخشد و دل خسته را چون جان لازم است .

بده‌کز جهان خیمه بیرون زنم
سرا پرده بـالای گردون زنم

خیمه ـ تقدیرش خیمهٔ تن است یعنی خیمهٔ وجود واز سراپرده هم مرادخیمهٔ

وجود است .

محصول بیت ـ آن می‌جان‌پرور را بمن بده که خیمهٔ وجود مرا از این‌دنیا بیرون‌بزنم. یعنی مست شوم و بعالم دیگر روم وسراپردهٔ وجود را بالای گردون‌بزنم. حاصل : بعالم بالا عروج نمایم .

بیا ساقی آن جام چون مهر وماه
بده تا زنم بر فلك بارگاه

محصول بیت ـ ای‌ساقی بیا آن جام چون ماه وخورشید را بمن بده تابارگاه را برروی فلك بزنم . یعنی بشوق جام باده به فلك عروج نمایم .

بیا ساقی از باده های کهن
بجام پیاپی مرا مست کن

محصول بیت ـ بیا ای ساقی از باده‌های کهنه باجام پیاپی مستم کن . یعنی با قدح مکرر سرخوشم کن .

حاصل باخوراندن قدح پی‌درپی بمن مست لایعقلم کن .

چو مستم کنی از مـی بیغشت
بمستی بگویم سرود خوشت

بیغش ـ به معنای بی‌جرم وصافی وخالص . بمستی ، با حرف مصاحبت و یا حرف ظرف . سرود : آواز .

محصول بیت ـ اگر بامی صافت مستم کنی ، در مستی ، یا با همان حالت مستی وسرخوشی آواز خوشی برایت میخوانم. حاصل: قول وغزلی برایت میخوانم.

بیا ساقی اکنون که شد چون بهشت
ز روی تو این بزم عنبر سرشت

محصول بیت ـ بیا ای‌ساقی ، حال که‌مجلس‌عنبرسرشت ما از روی توچون بهشت گشت یعنی مجلس عنبر آمیختهٔ ما که از صفای روی تو چون بهشت گشت .

خذالجام لاتخش فیه الجناح
که درباغ جنت بود می مباح

خذ ـ به ضم خا و سکون ذال فعل امر مفرد مخاطب . الجام ، لفظاً منصوب مفعولش. لاتخش ، فعل نهی مفرد مخاطب یعنی نترس .

فیه ـ جارمع‌المجرور ازاعراب محلاً منصوب مفعول‌غیرصریح فعل‌لاتخش. الجناح به مناسبت نزع حافظ منصوب ومفعول صریح‌فعل لاتخش ، منتها به‌ضرورت وزن وقافیه آخرش ساکن خوانده میشود .

جناح ، به معنای گناه است. که ، حرف تعلیل . مباح، دراین بیت به‌معنای حلال میباشد .

محصول بیت ـ جام رابدستت گیرواز گناه باده نوشی ترس نداشته‌باش. مراد: در بزم چون بهشت ما باده نوشیدن حلال است . زیرا میْ درباغ بهشت حلال‌است. یعنی باده‌ایکه درجنت خورده میشود حرام نیست .

بیا ساقی از می ندارم گزیر
بیك جام باقی مرا دستگیر

گزیر ـ به ضم کاف عجمی و کسر زا معجمه ، در عربی به معنای «بد» است یعنی ضروری . بادخول «نا» ناگزیر میشود به‌معنای«لابد» درعربی. معنای‌تمام این کلمه را در رساله‌ای که دربارهٔ این بیت گلستان: چوجنگ آوری، تحقیق کرده‌ایم وتوضیح داده‌ایم رجوع شود بآنجا.

محصول بیت ـ ای ساقی‌بیا که از می‌ندارم گزیر یعنی چاره‌ای‌ندارم وبرایم ضروری است . پس بایك جام می باقی، دستم‌را بگیر : با یك قدح باده کمکم کن.

که از دور گردون بجان آمدم
روان سوی دیر مغان آمدم

محصول بیت ـ ای ساقی بایك قدح‌باده دستگیریم کن ، زیرا از دور گردون بجان‌آمدم یعنی از جان بیزار شدم پس برای‌همین است که فوری بجانب دیرمغان

آمدم که مست شوم تا جور دور گردون را احساس نکنم .

بیا ساقی آن بادهٔ ذوق بخش
بده تا نشینیم برپشت رخش

بادهٔ ذوق بخش ـ اضافه بیانی وذوق بخش، ترکیب وصفی‌از مصدر بخشیدن. ذوق بخشنده . پشت رخش ، اضافه لامیه رخش نام یکی‌ازاسبهای رستم است .

محصول بیت ـ بیاای ساقی‌آن بادهٔ ذوق‌بخش‌را بده تا برپشت رخش‌بنشینیم یعنی باده بنوشیم وسوار رخش شویم .

حاصل : به رخش باده سوار شویم .

تهمتن صفت رو بمیدان کنیم
بکام دل آهنگ جولان کنیم

تهمتن، نام رستم زال است بنابعقیدهٔ بعضیها نام پسر ارباب رستم ویاخود رستم است. والعلم عندالله .

محصول بیت ـ رخش راسوار شویم و روبه میدان نهیم و بکام دل جولان را شروع کنیم ، مراد : به رخش باده سوار شویم و عازم میدان شویم .

بیا ساقی آن جام یاقوت وش
که بر دل‌گشاید در وقت خوش

جام یاقوت وش ، اضافه بیانیه . وقت خوش ، اینهم بیانیه است .

محصول بیت ـ بیاای‌ساقی ، جام‌آن شراب قرمز چون یاقوت را بده چنان جام باده‌ایکه‌درخوشوقتی‌را بروی دل باز کند . یعنی سرور وخوشحالی بدل‌بخشد .

بده تا خرد را قلم درکشم
ز مستی بعالم علم درکشم

محصول بیت ـ آن جام یاقوت وش را بمن بده تا که عقل را قلم بکشم . یعنی از دفتر عقلا طرد واخراجش کنم ، و از شدت مستی در عالم علم درکشم یعنی مشهور شوم : به مستی در عالم داستان شوم .

زجام دمادم دمی دم زنیم
ز می آب برآتش غم زنیم

از جام دمادم، مراد «جام پیاپی» است. دمی، یا حرف وحدت: **اندك زمانی** دم: نفس ودر اینجا مراد تکلم است. آتش غم، اضافه بیانیه.

محصول بیتـ آن جام یاقوت وش را بمن بده تا از جام **پیاپی دمی سخن** بگوئیم، یعنی ساعتی دربارهٔ جام صحبت کنیم واز می بر آتش غم آب بزنیم. مراد: آتش غم را با می خاموش کنیم.

که امروز با یکدگر می‌خوریم
چو فرصت نباشد دگر کی خوریم

محصول بیت ـ ای ساقی بیا که امروز با یکدیگر می‌خوریم، **چونکه اگر** امروز فرصت نباشد باهم باده بنوشیم، پس دیگر کی‌میتوانیم بخوریم **یعنی وقت‌باده** نوشیدن همین امروز است، پس باید نوشید.

که آنان که بزم طرب ساختند
ببزم طرب هم بپرداختند

محصول بیت ـ زیرا آنانکه مجلس شادی ترتیب دادند، **هم به بزم طرب** قانع شدند. یعنی به ذوق دنیا دل بستند.

ازین دامگه دیولاخ مغاك
برفتند و بردند حسرت بخاك

دیولاخ ـ محل وجای دیو ولاخ[1]، برای مبالغه است.

محصول بیت ـ ازدامگه این‌مغاك دیولاخ یعنی‌ازدنیا رفتند و آرزو را بخاك بردند یعنی با حسرت مردند.

برین تخت پیروزه پیروز کیست
برین کاخ ده روزه بهروز کیست

پیروزه یافیروزه: گوهر کبودی است که فلك رابآن‌تشبیه کنند. **ده روزه:**

---

۱ ـ لاخ پساوند مکانی است. مترجم.

یعنی بمدت ده روز ، های رسمی در این قبیل جاها نسبت و **تخصیص افاده کند** .

محصول بیت ـ در این تخت فیروزه ، کهمرادش **ظفر یافته یعنی در اینعالم** که به مرادش رسیده است ودر این کوشك ده روزه خوشبخت و**بهروز کیست ؟مراد:** در خانه دنیا که بهروز و بهره مند شده است، **استفهام انکاری** است . **بهروز کسی را گویند** که روزش از روز به باشد .

دریغا جوانی که بر باد رفت
خنك آنکه با دانش و داد رفت

مصرع دوم از بوستان تضمینشده .

محصول بیت ـ افسوس که جوانی تلف شد ، سعادتمند کسی **که جوانیش** بادانش وعدل گذشت . خنك به معنای سعادتمند است .

بده ساقی آن می که تا دم زنیم
قدم بر سر هر دو عالم زنیم

محصول بیت ـ ایساقی آن میرا بده **که به محض یك نفسزدن یا به مجرد** یك جرعه نوشیدن قدم بر سر هر دو عالم بزنیم . مراد به هر دو عالم پشتپا زنیم . حاصل از دو دنیا بگذریم وترك کشان کنیم .

سبك باش ورطـل گرانم بده
و گر فاش نتوان نهانم بده

محصول بیت ـ زود باشبمنرطل گران بده : قدحی که ظرفیت **یك منباده** را دارد پراز می کن وبده واگر آشکارا نمیتوانی نهانی بده .

سبك ، در این قبیل جاها به معنای «زود» است .

کسیکو زدی کوس بر پشت پیل
زدندنش بناکام کـوس رحیل

پادشاهان هند وهمچنین سلطان محمود غزنوی ، **طبلخانههایشان را بر پشت** پیل حمل میکردند ودر هنگام لزوم کوس ونقاره را پشت پیل میزدند .

محصول بیت ـ آنکه کوس را بر پشت فیل میزد ، بالضروره کوس رحیلش را زدند : کوس کوچ کردنش را به آخرت . یعنی‌مرد وتمام شد.

تباشیر صبح از طبقهای نور
بگوش آیدم هردم از لفظ حور

تباشیر صبح ــ اضافه بیانی و مراد از آن سپیدهٔ سحر است .

محصول بیت ـ در سپیدهٔ سحرهردم از طبقهای‌نورسخن حور بگوشم‌میرسد. یعنی هنگام صباح الهام ربانی وآوازهاتف غیب بگوشم میاید .

که ای خوش‌نوا مرغ شیرین نفس
بجنبان پر و بال وبشکن قفس

آنچه از حور شنیده میشد مضمون این بیت است .

محصول بیت ـ که ای مرغ خوش نغمه وشیرین‌نفس ، پرو بالت رابجنبان وقفس را بشکن . مراد قفس وجود وغرورت را بشکن و به جانب مولامتوجه‌باش .

برایوان شش طاق اخضر نشین
بمنزلگه جـان نشیمن نشین

ایوان شش‌طاق اخضر ــ اضافه‌ها بیانیه است . درنسخه‌ها «شش» قید شده اما قیاس این بوده که هفت باشد . زیرا بنابه قول اهل شرع عدد افلاك هفت است نه شش .

بمنزلگه جان‌نشیمن ، با حرف ظرف و اضافه بیانیه . جان‌نشیمن ، از اقسام صفت مرکب یعنی محل نشستن‌جان ، زیرا نشیمن : جای نشستن راگویند .

محصول بیت ـ خطاب به مرغ‌خوش نفس میفرماید . که قفس تن رابشکن وبرروی ایوان کوشك شش‌طاق سبزبنشین . درجایی که محل وقرارگاه روح است بنشین . مراد : در مقام ارواح وشهدا قرار بگیر .

که فیروز روزی منوچهر چهر
شنیدی که در عهد بوزرجمهر

که ــ حرف تعلیل ویاحرف بیان. فیروز روزی، منادی وحرف ندامحذوف.

یعنی ای کسیکه رزق مظفرداری مراد. کسیکه اختیار روزیش دردست خودش‌است.

منوچهر چهر ،ازاقسام‌صفت‌مرکب: دارای‌چهری‌چون روی‌منوچهر. منوچهر، نام یك محبوب مشهوری است .

وبوزرجمهر ، نام یکی‌از وزرای انوشیروان است .

محصول بیت - ای که صورتت چون روی منوچهر است و بر روزی‌ات چیره شده‌ای ،آیا شنیدی که در زمان بوزرجمهر .

نوشتند بر جام نوشیروان
ازآن پیش کزما نیابی نشان

محصول بیت - در زمان‌بوزرجمهر بر قدح‌نوشیروان نوشتندآنچه نوشته‌اند، مضمون مصرع دوم است . ازآن‌پیش : پیش‌ازآنکه ازمانشانی نیابی .

زما بشنو این پند و آموز کار
یکی نکته از گردش روزگار

محصول بیت - این نصیحت را از ما بشنو و کار بیآموز . یعنی از این پند منتصح شو واز گردش روزگار کاری و نکته‌ای بیآموز . منظورش از نکته مضمون بیت زیر است .

که این منزل درد وجای غمست
درین دامگه شادمانی کمست

که ــ حرف بیانی . این ، اسم اشاره : بدنیا .

محصول بیت - که این دنیامنزل‌درد وبلا وجای درد وغم‌است در این‌دامگه ودراین مهلکه، شادمانی‌وسرور کم‌است . یعنی کمیاب است .

بدین شادمانیم کز درد و غم
نداریم غم گر نداریم هم[1]

محصول بیت - شادیم باینکه اقلا درد وغم غم‌را نمیخوریم یعنی‌غم نمیخوریم

---

۱ ــ هم : بمعنای غم‌آینده است هم‌خوردن یعنی غم‌آینده خوردن . مترجم

که چرا غم داریم اگرچه هیچ چیز نداریم . با اینکه از اموال دنیا بچیزی مالك نیستیم غم‌غم را هم نداریم یعنی غم نمیخوریم که چرا متألمیم .

کدامست جام جم و جم کجاست
سلیمان کجا رفت و خاتم کجاست

محصول بیت ـ جام جم کدام یکی است وجم کجاست و سلیمان کجارفت و انگشتری‌اش کجاست .

مقصود:دنیا همه را به‌فنامیدهد . یعنی‌دراین عالم‌فانی کسی‌باقی نخواهدماند.

کـه میدانـد از فیلسوفـان حی
که جمشید کی بود وکاووس کی

فیلسوف : حکیم زیرك را گویند .

محصول بیت ـ ازفیلسوفان‌حاضر که میداند که جمشید چه زمان‌بود وکاوس درکدام روزگار سلطنت داشت . یعنی از وقایع زمان قدیم کسی خبر ندارد .

چو سوی عدم گام برداشتند
درین بقعه جز نام نگذاشتند

محصول بیت ـ چو سوی عدم گام برداشتند: بسوی‌آخرت که رفتند دربقعهٔ این عالم غیر ازنام چیزی نگذاشتند . یعنی پس از مرگ فقط نام است که شخص‌را در خاطره‌ها زنده نگهمیدارد .

چه بندی دل اندر سپنجی سرای
که چون بگذری بازنائی بجای

اندر ـ ادات صله . سپنجی‌سرای : خانهٔ دو درهٔ فناپذیرومشرف به خرابی و یاحرف نسبت .

محصول بیت ـ برای‌چه باین‌سرای موقتی‌دل میبندی: به دنیا تعلق‌میورزی، چون ازاین دنیا که یکباررفتی‌دیگر بجایت بر نمیگردی که به حطام دنیا دل‌ببندی.

درو بستن دل ز دیوانگی است
بـدو آشنائی ز بیگانگی است

محصول بیت ـ دل بستن بدنیا از دیوانگی است ، و دوستی با این دنیا از

بیگانگی است . یعنی کسی که بدنیا تعلق پیدا کند ، از خدا بیگانه است ودیوانه.

در این دار شش در نیابی بکام
محل سرور و مقـام مـرام

محصول بیت - در این خانه شش دره یعنی در این دنیای شش جهت مطابق مراد و آرزویت جای سرور و کامیابی نخواهی یافت : دنیا جای کامرانی و کامیابی نیست .

بده ساقی آن آب آتش خواص
کزآن آب یابم ز آتش خلاص

آب آتش خواص : باده را بواسطهٔ شدت حرارتش با این تعریف وصف کرده

محصول بیت - ای ساقی آن آبی که خاصیت آتش دارد بمن بده ، که باخوردن آن آب ازآتش جنهم ویا ازآتش غصه خلاص گردم .

یعنی به مجرد اینکه ازآن بخورم دیگر غم نخواهم خورد .

که در آتشـت این دل روشنم
هماناکـه آبـی بـرآتش زنـم

که ـ حرف تعلیل .

محصول بیت - زیرا دل روشن من درآتش میسوزد ، باشد که با آن آب آتش خواص ، آتش دلم راآب بزنم . با همان آبی که خاصیت آتش دارد آتش غم دل را خاموش کنم .

بده ساقـی آن آب یـاقوت رنگ
که برد از رخ لعل ویاقوت رنگ

محصول بیت - ای ساقی آن آب یاقوتی را بده ، آنچنان آبی که رنگ لعل و یاقوت را برده . یعنی رونق وطراوت آنها را باطل کرده .

روان در ده آن آب عین روان
نـه آب روان کافـتاب روان

روان اول به معنای فوری است یعنی زود ، روان دوم به معنای روح انسانی

وروان سوم به معنای جاری وروان چهارم به معنای تندرو است .

محصول بیت - ای‌ساقی زودآن‌آب را که‌عین روح است بمن بده نه‌خیر آن که گفتم آب روان نیست‌بلکه‌آفتاب تندروست .

برین سقف نه پایهٔ پنج طاق
توان زد بیك جام می چار طاق

سقف نه پایه : عبارت است از فلك نه طبقه . اگر بجای پنج «چهار» میاورد بهتر بود چون به عناصر اشاره میشد .

جام می ، اضافه لامیه . مراد از چهارطاق ، کوشك است .

محصول بیت - برروی این سقف نـه طبقهٔ پنج طاق بایك قدح می میتوان کوشك ساخت . یعنی هر که یك قـدح می‌نوش کند پادشاهی میشود که در قصرها زندگی میکند .

که بر بام نـه قبهٔ بی‌ستون
توان شدگر از خود توان شد برون

محصول بیت - زیرا میشود بربام‌نه‌قبهٔ بی‌ستون صعود کرد ، اما بشرطی که شخص از خود برون شود : یعنی اگر انانیت و غـرور را در خود بکشد میتواند با عنایت حق تعالی به افلاك عروج نماید خلاصه مقام ومرتبهٔ عالی پیدا میکند .

تو گر عاقلی خیز و دیوانه شو
مریز آب خود خاك میخانه شو

محصول بیت - اگر تو عاقلی برخیز ودیوانه شو وآبروی خود را مریز و خاك میخانه شو . یعنی مست شو وسپس خاك میخانه شو .

مشو قید این دیر خاکی مباد
که ناگه دهد همچو خاکت بباد

مباد ــ مرهون مصرع دوم .

محصول بیت - به این دیرخاکی‌علاقمندمباش ، مبادا که ناگهان چون‌خاك

بادت دهد . مراد : زیاد مقیدباین‌دنیا مباش که ببادت میدهد . یعنی فنا میکندت .

بده ساقی آن خسروانی قدح
که دل را بیفزاید و جان فرح

خسروانی ، یا حرف نسبت : شاهانه .

محصول بیت ـ ای‌ساقی آن قدح شاهانه را بده ، چنان قدحی که به‌جان و دل فرح بدهد . یعنی شادی جان‌ودل را افزون کند .

مراد از قدح بادهٔ سرمدیست
وزین باده مقصود ما بیخودیست

مراد از بادهٔ سرمدی ، بادهٔ عشق است .

محصول بیت ـ مراد ما ازقدح، بادهٔ عشق‌است ، وازاین باده مقصودمان از خود بیخود گشتن است ، یعنی‌مراد مامست شدن از بادهٔ عشق است .

جوانی چو برق یمانی گذشت
چو باد صبا زندگانی گذشت

جوانی ـ یاحرف مصدری . برق یمانی ، اضافه بیانی.یمانی، یای نسبت‌است. ذکر یمانی به ضرورت قافیه است والا برق احتیاج به اضافه شدن ندارد .

محصول بیت ـ جوانی چون برق گذشت و زندگی هم‌چون بادصبا بسرعت گذشت . مراد : حیات وعمر مانند بادصبازود گذشت : منقضی شد .

برو ترك این دار شش در بگوی
بیا دست ازین مار نه سر بشوی

محصول بیت ـ این خانهٔ شش‌دره را ترک کن : این دنیای شش جهت راترك کن واز این مار نه سردست بکش . خلاصه نه فلك واین‌دنیای دنی را ترک بگوتا راحت یابی .

سرو زر درین ره روان برفشان
ور از رهروانی روان برفشان

روان، اول یعنی‌زود . روان، دوم: رونده ، روان‌سوم. به معنای روح انسانی

است .

محصول بیت ـ اگر جزو درهروانی سر ومالت را در راه عشق بی درنگ بذل کن: اگر ازعاشقان صادقی پس جانت را نثار کن چون عشق این را اقتضامیکند: اقتضای عشق گذشت از جان و مال است .

روان شو روان سوی دارالقبا
فنا دان همه شیئی بغیر خدا

روان ، دوم جایز است برای تأکید باشد ، ونیز ممکن است هر کدام برای خود معنای جداگانه داشته باشد .

محصول بیت ـ زود بسوی داربقا روان شو یعنی به آخرت متوجه باش وهمه چیز رابغیر ازخدا فانی بدان. مراد: فقط باقی خداونداست وغیراز ذات اوهمه چیز فناپذیر است .

بده ساقی آن گوهر روحبخش
دوای دل ریش مجروح بخش

در مصرع دوم «بخش» فعل امر مخاطب است .

محصول بیت ـ ای ساقی آن گوهر روحبخش را بده یعنی که دوای دل ریش شخص مجروح را بده یا خود بدل ریش مجروح دوا ببخش

که دوران چوجام ازکف جم ربود
اگر عالمی باشدش زان چه سود

که ـ حرف تعلیل . عالمی ، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ دوران که جام را از دست جم گرفت ، پس دیگر دنیا هم مال او باشد هیچ فایده ندارد . یعنی اهمیت و اعتبار جم با داشتن جام بود وقتی جام از دستش برود برای جم دیگر چه اعتبار باقی است .

بده ساقی آن آب افسرده را
بمی زنده ساز این دل مرده را

مراد ازآب افسرده شیشهٔ شراب است .

محصول بیت ـ ای‌ساقی ، آن‌آب افسرده را بده واین دل مرده را با می زنده کن .

که هر پاره خشتی که بر منظریست
سر کیقبادی و اسکندریست

محصول بیت ـ زیرا هرپاره خشتی که در قصری به‌کار رفته کلهٔ کیقبادی و اسکندری است . مراد هرخشتی که در این عالم زده میشود تماماًاعضای انسانی‌است که خاك شده است .

بجزخون شاهان درین طشت نیست
بجز خاك خوبان‌درین دشت نیست

محصول بیت ـ در این طشت عالم غیر از خون شاهان چیزی نیست . و نیز در این دشت عالم غیر ازخاك زیبایان هیچ چیز نیست .

شنیدم کـه شوریـدهٔ مـی‌پرست
بمیخانـه میگفت جـامـی بدست

جامی بدست ، جمله حالیه است .

محصول بیت ـ شنیدم که یك می‌پرست شوریده در میخانه در حالیکه قدح بدست داشته میگفت : مقول قول بیتی است که بعد از این بیت میآید .

که گردون گردان که دون پرورست
ازو شادتر هرکه نادانتر است

محصول بیت ـ که گردون گردان که دون پرورست یعنی سفله نوازاست هر کسی که در این دنیا بیشتر شادباشد نادانتر است ، یعنی در دنیا جاهلانند که اهل سرورند ، چنانکه مکرر باین مطلب برخورده‌ایم .

بده ساقی آن تلخ شیرین‌گوار
که شیرین بود باده از دست یار

محصول بیت ـ ای‌ساقی آن بادهٔ تلخ سهل‌الهضم را بده ، زیرا باده از دست یار شیرین است . یعنی هر تلخی که از دست یار برسد خوشمزه ولذیذ است .

که دارا که دارای آفاق بود
بدارندگی در جهان طاق بود

محصول بیت ـ دارا که پادشاه عالم بود ، درجهان از لحاظ حکومت بی‌نظیر بود. یعنی در پادشاهی بی‌مثال بود.

بدست اجل این فلك در ربود
که پنداری هرگز در اینجا نبود

محصول بیت ـ این فلك با دست اجل چنان وی رادر ربود که خیال میکنی اصلا هرگز در این دنیا نبوده . یعنی مثل اینکه باین دنیا نیامده بود .

بیا ساقی از من برو پیش شاه
بگو این سخن کای شه جم کلاه

محصول بیت ـ بیا ای ساقی برو پیش شاه واز طرف من این حرف را بزن وبگو که : ای شاه جم کلاه .

دل بینوایان مسکین بجوی
پس آنگاه جام جهانبین بجوی

محصول بیت ـ اول دل بینوایان مسکین رابدست بیار وتسلی‌شان بده وپس آنگاه جام جهان‌بین بخواه . یعنی پس از آن با جام جهان بین باده بنوش

غم این جهان را کزو نیست نفع
بمی میتوان‌کردن از خویش دفع

محصول بیت ـ غم این دنیا را که هیچگونه فایده بحال شخص‌ندارد ، فقط میتوان بوسیله می از خود دور کرد . یعنی باده دافع غموم است .

باقبال دارای دیهیم و تخت
بهین میوهٔ خسروانی درخت

این بیت متوجه به بیت سابق است .

باقبال ـ باحرف ظرف . اقبال‌دارا، اضافه لامیه . دارای دیهیم ، اضافه لامیه.
دیهیم : تاج را گویند . بهین : بهترین میوهٔ خسروانی ، اضافه لامیه .

محصول بیت ـ درسایهٔدولت پادشاه صاحب‌تخت وتاج که بهترین‌میوهٔ درخت خسروانی است ، «یعنی برگزیده و انتخاب شدهٔ سلاطین است .

خدیو زمین پادشاه زمان
مه برج دولت شه کامران

خدیو ـ به کسر خای معجمه ودال : یعنی پادشاه بزرگ .
خدیو زمین ، اضافه لامیه . مه برج دولت ، اضافه لامیه وبیانیه . شه‌کامران، اضافه بیانیه .

محصول بیت ـ پادشاه صاحب تاجی که ذکرش گذشت ، سلطان روی زمین وشاه زمانه است ، شاه‌کامرانی که ماه برج دولت است .

که تمکین اورنگ شاهی ازوست
تن آسائی مرغ و ماهی ازوست

تمکین یعنی قدرت ، تمکین اورنگ شاهی ، اضافه بیانیه .
تن‌آسائی ، یا حرف مصدر و کنایه ازآسایش وراحت است .

محصول بیت ـ آنچنان خدیوی که قدرت تخت شاهی از اوست و راحتی و آسایش مرغ وماهی را اوفراهم کرده .

فروغ دل و دیدهٔ مقبلان
ولی نعمت جمله صاحبدلان

محصول بیت ـ اوضیاء و نور دل و دیدهٔ سعادتمندان است و ولی نعمت همهٔ صاحبدلان . حاصل : همگی از اوراضی‌اند .

جهاندار و دین پرور و دادگر
کزو تخت کی گشت بازیب و فر

جهاندار ودین پرور ــ هردو ترکیب وصفی . داد گر : عادل .
کزو ، که حرف رابط صفت . تخت کی ، اضافه لامیه .
زیب : زینت . وفر ، رونق است .

محصول بیت ــ خدیوی که ذکرش گذشت ، جهاندار و دین‌پرور و داد گر است هم از اوست که تخت کی زیب وزینت یافته .

چه گویم دهم شرح آثار او
که عقلست حیران در اطوار او

محصول بیت ــ چگونه میتوانم شرح آثار اورا بگویم ، یعنی آنطور که لازم است نمیتوانم اورا مدح وثنا گویم ، زیرا عقل درکارها و احوالش حیران است .

چو قدروی از حد وصفست بیش
سراندازم از عجز و تشویر پیش

محصول بیت ــ چون ارزش وقدر وی خارج ازحد وصف است بهمین جهت از عجز وخجالت سرم را بزیرمی‌اندازم ، زیرا آنطور که شایستهٔ قدراوست نمیتوانم مدحش کنم ، اینست که از شرمندگی‌وسرافکندگی‌بروی مردم نمیتوانم نگاه کنم.

برآرم باخلاص دست دعا
کنم روی در حضرت کبریا

محصول بیت ــ رویم به حضرت کبریا دست دعا با اخلاص بلند میکنم یعنی بدرگاه خداوند تضرع میکنم .

که یارب بآلا و نعمای تو
باسرار اسمای حسنای تو

آلا ــ با الف ممدوده جمع «الی» است با الف مقصوره: عظمت. نعماء ، بفتح

نون جمع نعمت است .

محصول بیت - یارب بحق عظمت و نعماتت و بحق اسرار اسمای حسنه‌ات[1] .

بحق کلامت که آمد قدیم
بحق رسول و بخلق عظیم

محصول بیت - یارب به حق کلامت که قدیم است و بحق رسولت و بحق خلق عظیمش . مراد از رسول حضرت محمداست . این قسمها مرهون ابیات بعدی است.

که شاه جهان باد فیروز بخت
باقبالش آراسته تاج و تخت

محصول بیت - یارب که شاه جهان فیروز بخت گردد یعنی طالعش مظفر و بلند گردد و در سایهٔ دولت واقبالش تاج وتخت مزین ومکرم گردد .

زمین تا بود مظهر عدل وجور
فلك تا بود مرتع جدی و ثور

تا - حرف توقیت است درهردومصرع . مرتع : اسم مکان از رتع یرتع یعنی از باب فتح : چراگاه «چراگاه دواب» . جدی ،در لغت سعد وبرکت‌است اما در اینجا مراد برج جدی است . ثور هم در لغت گاونر است اما در این بیت مرادبرج ثور است.

محصول بیت - مادامکه روی‌زمین مظهر عدل وجور است : یعنی تا درروی زمین عدل وظلم برقرار است وتا در فلك هشتم برج جدی وثور وجود دارد. خلاصه تا روزقیامت .

خدیو جهان شاه منصور باد
غبار غم از خاطرش دور باد

خدیوجهان - اضافه لامیه ومبتدا - شاه منصور باد، خبرمبتدا. غبارغم، اضافه

۱- الاسماءالحسنی : هی‌من‌اسماءالله کالکریم والرحیم‌الخ . عددها تسعةوتسعون و قدرتبت تتلی علی‌نظام معلوم. المنجد

بیانیه ومبتدا ومابعدش خبر .

محصول بیت ـ شاه منصور ، پادشاه توانای دنیا باشد وغبار غم از خاطرش محو گردد یعنی خاطرش را غبارغم نگیرد. خلاصه غمناك نگردد .

بحمدالله ای خسرو جم نگین
شجاعی بمیدان دنیا و دین

جم نگین ـ کنایه از سلیمان پیغمبر است . یعنی دارای نگینی چون نگین سلیمان، جم نگین به شخص شجاع وبهادر گویند . ویاضمیر خطاب است .

محصول بیت ـ الحمدالله ای‌شاه جم‌نگین در میدان دین ودنیا شجاعی یعنی درحفظ دین‌وسلطنت بسیار شجیعی .

خلاصه . در نگهداری دین اسلام و ادارهٔ امور سلطنت بسیار مقتدر وبهادری.

بمنصوریت شد در آفاق نام
که منصور بودی بر اعدا مدام

بمنصوریت ـ یا حرف مصدری . شد : رفت. مراد ازآفاق عالم است . که، حرف تعلیل .

محصول بیت ـ در عالم نامت به نصرت مشهور گشت ، زیرا دائماً بردشمنان منصور بودی . یعنی همانطور که اسمت منصور است ذاتت هم منصور است ، اسم در مسمی تأثیر دارد .

فریدون شکوهی در ایوان بزم
تهمتن نبردی بمیدان رزم

فریدون شکوه ـ از اقسام صفت مرکب : دارای هیبتی‌چون هیبت فریدون و یا ضمیر خطاب . ایوان بزم ، اضافه بیانیه . تهمتن نبرد ، از اقسام ترکیب وصفی: یعنی نبردت چون نبرد رستم است . یا ضمیر خطاب. بمیدان رزم ، با حرف ظرف واضافه لامیه .

محصول بیت ـ در مجلس‌آرائی شکوه فریدون ودرمیدان جنگ نبرد رستم داری . مراد : در هنگام بزم ، فریدونی ودر میدان جنگ رستم .

فلك راگهردرصدف چون تو نیست
فریدون وجم راخلف چون‌تو نیست

خلف - با فتحه خا ولام پسرصالح راگویند . اما به فتح خا وسکون لام یعنی پسر ناشایست : کسیکه خیر دراو نیست.

محصول بیت - در صدف فلك گوهری چون تو نیست . وفریدون وجم مثل تو پسرشایسته‌ایکه جانشینشان‌باشد ندارند .

نه تنها خراجت دهند از فرنگ
که مهراج باجت فرستد ز زنگ

مهراج - پادشاهان سیاهان را گویند ومراد از «زنگ» کشور سیاهان است

محصول بیت - فقط ازفرنگ‌خراجت نمیدهند. بلکه مهراج هم اززنگستان برایت باج میفرستد . حاصل : تمام عالم مطیع اوامرت هستند .

اگر ترك‌وهندست وگرروم وچین
چو جم جمله داری بزیر نگین

محصول بیت - چه ترك وهند وچه روم و چین ، تماماً مانند سلیمان پیغمبر در زیر نگین توست . یعنی عموماً مطیع اوامرت میباشند .

زحل کمترین هندویت در رواق
سپهرت غلامی مـرصع نـطاق

هندویت - تقدیرش‌غلام هندویت است. رواق : ایوان، منظورش کوشك‌است. نطاق ، به کسر نون کمربند است .

محصول بیت - ستارهٔ زحل در قصرت کوچکترین غلام سیاهت است غلام مرصع نطاق دیگرت هم‌فلك است .

همائیست چترت همایـون اثر
که دارد بسیط زمین زیر پر

محصول بیت - چترت همایی است مبارك اثر که روی زمین «سراسرزمین» را زیر پر دارد . یعنی تمام عالم در زیربال وپرعدالتش است .

سکندر صفت روم تا چین تراست
گر او داشت آئینه آئین تراست

محصول بیت ـ مانند اسکندر از روم تاچین آن تست . اگر او آئینه داشت، توهم آیین سلطنت و قانون حکمت داری .

بجای سکندر بمان سالها
بدانا دلی کشف کن حالها

محصول بیت ـ سالهای متمادی بجای اسکندر در سلطنت پایدار باش: چون اسکندر بدنیا مسلط باش وبدانادلی احوال دنیا را کشف کن یعنی باعلم دل مشگلات عالم راحل و کشف کن.

چو دریای وصفت ندارد کنار
مدیحت کنم بر دعا اختصار

محصول بیت ـ چون دریای وصف تو کنار ندارد یعنی حد و پایانی برای وصفت متصور نیست پس مدحت را بایك دعا مختصرمیکنم . یعنی بدعا گوئیت مشغول میشوم .

ز نظم نظامی که چرخ کهن
ندارد چو او هیچ زیباسخن

محصول بیت ـ از نظم نظامی که چرخ کهن ، سخن زیباتر از نظم او ندارد. یعنی دنیا شاعر نغز گویی مثل نظامی بخود ندیده است . نظیر او بدنیا نیامده است.

بدارم به تضمین سه بیت متین
که نزد خرد به ز در ثمین

محصول بیت ـ از نظم نظامی به طریق تضمین سه بیت محکم میاورم که عقل ارزش آن را بالاتر از مرواریدقیمتی میداند . حاصل : از اسکندرنامه نظامی سه بیت تضمین میکنم :

از آن بیشتر کاوری در ضمیر
ولایت ستان باش و آفاق گیر

بیش ـ با بای عربی به معنای زیاده . کاوری . که حرف بیان. ولایت ستان ترکیب وصفی : کشورگیر . آفاق گیرهم ، ترکیب وصفی است : جهانگیر .

محصول بیت ـ بیشتر ازآن عزمی که در تسخیرممالك داری ، کشورگشای وجهانگیر باش . یعنی بیش‌از بیش به فتح ممالك همت گمار .

زمان تا زمان از سپهر بلند
بفتح دگر باش فیروزمند

محصول بیت ـ زمان تازمان ، یعنی دائماً بـا تأییدات آسمانی به فتح دگر منصور و مظفر باش . مراد همیشه منصور ومظفر باش .

ازآن می که جان داروی هوش‌داد
مرا شربت و شاه را نوش باد

محصول بیت ـ ازآن می که‌جان به عقل دارو داد یعنی دوا داد برایم‌شربت وشاهرا نوش دارو باشد . یعنی بمن صفا وبه‌شاه ذوق و راحت بخشد .

کسیکه مصرع اول‌را: جان‌دار ، وی،هوش‌داد گرفته، وبه‌معنای سلاحدار حکم کرده . در وهم عمیق فرو مانده است. رد شمعی

ولە ایضاً

مغنی نامه

مغنی کجائی بگلبانگ رود
بیاد آور آن خسروانی سرود

بگلبانگ رود ، مرهون مصرع دوم . رود ، ساز زهداری است .

محصول بیت - ای مغنی کجائی ، با صدای بلند ساز ، سرود خسروانی را بخاطرمان بیار. مراد : همراه ساز آهنگ خسروانی بخوان .

بمستان نوید سرودی فرست
بیاران رفته درودی فرست

نوید ــ مژده را گویند . سرودی ، یا حرف وحدت ویا حرف تنکیر . یاران رفته ، اضافه بیانیه . درودی ، یا حرف وحدت یا تنکیر .

محصول بیت - ای مغنی برای مستان سرود : آواز مـژده بفرست و یاران گذشته را تحیت وسلام ارسال کن .

مغنی نوای طرب ساز کن
بقول و غزل قصه آغاز کن

محصول بیت - ای مغنی نوای شادی را ساز کن وباقول وغزل قصه را آغاز کن . قول وغزل ، نام نوعی از فنون نغمات است .

که بار غمم برزمین دوخت پای
بضرب اصولم درآور ز جای

بار غمم ــ اضافه بیانیه ومیم متکلم درمعنا به پای مربوط است بضرب اصول،

با حرف مصاحبت واضافه لامیه ومیم در معنا به‌جای مربوط است .

محصول بیت ـ زیرا بارغم پایمرا برزمین میخکوب کرده، پس بضرب‌اصول مرا از جایم بلندکن . یعنی به شوق‌آیم ورقص کنم .

مغنی از آن پرده نقشی بیار
ببین تاچه گفت از حرم پرده دار

پرده‌دار ، دربان را گویند .

محصول بیت ـ ای‌مغنی از آن پردهٔ‌عشق نقشی‌بیار یعنی نقشی‌به‌آوازبخوان وببین که دربان عشق چه گفت : از عشق چه خبر داد .

چنان برکش آواز خنیاگری
که ناهید چنگی برقص آوری

خنیاگر ـ آوازه‌خوان وخنیا: آواز ویا حرف مصدری . که ، حرف تعلیل. ناهید : ستارهٔ زهره است . ناهید چنگی ، اضافه بیانی .

محصول بیت ـ ای مغنی چنان‌آواز خنیاگری را بلندکن که‌ناهید چنگی را برقص‌آوری . یعنی به مجرد اینکه آوازترا بلندکنی زهره شوقی پیدا میکند. وبرقص در میاید.

مغنی دف و چنگ را ساز ده
بیاران خوش نغمه آواز ده

محصول بیت ـ ای مغنی دف وچنگ را ساز ده: صدای دف وآهنگ چنگ را باهم تلفیق‌ده . یعنی با نغمه‌های خوش . بیاران‌آوازده که خبردار شوند وهمراه دف وچنگ‌آهنگ بگیرند .

رهی زن که صوفی بحالت رود
وصالش بمستی حوالت رود

مراد از «ره» پرده ونغمه است . که ، حرف رابط صفت. صوفی مبتدا. بحالت رود ، خبر مبتدا . وصالش ، مبتدا و مابعدش خبرش .

محصول بیت ـ نغمه‌ای بزن که‌صوفی‌حالتی‌ووجدی پیدا کند وصالش بمستی حواله شود . یعنی مست گردد و بجانان برسد ، حاصل : در عالم مستی وصال دستش دهد .

مغنی بزن چنگ در ارغنون
ببر از دلم فکر دنیای دون

محصول بیت ـ ای‌مغنی به ارغنون چنگ بزن : یعنی ارغنون بزن واز دلم فکر دنیای پست را بیرون کن .

مگر خاطرم یابد آسایشی
چو نبود ز غم با وی آلایشی

محصول بیت ـ ای مغنی ارغنون‌بزن ، شاید که خاطرم‌آسایش وراحت‌یابد چون وقتی دل را غم نگرفته یعنی وقتی خاطر آدمی غم‌آلوده نباشد ازآهنگ ساز ، آسایشی پیدا میکند .

مغنی بیا با منت جنگ نیست
کفی بر دفی نه‌گرت چنگ‌نیست

کفی ـ یا حرف وحدت ویا حرف تنکیر . دفی ، یا حرف وحدت .

محصول بیت ـ ای مغنی بیا، با من که سر جنگ نداری ، پس کف دستت را بردفی‌بزن ، اگرچنانکه چنگ وچغانه نداری . مراد : اگر چنگ نداری لااقل بادف آوازی سر بده .

شنیدم که چون می‌رساند گزند
خروشیدن دف بود سودمند

محصول بیت ـ شنیدم وقتی شراب آسیب میرساند ، آنموقع خروشیدن دف مفید واقع میشود ، یعنی گزند خماری را برطرف میکند .

مغنی کجائی که وقت گلست
ز بلبل چمنها پر از غلغلست

محصول بیت ـ ای مغنی کجائی که فصل گل است یعنی زمان عیش و نوش

است و غلغل بلبل‌چمنها را پر کرده یعنی چمن از آواز بلبل پراست .

همان به‌که خونم بجوش آوری
دمی چنگ را در خروش آوری

محصول بیت ـ همان بهتر است که دمی‌چنگ بزنی وخونم را بجوش آوری یعنی با شنیدن صدای چنگی که میزنی بسر ذوق و شوق آیم وخونم بجوش آید .

مغنی بیا عود بر ساز کن
نو آئین نوایی نو آغاز کن

محصول بیت ـ ای مغنی بیاو عودرا ساز کن یعنی‌عودترا مرتب کن و آمادهٔ نواختنش کن آنگاه نوائی با اسلوب جدیدآغاز کن .

بیك نغمه درد مرا چاره ساز
دلم نیزچون خرقه صد پاره ساز

محصول بیت ـ با یك نغمه درد مرا چاره کن ودلم را چون‌خرقه‌ام صدپاره کن . یعنی نغمه‌ای بزن که از شوق خرقه‌ام را پاره‌پاره کنم .

مغنی چه باشد که لطفی کنی
زنی بازم آتش بدل افکنی

محصول بیت ـ ای‌مغنی چه میشودا گر لطفی کنی‌واز نو بدلم آتش‌بیافکنی . یعنی اگر بازدن نی‌آتش شوق بدلم افکنی، دربارهٔام لطفی کرده‌ای .

برون آری از فکر خود یکدمم
بهم بر زنی خانمان غمم

محصول بیت ـ لطفی کنی ومرا ازفکرم دمی‌بیرون آری‌وخانمان غم رابرهم بزنی ونابود کنی . یعنی‌اگر غم را ازمن بگیری : غم دلم را برطرف کنی دربارهٔام احسان کرده‌ای .

مغنی کجائی نوایی بزن
بما بی‌نوایان صلایی بزن

محصول بیت ـ ای‌مغنی کجائی ، نوائی وپرده‌ای بزن وبما بینوایان صلائی

بزن . یعنی خبرمان کن که سازت را گوش کنیم : برای شنیدن ساز خبرمان کن .

چو خواهد شدن عالم از ما تهی
گدائی بسی به که شاهنشهی

محصول بیت ـ چون عالم از ما تهی خواهد شد یعنی چون ما خواهیم مرد پس گدائی خیلی بهترازپادشاهی است. زیرا گدا در دنیا مال‌وچیزی‌باقی نمیگذارد که حسرتش را بخورد ، اما پادشاهان برعکس یعنی حسرت و ندامتشان بی‌نهایت است .

مغنی بگو قول و بردار ساز
که بیچارگان را توبی‌چاره ساز

قول ـ قسمی است از فن نغمه سرائی . چاره ساز ، ترکیب وصفی : چاره کننده .

محصول بیت ـ ای مغنی ساز را بردار و قول بخوان : ساز را بدست گیر و آوازی بخوان زیرا چاره ساز بیچارگان توئی.

تو بنمای راه عراقم برود
که بنمایم از دیده من زنده‌رود

برود ـ باحرف مصاحبت. ورود بمعنای نهرومعنای دیگرش‌زه ساز وهمچنین نام سازی است . زنده رود . نهری است در اصفهان .

برود ، به طریق ایهام واقع شده زیرا از شیراز به‌اصفهان‌از کنار رودخانه‌ای باید رفت.

محصول بیت ـ ای مغنی توراه اصفهان را بمن بارودنشان بده . یاخودنغمهٔ عراق را باآهنگ ساز بنواز ، تا که از چشمم رودخانهٔ زاینده رود را جاری سازم مراد : گریه‌ها بکنم‌واشکها بریزم .

مغنی بیا بشنو و کار بند
ز قول من این پند دانا پسند

محصول بیت ـ ای‌مغنی بیا واین پند وسخن داناپسند مرا بشنو وبه‌کاربر .

یعنی از سخن من این پند را قبول کن .

چو غم لشکر آرد بیارا صفی
بچنگ و ربابی و نای و دفی

ربابی ـ یا حرف تنکیر است .

محصول بیت ـ وقتی غم برویت لشکر میکشد یعنی وقتی غم وغصه بر تورو میآورد وچیره میشود ، صفی از چنگ و رباب و نای ودف بیارای . یعنی غموم را با اینها از خود دفع کن .

مغنی تو سر مرا محرمی
زمانی بنی زن دم همدمی

محصول بیت ـ ای مغنی تو محرم اسرار منی ، پس اندکی با نی دم همدمی بزن یعنی با نی یارو همدم ناله ما باش

بمی دورکن از دلت گر غمیست
دمی درنیی زن که عالم دمیست

محصول بیت ـ اگر در دلت غمی هست ، با باده دورش کن ودمی نی بزن که دنیا دمی است ، یعنی دنیا نفسی بیش نیست . حاصل: این دنیا بر کسی پایدار نیست.

مغنی کجائی بزن بربطی
بیاساقی از باده پرکن بطی

بربط ـ به فتح دوبا نوعی ساز را گویند . بط: نوعی ظرف پهنی است مخصوص شراب: «ظرفی که سطح اتکا اش پهن است».

محصول بیت ـ ای مغنی کجائی سازی بزن . ای ساقی توهم بیا بط را پراز شراب کن یعنی سبو وصراحی را پر کن .

که باهم نشینیم وعیشی کنیم
دمی خوش برآریم وطیشی کنیم

طیش ـ سبکی وآرامش حاصل از شادی را گویند .

محصول بیت ـ ای‌ساقی بط را پر کن که باهم بنشینیم و عیش وصفا کنیم و نفس راحت برآریم و شادی کنیم . مراد شادی و شادمانی کنیم و به عیش و عشرت بپردازیم. حاصل:دمی خوش‌باشیم.

معنی ز اشعار من یك غزل
باهنگ چنگ آور اندر عمل

محصول بیت ـ ای مغنی از اشعار من غزلی با آهنگ چنگ به عمل بیار یعنی همراه آهنگ چنگ غزلی بخوان .

که تا وجد را چاره سازی‌کنم
برقص آیم و خرقه بازی کنم

محصول بیت ـ این کار را بکن که برای یافتن وجد و حالت چاره‌ای یابم و برقص آیم و خرقه بازی کنم : یعنی خرقه را از تن دربیارم و بیرون بیندازم.

بمستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت

محصول بیت ـ در عالم مستی دراسرار سفته میشود: سفتن : «سوراخ کردن» زیرا درعالم بیخودی نمیشود راز را نهان‌داشت. یعنی‌مست هرچه بخاطرش برسدپنهان نمیکند وهمه را میگوید .

مغنی ملولم دوتایی بزن
بیکتایی‌ء او سه تایی بزن

محصول بیت ـ ای مغنی ملولم ، ساز دو سیمه بزن ، بحق یکتائی خداوند سازسه سیمه بزن . حاصل : سازیکه دوسیم ویا سه سیم دارد . خلاصه هرچه بدستت میرسد بزن .

مغنی بساز این نو آئین سرود
بگو با حریفان بآواز رود

محصول بیت ـ ای مغنی این‌آوازی که بسبك جدید است بزن وبا آواز رود

به حریفان بگو .

روان بزرگان ز خود شادکن
ز پرویز و از باربد یاد کن

مراد از «پرویز» خسرو است : خسروپرویز . باربد ، بفتح بای دوم نوازندهٔ مشهور خسرو است .

محصول بیت - ای مغنی از پرویزوباربد یادکن بدین وسیله روان‌بزرگان را شادکن یعنی سلاطین گذشته و نوازندگانشان را بخاطر بیار که هیچ کس دردنیا باقی نیست . خلاصه دنیا به کسی وفا نکرده است وبماهم نخواهد کرد .

سرفتنه دارد دگر روزگار
من و مستی و فتنهٔ چشم یار

محصول بیت - باز روزگار خیال فتنه دارد : میخواهد فتنه‌ای برپا کند پس من ومستی وفتنهٔ چشم یار : یعنی من هرگز مستی را ترك نمیکنم واز فتنهٔ چشم یار جدا نخواهم شد .

درین خونفشان عرصهٔ رستخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز

محصول بیت - در این میدان رستاخیز خونفشان ، تو خون صراحی‌وساغر را بریز . این‌مصرع احتمال دارد بدو معنا تعبیر شود: توخون‌صراحی وساغر بریز یعنی شرابیکه در داخل این ظروف است بنوش . یا خود خون اینها را بریز. یعنی بشکنشان تا شرابشان بریزد بیرون .

همی بینم از دور گردون شکفت
ندانم کرا خاك خواهد گرفت

شکفت ــ دراینجابه کسرشین وکاف عربی‌است. به ضم شین‌وکاف هم لغت‌است خلاصه حرکتها تابع قافیه است .[1]

محصول بیت - از دور گردون در شگفتم یعنی تعجب میکنم چون نمیدانم

۱ــ بگاف فارسی است . مترجم

کرا در خاك خواهد گرفت . یعنی کرا خواهد کشت و به گور خواهد برد. حاصل: فنا برای همه مقدر است منتها معلوم نیست که آدم چه موقع خواهد مرد .

فریب جهان قصهٔ روشنست
ببین تاچه زاید شب آبستن است

محصول بیت - مکر وفریب جهان مسئله‌ای واضح است حیله‌کاری دنیا برای همه معلوم است . ببین تاچه زاید شب آبستن است . این مضمون در ساقی‌نامه مرور شد .

بیا در جهان دل منه زینهار
کسی بر سر پل ندارد قرار

محصول بیت - زنهار باین‌دنیا دل‌مبند،زیرا کسی برسر این پل قرار ندارد، یعنی‌دنیا محل توقف وقرار نیست . البته هر که‌آمده رفتنی است .

همان منزلست این جهان خراب
که دیدست ایوان افراسیاب

محصول بیت - این جهان خراب همان منزل است که افراسیاب دیده است. یعنی این دنیا را خیلی پادشاهان دیده‌اند .

همان منزلست این بیابان دور
که‌گم شد درو لشکر سلم وتور

محصول بیت - این بیابان دور یعنی این منزل طولانی و دور ، همان است که لشکرسلم وتور درآن گم گشت. سلم وتور وایرج، اولاد فریدون‌بودند که‌ایرج بزرگترشان بود وبرای تصاحب تخت فریدون از دو برادرش لایقتر بود پس‌سلم و توربوی حسد ورزیدند و کشتندش. اما منوچهر نوهٔ دختری ایرج عاقبت قاتلین پدر بزرگش را کشت . در بعضی تاریخها اینطور نوشته .

کجا رای پیران لشکر کشش
کجا شیدهٔ ترك خنجر کشش

پیران ــ نام یکی از پهلوانان‌افراسیاب است ، وبه‌لشکر افراسیاب هم پیران

گویند . شیده ، نام پسر افراسیاب است که شجاع و بزن بهادر بوده .

محصول بیت ـ رای‌وتدبیر پیران‌لشکر کش کجا رفت . وشیدهٔ ترك شمشیر کش کجا رفت . یعنی همگی بفنا رفتند وهیچ کس در این دنیا باقی نمیماند .

نه تنها شد ایوان قصرش بباد
که‌کس دخمه‌اش هم ندارد بیاد

دخمه ـ در عربی به‌معنای «لحد» است .

محصول بیت ـ از اینها که نام بردیم نه تنها ایوان وقصرشان بباد رفت، بلکه هیچ کس قبرشان را هم بیاد ندارد . یعنی قبر هیچیك اینها را کسی نمیداند که کجاست .

یکی را قلم زن کند روزگار
یکی را دهد تیغ در روزکار

روزکار : روز جنگ .

محصول بیت ـ روزگار یکی را قلم زن میکند یعنی نویسنده ومنشی میکند و بیکی هم روز جنگ شمشیر میدهد. مراد: هر کسی بهر کاری ساخته شده. حاصل: خداوند مردم را خدمتکار همدیگر خلق کرده است . یعنی یکی را خیاط ویکی را کفاش ویکی را نانوا و آشپز.

وله ایضاً

مثنوی

سگ بر آن آدمی شرف دارد
کـه دل دوستان بیـازارد

محصول بیت ـ سگ بر آن انسانی که دل دوستان رامیرنجاند شرف دارد.

این سخن را حقیقتی بـاید
تا معانـی بدل فرود آید

محصول بیت ـ برای اینکه این‌سخن بدل نشیند باید حقیقت و ماهیتش را گفت .

کادمی با تو دست در مطعوم
سگ زبیرون بر آستان محروم

محصول بیت ـ زیرا آدمی با تو یکجا غذا میخورد : با هم غذا میخوریداما سگ در بیرون ، درآستانه محروم می‌نشیند ، اگر استخوانی بدهی میخورد واگر هم ندهی صبر میکند . علی کل‌حال آستانت را ترك نمیکند .

حیف باشدکه سگ وفا دارد
و آدمـی دشمنی روا دارد

محصول بیت ـ حیف است که سگ وفا داشته باشد وآدمی دشمنی کند یعنی حیف است که سگ وفادار باشد وآدمی بیوفا .

ایـا ریـح‌الصبا قلبی کئیب
مشامـی من بخورك یستطیب

کئیب، بروزن‌فعیل به معنای فاعل‌یعنی‌غم وغصه‌دار. قلبی،تقدیر أمرفوع‌مبتدا

و کئیب ، لفظاً مرفوع خبرش . مشامی ، تقدیراً مرفوع مبتدا ویستطیب خبر مبتدا. ومن بخورك متعلق به یستطیب .

محصول بیت - ای بادصبا دلم غمناك وغصه‌دار استَ ودماغم از بخورت معطر شده .

بخور ، به فتح «با» درست است نه بضم .

گذاری کن سحر برطرف گلزار
بسرو و گل ز ما پیغام بگزار

محصول بیت - ای صبا هنگام سحر از گلزار بگذر وپیغام مارا به سرو و گل برسان . پیغامی که میفرستد مضمون دو بیت زیر است که بطریق لف و نشر مرتب آمده.

تو بارویش زحسن ای گل مزن لاف
که زر دوزی نداند بوریا باف

محصول بیت - ای گل تو با بودن روی جانان از زیبائی لاف مزن : ادعامکن که من مثل روی او زیبایم . زیرا بوریا باف نمیتواند زر دوری کند . یعنی توچون بوریا باف وجانان چون زر دوز است .

مناز ای سرو با بالاش از قد
که با قدش یقین می‌افتی ازحد

محصول بیت - ای سرو در مقابل قدوبالای جانان توبقد وقامت فخر مکن یعنی مگو که اگر او قد موزون دارد منهم دارم زیرا مسلم است که در برابر قد او تو از قدر می‌افتی . یعنی از اینکه مقدارخود ترا نمیدانی ارزش ومقام اعتدال‌خود را از دست میدهی .

بیا ساقی که ایام بهارست
برغم او که او پرهیز کارست

محصول بیت - ای‌ساقی بیا که ایام بهاراست. علی‌رغم آنکه پرهیز کاراست.

شراب ارغوانی با غوانی
همی خور تا توانی می‌توانی

شراب ارغوانی، اضافه بیانی . با حرف مصاحبت ، غوانی ، جمع غانیه: یعنی زن نازك اندام، خلاصه بزنی که از لحاظ داشتن زیبائی احتیاج به زینت ندارد غانیه گویند. همی‌خور ، فعل امر مفرد مخاطب، تاحرف توقیف .

می‌توانی بدل از توانی و هردو توانی ، فعل مضارع مفرد مخاطب ویاها ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ تا میتوانی شراب قرمز را با مصاحبت نگاران نازك اندام نوش کن .

کسیکه گفته است : غوانی، جمع غانیه وبه‌معنای : زنان محبوبهٔ آوازخوان آمده . این مفسر دروهم مانده است . رد شمعی

مده درگوش ره پند ادیبان
چه پندشان چه آواز خطیبان

محصول بیت ـ ای‌ساقی همراه غوانی باده بخور و گوش به پند ادیبان‌مده، زیرا چه‌آواز خطیبان، یعنی همانطور که به سخنان‌خطیبان گوش‌نمیدهی، پند ادیبان راهم نشنیده بگیر : گوش‌نکن .

همین میگویدت درباغ بلبل
که جام ازکف منه در موسم گل

محصول بیت ـ بلبل در باغ همین حرف را میزند: که در فصل گل جام‌باده را از دست منه . یعنی در موسم گل باده بنوش .

غنیمت دان وصال گل غنیمت
بمی خوردن مصمم کن عزیمت

محصول بیت ـ وصال گل را غنیمت بدان‌غنیمت وبرای می‌خوردن نیتت را

مصمم کن : عزمت را راسخ کن . یعنی البته می بخور .

مشو غافل که فرصت میشود فوت
دمادم وقت عشرت میشود فوت

محصول بیت ـ غافل مشو که فرصت فوت میشود و دمبدم وقت‌عیش‌وعشرت از دست میرود . یعنی وقت عشرت دائمی نیست . پس نباید فرصت را فوت کرد .

ز حافظ گوش کن این پند یکدم
همی زن جام می والله اعلم

محصول بیت ـ این پند را دمی از حافظ بشنو یعنی بپذیر وقدح باده را درکش که الله اعلم . یعنی باده بخور که اسرار خفیه را خدا اعلم است . پس که آمرزیده میشود و که نمیشود فقط حق تعالی آگاه است . مثنوی

هرکه آمد در جهان پرز شور
عاقبت میبایدش رفتن بگور

محصول بیت ـ هر کس که باین عالم پرغوغا وفتنه آمده . عاقبت باقتضای دنیا باید برود . یعنی عاقبت باید بمیرد ودر گور بخوابد .

در ره عقباست دنیا چون پلی
بی‌بقا جایی و ویران منزلی

محصول بیت ـ دنیاچون‌پلی‌است در راه آخرت، در واقع‌جای بی‌بقا ومنزل ویرانی است . یعنی چون پل که محل عبور است این دنیا هم دار قرار نیست .

دل منه براین پل پرترس وبیم
برگ ره ساز و مشو اینجامقیم

محصول بیت ـ براین‌پل‌ترسناك دل مبند، علاقمند مباش. بلکه توشهٔ راهرا آماده کن وخیال اقامت در اینجا نداشته‌باش. مراد: به زادآخرت متوجه باش که دنیا بسیار فانی است .

نزد اهل معنی این‌کاخ سپنج
هست چون ویرانهٔ خالی زگنج

محصول بیت ـ این سرای عاریتی دو در : یعنی دنیا در نزد اهل معنی‌چون

ویرانه ایست خالی از گنج .

راستی در حقیقت سفته‌اند
عارفان کین خانه را خان گفته‌اند

محصول بیت ـ راستی درحقیقت سفته‌اند . سفته‌اند : سوراخ کرده‌اند یعنی سخنی چون گوهر گفته‌اند. مراد: عارفان که باین خانه دنیاخان گفته‌اند سخنی چون گوهر برشته کشیده‌اند

مقصود: کسانیکه خانهٔ دنیا را به‌خان تشبیه کرده‌اند، بسیار خوب فرموده‌اند.

خان اقامت را نشاید درگذر
این جهان باکس نماند درگذر

محصول بیت ـ این بیت برای بیت سابق درمقام تعلیل واقع شد.در گذرگاه، خان شایستهٔ اقامت نیست . یعنی درجایی که باید بگذری و بروی خان اقـامت را نشاید : این دنیا برای هیچ کس باقی نمیماندپس از این جهان بگذر یعنی فکر قرار مکن که اینجا مقام قرار وثبات نیست .

دور باش از دوستی مال وجاه
زانکه مالت مارو جاهت هست چاه

محصول بیت ـ از دوستی مال وجاه بگذر یعنی سودای مال ومقام را ترك کن زیرا مال برایت بمنزلهٔ مار ومنصب چاه یعنی زندان است .

من گرفتم خود تویی بهرام گور
خواهی افتاد آخر اندر دام گور

محصول بیت ـ گرفتم که تو بهرام گوری: یعنی فرض کنیم که پادشاه مقتدری هستی آیا غیر از اینست که عاقبت بدام گور خواهی افتاد یعنی عاقبت مرگ مقرر است .

گر نه کوری گور می بین گفتمت
یك زمان بی‌کار منشین گفتمت

محصول بیت ـ اگر کور نیستی پس قبررا تماشا کن ، من گفتمت یعنی دربارهٔ

جایی فکر کن که عاقبت خواهی رفت .

باز گفتمت که آنی بیکارمنشین . مراد بزاد آخرت مشغول باش و بیهوده نشین .

هیچکس رانیست زین منزل گزیر
از گدا و شاه و از برنا و پیر

محصول بیت ـ هیچ کس را از این منزل قبر گزیر نیست . یعنی همه لابدند که باین‌منزل قبر نزول نمایند چه گدا وچه پادشاه وچه جوان وچه‌پیر. مراد : همه ناگزیرند . حاصل همه لابدند .

در رساله‌ای در شرح بیتی از گلستان ، عبارت گزیر وناگزیررا خوب‌تحقیق کرده‌ام . طالبین رجوع کنند بآنجا .

ای که بر ما بگذری دامن‌کشان
حافظ الحمدی‌همی‌خواهد بخوان

محصول بیت ـ ای‌آنکه دامن کشان وباطمأنینه از روی قبر ما میگذری ، حافظ از تو یك فاتحه میخواهد : برسر قبرش یك فاتحه بخوان یعنی برای‌روحش فاتحه بخوان . وله ایضاً

قصیده

خواجه این قصیده را در مدح شاه شجاع فرموده است .

شدعرصهٔ زمین چو بساطارم جوان
از پرتو سعادت شاه جهانستان

عرصهٔ زمین ـ اضافه بیانیه . بساط ارم ، اضافه لامیه وشاه جهانستان ، اضافه بیانیه. جهانستان ، ترکیب وصفی ازمصدر ستانیدن: جهان گیرنده یعنی جهان گیر.

محصول بیت ـ بهار آمد وروی زمین چون بهشت باطراوت گشت و همه‌جا از پرتو سعادت شاه جهان ستان سبز وخرم‌شد . مراد : آثارسعادت شاه بر بسیط‌زمین رونق وفر بخشید .

خاقان‌شرق‌وغرب که‌درشرق‌وغرب‌اوست
صاحبقران و خسرو شاه خدایگان

طبق اصطلاح تاریخها به پادشاه چین « خاقان » گویند ، چنانکه به شاه روم قیصر وشاه عجم راخسرو گویند . شاه خدایگان،اضافه بیانیه . خدایگان یعنی‌جلیل وبزرگ .

محصول بیت ـ شاه مذکور خاقان‌شرق وغرب است : در شرق وغرب خسرو صاحبقران و پادشاه مقتدری است . یعنی در تمام عالم یگانه پادشاه تنها وی‌است .

خورشید ملک پرور وسلطان دادگر
دارای دادگستر وکسری کی‌نشان

خورشید ملك پرور ـ اضافه بیانی ، ملك پرور ترکیب وصفی : آباد کنندهٔ مملکت . سلطان دادگر ، اضافه بیانیه . دادگر . دارای دادگ ، اضافه

بیانی ، دارا در اینجا به معنای حاکم است اگرچه نام یکی از پادشاهان قدیم بوده. دادگستر. ترکیب وصفی یعنی بسط دهندهٔ عدل خلاصه یعنی «عادل». کسری کی نشان، اضافه بیانیه . کسری ، معرب خسرو ، به اسلوب عجم «را» مکسور خوانده میشود اما عرب به فتح آن میخواند . کی نشان صفت مرکب ، یعنی دارای آثار و نشانه کی چون «کی» نام پادشاهی است . جایـز است در اینجا نشان از نشانیدن باشد یعنی نشاننده برتخت شاهی : اعطاء کنندهٔ شاهی .

محصول بیت ـ واو خورشید ملك پرور و پادشاه عادل و دارای دادگستر و کسری کی نشان است .

سلطان نشان عرصهٔ اقلیم سلطنت
بالانشین مسند ایوان کن فکان

سلطان نشان ، ترکیب وصفی: نشانندهٔ پادشاه یعنی اعطا کنندهٔ سلطنت. سلطان نشان عرصهٔ اقلیم سلطنت ، اولی اضافه لامیه ودوتای دیگر اضافه بیانیه بالانشین، صفت مرکب : صدر مجلس نشین . بـالانشین مسند ، از قبیل اضافه اسم فاعل به مفعولش . مسندایوان ، اضافه لامیه. کن فکان ، اضافه بیانیه و عبارت است ازعناصر وافلاك .

محصول بیت ـ شاه مذکور اعطاء کنندهٔ شاهی درعرصهٔ اقلیم سلطنت وصدر نشین مسند ایوان کن فکان است .

اعظم جلال دنیی و دین آنکه رفعتش
دارد همیشه توسن ایام زیر ران

محصول بیت ـ جلال اعظم دنیا ودین است که رفعتش توسن ایام را همیشه زیر ران دارد . یعنی توسن ایام همیشه مطیع وی است .

جلال الدین ، لقب وشجاع، نامش است.

دارای دهر شاه شجاع آفتاب ملك
خاقان کامکار و شهنشاه نو جوان

محصول بیت ـ فرمانروای دنیا شاه شجاع ، آفتاب ملك خاقان ، شاهنشاه

کامروا و نوجوان آنکه با القاب مذکور ملقب شده شاه شجاع است .

ماهی که شد بطلعتش افروخته زمین
شاهی که شد بهمتش افراخته زمان

محصول بیت ـ شاه شجاع ، ماهی است که بطلعتش یعنی با رویش زمین را روشن‌ساخت . وشاهی است که باهمتش زمان رفعت یافت: زمانه رونق پیدا کرد.

سیمرغ وهم را نبود قوت عروج
آنجا که باز همت او سازد آشیان

سیمرغ و هم ـ اضافه بیانیه . قوت عروج ، مصدر به مفعولش اضافه گشته بازهمت، اضافه بیانیه.

محصول بیت ـ آنجا که بازهمت او آشیانه سازد ، سیمرغ وهم را نبود قوت عروج : هر گز همتش وهم پذیر نیست

حکمش روان چو بادباطراف بروبحر
مهرش نهان چوروح دراعضای انس وجان

محصول بیت ـ فرمانش چون باد در بر وبحر روان است ومهرش چون روح دراعضای انس وجان نهان شده . یعنی مهرومحبت وی درقلب همه مضمر گشته : همه اورا دوست دارند.

ای صورت تو ملک جمال و جمال ملک
وی طلعت توجان جهان وجهان جان

محصول بیت ـ ای شاه صورت تو ملک جمال وجمال ملک است یعنی کشور زیبائی است وسلطنت جمال، وای که طلعت توجان جهان وجهان جان است، خلاصه تو روح جهان وجهان روحی.

تخت تورشك مسند جمشید وکیقباد
تاج تو غبن افسر دارا و اردوان

محصول بیت ـ تخت تورشك مسند جمشید و کیقباد : یعنی مسند شاهی آنها

به تخت تورشك میورزد زیرا تخت توازتخت جمشید و کیقباد اعلی وزیباست و تاج تو باعث شکست افسردارا و اردوان شده است ، مراد : رونق وفر آنها راازبین برد واعتباری برایشان باقی نگذاشت .

گر در خیال چرخ فتد عکس تیغ تو
از یکدگر جدا فتد اجزای توامان

توامان ـ برج جوزاست .

محصول بیت ـ اگرعکس شمشیرترا آسمان بخیالش بیاورد اجزای جوزا ازترس ازیکدیگرجدا میشود .

جوزا ، شبیه به‌انسانی است که ازکمر ببالا دو پیکر دارد ، چنانکه سابقاً در باره‌اش تحقیق کردیم. اینجا مراد بیان قدرت قاهرهٔ پادشاه است که فی‌الواقع بهادر بوده چنانکه شرحش گذشت،

تو آفتاب ملکی و هرجا که میروی
چون سایه ازقفای تو دولت بود روان

روان صفت مشبهٌ ازرویدن.

محصول بیتـ تو آفتاب ملکی بهر کجا که میروی،دولت چون‌سایه بدنبالت کشیده میشود. یعنی دولت ازتومنفك نمیشود.

ارکان نپرورد چوتوگوهر بهیچ قرن
گردون نیاورد چوتواختر بصد قران

مراد ازارکان «عناصراربعه» میباشد.

محصول بیت ـ درهیچ قرنی عناصراربعه (دنیا) گوهری چون ترا نتوانسته بپرورد . و اگر قرنها بگذرد ، روزگار اختری چون ترا نمیاورد : تو بی نظیر و بی‌مانندی .

بی طلعت تو جان نگراید بکالبد
بی نعمت تو مغز نبندد دراستخوان

نگراید. فعل نفی مضارع مفرد غایب. کالبد: قالب است اینجا یعنی جسم‌مغز،

مراد مغز استخوان است. نبندد ، فعل نفی مضارع : نمی‌بندد یعنی حاصل نمیشود .

محصول بیت- بی‌روی‌توجان بجسم‌تمایل‌پیدا نمیکند و بی‌نعمت‌تو استخوان، مغز نمی‌بندد.

هر دانشی که در دل دفتر نیامدست
دارد جواب خامهٔ تو بر سر زبان

دانش ــ اسم مصدر به معنای دانستن و اینجا مراد علم است . و مراد از دفتر «کتاب» میباشد، چنانکه مکرراشاره کرده‌ایم

محصول بیت - هرعلمی که در کتاب نوشته نشده جواب آن را قلمت درنوك زبان دارد. یاخودقلمت جواب آن را میدهد: جوابش درنوك قلمت حاضراست .

دست ترا بابر که یارد شبیه کرد
چون‌قطره‌قطره‌این‌دهدو بدره‌بدره‌آن

محصول بیت - که قادراست که دست ترا بابر تشبیه کند : یعنی هیچ کس نمیتواند، زیرا ابر قطره قطره میدهد. اما دست توبدره بدره : باکیسه می بخشد. **بدره** : معادل است باده هزارسکه .

با پایهٔ جلال تو افلاك پایمال
و زبحر جود دست تو در دهر داستان

محصول بیت - ازپایه ومرتبهٔ عظمت‌تو،افلاك پایمال است یعنی مقام ومرتبهٔ جلالت ازافلاك بالاتراست واز دریا وبحر سخای دست تو، در روزگارداستانها گفته شده .

مراد : پایه وجلالت از افلاك اعلاتروجود وسخاوتت ازدریا بیشترومشهورتر گشته .

بر چرخ علم مهری وبرفرق‌عقل تاج
درچشم‌فضل‌نوری ودرجسم ملك جان

محصول بیت- برفلك علم ، خورشیدی ، وبرفرق‌عقل تاجی، در چشم فضل

نور ، ودرجسم سلطنت ومملکت جانی. ملك ، به ضم میم وسکون لام لفظ مشتر[1] است بین پادشاهی ومملکت.

علم ازتو باکرامت وعقل‌ازتوبافروغ
شرع‌ازتو درحمایت ودین‌ازتودرامان

محصول بیت ـ علم ازتوباکرامت: یعنی به سبب وجودتومکر عزز گشته است وعقل از توفروغ یافته یعنی منور و روشن شده است شرع هم درحمایت‌توست: یعنی حامی‌شرع توئی.

ودین اسلام درسایهٔ تودرامن وامان‌است: یعنی تودین راازتغییر وتبدل‌مصون ومح ظ میداری.

ای خسرو منیع جناب و رفیع قدر
وی داور عدیم مثال و عظیم شان

منیع ـ دراینجا به معنای بلنداست چنانکه پایهٔ منیع وپایگاه منیع گویند که به معنای بلند است . منیع جناب ، اضافه اسم فاعل به فاعلش . رفیع قدر و عدیم مثال ، هکذا

محصوا تـ ای شاه بلندآستان وبلن مرتبه. وای فرمانروای عدیم مثال وعظیم‌الشأن

ای آفتاب ملك ک، در جنب همتت
چون ذرهٔ حقیر بود گنج شایگان

در زمان قدیم دفینهٔ بزرگی که در جایی پیدا میشد ، چنین دفینه را گنج شا ن میگفتند ، بعدها به هرمال فراوان و وافر به طریق تشبیه گنج شایگان ند .

محصول بیتـ ای آفتاب سلطنت، در مقابل همتت گنج شایگان چون ذرهٔ کوچکی است یعنی هیچ ارزش ندارد.

کسانیکه گفته‌اند: گنجی که لایق شاهان است یعنی گنج فراوان را گنج

شایگان گویند، این مفسرین ازمعنای گنج شایگان اطلاع نداشتند .

رد سروری وشمعی

در جنب بحر جود تو از قطره کمترست
صد گنج شایگان که ببخشی برایگان

محصول بیت ـ صد گنج شایگان کـه برایگان می‌بخشی در مقابل دریای سخاوتت از قطره کمتر است . خزاین فراوانی کـه مفت می‌بخشی نسبت به جود و سخایت کمتر از قطره است .

عصمت نهفته رخ بسراپرده‌ات مقیم
دولت نهاده رخت بقا زیر کنده‌لان

عصمت : پاکی و پرهیزکاری‌است . کنده و کنده‌لان. کنده : بند و کنده‌ایکه بدست وپای مجرمین میزنند [1] که در روم «تومرق» گویند اما کنده‌لان به ضم کاف عجمی . یعنی کج وپیچ وچیز نامناسبی که در وسط یك چیز بطور نامتناسب ایجاد برجستگی کند وطوری واقع شود که نشود ازآنجا خارجش کرد مانند جمع شدن پشم تشك در وسط که گره بزرگی ایجاد میشود و تاتشك شکافته نشود آن گره قابل صاف شدن نیست .

محصول بیت ـ عصمت و عفت در سراپردهٔ تو نهفته ومقیم شده است : یعنی عفت وعصمت دائماً مقیم بارگاه تواست و از سراپرده‌ات منفك نمیشود . و دولت هم رخت بقا را میان لحاف تو نهاده است . یعنی دولتت دائمی است کـه هیچوقت از خانه‌ات جدا نمیشود .

گردون برای خیمهٔ خورشید فلکه‌ات
ازکوه وابر ساخته نازیر و سایبان

فلکه ـ دراین‌بیت به‌معنای چوبی‌است که دررأس‌چادر به منظور نگهداری تیر وسط چادر زده میشود که بآن‌ناف چادر گویند .

۱ ـ درآسیای مرکزی کنده خانه معروف است یعنی حبسخانه . کتاب لغت‌جغتائی تألیف شیخ‌سلمان افندی‌بخاری .

نازیر : زیر انداز[1] است که رویش می‌نشینند و به معنای جاجم است که روی حصیر وزیر قالی میاندازند .

محصول بیت ـ فلك برای چادر خورشید فلکهات ، از کوه زیرانداز و از ابرسایبان‌ساخته. حاصل: فلك‌خدمتکارچادرت‌است که هرچه بفرمائی انجامش‌میدهد.

وین اطلس منقش نه‌توی زرنگار
چتر بلند برسر خرگاه خویش‌دان

مراد از : وین اطلس‌منقش نه توی زرنگار ، افلاك نه گانه‌است .

محصول بیت ـ این اطلس نه لاو منقش زرنگار را ، برسرخرگاهت‌چتری بدان که برخرگاهت سایه انداخته‌است .

بعدازکیان بملك سلیمان نیافت کس
این‌سازواین‌خزینه واین‌لشکرگران

کیان ـ جمع کی : پادشاهان‌عجم را که از کیقبادتا دورهٔ زمامداری‌فیلقوس[2] سلطنت داشتند کیان گویند مثلا کیکاوس، کیخسرو و کیقباد که اینها را کیان‌نامند. مراد از ملك سلیمان شیراز است .

محصول بیت ـ بعد از سلسلهٔ کیان‌درملك سلیمان ، این ساز واین‌تشکیلات واین خزینه واین لشکرگران را کسی نیافت حاصل: سلطنتی که برایت میسر گشته برای هیچکس از سلاطین فراهم نگشته است .

بودی درون گلشن واز پردلان تو
درهندبود غلغل ودر زنگ‌بدفغان

پردل ـ بهادر را گویند .

---

۱ در معنای کلمهٔ «نازیر» لغت ترکی (اسکمله) بکاربرده‌که معنایش برای من روشن نشد . مترجم

۲ ـ فیلقوس ؟ بـاحتمال قوی فیلیب یا فیلیبوس باید باشد : اسم عـدة ملوك منهم : فیلیب‌المکدونی ابوالاسکندرالکبیر . المنجد .

محصول بیت - درحینی که تو در گلزار در ذوق وصفا بودی ، از خوف پهلوانان جنگی تو در هندوستان فریاد وفغان و درزنگستان غریو وغلغه بلند بود . مراد : تمام عالم از تو واهمه دارند .

دردشت روم خیمه زدی وغریو کوس
تا دشت هند رفت و بیابان سیستان

محصول بیت - با اینکه دردشت وصحرای روم چادر زده‌ای ، امافریاد ونالهٔ کوس‌توتا بیابان‌هند وصحرای سیستان رفت.

سیستان ، نام سرزمینی است .

حاصل : صیت وآوازهٔ قدرت تو تمام عالم را فرا گرفت .

تاقصر زرد ساخته‌ای لرزه اوفتاد
درقصرهای قیصرودرخانه‌های خان

تا ـ از برای ابتدای زمان است . قصر زرد : کوشکی که درباغچهٔ بهشت نام شاه شجاع واقع بوده که روکارش زرد بوده .

محصول بیت- ازوقتیکه‌توقصر زرد را ساخته‌ای به‌قصرهای قیصر وخانه‌های خان تا تار زلزله افتاده . یعنی ازرشك وحسد متزلزل شده‌اند .

آن کیست تابملك کند با توهمسری
از مصر تا بروم وزچین تابقیروان

قیروان ـ نام دو شهر است که یکی در مشرق ودیگری درمغرب واقع شده .

محصول بیت - آن کیست که بتواند در سلطنت با تو برابری کند از مصرتا روم واز چین تا بقیروان[1] . یعنی در تمام دنیا کسی یارای برابری باتو ندارد .

یکی گفته است: مراد از قیروان مغرب است . این مفسر ازقیروان اطلاع

---

۱ قیروان شهری است درلیبی در حدود مصر . «واقع درشرق» قیروان دوم واقع در غرب شهری است درتونس که بمساجدش مشهور است . مترجم

نداشته .

سال دگر ز قیصرت آرند تاج سر
وز چینت آورند بدرگه خراج خان

محصول بیت ـ سال آینده تاج سر قیصر را برایت میاورند و از چین خراج خان بدرگاهت میرسد . حاصل: تمام عالم مطیع ومنقادت میشوند .

توشاکری زخالق وخلق ازتوشاکرند
توشادمان بدولت وخلق ازتوشادمان

محصول بیت ـ توشکر گزار خالقت وخلق بداشتن تو شکر گزارند و تو بدولتت شادمانی ومردم ازوجود تو شادند .

اینك بطرف گلشن و بستان همی روی
با بندگان سمند سعادت بزیرران

محصول بیت ـ اینك اکنون تو باغلامانت درحالیکه بسمند دولت سوارشده‌ای بجانب بستان و گلشن میروی .

یعنی بسمند دولت سواری ومیروی .

ای ملهمی که ازصف کروبیان قدس
فیضی رسدبخاطر پاکت زمان زمان

محصول بیت ـ ملهم ـ اسم مفعول از باب افعال : کسی که باوالهام شده . زمان زمان یعنی هردم .

محصول بیت ـ ای ملهمی که هردم بخاطر پاکت از صف ملائك قدس فیضی تازه میرسد . مراد : خاطر پاك تودائماً ازملائك مقرب فیض تازه تازه . کسب میکند.

کروبی : به فتح کاف وبه تشدید رای مضموم ملائك مقرب را گویند .

ای آشکارپیش دلت هرچه کردگار
دارد همی به پردهٔ غیب اندرون نهان

ای ، حرف ندا . منادی مقدر ، مراد : ای پادشاه است .

کردگار ، کاف اول عربی ومفتوح، را ودال ساکن است .

گار باکاف عجمی به معنی «چی» درترکی . پس کردگار بحسب لغت یعنی کسیکه کار زیاد میکند . اما به معنای فاعـل مطلق بکار میرود . حاصل : کردگار عبارت است از پروردگار .

محصول بیت ـ ای‌شاه هرچیزیکه خداوند پشت‌پردهٔ غیب نهان میدارد ، در خاطر توآشکار است . مراد : مسائلی که خدا از مردم نهان کرده در ضمیرتوآشکار است .

داده فلك عنان ارادت بدست تو
یعنی‌که من‌کیم بمراد خودم بران

محصول بیت ـ فلك عنان اراده را بدست تو داده یعنی میگوید : در مقابل تو من اختیاری‌ندارم بمراد خودبران . مراد:هرطور که اراده میکنی بران‌واجیرم کن . الحاصل اختیار در دست توست .

گر کوششیت افتد برداده‌ام بتیر
ور بخششیت باید زر داده‌ام بکان

در اینجا مراد از« کوشش» جنگ است .

محصول بیت ـ این بیت مقول فلك است : اگرجنگی بادشمنی برایت‌پیش بیاید ، جنگ ورزم را به تیرو تیغت داده‌ام یعنی برای منکوب ساختن عدویت اینها کافی است ولازم بزحمت تو نیست .

واگر برای بخشش نیازی به زر پیدا کردی ، به‌کان زر داده‌ام پس ازکان بگیر ومصرف کن .

خصمت کجاست‌درکف‌پای‌خودش‌فکن
یار توکیست برسر وچشم منش نشان

محصول بیتـ این بیت هم مقول فلك است .

میگوید : دشمنت کجاست اورا به زیر پا بیافکن یعنی پایمال وهلاك شود. و

یارویاورت کیست ، وی را برسر وچشمم بنشان مراد : برسروچشمم جا دارد : یارو یاور ترا تعظیم میکنم.

هم کام من بخدمت تو گشت منتظم
هم نام من بمدحت تو گشت جاودان

خواجه میفرماید : در اثر خدمت به تو من به مرادم رسیده‌ام، و بسبب مدحی که ترا کردم نامم جاودان گشت : اشعاری که به نامت سروده‌ام در دنیا باقی ماندو همهٔ آرزوهایم بر آورده شد. خلاصه بامدح کردن توشهرت دنیا گیر یافتم.

وله ایضاً قصیده

قصیده

این قصیده را بنام قوام اکبر که نامش محمدبن‌علی است گفته است .

زدلبری نتوان لاف زد باسانی
هزار نکته درین کار هست تا دانی

محصول بیت - باسانی نمیشوداز‌دلبری‌لاف زد : یعنی گفتن اینکه‌من‌دلربایم آسان نیست ، زیرا در دلبری هزار نکته است که باید دانست مراد : تنها زیبائی نیست که دل عشاق را میرباید بلکه چندین حالت دیگر نیز وجود دارد که‌مجموعاً دلبری را تشکیل میدهد .

بجز شکر دهنی‌مایه‌هاست خوبی‌را
بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی

محصول بیت - علاوه برشیرین دهنی زیبائی سرمایه‌ها دارد ، بایك انگشتری که نمیشود ادعای سلیمانی کرد ، مراد : سلیمان که بهمه چیز مسلط شده بود این را تنها انگشتری‌اش سبب نبود ، بلکه تصرفات مخصوص بخود داشت حتی گویند وقتی‌آن خاتم بدست دیو افتاد‌آن قدرت برایش‌میسر نگشت .

ذکر دهان باعتبارخاتم‌آمده زیرا دهان را به انگشتری تشبیه کرده‌اند.

هزار سلطنت دلبری بدان نرسد
که دردلی بهنر خویش رابگنجانی

محصول بیت - هزار سلطنت دلبری بدان نرسد : یعنی با‌آن برابری‌نکند، که با هنرمندی خود را در دل عاشقی جابدهی . مقصود : در دل عاشق برای خود جاباز کردن از هزار گونه دلبری بهتروعالی‌تر است.

ص ۴۵۶ جلد سوم شرح

چه گردها که برانگیختی زهستی من
مباد خسته سمندت که تیز میرانی

محصول بیت - از وجود من خیلی گردها بلند کردی : وجود مرا نابود کردی و بفنا دادی . سمندت خسته نباشد که خیلی تند میرانی

تیز راندن - کنایه از غرور وتکبر است .

بهمنشینی رندان سری فرود آور
که گنجهاست در این بی سری و سامانی

سری - یا حرف تنکیر .

محصول بیت - بهمنشینی رندان سری فرود آور : برای اینکه بارندان همنشین ومصاحب شوی خودت را پایین بگیر و از آن مقام که داری تنزل کن زیرا در این بی‌سرو سامانی گنجها نهفته . یعنی صحبت با این طبقه فواید زیاد در بردارد . حاصل : دز اختلاط با این گروه نفع بیشمار عایدت میشود .

بیار باده رنگین که صد حکایت خاص
بگویم و نکنم رخنه در مسلمانی

محصول بیت- بادهٔ رنگین بده که حکایات مخصوص تعریفت کنم وامارخنه در مسلمانی نمیکنم یعنی به مسلمانی ضرر نمیرسانم .

بخاك پای صبوحی کنان که تامن مست
بکوی میکده استاده‌ام بدربانی

محصول بیت - به حق خاك پای صبوحی کنان ، ازوقتیکه من مست بدربانی کوی میکده مشغول شده‌ام : از وقتیکه دربان میکده شده‌ام .

بهیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم
که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

محصول بیت - از آن وقت که دربانی میکده را دارم بهیچ زاهد ظاهر پرست برخورد نکردم که زیر خرقه زنار پنهانی نداشته باشد . یعنی از وقتیکه دربان میخانه

شده‌ام به کفر نهانی زاهدان ظاهرپرست واقف گشته‌ام :

بنام طرهٔ دلبند خویش خیری کن
که تا خدات نگهدارد ازپریشانی

محصول بیت - به خاطر طره‌ات که دلها را بسوی خود میکشد خیری کن تا خداوند ترا از پریشانی نگهدارد. یعنی حق تعالی ترا حفظ کند که چون طره‌ات پریشان نشوی .

مگیر چشم عنایت زحال حافظ باز
و گرنه حال بگویم بآصف ثانی

محصول بیت - دراصطلاح شعر باین اسلوب تشبیب گویند . یعنی . در اول قصیده که غزل ایراد شود تشبیب[1] ویاتسبیب گویند باشین وسین. خواجه میفرماید: چشم عنایت را از حال حافظ بازمگیر یعنی عنایتت را از حافظ مضایقه نکن . والا حال و وضع خود را باصف ثانی‌میگویم ، یعنی‌عرض حال میکنم.

در اصطلاحشان (ایرانیان) چنین بیت را گریز گویند یعنی از تغزل به‌القاب ممدوحه عدول کردن را گریز گاه گویند .

وزیر شاه‌نشان خواجهٔ زمین وزمان
که خرمست بدو حال انسی و جانی

وزیرشاه نشان ، اضافه بیانی . شاه نشان ، ترکیب وصفی : شاه نشانده یعنی سلطنت دهنده .

که ، حرف رابط صفت . انسی وجانی ، یاها حرف نسبت .

محصول بیت -آصف ثانی که‌نامش را بردیم ، وزیری است که شاهی‌میبخشد وخواجهٔ زمین وزمان است که وجودش سبب شادی انس وجان است .

قوام دولت و دین محمد بن علی
که میدرخشدش ازچهره‌فریزدانی

محصول بیت - وزیر مذکور ملقب به قوام‌الدین‌نامش محمد پسر علی است

---

۱ - وصف محاسن زیبائی را در ابتدای قصیده تشبیب‌گویند . مترجم

که از چهره‌اش نور وفر یزدانی میدرخشد .

زهی حمیده خصالی که گاه فکر صواب
ترا رسد که کنی دعوی جهانبانی

رسد ــ در این قبیل جاها به معنای لیاقت است .

جهانبان : حافظ جهان .

محصول بیت ــ تو بقدری نیکوخصالی هنگامیکه فکرت صائب است ومثمر شایسته‌ای که ادعا کنی نگهبان جهانی . یعنی شایستگی این را داری که ادعا کنی وبگوئی: من حامی ونگهدارعالمم .

طراز دولت باقی ترا همی زیبد
که همتت نبرد نام عالم فانی

طراز ــ به معنای علم است . طراز دولت باقی، اضافه لامیه مجازاً . آخری اضافه بیانی است. همی زیبد. فعل مضارع مفرد غایب: متناسب و برازنده است. که، حرف تعلیل .

محصول بیت ـ زیوردولت جاویدان برازندهٔ توست ، زیرا همتت هرگز نام عالم فانی را یاد نمیکند : حکم فنا در نزدت اعتبار ندارد .

اگر نه گنج عطای تو دستگیر شود
همه بسیط زمین رو نهد بویرانی

محصول بیت ـ اگر خزانهٔ عطا واحسانت دستگیر ومعین نشود تمام روی زمین روبویرانی مینهد : همه‌جا را خرابی فرامیگیرد.

تویی که صورت جسم ترا هیولی نیست
زجوهر ملکی در لباس انسانی

هیولی ــ در اینجا به معنای مادهٔ جسم است .

محصول بیت ـ تو آن ذات شریف وعنصر لطیفی که صورت جسمت هیولی ندارد ، مراد : درتمام‌اشیاء صورت به هیولی‌عارض‌شده است ، اما در مورد تو اینطور

نیست ، بلکه تو در لباس انسانی‌از جوهر ملکی یعنی سایر اجسام از هیولی‌وصورت مرکب شده‌است ، اما جسم تو فقط ازمادهٔ ملکی است وهیولائی که صورت‌عارضش میشود ندارد. حاصل: درآفرینش، خلقت ملك را داری منتها بشکل بشری .

کدام پایهٔ تعظیم نصب باید کرد
که درمسالك فکرت نه برترازآنی

مسالك ــ جمع مسلك:جاهاییکه سلوك درآنجاها انجام میگیردیعنی‌مقامات. آنی ،آن ، اشاره بدور ویا ضمیر خطاب .

محصول بیت ـ کدام پایهٔ بلند ومرتبهٔ بزرگ را برایت باید قائل شد که فکر ، ترا برتر ازآن نداند . یعنی اگر بالاترین مقام‌را که‌واقعاً شایستهٔ‌آنی‌برایت تعیین کنند بازدرمسالك فکربه مرتبهٔ بلندترازآن‌مستحقی. مراد : فکرحکم‌میکنند که بمرتبهٔ بلندتر ازآن سزاواری .

درون خلوت کروبیان عالم قدس
صریرکلك تو باشد سماع روحانی

سماع ــ در اینجا به معنای «آواز» است چنانکه مکرر گفته شده
روحانی ، یا حرف نسبت .

محصول بیت ـ در خلوت فرشتگان عالم قدس ندای شدیدوآواز قلمت آواز روحانی است . مراد ارواح ازآواز قلمت حظ میبرند .

ترارسدشکرآویزخواجگی کزجود
دو آستین بکریمان عالم افشانی

رسد ــ اینجا به معنای‌لایق است . شکرآویز ، ترکیب وصفی درلغت :شکر آویزنده ، اما دراصطلاح کسی که هنری از خودنشان دهـد ودرمحل تحسین قرار بگیرد گویند‌ه «شکرآویخت»

شکرآویز خواجه ، اضافه‌بیانیه و گاف حرف توسطویاحرف نسبت. کز ،که حرف‌تعلیل. زجود، مرهون مصرع دوم .

محصول بیت ـ شکر آویزی وزارت لایق توست که ازسخاو کرم دو آستینترا به کریمان عالم افشانی یعنی کرم‌وسخاوت آنها در نزد تو اعتبار ندارد وارزشی برای آنها قائل نیستی . حاصل در بخشش واحسان ازآنها بالاتر وجلوتری .

سوابق کرمت را چگونه شرح کنم
تبارك‌الله از آن کار ساز رحمانی

سوابق ـ جمع سابقه . سوابق کرمت ، اضافه لامیه ،

محصول بیت ـ ای‌وزیر سوابق کرم ترا بچه‌وجه‌شرح دهم ، تبارك‌الله ازآن کارساز رحمانی ، یعنی آفرین برآن سخا و کرمی که از خود نشان داده‌ای که در واقع خارج از حدود توانائی بشر است . مراد: توکارساز رحمانی هستی زیرا چنین کرم را فقط خداوند دارد وبس .

صواعق سخطت‌را بیان چگونه کنم
نعوذبالله از آن فتنه‌های طوفانی

صواعق ـ جمع صاعقه واضافه‌بیانیه ، سخط به معنای غضب است .

محصول بیت ـ صاعقهٔ غضب تراچگونه‌شرح‌دهم، پناه برخدا ازآن فتنه‌های طوفانی . یعنی غضبت همان قیامت است پس ازآن به‌خدا پناه میبرم .

کنون که‌شاهدگل‌شد بحجله‌گاه‌چمن
جز از نسیم صبانیست همدم جانی

شاهد گل ، اضافه بیانی . حجله گاه چمن ، ونسیم صبا ، هکذا .

همدم جانی بازهم بیانی است ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ اکنون که شاهد گل به‌حجله چمن داخل شد یعنی به چمن که تماشا گهش است رفت ، غیر از نسیم صبا همدم جانی ندارد یعنی یارجانی و همدم مونسش نسیم صباست

شقایق از پی‌سلطان گل بسازد باز
بدست باد صبا کله‌های نعمانی

شقایق ـ لالهٔ نعمانی را گویند . نعمان‌بن‌منذر از بزرگان عرب قهاری بود، حکایت‌میشود : روزیکه‌این مردخوشحال‌بودآن روز هر که به نزدش میامداحسانش میکرد . وامارروزیکه خشمناك‌وغضبناك بودهر کس که به پیشش‌میرفت البته‌میکشتش در هنگام‌گردش اگر به‌جای نزه و چمنزار میرسید میگفت اینجا باید در قرق من باشد ، پس دیگر هیچکس‌قادر نبود درآنجا صیدی کند و نه درختی بیندازد ویا برای چراندن حیوانانش ازآن چراگاه استفاده کند وچون‌درقرقگاههایش‌لالهٔ فراوان بود . بهمین جهت لاله‌رابه نعمان اضافه کرده لالهٔ نعمان گفتند . یعنی‌عرب شقایق نعمان گوید .

کله‌های نعمان ، اضافه بیانی. کله ، به‌کسر کاف عربی‌ولام مشدد ، در لغت به معنای «پرده» است ، اما در این قبیل‌جاها به معنای گلیم قرمزرنگ که مخلوط بارنگ مشکی است که برای پوشش هودج ومحفه، هایشان از آن استفاده میکنند .

محصول بیت ـ شقایق از برای سلطان گل‌بادست‌صبا پرده‌های نعمانی‌میسازد که در داخل‌آن پرده‌آسایش وآرامش یابد وراحت باشد .

بدان رسید ز سعی نسیم باد بهار
که لاف‌میزند از لطف روح‌حیوانی

سعی نسیم باد ـ اضافه لامیه وبیانیه بهار،فاعل فعل «رسید» ، یا بهار ،مبتدا وبدان رسید ، خبر مقدم . که حرف بیان . فاعل فعل میزند ضمیر تحت فعل که‌بر میگردد به بهار .

لطف روح‌حیوانی ، اضافه لامیه وبیانیه .

محصول بیت ـ از نسیم باد صباکار فصل بهار و یـا نفس بهار بـه آن مرتبه رسیده که از لطافت روح حیوانی لاف میزند : یعنی دعوی میکند که من چون‌روح حیوانی لطیفم واحیای موتی میکنم ، حاصل : ادعا دارد که روح بخش شده است‌در درمعنای تمام بیت مفسری گفته است: ازسعی‌بادخوشبوی بهاری‌روح حیوانی بدانجا رسیده که از لطف لاف میزند .

یکی‌دیگر گفته است : ازسعی‌نسیم بهار بدان رسید که حیوانی از لطافت‌روح لاف زند ، اینان مضمون بیت را در نیافته ولاف زاید زده‌اند .

رد سروری وشمعی

سحرگهم چه‌خوش آمد که بلبلی گلبانگ
بغنچه میزد و میگفت در سخنرانی

سخنران - ترکیب وصفی : سخن راننده ویا حرف مصدری . سخن رانی‌یعنی سوق کلام .

محصول بیت - هنگام سحر برای من بسیارخوش‌آیند بود که بلبلی باصدای بلند به‌غنچه داد میزد وضمن سوق کلام میگفت:

که تنگ دل‌چه نشینی ز پرده بیرون‌آی
که در خمست شرابی چو لعل رمانی

محصول بیت- بلبل به غنچه میگفت چرا تنگدل مینشینی، از پرده بیرون بیا که درخم شراب قرمزی است چون لعل رمانی وآن شراب ترا ازتنگدلی‌خلاص میکند .

مکن‌که می‌نخوری برجمال گل یکماه
که باز ماه دگر میخوری پشیمانی

محصول بیت - این بیت ازگفتهٔ بلبل است : بلبل به غنچه میگفت این‌کاررا نکن که بشوق جمال گل یکماه باده نخوری یعنی به عشق گل باده بخور ، زیرا اگر نخوری ماه دگر : ماه بعد پشیمانی میخوری . مراد : اگر در فصل گل باده ننوشی ، در ماه بعد ، یعنی ماهی که بعد ازآن میاید پشیمان میشوی از اینکه چرا در فصل گل باده نخورده‌ای .

بشکر تهمت تکفیر کزمیان برخاست
بکوش کز گل‌ومل داد عیش‌بستانی

محصول بیت - به شکرانهٔ آنکه تهمت تکفیرازمیان برخاست: دیگرتکفیر

نمیشوی، سعی کن که از گل‌وشراب داد عیش را بستانی خلاصه سعی‌و کوشش کن که عیش کامل کنی .

جفا نه شیوهٔ دین پروران بودحاشا
همه کرامت واطفست شرع یزدانی

محصول بیت ـ جفا شیوهٔ دین‌پروران نیست حاشا: حاشا که اهل دین‌ودیانت جفا کار و جوار باشند . زیرا شرع یزدانی‌سراسر کرامت ولطف است نه‌جوروجفا.

رموز سرانالحق چه داندآن غافل
که‌منجذب نشدازجذبه‌های‌سبحانی

محصول بیت ـ آن‌غافلی که باجذبه‌های الهی منجذب نگشته‌است ، رموزسر اناالحق‌را چه میداند . یعنی کسیکه مظهر جذبهٔ خداواقع‌نگشته ازرموز سراناالحق خبردار نیست .

درون پردهٔ‌گل‌غنچه بین‌که‌میسازد
زبهر دیدهٔ خصم تولعل پیکانی

لعل پیکانی ـ ترکیب وصفی است یعنی پیکان قرمز ویا حرف مصدری .
محصول بیت ـ در میان پردهٔ گل غنچه را نگاه کن که برای چشم دشمنت پیکان قرمز میسازد . یعنی برای اینکه چشم خصمت را کور کند پیکان قرمز رنگ میسازد .

طربسرای وزیرست ساقیا مگذر
که غیر جام‌می آنجاکندگرانجانی

طربسرای ـ خانهٔ شادی وسرور . وزیر، مضاف‌الیه «اضافه لامیه». گرانجان، اینجا ، مراد سنگین وزنی‌است . ویا حرف مصدری: جام را به تن (جسم) وشراب را به‌جان تشبیه کرده است ، پس قدحی که مملو ازشراب باشد سنگین‌وزن میشود و این وضع را باگرانجانی تعبیر کرده .

محصول بیت ـ ای‌ساقی این سرای، خانهٔ شادی‌وسرور وزیراست پس‌مگذار

که در اینجا غیر ازجام می کسی گرانجانی کند یعنی مگذار که در این مجلس غیر از قدح باده ، دیگری هم گرانجانی کند .

کنایه است از مملو بودن قدح از باده . یعنی فقط باید قدح سنگین وزن و ثقلت داشته باشد .

تو بودی ای دم صبح امید کز سر مهر
برآمدی و سرآمد شبان ظلمانی

دم صبح امید ـ اضافه‌ها بیانیه است . شب ظلمانی ـ هکذا ویا حرف نسبت .

محصول بیت ـ ای نفس صبح امید ، تو بودی که از روی مهر و محبتی که داری طلوع کردی تاشبهای تاریك پایان یافت مراد ظهور تو سبب شد که ظلمات ظلم از عالم برچیده شد .

مفهوم شعر این را میرساند که وزیر درمسافرت بوده ، ودرغیاب وی ظلم شایع گشته ، اما باآمدنش ظلمت ظلم برطرف شده است .

شنیده‌ام که زمن یاد میکنی گه گاه
ولی بمجلس خاص خودم نمیخوانی

محصول بیت ـ خطاب به وزیر میفرماید : شنیده‌ام که گاه گاهی از من یاد میکنی ، اما مرا به مجلس خاصت دعوت نمیکنی .

طلب نمیکنی ازمن سخن جفا اینست
وگرنه باتوچه بحث است درسخندانی

محصول بیت ـ از من سخن نمیخواهی ، و این خود نسبت بمن ظلم است وگرنه درسخندانی با توچه بحث دارم . یعنی با من هیچوقت طرف مکالمه نمیشوی وگرنه میدیدی که بحث درسخن چگونه است .

زحافظان جهان کس چوبنده جمع نکرد
لطائف حکمی با نکات قرانی

جایز است مراد از«حافظان» کسانی باشد که با مخلص حافظ متخلص بوده‌اند.

ونیز ممکن است منظورش حفاظ قران باشد لطائف حکمی ، اضافه بیانیه و یاحرف نسبت . نکات قرانی ، هکذا .

محصول بیت ـ از حافظان دنیا کسی چون بنده لطائف حکمی را با نکات قرانی . جمع نکرد .

هزار سال بقا بخشدت مدایح من
چنین متاع نفیسی بچون توارزانی

متاع نفیس ، اضافه بیانی ویا حرف وحدت . بچون ، با حرف صله ارزانی، تقدیرش ارزانی است ، به ضرورت قافیه «سین وتا» ترک گشته است .

محصول بیت ـ مدایح من هزار سال ترا بقا بخشد . مراد: مادامکه شعرمن خوانده میشود نام توهم زنده است ، چونکه تو ممدوحی و نامت در شعر من ضبط گشته وذکر شده . پس درواقع چنین متاع نفیسی به ذات چون تولایق است ،ومن جز تو کسی رامدح نخواهم کرد .

سخن درازکشیدم ولی امیدم هست
که ذیل عفو برین ماجرا بپوشانی

محصول بیت ـ سخنم‌را خیلی‌طولانی کردم (خیلی‌حرف‌زدم) اماامیدوارم که دامن عف براین ماجرا بپوشانی . یعنی امیددارم که از این گناه من بگذری .

همیشه تابه بهاران‌صبا بصفحهٔ باغ
هزار نقش نگارد زخط ریحانی

محصول بیت ـ مادامکه در فصلهای بهار باد صبا دائم باخط ریحانی نقشهای گوناگون بروی باغ میزند . ریحان‌نسبت به باغ خیلی مناسب واقع شده .

بباغ ملك زشاخ امل بعمر دراز
شکفته باد گل دولتت بآسانی

باغ ملك ، اضافه بیانی وشاخ امل ، هم بیانی است .

عمر دراز و گل دولت ، هکذا .

محصول بیت ـ درباغ سلطنت ویادرباغ مملکت، همیشه کامیاب باشی وعمرت طولانی گردد و گل دولتت باسانی شکفته‌شود یعنی سعادت، ودولتت به راحتی وبدون تشویش ادامه یابد وهرگز از روزگار اضطراب نبینی .

وله ایضاً

في المخمس

در عشق تواى صنم چنانم
كز هستى خويش در گمانم

محصول بيت - اى صنم از عشق‌توحالى پيدا كرده‌ام كه حتى ازهستى‌خودم در گمانم، مراد : ازشدت عشق تو از وجودم بى‌خبر گشته‌ام .

هرچند كه زار و ناتوانم **گر دست دهد هزار جانم**
درپاى مباركت فشانم

محصول بيت - هرچند كه زار و ناتوانم ، اما اگر هزارجان دستم دهدهمه را نثار پاى مباركت ميكنم .

كوبخت كه از سر نيازى
در حضرت چون تو دلنوازى

محصول بيت - كوآن طالعى كه از روى نياز در حضور دلنوازى چون تو . در اين بند ياهاى قافيه تماماً از براى وحدت است .

معروض كنم نهفته رازى **هيهات كه‌چون توشاهبازى**
تشريف دهد بآشيانم

محصول بيت - در حضور دلنوازى چون تو ، يك راز نهانى را عرض كنم . هيهات كه شاهبازى چون تو آشيانهٔ مرا تشريف دهد يعنى مشرف كند .

هرچند ستمگرى ترا خوست
كم كن تو بدى كه آن نه نيكوست

محصول بيت - هرچند كه‌جفاكارى عادت توست ، اما تو ناشايستگى و بدى

را ترك کن که بدی خوب نیست.

گر زانکه دلت نه زاهن وروست ** **اخر بسرم گذر کن ای دوست
انکار که خاك آستانم

محصول بیت ـ اگر چنانکه دلت ازآهن وروی نیست ، پس ای‌دوست البته بسرم گذر کن‌وفرض کن که خاك آستانتم:همانطور که پا بر خاك آستانت مینهی‌مراهم آن خاك محسوب کن وپایمالم کن .

گفتم که چوکشتیم بزاری
زین پس ره مرحمت سپاری

محصول بیت ـ چون‌مرا بزاری کشتی گفتم دیگر ازاین ببعد رحمم خواهی کرد یعنی پس از کشتن رعایتم خواهی کرد .

بردل رقم وفا نگاری **تو خود سروصل مانداری**
من طالع و بخت خویش‌دانم

محصول بیتـ خیال‌میکردم در دل نسبت بمن وفادار باشی ، اما تو که‌خیال وصال ما را نداری ، یعنی وصل ما را طالب نیستی و من این را از طالع و بخت برگشتهٔ خویش میدانم : این عدم علاقه ترا از بختم میدانم .

ای بسته‌کمر زدور و نزدیك
بر هیچ بخون ترك وتاجیك

محصول بیت ـ ای‌جانان که از دور و نزدیك بلاسبب بخون ترك و تاجیك کمر بسته‌ای .

گرخانه محقر است و تاریك **در مسکن اخلص الممالیك**
بر دیدهٔ روشنت نشانم

ممالیك ـ جمع مملوك است یعنی غلامان

محصول بیتـ اگرچه خانهٔ مان محقر وتاریك‌است ، امادر مسکن اخلص الممالیك ترا برروی چشم روشنم مینشانم .

من از تو بجز وفا نجویم
بیرون ز گل وفا نبویم

محصول بیت ـ من از تو غیر از وفا چیزی نمیخواهم وغیر از گل وفایت هیچ گل را نمی‌بویم ، یعنی غیر از وفاداری نسبت به تو بهیچ چیز توجه ندارم .

الا ره بندگی نپویم اسرار تو پیش کس نگویم
و اوصاف تو پیش کس نخوانم

محصول بیت ـ من بتو وفادارم وغیر از راه غلامی‌ات بهیچ راه نمیروم . و اسرار ترا پیش هیچ کس فاش نمیکنم واوصاف ترا پیش هیچ کس تعریف نمیکنم .

گیرم نه در وفا گشودیم
نه مهر بمهر برفزودیم

محصول بیت ـ گیرم که در وفا را نگشوده‌ایم ، ومهر بمهر نفزوده‌ایم یعنی فرض کنیم که نسبت بهم وفادار نبوده‌ایم ومحبتمان روزبروز زیادتر نشده است .

نه بود هرآنچه می‌نمودیم آخر نه من و تو یاربودیم
عهد تو شکست ومن همانم

محصول بیت ـ آن کارها که کردیم بالاخره نشد، یعنی سعی و کوششی کردیم اما مراد حاصل نشد ، آخرمگر من وتو باهم یارو یاورنبودیم . تو عهدت را شکستی اما من همانم یعنی نسبت بتو وفادارم .

گر سر ببری به تیغ تیزم
ازکوی وفات بر نخیزم

محصول بیت ـ اگرسرم راباشمشیر تیزهم ببری دست ازوفایت نمیکشم: ترک وفایت نمیگویم .

ور زانکه کنند ریزه‌ریزم من مهرهٔ مهرتو نریزم
الاکه بریزد استخوانم

ریزم ـ در اصل ریزه‌ام بوده به ضرورت وزن وقافیه «های» رسمی حذف‌شده

است .

محصول بیت ـ کوی وفایت را ترك نخواهم گفت ولو اینکه ریزه‌ریزه‌ام کنند ومحبت وعشق ترا ضایع نخواهم کرد ، مگر اینکه استخوانهایم بریزد . یعنی مگر اینکه بمیرم .

آنها که نشان عشق جویند
جز راه مزار من نپویند

در نسخه‌ها «آنها» واقع شده اما قیاس «آنان» بوده

محصول بیت ـ آنانکه درجستجوی نشانهٔ عشق‌اند ، غیراز راه مزارمن براه دیگر نروند .

خاك من زار چون ببویند گر نام توبرسرم بگویند
فریاد برآید از روانم

محصول بیت ـ اگر خاك مزار من نزار راببویندواگر نام ترا برسرخاکم بگویند ، از روانم فریاد وفغان بلند میشود .

گر بگذردم ز پیش خیلی
هر یك بصفا به از سهیلی

محصول بیت ـ اگر خیلی از زیبایان از برابرم بگذرند که هریك درصفاو زیبائی از سهیل بهتر باشد .

از تو نکنم بغیر میلی مجنونم اگر بهای لیلی
ملك عرب و عجم ستانم

بغیر ـ با حرف صله . میلی، یا حرف تنکیر .

محصول بیت ـ غیر از تو بهیچ کس علاقه نمی‌بندم ، دیوانه‌ام اگردر برابر بهای لیلی ملك عرب وعجم را بگیرم .

گشتم صنما در آرزویت
آشفته وتیره دل چومویت

محصول بیت ـ صنما درآرزویت چون مویت آشفته وتیره دل گشتم .

هرچند نمیرسم بکویت شب نیست که از فراق رویت
زاری بفلك نمیرسانم

محصول بیت - هرچند که به محله‌ات نمی آیم اما شبی نیست که ازفراق رویت فریاد وفغان به را به فلك نرسانم . یعنی هرشب آه و ناله‌ام به آسمان میرسد .

ای وصل تو اصل شادمانی
مانی بنشاط جاودانی

محصول بیت - ای جانان وصل تو ، اصل وسبب و سرمایهٔ شادمانی است ، با نشاط وسرور جاویدان زندگانی کن یعنی دائماً دردنیا باسرور و نشاط باشی.

برحافظ خود چه میفشانی هر حکم که برسرم برانی
سهلست ز خویشتن مرانم

محصول بیت - برحافظ خودت چه نثار میکنی ، هر حکمی که دربارهٔ من صادر کنی ، برایم سهلست مگر اینکه مرا از خود نرانی .

الحمدالله علی الاختتام والصلاة علی افضل الانام و علی عترته ثم سلام الی قیامة الساعة وساعة القیام.

شادم که شرحنه دل بولدی فرصت غجایدی صورواریسك سالهجرت

مرادین بولسون اوخویوب یازانلر دخی سهو و خطا سنی دوزنلر

ترجمهٔ شعر ترکی : شادم که فرصت شرح کتاب حافظ را یافتم ، اگر تاریخ اتمام آن را سؤال کنی سال۱۰۰۳ هجرت بود .

خوانندگان‌و نویسندگان‌و نیز کسانیکه‌اشتباهات و اغلاط این‌شرح را برطرف نموده‌اند کامروا گردند و بمرادشان برسند .

و کان تمام طبعه فی‌یوم‌السبت‌المبارك‌الرابع والشعرین من‌شهر ربیع‌الثانی‌سنة خمسین ومأتین والف من‌هجرة . من‌له‌العز والشرف علیه‌الصلاة والسلام وعلی آله و صحبه‌الکرام .

الاان‌المجلدالاول ومائة وعشرین صحیفة . من‌الثانی طبع فی‌مطبعة ولی‌النعم الحاج محمدعلی پاشاالتی انشأها بالاسکندریه بتصحیح‌الفاضل عـزیز افندی و اما باقیه فبالمطبعه الکبری التی‌انشأها ولی‌النعم‌المذکور ببولاق بتصحیح احمد ، ندی تلمیذالعلامة اللوذعی والفهامة الالمعی» الحافظ‌الشیخ محمد مراد افندی الذی‌کان فی‌تقریرعوارف‌المعارف‌یعیدویبدی بتکیة مراد ملا الکائنة ببازارجهارشنبه. امدناالله بامداده وسلك بناقویم رشاده ، وذلك بملاحظة ناظرالمطبعةالکبری المعتمد علی‌ربه فی‌الدنیا والاخری . مستمداً منه‌الفیض‌الربانی ،ابی‌القاسم‌افندی شاهدالجیلانی .

له‌الحمدوالمنه . اینك ترجمهٔ فارسی جلدچهارم کتاب شرح سودی برحافظ در سال ٤٧ شمسی در نیمهٔ اول تیرماه به‌پایان‌رسید . بدین ترتیب بعون‌تعالی‌ترجمهٔ کامل شرح مذکور «در چهار مجلد» بـزبان فارسی اتمام یافت ولی تمام آنگه شود بحقیقت که درنظر اهل ادب پسندیده آید . مترجم

دکتر عصمت ستارزاده

فهرست غزلیات

فهرست اعلام

۲۷ ـ شاه شیخ‌ابواسحاق : » اول

۲۸ ـ شاه منصور » دوم

۲۹ ـ شاه نصرت‌الدین » سوم

۳۰ ـ شاه شجاع » اول

۳۱ ـ شیخ امین‌الدین : از ابدال است بقول حافظ : دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین‌الدین که یمن همت اوکارهای بسته گشاد

۳۲ ـ شیخ مجدالدین : قاضی معاصر شاه شیج ابواسحاق

۳۳ ـ شیخ عطار رجوع به فهرست جلد اول

۳۴ ـ عضدالدین عبدالرحمی ایجی (قاضی) صاحب‌کتاب مشهور : مواقف در علم‌کلام

۳۵ ـ فندرمانی ـ : از شعرای حماسه سرای عرب جاهلی

۳۶ ـ کیقباد ، کیخسرو ـ کیکاوس رجوع به جلد سوم

۳۷ ـ حاج‌محمدعلی‌پاشا » » اول

۳۸ ـ مانی » » اول

۳۹ ـ مبارزالدین محمد : سرسلسلهٔ آل مظفر شرف‌الدین مظفربن مبارز الدین محمد

۴۰ ـ نجاتی : رجوع به جلد اول

۴۱ ـ نظامی : » » دوم

۴۲ ـ لیلی ومجنون » » اول

نامهایکه هیچگونه شرح و توجیهه ندارند از غایت شهرت آنهاست .